

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۰ نندگان علی حضرت

بر شما ایراب کیاست و فراست و شایقین علم سیر و اخبار مخفی و محجب نماند که درین زمان برکت تو ایام
 کتاب **گلزار آصفیه** مصنفه خواجہ غلام حسین خان النخاطب خان بنان خان محرم کد دست نایاب لولو نیست
 خوش آب جوهریست بیش بها که تعریف آن بی نیاناز اظهار مستغنی از بیان است در احوال سلاطین آصفیه نظام
 ادام لشکر و ولایت سلطنت الی ادوار لشکری و اتمام روزگار و عظمت الشان امر و الا بهم اهل مناصب و الجود الشرف
 و جمعی از ان ذی قدرت اهل فنون ناد العصر خود و صاحبان محبت و عمدت سرکاری و غیره ملازمان سرکار عالی آصفیه
 مستند و معتبر بنظر نماید که محتوی برکامی حالات کل باشد و علاوه برین صدای ذی فهم مشتاق مطالعه اش میسر نیست
 احوال تاریخی سرکار بودند در نیوا بجهت تمام سعی موفور و تصدیق و تصحیح مرقع مالا کلام جناب مولوی میر احمد علی صاحب
 خلف الصدق میر و مرحوم میر ابو القاسم ابن میر حسن صاحب مغفور ابن سید عبدالحمیدی ابن سید عبدالملک ابن سید الدین
 شوشتری ابن نجیب الله جزایری علی الله مقامهم فی و اولاد ابنان حلاله الطبع می پوشند امید از ان و الافضال آنست که مطبوع
 اهل جهان مرغوب باریک نظران کرداند - درینجا چند سطور در احوال جناب میر صاحب مسوق الوصف بن گاشتن ازینجا
 و نامناست بخند بد بود چه که بوجدان می جویش کتاب مذکور خلعت ندگی جاویدی پوشند و لازم بلکه لازم که مختصه حال آنست که
 جناب میر صاحب مسوق المدح یکی از مغزین بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد در کنع مجذوب است میر عالم مرحوم ملا الهام سرکار
 عالی و از طرف جدادری پذیر خود از جد و استبگان سرکار عالی آصفیه انداز بس علی نسب الاد و مان هستند و در شهر حیدرآباد کن
 متصل کمان بلخی یکدب و اتحاد خود سکونت پذیرند و جناب مغز از همه علوم بانجام خصوص فن سیر و علم تواریخ میبدل کیمانی اند
 و نهایت باز بد تقوی و صاحب ایقت هستند قبل ازین کینت ایقت معلوم بجمل شکایت نماز مسایل متعلقه اش شجاعت کلک فیض
 آیتش طایره شده مقبول مطبوع تمامه مسلمین بل از اعمالش هر دیاب مستفیض اند از آنجا که اقام جمعیت است این کتاب
 لاجواب که تازه نهالیش موضع ضنوان گیتی شنند و نگذیرد در حدیقه پر بار سخن سر سبز و از چند صرف کثیر خطیر نموده بتازگی شجا
 بر بهما را اخبار سلطنت دکن پر داخه حکایات کهن اجلوه نو بخشیده و اخبار شنند من خلعت تان و پوشانیده و میدارد از دست
 آیات حضور پیروز و ادم الله و کله و خلد سلطنت و دیگر امر و اولاد کین که نظر نظر گمیا از خود نموده و سعی نجیبت اصل عام تو خیر محرم در اند

الزاتم سید رستم علی تاجر کتب

120

← Title

Tarikh-i-Ghulzar-i-Asabiya

Ghulam Husain

954.52
Ghu

Rustam Ali
Hyderabad

1851

**CENTRAL ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY, NEW DELHI.**

Acc. No. 5669.

Date. 5/3/57.

Call No. 954.52/Ghu.

pp. 667.

اللہ تقدس و تعالیٰ تابندہ را از بنندگان خاص خود امتنا فرموده به مرتبه سروری و سرداری رساند
 ارباب احتیاج گوهر کمالات خویش که کمون خاطر آنهاست چگونه بازار عزت خواهند فروخت و با ضیافتش
 انجمن به روزی و قدر دانی نیابند بصباح آرزو و امید چنان تو اندازد فروخت جمال این مفصل تفصیل این
 مجمل اینک در این زمان فرخنده فرجام و ایام خجسته انجام شمع شبستان سروری و سرداری صدر نشین
 محفل قدر دانی و کامرانی آفتاب سلطنت و معدلت گوهر دریای اہبت و کمرت بادشاہ و بیجاہ بلند
 آہنگ شیر صدر معرکہ آرای روز جنگ قائل کشور کفار سرہنگ زبردست اتا القیم هفت اورنگ تاج
 ستانندہ چین و زنگ بر آرنده اورنگ خلافت و فرمانفرمای طرازندہ سلطنت و کشور کشای خاقان
 دین پرور عالم پناہ خدیو شریعت کسرت خدا آگاہ کہ از فیض جو بہار لطف و کمرتش سرابوستان دکن
 رشک گلزار ارم و بقطرہ افشانی سحاب عدلش چین دین و گلشن دولت و سبز و خرم گمشدہ بہانیان
 و ظل ظلیل بر نقش از تاب حوادث روزگار آسودہ و مفارق گردن کشان بسیم کب آفتابش فرسودہ
 عدل مدلت پیرایش اگر از مرکز عالم دایرہ رشک معدل النہار کشند ز گردن کشان منارنش را بحسادی
 افتادگان قمر چاہ ستم چنان سپر سنجہ عدل تقدیری زند کہ حرب دستار نخوت ستان بسان آب مساوی
 الظمین بسپت نماید اعی بادشاہ خورشید کلاہ انجم سپاہ عالم پناہ ناصر الدولہ نظام الملک میر فرخندہ
 علیخان بہاد فرج جنگ آصف جاہ ادام اللہ اقبالہ و اجلالہ العالی و افاض علی العالمین برہ و حساد
 المتعالی بر سر سلطنت و دولت روز افزون خدا داد امور و ثی خویش جلوہ فرما گشتہ عالمی را اور سایہ
 عاطفت خود مصنون و امون دارد اہ پیامت بیاساقیا خرمی ساز کن بہ و ماد مزمی دور
 آغاز کن بہ طلب مطربان خوش آہنگ را بہ کہ سازند طنبور و مردنگ را بہ بہ بلبل لغز ما غزل کہر کند بہ
 کہہ گل ز گلزار از بر کند بہ بیارای محفل بی انسا طہ کہ نہ گام آمد بعیش و نشا طہ بگو نغمہ ساز خوش
 آواز را بہ کہ سازد بہر ساز و ساز را بہ کہ من میکنم وصف آن ذوالکرم بہ شہنشاہ ذیقدر و الاکرم بہ



بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الله زهی خالق که شست خاک انسان را بجله های بوقلمون کلمات بسیار است نهی صنایع که حیوان را
 بنطق آشناساخته بلالی حمد و ثنای خود پیراست از دریا نیت حکمتش عقل خورده بین معذور و از دیدن
 صنعت قدرتش دیده بصیرت کوریکاکه بجهده هزاره ساز عالم را بیک مضرب قدرت کامی خود نوخت تا
 سر و سرایان مغزتش غمزه توحید بر ایندین بیدست و پارچه یار اگر انگشت ادراک تبار قانون قدرتش زند
 قطعه صانعی که کمال عز و جلال به در ثنائیش زبان ناطق لال به آنکه که حقیقتش برتر به از قیاس و
 کمان و هم و خیال به و هزاران در و دنا معدود و بر آن صدر نشین خلوت خاص معبود که نعمه جان بخش
 و صدانیتش در موسیقار عقل سرفت بین انداخت تا مطربان نغمه پرداز به هدایت لب زمره اقرار بر یکایش
 کشانیدین سحران را چه طاقت که لبان نوای نعت نانتنا پیش و آل و اصحاب مطهرش نواز و قطعه
 بلخ اسلحه بجاله به کشف الدجا بجاله به حست جمیع خصاله به صلوا علیه و آله به بردانایان عالی
 فطرت و آگاه دلان بلند فطرت که بدورین دیده حق بین ستیارات ممکنات اندمغی و مجتنبانند

کند و حق این سبکین دعای بیدار از جناب اقدس کردگار است که بلا حفظ هالین این شرف اعلای
 خداوند نعمت هم مشرف گشته و چه پذیرائی یابد و در جای و اثنان از مطا الو کتنگان اینک جای خطای عطا
 پوشند و مؤلف را بدعای خیر یاد فرمایند چون بنای قلعو محو زنگر گول کند و کیفیت معموری و آبادی
 بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و بعضی اماکن مقدمه مرقوم و عمارات بلند پایه متوجه مختصر با دراک احوال
 سلاطین قطبشاهی درکن ربط تمام دارد و درین مختصر شریک کرده بر یک مقدمه چهار باب و خانمه
 ترتیب نمود و **والله و لی التوفیق و علیہ التکلیف** مقدمه و در ذکر احوال مؤلف
باب اول در ذکر سلاطین قطبشاهی انار الله بر انهم و بیان اماکن و بقاع و بلاد و حصون
 بناات و عمارات شاهای مثل گوشه محل و چار محل و چار نار و چار کمان و کله مسجد و جامع مسجد و حمام
 و عاشورخانه و بادشاهی و عمارات دیگر که در عهد ایشان با حدث در آمده اند و کیفیت بنای بلده
 حیدرآباد و تبرکات آنجا مانند آثار شریف و قدم شریف و حجه مبارک شاه و غیره که در آخر باب
 چهارم مفصل تجریر خواهد آمد و احوال عرس بزرگان این دیار و غیره **باب دوم**
 در ذکر احوال سریر آریان دولت آصفیه نوزاد الله مرقد هم از عهد جناب مغفرت آب نواب آصف جاه
 و نواب شهید نام جنگ و و رود قازمی الدین خان فیروز جنگ زمان دولت امیر الممالک حلاوت جنگ
 و سریر پرای حضرت میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی و برخی احوال امیر الامر اشجاع المملک بسالت
 جنگ حسین قلیچ خان هالون جاه المرف و نخل علیخان و احوال سلطنت حضرت مغفرت منزل
 میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه علیه المرحمت و الفقران و بیان فرمانفرمای سلطنت آریای زمینده
 چار بالش ریاست نوازنده و سیم شهنشاهی و خلافت خلاصه خاندان مصطفوی و نقاوه و دو مان
 مرقضوی اعمی بندگان عالی متعالی حضور پرنور آدام الله اقبال و عمره و خلد الله ملکه و سلطنته تا سال
 ۱۲۵۱ لیکر و دو و صد و پنجاه و هشت هجری **باب سوم** در ذکر احوال وزیران امیران

شیر آنگاز بتیش چار سو ہجہ ہر یک زبانزد در وصف او بندہ بیچکم او شیر صند زجا بندہ پرواز باز اور واز ہوا
 سعادت آرای کہ از نندیدہ دلش باز و کجنگ در یک آشیانہ اقامت داشتہ بخصبت پیرای کہ از احکام حکمش
 شیر و گو سفند در سجا آب خورده سخاوت چرا پیشیہ او نشود کہ و اہب بی ضنبت بخصبت خود موصوف فرمود
 و شجاعت چگونہ جوہر او کرد کہ الگ قبض و بسط عالم مصمام فتح و غیر وزی در قبضہ قدرت او نمود تا
 زبان را از آب کمرشستم تمام پاکش بر زبان بزوم چشم را تا سر آمد ب نکتہ م تصور حال جہان
 آرایش نکردم شمع جوان بخت و جوان اقبال و دولت بہ جوان عمر و جوان شمشیر و شوکت بہ جہت
 دارالامارہ آن فرمانفرمای عالی مکان و میرخل بادشاہان زمین و زمان کہ گری نشین عمارت خسروانہ
 است و لہای صداقت منازل سجای خشت و رنگ و البتہ پایہ بلند است و چشمہا بتاشای صفای نگینش
 محویدہ حیرت و دلہن از بخت آنجا کہ وزرای صائب تدر عالی فطرت و امرای ذمقہ و روالا شوکت
 و خوانین کامگار و خان زادان جان نثار با جمعیت سواران و پیادہای بار و پلاٹنہای آتش بار و
 توپخانہ جات رعد آتار و شترالان و بانڈاران برق کردار و جزایل برداران شہابگذار و آل خدات
 دیگر بسیار بل سجد و شمار و سرکار و دستار عالی مقدر اصفیہ را کینہ دقتس و تقالی تا قام جہان و جہانیان
 روز افزون و در مجموع کار و بار و شہور آفاق شلی طاق نہ رواق نامہ لہذا این ذرہ بی مقدار خانرا و
 موروثی ضعف العباد و خواجہ غلام حسین خان المعروف برخان زمان خان خواست تاریخیکہ سنوودہ
 خصال فلک شمال خیر مال بلند اقبال احوال خاندان عالی شان و ذکر خان زادان دولت عالیہ در آن
 سنوودہ مبروط باشد تخریر و آردہ برہای حصول سعادت داین و عز و شرف کوین خود منظر کیمیہ اثر
 ہمایون خداوند نعمت نذگہ زاند پس این دژ کبر بار در سلک نظم و نثر کشیدہ مصرعہ کہ قبول افتد زہے
 عز و شرف بہ نسبت نام نامی خاندان و الا نشان اصفیہ این مختصر نافع را بگلزار اصفیہ
 موسوم گردانید شعری غرض نقش است کرنا یادماندہ کہ ہستی را نہی نیم بقالی ہجہ صاحب دوزی حیرت

و ذکر تکلفهای روز و دوسره و تکلفات روشنی و آتشبازی شب دیوالی و در خانهای و راههای
 امیران سرکار و غیره و بهار لاله و نافرمان بسنت و باغبان و تکلفات رنگبازی بودی مقصد
 در ذکر احوال مولف عاصی سرایا معاصی مختصری از احوال خویش بعبوض میرساند که جمیع حکیم خواجه محمد
 صابر خان در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاه طاب ثراه و پدر حکیم الممالک سیح الدوله
 خواجه محمد باقر خان در زمان حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی علیه الرحمة
 بمعالجات خاص الخاص و محلات عصمت اختصاص مرشد زاده های بلند اقبال معروض فرمود
 بجاگیرت هزار روپیه ذات و غیره از آن جمله موضع بود ویل متصل قلعه محمد نگر گول کنده محصل
 دو هزار و پانصد روپیه بنام اخراجات نوبت و در صد روپیه ماهوار نقد قدیم و تعلق موجودات
 سپاه و غیره سر بلند و مباحی و مشرف بوده اوقات عزیز خویش بخوبی تمام بسر برده بتاریخ نهم
 ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و سه هجری بعالم باقی خرابید ماچار اسپران برادران
 حقیقی یکی خواجه عبدالقادر خان دومی خواجه احمد خان سیومی خواجه غلام حسن خان مشهور سخنان
 عالم و چارمی عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه خواجه غلام حسین خان که هم نام و هم تاریخ
 یعنی از حروف غلام حسین تاریخ تولد عاصی سنه یک هزار و یکصد و نود و نه هجری برمی آید و در
 بخان زمان خان بویم و مدتی در صغیر سن نظم و تم ناحت اقرار گرفتار مانده سرشته سما لاجچ حضور پوز
 از باند به اسطل گردید تا اینکه در سنه یک هزار و دویست و سه هجری خوشبختی سلطنت کامرانی
 آفتاب فلک کار فرمای و قدر دانی جهان مطیع و عالم مطاع حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر
 سکندر جاه انار آمدن بر آنه و جعل روضه بین ریاض الخبیه مرقده و مصحفه که سرایا توجه و بمطالعه کتب
 طب و حکم و رغبت و الطاف خویش بصحبت حکمای حاذق و به تیاری تراکیب عجیب ادویات غریب
 مصروف داشت این ذره بمقدار از کنج عزلت و تواروی یاد فرموده به بار یابی در بار جهان مدار

1199

1231

و سرداران و منصبداران دربار جهانمرا آصفیه دام اقبال و احوال فقرا و علما و فضلا و حکما و شریعت پناه
 و مفتی بلده و شعرا و شاعرانشان و بختیان بیستی و زالی و خوشنویسان کمال و حفاظان شیرین بقال
 و سرداران اقوام افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم مهدوی و تیراندازان ضاعت شعار و
 برق اندازان قدر نهاد و چو پیداران و خا صبرداران جمعداران قوم عرب و سندهی و سکهان و ذکر
 سرداران رسالما بطرز ولایتیان و کندانان پلاطنه های با همه ملاذات سرکار باب چهارم
 در ذکر جمع کامل شش صوبه مملکت دکن مع مخالفین هر مقام و احوال بزرگان که در هر صوبه
 آسوده اند مع بیان تحلفات عرس کوه شریف و کیفیت هنگامه غلوه پنشنه محرم الحرام در بلده
 حیدرآباد و نیز سواریه های علما و تقزیه ما علی الخصوص هنگامه سواری نعل صاحب و علم سویی و نیز
 احوال حسینی علم از نجوم سنگر کشتی خلق الله خصوصا سواری لنگر مبارک حضور پر نور و مرشد زاده های
 بلند اقبال و لنگر شمس الامر اهدا و میر کبیر و دیگر امیران سرکار و غیره و کثرت ظایق و تقزیه داری در بلده
 و نیز در سواری علاقه تیمان و نجوم آدمیان لکها مردم اناث و ذکر در دیای موسی که مقام کربلای
 تقزیه است و هم جانبیل نو و بیرون دروازه علی آباد و ذکر روضه خوانان و مرثیه خوانان و کهنی و
 مرثیه خوانان هندوستانی و سوز خوانان هندی و فارسی و کهنی و جماعت های مرثیه خوانان و احوال
 عسهای دیگر بزرگان خاتمه متضمن بر دو فصل **فصل اول** در ذکر ابتدای ورود و کلائی
 انگریز بهادر و حضور پر نور و ملازم شدن جمیعت انگریزی در سرکار و دولتدار و عجایبات دیگر و تعلقه داران
 و احوال میریون صاحب **فصل دوم** در بیان ابتدای آبادی بگیم بازار و بیان ساہوان آنجا
 از گوسائیان و ملا و اطمیان و پارسیان و تجاران دیگر مسلمانان و هندوان و ذکر آبادی
 کاروان و ساہوان آنجا گجراتیان و غیره و احوال برخی سردسرایان و احوال علم موسیقی
 دانان و استادان روزگار از جمیع اقسام اینها و ذکر شطرنج بازان استادان منصوبه حاضر و غایب

که بوقت آمدن سلطان قلی بیوی دکن شاه نورالدین نعمت اللہ ثانی قدس اللہ سره العزیز
 فرمودند که ای سلطان قلی مستظرباش که از بارگاه احدیت قطری از اقطار هندوستان بتو اولاد تو
 خواهد آورد دست خود بر سر و کنفش بالیده چند اشرفی از زیر سجاده بر آورده باو عطا کردند که
 این اول فتوح است بامید بر چون سلطان محمود سیمنی بقول صاحب قطب شاهی درین نص
 و ده مجری بلبلک جابت امر آئی گفت و صوبه های دکن مثل صوبه بیجاپور و احمد نگر و ایلیچپور بر آری
 نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستیعای امر او خوانین خود عروس سلطنت را در قلعه کولکنده به
 آغوش کشیده بزور بازوی ششیر خویش مملکت دکن از قلعه مذکور تا دریای شور جانب شرقی تلجبات
 بسیار تصرف خود در آورده و با کفار جهاد کرده کلیطیبه درین مملکت تلکانه که کفرستان زانه بود
 و هرگز بوی اسلام بشام ساکنان اینجا نرسید جاری سخت و تنجانه های بسیار و معا بد کفار منهدم
 کرده مساجد و معابد بنا نهاده موزنان خوشنوا باجا مقرر نموده شعاع عبادت معبود حقیقی قائم
 گردانید و قریب شصت سال به ملک گیری پرداخته از سرحد کولکنده تا دریای شور شرقی قلعه پانگل و
 چمپلی پٹن و راجنپوری و راجننده و کویل کنده و کونڈپیر و کونڈلی و ویلور و غیره بنفنا و قلعه رفیعیه
 که در واهتمه کنج در قبضه اقتدار خود در آورده و بر قلعه ملکنده و کویل کنده با چهار جوان دستم جگر زور
 بازوی قوت اسلام ده هزار پیاده های کفار اطعمه و تیغ بیدار رخ نموده حاکم آنجا را که هری چندر
 نام داشت در قفس آهن مقید کرده بالای کوه قلعه مذکور بجای تنجانه بسی بنا ساخته خطیبان شاه
 عشری در تمام مملکت خویش جاری فرمود و همیشه میگفت که از دیگر کتب تواریخ ترویج نرسید ایامیه
 بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران بوضوح پیوندد و جلوس سلطان قلی بر سر
 فرافقهای کات تلنگ ۱۵۱۰ است که من این مقدمه را پیش از جاری کردن شاه اسمعیل صفوی خطبه
 اثنا عشری را در مملکت ایران بعمل آورده ام کسی نداند که من متبع آن شاه مغفور کرده باشم

1244

سرفراز نموده شبانه روز نابل عاظت خویش بر تربیت پرورخت تا رحلت آنحضرت امیر فراز
 تعلقداری و دو خان خاص بر در دولت نوید محل و فرحت محل حاضر بوده بمعالجه خاص و محلات و مرشد
 زاده ماسور و موافقت سلطانی مشمول بود چون بتایخ هجدهم ذیقعد سز کبیر رود و صدر چهل
 و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز برآمده ساخته نا کبیر رحلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی
 پامال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جان بخش مرثیه جلوس مسمیت مانوس بادشاه جوان
 بخت پیریزیر گوش صغیر و کبیر سید جان تازه در قالب مرده و مید الحمد لله و المنة که بیدل و نوال
 خداوند حقیقی و مجازی عاصی سراپا عاصی موم برادران بخدمت معمولی خود و جاگیر قدیم موروثی
 سرفراز است اول تعالی شانه آن زمینده فرمانفرمای و کامرانی دولت را تا دوام جهان و قیام جهانیان
 بل زمین و آسمان بجز خضری و شمس سلیمانی ممتاز فرموده روز بروز بل آنا فانا در ترقی و تزیید وارد
 آیین آیین آیین **باب اول** در ذکر سلاطین قطب شاهی یعنی سیر آریان قلعه محمد کنگره
 و بلده حیدرآباد از زبان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابو الحسن تانی شاه که خانم سلسله
 قطب شاهی است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیمور صاحبقران کورکان

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریه سعیدآباد از مملکت بهران است و نسبت سالکی از تسلط قوم قراقرق نیل و بلا تسلط امیر حسن بیک
 آق قویلو القراض دولت قراقرق نیل گشت مورسیدن اوتیت از برادران مخالف ملک و مقام بهرامی
 عمومی خویش امیر الله قلی بیک با سپان عراقی در بلده محمدآباد بیدرآمده منظور نظر خاقانی سلطانی
 سلطان محمود و همین گشت به شانزده سال در فدویت و جان نثاریش دقیقه از دقایق فرود گزشت
 نکرده بخدمت تحصیل شیکیش قلعه گوکنده که بنای نام بود و یکی از راجهای متوسل راجایان بجا بگر که
 پای تخت کفار بوده با ده هزار سپاده غم و مقام داشت مفوض گردید صاحب تایخ قطب شاهی میبود

و اتمالت رعایا و بریای پر دخته مجموع را مطمئن و سرور گردانید و همواره با بادشاهان اطراف و جوان
 جنگهای مصوبه نموده بر عزم مقابله و محاربه با ملک قاسم برید بکولاس رفته قلعه مستحکم بر قلعه کوه باهتنام
 جگدیور اوزانیکو اطرسی قلعه کلنگه تیارکنانیده مصدر جنگهای مردان گردید و ملک برید را که بجسی نزد
 ابراهیم عادل شاه بیجا پور محبوس شده بود چون رجوع به جمشید خان نمود بر روز بازوی شمشیر خود اسپ
 صباح الخیر نام و فیل کوه تمشان چنبل را که مشهور آفاق بودند با دیگر فیلهای معملک برید از عادل شاه
 مذکور گرفته از سر نو قلعه محراباد برید و سلطنت آنجا ملک برید از زانی فرموده روانه نمود و قلعه میرک
 و حسابا و وزیران کبیله را در جلدوی این نواز شهابشکس ساخته ضیافتهای شاهانه بر مقام برید عمل
 آورده جواهر اعلائی عمر بهیبه ضمیمه پیشکشها گردانید بعد سعی موفوره در ملک گیری و سپاه پرور چندی
 در عیش و عشرت چون مشغول گشت از حدت می خوشگوار مزاج از اعتدال برآمده بعارضه سرطان در سنه
 هصد و پنجاه و هفت هجری درگذشت و در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش هفت سال کسری بود

ذکر سلطنت چند روزه سجان قلی بن جمشید قطبشاه

چون جمشید شربت ناگوار موت را خوشگوار نمود اعیان و اکابر جمع شده فیما بین مصلحت کرده سجان
 قلی را که هفت ساله بود بر تخت نشاندند و اختلاف در میان امر او خوانین بوقوع آمد جگدیور اوزانیکو اطر
 مع دیگر نایکوا اریان قلعه محمد نگر تجویز نمودند که دولت خان را از قلعه بهو نگیر بر آورده بر تخت سلطنت
 نشانند که سجان قلی بخودی خود لعبه سلطنت نمیتواند پرداخت ما درش سیف خان عین الملک را که از
 جمشید قطبشاه بخیده با حمز نگر رفته بود طلبدشته مختار کار و بار سلطنت گردانید ازینجمله چکتر او و
 بحیر خان و غیره که کن سلطنت جمشید بودند زیاد برهم شده و دو تخان را از قلعه بهو نگیر بر آورده چند
 قلاع دیگر نیز بدست خود در آورده مصدر فساد انگشته آخر عین الملک شکست فاش باینها داده
 دولت خان را باز در قلعه بهو نگیر مقیم ساخت چون عین الملک خواست که امرای قدیم را برانداخته

آخر العهد در سده نصد و پنجاه هجری باغزای جمشید خان پسر خود پست میر محمود نام محمود که در علاقه
 کو توالی بود و همواره بجز متش میر سید نسبت و دوزخ کاری در عین نماز عصر خورده بدین شایسته
 که از مدت مدید کمال آرزو داشت رسید و محمد سلطان قلی قطب شاه سجد جامع قلعه محمد نگر و بنای نخته
 حصار بالای کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنه راه مذکور بنای عمارت و دو کالین در آورد
 و امر او خواجه در عیایا و برابا و سپاه و غیره را حکم کرد که هر یک بقدر مقدار خود عمارت و بقاع تیار
 نمایند طراحان چایک دست در یک ضلع عمارت شاهای و حمام و مسجد جامع و عا شورخانه طح داده با نام
 رسانیدند و مسجد که بالای قلعه کوه قلعه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خوش در اینجا
 مفرد مقام چندی کرده احداث نمود محمد سلطان قلی بحیثیت یقیم و مسافر حجابان بی اجرت لنگهای
 حمام از سر کار خویش مقرر فرمود و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محاشات اوست مدفون گردید هنوز
 گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود
 بهمنی بسر برده و چهل و چهار سال بنفس نفس خود بفرمان روی تلکانه شهنشالی و شصت و شش روز نیز در سال
 رسیده بودش سپهر چهار صیبه اش بود و یکی حیدر قلی که همراه پدر جنگها کرده بعضی خراسم و دیوم قطب الدین
 که موسوم بولی محمد بود جمشید خان میل در هر دو چشم او کشید بعد چندی در گذشت سیوم ایاقلی جمشید خان
 که نهایت سفاک بوده چهارم عبد الکریم دیوانه در زمان محمد قلی قطب شاه فوت شد پنجم دولت خان که
 در قلعه هونگر اقامت داشت ششم ابراهیم مرزا که ذکرش خواهد آمد

ذکر سلطنت جمشید قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون میر محمود سلطان قلی قطب شاه را بدرجه شهادت رسانید فوراً نزد جمشید خان که پانزیم در قلعه مغنیه
 بود رفت و او را خلاصی داده از آنجا بمنزل قطب الدین ولیعهد آمد میل و چشمانش کشید جمشید خان را به
 سیر سلطنت نشانید رعایان دولت و خواجه امرا و سپاه طوعاً و کرهاً با او بیعت کردند و او در صد و نوبت

پس روز دوشنبه دوازدهم شهر جرب المرجب سنه نهمه و پنجاه و هفت هجری سیر سلطنت پدر ازین بیت نازد بخشد

ذکر سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه بر تخت فرمان روا جلوس فرمود امر او این سپاه و سایر نوکران قدیم و جدید را با افزایش مراتب و مناسب سرفراز کرده علماء و فضلا و رعایا و برابرا و سپاه را با انعام و اکرام سرور ساخت و جایجا فرامین امتالت فرستاده حاجبهای کلی نمود و همواره با بادشاهان همبصر دکن موافقت و مصالحت و گاه بی معارضت و محاربت نیز لاجل آورد و تادریای شور شرقی آنچه که قلاع و بلقاع و پرگنات باقی بودند تصرف خود را آورده خان اعظم مصطفی خان را که سید بزرگ منش بود پیشوای دولت خویش گردانید و در محاربات با تفاق ابراهیم عادل شاه بیجا پور حسین نظام شاه احمد نگر و عماد شاه بڑا و بریدر ممالک علی بریدر بر سر امراج والی بیجا نگر فتنه ملک سیر حال دوازده کرط و طیبون که زرخش در آن ایام فی هون شش رویه بود از ناگه طوط که برب دریای کشتاست گذشته جنگ پیوستند و از زرنگاه تا بلده بیجا نگر که ده کرده فاصله دارد در لاک مردم بهار امراج لقبیل رسیدند و بیجا نگر تبالان درآمد و ابراهیم عادل شاه و ابراهیم قطب شاه قلاع و بلقاع و بلاد خود را که در تصرف امراج رفته بودند بحیطة اقتدار خود کشید و تصرف گشتند و اقربای امراج نرکنده را اقرار گاه خویش ساختند و تمامی اماکن و قلاع تصرف برد و بادشاه در آمد و با شتاب خان دوید یاد در الیان قلع و در نخل نیز جمعیت شالیت بار در ان جنگ و سپاه حمله فرستاده جنگها کرده بسیار اماکن و قلاع ایشان بدست آورد و عمیره حسین نظام شاه والی احمد نگر را تجویز مولانا عنایت الله که کیل مطلق پیشوای دولت او بود باز دواج خود را آورده محاربات را بمصالحات و خویشی پرداخت و همواره بجزئیات و کلیات امور سلطنت بذات خود مشغول بوده و در فریج حال سپاه و عسرت چنان می پرداخت که مزیدی بر آن متصور نباشد و بدیافت اجده تمامی ممالک متصرف آن قدر توجه داشت که اگر کسی در ایشاد راه یاد خانه خود نمی میگفت فوراً با او میرسید و در سفر و حضر

شاهنشاهی در وقت بنیاد امراج و از آنجا که در وقت اول شاهان امراج در آنجا بود

اعیان خود را معذور کار سازد نایکوار طریان و امر او خوانین مجموع اتفاق کرده خواستند که شاهزاده
 مرزا ابراهیم را که در قلعه دیور کند به تجویز پدر خود سکونت داشته بود طلبیده بر سر سلطنت نشانند و اول
 آنجا از اندیشه جمشید خان برادر خود که دشمن جاننش بود موسی بی و محمد خان رفیقان صادق
 خویش خود را نزد قاسم برید رسانید در آنجا نیز برادر قاسم برید خانبهان خواست که مرزا ابراهیم شاهزاده
 را گرفته حواله جمشید قطشاه نماید چنانچه کلید قلعه میک و چهل سلسله فیلان خاصه اش از مرزا ابراهیم
 بزرگ گرفت و در قصد که قتلش سعی نمود شاهزاده مذکور را چار از آنجا بدای خود بر آمده خود را هزار
 جانبازی از صدقات راه زنان کفار که در اثنای راه نیز از داده گرفتند و رسانید شن جمشید
 قطشاه برای نفع خویش داشته بودند نزد امراج والی بیجا نگر که سردنتر ارباب کفر و ظلام بود رسانید
 او نظر بر اینکه در سوابق ایام مذکور سلطان قلی قطشاه پدر مرزا مذکور بود با عراض و اکر ام تمام مقدم
 او غنیمت انگاشته مدت هفت سال نزد خود داشت و بیغرضه نایکوار طریان و امرای قلعه محمد نگر گول کند
 عارضین متواتر فرستاده خوانان و در وقت مس گشتند و از بیجا نگر لصلح رفیقان مذکور متوجه قلعه
 محمد نگر گردید هر چند امراج به باغت پیش که مد که مباد او را آنجا مکر و بی بذات شاهزاده سپرد اگر الفت
 بسیار بود شت سودمند نشد و نیز گرفتن سپاه را به مذکور برای کمک خود پسند خاطر گشت بذات خویش
 با چند سواران همراهی روانه قلعه مذکور گردید هر گاه خبر ورودش بمقام کهنوره رسید چکیز او و غیره نایکوار طریان
 و فتا بنانل بحرچان و غیره که موافقان سبجان قلی بودند فرستاده سراینها از آنها جدا کرده در قلعه
 گردانیده سبجان قلی را بمقتضی ساخته حقیقت حال لشاهزاده مرزا ابراهیم سال ساختند و عین الملک
 از ترس شاهزاده مذکور و برای کار سبجان قلی بطرف محمد نگر گشتند اگر چه در باب استتال خود مانده و دیگر امر آن
 طمانیت نامه شاهی در خواست نمودند منظور خاطر نشد جواب صادر گشت که بی جلوس البتة بمناسبت وقت
 عمل خواهد آمد و بالکل مایوس شده در اثنای راه اکثر دیهات سرکار تبالان در آورده روانه آن سمت

زیاده است که فیصله نهستی گوهر پیکر نمیتواند قدم اندر و نش گذارد فوراً در جذب عشق و محبت اسپ سوار می خرد
 خود را بی اندیشه در طلاطم و متوج آب انداخت و بزور حفظ حافظا حقیقی سلامت برآمد هرگاه این خبر
 خضیه نویسیان بعرض سلطان رسانیدند نهایت متفکر شده بجدات شکر الهی بجا آورده فرمود که کل مستحکم
 بالای دریای مذکور پیش از رسیدن موسم بهر شکل تیار سازند و یک لک روپیه از خزانه عامه خویش
 بدار و عمر عمارت داد چنانچه پنج نخج لود و شش هزار روپیه پل مذکور پیش از چهارده سال آبادی بلده
 حیدرآباد احداث درآمدت چهارم هزار روپیه را حسب الامر سلطان طعام لذیذ بخته بالای همون پل
 بفقرا و مساکین و غیره خوراند طولاً و عرضاً و در عرصه ارتقا عا چهارده ذرعه است
 و در و واق که یکی از ان سده و دست و همیشه یکی از فقیران مسافر در آن رواق میقام میباشند تا حال
 موجود تاریخ بنایش شخصی این بیت گذرانیده پانصد شترنی صلیافت شعری تحت او گذرد و او با بزرگواریم
 ازین سبب شده تاریخ او گذر که ماه عدوش نصد و هشتاد و شش میشود و بعضی صراطا مستقیم هم گفته
 اند که فیما بین هر دو تاریخ تفاوت پنج سال است گویند پل دریای گوتی در بلده جون پور و این پل سو
 در یک سال با احداث درآمد نیز باغ ابراهیم شاهی متصل قلعه مذکور و باغ گلشن اندرون قلعه و سنگر
 دوازده امام علیهم السلام و تالاب حسین ساگر با هتاهم حسین شاه ولی صاحب قدس سره که اولاد حضرت بنده
 نواز گیسو دراز اند و داماد پادشاه هم بودند تا حال در وازه مکان آنحضرت متصل کمرگی بهوره بکبوترخانه
 حسین شاه ولی صاحب مشهور و موجود است و تالاب ابراهیم پل و آبادی قضیه ابراهیم پل مذکور کتبه
 کنکور کتبه موضع بود و پل و تالاب قضیه زین پور و کالاجپوتره قلعه و مساجد و مدارس دیگر همه در عهد آن
 پادشاه تعمیر درآمدادین زمان آب دریای عیسیه که موسوم بزبان مردم اینجا ساخل است کتبه بود و پل را
 گذاشته از پهلوی دیگر جاری گشته بود و کتبه معطل مانده تا اینکه در سنه یک هزار و صد و بیست و یک هجری
 میر ابو القاسم موسوی سوشری الخاطب میر عالم وکیل مطلق و مدار المہام سرکار دولت مدار

فضل و کمال همواره همراش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم میداشت
 و خود سایل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و در هیچ معرکه شکست بر لشکرش نافتاد و عدالت بر تبه
 بوده که اگر ضعیف بطشتی پر ز را هم بر جا که میرفت بسلاست میرسید و زوان و قطاع الطریق را برای عمل
 رشت دزدی بنوده هر چند مردم لمانه در فن دزدی بی مثل اند نام دزدی بر زبان خود هرگز نمی
 آوردند تا به دزدی چه رسد و از هیچ کس چیزی فوت نیگشت از قلعه گوکنده تا کستکوه و راهبندری
 و کونیه و تارایای شور شرقی و تحت حاکمش بود و در عهدش عمارت قلعه گوکنده یعنی حصار که عمارت
 از شهر پناه باشد به تیارگری در آمد کیفیتش اینک چون ابراهیم قطب شاه از منازعت را ملاح و بادشاهان
 اطراف فارغ البال گردید خان اعظم مصطفی خان بوض رسانید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه
 سرکار دشمنان و مخالفان صاحب شوکت بسیار اند و همواره هر سال بواسطه صلحت و محاببت بهم
 جانب هضت واقع میشد و بنا علیه دار السلطنت گوکنده قسمی که باید و شاید استحکام ندارد و صلاح آنست
 که در اندک روزی حصارهای که شهر پناه قلعه باشد اگر بغدوی حکم شود از سنگ و چونه تیار نماید که دست
 هیچکس از مخالفان و سماندان بدانش نرسد بر حسب موعظه اش حکم تیار حصار بعد و در آن چنانچه
 در عرصه نه ماهه پنج بیست لک روپیہ رایج الوقت حصار قلعه مذکور که در شش هشت هزار و دویست و چهار صد روپ
 مع چوب تره ماه و هشت دروازه آهنی و خندق و شوار که از تا این زمان که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت
 هجری است حیرت نای چشم نظاره کیا است با تمام رسانید و در تیار حصار نیز بسبب تقشوق شانه زاده مرزا محمد
 قلی که بر حسن جانفزای بجالگنی طولایف میل کلی داشت تیار گردید حقیقت آن اینکه شانه زاده مذکور بطریق
 عادت معهود که موصلت بخیفه لذت بسیار میدید همواره بوقت شب از قلعه محمد نگر بجانه طولایف مذکوره
 در موضع چچم که آبادی بلده حمیدرآباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و در شب بیست و هشت روزی موسم
 باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نمود چون بر سر دریای موسی رسید دید که طغیان آب از سد

عقلای آنوقت تعبیه کرده در عشره محرم الحرام استاد میکرد تا مدتی بر همین طور گذشت بعد انقلاب
 دولت عادل شاهیه نوبت نبوت بدست ابراهیم قطب شاه در سید او نیز در قلعه محمد نگر گولکنده و عشره
 محرم هر سال استاد مینمود چون نوبت سلطنت بسطان محمد قلی قطب شاه رسید و آبادی حیدرآباد بم
 معلوم مرتبه گشت او علم مذکور را در بلده مسطور موافق مسمود استاد میکنانید و همین طو کیفیت مرقوم از
 استاد که حوادان بواجب سلاطینان عادل شاهیه و قطب شاهیه در نذبات رسیده اما در عهد حضرت
 محمد حضرت غفران آبا عینی میر نظام علیخان بهاد فرخ جنگ نظام الدوله آصفجاه ثانی از جانب خلافت
 سپهسالاریار و فادار ششم دوران وزیر الممالک مسطور زمان فرزند ارجمند مرتبه بلند جگر گوشه
 بجان پیوند بسی نوازش علیخان بهادر خالسامان کشید اتمخلص میکرد و اباجاز احمدی در وضت
 الشهدا بزبان اردو و دیگر کتب از خان مذکور تصنیف شده مشهور آفاق اند مکانی متصل کمان سمت شمالی چار
 کمان بلده مقرر شده استاد میکرد نذنا حال همو بنقا قایم است ضمن کمان سابق بسیار تنگ بود چنانچه عاصی
 مؤلف نیز بچشم خود دیده امین الملک بهادر برادر امیر الامیر الملک بهادر مدال المهمام سرکار زمین از علاق
 خویش داده ضمن کمان مذکور وسیع نمود و از سر کار حضرت غفران آبا جاگیر حاصل و نوبت و گله ریال و ماهی و
 مراتب مقرر شد الحال در سینه حضرت بندگان عالی مدظله العالی ماشی زاید نذر و نیاز و خدمت ناهل می آید
 و بدست مسمود هر سال شب دهم محرم سواری مبارک علم مسطور به کمال تنوک و مطراق ضیقی بر می آید و حکم
 جهان مطاع حضور پر نور بر بردارندگان علم مذکور شرف صدور یافت که سواری علم مذکور را سوای دست
 کلان معمولی الطبع بر آسته دیگر نیز مذکوبی ادبیت هر کس که اعتماد داشته باشد در اشارة حاضر
 شده نذر و نیاز گذرانند از آسته چسپا کمان بعد فراغت از نذر و نیاز بادشاهی عاشورخانه
 نذر حضور پر نور زیر دولتخانه پنج محله و نذر چهار بهادر در جلوه خانه مکانش گرفته بر آسته تالاب و ایستوار
 چوک از زیر سبز بگلر دولتخانه قدیم حضور بنانه پیر زال که عقب مکان راجه را در نهباجیونت بهادر است

خدیو حق آگاہ نواب سکندر جاہ بہادر نوزاد مقدہ کتبہ دیگر بالای دریا ی عیسے مذکور احداث نمود
 معمور کار ساخت انشا اللہ تعالیٰ مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت فیہ صغیرہ تجر خواہد آمد
 و نیز کیفیت تیاری دگاہ کوه مبارک و شروع بنای عرس آنجا کہ بتاریخ ہفتم شہر حجب المرجب
 پنج گروہی بلکہ حیدرآباد جانب شمال ہر سال بطور حرمی آید احداث این مقدمہ ہم در عصر سلطان ابراہیم
 قطب شاہ است مفصل در او آخرین باب قلم حقیقت رقم رقم خواهد شد انشا اللہ تعالیٰ القصہ ہمارہ
 تاجران از ہر جانب با سر انجام تحف و ہدایای عجیب و غریب و بلاد و مزارع در کار سلطان مذکور می آمدند
 و آنچه از ایشان در سر کار خرید میشد و قیمتش بہون وقت عنایت میگشت و اینہا خلعتہا یا فتنہ خوشحال
 میرفتند و خوان نعمتش ہمیشہ با طعم گوناگون و علویات و لوزیات و فواکھات رنگارنگ بر سر خلائق مگسزہ
 می بود کہ خلقی بہرہ مند میشدی و میرفتی بقول اینکہ شعور او ہم زمین سفرہ عالم است بہترین خوان اینما
 چہ دشمن چہ دوست بہ معنہ ابرک فعل صاحب کہ شب دہم ماہ محرم ہر سال با ہنویہ لکو کہا خلق اللہ
 وقتنا دین سجد و شمار و آفتابہای کار ابرک و برنجی و طلائی و نقرئی بسیار و شعلہای طولانی کہ بزبان
 مردم این دیار حیدرآباد بہ دیوئی مشہور است زیادہ تر از قیاس برمی آید آنچنان سواری کہ
 عقل و حیرت میباشد با وجودیکہ ہر سال می بینند و اہم و محتاج کار نہ میکنند چرا کہ سال بسال سوا فرایش
 دارد بدون تائید غیبی از دی قلوب مختلفہ مخلوق بر یک جانب و بر یک حال صورت نمی بندد ہم دہم
 سلطان ابراہیم قطب شاہ از بیجا پور در قلعہ گوکنڈہ آمدہ حقیقتش اینکہ خود در مبارک جناب
 سید المرسلین خاتم النبیین صلوات اللہ سلام علیہ و علی اولادہ الکرام و صحاب النظام کہ بوقت جنگ
 کر بلا پر بلا بر مبارک جناب ابا عبد اللہ الحسین علیہ السلام بود ہلال بنی اوراد زبان عرب
 فعل گویند در آن محراب از زخم شمشیر اجد اگشتہ دست بہت ہانتہ اودت بہت یوسف عاد شاہ
 بیجا پوری درآمد و بعد استحقاق بسیار بنہایت تعظیم و تکریم بہ ترکیب اسم اللہ از مندل بطریق معروفہ

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و ایمان حضرت و علما و فضلاء شریعت را بانواع عنایات
 بادشاهان الطاف خسروان پرور ختم ممتاز فرمود و جناح محرمت بر مفارق بنی آدم بگسترانیده ابواب شفقت
 و احسان بر هر کس و خاص و عام کاواذ نام کشود و جمهور رعایا و برابرا و سپاه و غیره در عهد امن و امان امور و الحال
 و فارغ البال می آسودند و قواعد عدل و انصاف نوعی میشدند که بنای ظلم و ستم منهدم گشت قطع
 نکردی هیچکس از ظلم فریاد نهد بقبای گل ز گشتی پاره از باد مهب بخیز مطب کسی زمین نبودی به برین
 کس بجز سوزن نبودی به الغرض امر او خوانین را و امیر شاه میرزا که حلقه امیران دولت بوده و برای
 تسخیر قلعه ندرک بموافقت سپاه نظام شاهیه مامور شده بود و بشرفیقات شاهانه سپاه زینهای زر
 نقره سرفراز فرمود و هرگاه مکتوب اتحاد و اسلوب از جانب ابراهیم عادل شاه بیجا پوری در باب
 عدم تسخیر قلعه ندرک و مفتوح نه نمودن آن بنهایت الحاح رسید ترک محاصره فرموده ولایت کاکن و
 ناکاوی و غیره مفتوح ساخته و اجبت نمود و علی خان لر را که صد رنگ حرامی شده بود بسزائے
 کردارش رسانید و جشن طوی مناکحت خویش با عقیقه دختر امیر شاه میرحاجان ابراهیم شاه آورد
 که حیرت افزای چشم نظاره کیان گشت و مجال تخیل انواع شوکت و جلال همیشه خود را در از در و راج
 ابراهیم عادل شاه در آورده بودند بجهت و سر در گوش ساکنان نزدیک و دور رسانید القصر چون
 سلطان محمد قلی قزلباش به دار السلطنت محمد نرگو لکنده رافرا خور جا و منزلت خویش ندید و در
 محاصره حصارش گنجایش سکونت امر او خوانین و سپاه نیافت در فضا یک نمونه از میدان خسلد
 برین است بنای بلده حمید رآباد که از قدیم ابوالعباس بودم کرده ساعت مسعود و زمان محمد و جهان چالاک دست
 فرمود که دست بدست بنای شهر ششمار چهار بازار و بر سر چهار بازار طاق و رواق با چهارده هزار و کاکیس و ایوان ساز
 و دوازده هزار محله مساوی الاصلع با حدث در آرد و عمارت دولت خانه شاهیه و دروازه عالی و
 و الاشغال و سایرین پاکیزه علمی و و جلوه خانه و نقاشی شاهیه و کانهها کاخ حاجات و صفه و قصر برای اهل خدمات

و علم مذکور از قدیم علقه با و دارد داخل شده تا چهار گنبری تو وقت نیامند و تا بودن علم مذکور در خانه پیر زال
 مذکوره آنچه که مذکورین از مخصوص از نقدی و خشت های طاش و بادله و ساده باشد هم مال معاش سالیانه
 پیر زال میوه مسوره است مجاوران را در آن و غلی نسبت اگر چه پیر زال خود قضا نمود اما بطناً بعد بطن عادت
 معهود چنین جاری است و آن پیر زال سیده بوده که خدمت علم مبارک از قدیم تعلق با و داشته بود
 و سبب بودن ماهی و مراتب در سواری علم الفل صاحب حکم حضور نور نسبت که اکثر مردم علمای بزرگ
 مانند شیره علم مذکور در عین بهنگامه و کثرت سواری بر می آورده مغالطه لکوها خلقت خدا نذرویناز میگرفتند
 لهذا جناب حضرت غفرانآب فرمودند که سواری مبارک ماهی و مراتب همراه دارند که رفع مغالطه شود و چنانچه
 همون دستور جاری و بحال است القصد چون مراج سلطان ابراهیم قطب شاه از ویدین تماشای گوناگون
 و صور مختلفه رنگازنگ اصنام بیجان از جواهر و طلا و نقره و غیره که رام را و بر همین از تخمیر ولایت کفار دکن
 آورده بود از منبج اعتدال منحرف گشت و فتنات محرقه عاید جالش گردید و تدبیر اطباء حاذق از تقدیر
 موافق نشد بتایخ نسبت و یکم شهر حجب المرجب سنه نصد و شستاد و هشت هجری بعد نماز عصر از دار فنا
 بدایقاشده بحبت خرابیده در سنگر فیض مدفون گشت مدت سلطنت او سی سال و نه ماه و عمر شش
 به پنجاه و یک سیده شمع جهان ای برادر خانده کیس به دل اندر جهان آفرین بند و بس بهما و اولادش
 شش سپهر بودند که ارث او را و اولادش سلطان محمد قلی قطب شاه است که ذکر خیرش می آید انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت محمد قلی قطبشاه بن سلطان ابراهیم قطبشاه بن سلطان قلی قطبشاه

چون ابراهیم قطبشاه خشت سی بسقریستی بست ابراهیم و خواجه و جمیع ارکان دولت خلف الصدق او ابو الفتح
 سلطان محمد قلی ابراهیم سلطنت موروثی نشانیده چه پترشاهی وافر فرزندان فرمای بر سرش نشاند
 و مباحی گردانیدند مقتضای قطع همه نقدی تشارتوبا و به عروس جهان در کنارتوباره چون او

و با بسیار بود گویند که بعد تیارش بعل آوردن تقزیه داری جناب امام حسین علیه الصلوٰة والسلام
 بالکل دفع گردید آورده اند که چون سلطان محمد قلی قطبشاه را منظور خاطر گشت که آبادی بلده
 حیدرآباد بوضع آبادی مشهد مقدس صورت پذیر شود و لهذا بجای روضه منوره جناب امام ضامن
 ثامن غلامی بن موسی رضا علیه الصلوٰة والسلام چارمنار بار تفاع شصت و دو دره که بالاایش مسجد عبادت
 گاه محبوب حقیقی و حوض آب پاکیزه و در پهلوش مدرس طالب العلماء وزیر آن نیز حوض مد و ربا
 فواره گلستانه کلان مصلوب فیلمان و شترزه با که آب نخرطوم های فیلمان و دهن شترزه با بوقت
 چندگی فواره گلستانه برمی آید بنح سداک روپیه و بر دایت بعضی دو لک و پنجاه و دو هزار روپیه
 با حدث در آورده تاریخ بنای چارمنار و نیز آبادی بلده مذکور حیدرآباد یا حافظ است که
 که سنه یک هزار و شصتی میشود تا حال سنه یک هزار و دصد و پنجاه و هشت هجری عمارت چارمنار گمنه شده کار
 آهک هر ریخته بصورت و بد سلوب گردیده بود جناب حضرت بندگان عالی حضور پر نور بادشاه
 دیباجه ناصر الدوله اصفیاه خلد الله ملکه و عمره و دولت از سر نو تیارش کنانیده روح سلطان محمد قلی
 قطبشاه مرحوم مغفور را سرور و مشکور ساخت که بدعای از دیا و عمره دولت بادشاه ما معمو خواهد بود
 و مسجد جامع باهتام الف خان ملک امین الملک که یکی از امرای قطبشاهی بود بنح دو لک روپیه در
 سنه یک هزار و شصت هجری بتیمیر در آوردند چنانچه سنه یک هزار و شصت تاریخ او مع آیات اول سیپاه
 سیقول بربنگ مرمسیاه بالای رواق و طی مسجد مرقوم است و برکتیه دور وازه مسجد که بر سر استه کلان
 چارکمان واقع است نام ملک امین الملک باهتامی ایشان با ابیات فارسی دیگر نیز فرموده کلک فولاد
 سلک گشته مشعر جهانذری ز نشانان شهر یاری به که نیکی دیده در عهدش نیکوئی به یکی از ان ابیات
 است که ماده تاریخ او این مصرع اخیر باشد مصرع زهی عالی بنای خیر گوی به و نیز ملک مذکور بعد تیار
 مسجد جامع و خانقاه و در سه قریب هشتاد هزار روپیه در ماه مبارک رمضان و در عشره محرم الحرام

و جامه خانه و قبول خانه و اسلحه خانه و مطبخ خانه و غیره و مسجد جامع و عاشورخانه عالی همه تعمیر در آمدند
 حسب الحکم و الاسماران طراح و داروغهای عظام چهار طاق جلو خانه که مشهور بچار کمان است غربی
 را دروازه دولت خانه عالی و شرقی را نقاره خانه شاهی مقرر نمودند و در وسط جلو خانه حوض مدور
 ساختند و هر دو تخته بازوی را که دروازه عبادت از آنست از چوب سیاج که بهندی ساگون نهند
 تیار کرده بالای آن از چوب صندل و عاج نقش و نگار آراستند و قیومها و میخهایش که عبارت است از
 آهن جامه است هر از طلا ای آهن خالص نمودند و پرده زر بفت همیشه بر در دولت کشاوه میداشتمند
 و بالای نقاره خانه سچوقت نوبت نواخته دانه و لفری دیدند متصل طاق جنوبی مسجد جامع وصل
 در پیشش حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب کهنگی فرازش خانه سرکار است بکمال لطافت و بهارت
 طح نمودند و قصرهای علمی مثل چندین محل و لکن محل و غیره برای نشست جاگیر داران و باگیران
 و سلمی داران و امرا و خوانین تیار ساختند و چنان مقرر بود که ده هزار باگیر و سلمی دار هر روز شب برای
 نشست آمده شب از اطعمه لذیذه سرکار خورد و صبح بوقت رخصت چاشت خود به بنامها
 خویش روند که تا دیگران رسند و محلهای دیگر نیز برای کار خانات شاهی تعمیر آوردند که نام و
 نشانی از آن باقی نیست اما او محل برای داد و دهی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر و چهار
 دروازه کلان و دارالشفای ای معالجیه بیاران که همه اجناس دوا و اشیاء غذا و غیره از سرکار بوده
 و این همه عمارات از سنگ و چوب و آهک با تمام رسانیدند و ندی محل بالای دریای سکوچی باغ
 که جلسه و مجموعه آخری چهارشنبه ماه صفر هر سال حالا هم در آنجا میشود و تا چند سال پیش عمارت باغ مذکور
 بوضع ایران باقی بود و بنات گماث و عمارت کوه طور و محمدی محل و حیدر محل و حسنی و حسینی محل
 و جعفری محل و حیدر محل که دیگر حیدر منزه و نام داشت بهر برای سیر و تماشا با بستانها و دیگر
 تیار نمودند پیش از تیار عمارت خانه بادشاهی از چند مدت در اطراف حیدر آباد و اهدا مخالف

مذکوره غسل میکنند و فاتحه بنام مبارک جناب حضرت سیده النساء العالمین فاطمه الزهرا علیها الصلوٰة
 والسلام میکنند و چند خنجر شبیه بقدرت جناب اقدس الکی و بر توجیه آنجناب دختران فایز و سنجاق میشوند
 عادت مهور و تاحال جاری است صاحب یکم صاحب زوج امیر الامیر الملک بهادر مدار الهام سرکار
 مکانی عالیشان در وازه کلان باباغ و کچپ با حدات در آورده اند که خلقت خدا را ارام تمام
 شد جای خوش فضا است و در بلده خانه برخانه واقع که در بعض جاها زمین همت بالکل نمیشود و صلا
 و مطلقاً محض از کثرت خلایق که مردم هفت اقلیم در بلده جمع شده هزار ملازم سرکار اند و هزار بابک
 کمال اوقات بسر می برند و یکم بازار بلده علمیه است که مردم آنجا را مردمان بلده هزار بار میشناسند
 و اگر بر سر هر راسته بلده نشینند و تفحص کنند که چن کس از آشنایان و اقربان بنظر می آید پس بعد گذشتن
 صد کس بر گانه یک دو کس از واقفین بنظر آید چنانچه در راسته چوک حسین علم در راسته شاه علی بن ابی طالب
 و بر چهار راسته آن چهار کمان در راسته تالاب و امیوار چوک و میر چوک و دیگر راسته ها بوقت
 مروی سینه بسینه یک دیگر می چسبند و آن آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانه و پاکی امرا یان نمیتواند
 برود که کثرت آدمیان تو بر تو و ایامی باشد و کوچه ها در بلده بسیار اند و باشندگان قدیم بعمر صد ساله
 هر گاه بجاری میروند یک کوچه نودریکی از محله می بینند که گاهی ندیده بودند الغرض آبادی حیدر آباد
 از عدل و بذل و نوال سر بر آریان سلطنت اصیبه علی المحض از زحم و شفقت بندگان عالی حضور
 پر نور آدم الله اقبال امیر و کمال است یک عمارت ادنی کم مقدر از یک لک روپیه کم نیست
 تا به صاحبان مقدر و چرخ باشد قطعه مروج صبا از نسیم گلشن به معطر هوا از دم سنبلس به درختانش طوبی
 صفت سر بسر به بر آورده بر اوج افلاک سر به مساجد و کعبه های کهنه بسیار که در اطراف بلده مذکوره
 بنظری آینه میر ساخته و پر درخت امرای دکنی قشقاغ اند در هر جا که با جمعیت همراهی خود با فرود
 آمده چھاؤنی میداشتند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علمی بنا نهاده اند تا محتاج مسجد

بذمه خود هر سال فقرا و مساکین و مستحقین و سادات و حاجیان حرم محترم وزیران بدین منوره مشرفه
و نجف اشرف و کربلا معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرک را زادهم اشد شرفاً و تعظیماً بذاته معمول مقرر کرده
میداد و سعادت داین حال نمیدود و در تیارای مجموع عمارت و بقاع و بسا این مبلغ بنفقا و لاک
هون که هزار هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میر ابو طالب که ناظر شاهی
بود در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرج درآمد و در اندک روزگار آبادی شهر منو سواد
حیدرآباد از بلده ناقصه زکوره و ابراهیم پین و پین چرو و بهونگیر و نامی ملی که در چهارست بلده
مذکور واقع اند تمامی فضای دشت و صحرای باغ و بوستان گردیده نصارت بخش بصارت ناظران
اولی الاصباء بوده است اما در آن ایام بلده حیدرآباد شهر پناه نداشت خانهای خلق الله معس
چهار وینهای جمعیت پناه جا بجا متفرق آباد بود درین ایام که سیه کله زار و دوصد و پنجاه و هشت
هجریست بسبب احداث فرمودن شهر پناه حضرت مغفرت آب در عهد خود داخل شدن بیرونجات
اندرون شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک حیب زمین هجرت شدن خیل شکل
در بعض جاها مثلاً در راسته چارمنار و چوک حسین علم رویه با برابر زمین فرش کرده میسند برین هم
میسریشود و بخوبی طالع اگر مکانی یا زمینی هجرت شود یاوری قسمت است معذایر و بیرونجات نیز خانه
متصل خانه پهلوی پهلوی کی ندارد و چنانچه از دروازه پل قدیم تا بقلعه گو لکنده جانب غرب آبادی بیرونی
پیوسته و از دروازه یا قوت پوره تا بسرو زنگر جانب شرق رسیده و از دروازه دلی تا به الوال چپا و
صاحبان انگریز معبوسیم باز احسن ساگر جانب شمال لمجن گشته و از دروازه علی آبا تا چشمه بی بی منوره
چپا و نی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نما معباغ حضرت قدسیه که جلوشش کوس در
ششش کوس از چهار جانب آباد است و چشمه بی بی عبارتست از چشمه آب که بالای کوه است و
عورات دختران ناکند از برای زودی کتخدانی اینها بروز خشینده در آنجا برده از آب چشمه

نفرمود بوقت ضرورت رجوع بشریعت مینمود و در سنه یک هزار و سی و هجری تیساری عاشورخانه بادشاهی
 پنج شخصت هزار روپیه برای تفریه داران امام علیه السلام ایضا یافت ارتقا نمود و از ده در دست
 در آیینان علمهای جواهر و طلا و نقره و غیره استاد میگردد بودند و در عشره محرم الحرام هر روز نخب طلم
 اقسام اقسام روزینه دوازده صدر روپیه و شربت نبات خالص با گلاب دوازده من نخبه براس
 تفریه داران و غیره موخیرات هزاره من مقرر کرده بودند که در ده روز صرف نمایند تاریخ بنام عاشورخانه
 مذکور پیشانی روان اندونی سیومی سنه یک هزار و سی و هجری باب طلا مقوم است که بنام سلطان محمد قلی
 قطبشاه نوشته و در عهد سلطان عبدالعزیز سلطان مذکور نقاشی کار ولایت چین نموده نام
 سلطان عبدالعزیز باجا نوشته اند درین زمان که سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست غیر از
 چارمنار و مسجد جامع و چارکمان و حمام و عاشورخانه بادشاهی مذکور و دارالشفای شری از ان عمارت
 دیگر باقی نمانده و بجای دولت خانه شاهیه محلهها و خانهای خلق الله از لونی تا علی آباد گشته اند
 در وازه شاهیه مزین بسراجام طلا بود عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدلی فرستادند اما عاشورخانه
 بادشاهی مذکور مدتی مدید بیکار افتاده کاظمیخانه سرکار بود در عهد حضرت غفرانآب میر نظام علیخان
 بهادر سببی نوازش علیخان بهادر شهید ابار دیگر دست پی بر گردید علمهای سرکارت ادا کرد و در براس
 اخراجات حدام و حفاظ و فرایشان و خاک روبان و نقایچیان نوبت و کله یال نوازان و غیره
 جاگیر دوازده هزار روپیه سیالیانه مقرر گردید و در هر عشره محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران
 آب طاب شراه و نیز جناب خدیو حق آگاه مغفرت منزل سکندر جاه بهادر علیه الرحمه در عهد خود یک شب
 تشریف آورده ملاحظه روشنی چراغان کنگر که عبارت از تخمه بندی های چراغان است و شیشه آمان
 آوینان و شمع بتهیا هزاران هزار میفرمودند الحمد لله و المذکر این سعادت کبری و اعتقاد عظمی درین
 زمان فرخنده آمان از جانب حضور پر نور از یکی هزار و از اندکی بسیار بل سید و شمار از سابق

و گنبد یکدیگر نشوند که در میان دو کهنی با اتمین بقایت معیوب است لهذا بسیار ساجد و گنبد های کهنه اطراف بلده تا حال موجود اند القصه بمن مودت محمد قلی قطب شاه بادشاه از آبادی بلده حیدرآباد هر سال مبلغ چهار لاک هون که چهل هزار تومان باشد محصول سائر بلده بجز آنه عامه داخل میگشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ معموره و انعامات سادات و علما مقرر بود و مولود شریف جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و سلم تباری بزم خنت آیین میشد و هم چنین هر سال مبلغ بعد زینت و زینت مجلس قریب یک لاک هون صرف کند و ری و خوشبوئیها و تشریفات کافه خلایق میگردد و نیز هر سال خرج لنگر آینه اشقی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران و اخراجات مطبخ لنگر صرف میشد و مبلغ دوازده هزار هون بعد از آن مقرر بود که بستمین میرسانند و این زر را زر عاشوری می نامیدند و چون لاله ماه محرم میدید کلاه خسروی و جامه شیری از سر و بر آورده بلباس سیاه ماتمی الفت میکرد و تمامی غبارا کسوت سیاه و سبزه سر کار میداد و دو عمارت عالی یکی متصل دولتخانه شاهی و دیگر در بازار السلطنه حیدرآباد سمتی با علاوه بنا کرده و ده هزار طاقچه های روشنی چراغ هرب شب می فروختند و خود با مجلسیان و علما و فضلا و خوانندگان کتاب مرثیه و علاوه متصل دولتخانه بگریه و اتم آل عیامی پرداخت و مبلغ یک لاک هون خیزت دست خاصن مستحقین میداد و مبلغ کلی هر سال به خدام بیت الله شریفه و دینه منوره و نجف اشرف و کربلا علی و مشهد مقدس و اماکن کرده دیگر میشتاد و چنان مقرر بود که از مقیم و مسافر هر کس که شادی دختر یا پسرخود میکرد با جمعی از قاصمان چون بر در دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سر کار بروس و نوش می یافت و هر کس ختمه و لیسر خود کنانیده می آید خلعت نو میگرفت اگر در تمام روز هزار کس باین وسیله می آمدی بهره و گذشته میرفتی و هر حاجتمند که بواسطه قربان درگاه میرسد بمقصد خود کامیاب میگشتی سهند مبلغ دو لاک هون مال زکات موقوف نموده خلایق را از اذیت برهمنان مفاک بیباک ساخت و در مدت سی و سه سال سلطنت خود مصلحت

و از ضرب شمشیر او دامن خست بهادر مذکور تمام دور جوارم قطع شده در افتاد و این همه معامله خود بدولت
 و اقبال چشم جهان بین ملاحظه فرمودار شاد کرد و تذکرا و ارا از جان بجا داشت و در ندرت عیبه عشره محرم چون دریا
 نمودند سزای کردارش از جمله واجبات برای بندوبست امورات و در بار جهاندار گردید بیای مثل بسته شد
 و بهادر معز نور و الطاف شاهانه گشت القصد کیفیت تسخیر مملوک و نافر گذشتن ملک امین الملک بجانب
 کنده کی کوته و حضرت سلطان نیز در بجانب و بهر میت زرم راج و سخن شدن قلاع آن و تسخیر قلعه نیکنده
 و محاربه به فضل خان حواله امر قضی نگار بالشکر و نکست پی رای بیجا نگر و محاربت و مجادلت امر او خوانین و
 بددلی ستم خان و فتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار و نافر گردیدن اعتبار خان و علم خان و
 بهالی را و دو خان خانان لغزای کفار و بیان مخالفت علم خان و خانانان و بهالی را و بعضی سرداران
 جانب مرتضی نگار و ملو شدن این الملک مذکور نیز بجهت دفع شراباب فتنه و شر و نصرت یافتن این
 ولوای سلطنت برافراشتن قلندر در سرحد بیجا نگر و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن
 بر آن میداگرد آمدن بهای بلند بر درگاه سلطانی و سرافراز شدن به حسب مورد و مخالفت و زین
 آنها و بسبب رسیدن به حسب المعروضه بر اسخان و رفتن ملک امین الملک و تباهی کافر لغمتان و اتصال
 بی دنیان بعضی اعمال را بجنبدی و کشته شدن را و فرار نمودن هر چند در فتح چلیو مخالفت
 کشته راج و نصرت یافتن لشکر منصور و سرافراز شدن رسیدن بسپا لاری کستکو و تفویض وزارت
 و جلایه الملکی سیادت پناه مرزا محمد امین و نیز کیفیت آمدن اغرلو سلطان از جانب ابوالمظفر شاه
 عباس در ای ایران بر ستم رسالت و زین بیکه از بحری بحبت از دیا و محبت و و داد با بهای ای الایقه
 از ان جمله تاج مصع مشخون بلکالی آبدار و کمر خنجر و صبح مکمل بحوا بهر نصیب و چهل سرسپ عربی زراد بازین و
 لجام مصع تجا سینه های عمده زرنگار مصع و موازی پانصد توپ محمل و اطلس فرنگ زلفبت اعلی و
 پانصد توپ محمل و زلفبت و اطلس و میاک بالوان مختلف خوش قماش و دوازده جفت تالین کرمانی

زیاده تر است مصراع تاریخ تپاری مجدد که در عهد حضرت غفرناکاب نورالله مرقده بطور آمد به بر سر
 دروازه کلان صحن عاشورخانه مذکور از طبع زاد نوانش علیجان شیدا مقوم است مصراع
 باب فیض امام عالمیان به که سینه کبیر از یک صد و هفتاد و نه میشود و افضل از نورمحمد حضرت بندهگان
 عالی مظلله عالی به سال بتایح ششم شب هفتم عشره محرم بحال اعتقاد رونق افزاشده روشنی
 معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بانعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب سه پیر شب
 بدو تنخانه عالی مراجعت نمایند و بوقت اجتماع مرثیه نهایت خلوص و خشوع و خشوع وقت بسیار بصیبت
 خیر آل عمده اظهار بی اختیار می فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیه نقد از سرکار دولتدار خود اضافه
 پیش از دو ماه از محرم بحیث اجراجات و تکلفات زیاد بدار و عهده عاشورخانه بادشاهی محنت نمایند
 و دو حجت ولایتی روشنی شیشه آلات کار ولایت فرامیس بسیار بزرگ فرشی که تا سقف عمارت
 بلند عاشورخانه سرو میرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر هر دست کنول
 فراوان دارد و عالمی از تماشاایش مقرر است که پیش از اقلیم نظر احدی نماند بهر دیدنش عالم حیرت میشود
 طرفه اتفاق اینکه یک سال در سینه کبیر از دو صد و پنجاه و چهار هجری م خود بدولت و اقبال اندرون
 عاشورخانه بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزاشده بودند که شخص با ساز و ویراق و
 قرابین بست خدا بیتی میداند که بکلام حمیده اندرون پرده دروازه از چوکی و سپهره با و امیران
 و منصبه ران و غیره هزار نام مردم در آمده بجانب حضور قصد نمود در آنوقت چون بلاخطه رسیداراده
 فرمودند که از ضرب بند وقت خاصه خود کار او را تمام سازند نظر بردیانت احوال بحرات شاهانه و
 شجاعت ورودی شاقان تال فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهاد عرض بگی به جرئت کامله ذاتی
 عقب او اندرون صحن عاشورخانه در آمده به مقابل و محاربه اش رسید و با هم رتو و قبح حملای ساز و
 ویراق عمل آمد بهاد مغربیک ضرب پای خویش که بالای سینه پر کیند اش زد او را از پا در آورده زیر اندر

شاهی حاضر میباشند از همه سبب ضروری تا هر وقت که حکم شاهی برای روانگی سبستی و جانبی که صد و پانزده
 همون آن برود محتاج بتیاری سالان سفر نشوند از همون جا که ایستاده اند روانه مقصد گردند لغزین تیانج
 پندهم ماه ذلیعه که سنه یک هزار و سبست هجری شب شنبه وقت صبح روح پر فتوح آن شهر یار دریا نوال از غار
 جانگاه قضا کرده به جنت النعم پرور از فرموده گل من عکینها فان ویسقی وجهه ربك ذوالجلال
 والا کوام در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش سی و سه سال و مدت حیاتش چهل و نه سال بوده گنبد
 او تا حال قائم است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان زبان و قزاقان نویسنده

از هزار یک و از سیار اندکی است

ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعهد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر مولودش تسبیح سیادت
 و نقابت مرتبت مشتری سپهر منزلت خورشید اوج فلک فضل و کمال مهر سپهر آسمان عزت و اقبال مقصی مالک
 اسلام مقتدای طوایف انام الوائق بتابید المیهین میر محمد مومن استرآبادی که رکن السلطنه و وکیل مطلق
 و پیشوای این دولت بود رسید که تولد این مولود مسود مذکور اوایل روز چهارشنبه است و بیستم شهر
 ربیع الثانی سنه یک هزار و یک هجری واقع گردید این قطعه تایخ بقول حسب تایخ قطب شاهی نظر داشته
 گذرانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است به صد پیشتر کامرانی میسر بود هر سو خیزد دو دمان
 نرگماز خوش چراغی بر فروخت بد پر تو شتر زاده بر چرخ می تابد در گره رونق عز و شرف سلطان محمد آنکه است
 هر دو عالم یک صد از بر آن عالی گره خود استم تایخ آن فرخنده گوهر عقل گفت به اول کام است و
 فیروزی و اقبال و ظفر چون دعای زمین زمین از ان میگویش به سرور عالم شوی در ظل اقبال پرت
 سلطان محمد قلی آن مولود مسود را از روز تولدش در ظل عاطفت خویش لغز زدی خود مشهور فرمود
 هر گاه چهار سالگی رسید با استادان کمال علوم و فنون سپرد و بعد بلوغ صبیبه خود را باز در آتش در آورده

و خوش قالی دوازده درعی و دیگر تحف و هدایای ایران و یار و بزرگشایان خاص و نوازشات شاهانه
 سرفراز شدن و کبیل با صد نفر به راهی خویش فرستادن بادشاه از جانب خود ممدی قلی سلطان طالش
 را ممد هدایای لالیقه شاهانه هند و دکن که مدت پنج سال کار فرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند
 بجانب عراق و یافتن الغام بشمار ایران و ذکر جشن سوری شادی شهنزاده فرزند بزرگشاه سلطان محمد
 برادرزاده سلطان که در همه کشف خود پرورش کرده با صدیقه خویش نامزد فرموده بود و فتنه آرائی نوره
 پستان دربار از حیدرآباد و السلطنه و بزرگترین آنها و فساد طغیان خداینده برادر خاقان و مقید
 شدن او در قلعو محمد نگر و مخالفت و ندادن او و نامزد شدن جنگیر خان و تخییر ولایت کفار و نشانیدن کشتا
 لجه بر بجای و ندادن او در قلعو درنگل با مرخاقان و داخل کردن او مبلغ دولک هون و سیصد زنجیر نیکل
 و همین بشکین مقرر شدن او در سال در سرکار و رونق افزای سلطان در مکان مرزا محمد امین و گذرانیدن مشکین ضیافت
 سی هر اسپ عربی با زین و لجام مصعب و بست زنجیر نیکل با طلا ساز و دلقره و یک کمر بنوع با چهارده قرص جواهر گوناگون علی و کمانه
 در درباری دوریه که جواهر آرد و لالی شاه ابراط فرستاد و چهارده مصعب با طلا و صحنه و دست لنگری غوری خوشامتر
 و دست شال کشمیری نفیس با یک جنس زلفت قالی خوشقانی و سی عدد زنگنه کمانی طویل و عین
 و طبقهای زرین پراز جواهر الماس و یاقوت و زمرد و شامه های عنبر نیکل بجواهر آرد و دیگر تحف و هدایای
 برسی و بحری و اطعمه گوناگون و اثربیه و فواکها و رنگازنگ و دادن پنجاه هزار روپیه الغام با باب
 طب و قصه خوانان و غیره و سرفراز شدن مشارالیه از چادر زری خاص که گرفت خاقان بود با اطلاع فاخره
 دیگر و پنج هر اسپ عربی با زین و لجام مصعب و پنج زنجیر نیکل با ساز طلا و دلقره و نامزد شدن سیر و نایک و اژی
 بخت شرد و شور تازان و ننت راجه و شتر در رفتن میر جمله مذکور به تنبیه او در سنه یک هزار و ده هجری همه از تاریخ
 قطبشاهی و غیره واضح خاطر ارباب ادراک میکرد و با بذل و طول کلام جمالا اختصار عمل آمد و چنان معمول
 دربار بود که هر صبح امر خوانین که برای مجرا حاضر میگشته همه اسباب سرفراز خیره درگاه همراه خود آورده و جلوه خان

توان باشد زان و مرفوع القلم فرموده عالمی را نجات داد و سهند را خبر حلت سلطان مرحوم مغفور
محمد علی قطب شاه هر گاه بسبح علیحضرت سلیمان ثمرت سکندر حشمت زیده و خلاصه در دوران نبوت
الوالفتح شاه عباس رسید بنا بر فرط مجتبی که بدو در دوران قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیک قچاقی
را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت تنینت با تحف و هدایای لالیقه روان نمود
و او سوار مرکب چهارگشته در عرصه چند وارد بندر و ابل گردید از رسیدن خبر در شوش سیادت پناه
سیر زین العابدین مازندران را که بود فخر و فضل و خرد و متصف بود با تشریفات خسروان و در خرچ لالیقه
برای آوردنش بپندرد که در فرستاد و قرار رسیدن در گاه دهم منزل مقام مرهم ضیافتها بوقت یوم
رسانید چون بسرح و ولایت ممالک محروسه رسید عمده انجمن انبیا قلی خان راجه دابا جمعی از مقربان
با استقبال متوجه خست و دهم منزل خوان نعم و احسان زیاده تر از حیرت شرح و بیان کشیده حسین بیک
و رفقای ایشان را لاله الطاف مفتخر و مباحی گردانید چون نزدیک بدار السلطنه رسید در کالایچو تیره
بتاریخ دهم حرب الحرب سینه بکنار دست بکس ایالت پناه از بساط بوی سرفراز گردیده از جانب
اعلیحضرت انشرف السلاطین انظار محبت و موافقت پیش از حد و نهایت نموده مکتوب صدقت سلوک
که در ذیل این دهستان بحسب نقل آن بار قام می آید با تاج مصح و کمر بند و شمشیر و کمر خنجر مکمل بچو هر آید ار
پنجاه سر اسپ با دیر پیمای بک هم قابل سواری شانان با زین و لجام مصح و عنانهای زرکش
و سیصد توپ زلفیت میلک کار خواجه عنایت نقشبند و دیگر هدایا از لفظ التورگه زانید و تجلیع فاخره و
الطاف خسروان اختصاص یافت و شستا و نفر از غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بود نیز بجز تشریفات
و انعام سرفراز گشته منزلی عالی و وسیع بجهت نزول همه نامقرر گردید و مدت دو سال و چهار ماه مشارالیه
را توقف واقع شد هر سال موازی سبت هزارهون خاج از تشریفات و اسپ و فیل و غیره بمومی الیه
عایدگیست در او اسط و لقیقه سینه بکنار دست و پنج بکس فضیلت و ایالت پناه شیخ محمد خاتون را

ابواب بحجت و سرور بر روی خلافت مفتوح گردانید و چنانکه مزاج سلطان از منبج اعتدال بیرون گشت
 و باب جانشینی و ولی عهدی سلطان محمد زکوری میر صاحب موصوف شریکات تمهید و تائید بجای آورده و دقیقه
 فرونگه داشت بر طبق آن میر محمد موسی پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بخت جهانبانی و میر خاقانی نشانیده
 از تمامی امر او خوانین و سپاه و غیره جمعیت گرفته در سرانجام تدفین و تجویشش مصروف گردید و این واقعات
 یعنی حلت و جلوس و دفن در یک روز و در شنبه به هفتم ذیقعد سنه یک هزار و سست هجری بوقوع آمد القصد
 چون سلطان محمد قطبشاه بخت نشست امر او خوانین و ایمان دولت را بنوازش نشانانند و عنایات
 خسروانده چون منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت دقیقه از ذقالتین الطاف و خرم نامرعی
 نگذاشت و ملازان در گاه را باضافه مشا بهره قدیم خوشتر دل و رضی و شاکر گردانید هر گاه خبر جلوس او
 بسمع خسروان اطراف و جوانب رسید از جانب برابر ایم عادل شاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سوی رضی نظام
 شاه میر ابو الفتح بحجت ادای رسم تعزیت و تمینیت با تحف و هدایای الایقه و مکاتیب محبت اسلوب رسیده مورد
 الطاف و عنایات خلاء فاخره و اسپ و فیل و نفود گشته جوانب اتحاد آمود حاصل کرده بخوش حالی و
 شادکامی حضرت الطراف یافتند و در راه بیع الا اول سنه یک هزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین بر حمله
 را حضرت زیارت حرمین شرفین زادها الله شرفاً و تعظیماً داده ده هزار مهون برای خراج راه محرمت نمود
 در سنه مذکور در راه جمادی الا اول سیادت پناه سید کمال الدین مازندرانی را بحجت دفع شتر اجداد است
 و شتر روانه اطراف فرمود او کمند تسخیر در گردن همراهنداخته در حلقه اطاعت در آورده منظور نظر سلطانی
 گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان مغفور است عمارتی ششبله چهار
 طبقه برای ادائیگی رسم عدل و داد و نیاد نهاد تا هر کس که مستغاثی و فریادی بدو خواهی از در در آید
 بی وساطت احد عرض حاجت خود بسمع سلطان رساند و بمقصد خویش کامیاب گردد و دو ماه پرتاب
 راوی که درین دولتخانه از جمیع خاصه خیل بر سال وضع میشد قریب دو لاک و پنجاه هزار مهون کسی هزار

از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و دواغ عمر بنا پدیدار حیات دوروزه مستعار
 نموده اند نسبت آنست که آن بادشاه عالیجاه در حدو ث این قضیه یار بر سمنونی گوهر شتاب
 عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی تمسک حبس بدین عطر عظمی شاکر و مسرور باشند بحدود الله و المنة بعون
 عنایات الهی سیر بر بادشاهی آن خانوادہ علیہ وجود شرف آن سلطنت نشان آرایش یافتہ چراغ
 آن سلسله افروز جنگی دارد در جای والفق است که تا عم غفران پناه ندک و مستغرق رحمت حی لاموت بوده
 باشند بقای عمر السلطنت و شوکت و دستگاه بوده از عمر و دولت تمتع و بر خوداری یابند چون حسن اعتقاد
 ایشان بخاندان طیبین و طاهیرین بر عالمیان الظمن الشمس و مصادقت فیما بین از قیام الایام سمت
 ظهور و در لازم نمود که از مخلصان حیرم عزت را بجهت پرستش حال تعزیت و مبارکبادی سلطنت و داد و دهی
 آن اعلیحضرت فرستاده شود لہذا فرخت پناه مقرب العلیہ عالیہ حسین بیگ قچاقی را که از خدمتگاران
 بسا مقرب و منزلت و محل اعتماد شاهانہ است روانہ حضور نمودیم و این نامہ دوستی آمین از روی کمال
 شوق مصحوب و ارسال رسالتیم الحمد لله و المنة مجاری حالات پنجای مین عاظفت ربانی جرب و لخواہ
 اجبا بخیر و خوبی گذرالت و درین اوقات فیما بین نواب ہالیون ما و اعلیحضرت بادشاہ ذیجاہ
 فرما فرمای ہما لک روم بوساطت مصلحان خیر اندیش مصالح واقع شدہ و ما نیز بہت ترفہ احوال
 خلائق و عباد الله رضا بان دادیم و از جانبین معاہدہ و پیمان تاکید یافته الپچیان معتبر آمد و شد
 نمودند و از منہج ظفر کہ امری کہ مکروه خاطر النور بودہ باشد واقع نیست و وظیفہ اینکه آن سلطنت و عدالت
 دستگاه بیشتر کہ شیوہ فرخندہ اتحاد و حسن موافقت و دودا مرعی و سلوک داشته پیوستہ ریاض اخلاص را لبال
 مکاتیب صداقت عنوان و صجایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیہ ضمیر النور ہالیون نیست
 کہ ہمیشہ از احوال ایشان خبر دار باشم و الپچیان کہ میفرسید و بر تر روانہ می نمایند باعث این میشود کہ ازین
 طرف نیز دیر روانہ شوند بعد ازین بر خلاف گذشتہ عمل نموده فرخت پناه مشارالیه را زودتر روانہ گردانند

که عمده مجلسیان و مقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تحف و هدایای فراوان و مرصع آلات
مشحون بجواهر قیمتی و اتمشه که مدت ها عالمان درگاه در تمام آن سعی موفوره بطور رسانیده بودند
برفاقت مومی الیه مقرر نموده و چهارده هزارهون برای خراج راه بحسین بیگ محنت فرموده از راه
برهان پور روانه جانب ایران نمود نقل مکتوب اعلیحضرت سلطنت و معالمت پناه شوکت و عظمت
و دستگاه اہبت و جلالت انتباه محمد و میانی الدوله و الاقبال مشیدارکان النصفه و الاجلال
جالس سرپرست و کامگاری شایسته مسند سروری و جهان داری المنصوص بعنایات الملک الاله
نظام السلطنه و الایالت و الشوکر و العظرة و الایہت و النصفه و الاجلال سلطان محمد قطب شاه را
تسلیمات عطاوت محبت انجام و دعوات ملاطفہ بنیان مودت فرجام ابلاغ و ارسال داشته گلی تو ج خاطر
مهرگزین و تعلق ضمیر منیر مودت آئین جالیون با انتظام اسباب سلطنت و دستگامی و اعتدال لوائے
نصفت بلین نامی آن اعلیحضرت با قضا مراتب کمال درستی مدراج عز و اجلال متعلق و مقر و نعت و
و مطالب و ارب و دو جهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد از آنہای رای صداقت آرای میگردد اند
در حینیکه خبر طالت اثر و اتقوہ پایله محنت پناه عم غفران و دستگاه آن عالیجاہ سلطنت و اقبال پناه
بدین دیار رسید که از نشہ فایزہ غدارلی اعتبار جدائی اختیار نموده بارامگاہ بقاسپرتند مقتضا عطاوت
و اشفاق جمیلی و علاقه اتحاد و یکدی که فیما بین مسلوک بود و عجز و کلفت و ملال بر آئینہ ضمیر منیر محبت
تاثیر نشسته کمال اندوه و طالت دست و اداہ و متعاقب آن خبر سبجت اثر قایم مقامی و دارای آن
جالس سرپرست و جهان داری بسامع اجلال رسیده رنگ ملال از آئینہ خاطر زدود وجود دنیائی
فانی ناپایدار محل حوادث و مکاره و حکم قاطع کل نفس ذالقیۃ الموت بقای نوع انسانی از
مقولا متمتعات و راه عدم پیمایی قرار یافته کافہ مخلوقات است نقوس قدسیہ انبیای عظام
و اولیای کرام کہ محمدان ہر از غیبی و مقربان درگاہ ایزدی اندک لول کہ بر اجمع الی ربک راضیہ مرضیہ

یکی تقسیم شرعی عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا که نشده است اما یکروز در نماز صبح در گشت دوم طلوع آفتاب گشت دیگری باطل را آورد که من نماز صبح را اگر چه بروقت ادا کردم لکن برای رفع شبهه اعاده هم نمودم که وقت قریب تر بطلوع آفتاب رسیده بود دیگر پنج نماز از من هرگز قضا نشده پس سلطان محو خود برخاست و قسم بخلافا و شد ادا کرده فرمود که بحول و قوت جناب خدای یگانه جل شانزه که خانه آورانجامی کنم از عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من هرگز هرگز قضا که نشده است سه صد نماز تجرد من نیز گاهی هرگز قضا نگردید و سنگ بر سر خود برداشته در پایه مسجدی انداخت و هر دو شخص مذکور هم ننگها بر داشته شریک سلطان گشتند هر دو را در سپهر زراحم داده رخصت انصراف فرمود بجان الله و بجزه زبانی که بادشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان آن عهد چگونه خواهند بود درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود هزار کس برای جبر نفع حاضر میشوند و تقسیم های منغلط خود را میسریند و خواهان انعام و اکرام باشند نه خوف خدا جل جلاله و نه اندیشه از رسول هدی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه تقویت از شریک حقوق آداب خلیفه که خداوند مجازیت بلکه با هم آتزا کنند که با بچه فریب عاقلانه فرورانه کار خود کردیم و فائده برداشتم چه نماز و کلام تقوی و طهارت و ریوالات شبانه روزی ما دیگر و فریب میگزرد و معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین سعادتها نصیب بیسان و بادشاهان آن عصر بوده باشند بناهای ایشان و نامهای نیکایشان تا حال قائم است و بس و تمامت خواهد بود الحمد لله و الله که از افضال ایزدی سلطان العصر یعنی حضور پرنور بندگان عالی بادشاه ما را ادام الله اقبال او و تقایشان از یکی هزار و از اندکی بسیار بن سجد و شمار بصفا تهای صوری و معنوی موصوف گردانیده است که شب و روز در ظالمت پروری نش میگذرد باین همه الطاف قلوب ما بدینان شکر گذار خداوند حقیقی و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گرفته ما در حالات پراگنده انداخته است الله تقدیر

و بخت آنکه مردم ما ایشان از راه شکی بغرخت بیکدیگر تزد و توانند کرد و پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر
 خبردار تو نام بود جمعی از عساکر منصوره را الفتح و تسخیر ولایت کبک مکران مامور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی
 باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد تزد با سالی میسر است بعضی از حکایات عم غفران پناه آن عالیجاه
 زبانی سوادت و عزت آثار حاجی قنبر گفته بودند که بعضی از شرف رساند شاره ای معروض داشت بعد الیوم هر گونه
 سطلی که منظور و مکرور خاطر النور بوده باشد بی شائبه تکلف و غایب حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که
 توجیه حصول آن موصول گردد چون غرض تجدید مراسم الفت بود زیاده الطناب زلفت ایام سلطنت و اقبال
 بماناد و سال بجزار و بست و سحر که از عنایت ایزدی بعد از روی بسیار فرزند جگر بند که اشرف خاندان
 قطبشاهی بوده روز و شب بست و ششم شهر شوال المکرم سنه مذکور از زنها خانه عدم قدم بوجود نهاد و خاقان
 زمان او را سلطان محمد عبد الله مرزا نام کرده انواع سرت و سرور موفور بوقوع آورد و ملائق را لا مال
 احسان گردانید بنحمان عصر معروض داشتند که این مولود را باید که بعد القضای دوازده سال بدیدار پذیر
 مشرف شوند لهذا بمیر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود سپردند و در سنه یکترار و بست
 پنج سحر که فرزند دیگر هم منول گشت چون فیما بین هر دو مولود تفاوت دو سال بوده جناب سیادت و نقابت
 دستگاه لغرضی همالک اسلام میر محمد مومن صبا قطعه تاریخ از نظر گذرانید این آیات از آنست قطعه میان هر دو
 چو آمد تفاوت دو سال به چو خواهی از پی تاریخ نشان شوی سهر به حساب سال یک از کا بخش جانها جوئی
 ز کا بخش جانها حساب آن دیگر به حسین میگ حاجب دیده بخت را ماده تاریخ یا ننگه گوین چون سلطان محمد
 قطب شاه در سنه یکترار و بست و سحر که اراده نمود که سی عالی در بلده حیدرآباد متصل چاینار بنا کند کرد
 تمام مملکت دکن بی نظیر بوده باشد هر گاه پای بهسی که یکم مسجد مشهور است تیار کردید حکم کرد هر کس که نماز پنجگانه
 او در تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا نشده باشد باید که سنگ اول تمینا و تبرگاز دست خود در پیرایشش
 اندازد و هر چند سعی بلیغ نمودند هیچکس بر نماند مگر دو شخص صادق القول است کردار از میر نجات بحضور آمدند

قطبش امید داشت جزیری را کافر نموده هم چنین مسی علی شان را که در تمام اقلیم هند نظیر و شبیه خود
 ندارد بی زینت ظاهری نموده نام خود را مشهور آفاق نه رواج گردانید او تعالی شان از آن
 را از تنگ چشمی نگاهدارد که بد واقعه است مخصوص شامان را عاصی محر را وراق در سنه یک هزار و دو صد
 و پنجاه و یک بمس شب غره و لقیعه چون بر قبر حضرت خلد مکان بغاوت مشرف گشت عرض کرد که جناب
 بی سبب و بی حجت مسافت بعینه طی فرموده و مملکت محال شسته که طوره یون دکن بتصرف اولیای
 دولت خود در آورده برای کار خیر تیاری مسی و شان شوکت خانه منبر که جناب الهی یک ملک رویه
 را دروغ فرمودند چه قیامت بود و کدام نقصان بال خاصه سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک بانصورت
 نقص مشهور گشت افسوس هزار افسوس و حیف هزار حیف مسی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظهور کرد و
 همه بر باد رفت هر گاه حال جناب چنین باشد بحال سپر مانده گان جناب چه رسد به هیچ از جواب با صواب
 سرفراز نه فرمودند سبحان الله جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احفاد خویش بنیاد
 سالهای سلطنت سلاطینان دکن را بر باد دادند درین زمان که سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجرت
 و ابوالظفر بهادر شاه بادشاه غازی بخت طاوس شاه جهان آباد میر آرای دارند فقط در حرم بلده
 مذکور حکم ایشان جاری نیست تا به دیگر بلاد و امصار و اماکن چه رسد دنیا جای گذشتنی و گذشتنی است
 الْحُكْمُ لِلَّهِ وَالْمُلْكُ لِلَّهِ بَرَق است در راسته قلعه محمد نگر متصل سمت غربی کاروان مسی خرد که در نقشه
 و ترکیب و تیاری بروج و غیره عجیب و غریب است و آن را دطری مسی میگورین اصلش اینک موسی خان نام
 امیری بود قطبش امیر که بسنوان دارد و نگی بر تیاری که مسی معمور بوده و اورانی رویه دطری بطور تخریر
 مقرر کرده میداده بود و چون رقم تخریر جمع نمود در آن میان تیاری مسی مذکور ساخت تا حال نام
 او و مسی هم قایم است اینم خوبی قسمت و نیت توان گفت إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ فی الواقعی است القصد
 چون همه اسباب مسی با ختام رسیده تاریخ ختم تیاری اش یعنی تیاری که مسی سنه یک هزار و یکصد و چهار هجرت بر پایه

و تعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قام جهان بر سر بسیار بسیار سلامت داد و آمن آمین الغرض چون سلطان
 محمد بنای مسجد بنود چهار هزار کما می و دو هزار مزار و دو هزار رنگ تراش چالاک دست متعین دار و غن
 اش که میرزا فیض الله بیگ نام داشت و رنگها چو دهری که هنر مند خان خطایش بوده گردیدند و اینها
 همه صرف تیاریش بودند و رنگ از کوچکی که متصل موضع لکن به پانزده چار گره از بلده حیدرآباد است
 جنوب بود در وقت خپا پنجاه کی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهادند متیق
 کعبه را گویند زاد الله شرفها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبد الله خلف خاقان مذکور
 تیاری مسجد جاری بود در عهد سلطان ابو الحسن ثانی شاه دانا و سلطان عبد الله چون در سنه کبیر
 و نود و هشت هجری که او رنگ زیب بادشاه خلیفگان شرف دولت خاندان قطب شاهی گردید خاک ریز
 و غیره از اندرون و واقفهای مسجد بر آورده کار آهک سبانه کنانیده و خانه و حلی که کشاده بود دیوار
 کشیده خانه کوچکی متصل منبر ساخته سخن و حوض دیوار اطراف و دروازه ما برج کلان هر دو باز و داخل
 ساد پیشانی و گنبد هر دو باز و کنانیده کلهها کاطح طلا نصب کنانید و بگو مسجد موسوم گوانید چنانچه طول مسجد هفتاد و دو عرض
 چهل و دو و ارتفاع از زمین تا بقیف بست و یکدو داخل ساد پیشانی و گنبد هر دو جانب تا پانزده
 دره و کلس طلا کار سبزه در عمارت مسجد مذکور عرضی بجانب خلیفگان گذرانید
 که تا حال در تمامی تیاری این مسجد مبلغ هشت لک روپیه صرف رسیده است و هنوز بعضی کارهای ضروری
 باقیست اگر خداوند نعمت یک لک روپیه دیگر مرحمت فرمایند و مسی که طاقها در واقفهای هر دو باز و عقب
 مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه مقرری که استادان کار بالاقاق
 قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود تا بودن این بنای شکر نام بادشاه دین پناه بر صفحه
 روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بر آن بدستخط در آورند بیت کار دنیا کسی تمام
 نکرده هر چه گیرید مختصر گیرید بعد معاذ الله معاذ الله برای ز قلیل که هیچ ایالت در پیش نظر بادشاهان

از مرفوز کنانیده سبب خوش آب و هوای آنجا در اندرون قلمو که نه چاه و سیح عمیق و باغ و لحسپ
کلان پراز همه اشجار سیوه و انهار با حدیث در آوردند که با تمام میر غلام حسین خان منصب دار برادر دوستی
عصی محر و اوراق هر روز دستگی تازه میشود و تاریخ قطبشاهی مرقوم است که چون منج سلطان محمد از
منج اعتدال بدرجه کمال برآمد عبد الله میر زارا که مشهور سلطان عبد الله است و در آن ایام
دوازده ساله بود فرمود که شمار و بر و ما بالای سجاده دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت از
جناب قدس آلمی که شافی مطلق است استدعا نمایند که دعای شما بدرجه حاجت خواهد رسید بحکم
شهرزاده مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش کمال خضوع و خشوع بدین استدعا نمود
و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام نهایت الحاح برای صحت مزاج مبارک در درگاه ایست
عاجز نیالیه کرده است انشاء الله تعالی غمقریب صحت عاجله نصیب حضور میشود سلطان محمد خوب
بر روی پسر بدیر ملاحظه نموده از قیافه اش دریافت فرمود که ای فرزند شما برای استحکام و قیام سلطنت
خویش بکمال خضوع و خشوع دعای بسیار کرده آید و آن در جناب قدس از روی مقرون با حاجت
شده حالاطمع از زندگانی مانیت و ندارند که در تقری چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد
خوب گردید که از جمله ضروریات بود خاطر مایه جمع گشت دینی الواقعی چنین بود پس فرمود الحال شما
متوجه بنده و نسبت امورات سلطنت خود باشید که وقت و دواعی قریب تر رسیده است سبحان الله
جلش از عقل کامل عاقلان کم از کم است بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد پیاخت شد حکمای
یونان و مصر جمع شدند مقول یونانیان اینکه در پانزده روز بعد منبرج و سهل صحت کامله خواهد شد و
معروضه مصریان همینکه در عصر روز با استعمال مانتره هاتپ محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت مقول
یونانیان را پسندیدند که شایع عام بی اندیشه است و مادر سلطان معروضه مصریان را قبول کرد که
مادر صبر پانزده روز نیست که فرزند جگر بنده من و حالت بقیاری و تکلم نغلبه و من صبر را کار فرموده

سنگ مرمری قوم کرده بالای پیشانی دروازه کلان نصب نموده اند معجزه آنچیکه باغ محمدشاهی میخایبان
در سینه یکزار و سبست و چهار سبک سبک بخرج لکنه که متصل دولتخانه شاهی در عهد سلطان محمد قطب شاه
با حدیث در آمده بود درین زمان اثری از آن و از محدثات سلطان مغفور نیز باقی نیست آورده
اند که چون سلطان محمد دست قلعہ محمد نگر و بلده حیدرآباد موافق گنجایش کار خانات شاهی و
بود و پاشا امر او خوانین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت نالاش تکلیف سنگی مکاران
از اعیان و ارکان بدرگاه سلطان میرسد خواست و گفت که قلعہ دیگر مجاذی قلعہ محمد نگر گول کنده
جانب شرق تیار نمایند که بلده حیدرآباد در میان هر دو قلعہ باشد و کسین و همین بفرغت عمارت
سازند و اوقات خود را بسر برند لهذا قلعہ دیگر بنا نهادند موسوم بسلطان نگر ساخت اول سبک
در وسط قلعہ تیار کنانید و عید گاه او با حدیث در آورده در تیاری دیوارها و دروازه ها و عمارتها
شاهی اهتمام فرمود در همین حال متوجه بود که مزاج سلطان از تپ محرقه بپاگشته رو با خطا آورد
تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان عبداللہ فرزند بکر بندهش هر گاه قایم مقام او گشت
بنامی قلعہ مذکور را مبارک ندانسته همون حالت و اگداشت نه لکن همون بخرج بنامی قلعہ نو آنچه
در آئینان از دیوارها و غیره تیار شده بود در آمد و درین ایام مشهور بقلعہ کهنه است و عید گاه کهنه نیز که
جانب شرق بلده مشهور آفاق است عید گاه همون قلعہ نو است که بسلطان نگر موسوم گشته بود چون
اعظم الامرا اسطو جابه مدار الهمام سرکار دولتمدار بنامی قلعہ سرور نگر بنام سرور افرا بیکم منکو خود خویش
منو و برای تیاری آنجا هم سنگهای تیار از دیوارهای قلعہ کهنه مذکور حسب الحکم حضرت غفرانآب
بکار آورد قلعہ سرور نگر اگر چه قلعہ کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقشه عجیب دارد و نهایت
خوش آب و هوا و فضا چنانچه حضرت بندگالعالی مظالعالی حضور پر نور جناب باو شاه ماناظر کرد
اصفاها آدام اللہ اقبال در سینه یکزار و دو صد و پنجاه و شصت سبک آبادی قلعہ سرور نگر

بیرون می آوردند و الغام را می یافتند بر چند کوششش کردند که بر اینها می عقل خویش بیرون آیند هرگز
 میسر نمیگردید اما مکانی که در بروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر نواب
 مغفرت آب آصف جاه مرحوم مغفور است که در عهد خود با احداث در آوردند و باقی عمارت عالی
 شکسته و ریخته شده که از جویندش و سنگهای آن عمارت دیگر با احداث درآمدند اما از اصل عمارت
 گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش هم فواره ها بودند و بنواره پایه ذات عمارت دیگر هیچ باقی
 نیست و برای تیاری گوشه محل سه لک چهل هزار روپیه بخرج درآمده بود و جهت تعمیر و تزیین باغ
 و عمارت باغ لنکم پلی سه لک روپیه صرف رسیده گویند شاه مومن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را
 بسخن آشنایند که در اینولا تکیه ایشان بیرون لال دروازه حیدر آباد است که صاحب سجاده و فقرا و
 ایشان در آن تکیه میباشند حضور پر نور دام اقبال از نوبت دیوبند هم سفر از فرموده اند تا دیوبند
 فتوحه که مشهور و معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا شرافت از بالای دیوبند که عجایب آنجا
 دیده خوانند که آن طرف دیوبند خود را اندازند فقیران دیگر که بسیار نهادند که ایشان است بودند طرف
 خود بزرگ نشیدند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را شعار خود ساخته چون حکم
 سلطان عبدالعزیز قطب شاه بزرگ مذکور را در باغ لنکم پلی آورده هجوم طوایف رقااص و نزار کم اشجار
 و چششش آنها و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار پرند نظیر ایشان در آوردند آنوقت
 فقیر مذکور هم بقدر فرموده آن سهل است و این هم نقل اوست هر چند پر بید شده بسیار پرسیدند دیگر
 حرفی نگفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبدالعزیز را در فیصل خاصه سوارش بودند که از بهر فیصل از
 مشهور کفاح گشته هر وقت که سوار میشد بر همین کی ازین هر دو فیصل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را
 صورت میگفتند و دیگر را مورت می نامیدند تا حال کویچه صورت مورت در حیدر آباد متصل است
 کلان پل قدیم مشهورتر است آورده اند که بتیاج بست و هفتم ماه ذی الحجه و فقرا سلطان عبدالعزیز

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود بر روز سوم که مآثره دادند از صحت آن در سنه یکم هزار و چهل و یک پس برای سیر بهشت برین روح پر فتوح آن بادشاه دین داخل فرودس باین بین گردید حادثه روداد که هیچ چشمه ندیده و گوش نشنیده علما و فضلا عصر و ارکان دولت و اکابر روزگار دوش بدوش جنازه اش برابر دشت درنگر فیض مدفون کردند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ** گنبد عالیشان هنوز قائم است مدت سلطنتش سست سال و کسری مدت

حیاتش چهل و دو سال بود

ذکر سلطنت سلطان عبدالقدوس قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه

چون سلطان عبدالقدوس قطب شاه بر روز جلالت پدید بر بزرگوار خود بخت سلطنت نمود و بی ثلثت امر او خواست و وزیر را همه با اتفاق دست اطاعت بعبیت داده نذر تعینت جلوس گردانیده جشنها نمودند و او پسر و دختر سپاه و عیبت و امر او وزیر او ارکان دولت متوجه شده همه را فر او خوار و سرور گردانید و تعمیر عمارت پرداخت چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی خودش ظاهر است هر گاه حوض انقدر وسیع و بزرگ باشد اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ تر خواهد بود در میانیکه چشم خود برابر دیده و میراد و کنیا کرده اند یکی میان محرابان که صد سال بودند و دیگر حیاط خان که از نود سال عمرش تجاوز کرده بود زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسبب عامی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه متواتر رسید که ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر رفیع بود که جوان زبردست قوی باز و بلند قامت لیموی کاغذی اگر در دست گرفته بچو است که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد هرگز تا به سقفش نمیرسید پس تا دیگر بلندیش چه رسد معذرا گویند بیکه از حجره در آن میان بودند که مردم تماشا اندر و نشرفته راه برآمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون راه نمائی سگان عمارت که همیشه در آن مکان میبودند و گذران آنها بر همین کار بود که مردم را از راه مامی بردند و تماشا کنانیده

رسیده با ایستاد و از نسیل فرود آمده داخل دیوان خاص گشت مادر سلطان حکم کرد که سلطان تاسن آرد
 نذر که بصدق اعتقاد قبول کرده ام بجانم آدم داخل محل نشوند هرگز هرگز پس زرگران تمامی بلده و قلعه
 را طلبیده زنجیر چهل من پخته تصرف از طلای احمد تیار کنانیده و در کسر سلطان بسته با شربت چهل من
 پخته مکر سفید با کلاب پابرهنه بالاسی فرش محل ز قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده
 لنگر طلای را و شربت را تقسیم کنایت کرده بود و تقسیم کنانیده چون این مقدمه باین طور نظور آید مردمان
 آنوقت برای مرادای خویش لنگرهای طلا و نقره و بعضی از کلهها بقدر مقدار و برای خود را در کمر اطفال
 بسته هر سال می آوردند چنانچه تا الان همون رسم جاری و مجال است بلکه درین زمان ماشینی عزاید
 است که بتکلفها و مطروق با جلوس شاهی لنگرهای آزند و نذر امیگر را نذر اما کیفیت اصل حقیقت تبرک
 عظیم حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه این علم مبارک که سیف دور خنی بجای زبان علم
 نصب کرده است سیف دستی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلوٰة والسلام است که علی آقا
 نام مغلی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی اسناد
 مری بادشاهان قطبشاهیه که مجاوران دارند همین مقدمه شناخت گردیدیم همدان بقدر قلوب خلایق
 از همه قوم که سجود درگاه معلای آن امام ذوی الاجرام اندک از سلخ ذوی الحجج تا دم محرم بلکه تا چهل
 بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله را جوع کامل بان درگاه معلاست که شاید خواج هم اگر با سبنا ظاهر
 مستغفقه نشوند از ادولهای خود قابل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقعی بلده حیدرآباد
 و خلقت این شهر هم از برکات همین تبرکات مصنوع و محفوظ و امون اند از همه بیلیات القصیه چون خبر
 در و این تبرک سلطان محمد قلی قطبشاه رسید بزارجان تصدق شده استقبالی نموده و در بلده حیدرآباد
 آورده مکانیکه حالا موجود است برای استاد نمودن علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا ابنوازشهای
 بیکران شانه خوشنود و راضی ساخته تقیم مقام خدمتگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال در همین مکان

سوار جو ضمیمه صورت نام فیل با ساز و سر انجام و پاکر وغیره طلائی سوار شده اراده قلمه محمد نگر گو لکنده
 نمود فیل مذکور همینکه آب و دیای موسی و جوش طلاظم او را دیدی اختیار است بهوت گشته فیلبان
 را کشیده زیر انداخت و سر صبح آورد و چند بادشاه خواست که خود را از فیل مذکور جدا سازد هیچ تدبیر
 موافقت نکرد و ناچار چند شب و روز فیل بر جا که خواست میرفت وی را تا بقول شاعر بیت
 رشته در گردنم افکنده دوست بدمی بردهم چاکر خاطر خواه اوست به العزیز این نقل عجیب و غریب است
 که عقل را در آن راهی نیست و فی الواقع چنین بوده که با تمام آمدنیات بخشیم صاحبه مادر سلطان
 عبدالعزیز و جبه سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی قطب شاه که را بواله الدورانی وقت خود
 بودند و بصفت بسیار شهور بجات مان صاحبه انداز فرط محبت پسر خویش آب و طعام هر چند حرام کرده
 کوهها اطراف بلده حیدرآباد بر هر درخت توشه های طعام و کوزه های آب آویخته تا زیر هر درخت که
 فیل مست باینده سلطان از آب و طعام محروم نماند تا سلخ ماه ذی الحجه یعنی تا بنظر آمدن هلال محرم همین
 حادثه کبری مایه حال خلق الله بود که در ممالک هلاکت گرفتار بود و چون بوقت مغرب حیات مان صاحب
 موصوفه هلال ماه غرای محرم را چشم گریان و دل بریان معاینه نمود و جناب حضرت اباعبدالله الحسین چاکر بند
 جناب فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیه و علیهما عرض کرد که یا امام شهید مظلوم پسر چاکر بند این کنیز اگر
 بصحت و سلامتی و خیر و خوبی آمده از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولت خانه شاهی لنگر طلا
 بوزن چهل من نخیه تصرف قنیه که در پای فیل مست انگری بندند و در سلطان عبدالعزیز غلام شما بسته
 پیاده از قلمه محمد نگر گو لکنده تا بمکان حسین علم اندرون بلده آورده بفقیر او ساکنین سادات و علما
 و فضلا وغیره ارباب احتیاج تقسیم خواهیم کرد سبحان الله تحقیق تر رسید که بجز نیت کردن حیات ما خفا
 موصوفه وقتاً همون آن و زمان فیل مذکور از بی اعتدالی خود بر آمده در اختیار سلطان درآمد و
 آنچه که سلطان حکم کرد بر خلاف اول باطاعت بجا آورد تا اینکه سلطان روانه قلمه گردیده بر در دولت

دراز و جانش در آورده مسرکار رام گیر برای اخراجات برگ تنبول دختر مذکوره داده بودند و او شترزاده
 مذکور در همین چند سال از در فساد بقا خرامید که چندان مشهور و معروف نشدند و دختر دویم را بیکی
 سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود تزویج نموده او را بطور شترزاده باز و خویش
 داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر دویم صاحب اولاد شده بحال عیش و سرور گذراند
 خویش میگذرانید و آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدرآباد گردیده شهر
 گشت سلطان خبر و روش یافته مقدم او را مقدم دانستند باعزاز و اکرام تمام فرود آورد هرگاه سلطان
 از سید محمد داماد خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال این مرد یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده
 است ابوتی سید محمد داماد عرض کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عالیخانند است لهذا سلطان عبدالقادر
 دختر خود را مقرر نمود که باو بدهد و تمامی اعیان و اعزّه مطابق مرضی سلطان رضی گشته روزی سید
 مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبدالقادر شاه حاضر بود سلطان بنوعی حالش
 شده پرسید که حال داماد سید محمد در ولایت شما چگونه دیده آید و حسب و نسب ایشان بچه طور است بی شایسته
 تکلف عرض نمایند سید احمد بلا اال اندیشه عرض کرد که خاندان ایشان بدرجه بزرگ منش است حسب و نسب ایشان
 بسیار صحیح و کبریم الطرفین اندامها بمنقده سخن از سخن برمی آید که بزرگان ایشان هنگام عزت اکثر بخانه آمده
 در کتب داده فائده برداشته اند سلطان عبدالقادر نخستش با شنبه خاموش گردید و هیچ بر خاطر او این
 اظهار لالانه آمد اما چون این خبر بشمع سید محمد داماد رسید داغ بدل گشته از عنین و طیش و غم و غصه لب
 اظهار برست و قتی که رسم شروع شادی که مقدر باشد بعمل آید سید محمد زوجه خود دختر کلان سلطان را گفت
 که این در مجال تباه از ولایت ایران امیدوار و در آیند یا گردیده البتّای فراوان من کرد نظر بر تباهی
 و عاجزی او بجمع امور زمین نشین خاطر بادشاه نموده بدامادی مقرر ساختم و او برخلاف ممنونی منت
 ذکر بزرگان مرا بالعکس بر علوم مراتب و ملیح خویش باظهار آورد سلطان را لازم است که این مرد را

بدست ابوالحسن درست کرده مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپاس وز برآمده خود آنحضرت
 ابوالحسن را نیز و خود امیدوار نشانیدند که همین از پرده مخیب چو در جلوه تلووری آید القصر چون سلطان
 عبدالملک قلی شاه حکم تیاری شادی فرمود و رسم ساختن و حنابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجه اش
 سینه توسلان و نزدیکیان همه با خنجرهای بران بدستها گرفته منتظر آواز نای شلک توپهای قلعه بابت
 خوشوقتی ادای رسم نخل میدند که در گشت سینه با نینف که بجز و شنیدن آواز نای توپها خود باراجو که گنند
 چون این خنجر با در دختر سلطان رسید او نیز با متوسلان و نزدیکیان خود همه خنجر بابت گرفته نشستند که
 هرگاه خنجر جوهر دختر کلان و داماد کلان در رسید بی مضایقه خود باراجو که پنجم نای الحال سلطان دختر خود
 و داماد خود را گرفته خوشنودیها ناید و دختر خود که عروس بوده از سینه مطلع شده گفت گاه در دوشیره من
 خواهند که خود را لال کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه لطف دارد او هم خنجر بدست منتظر گوش
 باواز نشست اجناریان محل چون خنجر بفضل سلطان رسانیدند نهایت مضطرب و متحیر گشته باوز را و امر
 مصلحت نمود همه را عرض کردند که سید احمد را بهزرا ان خوزری و داماد کردن و خون تمامی محلات بخین و
 با اینهمه نارضامندی دختر که نام فائده درین نسبت مترتب خواهد بود و گمراهی دیگر بهم نمیرسد سلطان فرمود که
 درینوقت ضرور مردیکه لایق اینکار باشد از کجا حاضر آیم مجموع امر او وزیر ایدل شده عرض کردند که ابوالحسن
 در قرابت قریبه سرکار است و بموصفات لایق و موصوف از وی چکس بهتر نیست مناسب همین است که شاک
 الیر را سر فراز فرمایند از آنجا که توجیه باطنی حضرت شاه را جو صحت در دل سلطان اثر کرده بود سلطان
 نیز مینباز گوش بر آورد و قبول فرموده فرمود که جلد او را حاضر سازند پالکی خاصه خود در جناب آنحضرت
 فرستاده و تمامی امر او را کان دولت بهر ایش شده از آنحضرت حضرت کنایته بقلعه بردند و غسل کتانی
 بمل آورد و پوشاک فاخره عروسی با جواهر اعلا پوشانیده سهره مروارید زرتار بالای سرش بسته بلبس لیت
 پناه و علما و فضلا عرض فرمود که صیغه عقد خوانند چون رسم عقد منعقد گشت امر او ملوک و اعیان حضرت

برآمدی خود سرفراز نفرمایند که ناالین است بمقتضای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
 مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ و اگر برخلاف معروفه من که صحیح حرمت ریزی من در تمامی خلایق
 و بر اناحق کرده مشهور اتفاق نمود سرفراز خواهند فرمود دیگر من رو بر روی یکس روی خود را نخواهم
 نمود و بلکه جان خویش خواهم داد شما دختر پادشاه هستید مختارید و وجه اش جواب داد که فی الواقع من
 دختر سلطان ام لیکن مراد و من شماست اند و حواله شما کرده پس چه حال شما باشد همچون احوال من
 بعد شما چه معنی دارد بلکه پیش از جان دادن شما جان خود را میدرخ تشار شما خواهم کرد که خوشنودے
 زندگانی من همراه زندگانی شماست هر گاه شما نباشید زندگی من بیکار خواهد آمد سید محمد خوشوقت
 شده گفت صلاح نیست شما اینقدر را با مادر خود اطلاع نمایند تا او نشان نیز آگاه باشد پس دختر سلطان
 با مادر خود نیز اطلاع نمود مادرش پادشاه را اندرون محل طلبیده ازین ممالک مطلع و آگاه ساخت
 پادشاه بر هم شده گفت که سید محمد گراما که اولاد من نیستند که مختار باشند اختیار بدت من است بر کس
 که خواهم بهم پس فوراً برآمده بمردم کارخانجات فرمود که همین وقت سرانجام شادی همیاسازند طرف
 اجرایین کرد آنوقت ابو الحسن تانی شاه کرد اقربای قریب سلطان عبداللہ بود با میدواری دامادی
 سلطان و جناب مرشد خود حضرت شاه راجو حسب قبله که گنبد عالی ایشان بیرون دروازه غازی بنده
 بلده حمید را با دست مغرب واقع است و جناب چند و بسط اولاد ایجاد جناب محمد موم دین و دنیا حضرت
 سید محمد بنده نواز گیسو دراز اند حاضر می بود و آنحضرت نیز شادان رسید را مرده دامادی سلطان داده بودند
 چون رسم سابق دختر خود سلطان عبداللہ بوقوع آمد ابو الحسن نیز بجناب محمد عرض حال خویش نمود
 که یا مولایم و زعم سابق ظهور آمد آنحضرت فرمودند که خدا خانقاہ بخوره های گلی بطور سبوحه مائی
 سابقین با نقل و با دام غیره پر کرده بجای رخسار و زرد و سبز آراسته در صحن خانقاہ بگردانند و گویند که این
 سابقین ابو الحسن است که بنامه عروس دختر سلطان عبداللہ میرود و نیز برود زحنا بندی حنا از دست مبارک خود

بهادری کبیر بالای راست فتح دروازه حیدرآباد دیگری بسجده متصل کمان دروازه دولت خانه شاهی
 که درین زمان بشیر دل مشهور است و در مسجد مذکور سید محمدتقی رسیدن صاحب خلف شاه اعظم صاحب که
 مشهور عالم اند ذکر ایشان خواهد آمد آتی بتدریس و بجریث پرداخته مشهور روزگار شده و دولت حیات
 نمودند الحال فرزندان مرحوم مقیم تقدس اند و آن را بوجه عصر همواره در کار خیر و خیران ناکت زاویر اذخت
 طفلان ضعیف را بکند اینیدن چاه و تعمیر کار و انسر و خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان و غیره
 مساعی جمیده میفرمود و یکتای روزگار خویش بوده از ان ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود آمده
 اما جناب حضرت نجفی بیگم صاحبه قبله که هزار درجه آبخناب را بالای ایشان تفوق است احوال آنحضرت
 عالم در ذکر سر آرای حضرت غفر انما میر نظام علیخان بهادری صفاة ثانی بتخریر خواهد آمد انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن ثانی شاه داماد سلطان عبدالعزیز قطب شاه

چون سلطان عبدالعزیز شاه سیر سلطنت فانی را گذارشته مشوجه عالم باقی گردید عیان دولت فاکان
 سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود اتفاق میر مظفر که در آنوقت محور کار وزارت بوده بود از
 داماد بابر سردول قطبشاهیه نشانیدند و او در استمال امر او وزیر اگوشیده به میر مظفر فرمود که فرد گو شواره
 خزانة عامه حاضر سازند چون بلاخط آوردند بران فرد و تخط نمود که خزینه عامه را چهار حصه باین علی السویه
 و تقسیم کنند یکی برای رضای جناب بقدر آبی فی سبیل الله باین استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی
 شانزه گردد و حصه دوم برای سپاه پیشگی دهند که فارغ البالی بگری سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار
 دین ندرند و حصه سوم برای عمیش و عشرت است و حصه چهارم برای عمومی خزانة و خزانة باشد که خالی بودن
 خزانة بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در مملکت و کن بادشاهان همیشه مجادله و مجاب
 ینمایند اگر خزانة در سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام سر داده شود و طمانیت سپاه انواع
 قاهره بچو بطو باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانة را بحفاظت داشته رفته اند که روزی بکار خواهد آمد

درد و کشتی است از آنجا که در سلطنت نظر اندازد با این کس باشد قطب شاہ احمد الوری

و ارکان دولت نذر اینتینت گذرانیدند و حکم شاک مبارکباد بصدور آمد حسب الحکم توپچیان قلعه و فتنه قصد
 ضرب مبارکباد مروانند چون او از شاک توپ صاعقه رسید حسب العقل بدست رسید و این همه معاطله بود
 خاطرش گشت بغنیاء و طیش تمام باخت رنگین عروس سوار شده همه اسباب خود روانه بلده نجسته بنیاد از کجا داد
 شده پیشگاه شهنشاهه محمد اورنگ زیب عالمگیر خود را رسانید و کینار روید با هواریش مقرر کرده در زمره این
 سهزاری منصب اختصاص بخشید بعد چندی بدامادی میر حماد درآمد و ابو الحسن همواره در جناب مرشد و با حق
 و کتب تحقیقی خویش حاضر میشد و فتوحات آنحضرت بمذول الطاف میگردید و بنوید جان بخش سلطنت رنگینی
 مینمود تا اینکه در چند روزی محمد داماد کلان سلطان عبداللہ تقضای الهی حلت نمود از و از آن دست
 سلطانی سوای ابو الحسن دیگر نماند بچند ایام سلطان عبداللہ نیز در دسته کینار و شهادت و سه سحری سلطنت
 دنیا را گذارنده متوجه سیخدر برین گشت سیر در دولت قطب شاہ بن نصیب ابو الحسن گردید مدت سلطنت سلطان
 عبداللہ قطب شاہ پنجاه و دو سال بود و مدت حیاتش شصت سال بوده است **الْبَقَاءُ لِلَّهِ الْمَلَاَئِكِ**
الْعَزِيزِ الْعَلَامِ انچه کیم عمارت و غیره در عهد سلطان عبداللہ قطب شاہ با حدیث درآمد در حدیثیکه شهنشاهه محمد
 اورنگ زیب بصوبداری دکن معمو بود و آخر از سلطان عبداللہ صلح انجامید سلطان مذکور کومچه که حاصل
 تالاب زیاده واقع است آنرا صاحب طبع قطب شاہ کساخت و پنج لک نود و چهار هزار روپیه پنج تیاری حصا و آلات ضربت را
 و نیز رنگ آمیزی عاشر خان بهادشاهی که گذشت آورده اند که سلاطین قطب شاہ بن نصیب عالمیر داشته خطبه شاعرین بنام داران
 صفوی بر این در ساجد بنابر میخوانانید در ایامیکه فیما بین سلطان عبداللہ قطب شاہ و آنحضرت شاه جهان بادشاه صلح واقع شده
 از طرفین بصاحت و وفات کلی بطور آنکه خطب نام حضرتان ثانی شاه جهان بادشاه چهار سافند بطریقه مذہب سنت و
 جماعت تا حال همچون طریقه جاری و بحال است ششم از احوال نیک مال حیات بخش سلیم که بحیات ماقتنا
 مشهور و معروف اند با قوامی آید که آن عقیقه بصفا تمام موصوف بوده از آنجمله از محی ثبات ایشان یکی قصه حیات
 نکر و دیگر تالاب حیات الفاضل و سبب حیات نکر و دیگر سبب ماندن و ن شهر کی قطب عالم متصل بمکان شمس الامرا

سلطان ابوالحسن جواب داد که بادشاهان سلف خزینه را بحفاظت داشته رفته اند و ما هم راه خویش خواهیم برد پس
 در یک حصه خزانه عمارت چار محل پنج هشت لک و پیر بالا ای جویدار موسی با شدت در آورده جشن با ترتیب
 داد که هیچ ششمی آن جاه و ششم نذیده هیچ گوشتی آن ترک نشینده بلکه حرف بر مردان هفت کشور است معزدا
 آنچه که اخراجات عیش و عشرت و سلوک با خلائق سلطان مذکور نموده مشهور و معروف آفاق است هر روز چون
 یک حصه خزانه است گویند روزی حضرت شاه را جویدار قدس سره یک نار بدست فقیر خود داده فرمود که این
 نار را در دست روبروی خویش سلطان ابوالحسن خور تا دیده حاضر شود فقیر چون نار آورد سلطان مذکور
 در خواب قیلوله بود هر گاه بیدارش کردند نار از دست فقیر بدست خود گرفت بر سر و چشم نهاد چون نار را
 تحمان داد چاره دانه از سنگافش بیرون برآمد آن دانه را خورد و فقیر گفت که حسب الحکم دانه ها خورم
 و حکم پرور شد بجا آوردم بعد بیری تمام دانه ها خواهم خورد هر چند فقیر تشدد نمود که حکم حضرت برائے
 خوراندن دانه های تمامی انار است و عقید بلیغ فرموده اند ابوالحسن او را بالبحاج و انعام دارا کرده
 ساخت فقیر کیفیت بفضل جناب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت محضه کرده فرمودند خواهسته بودم هر قدر
 دانه ها که دین انار هستند آنقدر سالهای دراز سلطنت در خاندان او باشد چون تقدیر چنین است زیاده
 از چهارده سال حکومت نخواهد کرد آنچه که جشنها و سیر با سلوک با خلق الله سلطان ابوالحسن کرده و فخری باید
 که تجرید در آید و نیز کیفیت مناقشات و محاربات فیما بین سلاطین دکن خصوصاً در میان سلاطین قطب شاه
 و بادشاهان تیموری و بایان نزاع حکومت دکن علی الخصوص در مقدمه حیدرآباد که بوقوع آمده است اکتب
 مبسوطه مفصل هویدا میشود چون اجمال برای اختصار منظور بود باقی تمام آورد و آورده اند که هر گاه عبدالمعز خان
 پنی در دست خان افغانان همدوی و هزاری قلعه محمد نگر برای رقم قلیل تنخواه خود که سی هزار روپیه بوده
 نک حرامی را کافر نموده دروازه خرد قلعه مذکور را بر مردان او رنگ زیب باوشاه کشاده بوقت
 شب که یکپاس مانده بود سی هزار ملاذبان بادشاهی را با شترانده محمد اعظم شاه اندرون قلعه گرفت و این خبر

تقریر محمد بخش بصیرت حیدرآباد از پیشگاه اوزنگ زیب عالمگیر پادشاه

آورده اند که اوزنگ زیب بجهت تسلط بر دولت قطبشاهیه محمد بخش فرزند خود را بصوبه باری حیدرآباد و
 مالک متعلقه آن مقرر کرده خود متوجه بلخ حجت بنیاد گردید شاهزاده مذکور عمارت عالی شان قلعه محمدنگر و بلده
 حیدرآباد مثل چارمحل گوشه محل غیره را گذاشته در محله اردو عمارت نوباحث درآورد تا خود در آئین سکونت
 نماید هرگاه پنجبرگ عالمگیر پادشاه بی فرمان بنام شاهزاده محمد بخش صادر گشت که با وجود بودن مکانهای متعدد
 قطبشاهی از سر نو عمارت نوباحث درآوردن اصراف بیجاست معلوم نشد که کدام فائده از آن مترتب بوده باشد
 بحد عرض رساند شاهزاده عرضی در جواب آن بنده مضمون بقلم آورد که آنچه ارشاد گرامت بنیاد شرف صدور یافت
 عین تجسس و تحقیق حال چنین است آنافردی را با وجود صوبه باری و مختاری حیدرآباد و مالک محمد متعلقه
 آن مقدری نیست که روشنی چراغهای معمولی شام در آن عمارت عالی شان که بذراته میهنوده باشد تاب روشنی
 تمام شب و بودن در آنجا و سیر بردن اوقات تا چه رسید این حوصله همان شانان بابرکات و سلاطین حساب
 نیات بوده که درین عمارت روشنی با کرده تماشا میدیده و خود تعبیر درآورده شبتهای شان از نموده سکونت
 ورزیده اند فردی بقدر حوصله و نقد و در خویش مکانی کوچک تعمیر درمی آرد تا در آئینان بانه عالمگیر پادشاه
 از ملاحظه عرضی مخطوط شده خاموش گردید چنانچه تا حال دروازه آن مکان که مشهور بدروازه حویله
 محمد بخش شهرزاده شده موجود است و در عمارت او فرسخان از سر کار است و اطراف آن محله باشد مردمان
 خانها ساخته میمانند مکان شیخ احمد عبادی جمیع اعرابهایز همونجا بتعمیر درآمده است اما ششم از برکات
 دولت قطبشاهیه تجریمی آید گویند چنانکه تیاری حوض گوشه محل در عهد سلطان ابوالحسن درآمده و دوازده هزار
 دهمس و الیان که عبارت از مزد و زینان باشد بکار دهمس معمور بودند و محمول نیاست که بوقت کار سرد
 میسرایند روزی سلطان فرمود که اشب مالملاحظه کار دهمس دلیان و سرد اینها خود هم فرمود این همه با
 رایک یک سازی طاش و یک یک چولی طاش طلانی و تقریبا پو شانیده حاضر دارند و اطراف حوض هم روشنی

متصور چون خلیفه زمان عادل است کار با همه سهل دیانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین نمود بعد از آن از
 محلات خود هم خصمت شده سوار پالکی گناتوپ دخل لشکر بادشاهی گردید کار گذاران عالمگیری مشرف
 کار خانات شده غیر از محلات سلطان ابوالحسن و اسباب ایشان بالای هر دست تصرف دراز کرده
 بعضی پر وقتند و نیز حکم بادشاه چنین بود که متعرض حال استورات نشوند آنها را بر حال شان واکذارند گویند
 در اثنای راه طفل لطیفی چهار ساله که در پالکی همراه سلطان ابوالحسن نشسته بود از تشنگی آب خواست در آن وقت
 آبدار خاصه که با هم راهیانش یک پیاله آب از سقه بار از گرفته اندرون پرده پالکی دادند سلطان ابوالحسن دید
 که هیچ نزدیک نیست آویزه الماس که در حلقه گوش طفل بود بر آورد و پیاله آب نداشت او مال پنجاه هزار
 روپیو بود او رنگ زیب گفت که دو هزار روپیو بدهم مذکور داده آویزه را دخل سرکار نمایند چون پالکی رسید چند روز
 در حیره بخت داشت و شتر روانه قلعو دولت آباد و محلاتش نمودند پس در سنه یک هزار و نود و هشت هجری انتقال دولت
 قطبشایر به بنامان تیمور صاحبقران کورگان گردید فاغشته و آیا اولی لاکتصار تقسیم سالهای عمر سلطان
 مذکور نیز از جمیع عجاایات است چهارده سال در عالم طفولیت و چهارده سال در خدمتگذاری پیر خود و چارده سال
 در فرمانفرمای دولت چهارده سال در قید عالمگیری بادشاه در دولت آباد پنجاه و شش سال باین تقسیم
 بالفکر رسید گویند روزی قلعو را در دولت آباد خواب شد که جناب حضرت امیر المومنین مظهر العجایب علی ابن ابی
 طالب صلوات الله و سلامه علیه میفرمایند که ابوالحسن دوست بار و زنجبند و ولایت حیات میکند کما حق تعالی فرزند
 بختیش پرواز و علی الصباح که خجسته بود قلعو را بر در دولت سلطان ابوالحسن بفرستد حاجت گرفته عرض کنانند
 که فدوی را از جناب مبارک معلوم و مقصودی چیزی حکم شده است سلطان ابوالحسن در جواب قلعو را مذکور
 از اندرون محل گفته فرستاد که آن خجسته آینه است چون خجسته دیگر آمد علی الصباح خبر حلت سلطان
 ابوالحسن تاجی شاه شایع گردیده خلقت را از شنیدن این راز زنان در تیره سلطان سعادت نشان حیرت
 افزود سبحان الله سلاطین سلف در باطن هم همچو مبدول الطاف غیبی بودند

رولق افزاشده اشرفیای نام محرمت میفرمایند و سواى این زلفه بفاصله سالیان هر یک از ایشان که عبارت از عرس است خود متوجه شده عنایت میکند از تقدیر و تعالی عمر و دولت باوشان را من روی زمین بفرط الطاف خویش شبیه شاه الفیض برآید که خدا شناس و حق دان و منبع حسنات است دیگر تعمیر چارنار که نهایت شکست و ریختن و افتاده بدیهت شده بود و آنحضرت از سر نو نو بنوگر و اینده روح سلطان محمد قلی قطبشاه را خوش نمود فرمود چنانچه درین سال که سیزدهم اردو و صد و پنجاه و هشت هجری است اندکی تعمیر باقیمت انشاء الله تعالی قریب با تمام میرسد اگر چه اراده پر کینه او رنگ زیب بادشاه برآید از نام چارنار هم مقرر شده فرمودند که این عمارت پنج معنی ندارد و صور فیلمان و شترهای فواره حوض که محض تپ پرستی است از پنج برکنه براندازند و اینک نام دوشان سلاطینان قطبشاهیه مسلماً مطلقاً در جهان نامزد چون مردمان حق شناس عرض کردند که بالاى این عمارت مسجد عبادتگاه معبود حقیقی است سر فرو کرده خاموش گشت و ایند توانا بالعکس اراده اش بدست بادشاه حق آگاه از سر نو تازه کنانیده نام در ساخت تا عمر و دولت بانی مبانی صاحب تعمیر جدید روز افزون

باشد و نیکنامی اش در بلج سکون شهسور آفاق گردد

باب دوم در ذکر سریر آریان دولت آصفیه

ذکر سند آرای نواب مستطاب علی القاب خورشید کاب مغفرتاب نظام الملک اصغاه طاب تراه ذات قدسی ستم آن منبع خوبهای صوری و سنوی از تحریق و تقریر بر سر و دست از آن جمله از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم حقیقت رقمی آید جدادری نواب مغفرتاب الملک اللهم سعد الله خان است که تا دم زندگی بوالاخذت وزارت کل منصب جلیل القدر هفت هزاری هفت هزار و در پیشگاه عالیحضرت شاهجهان بادشاه سرفراز بوده و جد پدری آن قدسی صفات عابد خان مرموم است که پدر بزرگوارش عالم شیخ منقذ ای سمرقند بوده عابد خان مغفور در سال سبب و نهم صاحبقران ثنائی بنده آمده بلازمت سرفراز گشته بزیارت حسین شرفین روانه گردید بعد مراجعت در سلک ملازمان عمده شهنزاده محمد اوزنگ زیب منسلک گشته ترددات نمایان بطور آورد

۵۵ در سریر خواجه علی خان است ۱۲ عمر آصفیه - ۵۵ سلطان سید احمد است ۱۲ عمر آصفیه

تخت بنیدی چرخان نمایند و آتشازی نیز حاضر باشد پس بوقت شب برآمده ملاحظه فرمودند و العاها دادند مشهور
 است که این دوازده هزار ساطی و چولی طاش از یک تو شک خانه پادشاه عالی بهت سلطان ابو الحسن تانی
 شاه محبت گشت پس برکات دیگر کار خانات از همین معنی قیاس دریافت باید فرمود صریح بین تفاوت
 ره از کجاست تا کجا بد چون بهت سلاطین قطب شاهی را حدی و پویای نیست و مراد از این تحریر صرف اظهار
 علو بهت دولت خدادادی زوال خاندان عالی شان اصفیادوم الله اقبال و عمره و سلطنت منظور است
 و افسانه منی حیرت افزای چشم و گوش جهانیان توان گفت لابد بر همین بیت اختتام نمود بیت دنیا هم هیچ و کار
 دنیا هم هیچ ای هیچ برای هیچ بویج و المسکلام علی ابن السبع الهدی طرفه بهت خداداد خاندان
 اصفیادیکه از وقت حلت سلاطین قطب شاهی و انتقال دولت ایشان بچاندان تیموریه گاهی فاتحه سالیان
 سلاطین قطبیه حرم در هیچ عمل نماند گنبد ما همه که خجج لکو که ما رو پیه بتبیر درآمده و سرسبزی اشجار و دو چسپی
 انهارا بجا آنقدر خراب شد که کلالان خزان خود مار در المیان بسته زندگانی خویش میکردند هرگاه بندگانی عالی
 حضور پوز پادشاه حق آگاه جوان سخت پیر تیز ناصرال دلا اصحابه آدم الله اقبال و عمره و خلا الله ملک
 و سلطنت و دولته بکمال اشتیاق که واقف بر تمامی احوال ایشان بهتند برای فاتحه رونق افزا شدند بسیار
 بسیار اسفنا فرموده حکم جهانمطاع عالم مطیع خود بصدور آوردند که حفاطان و خادمان و فرانشان خاکروبان
 متدد و مادر هر کس مقرر شده معمور کار باشد و هر روز قرآن خوانی کرده فاتحه بنام سلاطین و حرم مذکور
 میبده باشد همه سوا این فرش هر جا غلافهای عمده از طاش و کرم خاب و خمل و اطلس و سقر لاطه و
 تیار کنانیده فرستادند که قبور سلاطینان های برهنه نباشند و نیز تیار بیابان و اشجار و انهار کنانیده
 باغبانان و غیره متعین فرمودند که بوستان کجسپ از سابق زیاد تر بوقوع آمد و دو صدر و سپه ماهو اریبا
 اینها از سر کار مقرر کرده که با استقواب فتح الله بیگ خان بهاد و نصیب ای جنگ خالتانان ماه باه میرسد و
 لنگر دور و سپه روز را ماهو مقرر یافته هر روز لنگر با و فقرا طعام لذیذ میخورانند و همیشه برای فاتحه

رفع درجات و رفع الله و نیز در عصر قلیل از عارضه درگذشتند در عهد محمد شاه آبخناب بصوب باری و مالوه
مهمور بوده از سو و فراجی ارکان سلطنت بجز شمشیر و کین از او چنین سال دویم جلوس فرمودن آرا سنگاه محمد شاه
مطابق سنه یک هزار و یک صد و سی و دو و عجمی در عین برنگال ملک الواطلی کرده از زبدا و اکبر پور گبر که چون
قلعه سیر را منضرب نیام نمود و آن محکم اساس را بحکمت عملی از طالبان قلعه وار گرفته برای گذشتن صابزه
خز و سال و پیردگیان عصمت خصال بدست آورده غازی الدین خان بهادر نصیر جنگ و میر احمد خان بهادر
نام جنگ را در قلعه مذکور گذارستند پنج ضرب توپ را ضمیر توپخانه رکاب فرمود و از آنجا در لعل باغ
دارالسور برمان پور نزل ریات گشت محمد انور خان بهادر قطب الله و ناظم برمان پور بلا امت پوت دین
اشنا آمد آمد رسید و لاورخان بخشی فوج امیر الامرا که تحریک آواز پیشگاه سلطانی با جمعیت کثیر برای مجادله
و محاربه نواب موصوف تعیین گردیده بسبع و الا رسید و هم شعبان سه مذکور در سوادرتن پور جا و نه سکار
هندید و از زده گرویی این طرف در یای زبدا اتفاق فریقین واقع شد رسید لاورخان قتل رسید لوی
نصرت بجانب برمان پور برافراشت هنوز جراحتهای مبارزان اندال نیافته بود که سید عالم علیخان همیشه
زاده امیر الامرا جلوریز از لونگ آباد بمقابله جیش منصور شتافت هر چند آن عالم جناب ضایح شفیقانه
فرمود و سوند نشد ناچار استمداد از درگاه دولت و اناخواسته دفع آن پرداخت و ظاهر قضیه بالا پور تعلقه پایان
گماط صوبه بزارا ششم ماه شوال سه مذکور تملاتی فتنین دست داد قطع بلایا زبنگامه آری شد و در گل
خون دشت پیمای شد پاز و دوستیخ در هم نهادند زره دیده از نیم بر هم نهادند عالم علیخان نیز از غیرت
ذاتی در عین بحر که از پادرا شد عشر گیتی است تا رسم فتح و شکست به چنین فتح کس را ندانست دست
پس الویه غریت بصوب نجف بنیاد افراشته بجز نزل رونق تازه بخشیده و از نظام همام ملک ملت کوشید
امیر الامرا نعل در آتش کشته باد شاه را منتوجه مهم کن گردانید بمقتضای التقدر یلیحاک علی التدر پیر
ششم ذی الحجه مسطور در نزل توره که از فتح پور سیکری سی و پنجگروه غزلی و قسمت امیر الامرا با اشاره

و پس از جلوس خلد مکان بقولین صدارت کل صد نشین شد بعد از آن بخطاب قلیچ خان و منصب بهزاری نخستکار
 یافت بست چهارم سبب الاول سنیکنزار و نو و سحری در محاصره گولکنده بزخم گول توپ بمرگت حق پیوست مدفن
 شریفش متصل قلعه مذکور بقبره قلیچ خان مشهور و موجود است خلف از جندهش میر شهاب الدین در بدو حال با هم
 کشکداری قیام داشت در سال بست و سوم سبب برسانیدن خبر ختایق سید حسن علیخان عالمگیری از دره کوه چرچبا
 و اجبار افاضه منصب و خطاب غازی و عنایت فیل و ترکش خاصه بلند مرتبه گشت سال بست و چهارم بهنگام طغیانی
 بر سر سزاده محمد اکبر کعبی شده بود از یک رنگی خود بوجه تقلیل از منصب بهشت بهزاری هفت هزار سوار و خطاب
 غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ اوج بیای مراتب علیا گردید و در جلدوی ترددات نمایان فتح بیجا پور
 بافرایش فقره فرزندان جنده بی ریونگ بر القاب سابق تارک عزت با آسمان برسانید و ابتدای جلوس خلد منزل
 بصوبه کجرات عموشد و هم بخدا در سال چهارم بزنگانی طبعی در گذشت لشکر در ابد علی برده متصل آخیر دروازه
 در بقبره و خانقاه بنا کرده او مدفون ساختند خلف از جندهش نواب مغر تهاب است نام اصل آنجناب
 میر قمر الدین سال ولادت سنیکنزار و هشتاد و دو سحری چون لمعان خورشید رشادت و کامکاری از افق آن
 والا اقربت میدرخشید در کسرتزانی بخطاب صین قلیچ خان و منصب چهار بهزاری چهره مراد بر افراخت پس از
 ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادشاه بخطاب خان و از خان بهادر و صوبداری او ده و فوجداری
 لکنه و غیره مقصی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دار الحکما و شاه جهان آباد کناره گرفت
 در سنیکنزار و یک صد و بیست و سه سحری همین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت بر افتاد و در عهد محمد
 فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت بهزاری هفت هزار سوار و صوبداری
 و کن عمو گشت سال سوم که صوبداری و کن لب سید حسین علیخان امیر الامرا تفویض یافت آنولامرتب از برمی
 ایمان در بار تقرب فوجداری سبل و مراد آباد و بتاویب زمین داران کوهستان سواک با توپ بلنجنگ
 روانه شد هرگاه فیما بین بادشاه و سادات بهوار مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر از تخت بر افتاد شاهزاده

۱۱۱

رفیع السدات

محرم سنه یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری و هفت روز جمعه با سعد خان و سعید خان پسران خود قتل سید محمود ملک
 دکن از آب زرد آناهتمای صوبه بجا پور حیدرآباد کردید برای شوی پورسته بقبضه اقتدار آمدند و حاجه محمود خان
 و حامد الله خان پسران مقتول زخمبارده شده نظر بند شدند و خود بدولت سمت حیدرآباد حضرت فرمود
 جلال الدین محمود خان که بنیابت آن عزیز لطفنا بصوبه باری حیدرآباد می پرداخت کنار گرفت و توجیه
 احمد خان پسر بزرگ عماد الملک بااحمال و انقال باپردگیان حرم گلوکنده پناه برده با اتفاق صندل
 خواجه سزاوار فرجام آوردن جمعیت مصروف گشت تا آن کردیای موسی مضر بخیام شد آن جناب تشریف
 گلوکنده برداشت و دیگر دانسته فتح قلعه نو بجز فرمود از آنجا مجید را با دامه خواجه احمد خان ازین از قلعه مطمئن
 ساخته بکازرت و آورده منصب شش هزاری چهار هزار و شصت خان بهادر را و خواجه محمود
 را بنصب پنج هزاری هزار و خطاب سار خان بهادر حامد الله خان را بنصب دو هزار یک هزار
 سوار و خطاب بهادری سرفراز فرمود و آنجناب همیشه خود را باز دو لاج حامد الله خان بهادر در آورده
 عداوت محبت بدل ساختند و باقی مانده با نیز مورد الطاف گشتند و در عمل امیر الممالک حملات جنگ بهادر
 خواجه محمود خان خطاب مبارز الملک غالب جنگ نظامت حیدرآباد و سایر شهرت بعد انتقال او حامد الله خان
 بهادر خطاب مبارز الدوله مبارز الملک و دیوانی سرکار عالی اوج چپای ترقی شده و رفعتی در نوردید در
 حالت تحریر و عهد صدیق آگاه بنده کالغالی ناصر الدوله آصفجاه آدم الله اقبال سلطنته مطابق است
 کینار و دو صد و پنجاه و شصت هجری کی از بنا عماد الملک مرحوم مذکور در منصب داران سرکار بدر اهر دو صد و پیم
 باقی است دیگر نشانی نیست اما همیشه علایق این محروقات در عهد حضرت غفراناب کی یکی از بنای مرحوم مذکور خواجه
 ابوالامه او خان بر او جزو حقیقی خواجه ابوالارشدان را منسوب بود و پسرش خواجه ابو الفتح نیز در مره منصب داران
 سرکار بدر اهر شصت و پیم حاضر است همه از این خبر فتح ببادشاه فرودس از آنگاه محمد شاه رسید از راه دجوبئی
 در سنه یک هزار و یک صد و سی و هفت هجری خطاب والای آصف جاه

اعتماد اوله محمد امین خان بهادر بخشی بدست میر حیدر کاشغری جد ممتاز الامیر بهادر الدین میر کلاخان کلان در سوار
پاکلی زیر کمال بار بادشاهی بقبل سید بعد واجت بادشاه جانب دار الخلفه قطب الملک برادرش که یکی
از شاهزاده رسلطنت بر دوشه بمقابل سلطانی پیش آمده بود و مقید گشته هر و راه فنا گردید و اعتماد اوله دوله
از پیشگاه خلافت ابطای خلعت و وزارت کل منصب شبت هزاری هشت هزار سوار و خطاب وزیر الملک سرفراز
گردیده بنی نعل مقصود در سال سوم بساط همی در نور دید آن والا مرتب در سنه یک هزار و یکصد و سی و چهار هجری
از دکن طلب حضور گشته پنج جمادی الاول خلعت و وزارت قامت مباحات پیرت سال پنجم خزان اوله حیدر
قلینان خراسانی ناظم کجرات که بقاوت پذیر شده بود بادشاه این دستور اسطو فکر ابطای خلعت خاصه
وفیل و جواهر و زهره داودی و جواهر مرغع مباحات بخشیده بقفایت آن مهم مجاز فرمود و مبلغ ده لک روپیه
بنابر نگه شبت سپاه جدید از خزان شاهی محرمت کرده صوبه داری مالوه و کجرات خیمه وزارت و صوبداری
دکن گروید چون حیدر قلینان در تعلقه زانافزاری شده خزید بخویر آنجناب حامد الله خان بهادر عم گرامی
اواز پیشگاه خاقانی خطاب معزاله اوله صلواتیگ نامو گردیده نیاتبا به نظم و نسق صوبه کجرات مامور شد
و نیابت صوبه داری مالوه عظیم الله خان بهادر سپه عمر خود را در آنجا فرستاد و اوایل جمادی الاول
سال مذکور به دار الخلفه رسیده ابطای خلعت فاخره و مالای مروارید و فیل با ساز طلا در سپان عربی
عزانتخاریافت چون لورد بار و اعیان سرکار را بی طور ملاحظه فرمود و بتقریب ناسازی مزاج و هوا سنی
دار الخلفه بمبر باد استرخص شده روز خلعت خاصه باطره الماس که بادشاه بر سر خود داشت
محرمت گردیده درین اثنا که صوبداری دکن از تغیری آنجناب بمعاد الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد
با و تفویض یافت ششم ذیقعد سال ششم جلوس مطابق سنه یک هزار و یکصد و سی و شش هجری که رونق افزا
بلده خسته بنیاد گردید و عماد الملک نیز آماده حرب بمقابل و محاربه شافت در سواد شکر کثیره مضاف بالاکاٹ
تقابل فریقین دست داده بتاید اکی نجوای و ما النصر الامین عند اللہ یکسار زینا قیامده بت و سیوم

ساخت درین ضمن نواب عالیجناب ناصرنگ نایب کن باغی ای سببی کوه اندیشان خیال خود سری نزد آنجناب
از پیشگاه سلطانی عرض شده بدین رسیدم شهر جمادی الاول سنه کهنه رو یک صد و پنجاه و چهارم در سواد
نخست بنیاد فیما بین مقابل رود و تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد از آن در سنه کهنه رو
یک صد و پنجاه و شش حج که در ملک کرناٹک را ده فرموده قلعہ ترینا پالی از مرار را و کوه بڑہ مستخلص ساخت
ولک رکات از قوم نوایت برگرفت و در سنه کهنه رو یک صد و پنجاه و هفت حج قلعہ بالکنڈہ از بنی منور
خان برادر مقرب خان دکنی بقبضه افتاد و در آورده و از آنجا در چهارم جمادی الآخر سنه کهنه رو یکصد و شصت و یک
حج که روز دوشنبه بقبول خواجہ نعم خان که سواد دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکور روز یکشنبه بقبول
صاحب تزک آصفیہ شاه تجلی علی در سواد بر مان پور لوی عزیمت بدار الملک بقافراشت نقش آنحضرت را بجای
آباد و روضہ منوره قریب دولت آباد پائین مرقده منوره شاه بر مان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون
کردند روز دوشنبه و از آنجا که بنجاب شهر پناه بلده بر مان پور که در سنه کهنه رو یکصد و چهل و یک حجی بادشا
آورد و آبادی نظام آباد اجنته که بالای کتل فردا پور که جمعی ویران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرا
آنجا و دولتخانه عالی و پل تعمیر فرمود تا این بنای نظام آباد در کتب اجداد اهلکد امینا یافته اند و حصار
شهر پناه جید را باد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود و هر قدر که بی کنگره طرف دروازه چادر گماٹ و
دروازه دیر پوره است تیساری عماد الملک است و همه کنگره در نواب موصوف با حدت در آورده اند و خلوت
مبارک و خواجگاه و دیوان عام و جلوخانه و غیره دولتخانه جید را باد و معینکله دروازه خواجگاه مذکور که
بفضل و تعالی شانہ بدولت اقبال جلوسگاه حضور پور است همه تیساری آنحضرت است طرفه طرفه نقشه عجیب
غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه و دیو طری مبارک را که شرف برارسته کلان چوک در لای باز ایلده جید
است که اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه فرمایند چنان معلوم میشود که فیصل عمارت خاصه هرگز نموده اند و در
کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عمارت مذکور خاص که بالای فیصل شست دستی می بندند و از

عطای خطاب آصفیاه از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار و سربلند فرمود و در سنه یک هزار و یک صد و پنجاه هجری بر طبق خواست
 سلطانی آنجناب خلیف خود نوای عالیجناب امر جنگ بهادر را با نظام و گنن شسته محمد انور الله خان دیوان
 مدالمام فرموده نازم حضور لایح التورثت آخر سبوح الاول سنه مذکور سعادت ملازمت خانقانی دریافت بطای
 خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد و ماه بنا بر تادیب غنیمت افزوده بقولین
 صوبداری البر آباد از عزل راجه جی سنگ و صوبداری مالوا از تغیری باجی را و سرفراز گشته به اکبر آباد رسید و
 محی الدین صاحب راکه قرابتی باجناب دشت به نیابت صوبداری آنجا مقر نمود و خود بدولت و اقبال تنویر
 مالوا شده و از دریای حین و اٹاوه و پاکپور زیر کاپی شده در ملک بندیه درآمد و راجه آنجا مقررم رکاب گشت
 بعضی منازل در فوج بهوپال باجی را و با فوجی چون مورد صلح مقابل شد و ماه صیام نایره مقابله بطور در آمد
 درین ضمن مطابق سنه یک هزار و یک صد و پنجاه هجری خبر آمد نادر شاه شتهار یافت بمقتضای اندیشه بصالحیت
 پرداخته بدار الحلقه رسیده شراب وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادر شاه با لشونهای آراسته و پیوسته
 دار الحلا و لاهور از دکر یا خان پسر شریب الدوله عبدالصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد
 و آنوقت بنا بر مقابله فوج نادری با اتفاق بخشی الملک لطریق منقلا تعیین شد چون نادر شاه بقصر رسید که
 مابین لاهور و جهان آباد واقع است و از جهان آباد که در ده ناصلا وارد رسید بادشاه هم بر آه من فوج متحلا گردید بعد تلافی فرقیتر
 و محاربات حسب مقتضای آسمانی و بی نسق افواج سعادت خان بران الملک سیر فوج نادری گشت و امیر الامرا
 کرم گیر ادو میدان کارزار و ادنتوری داده در کار ولی نعمت جان شیرین در باخت و چشم زخم فوج بادشا
 رسید بادشاه چاره کار برای صاحب این حسب تدبیر گداشته با نادر شاه صلحت فرمود آنچه تدبیر متین که در صلح
 نادر شاه از ان اسطو فطرت عمل آید از کتب مبسوطه هوید است باجملا نادر شاه بان قمر و سیر سلوک و مروت
 باین افلاطون وقت که نمود از حیطه دو هم جزیا ل بیرون منصب حلیل القدر امیر الامرای ضمیمه مراتب دیگر باجناب

چهارمی که در معنی از همه بهتر و اول توان گفت ذات معصوم آیات رونق بخش دولت آصفیه نواب مستطاب
 میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی انار الله بر نه تخریبی امیر الامراید محترم شریف خان بهادر شجاع الملک
 بسالت جنگ شش منتهی مقتدر الدوله حسین قلیچ خان بهادر ناصر الملک المشهور بمغل علیخان بهادر هلالون جا به
 وصایای چند که وقت حلت نواب موصوف بنو عالیجناب نواب ناصر جنگ فرموده اند مشهور

آفاق است اختصاراً به ترقیم نه آمده

ذکر مسند ارباب عالیجناب میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید

نواب ناصر جنگ دومی خلف نواب مغفرت آب است بعد حلت آن جناب مسند آرای ریاست دکن گشته طنطند
 اقتدار خود در چهار سو مملکت انداخت که غنیمت بازرگیم بیرون نمیکند شت روز در بارار کان دولت از
 همیشه حرات عرض بگردن جنیکه نواب مغفرت آب به صفا و آد آه نادشاه از مهم باجی را و اوماض کرده
 از الوار و آه درگاه سلطانی شد نواب عالیجناب را بر نیابت دکن بموساخت باجی را و با فوج بی شمار
 بمقابله پیش آمد از فضل آبی و دلاوری عالیجناب بلنجی بجلازمت گشته نواب سرکار گمر کهن و مندیبه
 باقطاعش عنایت فرمود او در سینه کینار و کینار و پنجاه و سه کینار دریای نبرد افوت شد در همین
 سال که نواب مغفرت آب از دالخاله اعظم دکن شده سلخ شعبان به برهان پور نزول اجلال فرمود عالیجناب
 متوجه خان بهادر خوشگی صفت شکن خان بهادر مجاهد جنگ را که پیشتر بمهمات خانامانی نواب میر خیر دوست
 برسم سفارت بحضور نواب مغفرت آب فرستاده ایشان مکتون معروضه عالیجناب را بعرض اقدس رسانیدند
 بمقتضای شفقت پدر صوباری و الطفره بجا پور که الکه وسیع است تفویض فرمودند عالیجناب دل داده
 از منزل نظام آباد اجنبه سامان جنمت و عظمت و افواج متعینند را با بخشش الملک دکن محترم خان بهادر روانه
 حضور والد کرد و خود با معصوم و مثل مصم الدوله شاه نواز خان و سید جمال خان بهادر و عبدالعزیز خان
 بهادر و میر صفی الله خان بهادر صفی الدوله طالب جنگ که بخدمت میر آتش دکن مباحث اندوخته بود

تمامی عیایهای سرکار نهایت بزرگ ترست بفرغت و کثادتگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلوه خانه مبارک بپند
 صیرر کما بنظر می آید که از کلس عیاری زرد خاصه رنگور یکدگر کمان بخوبی بالا از میان دو سبب در گوشه و کنار افتاد
 در وازه جلوه خانه مذکور اینست و قتی که تیاری دولتخانه و جلوه خانه و در وازه مذکور پیشه جناب حضرت مغفرتاب
 در بهای تشریف فرما شده بودند متصل جلوه خانه جانب چوک مکان پوهه گر که کار شیمی میکنند بود هر چند داروغه
 و غیره همانا پیش او بامید واری مبلغ خطیری نمودند که جلوه خانه سرکار و در وازه کلان بد اسلوب بشود مکان
 خود را بغرو نشد هر قدر که زروحاسته باشد از سر کار بگیرد یا مکان بهتر کلان تر از مکان خود در هر محله آید خواهد
 میدمانند و او هرگز هرگز رضی نشده گفت آبا و اجداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند و حالا
 نوبت من رسید من نیز اولاد و ادم بعد من اولاد من نفرین بر من خواهند کرد و مرا سعادت دارند و اگر از راه
 زبردستی بگیرند ختمتار اند حکم حکم سر کار است چون این خبر در دهلی سماع و الای آنجناب غریب پرور رسید حکم عالی بنام
 داروغه و غیره شرفصد و یافت که در وازه را در گوشه جلوه خانه قایم نمایند و زنها در پی گرفتن مکان پوهه
 که نشوند هرگز هرگز معذرا معالان خوانند که در میان وسط جلوه خانه که حالا موجود است در وازه کلان الرضب
 سازندان هم پسند خاطر مبارک نشد شاید بهین معنی که این نقل نصفت آرا و حکایت معالمت پیر امشهور آفاق
 باشد چنانچه بهیون طور مشهور عالم است دیگر نوکننده و غیره عمارات نجسته بنیاد او رنگ باغ و نیز محلات آنجناب
 است در سال حلت حضرت مغفرتاب فرودس آرا نگاه محمد شاه بادشاه و اغنما والد و وزیر الممالک قمر الدین
 خان بهادر بایرام ختستی برتند میر غلام علی آزاد مخلص در یک مصرع ماده تاریخ هر سر کن ریاست و سلطنت
 بیان فرمود و قطعه سر کن مملکت هند از جهان رفتند و قنار حیف سر در یک گانه از کف بر سر بد برای حلت
 این هر سر یا تمام تاریخ به نام شاه زمان با وزیر و آصف دهر بد این و در او بخش آنجناب اشش فرزند که است
 فرمود نخستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فرزند جناب و می نواب عالیجناب نظام الدوله امیر بهر خان
 بهادر از جناب که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلا بجناب

دارالخلافت و محکم الدوله را بنیاد بنا بر نظام معورات یاست گذارشته متوجه آن صوب شد و هنگام نخست انگشتری نام
 نامی را با دسپرده فرمود که این مهر سلیمانی است کار برضامندی اقدس الهی کند و بکوچه های متواتر سفتا و هزار سوار
 جلا رویک لاک پیاده و اسباب شیشا تادریای زبرد اجلوبیز زفته حسب الحکم سلطانی بار عطف عنان فرمود و در آن
 اثناء اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ پیشبره زاده نواب عالیجناب که بصوبداری بجا پور قیام داشت
 بعضی رسانیده تمین این جمال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب تزد پیشگان نواح بجا پور متوجه گردید در آن اثناء
 مشا و زمینداران حقیل درک شینده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آه عالیجناب دریافت با چند انواتیه محاسب
 بحسین دوست خان که تازه از دست کموچی بهوسا خلاصی یافته از شریکان محصوران الهی گذر شده بود
 دور آنجا پیشش بجا آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته دخل و فرج او پیدا کرده چون از ضلع کرناٹک
 اطلاع دانی داشت مظفر جنگ را بر گرفتن آن الکه تخریص نمود در آنوقت از طرف نواب عالیجناب نوزال دینخان
 بهادر شہامت جنگ بفرموداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ با اتفاق حسین دوست خان لوی
 یعنی بر فراشت و فراسین را بمواعید بیشتر ساخته سمت ارکاٹ صفت کرد و شہامت جنگ سران سپاه را جمع کرده
 پنج هزار سوار و فرشتا عادی می ساخت آخر شانزدهم شعبان سنه یکزار و یک صد و شصت و دو هجرت شہامت جنگ
 شربت پیمانہ اہل خورد و هدایت محی الدین خان سمت ارکاٹ متاخر و دو ماه محاصره نمود عالیجناب از کشته شدن شہامت
 جنگ چون شیرگران مسافت بعیدہ طی نموده تعجیل تمام از ششم رجب الاخر تا شانزدهم شعبان سنه یکزار و
 یک صد و شصت و سه هجرت گروی چنجا و نزول فرمود مظفر جنگ از ترس سمت پہلی پیری خراسید و در قطع
 مسافت با فوج ہراول ہر طہ مجاریات شدہ تفرق و جمعیتش افتاد حسین دوست خان پہلی پیری خرید و
 نصاری فرانوودہ مخیر ماند بتائید اقبال فتح عظیمه رودادہ مظفر جنگ ندہ بہت آہ عالیجناب بشیر پہلی پیری
 دل نهادہ اقامت و رزیدہ ہر چند بعضی از امیران بعضی پر وختند کہ این مقدمہ بہ یکی از خانزادان سپردہ
 خود متوجہ رآباد شوند کہ چندان مرتبہ توجہ بداتہ نمودن و اقامت و رزیدن ندارد و اقبال نکرده فوج

وصفت مثلن خان مجاهد جنگ فتح ایلیخان و بهمت یارخان و شمس الدینخان و چندی دیگر از بندگان
 سرکار و منصب داران بخله آباد و وضع که در آنجا مقومند که اکثر اولیای نامدار و اقیای عالی تبار است
 رفته منسروی گردید درین اثنا عبدالعزیزخان از عالیجناب جدانی گزیده خود را بحضور لامع النور
 نواب مغفرتآب رسانید و از بی توجهی باز بلا ازت عالیجناب سید و مزاج والا را بر اغوای جنگ و پیگار
 برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اورنگ گرایینی ملکه شرافت فتح ایلیخان سپر حجابت خان
 قلعه را آنجا برابر کاب گرفته با چهار هزار سوار منوید مستعد رزم گشته جانب خجسته بنیاد کام سرعت بر فرشت
 و نواب مغفرتآب از اورنگ آباد بجله دستی متصل عمید گاه بمقابل پر درخت از زد و خورد سپاه نواب
 مغفرتآب سپاه عالیجناب که اکثر قصباتی و دیهاتی ناخبر به کار بودند فرار نمودند و او با چند فیل سواران
 مردی و مردانگی داده باد و صد سوار رتق و ارفیل خاصه را تندر زنده و زنجیره توپخانه شکسته محاذی رود
 آوز در بیوقت مرست خان پنی جمعی از لچپور و صد و هفت گشته با چهار صد جوانان کار گزار
 پیاده شده ثبات قدم و وزید عالیجناب چون شیرخان قدم جرات پیشتر نهاد و کونو با چرخ مقابل شد
 محمد عابد که را بجای فیلبان گشته بود از ضرب بند و ق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
 میزند و تیر اندازی میکرد و افضل حافظ حقیقی عالیجناب از فیل حروج بدست پدر عالیقدر در آمد شایدانه
 فتح بلن آوازه گردید نواب مغفرتآب وقت گذشتن نزد تهنیت بارکان دولت فرمود امرو ز داوور
 بیهمال مارا فتح عظمی که است فرمود نخستین ظهور فتح ثانیاً سلامتی فرزند اجرت ثالثاً بهادری این
 اقبال مندر که از بد و شورا زامیه شس پید بود امرو ز برای العین مشاهده شد طرفه آمد بهادرا نه او در دل سز
 جا کرده که مزیدی بر آن متصنویت القصد بعد انتقال والد ماجد مندر نشین ریاست دکن شد و باغینم ساس محبت
 نهاد و مصصام الد و شاه نوازخان را که بیولانی صوبه بزار امور بود و طلب حضور نموده بتقریر یوانی سرکار
 خود که وزارت شش صوبه و کن است سر بلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه غریمت

نشسته تو بر کاخ فرخنده باد چه سران جهان جل چون بنده باد بدین نشانی تیری بر عارض آن محفوظ بود
 حفظ از وی رسید آن را بید قدرت خود بر آورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بچشم فرستاده
 بخونریزی اعدا متوجربنده ناموس هوا خواهان را مصنون از آفات ساختن از شاهه این جرأت رتنامه
 و شجاعت مردان اگر چه تمامی با عیان و ارکان دولت دست بهیت دراز کرده خواستند که نذرت تهیت
 سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمای و جلوه آری دولت تعویق و تاخیر باشد
 شیخ جنگ بهادر جده میر الملک بهادر که در علییه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت معمول سرکار اینست که
 با وصف بودن برادر بزرگ بر او خرد را بر سر سلطنت نشاندن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز
 نخواهد شد پس دست خود دراز کرده نذرت تهیت جلوس ریاست لصلوات جنگ بهادر گذرانید بر طبق آیمای
 مشارالیه مجموع اکابر و اصاغر دولت نذرت تهیت گذرانیده بهادر مذکور را بر سر ریاست نشاندند نذرت
 شش ماه جنگ نامرخص میکردند و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شاعر یوسف عزیز
 در آغوش من در آئی مده بوی خوشت رسید تو هم در وطن در آئی +

ذکر چارالش آری دکن نمون غازی الینخان بهادر و جنگ سیسیار از تقدیر

او همین فرزند نواب مغر تمام است او و نواب شهید ناصر جنگ از یک مادر اند نام اصلی اش میر محمد پناه است
 نسبت مصاهرت با عماد الدوله قمر الدین خان وزیر داشت هنگام صبی پدر عالیقدرش به پیشگاه خلافت
 گذارشته بود و در وقت فرقه منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بخطاب الای جد خود غازی الدین خان بهادر
 فیروز جنگ مباحث یافت بعد از صحبت والد خود بکن بر منصب امیر الامرای بلند مرتبه گشت بعد شهادت
 عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبه در دکن مملع شده در عین بر شحال با هو لکر سرتیبه در سنه یک هزار و یک صد و
 شصت و پنج هجری بمیوم و لقعده داخل خجسته پنا در گردید و بقصد امیر الممالک صلا جنگ بهادر آستین

از سر کمال غصه بسر کردی محمد علیخان اسپه شهماست جنگ که بوالاجاه شهرت دارد و بنشینان فوج صف سکن خان مجاهد
 جنگ میر آتش فکن دترک طهامت خان و ظفر یا جنگ نقین فرمود اینها از آتشکاری فزنگ کاری ساخته
 ترک طهامت خان و ظفر یا رخاں بکار ولی نعمت سرخزندی حاصل نمود شش ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه
 یکتر و یکصد و شصت و چهارم صبح نصاری سپهت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان
 فوج تو ان گفت بر لشکر اسلام شیخون بخت عالیجناب وقت صبح صادق با اتفاق افاغنه که ناامک خواست که
 بتاویب پرواز و قتل خاصه میل بجانب همت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بد بخت
 عاقبت نمک حرام که مخفی با عدا ساخته بود و ضرب بندوق کرد دست و پشت آن امیر سعادت تخمیر را بد جرح
 شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید و ثوی قیامت برخواست و واقعه که بلا تازاه شد شعر
 لرزید فلک و شد قیامت برپا یک نیزه بر آمد آفتاب تابان به اتم زدگان تابوت اورادش بدوش
 بخلد آباد روضه رسانیده متصل خفر تمام مدفون کرد و در میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود و آفتاب
 رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند و منزل را بچوئی
 متصل کطیفه فیما بین افاغنه و مظفر جنگ نیزه کرده درت قایم شدند هجدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم
 بزخم نیزه همت بهادر خان بی سپر و ضرب تفنگ گشته گردید و نواب منتظاب اعنی نواب میر نظام علیخان
 بهادر نیزه بر فضل الاهی کرده متوجه فیل همت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که در خواهی
 بود کار همت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سزا پاشش را بختبر آبدار از دست خود برید
 بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بخت خویش کار نیست خان را که یکی از حیالش در خواهی او
 بود با تمام رسانید و حکم کرد شاهایان فتح لوازند چون آواز شادایان که خاص لازم که سرکار بوده بگوش سامعان
 دور و نزدیک سپر بر لشکر از همه جانب کرد و لفظ آراوده بود و اگر فیل مبارک طاهر گشته پرای زیاد
 عمر و قبائل مشغول گردیده باین ترانه نترنم شدند قطعه بجام تو با و اسپر بلند در چشم بدانت مبادا که زند

شیر

بجا که گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت با او داشت سفارش نمود که اگر یکبارش بدر بار سلطانی
 بپزند و خاطر داریش نمایند قیامت زنده می آید و در وصف جنگ همراه خود برد و تقییر تمام کرد که اگر پادشاه از شما چیزی
 استفسار فرماید شما در جواب بگفت که من موافق طبع پادشاه بعرض رسانم خود بخود جواب معروض ندارند
 چون صفدر جنگ با عماد الملک طاهر در بارشده بجای خود استاد چهار شاه پادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضران
 در بار پرسیده بود که این سه لفظ بندی که مشهور تر اند معانی هر سه لفظ معلوم نمیشوند لعرض رسانند یکی پوت
 دومی سپوت سیموی کپوت امیران در بار خیال اینکه چنین معنی لعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاتمانی
 باشد در تامل قنادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد پادشاه خود متوجه شده از فشار الیه هم همون سوال معانی
 مسئله نمود و صفدر جنگ نیز همون خیال در فکر و تامل سر فرود برد هر گاه عرض بطول کشید عماد الملک دفعست
 یعنی صفدر جنگ را بر طاق نیسان گذاشته عرض کرد که اگر بخانه از حکم شود معانی هر سه لفظ مسئله بقدر حوصله
 خویش معروض قدر رساند پادشاه با استعجاب تعجب و در آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ با ما اشاره منع نمود
 خیالش کرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات هایون سلطانی پیرو
 مرشد است که خود پادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که پادشاهان عالی درجات بودند و معنی لفظ سپوت
 ذات عمومی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان به چکس در هیچ سلطنت وزیر شده
 اند و ایشان خود بیک اسپ و قچی وارد هند گشته بسی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت پادشاه
 هند و تان که بر تمامی پادشاهان روی زمین فخر دارد و سر فرزند گردیده اند و معنی لفظ کپوت خانه زاد است که آبا
 و اجداد غلام هم خانزادان سرکار بخدمت وزارت سر فرزند و غلام با و صیفیکه لیاقت خدمت موردی
 خود هم دارد از میراث خویش محروم در دست ایشان گرفتار است کسی عرض حال غلام بحضور پادشاه پادشاه تیسر
 متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانزاد موردی است تا حال شما بحال این پرده منت حال انا به دولت
 این را تربیت خواهم کرده همراه خود اندرون محل بردم چند روز عماد الملک صفدر جنگ را از میان بر آوردم

جرات بگست خاطر از نیزگی روزگار ستم ذی الحجة استفرغ کرده فوراً جان سخن تسلیم شد تا بولش را نقشبند خان
و غیره بدار اختلاف بروند

ذکر عماد الملک غازی الدین خان بهادر حال پسر غازی الدین خان فیروز جنگ محمد نیکو نوری

غازی الدین خان بهادر حال عماد الملک پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مذکور نام علی اش شیر شهاب الدین
است دختر فزاده اعتمادالدوله قمر الدین خان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن بهشت ساله برای تربیت
نزد ابوالمنصور خان صفدر جنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذارشته و در خسته بنیاد آمده بملک بقا از امید او نبرد
بهادر مذکور بوده بخود سری خویش و بر غوای عاقبت محمود اتان محمود خود کارای ناشایسته در بر
انداختن سلسله شان تمویبه و برهمی کارای صفدر جنگ مذکور و غیره که عمل آورده شد و حاد را مژاله اسطور
است همند چندی پیش سورجل جاٹ و بعد از آن در بند سورت و ن لبر زیارت حرمین شریفین فرست
بعد مراجعت در کالپی بجای خود بسیر برده خست هستی برست از پسرانش نصیر الملک در جای خود بوده رحلت
نمود و علی جاه قطب الملک و حمید الدوله و مجید الدوله و عماد الدوله خود عمده النساء بگم در پیشگاه حضرت
غفر اناب در حیدرآباد آمده بفرغت گذرانیدند و بجایگه سیر حال سرفراز بودند و در گذشتند درین زمان
پسران ایشان که بجایگه موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از نیایر ایشان بجایگه نفعی حاضر دربار
است و از فرزندان حمید الدوله و مجید الدوله بجایگه موروثی حاضر دربار جانا را ندگونند غازی الدین
خان فیروز جنگ غازی الدین خان حال عماد الملک پسر خود را هشت ساله برای تربیت و حفاظت او نزد
ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ زیر گذارشته حازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میکرد و روز عماد الملک
با صفدر جنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود بدر بار برده بارگاه سلطانی بنماید او جواب داد که ای فرزند شما
بالفضل قابل دربار سبب عرض نشد و اندر انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم برده هر گاه این بار بشود

تکرار

از قلعہ دولت آباد طلب حضور فرمود درین اثنا رسواس را و پسر را و بالاجی مرطبه بجوالی شهر سیده غبار شورش
 برانگیخت امیر الممالک تنبیه او برآمده تا سن کیتر گرفت و راجه را چندی مدتی لشکر گشت بعد از صلح عمده الممالک مو
 بهوسیله حیدر جنگ صاحب اختیار او و عسکر طفر پیکر سویتہ مراجعت او رنگ آباد شد چون نواب مستطاب حیدر
 جنگ را کشته غریمت برهان پور فرمود مصمام الدوله را الضاری بدرجه شهادت رسانیدند امیر الممالک عازم
 حیدرآباد شد پس نواب مستطاب از بڑاڑ رسید بعد از مدتی زمام مملکت بقبضه وقت را خود در آورده و در حاکم
 ذی الحجرت کیتر او یکصد و هفتاد و پنج کس نواب مستطاب با امیر الممالک داخل قلعہ میدیشند و در آن ایام
 فرمان صوبه داری دکن از پیشگاه احمد شاه بنام نامی نواب مستطاب و رود فرمود امیر الممالک را بسبب کرات
 مخالفی است بکنج عزلت جاودان بعد یکسال و سه ماه هشتم ماه بیج الاول سنه کیتر او یکصد و هفتاد و هفت
 و پنج کس حراغ زندگانیش از صحر فشا خاموش گردید و فرود جوار شریف شیخ المشایخ شیخ ملتانی صاحب
 قدس سره است تاریخ فوتش سید استیاز خان کا بد امیر الممالک بخت شده بدینگونه نواب امیر الممالک
 آصف الدوله و اصلات جنگ بهادر در عهد فرمانفرمای خویش روزی بوقت دوپهر روز و رختخوار خلوت
 مبارک آرام میگردد و فرمایش بالای پامشت میزد و دید که خراطیخت بدنی اش شرفیبا دارد و آهسته و ت خود
 دراز کرده اشرفیبا بر آورده گرفت بعد دو سه گری نواب بوصوف چون بر پهلوی دیگر گریخت خراطی دیگر نیز
 بنظرش در آمد خواست که از آن هم اشرفیبا بر آرد نواب بر مجرود دست رسانیدنش خراطی دیگر خشر خود نکشاده
 فرمود آنچه یکدشما اول گرفته اید برای شما بس این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نه آور در این نقل را بعضی
 نسبت بنواب مغر تآب میکنند بر تقدیر و متاع نیک از هر دو کانکه باشد با خلاصه ازین نقل ترحم خاندان
 عالیشان آصفی بیان کردن است و بس که بفضل الکی تا الی الان روز بروز درین خاندان زیاد تر است
 علی الخصوص در مزاج مقدس معلا ی حضور بر نور بندگان عالی امتعالی مدظلہ العالی که الله تقدس و تعالی هزار
 سال بر ما خازن اوان سلامت دارد و ترحم و شفقت ختم است که آینه بجز نام پاک الکی دیگر نیست

خود بوزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد آصف در جنگ دلیل اینجمنه زبان زد خاص و عام است و پس
شعر گفته رفته اشک چشم در گلوز نچرخند و طفل وانگیز با آخر گریبان گیر شد

ذکر چارباش آری میر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او بیومی فرزند نواب مغرتاب است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان سبزی رگنما تخته اس پاپر سیر رود
نهاد و نواب سرده را بکسل مطلق نمود و با انصاری فریاد سبب مصالحت کرده روانه حیدرآباد گشت و از پیشگاه
احمد شاه بادشاه بخطاب آصف الدوله امیر الممالک مظفر جنگ مهربانات اندوخت پس از آن باورنگ آباد
متوجه شده ایام برشمال گذرانید از دهم ذی الحجه سنه یکزار و یکصد و شصت و چهار هجری باراده تنبیه
بالاجی را در احمدگر رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار و از دهم محرم سنه یکزار و یکصد و شصت
و پنج هجری بمقابله بروخت از آن کشماری فرامیس فرا اختیار نمود و از شنجون شب خسوف بالاجی را بوسپ
بی زین در عین پستش اصنام روگردانید و طلا و نقره بتان دست بخش لشکریان اسلام شد و او متوجه
حیدرآباد گشت در نواح بهالی رگنما تخته اس بقتله مفسدان گشته شد و کرن الدوله سید لشکر خان بدلیوانی
سرکار را مور گردید و هر که که سندانک خانیس از غازی الی پنجان بهادر فیروز جنگ بوقت آمدنش از دیوانی
بدکن برآخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفته بود و از امیر الممالک نیز گرفت چهار دهم صفر سنه یکزار و یکصد و شصت
و هفت هجری دیوانی سرکار بمصام الدوله شاه نواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه بزار بچار پر درازان
نواب بستان میر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود دولت رونق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف
خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرار و انبیا پور گردید ششم ذی القعدة سنه یکزار و یکصد و هفتاد
هجری دیوانی سرکار با امیر الامر شجاع الملک که از تعلقه خود حضور آمده بود در یافت و مصمام الدوله القلم
دولت آباد کناره کشید پس از آن که نواب بستان بزار پیش امیر الممالک رسیده مصمام الدوله را با سالت

له و نواب صلابت بهادر مظفر جنگ از شاه بادشاه بهادر شاه سیر الممالک سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

رفیق قدیم والد شولف که عمر قریب صد سال داشت اکثر شبهای نقل میکرد و ندکه چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر
 بعد کشتن حیدر جنگ با رفیقان مذکور آن از خیر خاص در بازار لشکر برآمدن هم در آن بازار استاده بودم
 دیدم که در وقتنا پانصد جوانان یار موسی بوسی فرسین بابت سواری حیدر جنگ که همواره در سواریش شبانه روز
 میبودند از عقب سواری مبارک نواب موصوف و دیده شکانتادین بجانب نواب مستطاب و همراهایش
 سردانند غلور بندوق طره مقیش و ستار مبارک را که معمولیست برود و اثرش بدتر است مبارک هم رسید از ملاحظه
 این حفاظت محافظ حقیقه هر خلق اندک که چشم خود را دیدند گفتند که این اقبال مندموید من الله است
 آخر ز نام سلطنت بدست اقبال همین برگزیده آفاق خواهد شد چون زبان خلق اندک نقاره غیب خدای تعالی
 جانشانه است آخر میچو شد نیز دهم ماه مذکور بساحت برهان پور لوای حضرت برافراشت و پس از تحصیل زرا
 منتمو الان شهر مثل قطب الدوله محمد نورخان و غیره طرف براط منوجه شده بر قصد با هم چاونی فرمود بعد امضا
 بارش و باشن جانوحی سپهر کجوبی بهوسله کمانه دار براط اعازم لشکر امیر الممالک که در نواح حیدر آباد بوده شد
 و بصیفه و لیعهدی حل و عقد جهام ریاست قبضه اقتدار خود در آورده امیر الامر اشجاع الممالک بیجا پور رخت
 شده اند از اتفاقات اینکه در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری سده ایشو بهادر پنی عم بالاجی قلعه احمد نگر
 از قوی جنگ پسر ترک تازخان که از سرکار قلعه راری آنجا معمور بود و بعضی پاره جالیر چه هم بریح الاول
 برگرفت و با اتفاق برابر امیرخان کارڈی که از سرکار بطرف شده بود با فوج بسیار از پونه جوشیده و دویم ماه
 جمادی الاول در نواح او درگیر بمقابل موکب اقبال گشت ششم ماه مذکور بهادران اسلام بسر کردگی امیرخان
 پنی مانند میل در برابر امیرخان کارڈی ریخته جمعی کثیر ایا خاک برابر ساخته یازده نشان از فرق کارڈیان
 امیر امیرخان بدست آوردند و نواب مستطاب نقله او رسیده میر در نگاه گذارشته بدمار و رتو بهر شد
 غنیمت در منزل تانیکه پانزدهم جمادی الآخر جزند اول موکب اقبال بخت چون دلاوران اسلام کم و سپاه
 غنیمت در برابر زیاده بود کارکوته براق و دست و گیربان اقتدار چشم زخمی بفرج چنڈ اول رسیده

ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خورشیدرکاب فلک انساب اعمی حضرت غفرانجام

نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر و صفا پانی نواز شمرده بنوره +

آنجناب چارمی خلف الصدق نواب مغر تآب است ذات والایش بفرع عقل مسای فکر و زمین مستقیم و طبع سلیم و علو همت که از تبه نشان اولی العزم فالق تر عظیم الخلق کم غصه در سینه بکینز و یکصد و چهل و سه سبک بقول خواججه عم خان صاحب سوانح و کن بالبعبره وجود نهاده از بد و حال زمین و بدتر نام اصلی آنجناب میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب نزرک آصفیه حفیظ الدین احمد که هم نام و هم تاریخ تولد آنجناب باشد نواب مغر تآب بفرست را در حق او از شادت و علو و عظمت کلمات شفیقانه می فرمود و در صین حیات پدر و الاقدار بختاب اسد جنگ نامور گشته نوبتی با تالیقی نجیب الدوله شیخ علیخان بناویب مرطبه تعیین شده و در عمل امیر الممالک صدمات جنگ بصوبداری براطر لوای کامرانی برافراشت و پس از آن با فوج شایسته از براطر پیش امیر الممالک صلا جنگ و نون افزای خجسته بنیاد کرد و دید پس از جنگ مرطبه و ملحق شدن موسی بوسی فرنگی چون حمید جنگ بسبب افتد انصاری بخیالات فاسده در صدر و شکست دولت خدا و نواب گردید و ابراهیم خان کارطوی و دیگر سران لشکر را بخود ساخته بسلاک رفاقت موسی بوسی کشید و هشت لاک و پویه بخواه سپاه سرکار خزانة مود ساخته باعث قیام مصمم الدوله شاه نواز خان بنده و حیدر جنگ خواست که نواب مستطاب را منورانه بصوبه حمید آباد روانه کرده بدل جمع تمام میدان تلاش است و پازند درین فکر سیوم رمضان المبارک سیکینز و یکصد و هشتاد و یک مجری بجهت نواب مستطاب از دست رفیقان با اخلاص میر بوسی خان و غلام سیدخان و راجه و طبل دس و زبر دست خان و شهباز جنگ و میر احمد خیر علیخان و غیره گشته شد برنج و وقوع ین واقعه آشوب رستخیز بر ناست نواب مستطاب نتوانه بر سپ لیتی نورد سوار شده با معده و د مذکور از لشکر برآمده حافظ حقیقه بدر الامن بسلامت دلالت فرمود حیات خان نامی مرد کامل العقل

نظام الدوله
میر نظام علیخان
بنام نواب مستطاب
خورشیدرکاب
فلک انساب
اعمی حضرت
غفرانجام
نظام الدوله

برآمده گشت فوج اسلام به تاقب تا بطراط و قنبره پین مضات خجسته بنیاد گرم گیر اگر دید و رگناتمه را وحید را با بود
 را محاصره نمود و ذیاب نامم آنجا بهاد و دلخان بهاد و شجاعت الدوله که مرد سپاهی بود بت پیر سراج و باره شتر
 استحکام خست و نواب مستطاب بتاخت پوزنه دقیقه نگذاشت و با غنایم فرموده طرحت فرمود و بقلعه او سه
 رسیده متوجه او رنگ با در دیدت و ششم محرم نه کینار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بالصفار و دو بعضی از
 امرای همای ویرای گنگ عبور نموده آنطرف مضرب خیام فرمود و اینطرف آب را چه پرتاب و نت و تل لاس
 دیوان سرکار دولت در دین طغیان با اکثر سران نامی و بقیه لشکر در زرد عبور بود که رگناتمه را و طرحت
 دیده بغتت چون تل بلا تاخت آورد محاربه بصعب وید او عالمی قتل و غیرین بهر فاشته راجه مذکور کار و ملی
 نعمت جان تبار گردید پس از آن نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر خجسته بنیاد شدند و رگناتمه را و
 بطا شتر خجسته بنیاد و ایره نمود و بومصالحت سمت سرینک پین بنا بر بقا بلحیدر علیخان مشهور به بهاد و بقلعه

آنجا دشت پیمیا گردید

سفر از یکن در دولت العبد و وزارت از پیشگاه نواب غفر انما

درین ایام رکن الدوله میر موسی خان بهاد را خستام جنگ لوطای خلعت دیوانی سرکار و الاسر از گشت
 و نواب مستطاب غره بیج الاول سنه مذکور از خجسته بنیاد و مضت فرموده در ولوق افزای بلده حیدر آباد شد
 پس از آن بنا بر آنه پیشکینت سمت ارکاٹ کوچ نموده چندی بقلعه امیر الامرا شجاع الملک عرب افزا ماند
 موسی الیه اصلاح حال و مال بار منت خان قلعه را قمرنگر کزنول پانزدهم صفر سنه کینار و یکصد و هفتاد و
 هشت هجری بعز قد موسی فایز گردید نواب مستطاب از آنجا سمت ترمیتی لوای غریت برافراشت در آن
 ایام سراج الدوله و الاجاه از استماع آمد آمد لشکر منصور متوجه گشته از ارکاٹ به چینا پین شده بود بنا بر آن
 باستالت او نیز الملک شیر جنگ را روانه فرمود و چندی متوقف گردید و الاجاه مبلغ با تحف و هدایای
 لایقه ارسال حصو ساخته مذاکرات نمود و آنجا که سمت والا جرم بخش فدیوش است مله در چه پیرانی یافت

معین الدوله شوکت جنگ بهادر و در چند طاول با دیگر غازیان و فاکیش بدرجه شهادت رسید گویند چون بالکی
 خاصه خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را بسواس را کوز و خود در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
 و زخمهای بسیار غلبه تشنگی شده آب خاصه خویش در خواست بسواس را و نهایت تنظیم و تکریم صراحی خاصه خود
 فرستاد بهادر و فرمود سبحان الله تمام عمر دامن خود را دست کفار رسانیدم حالا وقت استخر آب صراحی شرک
 خورده داخل حرم شوم معاذ الله معاذ الله از من نخواهد شد انشاء الله تعالی سیاه تشنگان که برالاشه از جهان فرته
 آب کوثر و سبیل سیراب می شوم پس جان بحق تسلیم نمود اللهم اغفر له و آحرم و أدخله فی الجنة روز دیگر
 بصلح وقت محالات شخصت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و قلیلی از صوبه سید مرتضی دولت آباد و دیگر قلاع
 بغنیمت قریافت غنیمت گزشت و نواب ستطاب جمید را باذن نزول فرمود امیر الممالک را در آنجا بنا بر چهارونی
 گذاشته خود وجهه اخذ تشکین نامی را جیند ری متوجه گردید و از آنجا جمید را با دیده از امیر الممالک
 متوجه خجسته بنیاد شدند در حوالی شاه گزاه تلاق فریقین دست واد جنگ کنان ابطا خجسته بنیاد نزول
 واقع شد است و سوم بیح الثانی سبکیزار و یک صد و هفتاد و پنج سکه باراده تاخت پوزه لوی غنیمت
 برافراشت در اشته راه تموره لاکر با تنجانه نامی آنجا بر ابرجاک شد و اراده خرابی پونه مسلم گشت هفتم
 جمادی الاول ناصر الملک نخل علیخان با اجرم چند پر چندین مخالفت نموده با فوج پونه ملوک گشت
 بهادران اسلام فوج کفار را زیر و زبر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیده هفتم جمادی الآخر لاک
 بست و هفت لاک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و سید سلیم سرکار نمودند بعد از آن مسکرفرت از متصل پونه بهمت
 بیح محله تعلقه را چند روز گشته پامال سم ستوران گردانید و شروع موسم بارش چهارونی سید فرمود چون فرزان
 ریاست و کن بنام نواب ستطاب از پیشگاه سلطانی سید و از امیر الممالک تشکین خاطر سو او خوانان دولت
 برخواست و بنا بران بزایه ناکامی نشانیدند و نواب ستطاب بالاستقلال مرجع نشین چارباش کامرانی
 شدند و در سینه یکمزار و یکصد و هفتاد و شش سکه از دریای بهر اعجوب فرموده و در گناخته را و بقیه ابله

مراجعت از ربه بنده پور در نزل نظیر الد و اضا با جنگ بطریق سیوغال محنت شد و خود بدولت داخل لبدہ حیدر آباد
 گردید سالی چند طرح اقامت افکند درین ایام اسماعیل خان پنی رینیات نظامت براطمباہی شد و سہ کینزار و
 یکصد و شصتاد و شش سہ سہ بچش طوی مرشد زاده آفاق عالیجاہ بہادر با صبیہ امیر الامرا شجاع الملک بہادر
 بصرف لکو کہا حسن العقاد یافتہ ذخیرہ انبساط انداخت و در ایام اقامت شہر با امر او منصب داران کتہ سار
 را شکستہ از سر نو تعمیر نمود درین اثنا از این را و اکبر فوت ماد ہور او برادر خود بجانش نشستیہ بود و گناختہ
 را و عم او بقابو زین را و گشتہ لوای خود سمری فرشت و جنیال فاسد در ملک متعلقہ سرکار در آمدہ شوخ
 آغاز نمودند انواب مستطاب بست و دویم شہان سنہ کینزار و یکصد و شصتاد و شصت سہ از لبدہ حیدر آباد
 متوجہ تنبیر او گردید بست و چارم ماہ مذکور در سواد موکلہ چہار دہ گروہی شکر کن الدولہ دیوان سرکار کینزار
 درستی مقامات براطمین شدہ بود و بحضور حاضر گشت و خود بدولت بقلعہ بیدر داخل شدند و گناختہ را و
 نیز رسیدہ مصدر خرابی عیا و بر اگشت تا یکماہ جنگ توپ و ریکہ اندر کن الدولہ بنا بصلحت نزد او رفت
 عمد و بیان موکلہ ساختہ با خلعت فیصل و اسپ حاضر گردید روز دیگر خود بدولت بملاقات خود گناختہ را و را
 فالین گردانیدہ شہو سواد ہمنابا شدند و استقبال فرمان شاہی با خلعت خاصہ و زیارت در گاہ حضرت
 بندہ نواز گیسو در از قدس سرہ العزیز و سیر قلعہ در گلبرگہ فرمود غرمت کالاجپوترہ کردہ کنار دریای بہیرا
 متصل قلعہ اتیکہ فرود آمدہ روز دیگر کوچ فرمودہ نزدیک قلعہ را چو اسطرف دریای مذکور سرک اقبال گردید
 تاہر الملک را در دہونی امتیاز گدہ نظربند داشتہ بودند بشارت باریابی و سعادت قدسوی دریافتہ و ششم
 ذی الحجہ مرض شدہ بر ایچور راہی گردیدند و نواب مستطاب باخذ پیشکشات آن ضلع مراجعت نمودہ بر کولتور
 ورود فرمودہ در آنجا زحید را با دلوید میلا د فونہال چمن دولت و اقبال رسیدہ ابواب سرور و بخت کشتو
 و ذرتینت از نظرانو گذشتہ مولود مسعود بمیر اکبر علیخان بہادر موسوم گردید

تولد نواب میر اکبر علیخان بہادر سکن در جاہ شہ ۱۰۸۰ھ

الویه ظفر بجانب بخواه بنا بر قطب الدوله حسن علیخان که فوجدار سیکا کول و راجبندی بود بکلامت والا علی امر
 اتفاق مقامات شد بعد از آن متوجه حیدرآباد گشته پس از آن تقضای ایام برسات لوای عزیمت جانب
 بطا بر فرشت و زری بطریق پیشکش از جانوچی مکاسد از آنجا تحصیل در آورده هنگام عاودت بعبده
 گروهی اوزنگ آباد رسوا و حالند پور و رود موکب اقبال گردید و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته سینه بکزار و
 یک صد و هشتاد و نه سکه داخل شهر شدند و بدست مهمات نموده سینه بکزار و یک صد و هشتاد و نه سکه
 بیایات عزیمت جانب سیرنگ پٹن بانهماض درآمد در شان راه سرداران فرنگ با جمعیت خود ملحق فوج
 فیروزی شدند و هم بر حیدر علیخان بهادر عرف حیدر نایک تقسیم یافتن بعد از نیرنگی روزگار و کسب
 فرنگ میره خاطر گشته بتم و مناص خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانه بشمار متصل
 جنود اقبال سیده شرف اندوز ملازمت گردیده همراه کاب شد و هم بر بضاری قرار گرفت اما انجام کار
 خاطر خواه صورت بدست و جنگ صعب روداد آخر حسب الماسد عای سراج الدوله والا جاه رکن الدوله
 مدارالهام بچنیا پٹن رفت ملاقات کرده باستصواب مشارایه صالحت و موافقت با سران اگر نموده میرا
 فرمود و بر ایتم بیگ ظفر الدوله با سفارش والا جاه همراه خود به جمعیت پانصد سوار و دو هزار بار و بجالا
 ویلب کنده و پانویج و بیدرا چلم سفر از ساخته آورده به منصب بلند رسانید ششم ذی الحجه سینه بکزار و
 یکصد و هشتاد و یک سکه بر حیدرآباد نزول موکب اقبال گشت از آنجا که درین سفر سزا پانچ هزاره
 کلی با ابل در سیده بود قریب دو سال اقامت روداد چون خاطر مبارک از مهمات مالی و ملکی فارغ شد
 بست و دویم شبان سینه بکزار و یک صد و هشتاد و نه سکه اعلام ظفر از بتا دیب سرتابان جنوب
 رویه با ستر از در آمد رویای کشا جو شده بعون الهی قلوه که گرفته منفذ گردید چون راجه را چنید لغاوت
 و زنده بود مقید فرموده عمان عزیمت جانب قلعو کلیان ملک متعلقه اش مطوف گویانه به ضبط سکار
 دو تمار در آورده بعد بدست و بست جانب قلوه نزل متوجه گشته آن مکان را بکند اقبال تسخیر فرمود و وقت

نواب خطاب مقامی چند فرموده نظرالدوله را با مناصب و خطاب مبارز الملک بریند ساخته بی عاقل خان
برام جنگ را کردار و غیره کاره بود از اصل و اضافت به منصب پنجراری ذات و سه هزار سوار عطا ای پالی کجا اردار و
خطاب بزبان الدوله و تقریر نظامت صویر طرا و اوج پیمای ترقی فرمود و خود بدولت او اسطجمادی الما اول
داخل بلده خجسته بنیاد کردید بعد القضا ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج مرسته باستینصال رگنا تهر را که
در الوه آورده گی و دشت لغتین فرمود او ایل شوال از گهاگ دناور که رشتت بر دریای مالوه فرود آمده عشره محرم
الحرام سنه یکزار و یکصد و نود و یک بود که توقف روید از آنجا روانه قلعه کلیان شد مبارز الملک نیز آمده سعادت
قدربومی حاصل نموده بعد از آن بنا بر اخذ پیشکشات شوال پور از راجه و کیتا نایک سحری بهادر قوم بید شتر
دستوری یافت خود بدولت متوجه حیدرآباد گردید درین اثنا در شتر زاده آفاق عالیجاه بهادر با تالیق
مصمام الملک دیوان دکن طاعت کرد که خضر فرموده خوب با بخت بلند و طالع ارجمن به خدمت هم چسبند که خورد داخل بلده
فرزنده بنیاد حیدرآباد شد بعد القضا ایام چاونی به خدمت می آمدی حضرت فرموده ماه محرم سنه یکزار و
یکصد و نود و دو هجری بر موضع لکن بهار اتفاقات تقامات افتاد و از آنجا تا نواحی کولمکنه بکویح و
مقام سیرکنان عنان مراجعت معطوف فرموده باز داخل حیدرآباد گشتند او اسطوی الحجه و ماه محرم سنه یکزار
و یکصد و نود و دو هجری که بر باغ کوردین و اس منقضی گشت از آنجا تا جبل کروی پیشتیر سیرکنان و شکار
انگنان پر دخته ششم ماه بیح الاخره مرقوم در و سعادت فرمود و سال دیگر مطابق سنه یکزار و یکصد و نود و
سه هجری که مرشد زاده عالیجاه بهادر او مصمام الملک را تا کالاجبوتره دریای کشار روانه فرمودند لهذا
بعد الفرم معالما افضل مع خدمت هم چسبند سعادت قدربومی پدر و الا فایز گشتند پس از آن تا دو سال خاطر والا
بتقریب زیارت و سیر کوه شریف و قلعه گولکنده و پنجه انگنی حوالی شهر مشنول سرور و شرف گشت چنانچه شکارگاه
بر موضع لنگوجی کوچه باهتام شمس الدوله تیغ جنگ بهادر عمل آمد که یوز و آهوی صحرای با اتفاق در یک
گهواره بی اندیشه یکدیگر گشتند رقص پر پیکیان خوش آواز میدیدند و می شنیدند و بدون حکم

چون رگناتہ را و ضلالت عہد نموده از قلمیہ بیہ رہی گرفت و اعیان مرطہ نیز متخوم بودند از حضور استنات متشنہ
 بست و ہفتم ذی الحجہ زیارت در گاہ ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاٹلی انصاری قدس سر العزیز
 کہ آن حضرت میر بہاؤ الملکہ والدین شیخ نصیر الدین چراغ دہلوی قدس سرہ است در سنہ ہفتصد و ہفتاد
 و ہفت ہجری سواد قصبہ اندر الوزرا گین فرمودہ بعالم قدس خراسیہ گنبد و خانقاہ در زندگی خود بنا فرمود
 در سنہ یکہزار و یکصد و لونود و چہار ہجری میر بہر الدین حسین خان نقار خانہ نچتہ و احاطہ نچتہ احداث نمودہ
 باجرای بلغور خانہ ذخیرہ عاقبت اندوخت خود بدولت و اقبال سعادت اندوختہ عبور دریای بہیرا
 فرمودہ قریب قلمیہ چ کہ رگناتہ را و در آنجا قرار داشت ورود فرمود بست و یکم محرم سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و
 ہشت ہجری قلمیہ پرینڈا متفر اعلام شد از آنجا از راہ کہ ملا سواد قلمیہ گنبد گریات عالیات نیز منضرب خیام
 فرمود رگناتہ را و از منزل والوج بجانب بران پور خرت اوباکشیدہ و خود بدولت و اقبال در محرمی باغ
 شہر کور فرود آمدہ از آنجا بر آب کیلنا و رود فرمودہ ظفر الدولہ و ساباجی را از گھاٹ نظام آباد پیشتر
 فرستادہ خود بعد از ان اینظرف دریای تپتی بر آہو باغ بران پور نزول فرمود و رگناتہ را و مخالف آنظرف
 نزدیکت درین ایام بزوجہ زاین را و لپسہ تولد شدہ بسوائی زاین را و موسوم گردید چون موسم بر شحال
 شدت گرفتہ در او رنگ آباد چپاونی محل آوردند بعد بر شحال آخر شوال سنہ مذکور بارادہ مادیب رگناتہ را و کہ در
 نوع خاندیس آمدہ شور و شہر برپا کردہ بود و ضابط جنگ را بتما قبا و مقین فرمود گندز لشکر از سلطان پور نزدیک
 و تہانیسر جانب بران پور گردید و درینجا ضابط جنگ نیز بالشکر فیروزی پوشت از آنجا بنا بر اصلاح مقدمات
 بلاط کہ ساباجی و موداجی سپہن رکوجی ہوسلہ باہم مناقشہ نمودند اولین گشتہ شد آخر محرم سنہ یکہزار و یکصد و
 ہشتاد و ہنہ ہجری سواد ناگپور مقہر ہوسلہ موردا لویہ ظفر از گشت و موداجی دست بستہ حاضر شد بعد انفصال
 مسالاش ہنگام عزیمت لشکر جانب الیچپور در راہ رکن الدولہ دیوان سرکار شہرحی کہ در احوال او قلم خواہد آمد
 مقتول گردید و امیل خان پنی نیز ہم بیع الاول از نا عاقبت اندیشی بمقابل فوج فیروزی ستانہ جان ہشت

مشیر الملک غلام سید خان بہادر سراب جنگ کہ جلت مبارک الملک منصب حلیل القدر دیوانی سرکار دولتہ دار
 سرفراز گشتہ بود و اجرامیافت و درین ایام نیز بکزار و دو صد و یک سہ میر الو القاسم میر عالم بہادر را بری
 دستی امورات و مقدمات کلیات سرکارین و عمد و پیمان و تہ نامہ جانین و بیاب یکتالی و یک جہتی سرکارین کہ
 امورات سرکار عالی و سرکار عظمت مدراکیمینی اگر بہر بہادر باشد بکلکتہ فرستادند و او با پنج منصبہ از ان سرکار
 یکی عاقل اللہ ولد دیوبند میر عباس علیخان بہادر نظام یار جنگ و سیومی میر عبدالغیر زخان بہادر چہار مے
 غلام نبی خان بہادر پنجی شیرزا البوتراب خان بہادر و ہفت زنجیر فیصل و دو بار عاری و دو بابت حوضہ و
 سہ بابت چار جامہ ہفدہ شتران بار بردار شصت سواران سحرار معہ بازار لشکر کہ اینہم از سرکار دولت مدار
 برای ہمراہی ایشان محنت شدہ بود از راہ جگناتہ روانہ کلکتہ شدند و در آنجا دہ بار طاقات میر الو القاسم
 میر عالم بہادر مذکور بالا و کار نوابین بہادر کہ از پیشگاہ بادشاہ انگریز خطاب مارکولیس سرفراز بود بوقوع آمد
 پنج بار میر معز بیکان لارڈ بہاؤتند پنج لارڈ بہاؤتند بود بفرودگاہ میر الو القاسم عالم موصوف آمدند و با ہم اتحاد و یکجہتی با
 لعل آوردند چنانچہ بعد طاقات وہم با و صیفکر خست جید آباد شدہ بفرودگاہ خویش آمدہ بود و در روز
 دیگر لارڈ بہادر باز با بیخنے گفتہ فرستادند کہ پنج بار اینجانب خود برای طاقات آنصاحب بیکان شام آمدہ بودیم
 و آنصاحب نیز پنج بار بیکان من تکلیف فرمودید چونکہ سیری خاطر نہ شد یکبار دیگر آنصاحب تشریف آوردہ بلاقات
 خود سرور نمودہ باز روانہ مقصود نشوند پس یکبار دیگر میر الو القاسم بیکان لارڈ بہادر موصوف رفتہ با جواہر
 و خلعت و تحالیف دیگر لالیقہ منصبہ از ان مذکور کہ ہر یک بتواضع جواہر خلعت معمور شدند خست مکر شدہ
 روانہ جید آباد گردیدند و درین مقدمات بند و بست عمدہ قریب سیال متقاضی گشتہ بشرف و سعادت ملازمت بہی
 شدہ تمامی تحالیف سرسل لارڈ بہاؤتند و بعضی از نظریہ کمیا اثر گذرانیدہ ببطای خلعت فاخرہ و جواہر اسل
 و خطاب میر عالم بہادر سرفراز و ممتاز شدہ سر اعتبار تا فلک الافلاک رسانیدند و فرزند میر معز بختاب میر
 دوران و برادر زادہ اش بختاب سیر زمان خان و ہر یک منصبہ مذکور کہ ہمراہ بودند خطاب خانی و بہادری

۱۰۶۰ھ بمسکے سید علی شہین الملکین این سید شہین الملکین ۱۰۶۰ھ بمسکے

اقبال سکنه جاه بهادر معظّم الامراء و سزالدن انواج قاهره با جمعیت سرکار دولتدار و سران انگریز بهادر با جمعیت
 خویش و جمعیت راویند پرت پروان بمرای هر پندت بگریشتیر تا قلعہ سر رنگ پٹن روانه فرموده خود بدولت
 و اقبال تا سه سال بچشتمای ساگره خاص و سیر و شکار بخشش جواهر بچساب که مفصل در تاریخ تروک اصفیه مرقوم است
 مشغول بودند بعد انفصال معالطیو سلطان و گرفتن یک کڑو و ژوپید نقد خساره جمعیت سرکار و محاللات
 یک کڑو و ژوپید کڑوپه و سد هوث و کینچی کوه و غیره عظم الامراء در رکاب می شد زاده موصوف مراجعت نمودند و
 خود بدولت و اقبال از رسیدن خبر سعادت ایشان با آنکه شمس الامراتیج جنگ در همین ایام ملک بقاخر امبره
 بود و زودی تمام دخل بلده حیدرآباد گشتند تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود
 و حکمای حافظ معالج بودند و نیز سفر غریب رویه در پیش بوده هیچ جانب توجه فرمودند اما دران ایام خط
 غلامی مملکت هندوستان چنان بوقوع آمد که نام غلامیاب گشت و بقالان بلده و اطراف غلامیاب المرقه مقفود
 الاثر ساختند از عدم حصول رزق که ماده حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم
 آدم را وزن بچرخ خود را و حیوان حیوان را خورده جان دادند هر پیری و مادری از طفلان برادر رفت تا
 بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوه عظیم کرده بالای و کالین بقالان بازارا اقتصاده غلامیاب
 رویه غارت نمودند و بسبب بشماره و گران و تجارب سبب غارت اینها پایمال گردید و دروازه سچله
 خاص را نیز از فرط شترت آتش دادند درین صورت آتش غضب سلطانی شعله کشیده حکم شد که از بنا دین
 اینها را از زیر دولتخانه عالی برآردند لپٹن بازنائی که اندرون محل مبارک بر چوکی پرده امیبا نشاند از ضرب
 بنا دین چندین کس را بدم فرستادند و بلوه خلایق از زیر دولتخانه دفع شد آنروز نظامت از بهمت یا خان
 تغییر شده به بیلع الله خان بهادر ناظم جنگ خویش حضور پر نور حضرت عظمی اناب سرفرازی یافت و لجانان
 و چو پهریان و سزایل را و اطیان غلامیابش حکم مجید و بعد در آمد که نرغ غلامیاب گفتند و افزایش غلامیابند
 آنوقت رویه غلامیاب و آثار چهار شانه است میگردد خلق الله انقدر مردند که از استخوانهای اینها اطراف

در این تاریخ معلوم است که آنوقت که شمس الامراتیج جنگ در همین ایام ملک بقاخر امبره بود و زودی تمام دخل بلده حیدرآباد گشتند تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود و حکمای حافظ معالج بودند و نیز سفر غریب رویه در پیش بوده هیچ جانب توجه فرمودند اما دران ایام خط غلامی مملکت هندوستان چنان بوقوع آمد که نام غلامیاب گشت و بقالان بلده و اطراف غلامیاب المرقه مقفود الاثر ساختند از عدم حصول رزق که ماده حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم آدم را وزن بچرخ خود را و حیوان حیوان را خورده جان دادند هر پیری و مادری از طفلان برادر رفت تا بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوه عظیم کرده بالای و کالین بقالان بازارا اقتصاده غلامیاب رویه غارت نمودند و بسبب بشماره و گران و تجارب سبب غارت اینها پایمال گردید و دروازه سچله خاص را نیز از فرط شترت آتش دادند درین صورت آتش غضب سلطانی شعله کشیده حکم شد که از بنا دین اینها را از زیر دولتخانه عالی برآردند لپٹن بازنائی که اندرون محل مبارک بر چوکی پرده امیبا نشاند از ضرب بنا دین چندین کس را بدم فرستادند و بلوه خلایق از زیر دولتخانه دفع شد آنروز نظامت از بهمت یا خان تغییر شده به بیلع الله خان بهادر ناظم جنگ خویش حضور پر نور حضرت عظمی اناب سرفرازی یافت و لجانان و چو پهریان و سزایل را و اطیان غلامیابش حکم مجید و بعد در آمد که نرغ غلامیاب گفتند و افزایش غلامیابند آنوقت رویه غلامیاب و آثار چهار شانه است میگردد خلق الله انقدر مردند که از استخوانهای اینها اطراف

و میر عباس علیخان بهادر خال زاده میر عالم بختاب نظام یا جنگ مشرف گشته و توافق اینک نواب صف الدوله
 بهادر رئیس لکنئو خیر و در میر عالم بکلمه بفضل دریافته مشتاق ملاقات شده تیاری دو دوازده لک روپیه
 بنا بر نیافت و غیره میر عزت نموده خوانان و در میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه
 لکنئو و غیره ملاقات کرده بحیدرآباد و در میر عالم بعد دریافت حال گفته که ما کنخوار سرکار دولت دار اصغیر ایم
 ما ملاقات با رئیس دیگر بغیر حکم حضور پر نور مناسب نداد و معاف فرمایند پس نظر بر درات کلهار و پسینده
 از راه استه بنارس و ناگپور و غیره و اصل حیدرآباد گردیدند و بعد از وقت بودن میر عالم در کلکتہ و صینک
 مسوده های تنابجات برای ملاحظه حضور پر نور و دریافت اعظم الامرا بالای پیه میفرستادند و تجزیری آمد
 یعنی لارڈ بہا و چنان مقرر نمودند کہ کم و کالت اقیام سرکارین منحصراً بر میر عالم و اولاد و اوصاف ایشان باشد
 دیگر احدی داخل نبود میر عالم اینغی راضیات آئین کنخوارگی دانسته بالارڈ بہا در بر رعایت پیش آمده موافق
 مسوده در تنام نویسانید کہ این مقدمات منحصراً بر رعایت خداوند نعمت است بہر کس کہ سرخراز فرمایند مختارند
 پس سواد صرف رعای سرکار تجزیہ آورده بالای پیه ارسال حضور پر نور نمودند ہر گاہ پسند خاطر مبارک و منظور
 اعظم الامرا گردید بر طبق آن تنابجات طرفین تیار کرده ہمراہ خویش آوردند و تنام حضور پر نور سپردارڈ بہا و
 نمودند چون میر عالم در سنیکنہ زور و دود و سحر و جسد و اصل حیدرآباد شدند ہنگامہ شورش وقتہ انگیزی بیوسلطان
 ولد حیدر علیخان المشہور بحیدر نایک از سمت میر رنگ پٹن شروع یافت و عہادت جنگ و اراجاہ خلف نواب
 شجاع الملک امیر الامرا بہادر قلعہ و ہونی ربا و صف جمعیت قلیل پور شہای افواج بیوسلطان مذکور را گردیدند
 خود را و قلعہ مذکور را محفوظ داشتند بعضی اقراس حضرت غفران آب رسانید و مقارن اخیال اعیان را و و پندت
 پر دمان و سران اگر نیز بہا و نیز غاخر آمدہ استند عا بحضور نمودند نظر فرودیت و سوز حیدر نایک اول مضایح
 و پسند بیضیقانہ آگاہ فرمودند چون بیچ فائدہ از آن مسترب نشد بلکہ ماضی زاید حرکات ناشائستہ از ولطو آمد
 ناچار در سنیکنہ زور و دود و سحر و جسد را بقلعہ پانگل موکب اقبال بہتر از در آمدہ انانجام شدند و بلند

اقبال

مرطه افتاده بود و برق ریزی و جانفشانی تمام از دست مخالفان بر آورده سالها غنا مبرهای دلاوران
 جانناز بشکر فریزی اثر پیوستند و مورخ حسین و آفرین گشتند و وقتیکه تاریکی شب بالغ جدال و قتال گردید
 و آتش جنگ نبرد منطفی گشت خود بدولت و اقبال از رزمگاه معاودت فرموده در قلعه کله از نزول اهللال
 فرمودند و سرداران فوج دریا موج جابجا بجا حفاظت و نگهبانی و دفع اعدا مستقر رزم شده پای ثبات نشسته و
 و مردم به نگاه در پناه فضیل قلعه نگر و فرود آمدند درین حال کشن را و بلال و کیل نپذرت پروان فاه خالیق
 در مصاحبت با همی اندیشیده تمهید مقدمات چند که سبب انحراف مرضی اقدس از غلام سیدخان مشیر الملک بهادر
 شود و عرض نواب مستطاب رساین بنا بر صلح بشکر او نپذرت پروان فرموده مقدمات نزاع رفع نمود و از آنجا
 مراجعت کرده شش ماه رمضان اشرف ملازمت فایز گردید و مقدماتیکه در مصاحبت بود بحضور پر نور عرض ساخت
 و شش ماه و شقیه صلح بزبان قلم آمد و پس از آن موافق قرار داد جانین مشیر الملک بهادر را احوال اهل پونا نمودند
 و دو از دهم ماه علم معاودت سمت بلده حیدرآباد برافراشتند و چهار دهم ماه میر عالم بهادر که برای درستی
 بعض امور طرف پونا رفته بودند مراجعت کرده در عین سفر بهره اندوز ملازمت شدند و راجه شامراج و راجه
 رگوم را دهم همین تاریخ از آستان بوسی مشرف گشتند و نواب مستطاب کبک متوالی و تواتر تا مستقر سلطنت سیده
 بهفتم ماه شوال در ساعت نیک و خل بلده گردیدند و گویند کشن که مصحوب صلحنامه به پونا رفته بود دهم ذیقعد
 وارد بلده شده بعد ملازمت رسید و در همین سال بعد ورود و دهم بلده حیدرآباد بانگ فاصله فلک شنبه
 باز رنگ دیگر رنگیخت مجمل آنکه راجه شامراج در غیبت مشیر الملک بهادر امور ملکی و مالی نیابتاً او امیکر و نمونی
 رگوم را و کفایت سرکار اندیشیده مزاج خود بدولت را بطرف تخفیف سپاه مایل ساخت و در آن روز و آنکه
 جمعیت انگریزی بنا بر استخام اساس موافقت فیما بین سرکارین و عرب و داب مخالفان بصلاح و صواب دید
 میر عالم بهادر اهل بلده آنها را از حضور خصمت و ماینه و فوج انگریزی از مقر سلطنت کبک متوالی و تواتر
 پل رسیده بود که درین بین مردان فساد اندیش سلطنت کشن ترقی خود را بتشریح مشیر الملک بهادر تصویب کرده بود

اندرون تالاب میر جلا سقیدہ نظری آید لگو کہا کا نئی ہی سرلسان و حیوان افتادہ بودہ میر جلا کی اناریت
 قطب شاہیہ بود کہ تالاب یادگار خود گذشتہ و نیز درین اثنا سیف الملک ملی میان سپر عظیم الامرا کہ چرخ
 خاندانش بودہ از عارضہ سہال کبیدی در گذشت و بہادر مذکور در غم و الم و حرکات جنون میکرد و نواب
 مستطاب بال اندیشی را کار فرمودہ بایامی میر علم بہادر کہ دانای عصر و کبیل صاحبان انگریز از سر کار بود
 مرشد زادہ سلیمان جاہ بہادر را کہ کیسا بودند در فرزند عظیم الامرا دادہ سعزت اورا تا بفلک الافلاک
 رسانید و سہنیکہزار و دو صد و ہفت ہجرت بارادہ سفر بر باغ کوردین دہن داس کہ مخاطب بہ زیبا باغ است
 رونق افزا شدہ محلہ فوج مظفر سراج پشم عالم پرور خود ملاحظہ فرمودند انجا کہ خبر لہی شدن حاجی سید
 از در الخلا و شاہمان آباد برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار کہ با ہم شرط الطاف و اتحاد قرار
 یافتہ بود سید کوچ بکوچہای متواتر داخل قلعہ بید گشتہ چندی ویر و شکار توقف واقع شد درین اثنا خبر
 فوت شدن سید سید مذکور نیز رسیدہ اعظم الامرا را تفکر بسیار رویدادہر چند دولت را وسینہ سیریش را
 بخطوط مرسلہ متوفای مذکور آگاہی نمودہ خواست کہ شریک خود نماید صورت نسبت نانا پتر نویس مدار اللہمام
 را و نیت پرتوان اورا تقسیم ہی علانا و شداد منون منت خود ساختہ از ان خویش گردانید و سہنگامہ
 جمعیت مخالفان رو بکار آمد خود بدولت و اقبال و عظیم الامرا توکل برداو بر لی ہمال نمودہ سیزدہم ماہ شعبان
 سنہ یکہزار و دو صد و نہ ہجرت بعد طی مسافت بعیدہ و منازل چند تقابلہ و محاربہ بالوں مذکور در میدان مقل
 قلعہ کٹرہ بوقوع آمد بعد جنگ صعب فرما نمودن اعیان مخالف نمک حرمان بی دین کرد عداوت و مخالفت
 اعظم الامرا منخواستہ بودند کہ کار شرافت سرکار سببی بہادر سزانتظام پذیرد و بہادر مذکور مورد الطاف شاہمانہ
 گرد و بر اسلحہ قلیل با اعیان مرہطہ سختگی نمودہ اکثر سرداران جان نثار را از مگک دیمین کور شس
 جنگ کاشتن دادہ چنانچہ روشن خان بہادر مظفر الملک بہادر و نواب منصور اللہ اولہ بہادر برادر زادہ اش
 ترو دنیا یان نمودہ ریاستی کہ در عین کار از سبب عدم تن وہی ناعاقت اندیشان و نک بحران بہت غم

لہ در عین حال امراء سبب سزای گشتہ ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

و از یک سمت جمعیت پایگاه و از یک جانب اقب علیخان و دیگر سواران عجب گیر و در سخت
 نموده سلاک جمعیت مغویان صاحبزاده را منتشر ساختند الحق در آن روز کارزار نمایان از سوی ریو فرانسیر
 و فتح انگریزی مکرر و گوی میر عالم بهادر و سواران پایگاه و باقر علیخان و جمعیت سواران همراهی خود و دیگر
 سواران جان نشانان و جمعیت خونخوار در آن میان بودند و در صحنه ظهور رسید آخر الامر عالیجاه بهادر نیز متفرق
 شدن سلاک جمعیت و فرار نمودن سواران باغی همراهی خود بوقت شب با چندین سواران و پیاده ها
 بکمال خوف و هراس خود را از روی تمام داخل لره اوزنگ آباد سخت سد اشیوژوی و غالب جنگ و سیف
 جنگ و بدیع الله خان نام جنگ غیره از قلعه سید رحمانی ورزیده جا بجا متفرق شدند اما سد اشیوژوی
 که سبب بر آوردن مرشد زاده را از حیدرآباد و پیرامون همگام ریاست بغیر جهت و سبب نیابت شرس
 در اول او بود جدائی گزیده چندی در تعلقه متعلقه خویش مخفی بوده آخر بروج در سرکار آورده چند روز
 بمبار حاضر گردید باز در قلعه محمد نگر کوکنده مقید شد و در عوض خون ناحق سیدی عید الله خان بدست
 رعد جنگ پیش رفتل سید و سیف جنگ غالب جنگ بعد استشفاع و استعد عاف عفو جرایم خود با چون ذات
 قدسی صفات حضرت غفر اناب منظر رحم و کرم از روی بودم دور او را به معقول مقرر کرده خانه نشین ساختند
 و بدیع الله خان از بدی ذاتی خویش روانه دیلی گشت که دیگر خبری از او لمیج نرسید انقصه عالیجاه در لره
 خسته بنیاد با اژدرالد و لوسی ریو پنجم شریف در میان گرفته برای عفو جرایم خود عازم درگاه پد عالمگیر
 خویش گردیده در منزل کبیر بالای دریای گنگ و فتنای محرقه کرده بقضای الهی حلت نمود بعضی گویند که از
 خدمت این حرکت خود را سموم کرد و انیب عند الله نقش او را میر عالم بهادر و اژدرالد و دیگر سواران همگی
 بکمال تاسف و توجاب کرده حسب الحکم در درگاه سید حسن پرنه صاحب مدفون ساختند حضرت غفر اناب
 بنهایت غم و الم تن برضای از روی در داده خاموش گشتند ساخو دیگر اینکه در راه شهبان المعظم شب عید حضرت
 غفر اناب برای نظاره تماشای آفتبازی بر طبق معمول بالای سقف خلوت مبارک برآمده

تمنای او نشان بر نیامد خفاش و از خوانان زوال نور آفتاب طاعت نواب ستیاب گردیدند دست
 سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران خالی دیده وقت را مستقیم شمرند و خفیه از مرشد زاده کبیر علیجاه
 بهادر در ساختن و بر اطاعت صاحبزاده مستعد گشته آن بهادر زلی بهادر را بخیمان باطل بغاوت آماده نمودند
 چنانچه در نیم ذی الحج عین شب عرفه آن مرشد زاده کبیر بدالالت گمران وادی ضلالت از جای خود حرکت
 کرده دست و پای لااحال زد و وقتیکه دید نقش مطلوب دست نشست از دار السلطنت بدر فرشته سداشپور
 وغالب جنگ و سیف جنگ و بدیع الزمان خان ناظم جنگ غیره فساد و تپیکان نامل اندیش عازم قلوب پدید شدند
 و در آنجا سیده قلوبه نکر بدست آورده قافلن گشتند و حسب الارشاد خود بدولت و اقبال سید عبدالشکر
 خان حبشی جمعیت جوانان با همراہ گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب میرفت در روزی سداشپور
 و آنرا راه بعین غفلت بر جمعیت ریخته فوج را پریشان ساخت و عبدالشکر خان مذکور هم زخم کاری برداشت
 و اهل و عیالش بدست او گرفتار آمدند و چون منہیان اخبار اینجمله حشت اثر بمساع اجلال رسانیدند
 نواب ستیاب و لائحه و شفقت پدران فرموده خوش رقم خان را مصوب عنایت نامر مری بخشی بکم صاجبه
 بنا بر فرمایش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند خان مذکور جمله مراتب اندر و رضایح بودی است
 و مزاج صاحبزاده مغربسبب اغوای رفقای بد شرستان بصلاح و صواب نگرایند تا نایا نواب مستیاب نظر
 بتادیب صاحبزاده نموی ری معرفت بموسی رحموراع جمعیت او و افواج انگریزی را از و اذ املی طلب
 فرموده بسزگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه مثل سردار الملک گمانی میان و غیره حجت باز گردانیدن
 صاحبزاده را از خود سری و ناهمواری و تنبیه فتنه انگیزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان بیچاره چون
 پل محمد اعظم خان و لیسین خان و غیره جمع داران علاقہ پایگاه که در آن روز با پرگنات خود مارفته بودند اینجمن
 حشت اثر شنیدند و ایشان نیز راهی قلوب پدید شدند القصه پس از وصول فوج حضرت سوح قریب بید را بخیمان
 بدیش بمقابل پیش آمدند و افواج سرکاری از یک طرف یعنی موسی ری و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک

سنا صفت اللیل بحسن و سیر و تماشای درختان آتشازی مذکور جوانی و حلقه با و غیره مشغول بودند و گفتا
 مزاج از اعتدال بیرون آمده لقوه و فالج عمایه حال گشت عجب سانحه و ناگذیر نظر بود رسید که خلق الله در حال
 حکیم اقتادند و همدا پیش ازین حکیم حمایت الله خان بن مزاج اندس در آمده معروض داشت که خان از اعراق آصفیه
 با جواهرات و میوه جات و نجوم و حوش و طیور چنان تیار میکند که باستمال آن پیر صد ساله مضمحل از کار فرست
 بقوت جوان بست و چهار ساله فایز میگردد و خود بدولت و اقبال مشتاق شده جوهر بسیار و میوه جات
 بشمار عنایت فرمودند و حکم شد که بزودی تمام تیار نمایند هر چند حکیم الملک حکیم عبد الجلیل خان به کار پردازان
 دیوهای مبارک زنانی به صید آن و غیره گفته بودند که این عرق بن مزاج حضور پر نور و واقف است نخواهد کرد که همه
 اشیاء مخلوطه گلاب خالص است و حضرت خود قوه با گلاب و آب با گلاب همیشه استعمال میفرمایند از ایشه ایست که
 از کثرت استعمال بن عرق که هر خود گلاب است فالج و لقوه عمایه حال دشمنان گردد آنوقت بیخ تیریدار نخواهد
 آمد هر قدر زیاد کرد از مدخلت و صاحب حکیم حمایت الله خان مذکور در مزاج اقدار سبکی بعضی زبانین
 آخر همون معامله پیش آمد تمامی خانزادان موروثی را و کافه خلائق را آب و طعام در آن روز حرام گشت
 و بهر سبب جبرانی و پریشانی غلبیدند اگر چه حکمای حاوق بمعالجه پرداختند اما از عدم برپزیر فائده مترتب نشد
 تا اینکه در سنه یک هزار و دوصد و دوازده هجری عظیم الامرا نیز از پوزه حافر گشته مسامی جمیله با سراج خاص
 بعمل آورد و مزاج مبارک هم بامتداد زمان بیک طور قرار گرفت و در سنه یک هزار و دوصد و سیزده هجری
 استیصال شیپو سلطان که خود را سلطان العسریه است بوقوع آمد حقیقتش اینیک چون حرکات ناپسندیده
 شیپو سلطان صاحبان انگریز را بر سر استیصال آن در ناچار نظر شد که سرکارین شرک صاحبان مذکور ضرورت اقتاد پس
 میر عالم بهادر با جمعیت سرکار عالی بکام لار و کار نوالم و جنرل حارس و غیره و دیگر سرداران انگریز تا
 سیرنگ پش رفتند و شرکیه حال گردیدند چنانچه بفضل کیفیت جنگهای آنجا از کتب مسبوطه بهر ایشو و اختصارا
 بر اجمال گفتا نمود و بعد فتح نوشته شدن شیپو سلطان که ماده تاریخ شهادتش نیست **مصراع**

زمین مصر عجیب و تاریخ را بخوان به خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه می‌ستودند و با خلاص فاتحه بند
 بجز در حلت آنحضرت اسطو جاہ جمعیت انگریزی ملازم سرکار از مقام حسین ساگر طلبیده با اتفاق جنت
 جنگ کیل بر در دولت حضور پر نور و هر یک مرشد زاده یک یک سر کرده کورده ولایتی دود و صد جوانان
 بار نشانی بارتقال اسطو جاہ در دیوانی میر عالم بهادر برخواست جمعیت مذکور شد این وقت در تنابله
 آن برج خلایق در اہشت فرزند جگر بن از زانی فرموده تخت ششم نواب عالیجاہ بہادر کہ نام اصلی اش
 میر احمد علی است در علم و فضل و زہد و تقوی از جمله بزرگان روزگار بوده ہوارہ صحبت با علما و فضلا پیدا
 بعد رونق افزای حضرت غفر انما ب از فلو کہ طالع تباہی نغم ذی الجشب عید الصبحی اندیکہ از دود و صد و نہ
 جب با غوای سدا شیو ذی خروج کردہ لب جنگلما بقول یعنی سمو گریہ چنانچہ ذکرش گذشت
 و ویی کہ از ہر بہتر و اصل و موصول خاندان اصفیہ کہ ہمین پور خلافت حقیقتاً عبارت از آنحضرت است
 اعمی جناب حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بہادر سکن در جاہ علیہ الرحمہ کہ ذکر خیر آنجناب خواهد آمد انشاء اللہ
 تعالی سیومی نواب والا مرتب فریدون جاہ بہادر کہ نام اصلی اش سیرجان علی است ہنگل و ہشتاد ہفت
 غفر انما ب بوده در نشانت رای و صلابت بہت ہم با ذوی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بودند عاوی
 در تمام عمر خویش مانند حضرت مغفرت منزل و فریدون جاہ بہادر صاحب شان و شوکت شانمانہ و بہت و صوت
 و صلابت خسر و انہ سوی شوکت و صلابت و صوت و بہت و وجاہت حضرت بنہرگان تعالی بظلال العالی
 خداوند لغت علم حضرت حضور پر نور انما ب اولہ اصفیہ آدام اللہ اقبالہ و عمرہ و ظلہ اللہ ملکہ از فضل ایزد
 تعالی بیہال تمامی خصایل پسندیدہ بزرگانہ خانقانہ کہ اولاد مستزادینہ عبارت از آنحضرت است کہ
 و شہرہ منور آن علم حضرت بعینہ معاینہ است تا این زمان بشچم خود بہگیری ندیدہ معہذا ترجمہ و اشفاق و بذل
 و اخلاق حضور پر نور ما فوق ہمہ است بہادر موصوف را یعنی حضرت فریدون جاہ بہادر مدوح رابع جلوس
 حضرت مغفرت منزل بر سر سلطنت و فقہا عارضہ و جنبہ نماید حال گشتہ از حدت انعمال او ویرہ جارہ کہ مہربان مزاج

ذوی الاقتدار علی المحض مرشد زاده پای بلند اقبال مثل جناب فریدون جہاں بہادر و جہان آرا جہاں بہادر و
دیگر مرشد زاده باوصاف مزاج و اوامیران کجا کہ بر یک جملہ شایانہ جلد واری ساپنج و مندی و شب گشت
نمانند و زیندہ مجلس و محفل عالی شوند و فیما بین ایشان رسمهای تفنن و تفریح بوقوع آید القصہ بعد الضمام
این جہت نامیر عالم بہادر برای بند و بست ملک مفتوحہ نو کہ موافق تقسیم از شیوہ سلطان داخل سرکار گردید
مثل کوطہ و قلعه سدہ و کبھی کوطہ و غیرہ رفتہ بعد چندی بسبب از اسباب انقلاب روزگار بیک حرکت
ناشایستہ حشمت جنگ کیل انگریزی با دختر شرف النساء یکم دختر عاقل الدولہ و طلبیدن میر عالم بہادر حکم دار
زیر چارمنار از کمپنی انگریز بہادر کہ مشہور شدہ بود و ایامی اسطو جہاں بالعکس ساختن عظیم الامر آن را برای
خصومت باطنی خویش با میر عالم پس میر سوز از خدمت و کالت سرکار معذور و زانوہ در قلعه رود و در مقید
نمود و وکالت بذات خود ضمیمہ کردار الہامی از سرکار ساخت چنانچہ مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد
و تقام حقیقت رقم خواهد آمد و در اینجا شروع جشن شادی بسم اللہ خوانی مرشد زاده کیو انجامہ بہادر الیثانرا
نیز در فرزند زدی اسطو جہاں دادہ بودند گردید و عین خورمی مزاج مبارک از اعتدال در گذشت و سببی از
ہیکس مفید نشد آخر بتایخ ہفتم شریع الآخر سنہ یکہزار و دوصد و سجدہ ہجری بوقت یکپاس توہر بر آمدہ
روح پر فتوح مظهران سر و فرزندان عالیشان آصفیہ سیر عالم قدس و جنت الفردوس خرمید اِنَّا لِلّٰہِ
وَ اِنَّا اِلَیْہِ راجعون ماتم زندگان کہ عبارت از تمامی خانزادان موروثی سرکار است آنروز را روز قیامت
انگاشتہ از خود رفتند و شور و محشر از محلات بر آمدہ عالی را از ہوش و حواس در بافتند لصلی اللہ علیہ و آلہ
و صحن کہ مسجد متصل مقدمنورہ حضرت قدیمہ بیگم صاحبہ مغفورہ والدہ ماجدہ آنحضرت مدفون بر خند
و مقبرہ مجرا زنگ مر حشفاہ سفید باہتمام قادریارخان و قادر لوزخان برادر عموی عزت یار خان علی اللہ
حکیم الحکما با حدات در آوردند و غفر اناب لقب کردند چنانچہ قطبہ تایخ طبع زاوشیر محمد خان ایمان کردیک
مصعہ چارم دو مادہ تایخ برمی آید بر سر کتیبہ مقبرہ کندہ است قطعہ بر روح پاک میر نظام علی ملام +

ذات والایش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانند نذر دلی مخصوص در سواری
 اسپ کہ شہسواران زمانہ ہر گاہ نام نامی ہم ساسی آنجناب بر می آرند ہمہ مقرر و معتقد میگردد کہ آنجناب استاد
 زمانہ اند عاصی در ایام خدمت و کالت اکثر سواری اسپ آن حضرت چشم خود دیده کہ قدرت خدا تعالی بہ نظر
 می آید گویا اسپ خود فرما بر دار آنجناب است ہر گونہ کہ منظو خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش پیش از ایما
 و اشارہ بجای می آرد و سہمہ دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیر اندازی و برق اندازی و خوشنویسی
 مشہور آفاق ہستند اول تعالی شازہ سلامت دارد و با مؤلف آنقدر سرفرازیہا فرمود کہ تا دم زندگی فراموش
 نخواہد شد ہمشہمی گویا انجامہ بہادر کہ آنجناب ہم مہر و مہر بخان کبکال بذل و الطاف مشہور روزگار بودند
 در سبکباز و دو صد و چہل و سہ سہر بخت خرابیہ بلوغ خانہ خویش مدفون گشتند **الْبَقَاءُ لِلَّهِ الْوَالِدِ**
الْفَخْرُ جِهَانِ وَكَارِجَانِ جِلْدِ بَرِجِ است بہ ہزار بار من این نکتہ کردہ ام تحقیق و کثرتہ از احوال
 ستودہ خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحب قبلہ حضرت تہنیت النساء بیگم کہ مہم محلات خاص حضرت خفا مآ
 والدہ ماجدہ حضرت مغفرت منزل اعنی بیگم حبتانی ہر دو سرفرازان نسوان با عصمت روزگار خیر مل مستورات
 با عصمت عالی تیار تابودن آن ہر دو محیط دولت و سلطنت احدی از سادات صحیح النسب و سیرزادہ ہائے
 والا نسب حسب بی حصول مقصود از در دولت عالی نیز فت کنجانی بسیار دختران ناگتہ از سر کار خود چنان
 بعمل آوردند کہ مشہور آفاق است از خیر و خیرات شبانہ روزی عالمی بہرہ ور بودہ دست بدعا و فراوان
 داشت و تالی الا ان میدارند النرض نام نامی حیات مالفاحرہ والدہ ماجدہ سلطان عبدالقبط شاہ
 درین بلدہ حیدرآباد کہ مشہور و معروف بودہ است درین زنان نام نامی و ہم ساسی این ہر دو دریلے
 عصمت و عفت و بذل و کرامت مایشی زائد از یکی ہزار و از اندکی بسیار بل سجد و شمار مشہور روزگار است
 سہدہ از محبتات آنحضرت یعنی حضرت خفا مآب کی روشن بگلہ و روشن محل غنی محل بہ تمام غنی یار خان
 خانسان و نوازش محل بانتظام نوازش علیخان خانسانان قدیم و چہار بگلہ خلوت مبارک و گلشن محل

از جاہ درستی منحرف شده روح مبارک در سنه یکم اردو و دودست چہ سیر عدن خراسیدہ در خانہ باغ
خود مدفون گردیدند جناب حضرت منقرت منزل را نہایت مال و اعیان شد کہ فیما بین تفاوت سن جمال ششماہ
بودہ ہمیشہ تا سن تیز و رشید اتفاق در محل مبارک ماندہ اوقات عزیز شبانہ روز با اتحاد و اخلاص سیر برہ بود
اگر شہتہ محبت از طرفین جاری بود چهارمی حضرت منقرت پناہ سیر ذوالفقار علیخان بہادر جاہ انداز جاہ
کہا جناب خیر محض بودند با نندادہ وقت از محل خود تقرب عیدین جشن نوز و وغیرہ برآمدہ نذر میگردانند
و ملازمان خود را بکمال شفقت پرورش نمودند را چہ دلیل ہمارا بہادر را کہ سبب قرب و جوار زیر سایہ
دوستانہ آنحضرت اندگاہی بر پیچ و بہر تکلیف رسید کہ خود بہادر مندرج و شکر راندہ در سنہ یکم اردو و دودست چہ
و دودست چہ لبا لم بقا التوجہ فرمود حضرت منقرت منزل برای ملاحظہ عش و جنازہ ایشان در نظر مال خانہ
برآمدہ ملاحظہ میفرمودند ولی اختیار بگریہ سید درآمد عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیہ عرض کرد کہ آنچه
مقدر و منظور خالق بود بطور آمد انقدر مال علیہ حال مزاج مبارک موجب ہلاک خلق اللہ متصور است
و فتنہا بچشم غضب عاصی ملاحظہ کردہ فرمودند تو نمیدانی کہ بازوی من امروز شکستہ بر اوم جدائی گزیدہ
بخاک عدم میرود و فی الحقیقت این پیام موت من رسیدہ است اگر گریہ نکنم پس سرور و شغف نایم عاصی اوم
بخود کشیدہ خاموش گشت آنحضرت ہم در خانہ باغ خود مدفون شدند چہمی سیر جمشید علی جمشید جاہ بہادر کہ
اوشان بسن پانزودہ سالگی از عارضہ فساد خون در پانہ انتقال کردند فریدون جاہ بہادر و ایشان از یک
والدہ عنایت النساء یکم صاحبہ بودہ و بشیر النساء یکم صاحبہ ہمیشہ حقیقہ ایشان درازد و اول شمس الام بہادر
سیر کبر اند و ریاض النساء یکم صاحبہ نیز ہمیشہ حقیقہ ایشان درازد و اول خان ایران بہادر بود ہند شمس اکبر جاہ
بہادر نام صلی سیر تیمور علی است کہ بہادر حقیقہ خور و حضرت منقرت منزل اندا جناب ہم بجمع صفات موصوف
و قدم بر طایفہ پدر بزرگوار خود میدارند درین ایام در غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک بر آمد و در بار نوزودہ
از ترقیم محل خویش بستند ہستی حضرت سلیمان جاہ بہادر نام اصلی اش میر جاگیر علی است کہ منبع خوبی بود ہست

اوششسته سپه نواب مغفرتآب است از بدو حال باختلاف مزاج خود با هیچکس از برادران موافقت نداشت و در راه با خود
 مقتران مشغول افکارات بی حاصل بوده آخر الامر در قلعه بیدر مدت دیدن شوری ماند هر گاه عالیجاه بهادر
 خروج کرده بلبده بیدر خوانند که همراه خود با درنگ آباد برند او شان از راه انصاریج بمقامت پیش آمده
 خود را بالمره کناره نمود هر چند سخی موفوره عمل آورد با کلل انحراف و زریده شریک حال عالیجاه بهادر شد
 اینجمنه نهایت موافق مزاج مبارک حضرت مغفرتآب در آمد بکمال شفقت و دلگیری در بلده حیدرآباد
 طلبیده مشمول عواطف خویش ساخته مدتی تاحیات خود با فراغت تمام گذرانیده و ولایت نمود و خلفنامه
 ایشان بمراتب علییه موجود و بفساحت معاش مشمول اند

ذکر سیر اراکین حضرت سلطنت و عدالت پناه شوکت و عظمت تشنگانه بنایسته
 سوری و سرداری جالس سردر دولت و کامرانی النختم بنایات الاله المغفرت
 منزل سکن چاره نواز شد مرقد و جبل رضنه من باطن الجنة مستودع و مستحب

ذات عالیقدر آن منبع نیکو و پیا و نیکنایبها از ارقام قلم خارج از انجمه عشری از عنایه تجریمی آرد که نام
 آنجناب میرا که علیخان بهادر است و سال ولادت آنحضرت که نیز از یکصد و ششاد و هفت و هجده بقول
 صاحب ترک آصفیه شاه تملی علی در شنگاه پدر بزرگوار بخدا بها مسرف و سرفراز و در هر عمر که جنگ شیر و پیغم
 از هم برادران بوده چون روح پاک حضرت مغفرتآب بجهت خراسان اعیان دولت و ارکان سلطنت
 لصلاح عظیم الامیر السلطان بهادر المصطفی و در تمام بدو و تمام اینچنینا که گشته بهزار الحاح و عاجز نالی با که قبول نمیفرمود
 بسواری عاری جلوی جلوه آراگه دانیده تبرک شاهی و طوطاق شهنشاهی از دولتخانه قدیم از راسته
 پنجشاه و چارکان بدو و تمام عالی آوردند آرزو در خواستی خاص صاحب را بجنده رکوعم را و پیشکار کار

و شادی خانہ و پنججاہ و مہابت محل وغیرہ بہرامی ثبات آنحضرت است سوا ای بن در قلو گو لکنڈہ محمد نگر نیز
عمارت تعمیر آمدہ اند و از محی ثبات حضرت بخشی بکیم صاحب صاریکیم پٹیمہ چاوری وغیرہ دس تہنیت نگرد
حصار و محل و باغ وغیرہ بہرامی ثبات حضرت تہنیت النساء بکیم عرف بیوی صاحبہ عہ عمارت در گاہ حضرت
حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ است

ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بہادر

اوپنچین سپہ نواب مغر تائب است نام امی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار خطاب بسالت جنگ
و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بہادر بصوبداری بیجا پور و خطاب شجاع الملک امیر الامرا تا فرود کردیدہ
در امور مالی و ملکی ریاست دخل سہم رسانیدہ چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بہادر و ولیعهد شد او کہ
ببیجا پور نامزد کردیدہ بود با نجاشافت ہر گاہ نواب بوصوف بجانب راجندری نہضت نمود باز آمدہ
ذیل کارگشت چون حل و عقد سلطنت بذات و الاصفا نواب بوصوف قرار گرفت او منوشن بودہ دیگر
پیرامون مخالفت نگشت و در غیر و زگندہ او ہونی و ریچور قناعت و زریذہ میگذزیند و ہمیشہ خیال عظیم
در سرداشت و زرقا پر در بودہ در نہ بکینزار و یکصد و نو دوش ہر سہ ہلک بقا خرابید سپہ مش مہابت
جنگ بہادر در اجاہ کہ مرشد زادی حضور نقشبندی بکیم با و منسوب بود بجایش مند نشین گشتہ چند مدت
آوازہ شجاعت و سخاوت و نجیب پرور را بلند آوازہ گردانید و با پیوسلطان جنگہامی ستانہ نمودہ
نام او گشت آخردر سنبکینزار و دو صد و ہشت ہر سہ رحلت نمود و دیگر احدی در اولادش لایق ایسکار
شکر فہ بودہ تعلقات ہر دخیل سرکار شدہ باختیار تعلقہ از ان سرکار اند

ذکر معتقد الدار چین فیلیج خان بہادر ناصر الملک عالیون جاہ المشرقیہ مغل علیخان بہادر

۱۰۰

بجلو طور آوردند خصوصاً جشن بسم الله خوانی کیو انجاه بهادر که سبب حلت حضرت غفر انما ببتوقف در آمد بود
 از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده مهنده بقره تیاری ده هزار روپیه باهتتام کاظم علیخان و خرابگیخان
 خانسانان بجلوس و تزک تمام از دولت خان خاص نجان از سلطو جاه رسانیدند و مجلسها شانانه بجلوه در آوردند
 تا اینکه تاریخ بست هشتم محرم الحرام روز چهارشنبه که هزار و دویست و نوزده هجری از تپ محرقه که هشت روز
 عاید حالش شده بود روح از سلطو جاه پرواز نمود و اینک باقیات فتم بودند از بیواته خوشنودی کردند
 بندگان عالی حضور پر نور حضرت منفعت منزل در عین شدت مرض و ببار بجان آتش برای عیادت رونق
 افزاشند تا انا و سبوش محض بود بعد ازین تا دو ماه که بدار و میرزا از راجه راجه راکو تم را و که به پیشگاری
 سرکار محمود بود بصورت اجرائی امورات سلطنت میکنانینند آخر الامر بتایخ پنجم شهریور الاخر سنه کهیزار
 و دویست و نوزده هجری میر ابو القاسم سیر عالم بهادر را که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار
 بوده و بسبب گذشت چندی در قلعه رودرور در موضع ناکل ملی جاگیر خود عقب قلعه گوکنده مقید
 بود بعد از ان بجان خویش در بلده حسب الحکم نزدی گشته بمفصل احوالش در احوال او تعلیم خواهد آمد به فرط
 لطافت از کنج عزلت و تواری بر آورده بدیوانی و مدار الهامی سرکار دولتند از خود سرفراز و ممتاز فرمود و راجه
 راجه در راد خانه اش بعد دو ماه خانه نشین ساختند پیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فرنگی کیل انگریزی
 در بعضی امورات و مقدمات خود سری از تحمل میگرد در عهد میر عالم خود بخود از ان منفصل گشته دیگر سرامون
 آن نگر وید چنانچه بوقت حاضر شدن در بار جهانم از فیل عاری خود را تا به دروازه خلوت مبارک متصل
 دیوار غلام گردش می آورد و در آنجا از عاری فرد می آمد و رویکه میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
 بصحابت کیل مذکور حاضر در بار عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول هم با از علی تا ادنی است
 از میان سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ کیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آید میر عالم
 جواب داد که این دیواری مبارک خداوند است اینقدر مقدور من نیست که قدم از جاوده صد خود پیش گذارم

مسابهی شده بود هرگاه پنجاب چشم گریان و دل بریان دخل و لیوان عام گشت بسواری نالکی بجان ارسلو جاها
 که در ماتم حرم منقوز منزوی بود رونق بخشیده باستالت تمام دستار بر سرش از دست مبارک بسته نند و جواهرش
 پذیرا فرموده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجلوس شاهی پرداخته مست سلطنت رونق
 تازان بخشیدند تمامی امر او خوامین و اعیان اکابرند و تهنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعد دو پسر روز
 مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند روز دوم باز بجلوس تمام بدولتخانه عالی رونق افزا شده
 نذر برادران و خویشیان واقربایان و تمامی سلیداران و باگیران از اعلی و ادنی بدرجه پذیرائی در آوردند
 بعد بزوجه اندرون محل مبارک تشریف برده اول دای مرهم تهنیت نموده بعد از آن نذر تهنیت جواهر پنجاب
 حضرت بخشید بیگم صبه و حضرت تهنیت النساء بیگم صبه عرف بیلهیا صبه و سلطانی بیگم صبه بکمال گریه و زاری
 و عاجز نالی گذرانیده باز مرخص شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند بعد سرفراز سواری عماری زر و مسه
 محلات و مرشد زاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک دخل گشته بسکن
 مقام ساختند درین ایام فرید و نجاه بهادر که سه هزار و پهلوان ایشان از سرکار میسافتند باضافه چهار هزار روپیه
 سرفراز و ممتاز مسابهی گشتند و دیگر برادران که سه هزار روپیه ماهوار ایشان بود باضافه مضاعف سر بلند
 شدند از جواهر نیز مسرور و مستیج گردیدند چون دران ایام قلچهره و رنگ و چا و طری و بازار مانوتیار شده بود
 ارسلو جاها مجوز ملاحظه و الا شده متواتر ضیافتهای شادانه بجای آورده طرح مینا بازار که معمول سرکار است
 آراسته که از رشته نخام و سوزن تا آتش و شمشیر باب و جواهر و فیلمان و اسپان عربی و عراقی و وگنی و کاپور و
 و غیره و رنگاوان گجراتی و هلم و مالوی و غیره و شتران بنزدی و ماژ و اڑی و غیره جنس انواع و اقسام مال
 سوداگران اطراف و جوانب که مار و پیه بخردی سرکار و خریدی ارسلو جاها و امر او خوامین و منصب داران
 و جمع داران و سایر الناس بقدر مقدار در آمد که سوداگران نهال شدند تا ده ماه متواتر بهین طور مشغول
 سیر و شمار و تماشای گل و گلزار از جانبی بجانب دیگر میبود و شوبه های عالی علی التواتر و لوانالی ترتیب داده

چهل هزار سوار پیاده های پلانی نهاد علی غول و عربان در وهیله باو غیره روزانه بالاگماط گردانیدند و از جانب صاحبان گریز فریب ده هزار جمعیت بسزگی دلازلی صاحب بسا در و کر نل مکلین جمب بهادر و غیره متعین و شریک رای جمعیت رام گشته اومدی با نظام استمیت پرداخته معامله و وصوبه بدست خود داشت و در آنک زمان بمقابل ریاست دیگر جلوه آرا کردید که اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلیحان بهادر و محمد سبحان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصب داران و معبداران با جمعیت های خود با بقران برداری رای جمعیت رام مذکور حاضر بوده کارهای نمایان بطور آردند و الغامات بی پایان می نمودند هرگاه خبر جلوس سیر آراسی سلطنت حضور پرنور دیوانی میر عالم بهادر رای جمعیت رام رسید و بر طبق طلب حاضر در بار جهاندار گشت و آن ایام نمایان میر عالم خود بدولت و اقبال اندک سود مزاجی بود تا قباحات فغان آنرا از یکی هزار و از اندکی بسیار ساخته تمامی این بار از میر عالم برگشت و شریک حال رای جمعیت رام شده او را بر آن آوردند که او در ضمیر خود هوس سرفرازی دیوانی از تغیری میر عالم بهادر قرار داده چنان نخوت و غرور خویش را از میر صاحب مسطور گردانیده خیال دیگر بالای امر دیگر سپید نمود که لطف حکیم متوجه نبیند و علاوه برین باریابی نتواند از حضور پرنور نشی غرور بالای ترک دیگر آورد که بالکل میر عالم بهادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون مزاج حضور امیر عالم معایان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و پراکنده وید مصلحتا رای جمعیت رام را در خلوت و تنهایی بقسم کلام مجید ذمین نشین خاطر ساخت و با تمامات تمام ایما نمود که بالفعل شیکاری سرکار مسل است شمار از حضور پرنور سرفراز میگردد و معذرتا از زندگی من خیال یوانی خود و عزل من نکند که چراغ سحری ام بعد من هر چه خواهند بگیرند برین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد و هیچ فائده مترتب نخواهد شد شما می خواهید که فک حرمت من نمایند و من نه میخوام که حرمت ریزی شما کنم انشاء الله تعالی بالعکس آن بطور خواهد آمد و همچنین غیر از نقصان مقدمات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجهول نخوت و غرور گشته بود و مردمان نا قباحات نعم و خوشامدی صاحب و مقرب که او بودند او را از جاده عقل مال اندیش محض گردانیده بریدند

و شما مختارید هر چه خواهید بکنید لکن برای شما هم بهتر نیست که معمول ستمه چنین است از آن درنگ نرند چنانچه
 جنگ نیز بر طبق معمول بر دروازه دیوانخانه از فیصل خود فرود آمد و دیگر خلاف معمول عمل تا آورد در سینه
 یکبار دو صد و ست هجده سیر عالم تیاری حسن سالگره حضور پر نور بجان خود نموده در ماه حجب الحریبه
 مذکور بحال تکلف با انضمام رسانید خود بدولت و اقبال همه مشرک زاده ها و محلات خاصه با انضمام حش و بر آوردن
 مندی بروی خانبندی نهایت تزک و طمطراق و شمش جوهر و جوهره مادر بجان سیر صاحب مذکور رفیق
 افزاشده بعد اختتام حش و رسوم سالگره جلوه آرای دولتخانه خاص گشته در آن حش میرجعفر علیخان بهادر
 و میر حسن علیخان بهادر که حضور خطاب جعفر یار جنگ و اسد نواز جنگ و منصب سیهزاری و رساله
 سواران صرف خاص و جوهر سرفراز شده و نظام یار جنگ برادر خاله زاد میر عالم خطاب حسام الملک و محمد
 قمر الدین خان خوشنویس استاد حضور خطاب کبر یار جنگ و منصب سیهزاری و بر رساله سواران خاص و جوهر و
 محمد میر الدین خان خلع معین الاسلام خان قاضی بلده حیدرآباد نیز استاد حضور خطاب سکنه یار جنگ
 و منصب سیهزاری و رساله سواران و جوهر و علی بن القیاس و دیگر خاندان سرکار خطابها و مناصب مناسب ممتاز
 و مباحی شدند محمد امین از ولایت حضرت غفران تاب چون هنگامه نایمان و پنداره ها قطع الطریق سمیت
 ایلیچو خجسته بنیاد سبب باغی شدن سرداران حشر از اجی را و والی پونته مثل مهار را و هو لکر و دولت را و
 سنده پیر و کوهی بهوسله و غیره از حد گذشته بود و عالمی پایمال هنگامه ایشان میگشتند و راههای اطراف
 و جوانب ممالک محروسه بالکل مسدود گردیدند صاحبان اگر چه بصلح اراضی جاه خواستند که جمعیت سرکار عالی
 و جمعیت انگریزی را برای تنبیه آنها در حفاظت ملک و شوارع و طرق موه سرداران ذی تدبیر روانه آن سمیت
 نمایند بعد دریافت و امتنا بسیار را جمعیت رام را که بدیوانی حشره زادگی حضور پر نور حضرت معصوم منزل
 سرفراز بود و نیز و کالت جمعیت چهارده هزار بار از درالدوله بهادر موسی بیوفرنکی و رئیس ملازم سرکار
 ضمیر خدمت دیوانی خویش داشت و در فکر ساو ذهن و ذکا بهره مند بوده با جمعیت سرکار عالی قریب

من بعد راجه پیت رام را بدیدم و تمام از بلده سعید را با دوا خارج کرده به اوزنگ آباد فرستاد که او از آنجا بقلعه دگر
 شاه پور فرقه منزه می باشد نشان الیقلبه دگر شاه پور مذکور فرقه جمعیت فرا هم کرده به مجاری جمعیت سرکار دگر پری
 پیش از بلده جنگ صعب گشته شدن کار دژن حسب انگریز دوم و هم طرفین مال کار خویش درست نمیده خود را
 در لشکر مهار را و هر دگر رسانید که در آن ایام مهار را و مذکور کمال تزلزل و طمطراق با جمعیت بسیار در محاربت
 سرداران انگریز مصروف بود و شیر کمال حال گشت و از آنجا بجای های دیگر فرقه مجهول الجبر شدند که جز او و برادر
 زاده اش راجه سری پت رام دیگر معلوم نشد که چه شدند و کجا رفتند و راجه گویند بخش به استقلال بند و بست
 معاملات لشکر فیروزی و صوبجات نموده همواره حاضر در بار جهاندار میگردیدند و این نشانها هر چند در عالم
 خواست که راجه چند و عمل را به پیشجاری خود از حضور سرفراز نماید چون گماشته راجه جھوانی داس دهم و نت
 راجه سوچ و نت نام العوضه و به راجه شیر مل که دانای روزگار و مختار و قدرتمند بود و دیوانی را در پیش
 دستی میر عالم سر انجام میداد مانع آمد عمل آوردن ندانند امیر عالم راجه چند و عمل را در سوال و جواب حضور
 پر نور از طرف خود مقرر نمود که شبانه روز حاضر در بار بوده آنچه مروضه میر عالم باشد عرض حضور نماید و هر چه
 ارشاد شود به میر صبح مذکور ابلاغ امر خداوند نمیکند بعد انتقال راجه سوچ و نت مذکور بتایخ بست و دویم
 صفیر المظفر و زچهارشنبه نیز بکینار و دو صد و بست و یک سکه میر عالم راجه چند و عمل را به پیشجاری خویش از
 پیشگاه حضور پر نور سرفراز و سر بلند و ممتاز گردانیده عزت او را فلک الافلاک رسانید و نیز در همین ایام
 از سنه یکزار و دو صد و بست و یک سکه میر عالم کتبه بالای دریای عیسی که بزبان مردم اینجا ششور ساسخل
 است بصرف شفقت هزار و دویست و شصت موضع کونوال گوشه با جدات در آورده متصل عید گاه بلده سمت مغرب
 تا اب عمیق کلان به منبع آب نهر که بیکه نقشه عجیب و غریب است بخرج سه لک روپیه ساخته نهر آج و آب نهر در
 تمام بلده عید را با دوازده بنجانه کوبو گردانیده از مالامالی آب سعادت دارین حاصل نمود و هم مبلغ یک لک روپیه
 بخرج ناله نهر در آمد چون کمانهای سد تالاب مذکور تجویز انجمن حسب فرائی که در او و عمر عمارت انگریزی بود

او بر همه کارهای عالم مستعد ساخته و علاوه دیگر برین یاد فرمای حضور پر نور شبانه روز او را و داعش را از باده
 نخوت پر ساخته زدن است که مال کار چکونه شود و کجا خواهد رسید گاه را با کوهی نسبت هرگز نگردد فهمید میر عالم
 را با آری و بی تلی داده می بود و در اندام بنیاد کار و بار دیوانی سیر عالم از پیش زنی و فتنه آنگیزی می نمود
 پس میر صاحب دستور گشتگی مزاج مبارک حضور پر نور و اهل دربار بچنین حال زیاده تر دیده ناچار سوار سیاه از
 خانه خود بسیر باوردی خویش که متصل دروازه دلی است آمده از آنجا دروازه تر پولیه که حالا در بار داری
 میر محمد و دست بیرون شهر رفته داخل کوچه صاحبان انگریز نزد کپتان سدخم صاحب وکیل انگریز بهادر گردید
 فرود آمد و با هم شریک مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پر نور رسید البته تشویش علی حال گشت
 از آنجا که ذات و الای آنحضرت کوه تناسل و بر دباری بود هیچ خبر در ظاهر اشته به دستور معور امورات
 بودند اما بقدر حکم بنام داروغهای هر کاره و اهل اجبار و خفیه نویسیان شرفصد و دریافت که خبر میر عالم و
 آیندگان و روزندگان نزد ایشان ظاهر و پنهان دریافتند اخبار تحقیق بعضی رسانند در بیضوت متوسلان
 میر مذکور احدی و از امیران سرکار نیز بهیچکس در آنجا نرفت بلکه اقرای قیب میر صاحب هم نرفتند مگر میر الملک
 بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود و روز دیم کپتان سدخم صاحب حاضر در بار جهاندار
 شده سوال و جواب معروضه میر عالم بعضی رسانید که میر عالم خیر خواه دولت خداوند نعمت و نیک حلال موردی
 است هرگز از امری که خلاف مرضی مبارک باشد عمل نخواهد آمد امیدوار است که عفو جرایم او شود و مورد
 الطاف شاهانه گردد و بعد از آن بسیار در عرصه قریب بست روز مزاج مبارک را بر آن آورد که میر عالم
 بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود بدولت و اقبال دولت بخش خان میر صاحب مذکور شده
 رعیت ز او را با همان تفاخر رسانید و باستمال تمام پرداخته را چه بیست رام که مصدر فتنه و فساد گشته بود
 معزول نموده را چه گویند بخش برادر را چه چند لعل را یا جایش نامور لشکر فیروزی و غیره فرمود میر عالم جواهر
 واقف گران بها و غیره همه سبب الیق ندرشانان گذرانیده حضور پر نور را روانه دولتخانه عالی نمود

داس نیره که شومتن و غیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پای بگم بازار و سوطی رگمانند رام و غیره و اهل چار
 کمان و کمال همه بالاتفاق قیمت جواهر مذکور سگک روپیه تشخیص نمودند سوای مالای یا قوت که صد دانه بقدر
 کسار و شستی کلان بود و رنگش اصل روانی مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یا قوت
 لایقیت است که همگیس از یایان در پیج ریاست مثل این رقم نادر العصر چشم خودمانزیده پس چگونه بقیمت رسد
 عجبی مولف این تاریخ گذارد اصیغه این همه جواهر مذکور مع یک پاندان طلای مرصع که جواهر اعلام الماس و یا قوت
 و زمر و تیار شده بود با هفت برگ تنول یک یک پارچه زمر و شفاف که قیمت آن نیز لایقیت بود از نزد مستقیم الدوله
 برادرستی میر عالم که سبب از تجویز اسطو جاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع دگوال متصل قصبه
 کوه میر عالی نزد مستقیم بود بر طبق ایامی میر صاحب موصوفه محمد علیخان سوتسری نایب میر عبداللطیف خان
 ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر در اجراء بالکن پشیمار خانی میر عالم شیخ دوست علیخان
 بهزادستی موفوره آورده بخندت میر عالم رسانیدند باینجه هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن
 جواهر مذکور دست پازند با پیچ فائده مترتب نشد و مستقیم الدوله را منی نگشت اگرچامانت میر عالم بود لیکن مستقیم الدوله
 این مقدمه جواهر را منحصراً بطلبین خویش در بلده منظور داشته بدیند و مسایل می نمود و اینجه در آن وقت
 اختیار نیز الملک ببادر بود که داماد و نوه شده شریک تمامی امورات دیوانی میر عزت گشته بودند لیکن بهیچوجه نتواند که
 شریک غالب در رسد و مخالف در بغل باشد که از دانای و انایان بعید است که اختیار بدست دیگری در کید ایندا
 مخالفت تمام نمونند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پر نور رونق افزاشده بودند مستقیم الدوله وقتاً
 از موضع دگوال جائیز خویش کرده و حیمه میر عالم نشست میر عالم بجزو شدن خبر و ودایشان از حیمه دیگر که
 خوابیده بود و بخیعاً تمام الملک بهادر ششی حضور پر نور در آمده تعقیب بلوغ نمود که احدی را آمدن ندیدند و
 میر الملک از مستقیم الدوله سلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله و اطعام فرستاد و میر عالم در حضور
 پر نور عرض کنانید که مستقیم الدوله بر آورده اعظم الامرا غلام سید خان ایند بفر حکم طلب سرکار از مقام خود آورده اند

و علم ریاضی خوب میداشت با تمام سید و آب کبته مذکور در تالاب مطور گداشته و حوض کلان متصل حوض
 رکن الدوام حرم ساخته بر آب نموده آب نهر روان گردن در حیات خیر تاریخ آن بالای دیوار شهر پناه بر سر حوض
 مذکور رقم کرده اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و نیز این عیسی که بر سر دیوار و در حدود
 بست و یک عیسای بر سر قطعه سنگ سیاه نوشته شاید تینیا و تبر کا نوشته است چرا که سنده مذکور ازین تاریخ بر بنی
 آید الغرض از در زبای کمانهای سده تالاب آب که بر آب جابجا بیرون آمده چنان معلوم میشد که سنگهای کمانها
 منقوش شده خوانند افتادند از عالم انجمنی صاحب را اطلاع نمود که مردم اینجا را چنین گمان بخاطر راه داده است
 او جواب داد که سبب اینکه تالاب تا حال در در زبای کمانها پیوسته و گل سیاه و آبک با هم آمیخته بدرز و
 کمانها پیچیده است البته تا دو سال همینکه تالاب بسال بر آب خواهد شد دیگر آب از هیچ جای بیرون نخواهد
 تا دو سال اگر خیزی در کمانها تخلل واقع شود در وقت رقم تیزی تالاب زمزمه است از سر کار کمینی داده
 خواهد شد و فی الحقیقت چنین تصور آمد که بعد دو سال از هیچ جا آبک و آب بر نماند و برای خاکریز عقب
 کمانهای بیرون تالاب انجمنی صاحب مذکور بسیار بسیار تا یک و همتدیده کرده بود که اگر چه در خاکریز نشانی تا یک
 رو پیوسته خرج خواهد شد اما تالاب را تا مدت هزار سال به پیوسته اندیشه نیست میر عالم در همین فکر بود که قضا
 محلت مذکور وزیر الملک بهادر رازانه همون حال گذشت و نیز باغ باره دری بالای جوئبار موسی سمت
 شمالی بلده پیوسته بشهر پناه خجج سر لک روپیه باه تمام علی بیگ خان بهادر و ابوالواحد خان بهادر و بخشی این سلسله خان
 و غیره تعمیر در آورد و جلوه خانه و حمام باره دری و حمام جلوه خانه مذکور و عمارات بالاحمل و پائین محل باره دری
 را آرایش و پیرایش تمام داده ضیافت حضور پر نور بعمل آورده جوهری بهادر که در معرکه استیصال دولت پند سلطان
 حصه حضور پر نور و عظم الامر و نیز حصه خود از لار و بهادر کاروانس گرفته بودند که چشم فلک مثل آن کم دیده باشد
 ذکرش در احوال میر عمر خواهد آمد همه مباره دری پیشکش ضیافت حضور پر نور گردانید جوهریان وقت
 مثل را داشت و بیجهنگلی داس و بچرتن داس و مورلی داس و بیجهنگلی داس و بیجهنگلی داس و بیجهنگلی داس

و طوایف پری بیکان رفاص همراه خود میبردند و سایر و طیم و تماشای نمودند و از اخبار آنجا نهایت خوشنودی
 میر عالم میگردد و بدینکه طعام عمده برای هر روزی عشت از با و چینه میر صاحب موافق او و مردم هر سال
 میر سید الغرض ذات میر عالم خیر محض و محض خیر بود و در آن کلمه که عبارت از لار و بهادر و جز این غیره
 است چون ملاقات میر عالم نمودند دیگر احدی را بر قابلیت و شخصیت و متانت عقل و وفاتت رای و علو
 همت و شان و شوکت میر صاحب مذکور تفوق ندادند و همیشه میگفتند که مانند میر عالم هیچکس از هیچ
 ولایت در کلکته وارد نشد و نظر ما هرگز نه آمد و بسیار پسند کردند و خاطر داریها نمودند چنانچه روزی
 میر عالم در تخلیه بالار و بهادر در مصلحت بالای کوچ که مراد از کرسی در از با نشسته بودند و عصای دستی
 میر صاحب که کار عاج بر کرده بود در پهلوی خویش بدیوار استاده داشته بود دلار و صاحب آدم خود
 را نیز بان خود گفت که عصای مذکور را بی اطلاع میر صاحب بحکمت بردار که خبر ایشان نشود و بعد
 فراغت بوقت خضت چون میر عالم شخص عصای خویش نمود دلار و صاحب پرسید که چه چیز میجویند میر عالم
 گفت عصای خود دلار و بهادر بود شغف بسیار جوید که عصای پیر بجای پیر این عصار دست شما باشد
 نه عصای کار عاج پس عصای یک پارچه شاخ دار چینی که بالای سرشش الماس های قیمتی بال ده هزار
 روپیه تعبیه کرده بود بدست میر عالم داد و خوشنود نمود و دیگر تحایف بسیار نیز داده خضت انصراف فرموده
 روانه حیدرآباد گردانید میر عالم عصای مذکور را با همه تحایف دیگر نزد حضور نمود میر عالم در حین حیات
 خود برای دفن خویش در پنجه شاه تباری سرا و حوض و چو تزه و غیره کنایه بسیار آرزو داشت که
 در آنجا مدفون شود چون خاکش از خاک دائره میر مومن علیه الرحمه بوده و هر دو نسبت ولایت ایران
 داشتند در پهلوی پدر خویش سید رضی قدس سره مدفون گردید و بموجب وصیت شان هیچ از مکان
 بتعمیر ندادند بعد رحلت او میر الملک از حضور خلعت خدمت جلیل القدر دیوانی سرکار دولت مدار
 سفر از گردیده سر عز و قار با همان اعتبار ساینه اجرا ای کا خلق الله و ریاست منحصر بر ذات

حکم عالی شرف و پادشاهی بجا میبودند و بخت بر او در حکمت که ایشان اقربای شاهانند هر چه مناسب دانستند عمل را بر پیش
 میر عالم محمد حبیب میان خلعت سلطان میان را با پناه سوران افغان جهندی همراه داده بمقامش روان نمود
 چون سخن عاصی نزد مشارالیه سبب بود پنج سال از دوستی برادر کلان عاصی بظلمت کفایتی در می بود
 بود بسیار قباحات با ذهن نشین خاطر ایشان نمود و بر آه آورده جواهر مذکور میر عالم رسانید میر عالم در دست
 جواهر مذکور در ضیافت باره در می نذر حضور نمود و محمد اوقتیکه کتبه بالای دریای عیسی با اهتمام سعید الدوله
 بهادری میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر و خلفان بهادر مذکور با صداقت و تمام در آید میر عالم
 مجوز ملاحظه اقدس شده هشت روز ضیافت نشانی حضور پر نور در آنجا نمود و بعد مراجعت خود بدولت
 میر مذکور حسب الحکم حضور پر نور تزاری جلو خانه و چوکی خانه دو کابین و دروازه کلان کمافی و غیره در آنجا
 قدیم حضور از ظرف خود از نیکباز و دو صد و نوزده هجرت شروع کرده تا نیکباز و دو صد و بیست و یک
 هجرت با اهتمام میر محمد علیخان بهادر و علی بیگان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر مسطور و برادر عاصی حاج
 غلام حسن خان و عاصی مولف بتعمیر در آورده مور تخمین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سوار و مسافر
 در هر منزل از چینیان تا اورنگ آباد و پونا و منبئی بندر که در احوال میر عالم مفصل تعظیم خواهد آمد با صداقت
 آورده بتاریخ بیست و سیوم شوال المکرم روز جمعه نیکباز و دو صد و بیست و هجرت ازین جهان فانی
 بجهان جاودانی خرامید عالمی را فوسمه است داده چون بخت گیری اعظم الامر آمدنی عاید حال خلق الله
 بود بعد انتقالش در عرصه عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدر بر سر دستگار و تماشای
 گل و گلزار در قص پروریان شیرین گفتار حسب خواهش خود با مصروف گشتند و اخبار این مقدمات میر عالم
 منع نمود که در لغات ذمیه اخبار نویسد که اگر سزاوار هم خلقت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
 ما خودم را ندانند خست پس نوبت بان حد رسید که هرگاه تیاری باره در می با تمام و اختتام در راه خود
 میر عالم در مان اعتراف میگفت که شاد باره در می نمیرد و برود و میر و تماشای نامید مردمان پاس خاطر شریف

که هر چه در حق من صلاح وقت دانند عمل آرند لذا الملک صاحب بعد قرار و در ایلیا یک کد و سپه باهوار و مقرر کرده در قصبه بطور متصل بنابر کسی مقید و منزوی ساختند که هیچ جا بدون حکم صاحبان صدر نمیرود و جمعیت انگریزی محیط است انتقال دولت صدر ساله بر بهمنان پونا یک حکمت زلالیق بدست صاحبان انگریز بهادر نمود خود کرده را علاجی نیست کرد که نیافت الله تقدس و تعالی منتقم حقیقه است خانه خرابی لکها خلائیق که در وایع و بدایع الکی اند و بال گردنش نمود هر چند را چند لعل هم را جبهه با در برابر تیر ظاهر و باطن ایما و اشاره به باجی را و کرد که مناسب وقت است قسیمه طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان انگریز بطور می آید بر طبق آن عمل نمایند که مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفته بود گوش بر ضمیمت نداشته خرابی دولت خویش از دست خود نمود سخن شنوی بیخ دولت که گفته اند بالکل فراموش ساخت و درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محوله بر بهمنان مذکور نافذ است و خزانه کز طور با روپیه سبب و اشیاء بچباب که باجی را و در هر جا گنده شده بود در ضمیمت صاحبان مذکور گردید در سنه یک هزار و دو صد و سی و هجده

جنگ مبارزالدوله با جمعیت سرداران انگریز

جنگ مبارزالدوله با جمعیت سرداران انگریزی بوقوع آمد کیفیتش اینک شیرین نام مرتبه جوانان با خیاطان بازار چادری انگریزی مناقشه نموده در حمایت مرشد زاده مبارزالدوله بهادر پناه گرفت و این مقدمه بطول کشید و بگفتگو انجامید ثبات جنگ رسل صاحب سترگی و کیل انگریزی حاضر در بار جهاندار گشته نالش مرشد زاده موصوف در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نمود که از راه تظلم خلق الله را اذیت میدهند خود بدولت و اقبال شاد گردند که بند و بست ایشان نمایند هر چند پسر الملک بهادر گفتند که ما بند و بست مرشد زاده خود خود میکنیم احتیاج دیگری نیست اما ثبات جنگ مذکور حکم حضور را متک نموده گفت که حکم بنام من صادر گشته من بند و بست ایشان میکنم پس دو سردار انگریزی را با جمعیت بکنه ازار

لله اعلم بالصواب... تاریخ گلزار آصفیه... ۱۱ مه ۱۲۰۷ هجری

راجبه و لعل مهاراجه بهادری و تمامی اهل دفتر بمکان بهادر موصوف شبانه روز حاضر گشته حکمش را بجا
می آوردند و مهر و یوانی زیر مهر راجبه مذکور می بود در سنه یک هزار و دویصد و سبست و شش سبست
سبست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره و نباله دار که در علم بهیت ذو ذنب گویند نسبت مغرب جانب
باب بالای آسمان هویدا گشته تا یکماه طلوع سرشام می نمود و تا یکپاس شب میماند بعد غروبش در عصره
قریب هنگام پاره ها و جنگ مبارزاله بهادر با جمعیت انگریزی بوقوع آمده فضل الهی شامل
حال گردید فضل تقلم انظار می آید یعنی در سنه یک هزار و دویصد و سبست و نه سبست شروع هنگام پاره
باد تمام ملک دکن کشایع گردیده عالمی پامال حوادث گشته نقلقات هم در این مطلق شدند زنها
رعایا و بریا و غریبا و شراف و قصبات و قریات با ندرت جان و ناموس در چاه با افتادند و جان
خود دادند و آنها که بدست آن ملعون با آمدند خراب شده از جان و آبرو تلف گشتند هزاران خانها بی
چراغ گردید و هزار مردم زخمبار و شسته مردند مال لگو کمار و پید بردند و غله بشمار سوختند و هزار خانه را
آتش دادند اما از هر جا که پیشتر شده بنا دیق بالای اینها سر میادند خیال آنجا میگردند بلای ناگهانی
ما به حال ملک نجات آباد دکن گشت که گاهی این حادثات باین طور سبک بین نظر خود ندیده بلکه در تمام
عمیر گویش خویش نشینده آخر الامصاحبان انگریز مثل مالکم صاحب و غیره سرداران ذمی عقل و تدبیر سراغ
این فتنه و آشوب و فساد با نگاه بر آورده بدمه باجی را و ثابت نمودند و اول سوال و جواب بدلائل
وائق کرده چهار هزار سوار برای شرکت جمعیت سرکار خود و جمعیت سرکار عالی آصفیه که در هر آن و زمان
هر دو سرکار جز لانفک اند بجهت تنبیه پاره های نابکار از باجی را و والی پونا در خواستند چون
او در دل خود در فکر خویش بوده اقبال نمود و سرچاپرده از روی کار بر آمده یقین شد که بانی مباحی همه
فساد خود آن ناقاحت فهم است ناچار پونه را از اطراف در گرفتند و او دولت خدا و او جد ساله را
گذاشته باجبار و ظلم آور و دو یکد و جنگ مغلوبه کرده لاعلاج خود را تقویض مالکم صاحب مذکور نمود

که هر چه

سیر و شکار سکونت فرمایند از بروز چهارم هر دو مرشد زاده و ممتاز الدوله را بصحابت حضرت
 تنیث النساء بگیم فرسوی صاحب قباله والده ماجده حضور پر نور حضرت جهان پرور بگیم صاحب محل
 خاص آنحضرت روانه قلعه مذکور فرمودند چنانچه در سنه یک هزار و دویصد و سی و پنج هجری که باز داخل لده
 حیدرآباد بدو تلخا نهامی خود باگشتند درین مقدمه همه آنچه که حق سعی موفوره از راجه چند لعل لعل آمد
 اظہر من الشمس است و الا لانه بعد رفتن و تغیری ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشد زاده با از قلعه مذکور در
 لغویق و لغت میماند آئنده بهر شکل صورت پذیر میگردد که آئین انگریزی چنین جاری شده است الحمد للہ
 آنچه شد بهتر شد و آنچه گذشت بهتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد و در جلد وی اینجاست
 شگرف و فدویت بلند و راجه چند درین سال مذکور

خطاب مهاراجگی راجه چند لعل پیشکار آصف جاهه ثالث

راجه چند لعل بختاب مهاراجه بہادر و بجاہ عمدہ و علم و تقارہ و ولوت و منصب شش ہزاری شش ہزار
 سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاہ خلافت گردیدہ مشہور آفاق گشت و تصفیہ کلی بوقوع آمد کہ تا ولت خود
 بدولت و اقبال اعتبار احدی نمی فرمود و ہر چہ منظور خاطر مبارک میبود حکم جہان مطاع بنام مهاراجہ
 بہادر شرف صد و در می یافت معہذا لندن انگریزی احوال بنی ساختہ عجیب و غیبی برترقیم در آمدہ
 مشہور گردید در سنہ یک ہزار و دویصد و سی و دو ہجری کہ خود بدولت و اقبال پانزدہم ذی الحجہ متوجہ باغ
 حضرت قدسیہ شدہ جغیرا جنگ بہادر کو کہ خود را در خواہی عماری زر دہم بازوی منیر الملک
 بہادر جاودادہ سرفراز فرمودند و بوقت سپہ پرور و زیند و خواہی عماری شکاری کہ سکہ چال گویند بہادر
 مذکور را نشانیدہ متوجہ بہ سحر ای اطراف باغ مذکور شدند بہادر مذکور عرض ملاحظہ جمعیت ہمراہی خوشتر
 نمودہ ہفتصد و پنجاہ نفر از سواران و بارپلٹن و عسکر علی غول و رویا وغیرہ نمود و ضرب توپ بملاحظہ
 مبارک آوردہ گذارش کرد کہ اینجہ جمعیت خانزادہ کہ حکمت عملی از دیوانی فراہم کردہ حاضر داشتہ است

معه و وضرب توپ بدو و تخماز مرشد زاده مذکور فرستاده از همه جانب در گرفته شلکها سر او ندیدم او اینک
 ازین هنگام مرشد زاده مارا تنبیه دست و پندار دیگر برخلاف مرضی ارکان دولت بطور نر آرنه از آنجا که
 مرشد زاده آفاق شجاعت ذاتی داشت از خیرت بجنگ پیش آمد و از طرفین هنگام عظیم بر پا گشت
 درین عصر از تیر و تپ کمان مرشد زاده موصوف یک سردار انگریز بر زمین افتاد و سردار دیگر غصه در آمده
 ضربها را سر داده بهر جانب و بهر سمت که خواست گولهای توپ انداخت و فتنه جوانان بار انگریزی از بر
 اندازی ملازمان مرشد زاده توپ را گدشته و در بغل آوردند جوان حبشی توپ را بر گردانید و مردم بازا
 و تماشای خاک و سنگ بر سر اینها ریخته بخوابی پیش آمدند سپه ممتازالدوله حال داد و حضور نیز بر سر دروازه
 خود بالای رشته تالاب میر جمله بر آمده سنگ تفرقه بر سر مغزوران انداخت و اینصورت ثابت جنگ رسل متنا
 هتک هسته خود و جمیعت خود پنداشته بوقت شب شهنشده جوانان کوره ولایتی انگریزی را از چهاونی
 لشکر حسین ساگر اندرون بلده در باره دری را چند لعل طلبیده بر سر سنگها زد و گشت و خواست
 که باز بر سر مرشد زاده مبارزالدوله بهادربار دیگر رفته بپشت آرد هر چند که فساد عظیم بر پا شود و تخیل و تصور
 کلیات واقع گردان روز را چند لعل انچیکه شریایان دیت و جان نثاری و حق نمک حلالی بود
 بتدبیر لایقه صاحب لعل آوردند که اگر عظم الامر اسطو جاه و میر ابو القاسم میر عالم بهادر میبودند تخمین آن نیز
 میبود یعنی ثابت جنگ مذکور را و جمیعت انگریزی را نیز پاشی محکوم حکم خود ساخته برگردانید و در همون
 شب روان چهاونی ایشان نمود و اینقدر است مشکل تر هر کس که جرات کرده عمل آورده باشد او خود
 دانند که چه کار عمده کرده است روز دیگر را چه صاحب مذکور حاضر در بار جهان گذار گشته بخت رفتن خود نزد
 ثابت جنگ مذکور در کوٹھی از حضور روز گرفتار روانه آنجا گردید در آنجا بعد از وقوع بسیار و سوال
 و جواب بسیار از چنان غمخیز که مرشد زاده ما یعنی مبارزالدوله بهادر و مصمام الدوله بهادر که شریک
 حال یکدیگر بودند و ممتازالدوله را چند روز برای رفع ندامت اینها در قلعه محمد نگر گولکته به عنوان

پیش ازین حرکات که بود ازین بسیار تخفیف گشت اگر چه زور و شور و با آنقدر نیست که سابق بوده اما سلسله
 هم بالکل موقوف نشده است چنانچه در سال کبیر از رود و صد و پنجاه و هشت هجرت اوایل ایام تاد و ماه
 شدت و با بوده قریب یکم از ایشان از مسلمانان روی پریشانی آوردند و از هندوان غرب بسیار تلف شدند
 بعد از آن موقوف گشت تا اینکه بفضل الهی جناب حافظ حقیقه دافع البلیات و الآفات تمام سال سنه
 کبیر از رود و صد و پنجاه و نهم هجرت تا الان که است و در ویم ماه محرم سنه کبیر از رود و صد و شصت هجرت
 بخیریت تمام گذشت که احدی باین مرض قضانه نمودند مسلمانان و نه هندو و الحمد لله حمد اکثره او افر اولی
 شانه در تمام هفت اقلیم خلقت خود را از جمیع آفات و بلیات مصون و امون دارد و آمین رب العالمین
 معتمدین هنگامه و با که محض آن زایش بود ایمان و اعتقاد صاحبان ایمان و اعتقاد و بتصدق سرور
 انبیا علیهم و آله و صحابه صلوات بی غایات باد آنچنان ثابت و قایم ماند که او تعالی شانه بفضیب همه مسلمانان
 گردانند بنده در سنه کبیر از رود و صد و سی و نهم هجرت ساخته تازه با قوم همدویان بر مقام حجل کوزه متصل
 در وازه دبیر پوره بلده حمید را باد بوقوع آن کیفیت آن است که در عهد حضرت غفرانکتاب میر نظام علیخان
 بهادر چون جمعیت پایگاه بسرداری و گردگی شمس الامر بهادریخ جنگ قیسه هزار سوار ملازم رکاب
 نظیر انتساب سرکار دولتدار گردید و دلدار خان نامی جمع در همدوی باد و صد سواران هم قوم خویش نیز نوکر
 بهادر و گشت و بالای حجل کوزه مسکن و مقام خود سخت و بهر روز برای سلام حاضر در بار میگردید
 رفته رفته و چند مدت حجل کوزه آنقدر آباد شد که بهما بحتاج در آنجا بهم رسیده سوداگران این قوم از چها
 طرف اجناس فروختنی آورده خوشحال گذراوقات بینودند و قریب چهار هزار سوار ازین قوم با سواران
 و جمع در آن و سپاهیان پیش قرار نوکر سرکار در سال از اسطو جا و دیگر امیران و راجایان گردیدند تا بوزن
 دلدار خان از فتنه و فساد و هنگامه آرای بر سر کسی قرض در در اندیشه بودند بعد از انتقال خان مذکور که خیریل
 این قوم بود سلطان بیان یکی از پسر زاده های بزرگنش ایشان مرد بهادر و صاحب قسمت بود و بزور عقل رسا

محض برای کار سربازان خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نعمت اند علاوه بر غیر ندارند و نخواهند اینها از دیوانی منیابند حکم شد که متصل فرودگاه زیر سرباز پرده خاص فرود آمد بسیار تحسین و آفرین نمودند در یکبار دو صدوی و چهارم سوار مبارک در هجرت زرد و اسد نواز جنگ بهادار که خود را در حوض فشانند و فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سنه مذکور شروع اختلاف هوای مخالف و با در بلده حیدرآباد و سایر نجات و تمامی بلاد و امصار و حصون و قریات شده عالمی تباها گشت در طرفه العین از یک استفرغ و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم میکرد اهل اسلام دعای و علمای صالح کردند و هندوان برغم خود دیول نار پرستش و پوچا نمودند و مهاراجه بهادر در چارمنار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت بر طبق خواهش برهنان پوچا کنانید که صدراعظم و جاموش و گوسفندان و غله بشمار روز و نقره به بقرت پوچاریان بدقوم درآمد و بعضی مسلمانان هم سبب جان پوچا کنانیده همون آن مردند خسرالدنیا و الاخره شدند اما ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردد و فی الواقع در سال منیکه از او و صد و پنجاه و هفت سبب که از سبت و چهار سال سواهی مخالف و با قایم است شخصی از هندوان به نهایت تکلف و فغانواخره پوچا و دیول می برد و قریب پنجاه کس سببش بودند چون رو بروی دروازه که سید رسیدند شندای انجامد و قتابیرون آمده اسباب پوچا لغات و لو ط کردند و گوسفندان و مرغهای پوچا و غله و غیره را بردند و شور و زور نمودند و دو سه گویا یعنی دیول خور در اشکستند و یک علم بزرگ بر آورده بنام حضرت محبوب بجانی قدس الله سره العزیز که جنبه نامه در میان چارمنار استا کرده نوبت نواخته فاتحه جاری ساختند خلقت خدا مطابق اینها از هر خانه جنبه ما و پوچا بر آورده در چارمنار برده کند و با عمل آوردند و دیولها اشکستند لهذا بلوه عظیم برپا شد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هندوان مناقشه شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار با تهدید و تائب کرده همانند درآمدند انسان آنچه شد

بله در اواز و باش و در اوله است ۱۱

از آن مخالفان جان بر نشد به هفت کس تقبل رسیدند از باعث جلالت سلطان میان آنچه محمدیان و انا و
 مال اندیش و قباحت فم بسیار بودند و کار بمواقفت و مطابقت در خاندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی
 جملا خود را بی راکار فرموده چون در اختیار ایشان نبودند هر چه در دل خود داشتند بلی اطلاع ایشان بطور
 آوردند چنانچه گویند یاسین خان سپردار خان جمعدار مذکور روزی در مشیر آباد با یکی استاد طفلان گفت
 که شما چه اندب با قبول نمکنند که از احادیث و آیات مسلم البیوت است او جواب داد که بزرگان ما همه اهل سنت
 و جماعت بودند و من پیر و بزرگان خویش ام دوسه با یسین طوژکر اهل عمل آورد استاد مذکور لاچار شده
 گفت اگر مولوی حافظ عبدالکریم بفرمایند که نذیب شامخ است البته قبول خواهم کرد پس هر دو با اتفاق
 در مسجد جلوه خانه میر عالم بهادر نزد مولوی حافظ عبدالکریم آمده یاسین خان سوال کرد که مولوی صاحب
 چیزی از فضایل مهدی علیه السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود که فضایل کدام مهدی را بیان
 کنم که مهدی دو اندکی مهدی ماکه تا حال ظهورش ظهور نکرده و دیگر مهدی شما که نزد ما حقیقت حال ایشان
 باستحقاق کلی نرسید و ثابت نشده پس یاسین خان انحصار آورده گفت که مهدی ما حق است و تفوق بالا
 مرسلان اولی العظم و اردو هر کس که قابل مهدی ما و این نیست لقیقنا کافر مطلق است مولوی صاحب گفت
 که این شخص نه برای پرسش مسایل آمده است بلکه برای انتهاز فتنه و فساد و نظری آید این لازم مسجد بیرون
 کنند پس مردم جمع شده قیل و قال و کوشش و کوشش نمودند و درین هنگام زخم خورد بر پیشانی یاسین جان
 رسید که یکد و قطر خون بیرون برآمد و از مسجد برآمده بالای حوض جلوه خانه مذکور نشست که یکی از قوم
 او رسیده لمحن شده مطلع گردیده با جاجخزش رسانید در عرصه چهارگتری تمامی مردمان قوم مهدی از همه
 جاج جمع شدند قریب شام هنگام عظیم در جلوه خانه میر صاحب مذکور برپا شد منیر الملک بهادر آنروز در حویلی خود
 که مشهور بچپته است برای استاد کردن علمای عشره محرم که سلخ ذی الحجز روز شنبه بود در فتنه بودند و چند
 خواستند که تصفیر این مقدمه شود و لهذا حکیم خواجہ احمد خان برادر حامی محرر اوراق را که تعلقه و عمارت و

خوشین با عظم الامر اسطو جاہ شد بہر ساینده قیاس بد و ہزار سوار و بار و پیادہ و محاللات کنگیری و لنگا و
 وغیرہ از سر کار بہرہ مند شد پس در دیوانی اسطو جاہ و میر عالم کار شروت این قوم باندہ و بلند مرتبہ کمال
 کہ معاملہ داد و ستد از ادنی تا اعلیٰ منحصر بر معاملہ اینہا گردیدہ ہمہ ملازمان سرکار ہند و مسلمان مقرضین ایشان
 گشتند کسانیکہ آمل اندیش و قباحت فہم صاحب مروت و آدمیت بودند معاملات را بسر کار ز ساینده قسیمکہ
 تراضی طرفین میشد لعل می آوردند و قضیہ بطرف ساختند و آنہا کہ بد معاملہ و کوتاہ اندیش قباحت نا فہم
 و بدنام کندہ قوم بودند معاملات را از بس مروتی بچال اندیشہ و درگون ساختہ خود ہم بدنام شدند و قوم را نیز
 بدنام کردند شعہر چو از قومی یکی بی دہشی کردہند کہ رانزنت ماند نہ مرہ را بہ مشہور آفاق است مقرض را
 بد معاملہ را نیز حال ہمین ہر دو از جہل مرکب تباہ شدند و بر باد رفتند چنانچہ در سزہ کبیر از و در صدر بست
 و ہشت سبب بست و ہفتم ماہ رمضان المبارک بوقت شب دعیمن خواندان تسبیح معمولی ایشان ہفت
 کس از قوم سلیمان زنی کہ برای رقم جزوی قرض مدتی در حویلی بی خان کہ در ان ایام آسمان در اختیار
 سلطانن میان بود فرو آمدہ بودند و مشار الیہ خبر گیری ایشان از ما محتاج بمینو د قیاس بود کہ صوت ادا
 رقم ہم شود لب چند سال انشب بی صبری را بکار آورده قابو کردہ ہنگامہ ہمینے بر سر سلطان میان بر پا
 نمودہ از طرفین بچال رفتند تا سلطان میان انشب کار رنماز کرد چون گلگیر خان کلان ہمراہ بمقابلہ ایشان
 آمد اگر اندک پہلو تہی نمیکرد آنہا تا بسایہ سلطان میان ہم نمیرسیدند کہ سردار بودہر چند رفیقان گفتند کہ
 در گذرند آن بہادر میدان مردی جواب داد کہ او از مقابلہ سلطان میان در گذرد و سلطانن میان از مقابلہ
 گلگیر خان در گذرد و این مقدمہ تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدو کردہ از کوتاہ بلاق جہر
 طرفین کار ہر دو دست و گریبان با احتتام رسید تا حال مشہور زمانہ است و محمد صاحب میان را زخمی بر خرب
 دست راست آمد و او از دانائی خود از دست اینہا کہ دو جانب کٹار با بالای ہر دو پہلویش در آورده نشاندہ
 بودند حکمت علی فرزانہ خویش خود را چنان بر آورده کہ دانای روزگار تحسین و آفرین کردند و بچکر

آن مظلوم بے تقصیر راجع نمود آن ذبیحہ خدا شناس و آن کن دین متین مبین محمدی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 حقیقت اساس بوقت جاری شدن شمشیر کین بآئین مبین فرمود لا اله الا الله محمد رسول الله ؛
 انا لله وانا اليه راجعون و جان بحق تسلیم شد مهدویان چون دیدند که احدی بمقابل نیت تسبیح خود
 خود خوانده از سجده بیرون آمد که کشکان خود را که چهارده کس مقتول دریم خان بهادر حسن خان بهادر
 مند و زنی بهادران میدان نبرد بودند برداشته بمقام خویش بردند حالتی گذشت که مردم شهر ازین واقعه
 در تحیر و تفکر افتادند که چه شد و آخر انجام چه خواهد شد و بیچسبید و مظلوم بیدار آمد سید نصرت پسر زاده
 ایشان داروغه هر کاره های سرکار در همون شب به کیفیت سرگذشت بر طبق مدعای خویش بعرض اقدس
 حضور رسانید که مولوی عبد الکریم از سر جمل خود جان خویش دادند و تقصیر مایان درین مقدمه بالکل نیست
 ناگاه و ناخن قضیه پانمودند غره محرم الحرام روز چهارشنبه بیچک از حادثه تازه بظهور آمد مردمان شهر قسیمک
 بودند خاموش بودند و رفتند و دریم شهر مذکور روز پنجشنبه سید نورالادبیا صاحب برادر سید نورالاصفیا صاحب
 فرزند حضرت مولوی حافظ حاجی سید نور العلی صاحب قبله قدس الله سره الغریز بنام تمامی علمای بلد
 حیدرآباد رفته مانوشتند بدین مضمون که دیدید خون حافظ حاجی عبد الکریم که گنی از ارکان مذہب ما بود
 چگونه ریخته شد و کسی به فریادش رسید پس از روی شریعت مذہب ما بر او واجب است که تمامی اهل مذہب
 خود را یکبار اعلام دین مبین نامیم اگر چه اهل سنت و جماعت بر سر قصاص جمع شوند و جزات نمایند کار بدست
 ماست و اگر حمیت دین خود را از دست داده نامردی را کار فرمایند حق بطرف ماست و اتمام حجت با همه از
 مواخذه عقلمن فارغ البال ایم دیگر منکر جلا وطن میکنیم آئینده شما دینید و کار شما و گرنه از مملکت این قوم خون
 بر یکساز ما همین طور ریخته خواهد شد پس همه علماء اتفاق کرده در یک مسجد جمع شدند و خلقت خدا را
 تحریص نمودند چون این خبر بسبع همایون بهادر رسید مال اندیشی را کار فرموده زبانی عوث خان
 جمعدار جلما گفته فرستادند که اجماع شمارین مقدمه بسیار خوب و مناسب است و ما هم شریک حال شما ایم

بازار و شتند برای فمائش اینها فرستادند هر قدر که فمائش اینها میگردند زیاده تر سنگامه برپا شد درین حال
 دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر مندوزگی که در سب سنت و جماعت دارند از خانه خود آمده
 در سب جلوه خانه مذکور شریک حال مولوی مسطو گشتند دایم خان بهادر گفت مولوی صاحب کار با قوم غیر افتاده
 است و هنگام عظیم برپا شده شما بخانه ما تشریف برند تا این فتنه تسکین یابد و الا سخت قباحست است
 مولوی گفت که از مدت میدید در آرزوی همچو روز برای شهادت بر طبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
 و آله وسلم که در حین اقامت بدین منوره در عالم رویا نمودند که مولوی تو از اینجا بجهت آباد رفته در آرزو
 شهادت تقیم باش که از پرده غیب چه در جلوه ظهور می آید مانند خانه خود گذرشته خانه خدا را گزینش است هم و آن
 ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از ترس جان خانه خدا را کدام هر چه شدنی باشد باشد از من نخواه
 شد پس عنایت خان پرورزی که سوافیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که بر تقید مولوی مذکور بود
 در سب کشته بود و داخل شود دایم خان حسن خان بهالغت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا
 لازم نیست که فساد در خانه خدا برپا کنی و گرنه فیما بین قوم ما دشمنان آقا تمام جهان سرشته شمشیر موقوف نخواهد شد
 و اینقدر ظلم بر مولوی غیب ربی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر است که گوش بر سخن ما
 نهاده این فتنه بیجای و آشوب ناگمانی را بر طرف سازد که در نتیجه نام آوری گشت هر چند فصیح و دلپذیر
 با آن فصیح و دلپذیر نمودن هیچ فایده مترتب گشت آنرا شمشیر ظفرین بعد از آنکه بیایم بر مقتول شده دایم خان بهادر
 بشهادت رسید حسن خان بهادر جنگ ستانه کرده مخالفان را از پایزیر انداخته زخمهای کاری برداشت
 بعد از آن چون دیگر مددیان جوق جوق رسیده تفنگها سر و انداز آن تلخ محمد خان سپه قاندر نواز
 خان حکیم و یک جوان عب که در خواندن سنن مغرب مشغول بودند گشته شدند پس یاسین خان و
 دیگران اندرون مسجد آمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیای نامهربان
 اینجا هتم درین اثنا دایم خان بر سینه پر لوزایمان مولوی صاحب موصوف برآمده بشمشیر ظلم دستم خود

خلیفہ مسعود شہنشاہ و دیگران نیز داخل کہ مسجد شدند بعد از ای فریضہ جمعہ بولویہای مسطور خلقت خدرا
 تخریب نمودند بنیضہ کہ ہر کس امر و زبر سر این قوم رود و کشتہ شود و فریضہ قیامت در بارگاہ احدیت جلشاند
 فارغ البال در زمرہ شدہای بدر واحد چنین ہمراہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم محصور خواہد شد
 برینینے الاہل شہنشاہت ایم ضامن اینینے ہنیم کہ اگر برای ترفیع خود گتہہ ہاشم روز قیامت در صبر و جلال
 خداوند حقیقہ کبریای حمل گناہان شامیم پس نیاز بہادر خان بہادر منصور خان بہادر و دیگر جمہداران
 و سپاہیان تمامی برخاستہ بر سر چل کوڑہ با انبوه لکھا مردم و صالح محمد خان و عبد الرحیم خان خلف ایشان
 و پیر احمد خان و محمد خان کلیانی وغیرہ رفتند و دروازہ یاقوت پورہ شہر کشادہ بالوہ عام بیرون شہر
 بمقابل چنل کوڑہ رفتند و مقام افغانان مذکور قرار گرفتہ چہار گتری روز باقی بود کہ جنگ ز طفرین بوقوع
 آمد و فتنہ شمشیر خان بمقابل نیاز بہادر خان برآمد و چون کثیر ہمدویان بر منصور خان بہادر برافتاد
 نیاز بہادر خان ہمراہ سپاہیان خود را برای کمک منصور خان گرفتار شدہ خود تہا ستادہ بود فیما بین شمشیر
 خان و نیاز بہادر خان محاربتہ شدہ از شمشیر نیاز بہادر خان کار شمشیر خان و از شمشیر شمشیر خان کار نیاز
 بہادر خان با تمام وانصرام رسیدہ ہر دو بر زمین افتادند دست بستہ خدنگاران نیاز بہادر خان
 اورا در میانہ سواریش انداختہ بکانش بردند سبزہ میان شمشیر زادہ منصور خان جوان بست سالہ نونہ
 بعد حملہای بسیار و در انداختن عدوای خویش لجام باقی خراسید و منصور خان بہادر نیز داد مردی و
 مردانگی دادہ بعد جنگ صعب کشتن مخالفان بشمار جان خود نثار دین و آئین محمدی علیہ السلام نمود
 ہمدویان میدان اوفالی دیدہ توپ منصور خان را کہ ہمراہ خود آورده گولہ ہا سردادہ بود بمقام خویش
 و چنل کوزہ بردند میرزا نصیر بیگ ولایتی بی استعانت غیر حملہای رستمان کردہ جہان فانی را پدرو نمود
 محمد خان کلیانی جمہدار حملہ کردہ زخمی بالای دست برداشتہ عدوی خود را کشتہ معہ سپر کلان خویش
 امانت اللہ خان بسلاست برآمد غلام جلیانی خان سپر کونویان جمہدار نیز حملہای بسیار نصیحتی کردہ

و تابع اعلام دین مبین الازکری مسی و ولتخار حضور پر نور قیام تراست اندیشه ما دارد و در بهترین وقت که در علم
 مسی بود و قسیمیکه بعل خوانند آورد و ما هر شریک حال شما هستیم مدعی ما را چه بهادر این بود که مکه مسی سوت
 تمام دارد و در جامع مسی را اگر چه کس جمع خوانند شد سهولت نمایش آنها نموده رفع هنگامه بوقوع آورده
 خواهد شد تا خونریزی خلقت خدا آینه نشود و بر ضرورت همه مولوی و علما از مکه مسی بر خاسته و در علم
 مسی قرار گرفته تا خلقت خدا یک نشان بزرگ در چار کمان بالای حوض استا کرده جنبه محمد
 نام نهاد خلق الله را زیر لای محمد علی اسلام در کشیدند تا اینکه تیب یک کک آدم مسلح و کملن با ساز و براق
 و آلات حرب در سایه لوای مذکور جمع گشته مجموع بر سر جنگ مستعد گردیدند هر چند نمایشها از سر کار نموده
 شدند هیچ کس گوش هوش نشیند بلکه جوابهای بالعکس داده بر سر قیل و قال دیگر در آمدند درین اثنا علماء
 حاضرین اهل جمع را گفتند که وقتیکه شریعت پناه بلده همراه ما و شما اتفاق نکند اجماع ما استوار و معتبر نیست
 اصلاً شیخ حیات الله و فقنا بخانه قاضی محمد ذوالفقار خان بهادر شریعت پناه رفته بر طبق طلب علمائشان
 را نیز حاضر نمود پس اجماع را قوت تازه حال آمد و خلق الله از حد زیاده مستعد جنگ گشته چون خبر جمعی شد
 خلق الله همراه علماء و مولویها آمدن شریعت پناه را سماع محمد و بیان جنبل کوراه رسید نهایت شوش شده
 وکیل معقول خود را بخدمت مبارک راجه بهادر راجه چند لعل فرستاده بر سوخ تمام معروض داشتند که مبارک مالک
 ماند بر صورت که دانند و توانند این بود عام را موقوف سازند و مدعی عیوض مولوی شما یا سین خان
 را که مصدر فساد و باعث این هنگامه است میزدیم تا هر چه خواهند بکنند مولویها مجموع گفتند که ما را یا سین
 خان هیچ سروکار نیست اگر تسلط خاطر ما میجوایند عیوض مولوی ما روشن میان را دهند تا تقاضا من برابر
 باشد آن روز و آتشب در نمایش سوال و جواب طرفین گذشت صبح روز جمعه سیوم ما محرم نیکبزار و دو
 صد و سی و هشت حبس مینیکه برای نماز جمعه دروازه های مکه مسجد کشادند تمامی خلقت خدا و مولویها همراه
 مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین صاحب و مولوی حاجی سید نور الا و لیا صاحب و غلامی صاحب

پیچ تیر بجای آمد اصلاح شاه عالم خان جمعدار کشت سہو رسالہ خان بود بغیر سلاح ویراق پیش سرداران انگریز
 بہادر منظور رفتہ گفت کہ من دیرین مجملہ شریک این قوم نبودم در خانہ خود شستم من خیر خواہ سرکارم طعام
 ضیافت مرا قبول فرمائید صاحبان صدر جواب دادند کہ شما اگر شریک ایشان نمی بودی لازم کہ بخدمت ہمارا
 بہادر حاضر مادی کہ وقت کار نوکر پیش آقای خوشی میباشد بودن شما در خانہ خود درینجا دلیل قطعی بر سر
 شرکت قوم است ہمہ ما ہمہ نظر حکم خداوند لغت خود حضور پر نور ایم مارا با ضیافت شما چہ کار و با این ہمہ
 حل و اورا شتی گفتہ اند نہ در جنگ جای خندہ است و بالعکس بر وید و بفکر خود باشد کہ ما نیز ما مور کا خوشتر
 بر طبق حکم سرکار ہستم صبح حکم حضور بہ کمال تشدد و ریافت کہ ابدا ولت ملاحظہ میفرمایم تا حال آواز
 تو پمانہ آمد جلد سرد ہند از اینجا کہ ہمارا بہادر تر شہار اند بہ ہمدویان گفتہ فرستادند کہ حکم حضور پر نور
 بر انداختن بیخ و بنیاد شہاست و من نظر بحال اطفال صغیری گناہ مستورات بی تقصیر شما با جزنا الیہا و خدر
 مافات از طرف شہادتی گاہ خداوند لغت جہرات مینمایم او تعالی شانہ ترحم فرماید کہ عذر من بدرجہ پذیرانی
 در آید بہار بہار ہمارا اگر احدی از سہر بل حرکتی نامناسب کند نقین خاطر شما باشد کہ تا طفل شیرخوارہ ہم
 باقی نخواہد ماند حکم قتل عام است و بس ہمدویان بجز نشیندن کلمات جان بخش ہمارا بہادر ہزار جان
 قبول کردہ دم خود را مانند دم واپسین در کشیدند و ممنون منت باشند کہ ہرچہ در حق ما تک خواران
 صلاح دانند از راہ بندہ نوازی عمل آرد و مانع امر ہستم بقول اینکه مصرع این وقت کرم ہاست
 نہ ہنگام تغافل کو غرق گناہم بد پس ہمارا بہادر عرض حضور فیض گنجور گناہید کہ مجموع این چہل کوڑہ از
 پیر صد سالہ تا طفل شیرخوارہ سلاح ویراق خود با پیش سرداران و جمعیت سرکار در انداختہ با چشم گریان و
 سرریان دست بدعای سلامتی حضور پر نور بدر گاہ محب الہ عوات بلند ساخته بعد مافات بخل و محبوب
 معروض میدارند کہ ما ہر تک خواران قدیم سرکار دولتہ دار ایم چہ مقدور دارند کہ دم بیک حرامی ز نشہ
 و آنچه جاہلان ما کردند برای عمل جہل زشت خود رسیدند و ما ہر تصدق فرق مبارک روزی خواہم شد

با اینصورت که سبب قرض در قید اینها ازیت گذشته بود بسیار کسان در انداخته بچفظ جان برآمد آلبار زخمها
 برداشته بود که در چپا پنج ماه صحت یافت شیخ حیات الله برانی مبنای بلوه تا بله و دل حلا و گشته بسیاری
 را زیر تیغ پدید رخ در آورده سلامت برآمد چون مغزق لباس نری بود در تمام جنگاه بنظر هر کس نری آمد
 که نور در تخمین و آفرین گشت جوانان بگین ملی وال را که است لفریک جاستاده بودند بجز جمله ای مردانه
 و جنگهای رستمه مخالفان بسیار را تیغ نموده هم را در باختر نمودند و علی نه القیاس جو انمردان دیگر
 و رزم آریان علمیه همین طور با بجا میدان رزم را محفل نزم و البته داد مردی و مردانگی داده بعضی بسلا
 برآمدند و برخی عاقبت پیر شدند که ذکر فرود آمد و موجب طول کلام است عرب با تا یکپاس شب بنا دین با
 سر داده بسیاری رازده چون میدان خالی دیدند ناچار رو بخانه کردند و هم در میان بمقام خود در تحیر تمام
 شب بسر بردند که شب حال است فرود چو زاید هرگاه خبر گشته شدن امیران سرکار این صوت بیکم سرکار حضور
 پرنور رسید و فتادیرای غضب سلطانی که فی الحقیقت نوز قمر آبی است بچوش آمده بوقت نصف اللیل
 حکم جهامطاع بنام راجه چند و مل چهار جبهه با در کمال تشنه و غضب شرفصد و ریافت که هم در میان چهل کوڑه
 امیران سرکار را که بازوی دولت و جان نشانان بجار سرکار بودند یک یک را بجا گشتند و از قهر و غضب
 خداوندی هیچ نرسیدند همین وقت پلاطینهای انگریزی ملازمان سرکار را بر سر اینها فرستید که در صبح تمام چهل
 کوڑه را با خاک برابر سازند و احدیر انگذارند بجز دور و در حکم خداوند نعمت چهار جبهه با در هم که داغ بدل نشسته
 بودند بر دران چهاونی الوال البلاغ امر خداوندی نمودند در عصر چهار گتری چهار هزار جوانان بار مع
 ده ضرب جلوی و قلعه شکر خورد و بزرگ و سرداران انگریز با رنظ صاحب و اربین صاحب و کیل و سدرین
 صاحب و غیره چهار گتری شب باقیانده بر سر چهل کوڑه آمده از هر طرف چنان در گرفتند که بغیر صیغ صادق
 احدیر خبر آمدن اینها نشد علی الصبح چون هم در میان خفته بخت بیدار شده جمعیت انگریزی را گرداگرد
 خویش محشم خود و معائنه کردند نهایت متحیر و متفکر شدند چون کار از دست رفته کار در بر حلق رسیده بود

مقرب و صاحب و محمد حضور پر نور را چهار کس از فغانان ممدوی سپهر آن یکی پسر زاده ایشان که ناحق
 عداوت پادشاه عالم خان جمعه دار داشتند نسبت اینک در سوال و جواب طلب خان مذکور حکم حکما موصوف
 سماعی بودند برای برهمنی کارشاه عالم خان از کربول وارد بلده شده در چارکمان منتقل محض در میان
 سواریش به بهانه ملاحظه کنانیدن بنفش خود از کوه تیراق جمعه ناحق کشته شد و سر کس و بجانب چارمنار
 آورده نسبت کوه را عالیجا به باد کرده در آرمینان مرشد زاده آفاق مبارز الدوله بهادرمقیم بودند راهی
 شدند و یکی ازین چهار کس از چنپار و رازه بلده بیرون شهر گریخت چون خبر کشته شدن محی الدوله بر شد
 زاده موصوف رسید هر کس را کشته بالای دروازه های بذره آویختند و حکم حضور پر نور بنام طالب الدوله
 حسن علیخان بهادر کوه توالم بلده جمعه را باد صا در گشت که خانه بخانه تفحص کنند و تلاش نمایند که کسی ازین
 قوم مخفی پوشیده مانده باشد که مباد با کسی از امیران و سرداران سرکار بد غایبش آید و نیز بند و بست
 دروازه های بلده دارند که بدون اطلاع و حکم سرکار صدی ازین قوم داخل شهر نگردد و در سینه کینزار
 و دو صد و چهل و دو سکه خود بدولت و اقبال متوجه سیر و شکار و پیچیدن انگلی نسبت سرور نگردد و تمینت نگر
 عسکر الا کوه گشته تماشای مجمع خلایق عس کوه شریف بلا سطره آورده داخل دولتخانه عالی
 گردیدند و سواری کردار کوه از خان بهادر عسکر و دولت خان بهادر و خلف خود امیر نواز خان بهادر و
 بهر همیان خویش قریب دو صد سوار پیاده های پیشقرا شرف مجر امشرف گشته بالای قدم فیل سواری
 مبارک حضور پر نور در افتاده دو هزار روید نقد و یکصد و یک مهر که عبارت اشرفیت باستقواب همالجه
 بهادر نذر گز زانیه مشمول عواطف خاقانی گردید و در سینه کینزار و دو صد و چهل و دو سکه از قضای
 آسمی فیروز بیگم مرشد زادی که از بلطن سرج نگار بانی صاحب تولد شده بود و بمنزاج اقدس خلی در سن
 یازده ماهی محتبس در آمده همواره متوجه تماشای حرکات طفلی اش میگشتند تا بیخ نیم محرم المرام سنه
 مذکور از عارضه الم البصیان که در بلده جمعه را باد عام است قضا نمودند از بذات مبارک نهایت غم و الم

و حال ابدعای از زیاد عمر و دولت مشغول هستیم درین باب هر چه امر از آنجا که ذات عالی درجات حضرت
 مغفقت منزل علیه الرحمه نظر جمال با کمال ترحم بود از مروضه مغفول و الحاح و عاجز نالی مهار راجه بنیاد
 دریای رحمت بچوش آمده حکم خداوندی شرفصدور یافت که همه جلادین نمایند اگر احدی خواهد ماند
 بقتل خواهد رسید حسب الحکم همه بعضی بسوی کربول و برخی بجانب هندوستان بروشتنی برابر داشته
 و گذشتنی را گذارشته بقبر اجملت سرور ز راهی شدند و اکثر غزبان افغان و خیزران بجال تبا هر جا که خواهند
 در قصبات و قریات قرار گرفتند شاه عالم خان راجه راجه بهادر فرمودند که کشمگان قوم خود را که بی دزد
 کفن افتاده بودند و هملت تدفین نبود مجموع را بنجاک سپرده روند و پاسبان خاطر اوبار برداری هم نمایند
 بعد از آن عرض حضورش که مقام چهل کوزه خالی شده احدی از قوم همدویان نماند همه مارفتند حکم
 شد که جوانان پلطن با سبهای شاهسپاهار الملک بهادر در آنجا فرود آمده حفاظت عمارات و غیره نمایند
 بعد از آن اینها قلعین بلخ شد که ازین قوم احدی اگر در بلده بنظر آید گرفته بکونوالی رسانند مگر در طار
 ذی اعتبار سرکار که گاهی شریک حال قوم نمودند بفرط الطاف خداوندی در تعلقات متعلقه خود بوده بعد
 چندی با استغانت مهار راجه بهادر وارد بلده گشته بشرف ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پر نور
 شرف گردیدند یکی محمد صاحب میان که درین ایام مخاطب لطف شکر جنگ شده بود و خلف سلطانینان
 معبر اوران و اقربا در تعلقه کنگلیری و گنگاوتی و غیره با جمعیت همراهی خویش بغیر قوم همدوی و دیگر
 گزاران خان بهادر المعروف بدولت خان موید خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه ندر که غیره
 مامور کار و بار خود بودند و مذر و نیاز فراوان در حضور پر نور گذرانیدند از آنجا بسزده زنجیر قیل سوای
 لاین سوای دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد صاحب میان و علی بن القیاس دولت خان بهادر و نیز
 و خدمت مهار راجه بهادر گذرانیده درستی امورات خود را بدستگلی تمام نمودند و مورد الطاف شامانه
 گردیدند طرفه اتفاق اینکه در سنه یکزار و دویصد و چهل و سه بمحی الدوله حکیم الحکما غرت یار خان

مغفرت

در مقدمات اصلاح کار ایشان از خود در حضور پر نور تصور نمود این همه احوال بذات عنصام الملک بہادر مرز
 و عن ہویہ است بلکہ پیش پا افتادہ اللہ تقدس تعالی بہادر موصوف را ہموارہ در ظل ظلیل خداوند
 محفوظ دارد مثل بہادر مہر انسان کامل پیداشدن شکل در خیر خواہی وجان نثاری و فدویت سرکار
 و مال اندیشی فرد فرید یکیا است نہ اینکہ عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از آنجا
 کہ از یہ تقدس تعالی ذات جناب بندگالعالی مدظلہ العالی راجہ ہر شناساں بنی نوع انسان گردانیدہ بر
 ہمین ہر روز مایشی زاید قدر شناسی بہادر مہر فرمودہ در سایہ عاطفت خود کہ نمونہ ظل الہی است نامون و مضمون
 دارند القصد از نور کاش غم و المضعف جگر بہر سیرہ بالای ہر دو پای مبارک آمان ظاہر گردید و مزاج
 از منہج اعتدال گذشتہ رو با خراف آورد اطبا و مصری و حکمای یونانی وغیرہ در خلوت مبارک مثل حکیم
 شقائی خان و حکیم سچ الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چنیا پنی مہر برادر خود و
 شاگردان شقائیخان ملازمان دیوانی وغیرہ و رام بہت و وکت رام وغیرہ اہل عبید گاہ کہنہ مجموع بالتفاتی
 نزد عنصام الملک بہادر عرض گلی حسب الحکم حضور پر نور کہ سر ششہ علاج و دریافت نسخہ و تداویر و علاوہ و
 خانہ مخی الہ و دوائی خاص استمالی شبانہ روزی کہ تجویز حکما ہر روز تیار میشد ضمیرہ خدمت عرض مکرر
 بہادر موصوف شدہ حاضر میبودند و بالای دیوڑی مبارک خاص نانی سمت نوید محل و موتی محل
 و کٹریال خانہ بجای ملوم بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عاصی محررا و اوق شبانہ روز در
 کٹریال خانہ باریاب و در دو خانہ محمول خود حاضر کہ بے شرکت دیگری می بود و بدون استفسار عاصی
 دوائی حکمای دیگر بہ استمال خاص نمی آمد کہ اعتماد کلی عاصی بودہ دلیل اینمعنیہ روزی عاصی در باب سہلچہ
 نورجان بیکم حمید مرشد زادی دیگر طال اللہ عمر عاصی رقعہ بنی مت ہمارا جہ بہادر نوشہ فرستاد بدینضمین
 کہ عاصی تن واحد بی شرکت غیر بر دیوڑی مبارک زنانی حضور پر نور حاضر است و مقدمات معالجہ بزرگ تر
 سابقہ پنچیکہ بحال حکما درعالجہ مرشد زادی مرحومہ بوقوع آمد بہتر معلوم است اگر یکدو طبیب دیگر برای شرکت

جدائش تا پیش کرد تا اینک شب در روز گریه باواز بلند میفرمود روز طلش از فرها بیقراری خواستند که از اندرون
 محل مبارک نوازش محل همراه لغش گریه کنان بیرون برآیند خان مجبور و العینی سرچوکی چو پیداران و عاصی
 مولف این اوراق و فتنا جرات کرده عرض نمود که سلامتی خداوند نعمت باشد معمول ستره سرکار دولتدار
 چنین نیست الصبر مفتاح الفرج گفته اند بجز استماع سخن قدم متین سلیم و پای مبارک مستقیم را قایم کرده
 فرمودند ان الله وانا اليه راجعون مابعد دولت خوب میدانیم که این امر ناگزیر تقدیر است بسوچو چه غیر از
 صبر و شکیبائی چاره دیگر ندارد و لکن محبت جوش خون ما در می اندازد چه تو آن کرد و فی الواقع چنین شد
 که آخر کار از صدره این غم و ادم شبانه روز در گریه بید صبح و شام انداخت که در عرصه قریب یکسال خود بدو
 بیمار گشته مهند اور وقت شروع بیماری مرشد زادی مرحوم مذکور حکیم احمد یار خان محی الدوله حال خلف
 حکیم الحکما غت یار خان مرحوم و بعد چند روز حکیم محمد اکبر حسین ولد حکیم صادق حسین خان المعروف حکیم
 سنان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی مولف که زیر روشن بنگار خلوت مبارک حاضر میبود و حکیمان
 مذکور ایما و اطلاع نمود که شهادت عاجل مرشد زادی مذکور رخ نشش حکمای دیگر را نیز شریک خود نموده بمعالجه
 پردازند که اگر صحت کامل حاصل نشود آنچه فائده انعام خواهد شد هر حصه ششاهرد و صاحب است کسی از شما
 طلب نخواهد کرد و اگر معالجه بالعکس گردد و در شرکت چند کس آفت ناگمانی سلطان فقط بر یک کس عاید حال
 نخواهد شد چنانچه در مجمع کثیر خون خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عثمان غنی رضی الله
 عنه بر سیکس ثابت نشد این امریت باریک تراز مودناز کتر از جان ننگ از عمر شماس دراز دارم و در حاضر
 باشی و از جدانی حضور پر نور بقدر حوصله خود تماشای عجیب و غریب دیده ام و نیز صحبت او خدمت حکیم
 صاحب مرحوم و والد شهادت استم سخن مرا ناچیز ندانند آئنده اختیار دارند هرگز نشینند و نظر بر مال کا نداشتند
 بزرگت دیگری رضی نشدند انتقام الملک بهادر حاضرند و بروی بهادر و موصوف نیز فرمانیدم که خود بهادر
 معزز بر عاصی تحسین و آفرین نمودند آخر شد آنچه در اینجا ذکر شد خداستعالی جاشانه بهتر میدانید که عاصی در پهنای

سبب آنست که سبب آن و لاحق و زمان ابتدا و انتها داشته و در آن خطاط دریافت نمایند خواه غلام
 حسین خان را میفرسند از ایشان هر کیفیت دریافت کنند و بواسطی حکم شد که برود و تشفی خاطر ایشان
 کرده روانه نماید همچنینکامی در خلوت مبارک آمد دید که زیر درخت انبساط و تفریح بسیار در و مهاراجه بها
 مستقامی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشسته اند پس کفایت و حسن نشین خاطر ایشان نموده
 روان ساخت خان محمد و دامینیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر و ظاہر کر و کامروز آنچه کمال شفقت و بندہ پرور
 بود و بارہ خواجہ غلام حسین از حضور پر نور بنظر آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تدابیر لازم بود
 حکما و معالجات خاص محل آوردند و درستی موفوره و در ساعی جمیلہ موقوفہ نمودند و بعضی آگهی بالکل مقرر
 استقامت که اطمینان باشد زایل شده صحت کامل حصول انجامید که بر روز عید الضحی در نوازش محل برآمد فرمودند
 جسم مبارک از رفیع آمان حقیر بنظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جلالتہ بتقدیم رسانیده امیدوار
 گردانیدن نذر عید و صحت بودند چنانچه شمس الامراء بهادر و فرزندان و امیر الملک بهادر و مهاراجه معصوم
 فرزندان و امیران و جوانین و راجہ اہل خدمات دیگر و تعلقداران و قلعہ داران و مجموع خانزادان
 بحال خوشی و خرمی حاضر در بار جہاندار گردیدند و عید و صحت با ہم گردانیدند تا ماہ جمادی الاول سنہ
 مذکور مزاج مبارک بسبب اجتناب غذا و احتمال دوکار اعتصام الملک بہادر قدغن بسنج کرده بودند یعنی بدون
 اطلاع من هیچ چیز از اغذیہ و مخالفات ہر یک و یوٹوسی مبارک بستہ یکس از اصیلان سرکار و تمامی محلات وغیرہ
 داخل محل مبارک نشود و بعد انقضای ماہ مذکور وقتاً مزاج بر عدم برپایز نمودہ شدہ ہر چند منظور خاطر نیست
 بہ صورت حاضر میگشت و احتمال خاص می آمد و خاطر از حالہ برخواست آخر نوبت باختر رسید کہ خارج از تجیر
 و تقریر است روز بروز زائستہ ادمض صاحب فراش گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
 تنفس متعذرت گشت تا پنج ماہ چند روز قسیمکہ بالای پانگ نشدہ بودند بمون صوت مانند کہ خواب و
 حورش بہ بالای پانگ و کیہ میگردد تا ہر چند جسم مبارک آب شدہ میسخت گاہی لفظ آہ یا حسرت

عاشق مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند است بهراج بهادر همون وقت یکے
 ویکٹ رام و دیگر می ملنا نام اہل عید گاہ کہنہ البصابت غوث خان جہدرار بالای دیوٹری مبارک زمانی
 فرستاده بزانی مامرا و عرض کنانیند کہ راجہ چند و لعل در طبیب مصری را برای معالجه مرشد زادی صاحب
 نور جهان بگیم ارسال نموده اند کہ شبانہ روز حاضر بوده معالجه نمایند از شاد شد کہ مابدرت بچکس را سوای حکیم ما
 خواجہ غلام حسین خان کہ حاضر دیوٹری است نمیدانیم منی شناسیم این ہر دور از جایکہ آورده است بہنوبہا
 رساند محمد روزی آنحضرت در گھڑ پال خانہ برآمد فرمودہ بودند و باریابی مائی و خان محمد مراد و محمد حسین
 دامادش و کس از خاص تر ایشان برای اصلاح خاص حاضر شدہ بودند درین اثنا البغای حکم شد کہ نسخہ ہم
 داخلیون از قرا بدین قادری بر آورده برای آماس پای مبارک تیار نماید عای را بجمہت بر آوردن نسخہ
 مذکور عمدہ گذشت حضرت را خیال شد کہ دیدہ و دانستہ قصد اعصہ میکنہ بقصدہ در آمدہ بطرف خان محمد
 ملاحظہ کردہ فرمودند این خان زاد چہالشتی سرکار است و مابدرت این را زیادہ از پدر و مادرین شفقت
 کردہ خدمت میگیم ہر گاہ دیدہ و دانستہ عدول نماید بکدام ستر اسام درین عرصہ عای نشو را بر آورده
 گذرانید حضرت خوشوقت شدہ فرمودند کہ جلد تیار نماید درین حال مفتی خان محمد مراد عرض کرد کہ در المہم
 و پیشکار یعنی نیر الملک بہادر و راجہ چند و لعل بہراج بہادر و حکمای یونانی و مصری در خلوت مبارک
 حاضر اند و معروضہ ایشان نیست کہ آماس پای مبارک را بکجا بنیزد کہ بچہ سبب نصیب عدالت قانور شد
 آماس ہمہ ما حاضر باشند از شاد شد کہ اگر حکما را آورده اند رضیان را نیز پیدا کردہ بنمایند مابدرت یک تیار
 ویک حکیم ما خواجہ غلام حسین خان از قدیم منالچ و واقف مزاج ویک نسخہ از یک کتاب قرا بدین قادری
 مرہم داخلیون تجویز کردہ بر آورده اند تیار کردہ بہستعمال می آید از چند روز فرودم کہ متعجب شدہ است
 البتہ بمرد و خواہد رفت انقدر فراہمی حکما برای کدام بسیار نیست باز خان محمد عرض کرد کہ کار پر دازان
 سرکار بابدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند ایشان را از علم طب

وسایہ از دیو بارنگاہ فردوس علی خرامید حادثہ رویداد کہ ہرگز بنیاد عالمی تہ و بالا کشتہ صورت قیامت معاینہ
 گردید اگر بند و بست ہمارا جہ بہادر از سابق پیش از یکماہ کہ کشتہ بندی سقف موتی محل افتادہ اشتہار
 ارتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شہر گرویدہ بود و نمیشد عالمی زیر و بالا ایگشت چون حال بنیوال
 بنظر آمد ہمارا جہ بہادر از ہمون روز بند و بست امورات آنچنان ہنود کہ روز رحلت آنحضرت غیر از ندائے
 منادی سلطنت و فرمان روای بندگان عالمی حضور پر نور عالم پناہ ناصر الدولہ آصف جاہ آدم اللہ اقبالہ
 و عمود اللہ ملکہ و سلطنتہ حسنہ دیگر از زبان ہیکس با و از بلند احدی نشینہ تا بلبل دیگر چہ رسد پس بجز
 شنیدن ندای جان بخش جانیشنی زمیندہ دولت و فرمان فرمای فرزندہ لوامی شوکت و ششاہی
 اعمی بندگان قوی قدرت حضور پر نور خلف الصدق آن برگزیدہ حق آیہ حجت الہی یعنی مہدی موصوف
 تشنگان وادی حیرت و منظار را بشرت خوشگوار مشرودہ جلوس و الا سیر بگردانید او تعالی شانہ تا اقامہ جهان
 و قیام جہانیاں بل زمین و آسمان بعبخضر و الیاس سرفراز فرمودہ در ظل ظلیل خود محفوظ و مصون دارد
 آمین رب العالمین تہامی علما و فضلاء و شایخین عصر مشرعت پناہ قاضی محمد زوالفقار خان بہادر و مولوی
 حافظ حاجی میر شیخ الدین حسین و مولوی حمید اللہ کنوی و حضرت غلامی صاحب خلیب کہ مسی و دیگر خانزادان
 موروثی معمولی حاضر شدہ بتغییل و تکفین پرداختہ و با ہمارا کان و اعیان دولت و شوکت در کہ مسی
 نماز خواندہ متصل مرقد شریف حضرت قدسیہ عمدہ بگیم جہہ موجودہ آہ آنحضرت بجاک پاک سپردند و مغفرت نزل
 لقب کردند کُلُّ مَنْ عَلَيْنَا نَاكَ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبَّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ تاریخ وفات آنحضرت بالائے
 پیشانی دروازہ مقبرہ مجبورہ بدینصورت مرقوم قلم فولاد رقم بخط تجمل رقم برادر نادر ظلم خان محمد باقر است
 قطعہ چون سکنہ را جاہ از آفاق رفت بہ و غمیش بہر خانہ شد بیت الحزن بہ بر کشیدم آہ گفتم سال او
 را ہی فردوس شد شاہ و کن بہ مادہ تاریخ دیگر کہ در یک بیت از حروف صریح آخر تاریخ برمی آید نیز قسم
 زدہ است بیت کرد شاہ و کن زد ہر کنار بہ در ہزار و دو صد و چہل و چہار بہ اما بالای کتیبہ جانب

با یوسان که در وقت درد شدید از حیض خود بخود بزبان بیماری آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقت که
 چشمان مبارک کشاده لبش بر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و سمیت و صولت آنحضرت زهره آب
 میگشت خدا تعالی بهتر میداند که لبش شیر خوشخوار نگاه جرات میکرد و بهنگام رویشون با بنجاب خود بخود
 کناره میکشید و دل جرات نمی نمود و همچون کلک لایح و قرص مروارید باور اوراق طلا و لقره و شربت بزوری
 با آب الجنبین شیر شتر بهتر مال غاص می آوردند شمع مخرب شد چو اعتدال مزاج به عظمیت اثر کند علاج
 چون قضای الهی چنین بود که روح آن سرخیل مندر آریان عالی تبار و فخر خاندان والا نشان آصفیه بلند
 مقدار متوجه فرودس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نماند طرف ماجرا اینکه در همین شدت
 بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دربار بلکه همه ریاست مشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانه زیر موتی
 محل را بجلت خود از یک جانب دیوار شکسته قریب یک کک رو پیر بر آورده نمایان خود را تقسیم نموده متصرف
 شدند چون این خبر در آن بغیراری مزاج لسیح اقدس رسید از فرط همت خدا و او از شاد شد که راجع روپ لعل
 شرف و جی رام نزاری حاضر شده خزانه را از جای شکسته اندر سد و نمایند و دیگر احتیاطات تمام دارند هر چند
 حاصی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بجای مت نهاد راجع به اطمینان نمود که از زبانی
 بعضی همیلاان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضی اراده کشادگی یا شکستن دروازه خزانه
 سر کار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معتمد محمد قاضی را تقبیل بلغ شود که بند و بست محل و خزانه از
 جوانان بارز نانی که در علاقه شما بالای خزانه و غیره چوکی پیره با دارند احتیاطات تمام نمایند که امر دیگر بوقوع
 نآید و مر شاست چنانچه بهادر موصوف بشار الیه بالمشانه بسیار تقید نموده بعاصی ایما کردند اما
 خادمان محل بان تدبیر متصرف شدند که در گوش و بهوشل حدی از محلات نرسید تا بدیگری چه رسد
 در نیت اعتدال مزاج تقدس از نهایت حد اعتدال در گذشته بنایح هفت ماه ذالقیعه روز شنبه
 سیزدهم روز دوشنبه و چهارم بصر بوقت یکپاس روز بر آمده روح پاک آن نطر انم الطاف

آن ریاض فرموده خلعت ماتمی عنایت کرده خود بدولت و اقبال بزبان مبارک میفرمودند که اسی شخص
 تا حال پدر تو اوقات عزیز خویش بسزده ولایت زندگانی خود نمود آنچه خورد و خور و آنچه گدشت
 مال سرکار بوده که دخل سرکار گشت الحال معاش او را بذات تو جمال و جاری کرده سفر از فرمودیم پس
 در پرداخت پس ماندگان پدر خود مقصود کرده بدستی تمام مشکور داشته کار بجای رسان که مورد تحسین و
 آفرین شوی و ما خود عاقبت نگردی پس ضایح دل پذیر کرده سفر از میفرمودند چون اعلحضرت قطب فلک
 سعادت حضرت مغفرت منزل بر سر سلطنت جلوس فرمودند در عهدن ایام رسول یا رخان نامی منصب در سرکار
 زن و بیچ هیچ نداشت و دو صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار مییافت قضا نمود و عظم الامر اسطو جاه بر طبق
 معمول ضبطی سرکار بر خان او فرستاده بند و بست نمودند خانه منصب در مذکور زیر دولتخانه عالی رو بر و پهاک
 دیواری زنانی از قدیم بود و آنحضرت از احوال و بسیار واقف بودند و از گریه و زاری کنیزکان و مسلمانان
 و خدمتگاران شنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بر و دارند و آنچه اثاث البیت از نقد و اجناس و غیره همه به
 و ابستان رسول یا رخان مذکور و اگذارند خبر واحدی متعرض حال نیناشود و در بار یابی بالمشافه
 به اسطو جاه فرمودند که تا حال انچیکه رسم ضبطی در عهد حضرت غفر انما ب جاری بود و خبر گذشت الحال ما بدولت
 این عبت را بالکل متروک میستیم و از ان احترام تمام فرمودیم که حق پس ماندگان هر هر کس است که برای اطفال
 ضعیف و دختران ناکتمند از زن بویه گذشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را با انیم خوف خدا و اندیشه
 عاقبت فرمود بقول شیخ سعدی شیرازی شعری که آه از پذیر زلال بد دولت صد سال کند پایمال چه زنها
 زنها تا بسلامتی ما بد دولت مجوز این امر شیخ نشود الغرض تا طاعت آنجناب ضبطی عمل نه آمد مگر مال سیکه بالکل
 وارث نداشته باشد بعد تحقیقات دخل بیت المال میگردد چنانچه در دیوانی میر عالم گوسائین مالک بست
 لک روپیه قضا کرد هر چند میر عالم خواست که مال او دخل سرکار شود بدولت و اقبال فرمودند که در
 دیار و خبر گیرند هر کس وارث او باشد او را طلبیده تحقیق نموده حواله او نماید تا بر طبق معمول متوفی محال کند

شمال نیز تایخ نوشته است با چند ایات دیگر که ماده تایخ این مصرع است مصرع آه رفت آفتاب از دنیا
 الغرض ذات هایون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بوده هر روز و شب بغیر از مطالعه کتب بجا بود دیگر توجیه
 نبود و در این سخن آنست که توجیه لطیف علم بسیار بوده نه اینکه توجیه مراتبات امورات سلطنت نه میشدند
 والله باللہ ثم بالله انما که عاصی شبانه روز حاضر جناب آنحضرت میبودی دید که از وقت صبح که بیدار
 میشدند تا وقت سحر شب و معمور شدن دیوچه های سرکار شبانه روز بر سر تمامی اهل خدمات
 و تعلقه در آن سلطنت احکامای دریافت محولات ایشان جاری بوده و هر کس که در تمام عمر یکبار باریاب
 میگشت همونوقت تمامی حواج اوز دیوانی انتظام مییافت باین معنی که مبادا نااش نادرستی امورات
 خویش بوجز حضور سازد بحال حاضر باشان شبانه روز و خدمتگذاران نزدیک از بیخه بدریافت باید آورد
 که در باریابی آنحضرت خدمت گذاری چه فواید کثیر بر میباشند و چگونه در عیش لذت دنیا بسر می بردند
 از میثقات آنحضرت نوبت محل و فرحت محل و گلزار خان و موتی محل و جلو خانه دروازه آهنی سمت نوبت محل است
 تا درین ایام حضور پر نور دام الله اقباله فرحت محل را با حدیث عمارات دیگر تزیین بالای تزیین دیگر
 داده مسکن خویش فرموده اند باغ و چو محله بسنتی مجلس اردو و تخته قدیم و دیوانه خانه آنجا بود دیگر عمارات و سبز
 بگلزار میثقات آنحضرت است که در ایام رشد زاده گی تعمیر فرمودند و هنر عمارات باغ کنکم ملی که موسوم
 بنظامات است آنحضرت با هتمام کتبان سده صاب بتعمیر در آوردند تا حال موجود اند و سرکاره حضور پر نور

نقل عجیب

از حیرت پیشی و بلند فکری و انصاف پروری و زحم شکاری آنشهر یار نیک کردار باطناری آید در عهد حضرت
 غفر انما ب موافق معمول سر رشته خاندان تیموریه چنان عادت نمود ستمه جاری بود که هرگاه کسی از امیران سرکار
 دولتدار یا از منصب داران هر کس که میر و متصدیان بیت المال فوراً ضبطه سرکار بر خانه اش برده خدمت
 بدن گذاشته دیگر همه اسباب ایشاء داخل سرکار می نمودند بعد فاتحه میوم لپوشش را یا هر که بجایش بوده باشد

بسته بودند بدست عاصی داده فرمودند که بان شخص که در پیره است بدینند و بگویند که تو جلد ازین
بلده به سمت که دانی و توانی خود را بر سران اگر خواهی مانند دیگر ترا هرگز نخواهند گذاشت بهر صورت
شرفیت پناه خواهد گشت و از شرع عام مر که شناخته شوی عاصی حسب الحکم بجا آورد و دعا با
تفخیم رسانیده روانه گردید و روز و دویم بعاصی که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر آنکس را از
پیشگاه مابعد دولت نمی برد و بیسج پرواه نبود چون بلاخط ما آید بقیارتش دل را بقیارت ساخت نیزخواست
که بحشم خود دیده کشتن دهد سجان الله ترحم بادشاهان زنده گی عباد الله است اللهم اغفر له
و ارحمه و ادخله فی الجنة و انت ارحم الراحمین الحمد لله والمنه ویرین زمان میمنت قران اینجکه
ترجم و شفقت بر حال غریبان در مزاج مقدس معلائی حضور پر نور مقتضای حدیث شریف اولی که
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که لکن ما خلق الله در مدامن و امان آن جالس
سیر سلطنت و کامرانی همچو در شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای از ویاد عمر و دولت مشغول و منوط
اند الله تعالی و تعالی آن مظهر ظل تظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشد زاده مامون دار و مبنه و کرم

نقل دیگر

برجرات مزاج و زور آنحضرت و کمال اقبال آنصاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکه چال
یعنی عمارت شکاری بالای کلاب پیری ماده فیل از لنگر ملی ببلده رونق افزا میگردید در اثناء راه نظر
کیمیا اثر و فتا بر سر و بخش فیل سواری خاصه که نهایت است و بهوش بود افتاد که در میدان گوشه
محل بزنجیر با سلسل بسته اند بعد ملاحظه ارشاد شد که تا حال این فیل را در سواری حاضر نگردند سببه
محمد خان فرزند راجه میان برادر فوجدار خان داروغه فیلیانه عرض نمود که این فیل بسیار ضرورت است
بدون شش شاه بهوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب درستی از دور میدهند
و خدمتگذاران و نزدیکش نمیرود تا به دیگری چه رسد فرمودند که مابعد دولت ملاحظه فرمایم راجه پیمان را

و همین جا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده اش آمد و بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر سپردا گردید و او را حکم شد که بر طبق عمومی خود دوکان در بلده حیدرآباد داشته و ادوات نماید بجای دیگر نزد پناه

نقل نادر

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قبل احدی نفوذ هر گاه قصاص کے ضرورت می گشت حواله شریعت پناه مینمودند روزی منیر الملک بهادر و راجه چند لعل بهار بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند که قصاص آن شخص خیلی ضرورت حکم جهان طاع شرفصد دریافت که بر طبق حکم شریعت پناه عمل نمایند عرض کردند که رقعہ شریعت پناه در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی عمل آورند چنانچه بعد برخواست دربار بهار بهادر و خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار و غیره برای خرج کردن اوبالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیرومشدند از دربار در کپڑا مال خانہ بالای کسی برآمده ملاحظه راسته کلان مینمودند کپڑا مال خانہ عبارت است از عمارت متعلقه که مدتی در آن عمارت کپڑا مالانگور خورد و کلان ولایتی داشته بودند نامند موسوم کپڑا مال خانہ گردید و بروی حضور نور آن وقت فقط عمای محراب و اوراق و یکدو صیلان سرکار حاضر بودند که وقتاً آواز طنبور و غوغای تماشا نشانان بسج مبارک رسید فرمودند که این چه شور و غل است چه حال چو بداران خبر آوردند که همون خونی را که بهار بهادر در پرانگی قصاص گرفتند برای خرج کردنش می برند که تا حال مفصل حال اوبالاشا و زبان او معلوم نشد و برای قصاص اورامی برند فرمودند در پیشگاه مابده دولت حاضر سازند تا بروی دریافت کرده شود هر گاه حاضر شد و عاجز نالیها نمود و بر زمین افتاد و بیقرار یها کرد و ارشاد شد که تا حال حواس خمسہ اوجال نیت چکوتہ بدیافت آید بالفعل اوراد پیره بدانند بوقت سپه روز از اندرون محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک میل ماما امینتہ نام لطیف پهاک کپڑا مال خانہ برآمده عمای محراب و اوراق را از دو خانہ یاد فرموده یک صدر و پیر نقد که در پارچه سفید

گویا بر چهار رستم و همتن ذیل تنان زور آنحضرت بنظر آمد ممد او دیگر احوال عجایب و غرائب آنحضرت بسبب طول کلام و بخت مشهور تر بودن آن بار قام نه آورد

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشد زاده ها

آفاق نطق سبلی رواق روزگار اند تقاضای حقیقت رقم مجلای آرد

ایزد تقدس و تعالی که از انفعال خویش نه صاحبزاده و شهت صاحبزادی عطا فرموده بود نخستین
از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب انام عظم الاما عظم زینب افزای و سادۀ سلطنت میر فتحزاده
علیحان ناصر الدوله بهادر و بی محصام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سیومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان
بهادر چهارمی تفضل علیخان بهادر ششم میر بادشاه نجفی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششم ذوالفقار الدوله
میر ذوالفقار علیخان بهادر هفتم میر محمود علیخان بهادر هشتمی قمر الدوله میر داور علیخان بهادر نهمی
منظرف الدوله میر فتح علیخان بهادر صاحبزادگان اولی جمال النساء بیگم صاحبه و بی غفور النساء
بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی
نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده
بلند اقبال نواب مستطاب نواب صرالدوله بهادر و محصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم
صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از طبقه فاضلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و
نامدار النساء بیگم صاحبه و میر تفضل علیخان میر بادشاه از طبقه مقدسه جهان پرور بیگم صاحبه بوجود آمدند
و بخت افروز بیگم صاحبه و میر محمود علیخان بهادر از شکم فست النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از اهانت
جدا گزاند و واضح باد که کتخدانی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و حشمت النساء بیگم صاحبه

هوش و حواس مختل شده در تخریف و افتاد که از دیدن ماده فیل را فیل مذکور که مست است چه بگماناید و چه بزرگ
 در پیش آرد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش را و ده میفرماید الله تقدس و تعالی خیر و فضل خود فرماید
 تمام خانزادان مشوش شده در تفکر در آمدند ناچار راجه میان باز جرات کرده جان بدست در اثناء
 راه عرض نمود که سر و خورش در عین سستی و بیوشی است بهر گاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
 آینه هر چه حکم هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده با و از لبته خود فرمودند که
 سر و خورش زنده حرکت ناشایسته نکنی خبر در بجز شنیدن آن و از حضور پر نور مالک خود را فیل مذکور بر سر
 آورده از زلوم خویش حرکات غریبه و عجایب آن آفریده خاموش گشت حکم شد که فیلیان او را تیار نماید فیلیان
 لرزان و ترسان چون نزدیک رفتند و هر چه ایما و اشاره و حکم نمودند که بنشینند یا برخیزند همه بجای آوردند
 محکوم گشت پس فیلیان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت
 و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند او دیگر حرکات مستی نمود فیلیانان و راجه میان رو بروی
 اعتصام الملک بهادر عرض یکی حضور بقسبه ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت با بود که سر و خورش
 در ایام سستی باینصورت محکوم گردید و گرنه ساه کامل بهوش آمدنش باقی بود اگر باینطور کسی دیگر از ایامان
 نزدیک و سیرت بنیر و ادن جان امر دیگر نظیر نبوی آمده تمامی اهل سواری مبارک گفته اند که ذات آنحضرت از قبول
 خدا تعالی مؤیدین الله است جل جلاله و عم نواله و اعظم شأنه این را قدرت نمائی گویند و بادشاهان بهین طور
 منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشد تا کار و بار جهان از ایشان برمی آید مگذار روزی اندرون مجل
 مبارک یک مغرب طلب فرمودند کار ژدان قریب پنجاه آسامی کشان کشان مجل فرمودند و نعمت یک پای توپ
 مذکور در میان بدر و آب که زبان هندی همری گویند در افتاد هر چند کار ژدان لیسان بسته میکشیدند
 هرگز بیرون نماند آخر الامر در حضور پر نور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
 پای مبارک بر تخت او تکی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور و در تیر پای خویش زوید

صاحبان انگریز بهادریز مشرف و سعادت آدای رسم تعزیت و تهنیت در آمد پس از آن بعد حضرت وکیل مذکور
 با رعام شده کمین و همین علی و ادنی همراز و دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف و مباحی گشته تنذر ما
 گذرانیده بدعای از دیبا و عمر و دولت بدین منظر مشغول گردیدند سه بجام تو با داسپهر بلند و بچشم بدانت
 مبادا گزند به شسته تو بر کاغذ فرخنده باد به سران جهان جمله چون بنده باد به روز دیگر جلوس عماری
 باترک شاهی و طوطاق کماهی از دست پیغمبر شاه آراسته و پیرایه لبشسته معمولی که منیر الملک بهادر و راجه
 چند لعل هم راجه بهادر در خواهی عماری زر در شرف اندوز بودند و رونق بخش خلوت مبارک شدند
 هجوم خلق بیچاره در رسته و بازار و چه در بار صدی و نهایی نبوده که اگر ریگ صحرا بر افند تا زمین نرسد
 ضرب المثل است که بنظر در آمد الغرض و نعمت خانه خلوت مبارک جلوس اجمالی واقع گشته قول منیر الملک بهادر
 و هم راجه بهادر و این جناب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات دستنی کلیات سوال و جواب لعل آمده
 وکیل مذکور در حضرت الفراف حاصل گشت بعد از آن بر مندر شاهی خلوت مبارک زیر شامیان طلائی جلوس
 بر آمده مذکور تعلقه داران و الهی خدمات و تمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی در آمد و از آنجا بعد فراغت در محل مبارک
 توجیه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور یکم صبح و حضرت فینلیت النساء یکم صبح و حضرت
 بی بی صاحبیه بجای آورده مذکور جلوس خود گذرانیدند و اقامت دو و تخته فرمودند و هر روز بدربار جهاندار بر آمده
 متوجه دریافت کارخانجات سرکار شدند و متواتر در با خاص و عام کرده ارکان دولت را بنوازشات شامانه
 سرفراز نموده بهستمالت پناه و رعایا و بریار پر ختمه خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اهل شریعت را با انعام
 اگر کم خردان مسرور و مستیج ساخته از خود راضی و نشاکر فرمودند و فرامین استمالت بتعلقه داران و قلع داران
 و صوبه داران و اهل خدمات جا بجا فرستاده خاطر جمعی اینها نموده بسرفرازیهای انواع و اقسام و عنایات
 خلاع فاخره و حواهر و غیره الا مال کرده خوشنود ساخته در آن ایام قحط غله بدرجه کمال رسیده بود که
 باساک باران و دیبا در خلق الله پدید آمده آن منظر ظل انزوی از اطراف ممالک محروسه غله های فراوان

بعد نواب مغفرت منزل بعد فرخنده محمد نواب ناصر الدوله بهادر خلد الله ملکه شده و باقی غفور السائ
بیگم صبه و نور جهان بیگم صاحب بنوزناکتند هستند

ذکر جلوس و فرمانفرمای سلطنت آرای زمینده چارباش ریاست

نوازنده بهیم شاهنشاهی و خلافت خلاصه خاندان مصطفوی و نقاوه

دو دمان مرتضوی عنی بندگالعالی متعالی حضور پر نور نواب ناصر الدوله

مظفر الممالک نظام الملک آصفجاه رابع میر فرخنده علیجان بهادر خلد الله ملکه و سلطنت

وقت حلت نواب مغفرت منزل سکندر جابه بهادر خداوند نعمت و بادشاه مانا نوازان در حویلی قدیم رونق
انرا بودند بجز و وقوع این امر ننگیز حرس علیجان طالب الدوله بهادر کو تو ال بلده حسب الایام راجه چند لعل
بهادر مختار کارسکار عالی منادی آن بنام نامی نواب مدوح در چهار سمت بلده گوش گذار هر صغیر و کبیر
و بزنا و پیر نمودند و بعد انقراض فاتحه سوم نواب مغفرت منزل جمله اراکین دولت برای ادای مراسم تعزیت
حاضر در دولت شده بعضی آداب و مجرای درختند در آنوقت خود بدولت و اقبال میر الملک بهادر و راجه
چند لعل بهادر شمس الامام بهادر ریاد نمودند بهادران محرزین از باریابی خداوند نعمت مفارق
تفاخر با باج سموات رسانیده اول دای تعزیت عرض نمودند و بعد میر الملک بهادر و راجه چند لعل
بهادر شمس الامام بهادر ریاد ای تمینت جلوس مینت مانوس و فرمانفرمای گذرانیدند بعد اینها تمامی
خانزادان و مجموع اهل خدات بشرف نذر مشرف گشتند و کپتان مارین صاحب رزی پنت و کیل

از بخاره باطلبیده ز خطیر محنت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت نخط بفرغ غبالی گذرا وقت
 میبوند و بدعای از دیا و عمر و دولت مشغول گشته تا دو سال متواتر به همین منوال گذشت که اکثر سواری
 مبارک متوجه دولتخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشتند باز دولتخانه عالی میگردد و گاه گاهی متوجه
 شکار شده بجانب سرور نگر و نظام نگر عت چنای پیچیده و نظام آبا عت بر بن میچیده و باغ حضرت قدسیه
 عمدتاً بگرم صاحب جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمد نگر سیر و طبر میفرمودند و نیز در باغ نظامات عت باغ
 لشکر ملی و نینت نگر عت را لاکوڑه در ایام عرس کوه شریف و در زیبا باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی
 بجانب دیگر و از سمتی بسمت دیگر سیر و شکار تا و روز چهار روز و اگر دورتر اراده میشد تا اینجا پور سیر گاه
 سرکار شریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طبر و شکار گشته داخل بلده گردیدند اما امورات کلیات
 و دریافت کو اخذ دفترها و سوال و جواب سلطنت همه بر طبق معمول ستمه بر برای منین هم اراج به باد الزام
 مییافت و برای همین مقدمات به بهاد معترف نمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
 حاضر نموده متوجه مصروف انتظام امورات دولت که لا بد است معراج به بهاد باشند و در ایام
 بسنت هم اراج به باد خود مجوز تکلیف رونق افزای باره درمی خویش که موسوم بر باج باغ است شده
 تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لاله و نازمان که قدرت خدا بنظمی آید گردانیده همه خرجات
 ضیافت خاص از جواهر عالی موجوده های معمولی خاصه و طعام خاصه و پانذان و عطر دان و دیگر لوازمات
 شاهانه و نیز ضیافتهای محلات حضور بر نوز محل حضرت غفر انما ب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
 بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلا ی خود را هرگز هرگز گاه
 فراموش نکرده بدون ملاحظه ایشان سیر و طبر و تماشای منیق مانند از جواهرات و جوڑه ها و طعام شبانه
 روز و عطر دان و پانذان و دو وقت و اخراجات انعام و اکرام شاهان گذشته های سرکار و غیره و طوائف
 رقاص و قوالان و صحنه ارباب نشاط و غیره بنده خود گرفته هر سال بجای آرد و خرچ لاکو کما عمل آورده

سینه
 بخاره گوی
 از خطیر محنت
 قدم بگذرانند
 علی بن ابی طالب
 بیستم روز
 بی بی بدیدند
 مجلس بیست
 بدو خدمت
 میبندند
 سینه
 با هم
 دوست

سلامت باشد هیچ پرواه نیست تا به سپهر روز حاضر دربار ماند حضور پر نور بسیار آفرین و تحسین فرموده
 بجاء اشخصت نمودند ساسانه چهارم هنگام مرشد زاده مبارزالدوله بهادر است کیفیت آن اینکه
 چند روز پیشتر بهادر جمعیت رو بهیله تا وغیره فراهم آورده برای تنخواه خویش که چند ماه واریها بسبب از
 اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر مرز رسید فساد گردیده خود نمند که کار چندان
 سرکار را معتبر سازند چیزی بطور هم آمده هرگاه حقیقت حال ایشان بدیافت آمد بصلاح کار پردازان
 سرکار جمعیت اگر نیمی لازم سرکار دولت را اطراف مکان بهادر مرز را گرفته حکم حضور پر نور رسانید
 باین معنی که بالفعل مرضی مبارک خداوند نعمت نظر بصلاح حال و مال کاجناب همین است که بر طبق معروضه
 هواخوانان دولت و دانا یان ریاست و سلطنت کرد در دارالانشای مصلحت و مشورت قرار یافته است
 چند روز برای تسکین خاطرهای ایشان که اهم امورات است در قلعه محمدنگر گوگنده بسیر و طیر مشغول باشند
 بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب تصفیة طین عمل آورده داخل مکان نموده خواهد
 مرشد زاده موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مال بچار خویش در مرات عقل دو برین باین همین
 بعینه معائنه کرده طوعا و کرها رضی شده اراده روانگی قلعه مذکور فرمود بر روز سواری مرشد زاده مسطور
 مبارزالدوله بهادر از دروازه کوله عالیجا مرحوم کسکن و مقام بهادر موصوف بود تا دروازه قلعه محمدنگر
 هر دو جانب رسته کوچک و دروازه پل خلقت خدا برای تماشای هجوم کرده بالای کوه طحله و مستقیم و عمارات
 و جنگلها و دو کالین بلکه بالای درختان که در رسته و بازار اند جمع شده میدند کثرت خلق الله از زن مرد
 طفل و جوانان تا پیر صدساله و پیشتر خواره برای دیدن سواری مرشد زاده حاضر گشته تا آنیکه مرشد زاده
 موصوف سوار سپه مبارقتا رسد صاخر زاده ها و کارخانجات و ملازمان رکاب و تعلقداران و اهلنجات
 بدیده و شوکت تمام قدم بجز فرمودند چون متصل چوک سواری رسید که امت شاه فقیر مجذوب استاده
 ملاحظه می نمودند هر چند مبارزالدوله بهادر با اشاره طلب فرمود که نزدیکتر بیاید شاه صاحب موصوف

سایحه سیوم گشته شدن محمد صاحب میان خلف دومی سلطان میان مخاطب بصفت شکن جنگ بهادری علاقه
 وارتعلقات لکوها روپه سرکار و سردار ذمی اعتبار فوج فیروزی سرکار دولتدار و بروی دروازه خلوت
 مبارک که در آنجا مور را از ربنجی نمیرسد برو زعمید العطر و عین بهنگامه در بار بلند ریاضت حضور پر نور
 امر نادر بوقوع آمد گویند و شخص مرد آدمی از سپاهیان نذکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود
 خیره گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین میان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذار گشته برخواستند هر چند فماتر
 بعل آمد فایده کرده و نجران شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پر نور قرار یافت بعد چند روز آن هر دو
 شخص در سال بنده علیخان بهادر علی یا و جنگ نذکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز وقتاً هر دو
 شخص نزدیک محمد صاحب میان آمده سلام کردند و طلب حق خود نمودند مردان مملوای چون از ممال اینان
 واقف بودند صلح طرفین شده اگر میدانید در مقام این میباید دستیازند شد و دفع قضیه بود اینها تا شانی گشته
 سکوت اختیار نمودند نوبت بان حد رسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و در وقت او اند
 و هر سه مقتول گشته تعجب اینکه سردار هزار نامردم بالای دیوڑهی مبارک خداوند نعت با وجود همراه داشتن
 رفیقان جان نثار باین بیچاره گی قبضل شد و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب
 است شاید همه رفیقان در پرده شریک حال بکلید کرده باشند افسوس هزار افسوس آن روز آقا قربان علی
 بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پر نور کارستانه کرد یعنی چون این بهنگامه گشت و خون محمد صاحب میان
 در عقب صحن دیوان عام برپا گشت بعضی مردان دل باخته غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که بارگاه
 عام شده بود بند نمایند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نه آید آغاز مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود
 حسن قلی بیگ و پسر نادر خود حیدر قلی بیگ بالای عقبه فلک تیره دروازه مبارک نهاد که همه غرق یراق
 بوده بجز جرم لغت نموده گفت در دولت شان را از بهنگامه برابر آسمان بند نیکنند تا باین غوغای دو
 کس بخون خویش گرفتاری بندند هرگز نخواهد شد تا استادان ما اگر لک کس بیاید سرا و سایه خداوند لغت

باضافه خطاب راجایان راجه و باضافه منصب شش هزاری پنجهزار سوار و جاگیر محال بسیار و جواهر علی کامنیا
 و راجه بالا پرشاد و بهادر خطاب راجه و سراج و باضافه منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و جاگیر عمده و علم و نقاره
 و نوبت سربلند و راجه ناک بخش بهادر خطاب راجه بهادر و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره
 و جواهر و جاگیر و غیره بهره مند و میر عباس علی خان بهادر عرض میگی حضور باضافه منصب پنجهزاری سه هزار
 سوار و جواهر گران بها قیمت و نوبت و علم و نقاره و خطاب اعتصام الدوله اعتصام الملک بهادر ممتاز جنگ
 و رساله سواران و پالکی چهار دار و جاگیر سیر محال سربلند و راجه گویند بخش بهادر صوبه دار بلده خجسته
 بنیاد او رنگ آباد و اولمچپر باضافه منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر عمده و جواهر
 منقحر و راجه راجه بخش بهادر و راجه کور بخش بهادر خلفان بهادر و باضافه منصب چهار چهار هزاری و
 و سه هزار سوار و خطاب راجگی و علم و نقاره و جاگیر و جواهر میبای و میر اسمعیل خان بهادر به بجالی خدمت
 دارالانشای موروثی و باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر سیر محال قدیم
 و جدید موقوفه داری قلعه مبارک دولت آباد و خطاب رشید الملک سعادت اندوز و حسام الملک خطاب
 حسام الامر خان خانان هفت هزاری پنجهزار سوار و جواهر و جاگیر و نوبت و علم و نقاره و سرفراز خلف بهادر
 مذکور خطاب فخر الملک و باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جواهر و سرفراز الطاف
 و راجه بالکشن بهادر باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و بجالی خدمت کرد و گری بلده حیدر آباد و
 نوبت و علم و نقاره و جاگیر و جواهر مبذول بذل خداوند نعمت راجه تلجا پرشاد و بهادر و راجه کالکا پرشاد
 بهادر خلفان راجه بالکشن باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و
 جدید و پلین جوانان بار و بجالی خدمت موروثی کرد و گری و جاگیر و جواهر پر آواز راجه شنبو پرشاد
 بهادر باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و جدید و پلین کبیر جوانان بار
 و بجالی خدمت موروثی خزانه عامه سرکار و تعلقات لکهار و پیر عیاض و فتحار و میر کاظم علیخان بهادر

متوجه شدند و قدم پیشیز گذاشتند آخر بیخ اشرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند خدا ایشان اشرفی را
گرفتند و کرامت شاه موصوف تو جهر هیچ سوگندند قریب سپهر روز داخل موتی محل قلعه محمدگر گوگن که شده اند
آن روز و آتش بالای خلقت بلده تخیر قاسم گذشت که در حالت اضطراب خوابیدند و جناب خداوند
حضور پر نور را نیز کروی بجای مبارک ماند و تمامی محلات حضرت غفراناب و حضرت مغفرت منزل را بسیار
لال خاطر با گذشت که احدی در محل آتش غبت لطعام نمود بر روز چهارم جناب حضرت فیصلت النساء بیگم
والده مابده مرشد زاده موصوف و حضور پر نور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش داخل
قلعه مسطورتند چنانچه بر روز سواری بیگم صاحبه محمد و صغائی مولف اوراق نیز همراه رکاب سعادت حاضر
بود از راه غلام پروری شریک النعام ساخته و در هر سکه حالی محنت فرمودند تا قریب دو سال مرشد زاده
موصوف هم بر بنیوال در قلعه مذکور سکونت داشتند بعد از آن بالطاق حضور پر نور مساعی جمیله بیگم صاحبه
موصوف باز داخل دولتخانه خود مرشد زاده مذکور گردیدند آن روز هم کثرت خلافت از سابق زیاد تر بوده
خوش وقتها نمودند بعد ورود مبارک زاده بهادر شروع جشن سالگره حضور و تودوز جهان افروز جشنها
دیگر بوقوع آمد هر روز و شب در تماشای رقص پر رویان سیم بر میگذاشت عالمی را سرور و ذراوان خوشنودها
بی پایان حال آمد درین جشنها بسیار خان زوان بجواهر و خطابه های خانی و بهادری و جنگی و دولابی
و ملکی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرت سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقاره و پاکی جهار و اسرافراز
شدند چنانچه شمس الامرا بهادر بجواهر علی و بختاب امیر کبیر ممتاز و وزیر الملک بهادر باضافه منصب هفت
هزاری پنجهزار سوار و بختاب امیر الامرا و جاگیر عمده و جواهر گران بهاس فرزاز و خلفان بهادر موز محمد علی صاحب
بختاب شجاع الدوله و عالم علی صاحب بختاب سراج الدوله و عبد الله صاحب بختاب اشجع الدوله و صفدر
صاحب بختاب اکرام الدوله و در مناصب مناسب هر یک پنج پنج هزار و چهار هزار و چهار هزار سوار
و سه هزار سوار و جاگیرت عمده و جواهرش قیمت و نوبت و علم و نقاره سربند و راج چند و لعل مهاراجه بهادر

و سرفرازی خدمت موردی خزانه صرف خاص مستر اندوز و خلفان را جبراً و زبناً حیونت بسیار
 بنا کرد که باضا و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و تقارن و نوبت و خطاب ارجن بهادر که مانند می را و
 در سال سواران و پیاده ما و جاگیر سیر محال محالات بهوم و غیره و دیگر آن بخطاب دولای سرفراز و
 غلام حیدر خان بهادر منصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار و خطاب اقدار جنگ و جاگیر پنجهزار و پیم
 ذات و علاقه محالات باره جنگ بهادر و دیگر مقطعات و دیهات متفرقات و تعلقات خاص مامور و میر
 محمد حسین خان بهادر و خطاب فرخنده یا جنگ و خدمت خانسانامانی خاص منصب چهار هزار سوار و دو هزار
 سوار و جواهر و جاگیر پنجهزار و پیم ذات و تعلقات محالات کو مظل و اطای و غیره و جاگیر ذات و جواهر و
 خطاب خانانی و بهادری مغز زبره اندوز و میر محمد حسین خان بهادر و برادر بهادر مغز زبره عبداللہ خان
 بهادر برادر زادگان عموی میر عالم از اصل و اضاافه منصب چهار هزار سوار و سرفراز و فتح اللہ
 بیگ خان بهادر خلف ضابک خان موم منصب چهار هزار سوار و بجالی خدمت خانسانامانی
 بلده و قلعه گولکنده و خطاب نصیب یا جنگ و جاگیر و جواهر ممتاز و میر محمد حسن خان بهادر میر حسن صاحب
 داماد خان ایران برادر زاده عموی میر عالم از اصل و اضاافه منصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار
 سرفراز و ترازاب بیگ خان بهادر منصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار و خطاب معظم جنگ و بجالی خدمت
 موردی شکارخانه و جاگیر قدیم و جدید و جواهر مفتخر صادم جنگ بهادر از اصل و اضاافه منصب پنجهزاری
 سه هزار سوار و خطاب عزیز الدوله و بجالی قلعداری قلعه بیتال باطای و جاگیر ذات و جواهر سربلند خوشید
 جنگ باضاافه منصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار و بجالی قلعداری بجاتمر او سرفرازی تعلقه دار و علی
 برکاه و کار خطاب اقتصاد اول و نامور میر احمد خان بهادر باضاافه منصب هزار سوار و خطاب سندی یا جنگ و میر اکرم
 خان بهادر منصب هزار سوار و خطاب غضنفر یا جنگ شتر و منصب داران سرکار یک صد اسم مناسب
 و خطابات خانانی و بهادری سرفراز گشته و علی بن القیاس در هر خزن ساگره مبارک نوز و جهان افروز ایران منصب داران

باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و تقاره و جاگیر محلی سی هزار روپیه و خطاب مختار الدوله
 و جواهر و غیره سرفراز و میر محمدی خان بهادر خلیف بهادر عزت منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
 سزاوار جنگ و جواهر و جاگیر بست هزار روپیه ذات و علم و تقاره ممتاز و محترم الدوله بهادر خلیف اعتصام
 الملک بهادر عرض بیگی حضور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب جنگی و دولائی و جاگیر ذات
 و جواهر سعادت مند و حسن علیخان بهادر کونوال بلده حیدرآباد خلیف طالب الدوله مرحوم مثل جان
 باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی فیضآب جنگ و جاگیر عمده قدیم
 و جدید و جواهر و نوبت و علم و تقاره و بجالی خدمت موروثی کونوالی و قلنداری جلیتال و جمعیت معمولی
 خدمت مذکور از رساله دو صد سوار خلیفه ایران و یک هزار بار پلطن و علی غول و دو صد جوانان عرب سندی
 و غیره و خدمت قدیم داروغگی طویلدهای اسپان عراقی و عربی و هندی و دکنی سرکار معمول و مشرف و باقر
 علیخان بهادر خلیف دویمی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار و خطاب
 شاه نواز جنگ و جاگیر و جواهر و قربان علیخان خلیف سیومی مرحوم مسطور باضافه منصب چهار هزاری
 دو هزار سوار و رساله دو صد جوانان عرب و ولایتی و داروغگی هفت صد نفر هر کاره ما و خدمت باو چنانچه
 سرکار و خطاب فیضآب الدوله اعتبار جنگ و جاگیر و جواهر موقوفه قلنداری گلشن آباد میدک و سواران
 بهره مند و الفقا علیخان بهادر خلیف پنجمی مرحوم مذکور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و
 خطاب غالب الدوله و جاگیر ذات و جواهر عزت نازد و ز جمال علیخان بهادر خلیف چهارمی مرحوم باضافه
 منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و جاگیر و جواهر مشرف و میر محمد سعیدخان بهادر
 خلیف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و تقاره و نوبت
 و بجالی خدمت و نظامت بلده حیدرآباد و خطاب سعید الدوله سعید جنگ و جاگیر ذات و جواهر عزت
 افزو و راجه تلجا پرشاد باضافه منصب هزار سوار و خطاب راجگی و جواهر و جاگیر موه بجالی

و مردان کار و چاوش نیت که هرگاه جمعی را که سپاهی را خرج ندهد و یا بنیامین اینها قصه یا تضایا بوقوع آید و بهر
 طور فرو نشیند چاوش یعنی نائب جمعی را باعث دیگر از میان برخاسته کار دراز کر خود بر آورده سر کار د
 در دست خویش گرفته و قبضه اش را بسوی صاحب مناقشه کرده میگویی توقیف توقیف یعنی حالا نرا
 توقف کردنی است پس مقدم و رجوع را و غیره نیت که بدون اذن صاحب کار و خود بخود بر خیزد یا جای دیگر
 رود بعد نمایش او هرگاه او در کار خود را بگذارد و حضرت دهد آنوقت او بکار خود مشغول شود ازین
 بند و بت ظلم اینها سرچاپا هر نمیشود و معتمد خون را خود بقتل می آرد و سر کاغذ بند بعد ثبوت خون
 بلا تا مال خون را در صحرا برده بدخت بسته دو صد بند و ق بر سر او سر بند که میسیر و اگر احیاناً از تقدیر
 که نادر الوقوع است خون زنده بماند یا فقط زخمی شود و نیه میرد او را بنهایت تعظیم در میان خویش آورده مختار
 میسازند که دیگر دعوی خون از سر او نیت بلکه در اثنان مقتول خود از وعده را میکنند و در میگذرد طرفه اینکه
 بسیار مردم این دیار اکثر دیهاتی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و مشهور بود که گشته اند
 یعنی عرب زاده از زن این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قایل
 منطبق می آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک ص ب جوانان
 عرب بقیه حال و خطا چهره ها نوکر بارند پنجاه کس شبانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
 جای دیگر نوکر شده بوقت داخله حاضر گشته بمقابل چهره ما داخله سیده باز بجای خود خواهند بود اگر
 بهرهای همین جمعی را جای دیگر نوکر باشند بوقت داخله بهر ماه میرسند و الا نه دو دور و پیر ما هوار
 میگیرند بوقت داخله میرسند بهرهای هر جمعی را که باشند هر چند که در سفر و نوبت ضرور بلا عذر خود را
 میرسانند و مواجب اینها سراسری چهارده روپی میقرر است و جمعی را ان و چاوشان و متصدیان
 ما هواری بشقیر می یابند و در تنخواه اینها تعلقه ما از سر کار هم داده اند مگر جایگنده و دوازده نفر متفرق
 کم و زیاده نزد امیران و جمعی را ان و غیره نوکر اند تنخواه خود بزور و شور ماه بماه میگیرند اما اگر یک بار

له
 عزت
 کس
 اش
 قابل
 فاس
 ان
 خول
 باقی

له عسکره از این اوقات نموده قریب پنج ماه و عودت بطور عسکره و جوده ناشسته شده اند و جزایرت اقدام کرده اند و در کمال تقصیر نگذاشته اند

و ملازمان سرکار باضافه منصب باو خطابه و جاگایات و جواهر و تعلقات سر بلند و سرفراز میگردیدند و همواره
سرفرازیهای خانزادان الی الان جاگایت بسبب طول کلام محملاً تعظیم آمده اگر تفصیل تکلفات
جشنها بجز بر در آید دفتر بی پایان میگردد و در همین سال فیما بین عربان و سکمان هر دو ملازمان
سرکار دولت را جنگ صعب و جلوه خانه را چونند و عمل هم را جبهه بهادر و بار از خیرگی سکمان بظهور
آمده عربان بر سکمان غالب آمدند و قریب دو صد سکمان بقتل رسیدند و مال هزار بار و پیر اینها
بیت عربان بقتیت درآمد و سکمان در خانه پنهان گشتند و سرزمینی اکثر از تنهایی سکمان بریده
گمیشوای اینها در دست خود با او بخت از بیرون شش هزار نفر آورده در راسته و بازار انداختند که گویی
چو کان عربان شدند و هر جا که خبر پنهان بودن سکمان بعبان رسید غلوه کرده در آن مکان رفته بقتل
آوردند مال هزار بار و پیر سکمان پامال و نصیب عربان گشت که مرقه الحال شدند و بسیار سکمان بر طاق شدند
باو طان خود را رفتند آخر هم را جبهه بهادر فیما بین عربان و سکمان تبسم های غلاظت شد و تصفیه کینانیدند
چنانچه درینو لا قریب دو هزار سکمان ملازم سرکار هم را هی جمعیت هم را جبهه بهادر را چونند و عمل جا بجا
در دیهات و تعلقات و طرق و شوارع متعین و مامور حفاظت اند و از بر آمدن سکمان عربان قریب
شش هزار عرب و ولایتی و مولد نوکر سرکار در جمعیت هم را هی هم را جبهه بهادر هستند الحال زور و شور
عربان از قوم دیگر زیاد تر است اکثر معالما داد و شد و قرض و وام میکنند هر چند از سرکار و باب
معاملات با اینها نقد بلینج است برین هم کسانیکه نوکر سرکار اند مخفی معالما میکنند و دیگران علی العموم لکن در میان
این قوم عسکره که جاری است از ان بسیار متیرند و از کار و چادش نهایت لرزان و ترسان اند یعنی
هر گاه کسی تصفیر جمع را بکند یا عدول حکم نماید و یا خلاف آئین معمول مستمره اینها عمل آر در گرفتار عسکره میگردد
عسکره عبارت از نهنگاری است پس بر تصفیر عسکره قرار داده اند که مال و صلاح و اسباب و غیره آن کس را
فروخته مسری آورده نموده بخت تمامی عربان بخوراند پس آن شخص در طرقه العین فقیر و محتاج میشود

بمیان آمده دو چار جوان طرفین گشته شده جا بجا در بلده در میان اینها و فقئا پای شمشیر بمیان آمد و
 بسیار عجزان از دست رومیله با قبضل رسیدند و فضا و عظیم پر پاشد اندازد اسرار ان عبسند زانه منقول
 بهما را چه با در گذر زانیده اخراج رومیله با گنایند چنانچه تا حال رومیله با در بلده حیدر آباد اندرون
 شهر می آیند و بر و نجات نیز زمینداران نوکر اند و بسیار روانه وطن خود را گردیدند و سه کیلزار و
 دو صد و پنجاه پنج هکتار زمین و با بید و تمامی مملکت دکن از هندوستان وارده شده شیوع یافت
 و خلفای سید احمد که بانی مبنای مذیب بود و با شیره سنگه پیر نخبیت سنگه جنگها کرده قبضل رسید جا بجا
 متفرق شده مذیب و با بید را رولج داده هزار با خلق الله را از مذیب ست و جماعت برگردانیدند
 و میر خود را نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدر آباد آمده مذیب مذکور را
 آشتی تمام داده هزار مردم را در مذیب خود را آوردند و مذیب ایشان اینک سوای جناب اقدس
 الکی دیگر هیچ کس را نمیشناسند و میگویند که پیغمبر ان که بودند و عهد خود را حسب الامر الکی تبلیغ رسالت نموده
 در گذشته دیگر از ایشان هیچ سر و کاری نیست و نباید داشت که سیفانده است و قابل شفاعت
 رسول الله الکریم صله الله علیه و آله و سلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب
 و علما و فضلا و جنیبات و شیاطین و بهوت و پلید بجز مردن هم یکیان اند از ایشان نفع و ضرر نیست
 و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و فاتحه را بدعت میدانند
 و قابل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گو خلاف شرع شریف و امین مجتهدین صریحا میگویند و میداند
 خود را ملتقین میکنند که بر قول فعل مجتهدین منت و جماعت کوشش ندارند و در وقت مذیب حتی سزاوار
 و غیره نوشته اند طرفه ماجرا اینکه مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدر آباد بوده بسیار کس از میر
 خود ساخته از بلوه علمای شهر فرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشد زاده مبارزالدوله با در بار باب
 شده و پنجمان داخل مزاج گشت که سوای او و میران او دیگری را بار یابی مشکل بزرگ دید و چنان

مسلت دهند و هند بار دیگر مسلت دم زدن نمیدهند عادت متعمده خویش جاری ساخت اند
 و رسیده که از دو صد و پنجاه و یک حبه در ماه ذیقعد شروع جشن شادی راجه نرندربهاد و خلعت
 راجه بهراج بهاد زبیره راجایان راجه راجه چند و لعل هماراج بهاد شده تمامی ملازمان سرکار امیران و غیره
 بقدر مراتب از جواهر و جوهره ها و توره های طعام لذیذ بست و یک خوانی تیا از ده یازده خوانی علی العموم
 تاجی یک اهل بازار از هر قوم بعضیا فتهتا و مردمان برادری از جواهر و جوهره ها و ضیافتها مسرور و متبج گشتند
 اصدی این پنج قوم باقی مانده که بضیافت نرسیده باشد تکلف جلوس رونق افزای وضیافت حضور پر نور
 و محلات و مرشد زاده ها و سواری نوشته و غیره را پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتواند نگاشت که
 طول کلام است و در همین سال فیما بین روهیله با جوانان با متصل کاروان برزید فرخت غله یعنی جوان روهیله
 برای خریدن غله بر دوکان غله فروش استاده بود و جوانان بار نیز بر سر دوکان او آمده فیما بین هر دو
 گفتگوی سخت بوقوع آمد و هر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابله آورده فیما بین اینها جنگ
 صعب رو داده غلام حسین کندان جوانان بارند کور و قیاس به پنجاه جوانان که قتل رسیدند زخمی شده
 بخانه خود آمده تمامی پلینهای سرکار را تحریص مقابله بار و روهیله با نمود تمامی پلینهای بار حاضرین قیاس
 بست هزار جوان سو تو پنجاه بیرون دروازه پل تا مستعد پوره و کاروان بمقابله آنها برآمدند و روهیله با
 نیز قیاس چهار هزار جوان محاذی اینها بالای کوه سارای درگاه شاه شلی قدس سو و غیره بازوئی
 کاروان فرود آمده بجای خود قرار گرفتند هنگام غلیم برپا شده بود که خون هزار آدم ریخته شود آخر الامر
 راجه چند و لعل هماراج بهاد سرداران عمر بار اشل عبدالله علیخان مدبر جنگ شیخ احمد علی خان عبادی
 بهیرا جنگ و غیره را در میان روهیله با جوانان بار در آورده تصفیة طرفین کنانیدند و رسیده که هزار
 و دو صد و پنجاه و دو حبه فیما بین روهیله با و عربان برای دنگه قرض که از هر دو قوم جوانان برائے
 طلب قرض خود با دنگه بر سر حسین یا و جنگ محوم کرده در خانه اش نشسته بودند گفتگوئی سخت

قسمهای غلاظت و شادو یاد کرده الغرض مشهور و زبان زد خاص و عام بلده حیدرآباد است که مجموع و بایان
 و مولوی مذکور منتظر روز موعود بودند و مهند اکثر مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر
 که نول نیز در پرده شریک و بایان گشته در نیاری آلات حسب از توپها و سرب و باروت مصروف
 بود طرفه اتفاق این شد که در وقت این رازنهان و سرپنهان و این ماده فساد عظیم از منبری بنذر بپشکر
 حسین ساگراف گشته لبها جان انگیز رسید و دستاویزات مری مولوی سلیم و غیره بدست حجابان
 مذکور بگیرد اما چون نیک دریانت نمودند در تحریف و تفکر افتادند که هر چه اگر پشت روز دیگر هم برین منوال
 میگذشت آفت ناگهانی عاید حال خلقت جا بجا میگردید که بغیر گشته شدن خلقت بی شمار و بی عمل
 حکام و رعین غفلت امر دیگر نموده لکن امیر سائور ط صاحب بهادر وکیل حاضر در بار جهانمذکر گشته مفصل
 کیفیت این معنی بعض حضور پر نور رسانید حضور ران نیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک در آمد
 آخر الامر بعد مشاوره تمام چنان تقرر شد که جمعیت سرکار دولتندار از عربان و پلانتهای بار سوا میران
 سرکاشیل خانخانان و غیره و جمعی از ان عبس مدبر جنگ و بریار جنگ و محمد نصیب خان و غیره جمعی از ان
 مهدوی و دیگر سرداران قایم خانی و سنت جماعت و غیره بالای کوه عالیجا که مسکن و مقام شد زاده
 مسطور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفتند قریب بود که پای شمشیر بمیان در آید اما شد زاده مذکور
 مال کاوشش را در میزان عققل خرد و پنج بر سای خود سنجیده بر طبق حکم حضور پر نور برای رفتن بقلعه گولکنده
 راضی شده مدبر جنگ و غیره سرداران عبس رانند و خود طلبیده مهلت دور و ز خواسته روز سیوم
 نیز دهم ماه ربیع الاول سینه کینار و دو صد و پنجاه و پنج سوار میانه دخل قلعه مذکور شدند
 بعد ازین و بایان رامنه مولوی سلیم و دیگران در زندان مسلسل مقید نمودند و از ممالک محروسه در هر جا که
 و بایان بودند همه را گرفته آورده در قید انداختند و تا مدت مدید صاحبان انگیز را تاملش و بایان
 بوده احدی را نگذاشتند از آنجا که ایزد تقدس و تعالی از سب حق را تا ابد الا با و قایم خواهد داشت

زمین نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذہب و با بیشتر و مشهورتر نیست که تمامی خلایق بر زبان نهند
 یعنی مولوی سلیم مرشد زاده معز از تمم خاطر ساخت که اگر جناب مذہب و بابی را اختیار فرمایند همه مصدقین
 این مذہب و ولک آدم صاحب شمشیر مودمان پلاٹنهای انگریزی از پشاور و لاهور و دہلی وغیرہ تاجید آباد
 و از ایوان گمانت بالاکماٹ چنیائٹن وغیرہ تائبند مبنی و صورت جناب را امیر المومنین دانستند در رکاب سعادت
 حاضر خواهند بود پس بہرست که ارادہ فرمایند بند و بست ملک و سلطنت آنجا بوجہ احسن خواهد شد
 و نیز خرج دایمی درمی جان نثاری ما خواهند کرد و فی سبیل اللہ شہید خواهند گشت و دقیقه از دقیقه
 فدویت فرود خواهند گذاشت پس بسیار ملحوظ خاطر مبارک باشد که دین مقدمات دینی چه قدر مقدمات
 دنیوی در پرده بند و بست می یابند جناب تاریخهای بادشاهان سلف ملاحظہ کرده اند کہ چون بند و بست
 سلطنت را دیدند کہ ہیچوجہ صورت پذیر گشت بادشاهان اولی العزم مذہب نوع اختراع نموده مریدان
 جان نثار ہمسایہ کاروائے نمایان لظہور آوردند و میرا رسیدند آخر الامر چنین گفتگو و مزاج مرشد زاده موصوف
 را برگردانیدہ معتقد مذہب خویش گردانید کہ شب و روز در خیال مرشد زاده خیالها دیگر رسم گشت عمل بر قول مولو
 سلیم اجرامی یافت و او خود در مسجد کواکہ عالیجاہ ہر روز زبہ نماز نظر نشسته و غطبلنج در اثبات مذہب ابی بیان مینمود
 و مسلک اللہ را تخریق و عید می ساخت و ساکہ ہند چینی در آنجونی تمام میفہمائید و بجای اخطوط ما فرستادہ نائبان
 خود را آگاہ نمود کہ بر فلان تاریخ و روز در ہر جا کہ بودہ باشد مذہب ہنہان خود را جمع کردہ خلکو کردہ
 خلقت آنجا را و اطاعت و مذہب خویش در آرند ہر چند کہ کار شمشیر بوقوع آید و زنگ زدند و در سجاہم ہون
 تاریخ و روز مقرر را مقرر کردہ بود کہ آن روز مردم بیرونی از ہر ہر جا کہ بودہ باشند اندرون بلکہ
 در آمدہ کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کار شمشیر در آید قصور نہ کنند چنانچہ نائبان مولو
 سلیم از مردمان لاهور و پشاور و از سپہرہ خان و از سرداران دیگر نیز کہ در مذہب ایشان بودند قرار داد
 طلبید کہ بفلان تاریخ و روز با ہم شریک حال یکدیگر بودہ قسیدہ مقرر یافتہ است بر آن عمل کنند و برینے

معاذ الله معاذ الله بعد از آن تمامی اسباب و کارخانجات سالهای سال را تراج کنانیده نقد سے
 دخل خزانه سرکاراگر زیاده باشد و پس ماندگان را در ماه مقرر کرده ماه باه بلا وقت غیر میبند که همه
 خوشنود اند و برادران او نیز بطریق معمول موجب نامی یابند و آنها که اراده رفتن نزد مادر و پدر و برادر
 خود نمودند آنها را همه اسباب و زیور و نقد آنها بلا فرست روانه اوطان آنها ساختند ملک هجده
 لک روپی و وصولی که مانند نمونه باو شاه است بود از نامال اندیشش یک نیا قباحت فهم دخل سرکار کینے
 گردید بی غلام رسول خان تاحال در راه قبول نکرده امیر و احکومت موروثی خویش است آئینده باید دید
 معنی امبا والد و له با در این جزو استند بودند که جای دیگر بداند اما حضور پر نور در قلعه محمد نکر که آن هم
 دولتخانه سرکار است در موتی محل دشتند تاحال مقیم موتی محل مذکور اند عربان سرکار و جوانان غیره
 و حفاظت و فرمان برداری چونکی پیره حاضر هستند هر گاه و با بیان از اطراف و جوانب گرفتار آمدند
 صاحبان اگر زیور و چاؤنی حسین ساگر کونسل مقرر کرده مولو بهار احبکم حضور پر نور و خود طلبیده
 رشید الملک بهادر شی حضور و اعجاز الدوله بهادر و جورشید جنگ بهادر و بی نظیر جنگ بهادر را
 شریک کونسل از جانب سرکار دولتتمار نموده هر روز تا سه ماه حال فردا فردا و با میان را بد ریافت
 تمام آورده بسیار کسان را از قیصرها کردند و مولوی سلیم راسعه دیگر مولویان و اشخاص مخصوصان ایشان
 تاحال مقید داشته اند که راهی اینها بنظر نمی آید و العیلم عند الله از ابتدای سینه کینار و دو و صد و پنجاه
 و چهار هجرت تا آخر سال مذکور جشنهای سالگره حضور پر نور و نور و زردل فرزند و جشنهای شادی تختی
 مرشد ز او بهار کچی باز و واج محمد سلطان الدین خان بهادر و دومی در تزیین محمد رشید الدین خسان
 بهادر فرزند آن شمس الامام بهادر امیر کبیر در آورده و سیوی مرشد زادی نامدار النسا بگیم صبیحان پرور
 بگیم صاحب که بتجور حضور پر نور امیر ابو القاسم قرابتی میر عالم حرم که بختاب معین الدوله سهراب جنگ
 بهادر فرزند بتزیین در آورده بوقوع آمده از بهر خان امیر سرکار و سا بهوان ندی پار و غیره منجهار

هر کس که رخنه در دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد انداخت همین منظر در قمر الهی خواهد افتاد
 الحق لعلوا ولا یلع علیهم فرموده اند معنی چون او تقالی شانه بندگان عالی را از بندگان خود استنباط
 کرده به راجح سروری و سرداری و فرمانفرمائی و کامرانی سرفراز و ممتاز فرموده است هر کس که خروج بالای
 برگزیده او خواهد کرد بسر انجام کار نخواهد رسید تقصیر بعضی مردمان میگویند که مرشد زاده موصوف دوشتر
 ماده را آماده تیز روی و دورترسانی ساخته تیار داشته بودند که بوقت ضرورت بجای آورند اما در همه باب
 الْعِلْمُ مَعْنَدَ اللَّهِ وَهُوَ الْعَلِیْمُ الْخَبِیْرُ اِنْ جَاكَ الْخَبْرُ فَیَحْتَمِلِ الصِّدْقَ وَالْکَذِبَ فرموده اند لکن حقیقت
 امر را برضای علیم و کریم پرده آنچه بگوش رسید تخمیر بردار و در کیفیت حال غلام رسول خان پسر
 الف خان مرحوم که یکبار در یک صد ضرب توپ نوباد وجود بودن توپهای سابق تیار کنانیده و هزار بار توپ
 در خرج باروت صرف نموده و سرب یک لک روپیا از چینی پٹن مدرس طلبیده اینکه چون حال بدیمتوال
 باوراک صاحبان انگریز بد ریافت در آمد چندی مهلت داده بعد بند و بست مبارک را در اول بهادر
 و دفعتا جمعیت پلاطنها از لوطیه و غیره بر سر کر نول فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان
 انگریز که تازه وارد اند خالی کرده دهند غلام رسول خان بخود ریافته قلعه را خالی کرده در زهره بیطیه
 با جمعیت عربان و روسها با قریب هشت صد نفر فرود آمد و یکبار جمعیت انگریزی بر سر آنها آمده گول را
 از توپها سردادند پس فیما بین روسها با و عربان و جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب
 مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میان سوار کنانیده بیچینی پٹن بردند و رانند راه
 چلبه خان مذکور بجهت اینکه در میان مذہب صاحبان انگریز خواسته بود که در آید شاید باین وسیله باز
 مرا بر سر حکومت نشاند بر نصیحت آمد و فو ناخوش شده و شنام باواذن گرفت بجز و دادن و شنام حمله
 مذکور که از طرف زن خود که خان مذکور بتصرف خویش از راه زبردستی آورده بود و داغ بدل داشت جرم بر اصل
 حواله اش نمود که کارش را تمام رسید جان خود را بی نیل مقصود داده نشاند و نامراد از جهان رفت

وجواهر و جاگیر قدیم و جدید بمره مند و علی الله خان بهادر خطاب حیدرالدوله و منصب پنجبزاری سه هزار
 سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر و جواهر شرف و محمد سعید الدین خان بهادر جبارت جنگ خطاب حسام الدوله
 و منصب چهاربزاری دو هزار سوار و جاگیر و جواهر مهابی و خلفان بهادر مذکور یکی خطاب عظمت جنگ
 و دیگر خطاب عیادت جنگ و منصب سه هزاری مفتخر و صف افکن جنگ بهادر خلف سلطان میان خطاب
 سلطان نوازالدوله و منصب چهاربزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جواهر و بجالی جاگیر ات و
 تعلقات قدیم و جدید بیشتر و سیف جنگ بهادر خطاب امجدالدوله و منصب چهاربزاری سه هزار سوار
 و علم و نقاره و نوبت و نشان و جواهر و جاگیر قدیم و جدید شهور تر و سردار علیخان بهادر خطاب
 علی بابا و جنگ و منصب هزار سوار و علم و نقاره و جاگیر قدیم مثلا و جواهر معزز و درون علیخان
 بهادر خطاب شاهیارالدوله و منصب چهاربزاری چهار هزار سوار و جاگیر و جواهر و یوسف مرزا خطاب
 ظفرالدوله و رساله شیر نجیب و جاگیر ذات و جواهر و برادران بهادر مذکور یکی خطاب احتشام جنگ و دیگری
 خطاب ظفر باب جنگ و سیومی ثابت جنگ و منصب سه هزاری هزار هزار سوار نام آورد این حساب
 خطاب مرزا شمس الدین خان بهادر و منصب هزار سوار و شرف باریابی دربار معزز و راجه
 او جاگیر خطاب ربهادر و منصب هفت هزاری پنجبزار و علم و نقاره و نوبت و بجالی خدمات و تعلقات
 قدیم و جدید و جاگیر ات موردی و جواهر گران بهاسادات اندوز و راجه رام پرشاد خطاب لاله بهادر
 و منصب چهاربزاری دو هزار سوار و جاگیر و جواهر ممتاز و راجه موتی پرشاد خطاب کیرت بهادر و منصب
 سه هزاری هزار سوار و جاگیر و جواهر و راجه انجمن پرشاد و خطاب پرتاب بهادر و منصب سه هزاری هزار سوار
 و جاگیر و جواهر و راجه بود پرشاد و خطاب راجه کرن بهادر و منصب چهاربزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و بجالی
 و جاگیر ات و جواهر شرف و راجه جمی رام را و خطاب رایریان بهادر و باضافه منصب پنجبزاری سه هزار سوار
 و علم و نقاره و نوبت قدیم و بجالی خدمات و دفاتر و بجات و تعلقات و جاگیر ات و جواهر ممتاز و راسے

عبارت از آوردن جواهر و جوهره های عمده با تحلف و جلوس نوبت و نشان و غیره است در دولتخانه بیگم صاحبه مهر و موصوفه داخل گردید تا مدت مدید در هر ششاد حی ششما و خورمی بار و روز شب جاری بوده که چشم تماشا نیان البس مرتفع و توشفت زینت داده درین جشنها اکثر اقربا و امیران و منصب داران سرکار بخطابها و منصبها و جواهر و جاگیرات و تعلقات و خدمات معدیگر سرفرازیهای نوبت و جاگیرتال و پالکی جهادار سرفراز و ممتاز و مشرف گشته چنانچه از فرزندان امیر کبیر محمد رفیع الدین خان بهادر بخطاب عمده الملک و منصبش سزازی چهار هزار سوار و علم و نقاره و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر و غیره سربند و محمد سلطان الدین خان بهادر بخطاب بشیر الملک و منصبش سزازی چهار هزار سوار و علم و نقاره و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر سربند و محمد بدر الدین خان بهادر بخطاب بنظم الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و جواهر و جاگیر و غیره ممتاز و محمد رشید الدین خان بهادر بخطاب افتخار الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نشان و جاگیر و جواهر و غیره نامور و سراج الدوله بهادر باضافه منصب و خطاب سراج الملک و جواهر و بجالی جاگیرات و غیره شرف اندوز که گذشت و خضر خان بهادر بخطاب بنسبت خان بهادر و باضافه منصب پنجهزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و بجالی جاگیرات و جواهر و غیره و محمد عظیم خان بهادر بخطاب شاه نواز الدوله و منصب چهار هزار سوار و علم و نقاره و بجالی جاگیر و جواهر و احمد خان بهادر بخطاب مستقر جنگ و منصب سه هزار سوار و علم و نقاره و بجالی جاگیر و جواهر سلیمان خان بهادر بخطاب بی بهان جنگ و منصب سه هزار سوار و علم و نقاره و جواهر و جاگیر و محمد خان بهادر بخطاب مختار جنگ و منصب هزار سوار و علم و نقاره و جواهر و بیعت خان بهادر بخطاب استقامت جنگ و منصب سه هزار سوار و علم و نقاره و جواهر و جاگیر سرفراز و سربند و سعادت اندوز و محمد برهان علیخان بهادر که مثالا بخطاب بیعت آب جنگ باضافه منصب چهار هزار سوار و علم و نقاره و

مشید جنگ و به مناصب سهزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر مشرف و برادران نسبتی سآلار الملک بهادر
 محمد یوسف علیخان بهادر بختاب داراب جنگ بهادر محمد عبد العزیز خان بهادر بختاب انتظام جنگ و
 منصب سهزاری سه هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر ابرج پذیر و محمد آصف حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان
 بختاب نعیم الدین خان بهادر و جاگیر ذات و بجالی خدمت علاقه منصب اران سرکار نامور و منصب
 و سهزاری پانصد سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دولت خان بختاب امیر نواز الملک و به منصب
 چهار هزار سوار و بجالی تعلق داری لکوم کهای سرکار و قلعه راری قلعه پیر و لدرک و قلعه دار و
 و جاگیر ذات و صفات و سمیت سواران و عربان و بار و غیره و جواهر آبر و پذیر و خوش پیش جنگ بهادر
 بختاب اعتقاد ولد و منصب چهار هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت دار و علی هر کاره ها
 سرکار و جواهر سبزه اندوز و وحید الدوله بهادر سرفرازی باریابی خاص و عنایت جاگیر و انعام بدست
 مبارک و منصب چهار هزار سوار و بجالی جاگیر قدیم و جواهر سمنز و لدرک جنگ بهادر ولد بهادر سمنز بختاب جنگی
 و منصب سهزاری هزار سوار و جاگیر و جواهر سربند و میر جوهر علیخان بهادر بختاب اسد نواز جنگ و منصب
 سهزاری هزار سوار و بجالی جاگیر قدیم و جواهر مشرف و محمد امام الدین خان بهادر بختاب بهادر و منصب
 مناسب و بجالی جاگیر قدیم ذات و جواهر مختصر و محمد الدین خان بهادر بختاب قطب یا جنگ و منصب سه
 هزار سوار و رساله سواران نام آور و در باریابی حضور پر نور سپهران سید احمد خان کی بختاب میر امام علیخان
 دویمی میر هدایت علیخان بهادر و سیومی میر سردار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدمات و تعلقات
 دیهات و باغات و غیره و رساله های جوانان بار و جاگیر ذات و ماهوارها و جواهر سربند و دیگر خانزادان
 و منصب اران و امیران و رساله داران و دفتر داران و الهنیات و تعلقه اران و از مقر بان خدمت محمد
 برهان الدین خان بختاب و عنایات دیگر فایز و شاکر دیشینه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و انعامات
 و سرفرازیهای النوع و اقسام سرفراز که اگر مفصل تجریر آرد کتاب علیحدہ ازین مجموعہ بقلم آورده شود

بال کند بخطاب راجہ بالکنڈ بہادر منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و نقارہ و پیشکاری تمامی جمعیت
 صرف خاص از سواران و پلاٹنہای بار و عمران و پیادگان و غیرہ و دیگر تعلقات لکھار و پیہ سرکار
 مختار و بجایگزات و جواہر عمدہ سرلندہ و آرای کمن لعل بخطاب راجگی و منصب مناسب و بجالی خدمت
 عرض و معروض دیوانی و جاگیر و جواہر مفتخر و آرای اسوت راؤ بخطاب راجگی و بجالی خدمت و کالت
 جمعیت عمران ملازم سرکار علائقہ دیوانی و تعلقات بہرہ اندوز و آرای منول بخطاب راجہ منول بہادر
 و بجالی خدات و تعلقات منصب ہزاری ہزار سوار و علائقہ خانہ سامانی و جاگیر ات محلات سرکار و بجایگیر
 ذات و علم و نقارہ و سواران و جواہر نامور و آرای زک راؤ بخطاب راجگی و بہادری و منصب ہزاری
 ہزار سوار و جواہر و تعلقات و خدات لکھو کھار و پیہ سرکار و علائقہ جمعیت پلاٹنہای چہار دہ ہزار جوانان
 بارہوسی ریمواز درالد ولہ و سرگردگی سواران سالہای مہدیان و دیگر جمعیت عمران و غیرہ و جواہر
 سرفراز و سوناجی نپٹت بخطاب منصب و بجالی خدمت پیشدستی دفاتر و غیرہ و سوچات علائقہ راجہ
 رابریان و مختاری کارخانجات محمولہ ایشان معمور و جواہر سرلندہ و آرای چونکی زکراؤ بخطاب منصب
 مناسب و خدات معمولی و شرف بایابی شبانہ روز و پذیرائی عرض و معروض و حضور پر نور و جواہر
 مفتخر و آرای لچمین دہن بخطاب منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزندید نور الاصفیا
 صاحب بخطاب قادر جنگ و منصب و بجایگزات و جواہر مہابہی و ممتاز و خلف نور الامر بخطاب
 علی یارالد ولہ بہادر و منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و جاگیر و سالہ سواران
 و جواہر و ممتاز و حسین و دست خان بہادر سالارالد ولہ بخطاب سالار الملک و منصب پنجہزاری دو ہزار
 سوار و علم و نقارہ و بجالی تعلقات لکھو کھامی سرکار و بجایگزات و صفات و جواہر معزز و خلفان بہادر
 مذکور غلام زین العابدین خان بہادر بخطاب اعتقاد جنگ و منصب ہزاری ہزار سوار و علم و نقارہ
 و جاگیر و جواہر نامور و غلام عسکری خان بہادر بخطاب شیر افکن جنگ و غلام حسین خان بہادر بخطاب

و نیز تعمیر چارمنار که گویا از سر نو بآرایش و سپرایش تمام در آورده چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قطنشاهی
 بتجیر آمده است و چاه و عمارات دیگر و باغات علمی را از دقتس و تقالی جلشانه آن مهر سپر سلطنت
 و کامرانی و آن نیز عظیم برج فلک جهانبانی را از فضل و عنایت خویش و فرزند بگریز بنده عطا فرموده
 آن دو گوهر در پایی حشمت و شوکت و آن دو جوهر شمشیر شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیر میدان
 جلالت و ایالت یکی آفتاب و عالمتاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فردشش
 بهزاران نور نور علی نور نور است یعنی جناب میر تنینت علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدم الله
 اقبال و عمره و ویسی باهتاب جهانتاب سپر اهدت و اجلال نیز عظیم برج دولت فلک عرش تمثال که جهان
 جهان از فیاضی فروغ بخشش مانند تاب باهتاب جلوه گر اعی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر
 روشن الدوله مد الله عمره و قدره و منزلت او تقالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیز برین را در حفظ
 و حمایت خود زیر سایه ماطفت والدین بعبیر طبعه خضری حشمت سلیمانی رساند **سبب**
 و عا کرده ام از سر عمر من به فلک گوید آیین ای ذوالنن

باب سوم

در ذکر احوال وزیران و امیران و سرداران و منصب اران در بار جهانند را آصفیه دام اقباله و نیز در احوال
 فقرا و علما و فضلا و حکما و شعرا و شاعران ایشان و مغان هیتی و رمالی و خوشنویسان و حفاظ کمال القراءت
 شیرین مقال و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و مهدوی و تیر
 اندازان صناعت شعار و برق اندازان قدر نهاد و جمع اران قوم عرب و سندی و سکهان
 و ذکر سرداران سالها و طرز ولایتیان رومی و انگریزی و کمندانان پلاطینهای بار و خیل توپخانه
 آتش باز و شتر نالان برق کردار و خاص برادران قدر انداز و ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتداران
 چو بداران و خدمتکار و فرزان و باریداران و غیره همه ملازمان سرکار فلک اقتدار

نظر اختصار کلام مجملات بر آورد و نیز اگر تکلفات و تزک ساختن و مطراق رسم مندی و سواری نوشته
 باظهار آرد موجب تقوی است لهذا فقط بر همین ایما و اشاره صاحبان ادراک بدیاریت آرنده که هرگاه
 در دولت خانه چنین عالمی قدر و در بلند همت شاد و بیها بوقوع آمده باشد پسیدن تکلفات و اظهار آن
 دلیل نبوده است الله تعالی آن بظهور تم افضال خویش را تا مقام جهان و جهانیان تقایم دارد
 که هر سال در هر جشن بجهت افزوز نوز و زوسالگره خاص عالم افزوز خانزادان قدیم و جدید بنوازشنا
 شان از و الطاف گریانه سرفراز یها دارند درین ایام مهمیت فرجام فرخنده انجام که آخر ماه ذی الحج
 ماه مذکور سنه کبیر و دوصد و پنجاه و هشت هجری است این تاریخ گلزار آصفیه در سال سه و چندی ماه تمام
 رسید و بفضل الهی بادشاه جوان بخت پر تدبیر با بر سر سلطنت و دولت بدمت دکن کمال تزک
 و مطراق محشمت و شوکت جلوه افروز جهان و جهانیانست او تعالی شان تا ابد الا باد و حفظ و حمایت
 خویش مصون و مأمون در ادا این اضعف العباد مؤلف تاریخ مذکور خواجہ غلام حسین خان المعروف
 خان زمان خان خانزاد و درونی دست دعا بجناب کبریا بلند کرده برین بیت که بیت السرد و بود
 است اختتام کلام نظام انجام فرخنده فرجام مینماید شعری بود تا که قایم زمین و زمان بود تو باشی و
 دولت تراز جاودان آمین رب العالمین و دشمنان این دولت خدا داد در روز افزون راهواره
 در دولت و خواری روز به بنیاد آمین آمین آمین از محدثات آنجناب تا این زمان کی راحت محل
 که کاخ خسروی عبات از آنست و نیز در سنه کبیر و دوصد و چهل و پنج هجری که احداث چل نوبالای
 جو بار موسی بیرون دروازه چادر گماط که با تمام مسجد سورت صاحب وکیل صاحبان انگیز و سبی
 راجه چند و عمل هم اراجبه با در پنج شتاد و چهار رویه با تمام در آمد تاریخ بنایش از طبع زاد مرزا عابد بیگ
 ظهور تخلص نیست قطعه ناصرالدوله شاه آصفیاه که در عیش گوی ندید نگاه شد چو چکش بر راجه
 چند و عمل بود و در سازند چل شتام و پگاه به از عقل مسجد سورت بدیل بنا کرده مثل مهر ماه

و نیز حصه خساره جمعیت بهین قیاس لشکرهای کار تقسیم در آورد و با صاحبان اگر بر موافقت کلی بهر سائید
 محکوم حکم سرکار گردانیده داخل بلده حیدرآباد برکاب مرشد رزاده موصوف گشت و تیم در سفره که که بذات
 خود سرانجام کرده بود با وصیفیکه در همون ایام سیف الملک مالی میان خلف او که چراغ دودمانش بوده
 قضا نمود و او در غم و الم جدا میش حرکات جنون میکرد برین هم چون معامله جنگ از خود بوده حضور پر نور
 حضرت غفر اناب را بعد فاتحه سیوم بالای زیبا باغ عسری باغ کوردین دس فرود آورد و محله فوج فراهم
 کرده خویش بلاخطا قدس در آورد و خود بدولت و اقبال در جلوه وی اینجست شگرف فرزند بگریزند
 خود سلیمانجا بهادر را که در آن ایام کسایا بودند بجز وضه میر عالم بهادر در فرزندیش عنایت فرموده
 عزت او را تا فلک الافلاک رسانید چنانچه ذکرش مفصل گذشت معذاهر روز در فکر وی پیش
 قدمی بوده تا قلعه سید سیرکنان و شکار افغانان با جمعیت یک ک سوار قیاس و ولک پیاده پلاطنا
 وغیره رسید و از آنجا خبر فوت شدن هماد یو جی سند میر که شکر کفالت و دوست و همبازی دولت
 و مصلحت بود شنیده نهایت متوشن خاطر گشت هر چند دولت را و سند میر راهوار نمودید ایشان تمام
 که آنا پیر نویسین بجز مردن پیشش او را امیدواری بسیار بدام خود آورده بود و آخر توکل بر کریم
 کار ساز نموده بمقابله درآمد روز اول داد مردی و مردانگی داده مظهر منصور گردید چون مغزریان
 که مخفی با مخالفان در عدالت آن خیر خواه دولت آصفیه برز قلیل ساختگی کرده از عدم کمک و فتور
 که جنگ بالعکس ساختند و کار بجای رسانیدند که بیا و اشاره اینها آنا پیر نویس مجوز آمدن اعظم الامراء نزد
 سوامی مادهور او آقای خویش گردید و اعیان در بار مقرر کرده بودند که چون مشارالیه صبح برای خدمت
 حاضر در حضور پر نور در قلعو که طرکه شود در اثنای راه حرکات ناملائیم کرده لقبلسانند او هر گاه از اخبار
 ایشان خبر داشت جرات ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقیمانده بکمال تکلف و تحمل حاضر در بار گردید
 حضرت انصاف برای تقصیفه لمورات سلطنت که باظهار مخالفان خود خراب کرده بود از حضور طلبید

لله وایح شیره الشیران افغان سواران یک ک سوار قیاس

ذکر وزیر او امیران سرکار موافق حروف تنجی

حقه الاف عظم الامرا اسطو جاه معین الدوله شیر الملک غلام سید
خان بهادر سهراب جنگ فرزند ارجمند ویل مطلق مختار دولت آصفیه

نام اصلی اش غلام سید است که هم نام و هم تاریخ تولد اوست نسبتش منو شیروان عادل منتهی میشود پدرش
فرخ نژاد خان در عمر حضرت مغفرت هب بختاب خانی و صوبداری بڑا اسر فرزند گشته وقت موجود
گذشت غلام سید خان بهاره برکاب فلک انشاب حضرت خفر اناب حاضر بوده در ساله کشتن جیدر
مختار موسی بوسی عمده الملک شریک حال ماند پس از آن بدیوانی محالات بڑا و صوبداری نجسته بنیاد
اوزنگ آباد مشمول عواطف گشت و بختاب معین الدوله سهراب جنگ سرفراز گردید و نیز بقصیفه را و پنڈت
پریمان در کوهی بهوسله به پونا و ناگپور رفته کارهای نمایان بطور آورده چون مبارز الملک نظر الدوله
را توهمی بنظر راه یافته بجهت استمات او از قلد او سه نبرل رفته از آنجا تجمید را آباد کرده و خیل مصلحت
کلی و جزئی گردید و بعد جلوت مبارز الملک چون عقل رسا و فم درست داشت بدیوانی سرکار دولت مدار
سرفراز گشت و بختاب شیر الملک و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سربلن گردید بعد از آن بختاب
عظم الامرا امباهی مشرود و سفر یا نخل سهراب مرث زاده آفاق سکندر جاه بهادر تا بلقعه سیرنگ
پٹن بر سر مشیو سلطان حاکم آنجا رفته لشکرک لار و کار نوالمس و جنبرل حارس و غیره سرداران
انگریز بهادر و بهری پنڈت بهر کیبه با جمعیت سرکار عالی و جمعیت انگریزی و جمعیت را و پنڈت
پریمان و غیره ترودنایان و کارهای نمایان بطور آورده مبلغ یک کروڑ روپیه نقد و محالات
یک کروڑ روپیه پیشل کروپیه و سه ہوٹ و کبخی کوٹ و غیره قلعہ های عمده داخل سرکار دولت مدانم

آنچه که هفت یک روپیه بکار آمدند یعنی شما حاجی سندی را که او را روپیه فرستاده برای شرکت خود از هند و
 طلبیده بودند و او فوت کرده بکارشانه آمد و هفت یک روپیه با که با عیان سرکارش دادیم کارهای نمایان
 بطور آوردند و سبب سعادت ملاقات جناب گردیدند عظم الامرا جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار
 است بعد از آن ناچار نویسی گفت که جناب حضور پر نور را قرار کرده بودند که درین سفر به پنهان پونا را با یک
 و هفتی و لوٹا روانه کاسی خواهیم کرد و الحال که نمایا بالعکس شد حالا چه اراده است عظم الامرا جواب داد که
 حالا شما روانه بیت الله شریف زاد الله شرفها نماید او جواب داد که انشا الله تعالی جناب
 به بیت الله شریف و عاصی بجاسی بخون تمام خواهیم رفت و ثواب داین حاصل خواهیم کرد اما بالفصل
 چند روز زمان سرکار بوده سیر و طیر و نماشا و تفریح مزاج کنند که اینهم خانه دو تختانه حضور پر نور است
 فیما بین نسبت جدی و سبب داری عظم الامرا گفت فی الواقعی چنین است و مرا بسیار خاطر جمعیت که
 بار اهل است و کار اهل بعد سوال و جواب هر دو با هم روانه شکر را و پنط پرتان شدند چون مشغول
 خیمه خاص ایشان رسیده هر دو در اللهم دست بدست یک دیگر خواستند که اندرون خیمه بروند عظم الامرا
 برد خیمه استاده از نانا پرنویس پرسید که این خیمه کیست و مرا کجا میبرند وی جواب داد که این خیمه خاص
 را و صاحب سری و نت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده داخل خیمه خود شوند عظم الامرا گفت
 که مرا ملاقات ایشان هیچ سروکاری نیست ملاقات شما کافیست باین جهت که ایشان اگر تواضع
 من نکنند بهتر و الا از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر منین گردد پس مناسب
 همین است که مرا معاف دارند نانا را ندگو گفت که جناب اندک توقف فرمایند که من اینک حاضر میشوم
 پس نانا اندرون خیمه رفتند و هر دو امر اتبات فرمایند باز آمده گفت که حالا جناب بلا اندیشه
 تشریف میبرند عظم الامرا دست بدست پرنویس با هم در سخن روی خود را بسوی نانا کرده تالم
 فرش خیمه رسیده و گفتا به چشم را و پنط پرتان شده سلام کرد و او همین که برای تواضع تا بزانو

آن تا قیامت همان میدانند که کار از نامردگی شما این صورت بالعکس صورت گرفت و اگر تفضل آئی
تقدیر موافق تیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای زربد تا دریای شوره در سرکار دولت مدار
می آمد جایگزین عظم الامرا میگردد افسوس هزار افسوس چرا که اسد علیخان بهادر مظفر الملک منصور الدوله
بهادر شوتاغ عرض کنانیند که باقبال خداوندی فتح و بکار است اندک کمک بایان برسد و حکم حضور
علی التواتر به نشد و تمام صد در می یافت که فلان و فلان کمک مظفر الملک بهادر نمایند و اینها
میر ساجد چشم پوشی کرده بان حد رسانیدند که بهادر مذکور زخمی شد و منصور الدوله در میدان جنگ
زخمها برداشته در افتاد و مل خان بهادر با سر و دو چند حمله های بسیار کرده لباس سنج مشهاوت
پوشید و وزیر خان بهادر بان خورده بکار ولی نعمت جان در باخت و معامله جنگ بالعکس گردید
مصرع وای بر جان سخن تا سخن از نرسد به هر چند حضور پر نور برای رفتن بهادر منظر رضی
نشد فرمودند که فردا باز بمقابل بر آمده خواهد شد آن ننگخواه خیر خواه آندیش بهمانت پیش آمده
عرض کرد که ملال خاطر غضیب اعدا باشد غلام در عرصه یک دور و ز تصفیه ایشان کرده حاضر در بار میشود
هرگز قصد دیگر نباید فرمود که معال خود بخود دست بسته بر طبق مراد آمده است خود بدولت و اقبال
با چشم گریان عظم الامرا روانه لشکر او سپیدت پرده مان فرمودند چون قیاس لشکرش رسید نانا پهر
نویس با پنجاه سوار سه گروه پیشتر با استقبال آمده در میان هر دو سوارها شامیانه استاد کنانینده
فرود آمدند و با هم بغلیگری نموده نشسته باستفسار خیریت طرفین پرداختند عظم الامرا پیش از ورود
نانا پهر نویس نفوج در فیل خود تقید بلین نموده بود که هرگاه فیل سواری نانا پهر نویس برابر و مجاز
فیل سواری من آمده بایستد خواهند که برابر من نشانند تو آنقدر بجایه نامعلوم گشت کن که فیل تو
بعد شستن فیل او بنشیند فیلبان بهمون طور عمل آورد این معنی در مریطه با کمال عالی منصبه است
اول حشره که بر زبان نانا مذکور بر آمد این بود که نواب صاحب کز طو روپه شمشا بهج بکار نه آمد

بهر پنجاه

مردند عظم الامرا الکمال استعجاب شده تحیر اند و نیت دعا خوانی بهم همین بود که انقلاب بیس اینجا شود
 تا را بی ماگرد که بدون تبدیل حاکم و اختلاف فیما بین اعیان و ارکان صورت را بی ما معلوم اولتعالی
 شان که بر بهشتی قادر است بر طبق مدعای ایشان بظهور آورد الفقه مجرب رسیدن خبر افتادنش نا نا پهر
 نویسنست و پاگ کرده گفت که ای مردمان بدانند که ریاست پونا بعد یکسال امر و زنجواب داد دیگر
 امیر عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواهد بود پس همو بوقت سوار پا لکی آمده دید که با دو
 راؤ بالای فزاده حوض افتاده گلگسته او در پهلوی در آمده تا بجگر رسید همون حال در برابر داشته
 اندرون برود چون بسیار آواز گریه و زاری و نوحه و پیقراری بگوش او رسید یکبار چشم کشاده به نا نا پهر
 نویسن گفت آنچه یک شتا حوضه بودید مراد شمار آمد الحال لغزخت تمام حکمرانی کند که هیچکس مزاحم حال شما
 نیست و روح او پرواز نمود نا نا پهر نویسن بعد گریه و زاری بسیار شته را سلامتی مادهوراؤ و داده و
 روز و شب نش او را داشته آنچه یک منظورش بود بند و بست آن نموده بوقت که ام از شب آتش
 داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشاندن رئیس دیگر مشغول گشت حقیقت اینکه باجی راؤ و چمننا آبا
 از یک طرد بودند و امرت راؤ از ناد دیگر بوده و این هر سه پسران رگناخته راؤ عرف راگواند که نا نا پهر نویسن
 این هر سه راؤ در قلعه پوناد هم مقید داشته بلونت راؤ نامی متمم خود را با دو هزار سوار بر حفاظت ایشان
 گماشته بود و مشهور نیست که مادهوراؤ متنونی پسر زرگری بوده چون بزاین راؤ برادر زاده راگورئیس
 پونا بود و اولاد داشت وزن او بوقت کشته شدن او یعنی بزاین راؤ حامل بود و دختر زائید
 کارکنان محل او دخترش را در خانه زرگری که سبب بوقت پسر زائیده بود انداخته پیشش را آورده مشهور
 کردند که زن بزاین راؤ پسر زائیده است و او را در مهر پرورش و پر دخت پروریدند و بر بند ریاست
 نشانیده رئیس مستقل ساختند اتفاقا روزی باجی راؤ رفته بدت خود نوشته با دو هزاراؤ سیر لونت
 فرستاد به بعضیون که ما و شمار ادریم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه میخواهیم که همراه شما بوده سیر ما کنیم

بلند شد عظم الامرا بالای دست راست او آمده نشست و با هم استفسار خیریت نموده پانندان خست گرفته
 روانه گردیده داخل خمیر خوش گشت و از آنجا کوچ بکوچ روانه پونا شده در باغ کنه خراب که مقرر کرده بودند
 فرود آمده یکبار جوانان بارلین انگریزی وضع و یکبار جوانان عیس و لایتی گرد باغ مذکور برائے
 حفاظت ایشان نشانیه چندین آوایان خدمتکار و فرانش غیره شاگرد پیشه و چند مرد آدمیان
 هم صحبت مثل حافظیا جنگ و سیمین یا جنگ و لعل محمد بن علی علیان رحمان نواز جنگ و رفیق یا جنگ و لاکه در آن
 وقت بی مقدمه بغیر منصب و خطاب بودند جدا قریب یکصد نفر مقرر کرده اند که سوای اینها دیگر هیچکس را
 اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلافی گرفته بشود که غنیمت قومی چیز دیگر
 را مالقت نکند نیز کالغالی حضرت عفراناب از قلعه که طرک لب رفتن عظم الامرا به پونا بکوچهای متواتر
 داخل لکه حیدرآباد گشتند و ممتاز الامرا و راجه شامراج را بر اینان را پیش دست خود کرده متوجه
 امورات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و عظم الامرا تا قریب سه سال در بیرون باغ اوقات خود بسر برد
 و هیچکس بغیر از خبر ایشان نرسید و هیچ صورت رانی با ساطیله هر بادراک فهم نمی آمد تا اینکه ایشان
 در دعای سیغی شروع نمودند و آب دعا خوانده در میان دخت کوٹ خشک گذاشتند باین
 امید که اگر در عرض اربعت روز این دخت خشک شاخ سبز برآورد دیگر اربعت روز محنت قوی کرده همراهِ
 چله رسانیده به مقصد خویش کامیاب خواهیم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود و چنانچه در عرض اربعت روز
 دخت خشک کوٹ با و صغیر که چند سال جو بهایش باران خورده بوسیده شده بود دند شاخ سبز تر
 و برگهای تازه تر برآورد و قدرت کامله در مطلق جلوه نمود و در آورده و در دایکه از میغنی آگاه بودند شکر
 الهی بجا آورده امیدوار بر آمد حاجات گشته پس عظم الامرا بادل قوی امیدوار افضال ایزدی
 گشته ترک حیوانات نموده اربعت روز دیگر لطهارت تمام و صدق کلام چله را با تمام رسانید گویند روزیکه
 چله ایشان تمام شد یکبارس و برآمده و قنایه هر کاره خبر آورد که سیرت مادهورا و از بالای بام افتاده

یا و خیل کار و بار شود لامحاله انگر بیزان هم مداخلت خواهند کرد و مانند فردی منخواهد که سر رشته اتحاد وایشان
جاری شده خیل شوند و انگر بیزان را مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست کرد و آئینه مختار اند پس
بطرف چویدار دیده گفت دو هزار سواران چوکی را که حاضر اند حکم رساند که همین آن بر سر بلوت را و رفت
او را گرفته و قلعہ خنیر داخل نمایند تا مقید باشند را و او را و جوابد که این رقعہ جعلی است در خط من چنان
آمیخته است که سر و تفاوت ندارد و درین هرگز هرگز نزنوشته ام و هر گاه تقصیر ثابت شده باشد باید که
را مقید نمایند تقصیر بلوت را و وصیت که ناحق مقید شود و ناگفت با فضل صلاح وقت چنین است و او بود
خاموش گشت و نا نا بر خاسته بخانه خود رفت درین اثنا سواری و سهره شد و او را و متواتر
خواست که خود را از عماری بزرگ اندازد و بلوت آبانامی سوار دیگر که در خواهی بود و اسن بادهورا و کثیده
مانع قصد او گردید و این خبر چون بنانا پهر نویس رسانید اولت نفر خدشکاران خود را متعین بادهورا
را و ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در حفاظت و دقیقه فرو گذاشت نکنند روزی که او از بام قناد
آن روز در تنگ بازی مشغول بود و دستا بر خواسته متصل بام آمده خود را بزرگ خست خدمتگاری
گوشه دہوتی اش گرفته کشید تا پرچم دہوتی قدری بدست خدمتگاران ماند و بالای نوارہ حوض که زیر بام
بود بر افتاده بیوش گردید و عجب تنگک پونا بطور آمد که تمامی غلایین در خود نبودند و هر یک در فکر خویش
متغیر گشت اعظم الامم امیر و شنیدن این سانحہ لعل علیجان را راقونوشته در کف نشن یا لیش مخفی نهاده
بلشک دولت را و سنبه که از پونا با فاصله کرده فرود آمده بود فرستاد به خصمین که حال او واقعه
ناگذیر که بوقوع آمده است نانا پهر نویس را اراده آن خواهد شد که امرت را و او را برسد نشانیه و مختاری
کلی نماید که طفل است ز نهار ز نهار شما که دانای وقت آمد و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی را و
را که سن متمیز دارد و لایق ریاست است بنشانند در منبعی های بسیارند و فواید خلق الله و خوب در بیزان
خرد و پنجه و لغم و لوراک آرند که رئیس نجودی خود باشند بدست دیگری گرفتار آئنده اختیار دارند

و در مجلس شام جشنها بنیمیم و در سواری و سهره و غیره همراه رکاب باشیم و تفریح دل خود سازیم نه اینکه ما را خبر نیست
 که دانهها بچطور در زمین میباشند و چگونه در دست میگذرد و اگر فی الواقعی ما دشمن شما هستیم باید که ما را بقبول رسانند
 و الا نه فکری کنند که ما شما با اتفاق در یکجا برسیم پس رقعہ را بصلاح و صحابت بگویند و او که همراهِ ایشان
 شده بود و با دهر او رسانید ما دهر او رقعہ را خوانده جوابش بدستخط خود نوشته فرستاد و انشاء الله
 تعالی تمییکه نوشته اند بند و بست آن کرده طلبیده میشود و خاطر خود جمع دارند چون جواب باصواب
 به باجی را و رسید از فرط اشتیاق به هر وقت آنا فانا ناملد ان خویش طلبیده رقعہ جوابی را بر آورده
 سیدید خوشحالی با میگرد و تفریح مینمودند و دستگاران نا نا پهر نویس که متعین اخبار باجی را و غیره بودند هر گاه
 اینقدر اشتیاق آن را بر رقعہ دیدند با نا نا پهر نویس اطلاع کردند و عجب رقعہ بدست باجی را و صاحب
 آمده است که هر هر وقت بکمال اشتیاق آن را بر آورده می بینند و خوشوقت میشوند نا نا نگفت
 بهر طور که بدست آید آن رقعہ را بن برسانند تا خوشنود سازم روزی خدمتگاری آن رقعہ را بدست
 نموده دست بدست نا نا پهر نویس رسانید او دید که رقعہ دستخطی خاص ما دهر او بر سر کونست است که
 در جواب باجی را و نوشته فرستاده اند روز دیگر نا نا رقعہ را گرفته حاضر در بارگشته بعد عرض مقدمات
 بسیار عرض نمود که مهال چیزی به باجی را و صاحب نوشته فرستاده اند در کدام مقدمه نوشته باشند
 فدوی را هم خبر باشد ما دهر او جواب داد که ما را باجی را و چه کار و چه علاقه که رقعہ بازی کنیم باز عرض کرد
 که البته نوشته باشند اگر تو خاص بمن ملاحظه رسد آنوقت مروضه فدوی صحیح خواهد بود ما دهر او
 گفت البته پس نا نا پهر نویس رقعہ بمن بدست ما دهر او داده عرض کرد که فدوی را با پسران گمنا تهر را و
 پیسج عداوت نیست آنها الا کاین دولت اند و ما را جناب تمییکه کرده است بجناب بهتر مویداست
 و آنما نیز خوب میدانند بعد از گمنا تهر را و اگر نیز ان بند زمینی را چو تهره یعنی چهارم این ملک است نوشته
 داده اند و ستاو نیز و صاحبان اگر نیز موجود است هر گاه احدی از اولاد او برسد ریاست

امورات مقرری خود نموده برای آوردن باجی را و در دیول بهوانی سردار ذلیقدر مستخدم خود را سه
اسباب جلوس سواری نزد باجی را و فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که حاجی جامعه جمعیت
خود را منتظر طلب سربازی نماید با شنیدن پر سر ام به او باجی را و در پیش ازین از هر کیفیت تجویز
کرده تا ناچار نویسن گاه نموده ایما کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس بر امر و ز فردا گذارشته
حقیقت حال ما فی الضمیر مانا دریافت نمایند که از غیب چه بطور می آید پس باجی را و بجز عرض معتد مانا بر
سواری جلوس جواب داد که امر و مزاج من از شب بسیار ادرست است امر و ز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز
دیگر مقرر نمایند تا مزاج ادرست باشد چون سرسل مانا آمده از سخن باجی را و مطلع ساخت مانا را تعیین شد
که پر سر ام با باجی را و آینه این تدبیر نموده و از به حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت
و کار در استخوان می رسد الحال فکر خویش باید کرد و معذرا علاوه برین اینکه تا بودن عظم الامرا در باغ پونا
گاهی تا ناچار نویسن برای ملاقات ایشان نه آمد روزی دولت را و سندیه عالیجا به برای سیر و شکار بسوی
صحرا رفته از متصل باغ فرودگاه عظم الامرا گذشت موافقان عظم الامرا که برای مطیع و منقاد محبت نمون
سندیه را و ز خطی از عظم الامرا میجو رند و در خیل مزاجش بودند ذکر اسپ همدم بابت سوار
سیف الملک مالی میان خلف عظم الامرا که بمثل بود بار پیش دولت را و بخوبی نموده اورا مشتاق ساخته
بودند آن روز که دولت را و از متصل دیو باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهنی تازه کرده عرض نمودند
که مهراج عظم الامرا بهادر در همین باغ میباشند و اسپ همدم مالی میان نیز در همین جا حاضر است اگر بگرد
قدم رنج بر ما بیند اسپ مذکور بلاحظه و بلکه بدست والامی آید چون او در عالمی ابتدای جوانی
محمود و مشتاق اسپ مذکور بود و با هیچکس انبایشه نداشت بل تا امل راده نمود و جوانان بار و عب
همه با مجرا بجا آوردند عظم الامرا استقبال کرده برسد نشانید و اسپ مذکور را با ساز و سر انجام لایق
داوده خوشوقت روانه نمود و بجز رفتن عالیجا به یکجا یک ناچار نویسن نزد عظم الامرا آمده پرسید که

در تاریخ
شاهنشاهی
پوننا که در
کند قضاوت
نیز که
نظر آمد ۱۱۰۵

پس بجز دیدن رتبه اعظم الامراء دولت را و برابر روح خاطر نقش کالجگر دید و یقین شد که صلاح وقت
 همین است جواب رتبه با صواب داده لعل علیخان را رخصت نمود درین اثنا چند روز تا نا نا پسر نو لیس
 در فکر خود بوده بعد القضای آیام سونگ مادهورا و امرت را و برابر مسند ریاست نشانیده با شیریکان
 خود که یکی از انجمله پسر ام بها و بود نذر را گذرانید و چندی بزور بازوی خویش اوقات بسر برد
 در بیضورت فیما بین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمده همه سرداران و یقذر و مقدم و شیریک
 دولت را و منسب گشتند و هنگام عظیم بر پا کردند تا آنکه کور نیز ناچار شده بر نشانیدن باجی را و
 و بر سر دولت طوعا و کرها بظاهر امنی گردیده او را از قلعه پونا دهر طلبیده بیرون آبادی پونا دخیبه
 فرود آورد که تجویز اعیان و ارکان و سخنان روزیکه مقرر خواهد شد آن روز اول در دیوان بهوانی
 رفته ادای رسم تشنه بجا آورده بعد از آن بر من حکومت بر آمده نذر را بگیرند تا ادای بطن بشراکت
 پسر ام بها و که هر دو گنفس واحد متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود که هر گاه باجی را و داخل لعل
 بهوانی شده ادای رسم تشنه نموده برگشته سوار پاکی بر طبق معمول بر آید و هزار بهویان و پنجهزار
 سواران عسرتیار باشند که پاکی اش را دوشش بدوش مانند هوادخل قلعه خیر نمایند و سواران
 مستعد پنجهزار دیگر متعاقب عمران برای مقابل جنگ بروند که احدی دست انداز نشود بعد از آن
 هر چه بوده باشد تا بدون امرت را و باجی را و برابر هرگز برورد دولت نشانیدن بهیچ وجه مناست
 نذر که قباحت کلیات است پس درین فکر چندی به لطائف لعل گذرانیده باجی را و را در خیبه
 داشته هر روز از طرف خویش پسر ام بها و را نزد او حاضر میداشت درین ضمن اتفاق حسن اینکه
 باجی را و پسر ام بها و را بر امید مختاری و کار پردازی خود هموار نموده از ان خویش ساخت که با هم
 بقسیمه شیریک حال یکدیگر گشتند و پسر ام در باطن از نا نا پسر نو لیس الماره کنار کشیده برگشت و نا نا اهلا
 و مطلقا خبر نمیفی نشد درین اثنا طرف ماجرا اینکه چون بروز مقرری که نا نا پسر نو لیس بند و بست

ماندن ندیدند اعظم الامراء نیز بمو نوقت رقعہ بدولت راؤ سنہ ہیرہ نوشتہ مععل علیجان فرستاد کہ نااہل نوپس
 فراری شدہ برای بردن من رسالہ بخود را با دو صد سوار گذار شدہ و او تشہ و تمام دین شب تا سیکندون
 بطایف الحیل صبح میکنیم و شما بزودی تمام را در گیرند بر گاہ ما داوہر و متفق بودہ تیر خواہیم کرد و بیچ از تداہیر
 شما پیشرفت نخواہد شد و نیز اطلاع بہ باجی راؤ و پسر ام بہاؤ نمود ہر دو گفتند کہ شما بیکدیگر بجای خود باشتند
 کہ الحال سچا کس دشمن شما در بیخانت ہر چند رسالہ ارتشد و نمود اعظم الامراء بجملہ ما در گذرانید تا اینکہ برابر طلوع
 آفتاب نشانہای سواری و جمعیت دولت راؤ سنہ ہیرہ نمود اگر تشہ رسالہ در مذکورہ بخود بخود و در و روش
 فرای نمود و عہد ہا و جوانان بار کردہ برای حفاظت اعظم الامراء چونکی و پسرہ از سابق اطراف باغ بودند ہمینکہ ناہا
 فراری شدہ اینہا ہم فرار نمودہ ہمراہش رفتند اعظم الامراء بفرمانت بن مالنت غیر باختیار خویش گردید چون دولت
 راؤ سنہ ہیرہ در پونا با جمعیت خود آمدہ از اعظم الامراء بارہ نااہل نوپس مصلحت نمود او را اصلاح داد کہ باجیت
 و توپخانہ جلوی خود بزودی تمام لتاقب ناہا نمایند و در گیرند کہ داخل قلعہ کوکن نشود و خود از سنہ ہیرہ
 مذکورہ باجی راؤ و پسر ام بہاؤ پروانگی گرفتہ برای تبدیل ہوا بیرون پونا میدان گمانسی ہم کو کوال
 خیمہ نمودی حزار سوار مخفی در پونا نوکر داشتہ و یک کرا و طر و پیہ از ساہوان پونا قرض بمبرزر گرفت
 مستعد و منتظر وقت خویش گشت چون سنہ ہیرہ خواست کہ بر سزانا نااہل نوپس افتادہ در گیرد و بران از چہا طرف
 بمقابلہ آمدہ از پنجان بنادین ہا سرداوند کہ دست قوت سنہ ہیرہ بر سزانا از قناد او داخل قلعہ کوکن
 گردید و سنہ ہیرہ پشتہ بیرون پونہ فرود آمد طرف ترا جرا اینکہ بعضی چندی فیما بین باجی راؤ و پسر ام بہاؤ
 ہم نا اتفاقی و سوء مزاجی ہم رسیدہ او ارادہ کرد کہ امرت راؤ را ہمراہ خود بردہ بقلعہ خیمہ رفتہ نااہل نوپس
 را شریک خود نمودہ با انگریزین موافقت کردہ مجموعہ بالاتفاق امرت راؤ را باز بر سر حکومت پونا نشانیدہ
 کارهای باجی راؤ و دولت راؤ عالیجاہ را بر ہم در ہم نایم این خبر مفصل با اعظم الامراء رسید و او بسبب دولت راؤ
 و باجی راؤ ساینہد در خوشنودشہ گفتند کہ شما از جمعیت خود مخفی کرد خیان میکنی آید پسر ام بہاؤ

نواب صاحب دولت را و برای چکار آمده بودند عظیم الامرا جواب داد که اخبار این شما حاضر بود و ندشاید
 فکر اسپهبد شنیده اند برای گرفتن او آمده بودند دیگر هیچ کاری نبود تا ناگفت نواب صاحب برای خدا
 آنچه نفس الامرت بفرمانید تا تسکین خاطر شود هر چند او انجان نمود تا آنکه از نگذشت ناچار عظیم الامرا
 گفت مصلح خیر است راز نهفته عالیه را کسی میتواند که انشاء نماید و خون ناحق خود از دست خویش
 کدزن از دزدگانی خود سیر شده ام تا ناچار نویسنده سبهای غلط و دشواریان آورده چون بسیار
 الحاح نمود عظیم الامرا گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از آن دفتر سخنها میگویم
 دیگر سخنان بر همین معنی تصور نمایند تا ناراضی شده پرسید آن سخن کدام است عظیم الامرا گفت سخن آنست
 که فکر شماست بفرمانید تا ناگفت چون جناب دست من مهتد و دانای عصر پس هر چه در حق من مصلح
 وقت باشد بفرمانید در این نکته چرا که دولت را و نظر بر قوت خود با حجابی را و اطلبانیده اند و اعیان دولت
 شریک ایشان شده قباحات را ملحوظ نمیدارند که دشمنان دولت بردستار و زید را ایشان در قابو و
 کین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمانید که دست من بالای دستهای ایشان
 قوی بود عظیم الامرا گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بقلمه گویند رفتن با ایشان سوال و جواب
 گفت اگر اینها طبق مصلحت شما که خیر محض در آن متصور است عمل نموده خاطر خواه بندوبست شما بقسم
 و اقسام و میل و تمهید نمایند بهتر از آنکه اینها بکنند و اگر صلاح شما عمل نمایند و بر فکر و تدبیر خود ماروند
 پس بر کدام اعتماد ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم اگر از آن را شریک خود کرده خاموش باشند
 تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت صلاح بر مقتضای وقت است و پس تا ناگفت بسیار
 بهتر تا جناب هم همراه من شریک باشند او گفت ازین چه بهتر پس تا ناچار نویسنده قریب دو پیر شب
 باجمیت قلمی خود کرد و از ده هزار عس و ولایتی بودند روانه گویند گردید و برای آوردن عظیم الامرا
 یک سال در مرطرا باد و صد و سی و هفت گذشت که مشارالیه را بزودی تمام همراه خود آردند در آنجا

بانهار آوردند بعد از آن اعظم الامر فرمود که دسترخوان کشد و طعام حاضر نمایند که بعد مدت دید که یکیم کار ساز
 بنی نیاز چنین روز مبارک نصیب یافته بود و بخوشنودی تمام طعام خواهم خورد تا خوردن چیز همین کلام او
 بود که سلامتی حضور باشد دیگر همه بهتر است بعد فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خمیسه من برود و جانب
 برود صاحبان همه جمعیت خود فرود آیند بعد چند روز موسی پیر و باهشت هزار بار جرار و توپ خانه
 آتش باز نیز آمده توی ترخت او را نیز بجای مناسب متصل خمیسه خویش فرود آورده بدولت را و
 سنده و باجی را و او ایما نمود که حسب الایما جمعیت از حضور پر نور آمده و من منتظر حکم شمام هر دو گفتند که
 جمعیت خود را بگویند نصف اللیل برخازد پیرام بجای گرفته احاطه نموده دیگرند اعظم الامر امیر ساجان
 بهادر و میران یا رخگ و موسی پیر و در گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیر و با چهار هزار بار و چند
 ضرب توپ و نصف اللیل همراه هر کاره ما از اندرون رسته شهر پور یافته خانه پیرام بجای را احاطه کرده
 دستگیر نمایند ایشان مطابق حکم خانه اش را در گرفتند و او بجز دیدن جمعیت اطراف خانه خویش امرت
 را و در عقب خود بر سپه ما دیان نشانیده خداوند از که ام راسته مخفی روانه لشکر خود که بدو گروهای
 پوناسه پیشش فرود آمده بود و دید هر گاه این خبر هر کاره های محمد سجان خان بهادر بدیاریافت آورده
 به بهادر مذکور رسانید با سپه و قوی تعاقب او نموده در نیم شب یکایک بر سر لشکرش افتاده قتل آورد تمام
 لشکر او و تخیر کین چه آفت ناگمانی است غیر از فرار چاره ندید و پیرام چون دید که در اینجا هم درین نهنگامه
 بغیر استحقاق لشکران ملاقات با پسر خود نمودن و پناه بردن نمیتواند ناچار همون حال در شب تار
 روانه قلعه خیر گشت محمد سجان خان بهادر نیز بر اطمنی هر کاره ما و ادراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار
 ایشان که از راه دیگر آمده گفت که دو کس بالای اسپ هم درین سمت قبله رفتند بهادر مذکور را خبرش
 رسیده بود که پیرام با امرت را و بالای اسپ ما دیان روانه لشکر سپه خود شده است بر همون خیال روانه
 عقبش گردید تا اینکه بوقت صبح صادق پیرام بجای بالای دروازه قلعه خیر که احدی ساکنان آنجا

که صاحب جمعیت بیست و شکر او بر دو گروهی پونا همراه سپه و مقام دارد و تکیه نمایند عظیم الامرا اجوابه بود که من
غریب الدیار در دست شما افتاده بی دست و پاهای جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان عالی
طلب نمایند و عرض خود بر بزرگواران سازند که هیچکس را خیال اینست در فتنه نه آید بجز دشمنان این سخن
قریب بود که عظیم الامرا شادی مرگ شود همچون آن عرض خود روانه حیدرآباد نموده منتظر وقت
گشت حضور پر نور بجز دور و دور عرض حکم تیاری جمعیت فرموده بر دوپیک را که در دو نیم روز از حیدرآباد
به پونامی آمدند عظیم الامرا فرستادند که بچشم خود دیده مفصل احوال عظیم الامرا بعضی رسانند عظیم الامرا از
درد و بر دوپیک خوشتر شده مفصل حقیقت خویش با مقام آورده طلب جمعیت بزودی تمام نموده بنگار
عالی میای میان المحاطب میران یا جنگ را و محمد سجان خان بهادر او موسی پیرو فرانسس آورده موسی
ریور با جمعیت سه هزار سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار
قریب شصت هزار سوار و بار و راجه را و در نهایت بهادر و سردار الملک گمانی میان و مظفر الملک
اسد علیخان بهادر و دیگر امیران و سرداران و جمعی از آن و غیره همه را پونا ارسال فرمودند و قریب
هشتاد که روپی از قسم اشتریفها و همون این برای اخراجات جمعیت مساله نزد عظیم الامرا بر طبق معروضه
ایشان با ارسال در آورند چون خبر و در میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر یا سه هزار سوار بر دوی
سیون رسید که انباعث عدم خرج راه در آنجا توقف نموده اند همون وقت عظیم الامرا اینند وی یک لک
روپی بنام ساهوی قلع و سواد و هر کاره خود نزد میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر فرستادند
که خرج راه گرفته بجناب احتیاج خود را در اینجا سازند و روزیکه دخل پونا شدند عظیم الامرا تا آمدن ایشان
که وقت قریب سپهر روز رسیده بود و از فطر خورمی طعام نخورده منتظر بود که با هم باتفاق بعد دست
خواهم خورد هر گاه از دور گرد سوارای ایشان بنظر آمد بیرون خیمه خود تا رسیدن ایشان متاده میدید
چون ملاقات شد سپهر و امیر بالای قدوش افتاد و بنگلیری نمودند و خبر خیرین حضور پر نور

از قیام محض نامناسب است و خلاف مرضی مبارک حضور پر نور دینولا از اخبار چنان و چنین بسبب سید
 زنها هم چو آدم را که در دست خویش شکار قناری باشد باز را کردن از دانائی و انایان عصر بعد تر آینه
 انجام این مقدمه بدو واقعه است چون رکوع تم را در با سرداران پونا و قنیت تمام بود و نیز عظم و شال
 اعظم الامر اجمال قوت و تحمل دید و تقدیرش برتر آید بوده و قنیت با اعظم الامر ملاقات کرده حقیقت
 حال بدین قالب باظهار در آورد که سرداران در بار حضور پر نور فلان فلان خطوطها در باره
 عدم ربانی جناب بفلان و فلان و فلان سرداران پونا نوشته بدست معتمد خود فرستاده اند و تبعه
 قسیمه کشتای قباحت است جناب بهتر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را هموار نموده معخطوطها ضحاکاید
 اعظم الامر بسیار تفکر شده گفت که شما بنهایت خاطر داری اورا نزد من بیارند نشود که نزد مخالفان
 که بسیار قباحت است انشاء الله در جلدوی این خدمت سلوک معقول خواهیم کرد روز دیگر رکوع تم را در
 حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را بسیار تسلیمها و تشفی خاطرش بامید داری بشمار نمود
 معروضه او نیست که هرگاه من خطوطهای معلومه را از موافقان خود که امیدوارم هزاران سرفرازها
 ساخته فرستاده اند برگشته بدیم و شریک حال جناب شوم آیا کدام سرفرازها مبنی دل حال بنده خواهد شد
 اعظم الامر پرسید که آن شخص از کدام قوم است و الایق که از خدمت او عرض کرد که بر همین مقصدی است
 نهایت معقول به خدمت عمده که سرفراز خواهند کرد و خوبی سر انجام خواهد داد تا اینکه اگر از پیشگامی سرکار
 سرفراز خواهند فرمود و میشاید اعظم الامر ابی اختیار گفت که هرگاه او شریک حال ما خواهد شد و فدویت و
 جان نثاری بظهور خواهد آورد انشاء الله تعالی ببروانگی از اینجا حضور پر نور بخلعت پیشگامی سرکار
 سرفراز خواهند گناین چنانچه فیما بین ایشان کلام الله زاد الله شرفها بمیان آمد آنوقت رکوع تم را در
 ظاهر ساخت که آن شخص معتمد فدوی است و خطوطها که آورده ام اینهمه حاضر اند ملاحظه فرمایند تمامی خطوط
 فردا فردا گذرانید از آن روز در سوال جواب اعظم الامر از دو باجی را و دو دولت را و سه دره را و جوی سه

بیدار شده بود از اسپ فرود آمده برای حاجت استجانشست و امرت را و اندرون دروازه قلعو مذکور
 داخل شد که بهادر مذکور با چند سوار خود را بر سرش رسانید و پیرام مجاور او سنگ میزنده که متعاقب ایشان
 هفتصد سوار همراهی بهادر میزدند امرت را و خبر گرفتار شدن پیرام شنیده از اندرون دروازه
 قلعو بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر لغت که این تک حرام را سلسل نمایند که مرا منحسیران کرد و مرا
 پونا رسانند بهادر بجز چشم و سر قبول نموده امرت را و را با لایق سوار کرده خود در خواصی اش نشسته
 با جمیعت خویش روانه پونا گردید و پیرام را در میان میانه سواری سلسل همراه خود آورده هر دو را پیش
 اعظم الامر رسانید و او نزد دولت را و سنده فرستاد و حاجی را و سنده بسیار خوشوقت شده بهادر
 مذکور را در بر و طلبیده که کیفیت بالمشافه شنیده انعام مقول دادند آخر کار بجای رسید که کس را
 که گرفتار منظور میشد به اعظم الامر میگفتند و ایشان گرفته میسازند چنانچه شهری بندت بهر کس را نیز بوقت
 خوراندن بر بهمان که جمیعت خود را منع کرده بود که امر و زکار خوراندن بر بهمان است بحکس
 برای سلام حاضر نشود معاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار برهن را میخورانید و خود با یک
 دهبوقی برین اجناس خردنی بدست خود به بر بهمان میداد این خبر با اعظم الامر رسیده به دولت را و اطلاع
 نمود او اشاره کرد بر طبق آن جمیعت خود فرستاده در همون حال در گرفته حواله دولت را و مذکور
 نمود بعد از آن اعظم الامر تا بیل مقام خود کرده و دو گروه با فاصل پونا خیمه خود نمود و کسی متفرض
 حال نشد متعاقب این متواتر جمیعت بسیار همراهِ خلف الملک و سردار الملک گمانی میان دو دیگران
 سرکار آمده لمحق شدند و سی هزار سوار که مخفی نکر شده بودند علی الموم متصل خیمهش فرود آمده لشکر
 عظیم هم رسید و اعظم الامر با از جای بجای دیگر حرکت کرده و دو گروه بسوی دریای سیونا سایل نمود
 درین اثنا و که دو تن را و با خطوط مخالفان اعظم الامر ادب با مخالفت بهادر معز موسوم سرداران پونا
 آمده و مثل پونا گشت و از شان و شوکت اعظم الامر تعجیر نماید مضمون خطوط آن بود که گدشتن غلامی را

و سر فزاید دایره مبارکی و فرخی و فیروز می و نام آوری روانه حیدرآباد شوند که تا قیام این دولت
 نام آوری جناب زبان ز خاص و عام اینجا باشد اگر چه اینهمه خرابی مخلص بقول خواجه حافظ شیرازی شعری
 صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را به که سر بکوه و بیابان تو داده ما را همه از الطاف بی نیای جناب بوده
 ای این وقت احسان است وقت توفیق چشم پوشی و یاد آوری فانانیت در جلد وی این عنایت
 یک کلو طر و پدید بر ای خراج راه خود و دستاویز کرده و طر و پدید بابت خساره جنگ که طر است
 بنده گانالی و گذشت محالات و قلعہ دولت آباد که در سر کار آمده اند معنی چو قلعہ صوبه بیدر
 گرفته بحیدرآباد تشریف فرما شوند که بحسب نام آوری شما خوشنودی حضور پر نور گرد و در گزشت
 خالی پیش خداوند نعمت بعد مدت رفتن چو طلعہ دارد عظیم الامم از سینه بسیار خوشوقت شده
 حظوظهای خود باجی را و غیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردید و در آنجا مصلحت نموده
 همه را هموار ساخته تصفیة پونا پیر نوین بعمل آورد زیرا که همین مناقشه در میان بود که پیر نوین بر حکومت
 باجی را و راضی بوده میخواست که امرت را و بر سر دولت نشانده هر گاه او هم راضی شد پس در آشتن
 نانا پیر نوین را بر کار پرداز می و مدارالمهامی همه را منظور بود لهذا عظیم الامم حظوظ خود و سرداران
 پونا مدغمات نامه باجی را و بقسم اقسام فرستاده نانا را از قلعہ کون طلبیده و خدیجه خود فرستاده همراه
 خویش بهر باز باجی را و برده ملازمت او کنانیده تصفیة کلی با همه سرداران نموده بر وز مبارک
 باجی را و بر سر دیانت نشانید و اول ستم قشق از طرف حضور پر نور خود بجای آورده بر طبق اقرار نانا
 پیر نوین یک کلو طر و پدید بر ای خراج راه خود و دستاویز کرده و طر و پدید حضور و مدغمات چو قلعہ صوبه بیدر و گذشت
 محالات و قلعہ دولت آباد گرفته و یک کلو طر و پدید قرض ساهو کاران پونا را گرفته بودند نشان بر نانا
 پیر نوین داده باز همه سرداران حضرت شده بادل خوشنود بحصول مراد و مقصود بکوههای هشتاد و هشتاد
 کرده داخل میدان عید گاه قلعہ محمد نگر گوکن راه گشت بنده گانالی از ورود خبر فرحت اثر مخلص عظیم الامم را

و غیره دیگر سرداران پونا که موتم را و مقر شده هر پاجی نایک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر
 گردید و که موتم را و کوجی بهوسله را که با عظم الامر ملاقات کرده بود بسیار بر ستایید را و در بعد چند روز
 که در سرداران پونا تفرقه ظهور آمد دولت را و سندیه و باجی را و غیره مصلحت کردند و بد ریافت آوردند
 که این هم تفرقه و سوء مزاجی فیما بین سرداران اینجا که به سرسیده است باعث تا اتفاق چه بوده باشد
 بعد از آنکه دستفهام بسیار آخر الامر بد ریافت آمد که همه بر همی امورات اینجا ز فتنه اندازی عظم الامر است
 اگر چند روز دیگر بگذرد و خرابه بسیار در دولت پنا پرت پندان راه خواهد یافت که به بیجا کونه درستی پذیر
 نخواهد گشت پس بودن ایشان در اینجا که مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است
 دولت را و و باجی را و غیره اتفاق کرده به عظم الامر گفته فتنه اندک شماره علاقه بحضور بندگان عالی
 است شخصی که شمار در اینجا داشته است و خلاف منشی حضور نموده و بسزای اعمال خود رسیده و مارا در همه
 حال نحو شوودی بندگان عالی که در حقیقت جرمی با هستند منظور و ملحوظ است و متواتر از حضور طلب شما
 رسیده است پس لازم نیست که اراده آستان بوسی حضور نماید بیچسب مانع شنا نیست بلکه خوشی و خورس
 تمام خست میکنیم پس عظم الامر ازین مشرود جانفز انهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا محض
 گردیده بوقت خست اول باجی را و ملاقات نموده او جواب عده و خلعت فاخره داده خست خست
 و علی بن القیاس از دولت را و سندیه و کوجی بهوسله و دیگر سرداران عده نیز محض شده روانه منزل مقصود
 گشت هر گاه بالای دریای سیونا مقام نمود و کیل تا نا پهر نویس با خطوط مری مسلک او رسید یعنی کمال
 عاجز نالی و الحاج تمام نوشته بود که جناب مارا در قلعه کون بی نیل مقصود در نفس الامر خود مقید کنانیده
 بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشته مبارک است اما هرگز مناسب وقت نیست شرط سرور
 و سرداری و بزرگی نیست که تصفیعی با همه اعیان دارکان دولت و باجی را و حسب استصواب خود
 کنانیده و ایشان را بر دولت پونا قائم کرده دعوی را بهر المها می ایشان بر طبق معمول مستمر فایز

مدنی که خود هم به بنجامد فون است موجود اند امیری بود زنده دل خوش مزاج لطیفه پس سیر فکر همواره در فکر
 جمع کردن فوج مصروف اراده ملک گیری تا دم زندگی داشت بذات بهادر در عبادت الهی شب را صبح میکرد
 نماز پنجگانه و نماز تہجد گاهی قضائے مینمود قرآن شریف با نماز تہجد میخواند و او را دو وظائف فرو گذاشت
 بنیکر و در تنبیت تولد آئینه معصومین علیهم السلام نذر با میگرفت و در تقزیت بجز امیکذرا نیچنانچه
 تا االی الا ان بھون طور عاشورخانه او که در محرم بحال تکلف با علمهای طلائی و نقرئی و برنجی و غیره استاد
 مینمود جهان پر و بیکم صاحب بحال و جاری می دارند و بعد آن میرسند و تریاخ دانی و شعر فنی مہارت
 تمام داشت شان شوکت و صلابت و متانت و وجاہت او را حدی نمیرسید امارت بر او ختم شده
 سواری اسپ را در جوانی بحال رسانیده که ہمہ سرداران پونا نہایت پسند کردند خریدی اسپها گاہے
 موقوف نکرد ہر چند درین کہ عمرش از ہفتاد سال تجاوز کرده و جسامت بدنش غالب آمدہ بود و اسپ
 نمیشد برین ہم دو سبار در سواری حضرت منقہ منزل بالای اسپ ترکی سوار شدہ برای نذر بخار یوز
 تا سہ تالاب کہیں کہت آمد آن حضرت پاسن میران سالگی اش از بالای سہ تالاب مذکور زیر رونق افزا
 شدہ نذرش گرفتہ باز بالای سہ تالاب مذکور بر آمدہ متوجہ تماشا سٹار یوز شد نہ نعمت اللہ خان
 ترین جمعہ از نامور کہ در سواری اسپ بکتای عمد بود کہ در یک یک روز سہ ہزار روپیہ در عیاشی و آشنائی
 چند بجای یعنی ماہ تقاسا لما خرج کردہ و پیش بند اسپ خولیش از دو شاہ عمدہ کا شمشیری مال پانصد
 روپیہی بست و شعیب خان و محمد ماہ و منو شاہ ہباز و غیرہ شہسواران چاکب سوار استاد مجموع حاضر
 بودہ بوقت سہ ہزار روپان عسیر و عراقی و کاپٹوا و دکمنی روپرویش میگرددانیدند و گاہی ناغہ
 میگردید و تنگیبازی دوازده ماہی جاری بودہ برای تنگیبازی جائگہ ہا ہر دمان دادہ بود و نیز کبوتر
 بسیار دوست میداشت و ہزار روپیہ خرج کردہ از مکان ہای دور ہر جا کہ بہتر سپید میشدندی طلبید
 و ہمیشہ با عطریہ میبود شوق حقہ و تنباکوی خوشبوی خمیرہ پسند خاطر او بودہ بروز شنبہ مرغبازی

رسیدن ایشان متصل سرحد سرکار دولت در بجا شرف و سرور از موضع تنبیت گرفتند لاکوڑه داخل قلعه
 محکم نگه گویانند که نگور گشته بر روز ملازمت که با هشتاد هزار سوار و بار و پیاده های بشمار آمده بود خود را معده
 جمعیت بلاخط حضور آورد و بلب شرف قدمبوسی و گذرانیدن نذر حاضر پر نور را در عمارت چتر دار که
 از پونا آورده بود دسوار کنانیده داخل قلعه نگور گشته باز رونق افزای بلده شدند چنانچه بهادر
 دلخان و سید عمر خان عشق کوهی بیگ خان و صالح محمد خان و غیره همه جمعی در آن بمنجمله نماز زمان عظم الامار
 بودند و آنچه که تحایف و نفالین و جوهر و غیره آورده بود از نظر انور گذرانید چون دستاویز صبری خاص
 و گذشت محالات و قلعه دولت آباد و سن معانی چوخته بلاخط مبارک آورده خاطر همایون را مسرور و شاد
 گردانید و جلوه وی این فدویت و خیرخواهی آنحضرت عظم الامار را بجناب اسطو جاه فرزند از جنید کل ملطرت
 مختار دولت آصفیه بمنصب هشت هزار سوار و دهمی و مراتب و موچل طاووسی سر بلند گردانید
 و تالفلین شدن حویلی شمشیر جنگ که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک
 مقام کنانیدند و سینه کینار و دو صد و دو واژه بجز چون بهادر سوز پونا داخل بلده حیدرآباد گشت
 و مزاج مبارک حضرت غفرانآب نیز و بیگال آورده بود شادی و مشند زاده آفاق سکنه رجاه بهادر
 و شادی شاهسار الملک و هم رسم اسم الله خوانی مشند زاده کیوا آجگاه بهادر از شروع سینه کینار و دو صد و
 چهارده بجز تا رحلت حضرت غفرانآب که ذکرش گذشته بالفصام رسانیده بعد رحلت آن حضرت
 تا دو ماه در فدویت و جان نشاری حضرت منفعت منزل بسر برده تباخ نسبت و ششم ماه محرم الحرام سنه
 یک هزار و دو صد و نوزده بجز که روز چهارشنبه بجا حضرت پ محمد که هشت روز بود در روشن بخت خرامید
 مدت دیوانی اش بست پنج سال و مدت حیالتش هفتاد و سه سال بوده از می ثبات او در بلده حویلی قدیم که
 درین زمان مشند زاده بانداقبال سیر افضل علیخان بهادر سیف الملک فرزند حضرت جهان پرور بیکم صاحب
 در بمبون مکان رونق افزانند و دیگر قلعه سرحد مکر معایغ و مقبره الهی میان متصل مکان پیر پادشاه صاحب

که بجان نامانی حضرت مخفرتاب سرفراز بوده جهان فانی را در سنه کبیرا و دود و دوازده هجری پدرو
 نمود و وی می اشجج الملك بهادر ناظم بلده اوزنگ آباد او هم در همین ایام تقبوات چند ماه و دولت حیات
 کرد و سیومعی کل از هیزه نامور امیرالامرای مذکور است چهارمی امین الملك بهادر که ذکرش خواهد آمد
 الفرض میرالملك بهادر در عهد حضرت مخفرتاب سبختاب ملکی و منصب پنجزاری سبزه سوار و علم و فنساره
 و نشان نوبت و عاری و پاکلی جهار دار و خدمت بخشگیری بادشاهی که بلال کچری مشهور است و در عهد
 و عهد حضرت منقرت منزل خدیو حق آگاه امیر اکبر علیخان بهادر سکندر جا نور الله مرقد ه چون میرالوالتقام
 میر عالم بهادر لوبان انتقال غلام سید خان بخیزت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز زشت و صبیح
 دومی خود را نیز باز و واج میرالملك بهادر در آورده بجای خلعت خویش در خانه خود داشته شریک
 مصلحت کلمات و جزئیات نمود لوبان انتقال میر عالم او خود بخیزت دیوانی و کارپردازی سرکار
 دولتدار سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد حلت حضرت منقرت منزل در سنه کبیرا و دود و چهل
 و چهارم بکر در جلوس مینت مانوس بنرگان عالی بظلاله عالی خداوند نعمت بادشاه دیجاه ماناظر الله
 آصفیاه خلد الله لکه و عمره به بجالی خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده بختاب
 امیرالامرای مباحی شده سرفراختار آسمان عز و وقار رسان امیری بود که بال امتیاز و نشان و شوکت
 که در عهد خویش یکتای روزگار بوده هر کس را که نوکر میداشت دیگر طرفت نکرد و باو چنانچه آتش
 همیشه با طعمه لذیذ گوناگون هموار اکثر باورچی ما بدرابه دود و دود و پویه نوکر بود و در خوش مزاج
 شایسته وزارت جشن دوست پناه پرور و نجاشناس ادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را که پرده
 خاص بیت الله شریف آورده بودند و نیز هر سال می آیند و هم اوقات قلعه خیر و امر و به را در مکان خود
 داشته طعامهای لذیذ عمده شبانه روز خورانیده هزار بار پویه داده با و طان ایشان خصصت میفرمود
 در بیت الله شریف و میدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بغداد و شریف زاویم الله شرفهم

ولوا بازی وغیره و شطرنج و چوپر میدید و افسانه گویان بر معمولی خود حاضر گشته میگفتند همیشه صحبت با حکما
و فضلا و شتر و حکما میداشت و ضایح و بدایح علمی خوب میشناخت و میر سید و همراه سواریش که در دربار حاضر
یشد اکثر امیران سرکار مثل نوز الامرا و نعمت الملک و فرزندان داور الملک وغیره گرد و پیش پاکی اش
پایاده میرفتند و تا سالبان روشن بنگه سوار پاکی حقه کشان می آمد و گاهی پاکی اش را چتری نمی بستند
چتری های زرتار کار مقیشه و کلابتون بر سرش میگرفتند و سر انجام عقیشی پاکی او بخرج سه هزار روپیه فقط
پوششش بانس پاکی تیار میشد در بار یابی حضور اکثر نقل و حکایات بیان کرده مزاج مبارک را تبخیر می آورد
بغیر ملاحظه حضور احدی راضعت سرفرازی خدمت دوزخه خویش نمیداد با حجاج و زوران و ساکنان
اماکن مغربه سلوکا می نمود و در خطبه نیز دنیا ز می فرستاد +

امیر الامرا امیر الملک بهادر

نام اصلی اش بدیع الزمان خان عشر چند صاحب از قوم نوابیت و نجابت و شرافت و سلسله اهنیت
وغیره بهادر مغربه ستمه تا بحضرت طاووس بنی خواجا اویس قرنی بارگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم میرسد چنانچه
کرسی نامعلومی معتبر دلیل اینست بجهت طول کلام باجمال پر خست جیش امیر الملک شیر جنگ از عهد حضرت
مغفر تآب نواب آصفجاه و نوابش بهید نامر جنگ بهادر و آصف الدوله امیر ممالک صلابت جنگ بهادر
تا ابتدای جلوس حضرت غفر تآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بمراتب بلند و خدمات ارحم به سرفراز
شده بجا کمره میر حال و منصب های گزیده همور بوده کارهای نمایان نظور رسانیده در ایام صوبه داری
بخش بنیاد و رنگ آباد و ولایت حیات نمود خلف مرحوم غیور جنگ بهادر بعد حلت پدر بزرگوار خود وارد
بلده مجید را با گردیده به از امت حضور در آمد و باضافه منصب پنجزاری سه هزار سوار و خطاب سرفراز گشت
و صبیخ خود را باز و واج سیف الملکالی میان خلف اعظم الامرا السطوحا در آورده اتحاد دلی بهم رسانیده
روزگار بخوبی و عزت تمام گذرانیده متوجه جنان گردید چهار فرزند دلبند ارحم داشت یکی اکرام الملک بهادر

زیب المناسباتیم زوجه میر صاحب مذکور اوقات بسر برده بعد رحلت پدر ذلیقدر خود جهان مادر گذرانید
 دویمی شجاع الدوله مرحوم که ذکرش گذشت سیومی سراج الملک بهادر که ذکر خبرش خواهد آمد چهار
 اکرام الدوله بهادر نیز احوال خیر مال ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی البتة الله الواحد القهار از
 محیثات ممدوح مذکور دیوانخانه عالی شان معینی خانه و آئینه خانه و باغهای دیگر بیرون بلده و نیز
 عمارت امیرانه از بزرگان بهادر معزز بلده خسته بنیاد اوزنگ آباد که همه بنظر این احقر در آمده اند
 متمدن عمارت دیوانخانه مذکور که چپینه میر الملک بهادر است در تمام شهر نظیر خود ندارد و بعد
 عمارت حضور پر نور همین عمارت دیوانخانه مذکور زبان زد خاص و عام است و بس + + +

امین الملک بهادر

برادر خرد امیر الامرا سطور است تا راجب است بعد رحلت پدر بزرگوار خود غمخوار جنگ بهادر که در
 سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج بمقام قلعه پانگل بوقت رونق افزای حضرت غفر انما بوقوع آمده از
 پیشگاه حضور پر نور بقلقداری فیلیخانه سرکار دولت مدار مع حالات سیر حاصل اخراجات فیل خانه مذکور سرفراز
 و ممتاز گذشته کارخانه مذکور را بان تیاری اسباب و بهوشیاری و خبرداری انتظام داد که مزیدی بر آن منصور
 نیست تا صین حیات خود در خرم و احتیاط و آبادی و افزایش تعلقات خود را مصروف میداشت
 و نیز کارخانه خانگی خود هم بان راستی و دوستی بسر برد که احدی گاهی لب شکوه طلب نخواهد دانان و
 پارچه نکشاد همه ملازماش مرفه الحال دست بدعای سلامتی اش بودند و موجب خود ماه باه بلا حرکت
 بیایفتند و فیل شناسی و سواری فیل بد طول داشت و همواره باریاب حضور پر نور حضرت غفر انما ب
 در عرصه خدمت مغفرت منزل بجالی خدمت صاحب منصب پنجزاری سه هزار سوار و علم و فنکاره و نوبت
 و خطاب ملکی جگایر عمده سیر حاصل سرفراز ماه تقابای عنف چند اجمی طوالیف را سه هزار و پویه ماهوار
 داد و تا صین حیات خویش نذکر داشت امیری بود صاحب اخلاق و مروت کشاده دست عمده خیال

برای سکان آنجا علما و خدام و شوکان هزار ماروپیه به سال میفرستاد و بتایخ بهفتم ماه محرم الحرام
 به سال سوار عاری سبز مع فرزندان واقف باشده تبرک تمام در عاشور خانه های حسنی علم و نعل صاحب
 و علم حضرت بیوی بفرط اعتقاد میرفت و نذر از نقد و علمهای طلا و نقره و دهبی های طاش و غیره
 میگذازانید یک صد و بیست و یک و عیشل داده و پیرا چه سفید بسته آورده در هر عاشور خانه های
 مذکور از دست خود در صندوق غله نذر داخل مینمود و بخیرات هر روزه آتش فی آدم سه فلوس هر قدر
 که هر روز جمع شوند میدادند چشم مردم خوش گفتاری قدر دانی مردم خاندانی بر آن امیر عالیجنابان
 و نشان ختم بوده تا صین حیات خود صوبه بارها و خدمات بزرگ سرکار و خطاها ب مردم کم مایه ذلیل
 و خوار سرفراز نمودن نداد سخن جن منیت که از حلت امیر الامیر الملک بهادر امارت از صفحه
 روزگار خصوص از اقلیم دکن برخاسته اما بفضل الهی و از الطاف بیغایات خداوند نعمت انجلیک خیال
 پسندیده و افعال حمیده خاندانی است همه در ذات سراج الملک بهادر خلف الرشید مرحوم مغفور موجود
 اما بقول شاعر شعرتا در رسد وعده هر کار که هست به سودی ندهد یاری هر کار که هست تا انک الله
 تعالی بروقت مقرری که در بارگاه جناب قدس یزدی قرار یافته بلا شبه و شک لفظ خواهد آمد که نظر توجه
 خداوندی همواره بسزول حال خود دار ولیکن وقت موعود رسیدن ضرورت از الغرض امیر الامیر
 موصوف بتایخ بهفتم ماه شعبان المعظم سنه یک هزار و دویست و چهل و هفت هجری و غم و الم خدائی فرزند
 جگر بند کلان خود شجاع الدوله محمد علی صاحب که بصفات موصوف بود و نعمتا از عارضه سوء الصحنی و عرصه
 سه روز حلت نموده در دایره میزوسن انز آبادی قطبشاهی در پهلوی سپهر مرحوم خویش مدفون گردید
 تا یخ حلت بهادر معز نیست قطعه صاحب منزلت امیر الملک بهاد یافت اندر پشت چون حلت به
 سال تا یخ گفت با تق غیب به مومن پاک داخل حبت به چهار سپهرش بودند یکی اشجع الدوله که او
 مومنین پور بوده از ابتدا می تولد و شباب در سایه عاطفت جد مادری خود میر عالم و جد خویش

سنه
 در احوال
 عشق و اولاد
 نام الدوله
 غم و منزل
 سن وفات
 امیر الملک
 امیر الامیر
 در دست خود
 شتابناط
 اینچنین
 تقییر خویش
 کرده می آید
 در عهد
 سن وفات
 در تاریخ
 رشید الدین
 خان مشهور
 هجری مرقوم
 است و پیش از
 بنای نقاش
 سن وفات
 نبوت رسیده
 منقوش در
 اتمه طور

جاگیر بدستور بحال و برقرار دارند مقتدر عنایت کبری هویت عظمی و سلف هم شاید بحال کس فردی نظیر
 نمانده باشد معجز امیریت ذی اخلاق مروت شاکر شاد و چشم ذی بهمت دست تمیز بدو دراز دارد
 که احدی را بدون حصول چیزی بجزیری خالی زمین پس پیشین گفتار انداز طبیعت خود را برابر انداز طبیعت
 بزرگان خویش داشته بجمع صفات موصوف و در شکر پرورخت خداوند لغت مشکور است چون مراتب
 پرورخت بحال امیر الامرا حضور پر نور را همواره منظور نظر عالی بود و بعد جلالتش بدستور پرورخت اینچنان
 فدویت نشان آنچنان نظر الطاف شان بحال و برقرار است که بتخییر و تقییر نمی آید صاحب منصب
 مناسب خطاب و نوبت و جاگیر و غیره بجمع مراتب سرداری و امارت سرفراز و ممتاز است +

اعتصام الملک بهادر

خلف اعتصام الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بهادر منشی حضرت غفران تاج میر نظام علیخان بهادر آصفجاه
 ثانی نور الله مرقدہ نام اصلی اش میر عباس علیخان بهادر است اما میر حیدر خان بهادر منشی مذکور از بلده
 خجسته بنیاد و از گ آباد و قلعہ مبارک دولت آباد که قلعه داری قلعه مذکور از وقت بادشاهان تیموریه
 و خاندان بهادر معز بود و از بلده حیدرآباد شده به وقت شیر خنگ بهادر و رکن الدوله بهادر الملک
 سرکار که از وقت بزرگان طرفین اتحاد داشتند باریاب حضور پر نور گشته بساعت طالع بلند و نصیب
 از چند بخدمت منشی گیری حضور پر نور که پاکیزه روزگار گفته اند سرفراز و سر بلند گردیده بمرتبه مصاحبت و
 تقرب رسید که رشک ایران در بارش و بلکه بهر از حضور پر نور بوده صاحب منصب بجزاری سہزار سوار و علم
 و تقار و پالکی جبار دار و بجایگرمه سیر حاصل نیز سرفراز گشت و تاملت خود مرموز کار و بار خدمت خویش
 بود و بجز از آن در خدمت مغفرت منزل چون عالم پیر از سالی بدرجہ بود که از بس رشتہ سال سید خدمت
 دارالانشائی را بفرزند کلان خویش رشید الدوله بهادر از پیشگاه آنحضرت سرفراز کنانید خود در عالم
 انزوا در عبادت مبعود حقیقہ در نہ بکنز و دو صدوی و پنج سبک عازم خلیفین گردید میری بود

بجمع صفات امیرانه موصوف و دوحلف لایق بزرگ و یک پسر صغیر در وقت خویش دشت بزرگتر ازینها
 موسوم بجان صاحب روبری پر خود قضا نمود بهادر مذکور در غم و الم جویش حرکات جنون پیدا
 کرده در همون حال در سنه یکزار و دوصد و چهل و سه هجری عازم ملک بقا گشت پس در وی بنام
 و گاهی صاحب الخطاب بدرگاه قلیخان بهادر بعد رحلت پدر در حالت بیماری صاحب ضعف اعضا رده
 حج و زیارت نموده زندگانی تمام خود قریب بست لک روپیه از نقد و جواهر سیمه همراه خویش برداشته عازم
 حسنت با اتفاق سید عاقل خان بهادر که با هم اتحاد بسیار بود گردید و توبه بوضوح نموده متوجه عبادت
 معبود حقیقی گشته چون بمقام سزگاؤن که متصل لونا یعنی ننه منزلی لونا است رسید طاقت اعضا
 بالکل نمانده در همون مقام در سنه یکزار و دوصد و چهل و شش هجری بدر البقا خزامی و در همون
 جامه فون گشت اثبات البیت و نقد و جواهر بر طبق وصیت او در علاقه صاحبان انگریز بنی امانت
 است بعد رسیدن پسر صغیر امین الملک مرحوم موسوم به امین الدوله بسنت صاحبان انگریز مذکور بر او

سنة
 ۱۲۰۴
 بیخه خانان
 بهادر الخطاب
 بنو القطار
 بنو الحسن
 ایام الدوله
 ششصد
 بیخه صاحب
 سن وفات
 سنه ۱۲۰۴
 هجری
 قریب
 امیر
 موسوم

خواهند رسانید
اکرام الملک بهادر

نام اصلی اش صدر حب خلع چهارمی امیر الامیر الملک بهادر است در عهد حضرت منفرت منزل
 مشغول پرورش پدر بزرگوار خود بوده گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز حاضر در بار جهان مدار
 میگردد و در عیدین بندگان عالی بظلال عالی تا بودن پر زوی قدر خویش مورد الطاف شامانه
 گشته بخدمت خانسانانی سرکار دولتدار مشرف و مباحی شده شبانه روز در اطاعت امر خداوند نعمت
 دقیقه فرگذشت نمیفرماید چون خساره باید داد سپاه و قرض خوانان از احوال مرحوم مذکور امیر الامرای
 مسطور عاید جالش گردید علیحضرت حضور پر نور نظر بر فدویت و جان نثاری و قدامت قدیمانه بزرگان
 بهادر سز از خزانه عامه سرکار دولتدار لکھوکار روپیه مره بعد اولی و کرة بعد انفری محرمت فرموده

و جاگیر عمده در مجال بسیار مقرری مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروان گردید و سر عزت و وقار با اسما
 اعتبار یافته در سایه عاطفت خداوندی محمود کار و بار محو خویش است امیر است صاحب شان و شوکت
 و وجاهت کردین زبان هیچ امیر بصیابت و شوکت او نمیرسد با اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده و بربت
 اعلی از خداوند نعمت برگزیده هر کس که با وجود کرم کرد دیگر محتاج خانه دیگری نشد اقرار پرور نرم شمار همواره
 از خیرات یومیه سادات و حجاج و زوار و نجبا و ارباب استحقاق و پیر زالان بی طاقت را که بدست خود
 بدست بی اعتماد و نعمت غیر میدهد مسرور و بدعای از دیار و دولت حضور پر نور محمود و در عبادت الهی
 از چهار گسری شب مانده مصرف بتجد گزاری گاهای بی وضو نمینماید حیرت چشم از خورمی حال خلایق خوم
 و از رنج احوال مردم متفکر در فکر سایندن رحمت و از دستی امورات دوستان خوشدل کینه و حسد و
 بغض و شک زنی و اشاره و اشاره فتوری و مفیدی استغفر الله در مزاج خیز تر از جش بلکه در محفل ادیبان
 اش هرگز هرگز نیست محض ناپند است تا بشکوه غیبت چینی بعضی بعضی چه رسد از نماز صبح تا اراده و بار
 سواى ذکر و بیان آیات کلام مجید و احادیث و ذکر پادشاهان عالی تبار خصوصاً همواره ذکر علوم و مراتب
 و درجات خاندان عالیشان آصفیه طب اللسان و در بیان الطاف بنیایات حضور پر نور درباره خود
 عذب البیان است از عطایاى بسیار شوق نه بذات خود بلکه علی روس الاشهاد در خوشنویسی و انشاء
 پردازى یکمى عصر خصوص در تحریر کلام مجید ثانی شاه مسکین به مغفور تواند گفت چنانچه بسیار مردم البساده
 حسنت تحریر قرآن شریف خوشنویس گردانید عاصی محرر اوراق نیز از ادنی تلامذه بهادر موصوف
 است که هیچ محنت کرده معجزه در علم تیز اندازی و صنایع و بدایع آن فرد فرید روزگار هر روز توده نشن
 تیز اندازی در خانه خود تیار کنانیده بلاناغ با تاملی تیز اندازان عصر مشغول حسنت است صبح و شام
 طعام لذیذ با برادران و اقربا و رقفا و سادات و حاجیان و زواران و اکثر محتاجان را که کسی نزد خود
 باز نهد و نیز هر کس که از صادر و وارد مجلس باشد مسخورد و حکم خالی نمیرود اگر برود و اطلب او آمان

که در بار جهان زمانه او هیچکس چه در خوشنویسی چه در اصابت رای و مناسبت خرد که همواره شرکت صلحت
 کلیات و جزئیات حضور پر نور بود و چه در علم فضل و کمال که در انشا آرائی بی مثل و بی مانند خود بوده
 بنظر آید اقربا پرور و خدا پرست اوقات سمور فرود میزد منتخب روزگار که اگر زمانه صد سال دیگر خراج زند
 همچو امیر بصفت مذکوره بنظر آید بلکه آید اما میرعباس علیخان بهادر خلف سیومی بهادر موصوف منشته
 میرحیدرخان بهادر مرحوم چون از بد و شعور و ابت رای حال آثار شادت و حوصله بلند از ناصیه عایش
 هویدا بود در عالم صنوسن هم ناپسندیده راه گزینی پسندید و همیشه خود با ادب می نشست و از بی ادبی
 نفرت تمام داشت و عهد حضرت نفرت منزل در سه کبزار و دو دوسوی و سه کسک منتظر نظر خاقانی
 و مشمول عواطف سلطانی گشته بهادر و غلی دیوانخانه عرض مکررتجویر آنحضرت سرفراز و ممتاز گردیده به بلج
 اعلی رسید همیشه معتد کلی بود و در همه باب در امورات سرکار علی الخصوص در زادستی سالمه مرشد زاده های
 بلند اقبال مصحام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تغیری و روانگی ثابت جنگ سل حسب
 وکیل انگریزی درباره طلب مرشد زاده های مذکور از قلعه سبله بر ارجند و عمل مهاراجه بهادر چه در نظام
 مزاج آوری حضور پر نور که هرگز اقبال نمی فرمودند آنچه بهادر معز سماعی جمیله مبار آور و اظهر من الشمس است
 و علی بن القیاس و زادستی مزاج خاص آنحضرت درباره تشخیص مرض دود او تجویز غذا بر طبق ایامی حکما و نیز
 در امتیاط اشیا مضره چه اندرون محل و بیرون از آن معتمد سلطانی فدویت با وجان نشانی با و نمک حلالی
 بطور آرد که تا حال آفتاب روشن نرسد تا حلت آنجناب بخدمت متعلقه خود مامور بوده بجا هرگز آن
 و دوشال بیش قیمت یکمتر او پدید با کار کلاتون کشمیری پد مبارک خاص سرفراز و شرف و سباهی گشت و درین
 عهد بحیثیت ممد بندگالغالی خداوند لغت عالم پناه خورشید کلاه جن آگاه نامرالدوله بهادر در آصف جاہ
 ادام الله اقبال و عمره به جالی بخدمت عرض مکرر باضا و منصب و خطاب جنگی ممتاز جنگ دولانی اعتصام الدوله
 و اعتصام الملک بانوبت و رساله سولان و علم و تقاره و نشان و عاری و پالکی جمال دار و عطای جواهر علی

نیشین گشت و عابد سپهر با وجودیکه از ابتدای آفرینش در رکوع است از رشک غلطانی این سجا از بنم
 اشک حسرت ریخته الله تبارک و تعالی بمقتضای الدال علی التخذیر کفایه علیها ثواب تبلیل و تسبیح
 بروزگار ان معاون خیر روزی کناد تا زاهد نیلی پوش فلک بسجا آنجم در و در تقدیرین و تبلیل است
 رشته سحر بقای لیل و نهار در ترزاید باد

رقعه دیگر در ارسال دستار

از روزیکه خامر بدالع نگار صنع لم یزلی رقم هسته کائنات از گنجینه عدم بر صفا شود و گناشت بمقتضای
 حکمت بالغه شهور البقدر قابلیت استعداد بنیت که مانوق آن متصور نباشد بعد لول آیه وانی هدایت
 مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَإِذْ جَعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ ثُمَّ أَرْجَعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
 إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَائِبًا وَهُوَ فَصِيدٌ بِه قسبه مزین گردانید که عقول عقلای زمان که سرشناسان عالم ملکوت
 انداز احصای کنه آن بصیر منصرف بل مقصور مقرر انداز آن جمله صفا سیمار بزینت کواکب و شاخ اشجار را
 بزینت شمار و نیز مردان را بر لوق دستار آرایش تازه و پیرایش بی اندازه عطا فرموده پس بهتر از
 دستار مردان را زینتی نیست خصوص وقتیکه از دوستی لطیف تحفه برسد سجا توجه از دل خلاص منزل بر آید
 دستار در سلو و صول صحبت شمول نموده سر و دست خلاص اوقف تسلیم و نیاز ساخت حبه دستار که بهتر از
 بدل فریبی مغ دل گردادام صیاد برده بلکه چون تار شاعی آفتاب کسب خیر عالمی نموده شاید از سویدای
 دل و کافور شمع سفیدی تار پودش را منوخ نموده اند که از نظاره اش خلعت چشم بتیرگان روشن
 و خشنیدنت تارش برای دفع عین الکمال بشنا بچوئن اگر صفائی آنرا حیر میاید بگردن سرزنش میگردد اند
 و اگر گران از ملاحظه اش بهره مند میشد چادر خود بر راه میدید بکلاه خسروی را اگر این دستار بدل
 نماید و او هیچک قرص ماه را در پیدایش سجد سزا است غلان جمهور اگر آرایش دست خواهم میتواند شد
 که سر از نبتش شرافت و دست را از سپیدنش گرامی حاصل شده الله تبارک و تعالی تا زمانیکه

فرستاده تا به آمدنش دست بقره دراز نیکند شوق اسپان عربی و عراقی و کاسیمواری و دو کهنی و فیضان
 نیز رقبا بسیار و بر تها متب و با سبک زیور خیزب سادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را در سال تمام هزار بار پویه
 داده روانه میفرماید و بیت الله شریف علی باب دوازده ای مقرر نمود که اخراجات آنرا هندوی کرده با ارسال می آورد
 که در هفت تا قلم دعای خیر می بیند و این همه امور حنات را محض در اعتقاد خویش برای از یاد عمر و دولت خداند لغت خود
 حضور پر نور دام اقبال بحال برقرار دارد و نه برای حصول حنات ذات خویش از جمله آن مرست مسجد جامع
 بلده حیدرآباد است که بعد از آمدن از سر نو تعمیر شکست و ریخت پر دوخته کمره چوبی برای احتیاط
 در هر طاق و دروازه مسجد مذکور نصب کنانید که کمال اسوه دست و سخن مسجد از آبک ریزی چنان
 هموار گردانید که نمازبان را هیچ چه از بیت نیست و از محذرات آن منبع خود میا عمارات بلند باقرش و مساند
 متعدد و دو باغ و گلستان و چاه عمیق بر سر است که مبارک که خلقت خدا آب شیرین و اهل عسری
 مسافران روز و شب میخورند و مخطوط می شوند و باغ دیگر در قلعه چهره روزگار باریب و زینت مکان و اشجار
 و چسب الغرض زبان قلم در توصیف آن منبع کرم طاقت تخیر و تقصیر و زردار و شکره از آن باظهار آورد
 از جمله انشا پر داری آنجرح کمالات فقرات چند که یادداشت بخیر در آورده که یادگار است

رقعه در رسال تسبیح

و سبحان الله زهی عبود حقیقه که عبادش نتیج ظهور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس ورد
 تهلیلش و تسبیح هر ذی عقول را از جمله واجبات چون سه و نسیان که لازمه ماهیت انسانیت اکثر اوقات
 از آن غفلت روی او اند از جناب مقدس نبوی علیه وآله صحابه صلوة والسلام که طیبی بهاران را مهیت
 کاریت سحر را بندگی یاد آگهی و تازیا به نفس سرکش سخت پس من سرگردان تیر ضلالت در تلاش آن بود که
 تسبیح مسلک مانند آیه رحمت از آسمان کرم شرف نزول بخشید چنانکه این تسبیح اگر بدست سبحان فلک رسید
 بر هر سوره آن کواکب را شمار کردی و از مشاهده آبداریش گوهر آفتاب حجاب کرده در دریای عمان

بِالْبَرِّ وَالتَّقْوَى جالی از حسات و عاری از برکات نخواهد بود تا زمانیکه فلاطون این خم در باوه پیمای پیام
ولایت پیام نشا طبر بزاده مسرت و انبساط باد

رقعه در ضلع انشا آراسته

از آنجا که منشی تقدیر ایجاب کائنات را وابسته به لوح و قلم گردانید و بر افراد لیل و نهار بحد قدرت قلم تقدیر
مثبت ساخته و بدون پای چوبین قلم سرد درونی دور افتادگان طریق محبت حجاب خفا آرزو بر بند
در رشته زلف مستوره مطالب بدست دلدادگان سلسله مودت در نسی آید پس همه ذی عقول را تحصیل
آن گذیری نیست بنا بر علی دل نیاز منزل چون سیر خار در وادی تلاش نوا سنج تمنای حصول مقصود بود
شعر و لها همه در شمشین راز بند بر یکدیگر اندر تو اندازند. قلمهای مسله مانند شاخهای شکیله یک قاصد
خاطر را بنفوش مودت رشک بوستان گردانید و بعضی از آن بی شائبه تکلف مانند نگاه عشاق در سخن
قلم و معانی افواج مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت رستی و وفاق با وجود دوزبان از یک جبهتی
گاهی کلمه درونی از آن ظاهر بنمیکرد و از اعتمادش چه ترقیم نمایم که هزاران مطالب محول او میگردد و بجز
خموشی لب و امین کند و از خایت عجز با وجودیکه رقصش کمال الجواهر دیده بنیاست داغ سیاهی بلبیده
کشیده هر از سجود اطاعت بر بنیارد لؤلؤن و القلم از شان او آیتی جَعَفَ الْقَلَمُ از کتاب کمالش
حکایتی است تا از دیاه و سفید لیل و نهار بنقو ط کو اکب زینت بخش صفحہ سپهر است عنان کمیت تیز
خرام قلم از مجرّه دوات بمبرات اهل زمانه بدست آن شهسوار میدان مودی و مروت باو بالنون الصاد

رقعه در ارسال کمان

کمانیکه در دل برای مانند آبروی خوبان جلوه نما بلکه چون هلال نوصیا بخش دیده پیر و جوان از کمان
خانه عنایت این گوشه نشین کاشانه محبت رسید از ملاحظه رنگ نسبتش من حلقه بگوش مودت را
حلقه وار سرگردان منع صانع حقیقی ساخت بی شائبه تکلف تیزتر از گان دلبران که در اراج خانه دل عشاق

سر در گرد دستار است آن سر کرده اباب دانش و سر کرده ارباب بنیش را بر فرازی جاوید سرست بخش دارد

تقدیر دیگر حکیم شفا بنجان معتمد الملوک قلمی ریافت

از آنجا که حکیم علی الاطلاق جلّت الاوله و عمت نعمت اوله که ترکیبش مزاج النفس و آفاق است وجود عالم را
 بضمون هدایت مشون و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون از سویدای حرم لبر برده شود آورده
 بمصدق و ان من شیئی الا لیسبح بحمده و ان لا یفقهون تسبیحهم مترجم گردانید و بنی نوع انسان را
 و دعیت فیض لم یزلی برده و بکلیه خلق الانسان فی احسن تقویم جلوه گرا ساخت در سفیرت عبادت خالق
 مانتشاء بر هر فردی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسران نوع آدم است و حصول
 آنست که تکمیل نفس انسانی عبارت از آنست موقوف بر توادل مزاج حضرت هرگاه حضرت و ارباب العطا
 با فردی از آن افراد بر گریه بخت من اونی الحکمة نقذ اونی خیر الذی را بر نواخته مصدر فیض عام و مظهر حسنات نام
 گردانید پس همه ذی عقول را باید که وجود او را از جمله معنمات پنداشته شکر آن بر خود لازم دانند و آن
 موهبت عقلی درین خبر و زمان ذات فایض البرکات آن جالینوسی الزمانیت که آئینه دل صفا منزل
 جامع حکمت علمی و نظریست بلکه نظری و پیش نظرش حدیث پس چنانکه بر سایر ستیضان شکر این موهبت عقلی
 معمولاً لازم گشته بر ذات آن مصدر حسنات خصوصاً واجب و متمم است و متوجه اصلاح احوال مردم شدن
 و حقیقت ادای شکر نعمت الهی کردن است خصوص توجه بر احوال دوستان یک رنگ موجب حسنات و باعث
 برکات لائقه و لا تحصى است امل زمانه از دست کشا کش معده در آزار و محض بتنگی آن گرفتار
 اگر چه تقویت این بیت الداهر هر قدر کم شود موجب زیادتی صحت است لیکن نوسن نفس را با بجلان
 علایق دنیا را اگر از ضعف استرخای عنان شود و تحمل بار گران عبادت نمیتواند شد بنا بران تقویت
 او واجب نظیر اگر از نونش در وی عنایت و کفند اخلاق بمجالج پر دازند بمصدق نقذ اوله

نام اصلی اش غلام حیدر خان بهادر است از قوم نوایت بزرگاننش همواره بمراتب بلند و مناسب از بندگان
 رسیده کارهای نمایان بطور آورده اند و تعلقات لکهار و پیر معمر کار و بار باگشته نام نیک بر صفو
 روزگار گذاشته اند و او در عهد حضرت غفرانآب بجناب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیده از پیشگاه
 حضرت منقرت منزل متین خدمت گذاری مرشد زاده آفاق ناصرالدوله بهادر گردیده تا جلوس
 میمنت بانوس آنحضرت شانه روز حاضر جناب بوده بخدمت داروغگی فلینجا زعفران شانه و غیره خدمات
 دیگر معموگشته مسور و الطاف مانچون سیر بر دولت خدا داد میزوال از جلوس آنحضرت رونق تازه یافت
 از پیشگاه خلافت سرفرازی خطاب بهادری جنگی و اضافی منصب چهارهزاری دو هزار سوار و تعلقات
 لکهار و پیر معمر و بیات جاگیزت محلات و مقطعات هزار بار و پیر و مبلغ خطیر و بر سال جوانان بار قدیم علاقه
 در جنگ بهادر خان زاده سرکار ممتاز و مباحی گشته بمبذول بذل و عنایت خاقانی است امیر لیت
 کشیده مزاج کم گو پر فکر است کردار استی پسند بر کس کردبان داد دیگر مانند در و در قیامت تغیر پذیر
 نیست اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده اش عالمی را در گرفته و بسته بهمت عالیش گردانید کشته
 دست شگفته چمن خندان روحش ظاهر و نیک باطن رحم دوست با ارازل متغیر و با نجبا بیشتر بلند صله
 سیر فکرا مال نیش روزان خفی و جلی مرتبه حوصله اش بان مرتبه رسیده که همواره شریک صلحت کلیات
 و جزئیات خداوند لغت است بهر خدمت جلیل القدر که از پیشگاه خاقانی سرفراز شود بان حوصله سر انجام
 دهد که در پیری بر آن متصور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او منشأ کارهای عمده دیگر است که در فرس
 خرو مندان روزگار مترجم خاطر است **الْعَاقِلُ يَلْقَى الْإِثْرَ** پس چرا که فضل جمیع کمالات صوری
 و معنوی که لازمه بزرگ نشان عالی فطرت است هر ذرات آن منبع کمالات موجودات بقول **ب. ب.**
شاعر غنچه بر وقت خویش گل گردد و کونرسی باغبان بسیار همواره بجلالتهای
 خود خیزد و بار بار و معتد کلی سلطانت

له خلف کلاه است ۱۲

تا فاق و فاق نشسته از پشت همین کمانست و نقاشی ازل قوس قزح را نظیر رنگ همین کمان
 رنگ آمیزی نموده اگر تا رنگه صرف چای این نماید در او رنگ و پی و دله را دکان نموده بلار از پی این بکار
 بر بند سزاست قبضه اش مکرز دائره نظره و پیشش شهباز فتح را شمشیر چله اش لنگر سفینه دریای و عسا
 و فاقش مانند قطب فلک لطیف فیروز می سمانا و کوش چشم زره را اشترکان و ضد نکشش صرف تضار از ترجمان
 اگر اسفندیار راهت تیر این نماید لب سوزان زبان سپکان را چون لب معشوق بوسه و شیر نشیبه و عسا
 از سهم آن خون نابه جگر نوشد غرض از روزیکه قوس قزح زینت بخش حایل سوار نیل خشک فلک است
 چنین کمان از اُستاد ازل یاد ندارد تا نیز شهاب ثاقب از قبضه کماند از قدرت در کشاد است اعدای
 بی سیر که بقبر بان بلکه چون تیرهای ترکش زیر دست فرمان باده + + + + +

رقعه دیگر

از آنجا که سحاب نیسان از سمت بلبله نشسته بدان صدق از آبیاری خود دریغ نکرده و آفتاب عالم تاب
 از پرورش سنگ خارا را با وجود علو مدارج صرف نموده قادر علی الاطلاق و خالق بی نیاز قطره را
 گوهر و جرم سنگ را بعلل مبدل ساخته تا زبان روشن بیانی ضیا بخش نام ربی در عالم باشد نظر بر این اگر
 از ابر نیسان کرمت آن بحیرت آن باین تشنه لب قطره داران آفتاب آسمان محرمت باین سنگ خارا
 جوهری نصیب گردد و در نظر اهل منبش که دقیقه شناسان صد آفرینش اند بر و از منبع سحاب و خشتانی
 از چشمه آفتاب است خصوص درین اوقات که ابر گوهر بار با وجود خمای ذاتی بجای گوهر از اشک حسرت
 هم مضایقه کرده اگر آب سحاب آسمان مردی و مروت و آب آفتاب فلک محبت و سخاوت نیز بوضع زمانه
 پروازند صدق دست امید واری بزرگ سفال و شیشه دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال

خواهش

آفتاب در جناب بهادر

بسیار عاشورخانه بنا کرده خوش استاد میگرد که در ده شب البتہ از نسبت پل و روغن سیاه کم خرج روشنی
 نمیکردید چون لشب ہم سواری مبارک صبح مذکور بر می آورد و در اندگان پنجه با و پنجاخه تپائے
 روشنی از عاشورخانه ایشان که متصل دروازه پل است تا اطراف گرداگرد چارمنار کوچک بازار کاسا پٹ
 وغیرہ سراسر راستہ پہلو بہ پہلو بچہ با در دست گرفته بجای خود مابا برگردیدن صبح مذکور و رسیدن
 بعاشورخانه خودی استادند و سواری صبح از اندرون روشنی سہ ہزار اخلق اللہ تعزنیہ کسان
 میرفت و پیش پیش صبح مبارک بہادر مذکور لباس سبز جامہ و دو شاہ سیاہ ماتمی پاسبانہ
 لکرتہ حقہ بچوان تکلف تمام بدست خود گرفته سینہ زنان با ہزاران مردم چنان میرفت کہ وجاہت
 سیادت از چہرہ منورہ او کہ سرخ و سفید رنگ بود در لباس سبز مانند آفتاب در مرز عہ سبز فلک میدرخشید
 و در وقتارخانہ عالی نشان بزرگ کہ بالای ش نقاچیان و شہنہ نوازان خوش سدا سہ اسباب نوبت
 و دیگر روشنی شمع بہتیا و کتولہا سہ نقارہ کلان دامہ کہ بر ہمون نقارخانہ روان داشتند مینواختند
 و قریب چہار صد بھویان ہر دو نقارخانہ را دوشش بدوش برداشتہ پیش پیش صبح مبارک و جلو
 میبردند از ملاحظہ اش حالتی میگیدشت کہ از بیان آن دل شنوندہ مضطرب میگردد و تسلی نہ مییافت بغیر
 دیدن آن قریب یک لک دو از دہ ہزار فقیلہ معمولی روشنی در آنتب بچرخ می آمد ہر گاہ صبح مبارک
 بر می آمد از علی تادانی از امیر تانقیر زن و مرد بکامل شہر خوارہ صغیر تا شج کبیر از حالہ وغیر حالہ تا پیر زال
 صد سالہ برای دیدن صبح افتان و خیزان می آمدی و میدیدی از وقت احداث بلدہ حیدرآباد
 تا الی الان در سبب عصر باین صورت تکلفہا بچکس تعزنیہ برداری نکرده و نخواہد کرد مہذب و روز گل مرثیہ
 خوانی مرثیہ خوانان تمامی بلدہ را طعام لذیذ حلیم و قورمہ میخوانند و شیرینی وغیرہ لوازم معمولی و گل موقوفہ
 با کٹریہای نقرہ بوزن شش شش رویہ کہ بجای جباب در عاشورخانہ نصب میکرد و روز گل سہ ہر
 جماعت یک کٹوری میداد و العرض ہزار بار و پیہ بچرخ عشرہ محرم و تیاری عاشورخانہ و تعزیری امام علیہ السلام

اشرف الدوله بهادر

نبیره اشرف الدوله بهادر محرم که قلم را طاقت تحریر ستوده خصال آن منبع اطلاق و کرم بالکل نسبت فرشته قدسی نژاد و قالب انسان در آمده بود و او خلف ارشد داور الملک بهادر دوله شرف الامرا بهادر برادر کین الدوله بهادر و ار اللهم سر کا حضرت غفر اناب بوده که زبان در توصیف این خاندان سعادت نشان لعجبه معترف اما اشرف الدوله حال ولد میر موسی خان محرم است پس اشرف الدوله محرم مذکور که او در عین عالم شباب جهان فانی را پرورد نمود که خلقت را احساس است مگر شارا الیه بعد رحلت پدر خود از پر تو فضال خداوندی بجایگیر حاصل قدیم و خطاب منصب پرورشی و کار خابجات قدیمانه سفراننده مامور کار و بار سلطنت امیریت کرد در عالم ابتدای شباب خلاق بزرگانه دارد و رفیق پرور با مردمان اویسب هم محبت و با انظار نامطبوع کثاوه همت خویش وضع خندان رو بحیج صفات امارت قدیمانه

خویش موصوف

اسد نواز جنگ بهادر کوک

برادر خرد و جعفر یار جنگ بهادر کوک که نام اصلی اش میر حسن علیخان است نسبتش از سادات خراسان که میر محمد رضوی والد ایشان مشهور بود مفضل در ذکر احوال جعفر یار جنگ بهادر کیفیت ایشان هم با مقام خواهد آمد اما میر حسن علیخان مذکور در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه سلک در جاه بهادر که نسبت کوکل تاشی با حضرت دشت در عالم شد زادگی همواره بجناب حاضر بوده بعد بر آرای آنحضرت بدو راه دو صد روپیه ذات و پنجاه و دو سواران صرف خاص و دو صد جوانان بار پلین و یک صد جوان بارگیر اشرف سرفراز گردیده همیشه باریاب حضور پر نور بود و سواى این از دیوانی سواران و بارگیران و جوانان بار پلین قریب صد نفر مد جاگیر هزار روپیه معاش دیگر سید شت ضریح مبارک جناب سید الشهدا علیه السلام از نقره ده هزار روپیه تیار کنانیده در عشره محرم الحرام باروشنی طبی ای

خلف مرحوم نذکو نام امی اش مرحوم علیخان بهادرت بدو در خدمت حضرت منفرت منزل حجج کا خانجا
 سرفراز و ممتاز گردیده بر طبق معمول مرحوم عمل کرده ضیح مبارک استناد می نمود و دو سال موافق معمول سوار
 هم برآورد بدو در خدمت حضرت منفرت منزل بقدر استطاعت خود روشنی هم میکند و همه امور بحال وارد اما
 سواری موقوف است درین عهد از پیشگاه حضور خطاب و منصب پدیری سرفراز و بهجالی جایگزین و اطاعت
 و همواره حاضر در بار جهاندار صاحب اخلاق کشاده مزاج عیش پسند صفات بزرگانه خود موصوف و مشهور
 روزگار است

امیرالدوله بهادر

خلف امیرالدوله شہامت جنگ مرحوم دل شہامت جنگ محمد ظاهر خان بهادر کو که حضرت غفر ثواب میر نظام
 علیخان بهادر آصفیاه ثانی که ذکر خیرش مشهوره قاق است و امیرالدوله کلان در عهد حضرت منفرت منزل کند
 جاہ بہادر بعد تیزی و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خانسانان بسرفرازی خانسانانی حضور ضمیم خدمت
 موروثی جوہر خانہ خاص سرفراز و ممتاز بوده اوقات خویش بسر در نہایت نفسی مزاج از آنجا کہ دست بخت
 ارادت بہت حضرت شاہ غلام علی صاحب فرزند حضرت شاہ موسی صاحب قادری داده بود و بدرجہ
 خلافت رسیدہ لہذا ترک لباس کردہ منزوی گشتہ بوی چند ولایت حیات نموده روبروی روضہ منورہ
 آنحضرت در مغربہ نواحدت خود در فون گردید اما امیرالدوله بہادر حال در عهد حضرت منفرت منزل بمصابت
 و خدمت جوہر خانہ و خانسانانی از وقت انزوای والد خود مہمور و حاضر کار و بار در بار جهاندار شدہ مور الطاف
 شانانہ گردید و درین عهد حضور پر نور دام اقبالہ نیز بدرجہ قدیم بحالی خدمات و جاگیرت قدیم کو کوطلی و طاهر
 خان بیٹہ وغیرہ دیہات ہزار بار و پیر سرفراز امیریت بسیار نفسی مزاج خوش اخلاط و پر اخلاق صاحب سلوک
 با اجبار و خجستہ اس قدر ان کمال اہل کمال صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار از علم و تقارہ و نوبت پالکی
 جہال داری نیز سرفراز و ممتاز و مشرف است سلیقہ خاندان بہادر و معزز کنام نامی امی اش محمد بدر الدین خان

صرف میکرد که در تمام اقلیم مشهور تر است و مخفی نیز آنقدر خیرات به پسرز الان میداد که بر روز حلت
 او از هر مهر محارم بیویان شده گیر کنان سینه زنان همراه تا بولش میرفتند گویند قریب یا الضد رو پیر
 ماهوار خیرات ظاهر و پنهان و خرج نیازات و عرس و غیره بود و بویه بار اینچنان مخفی میداد که احد
 را خبر نمیشد بر روز حلت از اظهار بیویان معلوم شد حاجیان کار پرداز و بیت رام متصدی میگفت
 که خبر این خیرات ما را هرگز نیست که کی میدادند و کس نیکو کرد و صدوسی و پنج عجب بر روز عید الفطر
 به راه فنا گردید امیری بود سپاه پرور و وجهه با صلابت سخن عیش و دست راگ پسند بجمع خوبها موصوف
 روزی در دیار جهاندار که حضرت مغفرت منزل بالای بگلدیو انخانه و ولتخانه قدیم بر آمد فرموده بودند
 و اهل دیار هم حاضر اسد نواز جنگ بهادر عرض کرد که سید احمد مرشد خان زاد که از لاهور وارد بلده سعید آباد
 انداز لطف و توجه باطنی خویش شراب را شیر میکند خود بدلت و اقبال فرمودند که این از جمله اقلیم است
 است که نیامد پس لطیف عاصی مؤلف اوراق ملاحظه کرده ارشاد فرمودند که این حکیم با نیز قلب با است
 میکنند یعنی شراب را فوراً اسر که میسازند پس لقر و توجه هر دو واحد است ایشان هم اگر کسی را میبرد خود
 کنند میتوانند شد که ولایت دارند الحال اسد نواز جنگ شخصی بود ساده مزاج که تاحیات خود خاطر شکنی
 احری نمود در مزاج حضور پر نور لبان نام دشت و مورد الطاف بکلمات شفت و سرور میگشت صاحب منصب
 و جاگیر ده هزار روپیه که موضع مدور پر گنده زسا پور و دیگر دیهات کونڈاپور و غیره از انجمن عقب قلعه محمد خیر
 گوکنده مقطع خارج جمیع خریده پیله مقبره فیصل و دروازه های مشین و چا و ژری و عمارت دیگر با عمارت
 در آورده آباد نموده با سد نگر موسوم ساخت تا حال بازار در سفته میشود و نیز عاشورخانه و مسجد باغ متصل
 دروازه چل از محی ثبات اوست که میر جوهر علیخان بهادر اسد نواز جنگ حال خلف مرحوم مقیم او خود مد فون

است و بس
 اسد نواز جنگ بهادر حال

چند لعل مهاراجه بهادر هم مساعی جمیله بجای آورده بدستور والد خویش کارهای بسته خلق الله را بسااتی تمام
 بر می آرد یک عالم دست بدعاست آنها همون سرشته بی نفسی بغیر تکلیف دام و درم که مشهور تر است و دین
 عهد حضور پر نور از پیشگاه خداوند نعمت هم بجایگزیدیم منصب سرفراز و حاضر در بار جهانمادر صاحب
 اخلاق مروت در کار خیر اهل حاجت مصروف اقرار و در جمیع صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر
 معزمین پور محمد نظام الدین خان بهادر که انتظام امورات خانگی و بسته ذات ایشان بوده است
 اخلاق منصف و دومی محمد فخر الدین خان بهادر که اشبه بزرگ پدر بزرگوار خود بوده فخر خاندان خویش
 است و همواره بصاحبت مهاراجه بهادر حاضر بیومی محمد بدالدین خان بهادر که به دار و عکلی باغ سید
 آباد به نیابت راجه و بهراج بهادر از حضور پر نور سرفراز و دام بصاحبت راجه موصوف مشرف و بهر
 بظواهر و مناصب ممتاز و لعلو اطف سلطانی سجدات عالی و علمی مشمول عنایتند

اعتقادالدوله خورشید جنگ بهادر

خلف پنجمی عنصام الملک بهادر بزرگ یعنی میر حیدر خان بهادر مرحوم منشی حضرت غفرانآب است نام
 اصلی اش میر ابراهیم علیخان است از پیشگاه خداوند نعمت بفرزای خطاب منصب خدمت دار و عکلی
 هر کاره داد جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلنداری بهائتم سرفراز و همواره حاضر در بار جهانمادر و بهر
 خاندان خویش موصوف

اعجازالدوله بهادر

خلف هفتم الملک بهادر بزرگ است بعد حلت پدر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذر اوقات نمود چون
 وقت الملک طال میرا که علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت متعلقه نادیر که علاقه نمودن ایشانست
 در ساله سواران سرفراز شده به بند و بست آن معمور است امیرست قدیم که جمیع خوبیهای خاندان خود در
 ذات خویش موجود دارد و صاحب منصب و جایگزیدات ممتاز

بهادرت مافوق سلیقه دیگر امیران سرکار دولتت است که از بر آوردن جلوسهای شاد و بیهای سرکار
مثل سانچی و مندی و سواری نوشته و تکلف جلوس لنگر مبارک حضور و دیگر لنگرهای غیره که خود بدولت و اقبال
ملاحظه میفرمایند سلیقه بهادر مذکور نظر اولی الا بصاری آید که چه قدر بارکی با در آن متصور است و بس

اکبر یار جنگ بهادر

نام اصلی اش بزرگ صفات محمد قمر الدین خان بهادر است بزرگانش همواره معزز بودند و او در عهد
حضرت منفعت منزل بصاحب و نیز با تادی خوشنویسی از وقت مرشد زادگی حسب الحکم حضرت غفران تاب
بچوین از سطوح جاه مدارالمهام سرکار شرف شده حاضر خباب می بود بدو سیر آرای دولت بختاب بهادری
و جنگی جاگیر ذات و غیره منصب مناسب را صرف خاص و شکیبایی شاگرد پیشه حضور پر نور شرف و
سباهی گردیده مشهور روزگار گشت در خوشنویسی هفت قلم مشهور و معروفید طولاداشت خصوص در خط
سنتیق کیتای عصر بوده شیرینی حروف از قطعایش هوید است مهند اذات والایش خیر محض بود کارها
غزبا و فقرا و علما و مشایخین و اهل استحقاق هند و دکن عموماً و مالک محروسه سرکار خصوصاً و یومیه داران
والغایداران ایزکی هزار و از اندکی بسیار بل سید و شمار از دیوانی بر آورده بغیر خرج درمی و درمی بلکه بعضی
بی مقداران را از طرف خود سلوک کرده روانه اوطان اینهامی نمود که بدعای و دوام دولت آصفیه
موظف انداگر هزار سال زمانه خرج زند همچو ایشان فرشته صفت بی نفس خدا پرست بنظر نخواهد آمد
برگزور سینه کبزار و دو صدوی و شصت و هشت یک در یکمان قدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سجده
اول فریضه منسوب جان بحق تسلیم گشته به ابرج علی علمین فایز شربحان الله برگزیدگان خدا را
حال چنین است که از جانب دیگر کشش و کوششش دارند اما محمد امام الدین خان بهادر خلف ارشد
مردم مغفور بعد حلت پدر بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نهاده در عهد حضرت منفعت منزل که همواره بصاحب
بیور و الطان بوده علم و فضل و کمال در سن رشد و تمیز برادر سائیده مشهور روزگار گشت و نیز در اجه

امیر نواز الدوله امیر نواز الملک امیر نواز جنگ بهادر

نام اصلی امیر نواز خان بهادر از قوم افغانان بنی ممدوی آما اورا و پدرش دوله خان المخاطب کرار نواز خان بهادر را اعتقاد و اثنی بطلیق مستقیمه اهل سنت و جماعت بوده چنانچه بعد از خراج مهر و دیان چنجل کوزه هر دو خانان مذکور دست ارادت بست حضرت مولوی شاه رفیع الدین قنداری قدس اللہ سره العزیز داده مریشند و پیش از نیم میل بطریق قوم خویش نداشتند چنانچه حاضری مؤلف را صحبت بسیار با ایشان بود و دوله خان مذکور در عهد حضرت غفرانآب در ساله سواران میران یا جنگ عیسی میباز بنات خود مذکور بوده و تعلقات کارهای استماده کرده مشهور گشت از آنجا که اعتقاد کلی در جناب امیر معصومین علیهم الصلوات والسلام نیز در وقت روزی بوقت گذراندن مذکور به برای میران یا جنگ مذکور استه تبار سطوحا بهادر عرض نمود که برو زفا تحه حاضری حضرت عباس علیه السلام یاد فرمائی این غلام هم بشود بهادر من بسیار خوشنود شده ناموش گشت در روز پنجشنبه چو بهادر خود فرستاده امیران یا جنگ طلب و دوله خان نمود میران یا جنگ بکمال استعجاب خان مذکور پرسید که یاد فرمائی شما چه سبب بوده باشد او با امره کناره نمود که امر معلوم نیست خدا تعالی دانند که چه سبب بوده باشد پس ناچار او و دوله خان را همراه چو بهادر ارسال نمود هر گاه حاضر شد در مکان نیاز حاضری که امیران را بیاری در آن مکان شکل بود یاد فرمودند و شریک طعام ساخت چون در چوکی بهره متصل بلنگ شخصی منته و نشان نبود بعد از فراغت از طعام حاضری اسطوحا فرمود که دوله خان شما چو کئی بلنگ امیدارده باشد و رساله یکصد سوار نام خان مذکور مقرر شده شبانه روز حاضر میبود و با همراهمان خود شست بلنگ میداد بعد از آن از مساعیت بخت تعلقه داره نلک و تعلقه داری آن مهور گشته روانه آن سمت گردید در آنجا پداجی نکر نام مرطه مفیدی باده هزار سوار و تعلقات سرکار و در عملا را و سپهت پردان نیز لوٹ و غارت نموده اوقات خویش بکمال

اعتقاد جنگ بهادر

نام اصلی اش غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر بهادر مغز زمین بود
چنانچه مدارس نزد سلج الدوله و الاجاه بخطاطی و منصب هم مشهور بود و خدمات معمور بهر گاه وارد بلده
فرخنده بنیاد حمید را با گردید اول ندی پار در جهاد فی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه
چند لعل مهاراجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار بلند و وصلگی از ناصیه اش هویدا
بود و راندک سعی بتعلق داری محالات لکن همکار و پیروان گشت بعد چند بار با حضور پر نور شده و خطاب را در
جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی التواتر التواتری سر فرزند و منصب پنجمی و علم و تقاره و جاگیر
ذات و غیره و سالاروران پیاده ما مور شده نام نیک در مرز امیران سرکار بر نگاشت امیری بود
است کردار راستی پسند رعایا پرور آبادان کار که گاهی شکوه بد علی اش در سرکار رسید بالکذا در اوس
پاسداری سخن خود با نمرتبه داشت که گویا نقش کالج است همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک
اقرار پرور در رسنه کینزار و دود و پنجاه و شصت سبک بر عالم باقی خرابید بسیار اشخاص بار که با ارم تمام
تخواه سرکار می یافتند افسوس گشت اما اعتقاد جنگ بهادر که از عالم مغربین جلوه دولت بر حسین خود
داشت بعد رحلت مرحوم مذکور قدم بر قدم بزرگان استوار کرده بان دستملی و انتظام امور خود از
پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز جلوه ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید سیرت
جوان بخت جوان سال کهن تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و اجمار رعایا پرور و اوس عدالت پسند
که از امور و عمل او میترسد و عدالت و رعایا پروری بذاته منوجه میشود سخن اصیر اعتبار و اعتماد پیشتر
او بدون استحقاق خود نیست اگر چه تعلقه از ان سرکار با نصیبت پر دخت حال رعایا نماینده هیچ تعلقه
سرکار و بکمی نه آرد حسب منصب و خطاب تعلقه بست لکن رویه کار مغرض و با امور متعلقه خود خبر دار
و همواره حاضر در بار جهاندار برادران بهادر مغز نیز بخوبیها متصف ذکر هر یک علی خواهد آمد

نشانیده هوای آتشازی را سردمان سواران وغیره مجمع خود ما را رسانیده یکدوشک بنا دین سوادوه
 بمجمع جاترای آنجامه جوانان بهای بنکر استغرق و پیش ساخته نامبرده را در قلعه ندرک آورده سلسل
 نمود بکری عاجز نالیها گفت که الحال شما در حق من بجای پدیرستند لازم نیست که شفقت پذیران در باره
 من مبنی دل دارند که نام آوری شاست و من از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر هرگز بعمل نه آمدم دوله خان
 گفت هرگاه شما بر اظمار خود ثابت قدم خواهید بود انشاء الله تعالی شما در پلده حیدرآباد پیشگاه خداوند العزت
 برده سرفراز کنانیده خواهم گذشت خاطر خود مطمئن دارم چون خبر دستگیر نمودن پدیراجی بیکر منفسه مذکور
 بر او پیوست پرومان و علمه ایشان رسید نهایت خوشنود شده بدو خان تحسین و آفرین بقلم آورد و نیز
 اعظم الامرا را سوط جاه نهایت خوشوقت شدند لپس خان مذکور نامبرده را همراه خویش و حضور رنور آورد
 ضامن معتبر گرفته بجوهر سرفراز کنانیده روانه مقام مسکن او سخت او تا دم زندگی همیشه در قلعه ندرک
 نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت انقضای دوله خان بهادر نهایت مرد عاقل در مقدمات تعلقاتاری
 فرودید روزگار بلند همت بهادر سخنی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ بزرگ آب می آمیخت در سینه
 کینار و دود و صدوسی و پنج کس محرم اوراق چون بقلعه ندرک نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود
 شش روز اتفاق آقامت نزد ایشان گردید هر روز تماشا شای شکار شیر که در آن صحرای بسیارانه و هر
 راک و رنگ تو الا آن پیر و پریان قاص بود بر و ز خصت کینار روید نقد یک هزار روپیه را جوهره با
 دوشالاک شیری و یک راس اسپ دکنی نوخیز که باصطلاح دکن بچیره گویند نواضع های کرده همراه میر
 هاشم علی جمعدار خود معده سوار و چهارده جوانان بار که در میان رسته هنگامه قطاع الطریق نالکها
 بسیار بود خصت انصاف فرمود تا بوقت خصت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند
 که خاطر خواه میر و تماشا کرده آید و سلوک معقول شوم در سینه کینار و دود و چهل و یک کس هر در راه
 فنا گردیده در باغ احداث کرده خود که عقب چهل کوزه است مدفون گشت امیرنواز خان بهادر خلف از جنس ندرک

فتنه آرائی و مفسدی بسری بر دوش گاه کسی قلعه را از سرکار وارد قلعه نکر میگردد و اگر موافق طبیعت
ادمی بود چیزی بسری بر دوش مخالفت مینمود و چند روز او را بنهایت بی عزتی از قلعه مذکور برز بر دست
اخراج کرده روانه حیدرآباد میساخت القصه چون دولرخان وارد قلعه نکر گردید اول کوی چریبان
نزد بنگر مذکور مستاده باطهار آورد که قدوی با نیکو دست از سرکار سرفراز شده در اینجا محض و بسته
شمام اگر نظر توجه بحال من داشته میدارند در تالبداری تصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشد تمسکه آمده ام
باز روانه حیدرآباد میشود بنگر خواهد که هرگاه شما با بیصورت و محبت من مصروف هستند بخاطر جمع و
خوشنودی تمام معمو ر کار و بار خویش باشند که مرا هم محبت دلی با شماست چون موسم جاتزای دیوالی
رسیده مردم طراف و جوانب جمع شدند بر وزیر آوردن صنم دولرخان خبر در ویداجی بنگر مذکور
شینه بر فیل بزرگ سوار شده سردارخان برادر نسبتی خود را که نهایت قوی الجیش بود هم در پیش خویش
نشانیده اراده جاتزای نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دو صد کس را فرمود که پیشتر از
استزای متفرق ده ده کس چنان داخل جاتزای شوند که احدی را خیال همراهی مانا نشد و هر وقت که
بموی آتشازی از هر جا که نظر شما آید مجموع بانایق خود را در آنجا رسانند پس دوسه هوائی
آتشازی بدست آدم بوشیار داده همراه خود با دو چهار خد مسگار و چند پیاده روانه جاتزای گردید هرگاه
داخل مجمع شد اطراف او نظر تماشا مینمود و مگشت درین اثنا نظر خان مذکور نظر تاجی بنگر
دو چار شده یکدیگر را بشناختند دولرخان از دور بالای فیل سلام باکره خود را از او رسانید و گفت
که آرزوی قدیم منی درام پس فیل خود را نشانید و او که سوار سپه نادیان کلمان بوده هم پهلوی فیل آمده
گفت شما بجای خویش باشد احتیاج فرود آمدن نیست دولرخان دست خود را دراز کرده بطرفش
خمیده برای بنگاری در کمرش او بخت بر اشاره فیلبان را گفت که فیل را بر نیز اند بجزر یک فیل بلند شد
پداجی بنگر که خیف الجیش بود از خانه زین بر آمد سردارخان باز وی او را گرفته بخود کشید پیش خویش

دانش ما خوف تحلف بعضی دیگر امیران سرکار بود از پتنگ بازی نهایت شوق در هر جا که میرفت پتنگها و اسباب
 آن همراه سواری خود مبداشت و شکار شیر بسیار میکرد و در سینه کپزار و دو صدر و پنجاه و هفت سبزی از عارضه
 خالج به عالم عقبتی خرابید پیشش که فرزند خلف است بعد رحلت پدر خویش امورات محموله خود را با استصواب را
 بهادر و سوناجی بی‌ظرت از دیوانی درست کرده تعلقات را بچنینا سبب داشت موقوفه‌داری قلمه‌نادرک
 و قلمه‌دار و رومیه و بملا فخر خویش داشته بعضی تعلقات مثل سبزی و غیره گذاشت نمود کسول معتبر خود در سرکار
 دارد و از پیشگاه خداوند نعمت بخطاب منصب موروثی سرفراز است و بر طریقه آبا و اجداد خویش با خلعت
 پسندیده و شفاق حمیده موصوف

الوار جنگ بهادر

خلف الوار جنگ کلان ابن مختار جنگ که در عهد حضرت غفرنا اب بدار و علی باور چنانچه سرکار دولتدار
 مامور بوده اوقات عزیز خویش کمال اعتبار و اعتماد بسر برده و ولایت حیات فرمود اما الوار جنگ کلان
 بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمت باور چنانچه موروثی از سرکار سرفراز گشته در عهد حضرت مغفرت منزل
 نیز معمور خدمت خویش بوده مدت دید بسرفراز زیبای بسیار معزز و موقر مانده جهان فانی را در عین جوانی
 پرورد نمود تا حلت حضرت مغفرت منزل تعلقه باور چنانچه در انقلاب در آمده بطوریکه مانند چون آفتاب
 فلک سلطنت و منارت حضور پر نور ادام الله اقباله بجلوه تازه در آمده با جهان و عالم عالم را منور خست
 از راه قدر دانی و قدا پروری خلف ارجمند مرحوم مذکور را بخطاب موروثی اش سرفراز و ممتاز نموده و علی
 باور چنانچه بمشایر اید رحمت فرموده که حق بمرکز قرار گرفت در سنه کمال اعتبار و اعتماد معمور کار و بار محموله
 خود است امیر است قدیم الخیمت بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت مغفرت اب بالطان شاهانه و عنایات
 خسرو از سبای و شرف بودند و او صاحب طلاق و مهمت و منصب مناسب بحسب صفات بزرگان از خویش
 مشهور و همواره با ایاب حضور پر نور است

بدر حلت والد مرحوم خود باستقواب راجه خوشحال چند بهادر و راجه اوجاگر چند لای بهادر و ترک پندت
 در امور متعلقه خویش معسرت و کمزوری خود از بهادر راجه بهادر دست کنانیده معمور کار و بار خویش گردید و در
 با حاضر در بار جهاندار گشته بس فریادی جوهر و خطاب جنگی و دولانی و ملکی ممتاز و سباهی شد و جمیع متوسلان
 و متعلقان وقت مرحوم سلوک ناموده به جهت از خود راضی و شاکر گزینید و رعایا را نیز بخوبی مشکور
 ساخت و پیشکشهای مقرر سرکار معسرت لکهن کسیر گویساین ساکن قلعه کلیان موافق اقساط سرکار بلا
 اهل میرسانید و تنخواه داران سرکار را با تمام رقم فرزند داده ممنون نمود و کمال ثروت ترک
 چندی در قلعه نلدرک که مسکن و تقاضی بود و چندی در قلعه پیرو دار و در غیره مانده خبر گیری تلققات
 براسه میگرفت هرگاه دوباره حاضر در بار جهاندار گشت دو لک روپیه خرج النامات شاکر دیشه و غیره
 حضور روز و دیوانی و اهل دفاتر و غیره و قریب پنج لک روپیه در حضور و محلات و دیوانی گذرانید
 و سلوک با اجواب شنایان و خیرات و انعام را باب طب و غیره سوای اخراجات مرقوم ساخت حسب
 منصب پنجزاری و لوبت و علم و تقاره و جمعیت سواران و پیاده های علی غول و پلان بار و غیره بوده
 عاصی محرور اوراق این تاریخ چون در سز که نزار و دو صد و پنجاه و یک سکه رسیده اوزنگ آباد نموده
 وارد قلعه پاک گشته همان بهادر معسرت در آن ایام مردان خانه بهادر موصوف از عارضه جنگی بجان سپرد
 بود و حکمای مسطحی که معالج بودند جو اصناف داده برخاسته رفت و تیاری قبر در درگاه کوچک ولی صاحب
 هم نمودند آنوقت رجوع بعاصی کردند پس فضل الهی بچنان شمول گشت که صرف جان تازه در قالب مرده
 دید لوبت خوری پرک و اوزه گردید فضل در بیان کیفیت قلعه پیرو در باب چهارم بقیه خواهد آمد انشاء الله تعالی
 در جلد و حکمین علاج باعاصی سلوک چهار هزار روپیه از نقد و شمشیر و اسبان و غیره کردند و بالای پده بهوینا
 دیش سواری خویش برای سیر اوزنگ آباد فرستادند و باز برهمون پده آوردند و لوبت رخصت
 تا بقصد بنای جوکانی آمده از آنجا روانه معسرت آباد نمودند انقض امیرنواز الملک امیری بود که تکلف

و همیشه شتریک طعام دسترخوان خاص که در سیر و شکار اتفاق می افتاد میگشت امیری بود زنده دل پهلوان
 شبانه روز عبادت الهی و زورکشی دیگر گردانی مصروف ریاضات شاقه بوده بهادر سخی قبلیه بود و تکلف
 سواری خود کمال ترک داشت از نشان برداران و گرز برداران و بانداران و خاصه برداران و سواران
 و پیادگان و خدمتگاران و نیز از فرزندان که هر یک ترک سواری خویش علی علیه السلام می داشت در ایام
 عشره محرم الحرام عاشورا قید خود حسینی محل را کمال آراستگی و پیراستگی و طعام لذیذی آراست و دگل
 میزخوانی نیز بجهت امام و منصب برداران و مرد آمیان قابل و خوانندگان کتاب اهل عزت میکرد و در غم الم
 امام علیه السلام مصروف بوده در سنه یک هزار و دویست و سی و دو و هجده در ویم ماه جمادی الآخر بیاضه
 استقامت خود خلد برین گردید خاندان بهادر موصوف از سادات صحیح النسب باره بود قطع و برید ششیر
 درست بهادر عزیزان درجه بوده که اهل ولایت هرگز بمقابل او بر نمی آمدند و نیز در تیر اندازی بد طولاد داشت
 پنج پسر گذشت اولین بهرام جنگ بهادر نام اهلی اش میر غلام حسین خان است از بدو شورش و شوخ مزاجی
 بوده بجایگزینت هزار روپیه قدیم و دویست هزار روپیه دیگر بجا معاش ده هزار روپیه ذات مجال و خداوند پور
 و موضع و نیل داشت که در آن میان سیکس از برداران را دخل نبود و بعد حلت پدر خود بنجامه مال کلیپاک
 دیهات طی بلبلنده و ضمیره جایداد است هزار روپیه نیز بدست آورده اوقات خویش بخوبی تمام بسر برده
 همواره تکلف ظاهری از نیل و آسپان عربی و کاهنیه و اراط و غیره و دیگر کار خانات امیرانه از لوز و جسته
 و حیران و شاهین و غیره جانوران شکاری می داشت در سنه یک هزار و دویست و سی و سه که بعد از
 سواد القدی و فات نموده در دایره میرسون حجاب ستر آبادی در پهلوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون
 اولاد داشت جاگیر در کاضیبات اما موضع و نیل بنام زوجه اش جاری بود و او کمی سید عاقل خان
 بهادر و عهد پدر بزرگوار خود بر تمامی کار خانات حاوی و محیط بوده بندوبست تعلقه و غیره در دست خود
 داشته بسیار مفاد آن زمین در آن را جنگ گشته و بعضی دیگر تکمیر نموده در بلده آورده مقید داشت

خاندان بهادر الملک بهادر

خلف بران الدوله ابن سید عاقل خان بهادر بچاک چون لب زیر نیش زخمی بود و او هرگاه عبادت نمود
 خاندان خود که سادات باره را لازم و معمول است بعبثه درمی آید ب مجروح خویش را بدندان میکند که تمام
 عمر التیام نیافت لکن البچاک شهور گشت پس خانم کور در عهد محمد فرخ سیرادشاه در دهللی لازم رکاب
 سلطانی بود و بعد بر سبی معالجه بادشاه شیرکمال نواب مغفرتاب گشته بوقت درود و کن همراه رکاب آنحضرت
 بدکن با هفت صد سواران بعبثه تمام لب برده و ولعیت حیات نمود و پیش میرابام علی در عهد حضرت
 غفر ناماب میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی علیه الرحمه خطاب بران الدوله بهرام جنگ بجایگیر حاصل
 سرس گاؤن بر طراز و منصب پنجزاری سه هزار سوار و بصوبداری ایلیچوپر سفراز و میابهی گشته نام نیک
 بر صفح روزگار نگاشت و مدت مدید لب بر دتا اینکه مبارز الملک طغر الدوله سفر آخرت بر لب و فرخ
 مزار احتشام جنگ پس کلان او در قلعه نزل علم خود سری بر افراشت ناچار حضرت غفر ناماب اراده
 آن سمت فرمودند بفتح نزل و بند و بست آنجا صوبداری ایلیچوپر نام احتشام جنگ که بنیسه
 بران الدوله مذکور بود و تقریافته روانه نمودند و بران الدوله را از ایلیچوپر طلبیده بقلعه داری نزل
 معمول ساختند که مدتی بامور کار و بار آنجا ماند تا در سفر پانچل از قلعه داری قلعه مذکور نیز منقول گشته بداری
 هر کاره های سرکار میابهی گردیده در سنه یک هزار و دوصد و هشت و شصت بحسب بخت خرابی میری بود بفعال
 واقوال و حرکات و سکنات بنجیده او بر طبق معمول زیاد حضرت مغفرتاب نواب آصفیاه مرحوم مغفور بودند
 تا بهرام الملک بهادر میرزین العابدین بعد حلت پدر بزرگوار خود مورد الطاف خاقانی گشته بجایگیر منصب
 هفت هزاری سه هزار سوار و پالکی چهار دار و علم و نقاره و نوبت و خطاب ملی بهرام الملک دولانی بهرام الدوله
 و جنگی سلطنت جنگ سفراز گردیده همواره حاضر در بار جهانمرا بود لکن در عهد حضرت مغفرت منزل در حیات
 در آمده در دیوانی می عالم بجایگیر یک لک روپیہ ذات سوای جاگیر قدیم محال کلیان دوصد سوار شرف گردید

فقیر دوست در سنه کبیر و دو صد و سی و چهار حسب از عارضه سوء المزاجی و باوفات نمود و محمی سید محمد علیخان
 او هم در عین نشو و نما گذشت هر وقت که بهر الملک و خانه هر سیر که برای ملاقات عید و غیره می آمد از اولاد
 ایشان تمام دیوانخانه آن مملو میگشت الحال فقطای غیرت خان باقیمت بجایه او هم زنده در گور است
 قَاعْتَبِرْ زَيْناً أَوْ لِي الْأَبْصَارِ ۛ ۛ

بهبود علی خان بهادر

ولد مظفر الدوله بهادر هم جدی افتخار الملک بخشی بادشاهی از طرف مادر پسر زاده بیگم حرم صید لطف حضرت
 تهیت النساء بیگم صاحبه مغفوره که آنجناب در عهد پرورش پروریده به بهادر سطور منسوب نمودند و همواره
 نظر الطاف برابر سبذول حال ایشان داشتند از آن عقیقه سلسله متول شده یکی صادق دلخان بهادر صاحب
 منصب جاگیر و ویسی ثابت دلخان بهادر که ایشان نیز بمضب و خطاب و جاگیر سرفراز بودند هر دو درین
 شباب بعد حلت والدین قضا نمودند تا بهادر معزز یعنی بهبود علیخان بهادر صاحب منصب مناسب خطاب
 و جاگیر از صنوبر پوز بیره منزه شدند آنچیکه صنایع و بدائع خان سطور را در باب تنگبازی و جنگا نین جانوران
 جنگل مثل گاو و بقر و غیره بدل مقرر است هیچکس را مقابله در آن نیست همواره مرشد زاده های بلند اقبال
 با شتیاق و توجه تمام با هم مثل دازند و مبلغ خطیر صرف میفرمایند تا شای عجیب و غریب است سوای این احکام
 و مروت و محبت و اوسیت با دوستان و حجاب و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج قسیمیکه بخان مذکور
 لمحوط موجود است کم نظر در آمده درین سال حال سنه کبیر و دو صد و پنجاه و شست حسب بهادر موصوف
 متعلق داری قلعه نزال از سر کار سرفراز شده نایب خود را روانه نمود و عمل و دخل بواجبی گردید ۛ ۛ

حرف الحیم جعفر با خنک بهادر کوک

خلف میر محمدی مشهدی است میر نکور در عهد دیوانی رکن آل دوله دارالامام سرکار بدار و غل با و چرخانه اثر

و بر آنجا پور با جمعیت قیام مقصد بر او رسیده و بار پلین و ضربان توپ جنگ کرده که اکثر مردم بجا آمدند
 و بعضی خیب شهید شدند آخر کشتار یژی و غیره مفسدان شوره پشت سیرخل قطع الطریق الفلج را که تمامی علما
 و پیرایان آنها عاجز بودند و تکلیف نموده قتل رسانید امیری بود سخی بهادر قوی الجسم هلوپان موت دوگادی
 پرآب را بطور سهل از دست خود میکشید در قصبه کلپاک دیوار کل سیاه را که یکدوره عریض بوده و نهایت خشک
 بیک تکان هر دو دست خود بر زمین بر انداخت که عصبی را تمامی حاضران را حیرت تمام دست داده برابر زور
 و قوت فیل کلان گفته شود و همه از ایشان عجب و کاهیه و آه قریب ده راس منته خود را فرستاده از معدن
 طلبیده در سواری خویش میدشت با جانوران شکاری باز و جبری و شاهین و جیره و بانا و دیو نهایت
 شوق هزار بار پیور خرچ کرده تماشای شکار مینمود چنانچه عصبی هم اکثر همراه بوده دیده است و نیز از تنگنای
 بسیار انس بود و نجیب پرور سپاه دوست عیالش از جلسه طوالی ان رفاص و مجله محبان و دوستان الفت
 تمام داشت و سلوک ما مینمود در عرس کوه شریف بکلف تمام میرفت و خرچ زیاری میکرد و بعد انتقال بسپر خود
 میرایام علی کرد و دوازده سالگی از هوا مخالف و با او گذشت در غم و الم او اراده بیت الله شریف نموده
 از حج و زیارت مدینه منوره زاد الله شرفنامه مردان خانه خود یعنی زوجه خویش صدیه خورد مستقیم الد و در محرم
 مشرف گشت چون وارد قصبه آبا و جگانی گردید از عارضه و با و فالج و کفوه و ولایت حیات نمود امیر
 نواز الملک بهادر پادشاهی محبت های قدیمانه بزرگان خود متوجه شده چهار ماه در آنجا بجاکالمانت سپرده
 بعد از آن در زیر کوه مبارک در مقبره مستقیم الدوله که نسبت دامادش داشت در سنه یک هزار و دو صد و چهل چهار
 هجری مدفون گشت سیومی سید غیرت خان بهادر ایشان هم بمنصب چهارمزاری دو هزار و دویست و چهل
 قیاس سیر سیرار پیور و خطاب بهرام الدوله سرفراز بوده درین ایام از گور طویل در افتاده از کفر ضالع کرده
 در جنون مجید است که از خود خبر ندارد و جگانه ضبط دیوانی سرکار شده قلعه شاه پور و در سه موضع برائے
 سدر من طفلان جاری و بحال داشته اند چهارمی مقبره علیخان بهادر که زگیل مزاج بسیار بود لطیفه گو

در این کتاب
 کتب مشهور
 است
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

دو صد جوانان بارپلطن انگریزی وضع و روسیه با جوانان عرب و جوانان ایرانیه جمله مقصد و نگاه
 نفوسه در ضرب توپ بهره خویش گرفته بالای سید آباد چاودنی همه جمعیت داشت که شبانه روز تیار و حاضر
 و مستعد یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پر نور با خیارش مانند جاگیر ذات بود و امیر بوده که زبان از بیابان
 شجاعت و سخاوت و اشراف پروری و محیب نوازی او قاص صاحب اخلاق و اشفاق خوش مزاج
 خوش خوراک خوش لباس صبح و شام مشغول رگ و زنگ توالاتان سرکار و دولتمدار و قوالان ملازم
 بهار بهار نیز که برای تعلیم و واکهاره کالمینان که خود تیار یکمانند شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود
 متوجه بوده سماعت مینمود اما بوقت نماز پنجگانه تعلیم رگ موقوف شده نماز مشغول ملکیت و صبح تا آدوی
 و در کلام شریف که در نه ماه تمام کلام الله شریف بدر کس خوانده بود رگ نمیشد و روزه های ماه مبارک
 رمضان گاهی قضای میکرد و با خوشنودی تمام روزه میداشت و در روزه داشتن با هیچکس غصه
 و بد قاعی نمیکرد و باسی کس از پسران و اقربایان و رفیقان انظار و سحر میخورد و در ایام دیگر یازده
 ماه باوه دوازده کس مراد می طعام دو وقت تناول مینمود و عاصی در همه اوقات شریک بود با و چنانچه
 متعدد و چهار جا طعام نخبه بیشتر کم از پانصد روپیه ماهوار خرج مطبخ درونی و بیرونی بنوده چرا که اخراجات
 محله بسیار بود و مثلاً دو طوالیت رقص نوکر بودند یکی وزیر بخش دیگر فحش بخش که هر یک پانصد پانصد
 روپیه ماهوار ماه میدادند سوای این اخراجات سالگه و بر طای و طوق و غیره پسران و اخراجات بالائی
 از انعامات و شبنها و جله با غیر محسوب توان گفت از وزیر بخش سفزند متول شدند چنانچه دو تا حاضر اند
 جوان شده و یکی در طفل از عارضه و بامردان هر دو را پنجاه پنجاه روپیه ماهوار از حضور پر نور فرست
 عای مولعین تایخ یکصد و پنجاه روپیه ماهوار ماه می یافت و در سال تمام یک و ششاد کاشمیر مال و صد روپیه
 و خشت شبانه روزی تمام سال از سفید بابیل و آغابانی و خجراتی عمده و دستارهای نادر و سله
 و نمان های کتاب و شروع و کما تری و کلبدن و غیره عنایت مینمود از عمر است و چهار سالگی تارحلت

معمور کار گردیده گذراوقات بفرغت مینود اما بهوری بیگم که زوجه میر مهدی مذکور خجیب الطیفین بوده
 و همواره بتقریب مهمانی بجناب حضرت نجیب بیگم صاحب و حضرت بیو ایلیا حبه در محل حضرت عتق اناب حاضر
 میگشت در آن ایام دختر زائیده بعد القضای ایام چای برای نذر در محل مبارک آمد چون در همین روزها
 مرشد زاده آفاق میرا کبیر علیخان بهادر سکن در جاده قدم سعوا را عدم بوجود آورده هشت روز منتظر گشته
 بود هر دو بیگات موصوف بنماط داری بسیار نظر بر نجابت و شرافت مشارالیها بر ضاعت مرشد زاده
 موصوف معمور فرمودند که شیر دیگری تا ایام ضاعت بهستمال آنحضرت نماند پس دو دختر داشت دختر که
 همیشه ضاعی آنحضرت میشد در ایام شیر خواری قضا نمود اما دختر دیگر مادر واحد بیگ و شاکر بیگ بود
 و پس سلطان میفضل علی که مدتی در جناب حضرت منفرت منزل در ایام مرشد زارگی حاضر بوده و ولایت
 حیات کرد بسیار شجاع بود و اندک جنون داشت مگر بسیار مطیع طبع مبارک ماند و بی میر جعفر علی است
 و بیومی میر حسن علیخان بهادر سکن نواز جنگ است که ذکرش گذشت لکن میر جعفر علی چند س در بلده
 حیدرآباد خون گائن سرکار کرده لطف پونا رفته و در آنجا کارهای مردانه بنظر در آورده نزد بالویا
 که سردار نامور آنجا بود مغز و موقر اوقات بسر برد که او برابر برادر خویش میالست و سلوک بسیار مینمود بعد
 از آن چون عفو تقصیرش از حضور پونز حسب سفارش مرشد زاده موصوف گردید در بلده آمده در سال
 شمس الامراه در سباهی سردار الملک گمانی میان بدربار چهار صد روپیه نوکر شده گذراوقات نمود
 وقتیکه جلوس سلطنت حضرت شفقت منزل بطور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشته بدرجه بلبل
 بسرفرازی خطاطی بهادری جنگی و منصب سبب ساله سواران صرفت خاص و علم و تقاره رسیده نام
 نیک بر صغیر روزگار برنگاشت پس از آن بعلاقه سیدآباد که متصل عیدگاه کهنه است معمور گردید و همواره
 با ایاب حضور پونزی بود و همند از حسن تدابیر لایق و خرد و در رسانی مغز خویش با مهارت بهادر راجه
 چند لعل نیز اتحاد بهر ساینده جمعیت یک صد و پنجاه سواران پایگاه خود و سلیاران و علی غول

و اکثر در ساری خاموش می رسیدند و علقه از اسبم پهن از نوزاد و آب چشم بر دل نهادند بهادر بگایش بود که همیشه
 می رفت و سیر و شکار میکرد و در قصابی می رید و طعام لذیذ می خورد و آنک روپیه از محاللات کمال و غیره بابت
 تنخواه سواران و جمعیت همراهی می آمد هرگاه اراده بر اسبم پهن مینمود تا چهار روز هر روز در قصابی و ایقان قصاب
 و وزیر بخش و فرحت بخش و شکار جره و باز و بحری و شاهین و غیره جانوران شکاری می بود چون در عرض
 کوه شریف با تمامی جمعیت و فرزندان و طوایفان آشنا و بیگانه در قصابی بیگانه اراده نمود در میان بطور سوار
 زنانه خود می رفت و عاهی فقط همراه بر سپ گران بهایماند باقی همه را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود
 بتایخ پانزدهم می فرستاد و در میان دیگر وزیر بخش و فرحت بخش بابت پنج جوان بلم بردار همراه خویش
 می برداشت و بوقت آمدن بلده خود سوار عاری میشد و عاهی را در خوا می جاسیداد و به تکلف تمام با جمعیت
 داخل مکان خود میکرد و بالای کوه مبارک نشانه روزی بریانی لذیذ با سر انجام دیگر از که تمامه همه را اینچنین
 و حساب شیرینی و میوه خریدی و انعامات و غیره از کبزار پانصد روپیم نخواهد بود و بار از حضور پر نور
 کمال سو و مزاجی بهم رسیده اراده رفتن پونا بابت پنج سوار همراهی مینمود آخر الام حضور پر نور خود بخاطر
 داریش پر درخته سرفراز فرموده شست سواران ایشان در دو سنگه صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند
 انقضای اوقات بهاد و سوزا صدی بنودمانند و مرد خوش ترکیب زو کرش باین خوش و صنی مردان
 بنظر کلمه آنچه که مصحت پر درخت آن منبع اخلاق و گرم بندول عاصی بود در حال بیکی نشده سمهذا
 در بعضی ضروریات و بار نقد یک یک هزار روپیه معانی بعضی عنایت کرد که رشک دیگران گردید آخر
 بعارضه استقامت این دو ماه جمادی الثانی سزیکه از دو و صد سی و سه هجرت روز تخمینه بوقت و غیره
 منبر روح آن سید بزرگ سیر فر دوس برین خرامید شب همان دشتت صبح بعد ادای فرائض جمع
 با کثرت و ابویه ظالمین ناز جمود نماز میت در که مسی خوانده در درگاه حسین بر بنه صاحب در مقبره
 بنا کرده خویش مدفون گردید شت پس گنشت مهین کوپیر امیر علیخان است که بعد طلت پدر خویش

الذخر میرا علیخان که بر جعفر یار جنگ نام آور شده بود و دفعتاً از عارضه و باد راه بیخ‌الاول سینه
 یکبار دو صد و سی و نه سکه در دست یک سالگی که جهانی را انفسوسهاست جهان فانی را پدید رود نمود
 و عاصی تعلقات گذشته نزد همایون بهادر آمد در راه جمادی الثانی سکه یکبار دو صد و چهل سکه
 تعلقه سکه یک روپیہ بعت بلده حیدرآباد سپرد عاصی شد که در دیوانخانه راجه دهر آج بهادر کجری بنموده
 باشد نسبت دویم ماه گذشته مسطور راجه دهر آج بهادر تعلقه قلعه فرخ نگر لجاوسی سپرد و آخر ماه مذکور راجه
 مسطور از زده هزار روپیہ پیشگی با استصواب خود لجاوسی از دوکان کجری راج ننگم سا هوساکن عمده بازار و امینده
 هر سکه تعلقه پرگنه زینا پور و پرگنه ابراهیم پور و پرگنه توپران بر رقم سکه یک روپیہ از سرکار لجاوسی محرز
 اوراق سپرد و کنایند در رضیورت از قلعه داری سال منقعه گشت که یاد فرمانی عاصی در حضور حضرت منفعت
 منزل گردید و عاصی گذشته تعلقات مذکور در سرکار داده باریاب حضور پر نور گشته مشمول عواطف
 سلطانی شد تا در نیولاباد در حقیقت میرا علیخان میرا قمر علیخان با بهادر دو صد روپیہ موروثی سرفراز
 و همواره حاضر در بار جهاندار است و دیگر برادران ایشان بموجب سرکاری دنیا را بسری برزند.

جارت‌الدولجات جنگ بهادر

خلف محمد علیخان بهادر است جد علای بهادر مذکور در ولایت توران ببلقاچه بیعت واردات با برتبه
 مرتبه داشتند که اکابر و اصاغر آنجا را سینه از برستانه عقدا بود و همواره بخیرت میرسیدند و خدمت با
 بجای آوردند چون از اتفاقات اراده هندوستان فرمود بان شروت و سر انجام دینی لایبی دارد
 هند گردید که مزیدی بر آن تصور نباشد در آن اثنا چون حضرت منفعت تاب از دهللی اراده دکن فرمود
 جد بهادر معزز را کمال اتحاد و عقدا در دکن آوردند که همین جا بجوار حرمت الهی پیوستند تا اولد ماجه بهادر
 مذکور خواجہ محمد علیخان بهادر با سوران و پیادگان و نزوت ظاهری همواره معزز و موقر بود

در عمر شست سالگی بر تیره بند رسیده مصاحب الوقت حضور پر نور گشته بخدمت داروغی فیلیان سرکار قریب سی
 و پنج زنجیر در تحویل خود داشت و نزد راجه چند لعل همارا بهادریز موافقت کلی بمرسانیده حسب المصلحت
 عاصی جاگیری هزار روپیہ مجال پدالی و غیره سرکار آراکیر و بی چپور و غیره سرکار وزنگل از دیوانی بنام
 خود گرفته حواله عاصی نمود که بند ولایت آن نماینده سبب اینکه سکمان در پدالی و غیره آنچنان حکمرانی
 مینمودند که حکم حاکم پیش حکم ایشان معتدل بود و از دیسکه و دیسپانڈی تا دیسپان و چاران آنجا بمره مقروض
 سکمان بوده در اطاعت و فرمانبرداری ایشان نمیکه میخواستند بجای آوردند لکن حکم نائب قرار دقتی
 باری نمیکردید چون عاصی در پدالی با پنجاه جوانان حسب ولایت و پنج جوان و کمنی و غیره رفت دید که
 را به شیراؤ و دیسکه آنجا که مالک سی و دو پوله تعلقه بوده همواره در قید اینها تفتیر میباند پس عاصی بند ولایت
 کلمی و پیکو طه آنجا از جوانان خود نموده اول تفتیر کرد که بچکس ازینها با سلاح و کچری نه آید و فردا
 فردا بنده حاضر شده عرض حال خویش نماید و بعد چند روز فیما بین اینها چنان فتنه انداخت که با اسم
 دشمن یکدیگر کشیده فریاد پیش عاصی آوردند روزی از یک کشت ظلم بار سنگه سخیل اینها که بر سر زغال
 غیب کرده بود بلوه عام تمامی ساکنان پدالی بر سر اینها کشانیده اینها را تاسه کرده بموضع کلولا جاگیر
 سنگی با دشارسانید و بند ولایت نمود که احدی ازین قوم ندر و ن آبادی پدالی نه آید پس ازین
 بند ولایت حکم عاصی چنانچه باید و شاید جاری گشت و بند ولایت رقم آنجا نیز قرار دقتی نشست باز
 عاصی مرتجعان گنای خود را بخاندشته روانه قصبه چپور گردیده در آنجا نیز بعد نزودات بسیار و در جنگ
 با زنگ راؤ و دیسکه عمل ابانی جاری نمود مردان قدیم آنجا میگفتند که از وقت مبارز الملک ظفر الدوله حرم
 تا الان درینجا هیچکس عمل ابانی نموده همزمانان سرکار دولتدار بر طبق مرضی زمیندار اینجا رقم تعهد
 مقرر کرده با قساط علی السور میگرفته بودند لکن از زمینداران نمیخواهند که درینجا عمل ابانی جاری شود
 که فائده اینها عاید سرکار میگردد و شما که هزار خون نابر جگر عمل ابانی جاری کرده اند فواید کثیره خواهند دید

بسیار نیک ذات است صاحب منصب بنابر خطاب لایق سرفراز و بجایگزین ذات ممتاز هر دو خلف بهادر و عزیز کی
عظمت جنگ بهادر و دومی عتزاز باجنگ بهادر بحیث صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و اختصاراً

تعلیم آورد

جهانگیر باجنگ

خلف سزاد الملک قلعه را دو گیر است بعد حلت پدر خود بجایگزین قلعه موردنی و سواران رساله و همه کارخانجات
رسیده نام آور گردیده در عمر حضرت خفرا نواب و حضرت مغفرت منزل اوقات بفرغت تمام گردانیده
و درین عمر سمیت هم حضور فرزند گانالی ادام الله القباله مخالفان او با مخالفان دیگر آمیخته اند و
قلعه حلاق شرح شریف حرکت نالایق ناشایسته در عین غفلت که مشارالیه بیرون قلعه دیرین باغ مه مستورات
بود بر سر بازار و چا و تری بطور آورد و در نام جهانگیر باجنگ در تمام فاق بدام گردانید تا اینکه مورد عتاب خداوند
نعمت هم شده از قلعه و جایگزین و غیره معزول گردیده اخراج شد و قلعه معدیهات از سرکار سپرد خان نان
حسام الامر اگشته تیب رساله خانه بدوش ماند آخر الامر بعد خبر بصره و تکالیف بی بسفارش محلات
و ریای نرحم خداوند نعمت که قدروان خانزادان قدیم است بخوش و خوشش در آمده مسلح شتاب
هزار روید نقداً خزانه عامه سرکار بهار بهادر نذران ایشان عنایت فرموده باز بجایگزین قلعه سرفراز و متناً
نمودند و بجوهر خلعت سرفراز کرده روانه قلعه مذکور ساختن چنانچه بر طبق معمول مامور است امیرت باو نشان
قلعه مذکور از عهد و عنایت جهانگیر بادشاه باجد و خویش سرفرازی دارد و سواری اسپ یکتای وقت است

و لصفات بزرگانه موصوف

فریدالدین حیدرالدوله

نام اصلی اش سید علی الله خان است و در خلف خواجہ سعد الله خان مرحوم که خان مذکور مرحوم پرورش تربیت
یافته حضرت مغفرت نواب بود و در سن صبی با ریاب محل مبارک بوده همواره در خدمت نگذاری ماند و در سفر

و نسبت زادادی و قرابت بامیر معالی خان بهار جارت جنگ که از اسطری قدیم منفرتاب بودند داشته‌اند
 و همواره در امرای عهد با اعتبار بوده اوقات عزیز خویش نهایت عزت بسر برده و ولایت حیات نمودند و چونکه
 خواجهمحمد ظهیر الدین خان بهار در او در گذر و سرکار یعنی علاقه داخل خبر داری و همیشگی نشانی در چوکی و پسر
 با از جمیع سرکار اطراف دولتخانه و گرداگرد خیمه مبارک خاص حضور پر نور در عین شباب قضا فرمود از آنجا
 که فیما بین خان مطور و بهار معنی جارت‌الدو حال نذیر نسبت برادری نسبتی بود جناب حضرت
 منقوت منزل خود بهار مذکور ریاد فرموده از تعلقه گرو در سراز و ممتاز فرمودند تا حالت آنحضرت
 همواره حاضر در بار بوده مامور خدمت گردید و در جلوس مهمیت مانوس علمحضرت بندگان عالی مدظله العالی
 در اندک خدمت گذاری منظور نظر خانقانی و مشمول عواطف خسروانی گشته سرعز و وقار بلند ساخت است
 که اخلاق پسندیده اش عالمی را پسندیده شهر آفاق ساخته خندان روی و کشاده چسبی او هر چه منور
 مانند لکستان فلک در افشان عجب صاحب بهت که از مقدور خود بمراتب زیاده نذر کار حسانت مصروف
 نیک نیتی اش کار خود از برکات میکند و سرمایه خود را نشان بارگاه خداوند نعمت خود میداند آدم شناس
 با احتیاط و آشناسلو که هر کس که بغیر او اش احدی نرسد پیش بهار معزز خود را میسر سازد و از خواب شیرین بیدار
 میسازد و هر جا که منظورش باشد زور و تقدی همراه خویش میبرد و سفارش خود میکند و به مقصد میرسد
 آنوقت همین حسانت آگین آن بهار در این پرچین نمیشود بلکه از حصول مقصدش شکر جناب اقدس
 الهی سجا آورده از حصول مطالب آرب خویش زیاده تر خوشنود میگرد و این معنی شاذ و نادانستیم که الوقوع
 است مثلاً سوپا الکی بد برابر میروند و احد از آنها و بیگانه در بازار ملاقات کند و بگوید که این وقت مرا الکی نهایت
 ضرورت است عنایت فرماید بهم وقت پالکی را حواله اش میکند و خود تار سیدن سواری دیگر از فیل و اسپان
 گران به پایا و همیر و انصاف شرط است که چه قدر نفس شکنی و کسر نفس است شاید در زمان سابق هم ذکر
 بعضی از امیران سلف بسامت رسیده باشند که بچنین صفات موصوف بوده اند الغرض بهار در مذکور

به مقصد مقطعات خلقت خدا از سر کار برداشتی معانی گرفته جاری گردانید که همه دست بدعا این دولت بودند
 آدم ترحم شاکر کیم الاخلاق بد بر سخاوت بسیار میکرد و بوقت ارتحال زیاده از یک کرا و طر و پیر و دوشسته
 رحلت نمودند مسجدی کوچک بلده حیدرآباد و مسجدی بلده مذکور از محبتات و باقیات الصالحات
 ایشانست فرزند کلان مرحوم یعنی خواجه عبداللہ خان مذکور سے بخواجه نعمت اللہ خان بہادر بنو خنک
 خزانہ دولت والد خود را بہت خویشی قسمیکہ صرف کردہ مشہور تر است کہ لک لک روپیہ بنیاد بخش
 ہم نمودہ صوبداری بیجا پور و سیکا کول و راجستری و پھلی بند وغیرہ بہ تعلق بجان مذکور داشت
 و بصغائر تہای بسیار موصوف بود خلف ایشان شکوہ الدردہ اقتدار الملک از تعلقات لکھار و پیر و صوبدار
 بلده حیدرآباد مہور بودہ بہت زحمت تمام اوقات خود بسر بردند از آنجا کہ درینجا ندان اکثر صاحبزادیا
 منسوب شدہ بودند بہون سررشتہ مسہود حضرت مغفرت منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فرید و بجاہ
 بہادر راد از دوایج سید علی اللہ خان بہادر حیدر اللہ ولد در آوردند چنانچہ حضرت تہنیت النساء سلیم صاحب
 سفورہ مرحومہ والدہ ماجدہ حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ بخواہش و خوشنودی تمام الفرائض شادی
 فرمودند از ان عیفتہ یک فرزند سے بخواجه سعد اللہ خان بہادر بوجود آمد درین عمر بہت مہم حضرت
 بندگالغالی حضور پر نور علی حضرت ناصر اللہ ولد اصغہا خلد اللہ ملکہ و عمرہ آنسر رشتہ قدیمی را از سر نو تازہ
 کردہ صاحبزادی برادر خود مصصام الملک بہادر راد از دوایج خواجہ سعد اللہ خان بہادر حال در آوردہ
 شریک محفل شادمانہ گردیدند الفرض بہادر موصوف و سخاوت و آدمیت و جمیع صفات امیران موصوف
 صاحب مضب مناسب و خطاب و علم و تقارہ و جاگیر ذات سرفراز و ہموارہ حاضر در بار جہاندار است

حسین باور خنک

ولد مرزا شاہ علی بیگ نام مہلی این سنی بیگ از قوم مثل است کہ پدر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدولہ
 مراد اللہ امام سرکار امور سرکردگی جوانان بار بودہ در ہون آیام قضا نمود و دو پسر داشت یکی حسن علی بیگ

خواهی می یافت و بسبب حفظ خود سماعت کلام شریف آنجناب می نمودن سخن بسیار دانا و ذہین و در بربودن چنانچه
 غلام سیدخان ~~محمد~~ طو جہ مدد اللہ امام سرکار برای بلند و قد ایراج بند خان مذکور را در کلیات بسیار
 بسیار نظر خاطر می نمود اگر چه صاحب علم بود اما بسیار توجہ به تصوف می داشت هر چند ظاہر البوصح امرای عالمگیری
 بوده لکن باطناً خدا پرست و عابد بسبب سخاوت خرج از آمدنی زیادہ نزد آشتہ بمصرف می رسانید و اکثر ہم
 صحبت علما و مشائخین بود صاحب منصب جایز شہادت او ہزار روپیہ ذات سرفرازی داشت والد خان مذکور
 خواجہ عبداللہ خان مرحوم مردولایتی تو راں از مشائخین عمدہ آنجاست در عمدہ محمد معظم بہادشاہ وارد
 ملک ہندوستان شدہ چندی بحضور بادشاہ ماندہ بعد از آن در دکن آمدہ حاکم محلی بندر گشتند
 در ایامی کہ جناب حضرت منفرتاب بید شہر تاجی ممالک کن وارد و محلی بندر شدہ خان مذکور و خواجہ
 رحمت اللہ خان برادر ایشان ضیافت حضور از اطعمہ لذیذہ انواع و اقسام نمودہ پانصد ہنگی با سائہ
 سفر لاتی وغیرہ و ظروف چینی عمدہ ارسال حضور گردانید کہ ہمہ خوانہا و بستنیہا و ظروف ہما ہمہ نزد حضور است
 پہنچ چیز مسترد شدنی نیست و ملک محلی بندر نیز در ولست دخل سرکار کردہ بوقت ملازمت چہی نہ ملک
 روپیہ نقد بابت تحصیل آنجا کہ جمع شدہ امانت بود ہمہ بطلب بغیر خبر خود بخود گذرانیدہ خدمت حج
 بیت اللہ شریف خوانندہ حضور فرمودند کہ مابد ولت ہم ارادہ حج داریم بالتفاق با ہم خواہم رفت
 و در محل مبارک رفتہ بہ صاحب بگیم صاحبہ و سیدۃ النساء بگیم صاحبہ فرمود کہ دو گانہ شکر بدرگاہ محبت کہ دعوات
 بجامی آری ہم شاہم بجای آرند کہ دو فرشتہ برای اطاعت ما آمدہ اند بیکات موصوفہ عرض کردند کہ تشنگان
 چگونہ آمدہ باشند خود بدولت فرمود و در مشایخ زادہ ولایت کہ حاکم این ملک اند بوقت ملازمت
 ملک را دخل سرکار نمودند و نہ ملک روپیہ نیز اگر انقدر ز ر خطیر گرفتہ بالای جہاز سمیت دیگر میرفتند از ما
 چہ پیش کہ واقف بودم اینہا صفت فرشتہ خصال نہ تا صین حیات ایشان ہموارہ مورد الطاف
 و شریک کلیات و جزئیات بودند کہ مردم بہ راز دار آنحضرت مشہور ساختند مرد خدا پرست با خبر در یک روز

در عهد اسطو جاه سعی موفوره در باره ایشان کرده لکن احسام الملک مذکور در باب درستی امورات
 نوز الامرا بهاد نوز در عالم ساعی جمیله بکار برده نام نیک بگیاشت معتمد چون هنگام شورش قباد نیند طاره ها
 در مالک محروسه سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صیحا معائنه گردید از پیشگاه حضور پر نور بهادر
 مغربا جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده ها و پلانیتهای بار و بعضی امیران و منصب داران و جمع داران غیره
 عمره سرکار دولت را بجهت اتصال و تنبیه شوره پستان ملک مقرر شده روانه سمت غربی گشته قرار و قعی
 در فدویت و جان نشاری و تنبیه مخالفان تصور کرده موردین و آفرین از خداوند نعمت گردیده
 بجهت بلند رسیدن آدرین عهد سمیت همه پادشاه و بجاه عالم پناه حضور پر نور خلد الله ملکه آدام الله اقباله
 چون از عهد مرشد زادگی بمذول بذل و عنایات خلونندی بود لبی سر آرای دولت در عرصه خلیل
 بخطاب حاکم الامرا خان خانان و منصب بهت هزاری سپهز اسوار سوز گشته عز و وقار با سامان اعتبار
 رسانید و از دیوانی تعلقات مجمع تیسر ده لک روپیه و سواران و عربان و پلانیتهای بار و روپیه
 سد جاگیر و دو لک روپیه ذات و صفات جمله تیسر ده هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشته بان حاصل بلند
 و مرتبه از جنه دامور کار گردید که مزیدی بران منصور نباشد امیری بود و کمال خوشنوعی و وجاهت تمام
 کثیر الاخلاق عمیر الا شفاق است گورستی پسند بهاد و سخاوت بمرتبه کفان و سلوک بانو کران و احبا
 بقدر احتیاج ضروری مینمود و در سواری حضور پر نور با و صیفیکسن بهادر معترب شتهاد سال رسیده بود
 اما گاهی غیر حاضری نیک و بلکه از غیبه حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بس فریزی خود می
 خاص شرف و مباحی گردیده چند روز از بنیانی چشمان که مندر شده بود شخصی از غیب بمعالجه
 اش رسیده علاج خوب کرد که تا صین حیات خود محتاج دیگر زنگشت در سینه
 یک هزار و دوصد و پنجاه و شش سکه
 بعالم جاودانی خرامید

دوم شجاعت علی بیگ و او یعنی دومی با سیر عالم از اقربای قریبه زوجه اش بود در دولت بهر عالم اوقات خود بهر زمانه بسر برد هرگز از خانه خویش بیرون نمی آمد و به همین طور عمر خود را سپایان رسانید اما سطل بیگ در عهد و کالت میر عالم بخطاباتی در ساله سواران از پیشگاه حضرت غفرانآب سرفراز گردید تا مقید ماندن میر صاحب مذکور از من فدویت و جان نثاری از دست نداده بلکه بستانه همواره شریک بیخ و راحت ماند چون میر عالم از دیوانی و مدارالهامی سرفراز گردید و از خدمت عرض سبکی گری خود داده مامور گردانید که لکهار و پدید صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشو خانة محرم الحرام که آئینه نایبی یک لک و پدید بخیریدی در آورده در انتظام عاشو خانة رشک آئینه خانة با ساخت هر سه آئینه طولاً سه در و عرضاً دو م در و بلویده در تمام هند و دکن عاشو خانان باین تکلف شایانه بنظر هیچکس آمد بعد ملت میر عالم از لاجچند دل همالاجه بهادر اتحاد و اتفاق داشته تا دم زندگی جاگیر سنجاه هزار روپیه نیز سوار و پیاده فقط بر ذات خود خورده و دست حیات نمود در چینی که میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت منفعت منزل نموده آنحضرت رونق افزا شده خان مذکور را بخطاب حسین یا و جنگ سر بلند فرمودند الغرض خان مذکور نهایت خلیق سخی خوش مزاج هزار روپیه سپاه و آشنا و بیگانه داد و در سز کینار و دو صد چهل و نه سبک رهبر و راه بقا گردید.

فصل الحاکم خانان حاکم الامرات نظام یا جنگ بهادر

نام اهلی بهادر معز میر عباس علیخان بهادریست برادر هم جدی میر عالم در عهد حضرت غفرانآب بخطاب جنگی و بجای ذات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از ناصیه اش هوید بود در اندک حاضر ماشی و حصوری در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت منفعت منزل سعی میر عالم شمول عواطف خسروانی گردید در پیش سالگره خاص در مکان میر صاحب مذکور بخطاب حاکم الملک منصب خیزاری سه هزار سوار و علم و تقاره و نوبت سر بلند شده مشهور آفاق گشت چون فیما بین بهادر معز و نور الامرات بهادری محبت دلی از قدیم بود بهادر مذکور

بها در موصوف خوانده استهار دادند معنای ابعاد ان موصوف یعنی رنست خان بهادر و شاه نواز الدوله
 بهادر فرشته صفات اندزه عابد و ظایف خوان نجیب پرور قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب
 پنجزاری سبزه سوار و علم و تقاره و نشان و عاری و نوبت و خطایهای لایق از پیشگاه خلافت سرفراز
 و ممتاز و براج بلند کامیاب و بجایگه مورتی جعفر آباد و شاه گداه مشرف و مسابهی و سوای بجایگه مورتی
 نیز بجایگه دیگر سبزه مندان و فرزند ان نواب رنست خان بهادر مذکور فتح خان بهادر و حمید علیخان بهادر
 بطبق منش خاندان خود باخلاق حمیده و اشفاق پسندیده مشهور روزگار بفضل بهر عالی فخرتان همواره
 حاضر در بار جهاندار و در رنست پوره کمال تنگ و ثروت عمارات و باغات نواحدت و باز اشتهیر آورده
 مشغول عیادت آکنی و شکو و شکر نامتناهی نعمت خداوند نعمت هستند

ف الدال داراب جنگسوار

برادر نسبتی سالار الملک بهادر مرحوم نام اهلی آن اصل مروت و آدمیت محمد یوسف علیخان بهادر است از ابتدا
 نشو و نما در مد پر دخت بهادر مرحوم صید کجیح موصوف گردیده بانم تبه بلند و حوصله دار جند رسید که از
 پیشگاه خلافت و فرمان فرمای بختاب داراب جنگ و منصب بنزاری هزار سوار سرفراز گشته نام نیک
 بر نیکیهای تمام بر بگاشت و همیشه در سوال و جواب تعلقات لکهار و پیه متعلقه و محول بهادر صدر اعتقاد جنگ
 بهادر خلف بهادر مذکور چه در بارگاه حضور پر نور و چه در دیوانی نزد مهاراجه بهادر و چه بالای هر دو دفتر
 کمال نزدی بهادر و رای ریایان بهادر را مورشه چنان بآئین سپین و انتظام و تزیین مسامحی حمید بکار
 میبرد که مزیدی بر آن متصو بنیاشد صاحب اخلاق کریانه و اشفاق شفیقتانه نجیب شناس قدردان کمال
 و اهل کمال در عین ابتدای شباب عقل صد ساله بزرگانه داشته تمبرت خفی و جلی و بر موز مخفی و ظاهری بخوبی
 تمام میرسد سخن بهادر کشاده همین خندان روصب بهمت زیاده از مقدار در کار خیر اجتا و ارباب احتیاج

خضرخان بهادر الخاطب بر نشت خان بهادر

خلف ابراهیم خان بهادر فرزند نشت خان بهادر بزرگ که بجای ایشان الف خان بهادر خلف او چندش
 معمود دولت قمرنگر کر نول شده آنچه داد و دوشش کرده و اخراجات بحیاب بنوده از کتبه تا مرطاب است
 تا ابراهیم خان بهادر فرزند دومی نشت خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر مسلوب سبب و عهد
 حضرت عفران آبا میر نظام علیخان بهادر آصفغاه ثانی نورالله مرقده وارد بلده حیدرآباد گشته بیجاگر
 قدیمی بزرگانه خویش محال حفر آباد و شاه گنده مضاف صوبه خجسته بنیاد او رنگ آباد و جمعیت
 سواران و پیاده با اعزاز و اکرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه نشت پوره بیرون بلده حیدرآباد
 جانب غرب از محلات ایشانست در همه بنیاد مقام کرده و در حیات خود نمود لکن فرزند ابراهیم خان
 بهادر یکی داؤد خان بهادر که جهان فانی را بعیر و طبر روزگار بملاح بلند پدید رود فرمود خلعتان
 مرحوم مغفور یعنی داؤد خان بهادر موصوف یکی اعظم خان بهادر الخاطب شاهنواز اوله دومی ابراهیم خان
 بهادر مستقیم جنگ سیوی سلیمان خان بی بهانگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی بهمن خان
 بهادر ستقامت جنگ بهر عالیخانان بهادران روزگار اندر جمع صفات امیرانه موصوف الفرض نشت
 خان بهادر امیریت صاحب شوکت که سلسله امارت ایشان به نواب داؤد خان بهادر عالمگیری صوبه دارکن
 میسر که جدا اعلاء بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد
 خان بهادر رحمت الملک وزیر اعظم عالمگیری بادشاه بوده که باره داؤد خان بهادر مذکور بوقت قلعہ گیری
 و کن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره به دستخط خاص خود نوشته نشتا که (ای کس سکیان داؤد خان
 خودما زود برسان) بمجدد و در دستم مذکور داؤد خان بهادر بخارج استمال شتافتہ سرسوری قلعہ را منتزع
 نموده هر دو نذر و در خود فتح قلعہ با هم گذرایید الحسب کم حضرت خلد مکان فتح نامه بنام داؤد خان

در المہام سرکار نام اصلی او میر محمد یار وطن بزرگانش بخارا است جدا و در ہند آمدہ نزد غازی الدین خان
 بہادر غیر و ز جنگ برای تعلیم نواب معتمد تاج آصفجاہ بہادر نوکر شدہ بخطاب ترکی خان سی گشت
 بعد فوت او خلفش میر موسی بوقالیج نگاری دیور کندہ معزز شد و در قافت ہدایت محی الدین خان
 بہادر مظفر جنگ صوبہ داری بیجا پور اختیار کردہ بر سالہ سواران امتیاز پذیرفت چون او بسراے
 باقی خرابیہ سپہ کلانش میر محمد یار مذکور مورد الطاف او شدہ بر سالہ ارثی کامیاب گردید و بگشتہ
 شدن مظفر جنگ بردست افغانہ و سرکار امیر الممالک صلاحیت جنگ بہادر نوکر گشتہ بمنصب شایان
 و خطاب پدر میر موسی خان و بہ تقرر رسالہ جزائر اندازان و رسالہ سواران بتدریج لوای روشناسی
 بر افرخت چون در ان ایام صوبہ داری بڑا طربنام نامی نواب مستطاب معلی القاب خورشید فلک
 سروری و سرداری جناب حضرت غفران تاج قرار یافت خان مسطور بواسطہ مصمصام الممالک شاہ نواز
 خان کیل مطلق امیر الممالک بخشگیری سایر سرفراز گردیدہ ملتزم رکاب نواب بوصوف مہر گشت
 انشا بخاک طالع یا و بخت مددگار داشت در عمل نواب مستطاب از اصل اضافہ منصب چہا ہزاری و علم
 و تقارہ و نشان و خطاب اختتام جنگ و پالکی جہا لدر ارتقی مارج دولت گشت در سنہ یکہزار و یکصد
 و ہفتاد و ہفت ہجری و اضافہ بہ منصب ہفت ہزاری شش ہزار سوار و عطای مہی و مراتب
 و خطاب رکن الدولہ بدیوانی سرفراز فرمود بعد استقلال تمام و کارروائی امورات مالی و ملکی و مدتی
 ذخیرہ نیکنامی اندوختہ در سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد و نہ ہجری کہ حضرت غفران تاج در قندہ نمود حاجی
 ہوسلہ برادر ساجی و کہوچی ہوسلہ مع اسماعیل خان رفتہ بودند در منزل قصبہ منیر امضاف صوبہ بڑا پور و چہنہ
 بست و ششم صفر سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و نہ ہجری بمخیمہ حضور پور پور از ضرب جہد ہزار بست فیض کاردی
 مقتول گردیدند اورا بنا بر وصیتش زیر دامن کوہ مبارک جناب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 علیہ الصلوٰۃ والسلام در باغچہ مدفون ساختہ عمارت خرد بار و اقامتای بختہ تعمیر در آوردند کہ تا حال

تاریخ گلزار آصفیہ
 جلد اول
 صفحہ ۲۴۲

استحقاق بدل معورتی متشرف عابد بر طبق عادت مهووز بزرگان خویش قدم بقدم گذارشته بر جاده سقیم
خانان خود ثابت قدم است از طول کلامی اجتناب کرده هر چه چند از دفتر اوصافش تجسیر در آورد

دلاور نواز جنگ بهادر

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی مرد قایم مزاج حاضر از وفایا ناسش کیو بزرگانش در دولت راجایان
ماط و اوطا بکارهای حمده مامو بوده کارهای نمایان بطور آورده اند و او وار دنا گپور شده در آنجا نیز بکارها
لائق فایز گردیده چون وارد بلده نخبه بنیاد گشت بزور تدبیر و تقویت با زوی تقدیر چندی در تجارت
بسر برده هر گاه بکلازمت مهارت بهادر رسید بسیار پند خاطر گشته اول بدر با به ذات و ده سوار بسراسری
معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردید رفته رفته بجایگزینات و مفهصد سواران بشیوار و بختاب دلاور نواز
جنگ تعلقات گولکنده و غیره بطا و بعضی از صوبه اورنگ آباد و لبنیات نوبت و گریال و مسلم
نقاره سرفراز و بلند آواز از پیشگاه خداوند منت گردیده مشهور آفاق گشت مهمند السبب بر آوردن
کارهای نمایان بهر اهی صاحبان اگر نیز بهادر بحکم سرکار مجد و شمول عواطف شاهانه گشته سبای و شرف
شده حساب خلاق تنخواه همسایان خود را با تقدیر رسانیده در نوکری سرکار سر موقوفه کردن نمیدهد
صاحب جرات سیریل کابر قوم خویش نمازی در پنجگان استاهل هرگز نه نماید و با جماعت میخواند تقاریحان
خوشنواز و شسته تمامی خاطر خود را مصروف خوشنوائی نوبت چهار پاسی دارد در خیر و خیرات و سلوک
بانقر او ارباب استحقاق بقدر ضرورت هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمیعت حاضر می خود شبانه روز
حاضر است در تاریخ دانی نهایت شوق در بگ و رنگ بسیار با اهل همواره محبت با علما و صاحبان علم و فضل
دشمنه در سایل نفسی خبر دار و همیشه باریاب در بار

حرف الراجح الدوله میری خان بهادر احتشام جنگ

چه خوب و چه بهتر میشد که در ریاست و استقلال دولت شما حال ما چنین باشد که غیرت پور بیگم پسند
 نکند تا غیرت دیگر غیر چه رسد آنحضرت فرمود که جناب مرا خیال برادر نفرمایند که من مرد خاندان آصفیه
 نیم بلامر تصور بدختر نکند که بیاعتش جنگ و جدل مرطه و غیره و اختلال سلطنت سخت ناپچارم بگیم صاحب فرمودند
 هرگاه شما چنان ناپچار بی اختیار بوده باشن پس ما را خست و دهند تا هر چه از دست ما بر آید عمل آیریم
 خود بدولت فرمودند که گرام کس مانع شماست مختار است هر چه خواهند بکنند پس بگیم صاحب فیضونام جوان
 کارڈی را که در پیره بالای دیوڑی زانی حاضر میبود طلبیده فرمود که فیضون ترا کاری فرمایم که
 در آن میان اندیشه جان تو باشد از تو خواهد شد یا نتوانی کرد و عرض نمود که اگر از تصدق شدن
 جان غلام کار عمده سرکار بر می آید نه راجان گرامی خود تصدق فرق مبارک میدانم بگیم صاحب فرمود
 اگر سلامت مانی از تو عزیزتر دیگری نخواهد بود و اگر بمیری از اولاد تو کسی عزیز نخواهد شد فیضون منت
 قبول کرد و چون او را از کشتن رکن الدوله آگاه ساختند و عرض کرد و شکر طیکه حضور روز از زبان خود
 بعلام فرمایند غلام بلانقدر میباید بگیم صاحب فرمود که حضرت از زبان خود بخوانند فرمود تا بوقت حکم
 کردن من حضرت رساعت خواهند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل خناسندی دانسته بعل کار
 و فیضون بالراس العین قبول نمود و روز ویم بوقت شب بگیم صاحب حضور اندرون پرده باریک نشسته
 بایک صیل محرم از فیضونرا طلبیده فرمودند که فیضون شبیه حضرت را شبیه مرا از بیرون پرده بتظر خود دید
 فیضون عرض کرد بی خداوند نعمت دیدم پس فرمود حال سخن مرا بگوش جان بشنو که حکم حضرت چنین است که
 رکن الدوله را کبشی فیضونست قبول بر سر و چشم خود نهاده بصدق دل قبول نمود و وجه دیگر در همین ایام
 نیست که در آن زمان معمول محلات حضور پر نور این بود که تمامی بیگمات و خانمات و غیره کارسجفات
 از چینیت های چپلی بند سیرگفتند چنانچه مغله از بند رنر کو چیسٹ های عمده آورده بود و مال مقصد
 رویه بخبریدی سرکار هم آمده چپٹی رقم قیمت او بدستخط خاص حضور بالای رکن الدوله گردیده ششماه

من مسجد و چاه و مقبره موجود است اما درینو لا باغ و عمارت دیگر نیز با حدت در آورده اند ماده تاریخ
 بقول شاه شاهی علی صاحب تاریخ ترک کصفینیت مصرع میر حنبت نصیبت با او هم و تاریخ دیگر که
 بر سر کتیبه دروازه مقبره اش نوشته است اینست مصرع داخل آید از شهیدان باین چند دماغی
 هر دو تاریخ مطابق یکدیگر بر این سه مذکور اند سب کشته شدن رکن الدوله میر موسی خان مذکور بدو جو
 اینست که رکن الدوله در مدار الهامی خویش اکثر بوقت شب بسج نقل و حکایات تعویج مزاج و خرمی دل
 خویش میکرد چون اقبال او بدج کمال رسیده بود روزی حضرت کالی سلیم صاحبه پیشه حضرت غفراناب
 بزبان پوریه دیوڑی خود برکن الدوله گفته فرستادند که درینو لا سفر طولانی در پیش است هر روز علی التواتر
 کعبه بچرخ بندگان عالی میر و نذراگان و آن رتبه سواری من بسیار بسبب سیری لاغز شده اند نمیتوانند که
 به آرام رسانند لهذا یک جوڑی نذراگان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قبول کرد و پوریه
 نذراگان یک مقصدی سلیم صاحبه مدد هر روز برای یاد دهنی و تقاضای نذراگان نزد رکن الدوله
 می آمد و او اقرار تجویز میکرد در روزی بسیار تنگ آمده پوریه نذراگان تقاضای سخت نمود چون (که قاعده
 کم بایست و قیتکه حکم سرکاری پیش کسی میسر ناپس و ادب امیر و وضع شریف و نجیب لمخوفا نداشتند یا از حد
 دایره مرتبه خود فراتر می نهند و هر چه به ذهن و خیال جاها نماند میسر بر زبان می آرند و شخص شریف
 بروشت نشیندن اینگونه سخن نمیکند و این پوریه نذراگان سلیم صاحبه بود طلب جنت نذراگان بشمل الفاظ
 نامناسب نمود در آنوقت او جواب درشت داد که لایق حوصله او نبود پوریه خیلی آزرده خاطر گشته
 خاموشی نداشتند بر دیوڑی خود آمد و هیچ اظهار نمودند و در روز یکم صاحبه موصوف پوریه را غمگین و فرمودند که تا حال نذراگان
 از نزد رکن الدوله نمی آرد و مشکوک است که اتمت برانجا نذراگان دیگر حکم شود غلام بخانه رکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر
 ناچار عرض نمود که اتمت بر حال چنین است هر گاه بندگان عالی حضرت غفراناب اندرون محل برای استعمال خاصه ملوک
 شدند کالی سلیم صاحبه بر نوشته فرمودند که ای برادر اگر در اولاد حضرت غفراناب شاهم دختر متولد میگردد دیدند

خوشین نهاده هم از خود حضرت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیمه خود روند چرا که
 نحواسته بودند که خون بیدر بکار و بروی بابد و کت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضی مقدمات
 ضروری عرض کرد نیست امیدوار یاری آنها نیست حضرت ارشاد کردند که حالا از هیچ وجه منزل بمقام
 آمده ایم اینوقت رفع احتیاج است ضروری است چرا در خواصی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
 چون نزدیک خیمه خلوت مبارک رسیدند او باز عرض کرد و همچون جواب شنیده تا اینکه خود بدو کت نزدیک
 خیمه محل مبارک آمدند رکن الدوله باز با سر تمام همچون عرض نمود و گفتا مزاج مبارک بر هم شده فرمودند
 هر چند میخواهم که دفع الوقت شود شمارا هیچ خیال نیست بیایند و بنشینند که کدام عرض ضرورت پس
 حضرت اندرون خیمه محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمه خاص محل نشست درین
 اثنا فیض جوان که بر پره خود ایستاده بودند و در گوشه خیمه گذاشته عفت کل لاله آمده
 دست خود بالای کتفش داشته گفت لوالصاحب طبع است و جبهه را جل حواله اش نمود که از هر دو کلبه
 او گذشته بیرون کتف بر پلوی دیگر بر آمد و کت بر آن الدوله بباد کرد از طرف رکن الدوله در حضور
 پر نور و کیل بود تا قبش نموده بیک ضربه تیغ بیدریغ کارش با تمام رسانید این خیال که شاید این
 مقدمه از حضور باشد و مبادا ظاهر گردد بهتر همین که هر دو میزند پس حضور مآبر آمده فرمودند ما نگفتیم بگویم
 که شما بمقام خود روند که حال شما با خیال رسید رکن الدوله عرض کرد که جان نثاری معراج نوز کت است
 اما اگر بجای مناسب میشد مناسب ز بوده خیر شد آنچه شد لکن مبارز الملک بهادر و اسمعیل خان بهادر ازین
 سانچه ناگذیر شوش و حوشش خواهند شد لهذا غلام طمانیت و تسلی اینها میکند پس نشسته خود را طلبیده
 خطوطها نویسانیده و بدست خویش هم دستخط کرده با سال آورد که (این امر بی اطلاع حضور بوقوع آمده
 است خود بدو کت را درین مقدمه بالکل بدخلت نیست اصلا و مطلقا هرگز هرگز خیال دیگر نکرده باشند
 اگرچنین زنده ام لکن در هر امر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان نثاری سرکار باید کردم بعد از آن

۱۳۰
 در روز پنجشنبه ۱۳۰۰

منقض گشت (و جهانبیک کبیر سپاهی و جنگ و جدال متوازن سوای آدای زرتخواه فوج و همیا کردن
 اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامه جهت پابجای اینطور مخارج بسیار
 وقت میشد چونکه در آنوقت ضرورت افواج جرابی آنها بود و در سرکار حضرت عفرانآب در زمانه
 ملا الهامی این وزیر بابت سپر افواج نهایت آراسته بود و بدین وجه نتوانست که شازادیه یک شبه بدیده
 برآمد و زود ما میگردد ایند مغل مذکور ناچار شده روزی در عین سواری کوچ سر راه استاده فریاد برآورده
 و دانی خدایتعالی جلشانه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحضور داد که یاز بنده عنایت فرمایند
 یا مال بنده و ایس دهند که از تاخیر وصول زخرابی بسیار غلام شده است حضرت عفرانآب با وجودیکه
 رکن الدوله در خواهی مبارک حاضر بود هیچ نه فرموده از عماری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته
 چندین تنانهای چپیت سالم و باقی سخافت ما در کشتهها مویس صدر رویه نقد آورده بمغل فرمودند
 که این مال شماست و این سه صدر رویه تقصیرانه است هر جا که خواهند لغو و بشید و سوار شده روانه مقصد
 گردیده رفته صداوت بیکر صاحبه و بی التفاتی حضور در باره ایشان مشهور آفاق آشت خلق الله
 را و سوسه بخاطر راه یافت کشته رکن الدوله در خیمه خود بالای لبتر استراحت میکرد آدم محصم الملک
 زنده آورده اندرون خیمه فرستاد رکن الدوله زنده را خوانده بالای شعله شمع سوخته جواب داد که
 معلوم شد و بخواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خورش اندرون خیمه آمده دست خود بالای
 پایش نهاده بیدارش نمود او پرسید که اینوقت غیر برای کدام کار ضرور آمده اید شرف الدوله گفت
 مردان در حق جناب چنان چنین میگویند صلاح وقت نیست که چند روز احتیاط در بار فرمایند
 و گریه کرد رکن الدوله جواب داد که ای برادر چرا گریه میکنی بخیمه خود برو من بچگونه سفند میتم که کسی مزاج
 خواهد کرد و بکشد شما خاطر جمع آید چون بمنزل شیر رسید خود بدولت خواستند که از عماری فرود آیند
 رکن الدوله پیشتر موافق معمول از خواهی بزرگ آمده استاد خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

رشید الملک بهادر

خلف رشیدالدوله بهادر مرحوم ولد منشی میر حیدر خان بهادر اعظام الملک بزرگ است چون رشیدالدوله بهادر بعد حلت پدر بزرگوار خود منشی میر حیدر خان بهادر موصوف مرحوم از پیشکام حضرت منقرت منزل علیه الرحمه بنجرت دارالانشای خاص سرفراز و ممتاز گشته بعودت دید پیش از حلت آنحضرت ولایت حیات نمود و خلفا رحمتش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسماعیل خان بهادرت و از بدو شعور آثار شادت از چین سین او در نشان بود در اندک حاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی گشته بدرجه بلند رسید و بنجرت موروثی مهور گردید **نقل عجیب و غریب** که مشهور آفاق است و دلیل قطع عقل رسا و فهم و ذکاوت آن ذی فطرت نیست روزی در مجلس میر عالم مدارالهام کلاک دولتدار لپتان سدخم صاحب وکیل انگریز بهادر که جامع علوم عقلی بود میر صاحب موصوف باهم گفتگوی امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشیدالدوله مرحوم با میر اسماعیل خان بهادر مذکور خلف خویش وارد شده شریک مجلس گردید در آن زمان بهشت مرحله از مراحل عمر خان سطور یعنی میر اسماعیل خان بهادر گذشته بود چون شمشیر بر طبق معمول ستمره در بار بست خود دشت سدخم صاحب که مرد ذالعیس و لطیفه گو و از علم فارسی و عروض دانی و شعر فنی نیز لبط کمال می داشت از راه لطافت طبع از خان سطور سوال کرد که میر اسماعیل خان بهادر شما که خدمت دارالانشای حضور پرنور دارید شمشیر را با منشیان که اهل قلم اند چه نسبت است بهادر معزبان صغرن فوراً بدید جواب داد که ما از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف و القلم سیم سیف و قلم هر دو البته خاندان واجب الاضرام است میر عالم بی اختیار مانند گل شکفت و سدخم صاحب را کمال استعجاب حاصل آمد هر دو کمال العصر و الزمان بهادر معز را بسینه خود تنگ کشیده دماهای فراوان درازی عمرش دادند و رشیدالدوله بهادر را بسیار بسیار تحسین و آفرین نمودند سدخم صاحب اینهمه واردات مجلس البعینه صورت مجلس از مصوران ولایتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلمه و در

صفا میر میر محمد
است وقت بیرون
شتم کوه با درت از
بین کرب و بدوی
باشند در وقت
جنوبی تا االیوم
عالم در بدو
عیلی از شهر
در شهر کوه الجوی
با دانش پیوسته
تقدیر در ایل
توینت با دست
هوان بر سر کوه
شند در راه کوه
عاشق آن کوه
بنام این کوه
این کوه در ایل
بی مال این کوه
خود را در کوه
سوی بیادام
شده است
در بدو

حسب الحکم حضور جراحان چالاک دست حاضر شده مشارالیه را در پاکی نشاننجیمش برده بدو خنجر
زخم مشغول شده ندیب صبح صادق جان بحق تسلیم شد و خود بدولت و اقبال داخل بلده حیدرآباد
گرویده متوجه امور است ریاست خویش بذات خود گشتند **انقل عجب و غریب** و دیگر اینکه رکن الدوله
روزی در خیبر خود با وقار الدوله که با هم ربطا زیاده بودند سه اختلاط میکرد که سید نجابت خان بهباد
نیره بهباد در لخان بهباد شجاعت الدوله صوبه حیدرآباد امیر فری مرتبه برد خیمه اش رسید
چو بداران در آنوقت حاضر نبودند پیره وال مانع اندرون رفتن ایشان گشت و بهادرند کوه خواست
که موافق معمول اندرون بروند نوبت بان صدر رسید که با هم گفتش کردند و گریبان خان مذکور از دست
کارویان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع ننمودند بلکه خنده
کردند درین اثنا چو بداران رسیده کارویان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند
با ایشان باین بی ادبی پیش آمدید و برخان مسطور عذر را نمودند و ایشان از دست پاجیان رمانی
یا فتنه هرگاه اندرون خیبر بروی رکن الدوله آمدند و از راه استنز گفت خالصا بیایید
بیایید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این آمده ام که بخدمت شریف حاضر باشم
بلکه برای این آمده ام که سجد سجا تعالی عسی را دیگر نزد شما نه آرد و برگشته بمقام خود رفت اعظام الملک
منشی میر حیدر خان بهباد تقسیم میفرمود که من هم در آن مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و چشم خود دیدم
که از المات آل رسول دیگر زانه بار کن الدوله موافق نبوده در سهون هفته مقتول گردیدند ساعت بزرگ
یا از وی انال بصائر از میثقات رکن الدوله تا حال چشمه آبست که آنرا موسی بم میگوند آب از رگ زمین
برآمده که گاهی در رسوم گرامی شدید نیز از خود کمی نمیکند هزار بارم و مخصوصا میران سرکار آب از آنجا
طلبیده با تمالی می آرد سابق شهرش در بلده بعضی جامی آمد درین ایام هنر تالاب میر عالم خانه نجانه کو کبکو
جاری است برین هم عزه بلده آب موسی بم را با تمالی می آرد که بسیار سبک تر است

رشد الملک

و تمامی فنون و صنایع و بدایع کمالات بهره کامل دارد و تیز فم بمن خیال کمال دوست نجیب شناس
 دشمن ارازل رفیق نواز خوش مزاج سیر فلک جمیع صفات موصوف عاصی مولف این اوراق از بدو
 شعور خود باین علم و فضل کم بنظر خود دیده است که در امیران سرکار بلکه در روزگار شاد و نادر توان گفت
 از محبتات آن منبع کمالات منقل دروازه پل بالای رسته کلان و عمارت عالی شان و یک خانه
 باغ و چپ بنهایت حضرت و نصارت موجود که سکن و مقام بهاد سعز است باین همه اوصاف صاحب
 همت فیض سان خوش لباس راگ پسند شکار دوست جانوران شکاری از یوز باز و جیرا پرخ و شکار
 و غیره همیشه همراه سواری خود داشته تا پنج شش گروبی بلبه شغول شکار میکرد و در میان سیر و شکار
 اجتا و اقربا را فرستوش نمیفرمایند زوار و حجاج را نیز سال بسال راضی و خوش نمود میدارند.

تو میخ کن از تیر و سحر

رفت الملک بهادر

خلف رفت الدوله زور و جنگ است چون رفت الدوله در عهد حضرت غفر اناب بعد جان شاریها
 بسیار ولایت حیات نمود رفت الملک مبین پوشش کدام اصلی او میر مظفر است بمنزله الطاف
 خداوند نعمت بمنصب هفت هزاری پنجبر سوار و خطاب ملکی و بجالی سرکار نادیر و غیره و جاگیر پنجاه هزار
 روپیہ ذات و رساله دو صد سواران منقلیه توران سرفراز و سپاهی و مشرف میبوده ببلعه مدارج امارت و
 ایالت اوقات عزیز خود بسیر در هر گاه عظم الامرا بطوجاه از پونا وارد بلده حیدرآباد گشته مختار کا
 دولت آصفیه گردید بسبب نا اتفاقی برادران مال و موال اندوخته او ضبط سرکار شده قیم گوشه انزو گشت
 بعد حلت غلام سیب خان عظم الامرا در دیوانی میر عالم بسبب موافقت سابق باز بجایگیر قدیم و جدید کار
 نادیر و غیره و تعلقات لکهار و پیید دیگر جمعیت سواران پیاده و علی غول و غیره همور گشته روانه تعلقات
 گردیده در اندک ایام مبراتب و مقدر زیاد از سابق نایز شده نام نیک خود طوعا و کرها مشهورتر
 گردانیده و در مختاری را چند لعل مهاراجه بهادر با سیزده لک روپیہ نقد که بعد امتداد مدت

و بندر بمبئی فرستاد و بعد چند روز زیانی ستم صاحب میر عالم معلوم شد و میر صاحب مذکور
 بر رشید الدوله بهادر بحال الطاف ظاهر ساختند که نزد ستم صاحب مفصل خبر آمد که این صورت
 مجلس و اردات آن هر گاه پیش پادشاه و صاحبان کمینی و گورنر و کلکته و مدراس و بمبئی رفت بر ما مجموع
 از دراک این حقیقت تیغج و تیغج و تیغج و سرور زاده گفتند که از قیافه این شبیه چنان معلوم میشود که
 این طفل در سن رشد و تمیز خویش علامه عمر خواهد شد که در برابر آصفیه سچکس لفظت او نخواهد رسید
 و فی الواقع چنین است تقدیر جلالت رشید الدوله بهادر پسر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند لغت
 حضرت شفقت منزل خدمت موروثی دارالانشاء بسن قریب است و پنج سالگی سرفراز و ممتاز از
 گردیده جوابات عرافین گورنر کلکته بان دستی و جامعیت عبارت و مطالب و آرب دست کرده بکمال
 اقدس حضور پر نور آورد که پس خاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چرا که در جمیع علوم در آن هنگام بهره
 کامل داشت معتمد ادب و عمده مهیت همه جناب بن گانغالی مدظلہ العالی حضور پر نور آدم الله اقبال
 و عمره و ظلہ الله ملکه و سلطنته بکمال فذردانی بهادر معزز بختاب جنگی و دولائی و ملکی و منصب مناسب
 عمره و علم و تقاره و نوبت و جاگیر قدیم و جدید و بجالی خدمت موروثی دارالانشاء سرکار و قلعہ لاری
 قلعه مبارک دولت آباد و پالکی جبار دار و عمارسی و غیره که لازمہ امیران ذیشان دولت است سرفراز
 و مشرف و مباحثت و همواره در مقدمات کلیات سرکار باریاب که احدی را در آن میان دخالت
 هر گاه فرمان و جب الامتحان پادشاه و بجا بهندوستان شرف صد و سیصد و نیز عرافین گورنر
 لارڈ بهادر کلکته و حضور پر نور میگذرانند بهادر معزز در برابر جهاندار بنیر مطالعه و ملاحظه در آن مجمع
 کثیر بان طلاقت لسان و فصاحت بیان در پیشگاه خداوند لغت حضور پر نور علی رؤس الانشاهاد
 بکمال دستگی و شایستگی عبارت بجلوه بیان می آرد که مورد تحسین و آفرین سلطانی و اهل دربار میگرد
 ایلست بکمال لیاقت و وجابت با اطلاق پسندیده و اشتیاق حمیده که در جمیع علوم عقلی و نقلی

ذکر راجه های سرکار دولتمدار آمیزه اودام احد اقبال راجه بان راجه

راجه چند اول مهاراجه بهادر

سلسله بزرگان بهادر معزز بقول خویش که در عشرت کده خود بقلم آورده تا راجه تو در مل الکبر شاه می رسد چون راجه ناک رام عموی بهادر مذکور در عهد حضرت غفران تاب میر نظام علیخان بهادر آصفهان تانے نورالدین مرقدہ بخدمت کرا و طرگیری بلده حیدرآباد سر فرزند شده مدتی مدید اوقات خود بتکلف تمام بسیر بهادر معزز را که برادرزاده بود برای میوه خوری برابر سپر خویش رای لکپت رای یک روپیہ روز میدا گویند رای مذکور گویند بخش برادر خرد مهاراجه بهادر سر منظور خاطر همیشه میخریدند و خرج میکردند و بهادر معزز سیمه فقرا و غریبان می نمود جسمی دیگر نمی آورد چون این خبر رسید راجه ناک رام رسید یک روپیہ یومیہ دیگر اضافه نموده خوشنود ساخت بعد انتقال راجه ناک رام در بهی کار لکپت راجه مهاراجه بهادر که از بدو شعور آثار شاد و بلند صلی از ناصیه اش هوید بود در چند ایام بی اعتقاد اولد شمشیر جنگ بهادر که در آن ایام نظامت بلده حیدرآباد امور بود منظور خاقانی و مشمول الطاف خسروانی گشته از پیشگاه حضرت غفران تاب بخدمت موردنی کرا و طرگیری مذکور سر فرزند شده اوقات عزیز خویش نهایت خوبی و نکوئی بسیر بهادر در آن اثناء بعد چندی تغیری میر ابو القاسم میر عالم بهادر از ملک مفتوحه کرا پیہ و قلعه سد ہوٹ و قلعه کنجی کرا و غیره بوقوع آمد تجویز حضور پر نور و باستنباط اعظم الامرا اسطو جاهد الملام سرکار بهادر معزز را با جمیت سواران و پلاطینهای بار و علی غول و عاری و دیگر ترک امیران ایشان و شکوه برای بندوبست آن سمت خصت الضراف فرمود و خدمت کرا و طرگیری نمیزد خدات بوده سپر و راجه گویند بخش برادر خرد بهادر مذکور نیابتا گردید پس آن منبع خوبیا

از تعلقات وار و بلکہ شدہ بود بہر صورت نذر و نیاز سرکار و دربار نمودہ پس از ان صرف بر جاگیہ ذات
 و صفات چندمی خانہ نشین بودہ از عارضہ غلغلہ نشانہ و ولایت جان شیرین ساخت میری بود نہایت طویل القامت
 و عیض الجسامت خوش ترکیب کہ بچاپین خوش ترکیبش نظر آمد قوت بدن با نمر تیرہ دشت کما حدی
 بمقابلہ اش نمر سید خرم برنجی را کہ اینچ کپمال آب پریشد از رو بازوی خود برداشتہ از دیوانخانہ خویش
 تار و ازہ کلان کہ فاصلہ صد قدم باشد می آورد و باز میرد این زور برابر زور فیل کم نیست و علی
 ہذا القیاس بسیار مقامی عجیب و غریب کہ صاحبان راستی ہمیشہ خود را ویدہ اند بیان میکنند کہ عقل در انبیا
 حیرت و فی الواقعی بی شائبہ کذب درست است و ہم چنین بود عجمی مولف اوراق ہم ہمیشہ خود دیدہ
 است الغرض از ان آیام تا این زمان کہ سنہ یکزار و دوصد و پنجاہ و شہت ہجرت است ہمچنین آن
 قوت و زور و وجاہت اندام باین بزرگی جسامت بمطرت آمدہ چہ در امر او چہ در غربا تا زور و قوت
 و وجاہت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بہادر معزز بودہ کہ تمام
 خلائق این ولایت میداند و سید عاقل خان بہادر خلف دیوبی بہرام الملک بہادر نیز ہر چند قوی الجسم بودہ
 موٹ دو گاویرا از دست خود پرآب میکشد تا وجاہت جسامت و بر خوش ترکیبی رفت الملک بہادر نمر سید
 و زورش حساب دست راست و دست چپ از بہادر معزز بودہ در آن زمان در زور آوران روزگار
 چہا کس سمعہ خود را بود ندیکہ رفت الملک بہادر مذکور دیوبی افسر الدولہ بہادر سیومی محمد خلیل خان بہادر
 اُستاد زادہ حضور پرنور حضرت غفراناب چہارمی بہرام الملک بہادر و حساب زور ایشان مطالب فیضیل
 اسامی مقومہ است کلی بعد دیگری و سید عاقل خان بہادر مذکور در زمان انحطاط قوت و جوانی ایشان
 بعمر منظر آرمہ مفصل احوالش در احوال بہرام الملک بقلم آمدہ کہ گذشت در سنہ یکزار و دوصد سی و چہار
 ہجرت رفت الملک بہادر بجارضہ کہ بقلم آمدہ گذشت نقل عجیب و غریب از زور و قوت بہادر معزز در
 احوال قلعہ گنجی کوٹہ مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ

دولت آصفیه را زیاد عمر حضور پر نور شب در روز مشغول و موقوف باشند و بالای هر شهر مجذوب خدنگاران
 متعین و مقرر اند که یومیهای ایشان بومیوه با شیرینی و طعام نخچیه برسانند و خدمتها کنند که بخرنج و
 لقب خورده همور دعا باشند یومیه هر روزه یومیه خواران قریب دو هزار روپیست بلکه زیاده تر روز
 دو شنبه دو هزار روپیته تا سه هزار روپیسم و زیاده است خود بساfran هفت کشور میدهد و از سر صد
 روپیهمول دان هر روزه کم نیست سوای این خیرات دیگر روزهای گوگل ششوی درام نومی شورتری
 و غیره مبلغ خلیفه توانگفت او رای این خرج غل و پارچه و غیره دیگر بحساب گفته میشود معند اجماع
 بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پرده خاص آورده بودند و اکثر به سال وارد میشوند از هزار تا
 روپی مال مال زینوده هفت فرموده میکنند که در هفت اقلیم شهر بخش دولت آصفیه دام اقبال
 مشهور آفاق گشت و سبع بادشاهان هفت کشور رسید و سلطنت آصفیه هزاره با کس از جا گیر و در راه
 و یومیه و خیرات و غیره بهره مند اند و هر دو جشن شادی راجه در هراج بهادر و راجه نرندر بهادر انجیکه
 خرج لکها روپی در ضیافتهای رونق افزای حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات
 و امر او حائین و غیره تمامی سلطنت از علی تا ادنی از جواهر اعلاای بشمار و جوژه هاعده بیار و طعامها
 لذیذی مقدار که بصرف درآمد تا کجا شرح داده آید تا بحدی که در هیران و چاران و پارینه دوزان
 کفش از طعام و پارچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر که ام قوم انسان بقلم تواند آورد و اخراجات
 جاترای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام معرونی و تیاری و تکلف طئی مینا کار خارج
 از حساب عقلی است و بیت الله شریف سبیل آب سرد و زاده ماهی مقرر کرده اخراجات انجامیسانند
 که خلق الله هفت اقلیم در آن عمر که گرامی شدید که شبا ز روز است سیراب شده دعای خیر میدهند
 در هر فرودگاه حضور پر نور که متواتر در سیر و طیر بود قومی آید طعام لذیذ از با و چنچانه مساراج
 بخامان و عوام در بار حضور پر نور سیر حساب علمیه دار و حکما و شورا و مشیر خوان و سوز خوانان

در آنک مدت درستی امورات انجام نموده نام نیک بر صفحہ روزگار برنگاشت و در دیوانی میر عالم سحر کار
 و بار پیشکاری سرکار دولت را گردیده بمرتبہ بلند رسیده عالمی را فیضیاب ساخت پس دولت میر عالم بہادر
 در دیوانی نیز الملک بہادر از پیشگاہ خداوند نعت حضرت منقرت منزل علیہ الرحمہ بدو چو بلند را حجت
 مختاری اموری است و وکالت انگریز بہادر کرامت جلیل القدر نازک نامور گشته بمنتصب بہت ہزار
 ہفت ہزار سوار پیادہ ہا و بار پلاٹنہا وغیرہ و نوبت و گپڑیال و جوہر عمدہ و جاگیر لکھار و پیر سیر حاصل
 و خطاب مہالہ بہادر سرفراز و ممتاز و مہابہی گردیدہ جهانی را مال مال بخشش فرمود تا درین عمر
 سینت حمد اعظم خورشید پر سلطنت و کامرانی نیز عظم جہانبانی و کشورستانی عالم پناہ خورشید کلاہ
 بندگالغالی مدظلہ العالی حضور فضیلت نور ناصر الدولہ و انظام الملک میر فرزندہ علیخان بہادر آصفجاہ ظل اللہ
 ملکہ و عمرہ و سلطنت کہ ماہ ذی الحجہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و شصت ہجری است از پیشگاہ خلافت فرزند
 فرزانہ فرمای باضا و خطاب راجیان راجہ راجہ چند لعل مہالہ بہادر مشرف شدہ باقبال نیز وال خداوند
 امور کار و بار سلطنت رفیعہ آصفیہ است انچیکہ احوال بہادر مہالہ باشد احتیاج اظہار و بیان ندارد بر سر
 ہوید است مہالہ احوال بخشش حقیقت حال نیست کرد و شالہ ہا و روال شالی کہ فی الحقیقت قدر دارد
 از ابتدا ہی بخشش تا حال نوبت بہر را رسیدہ و ہر سال در جوڑہ ہای و سہرہ کہ بہر خواص و عوام سلطنت سیر
 از یکہزار زیادہ تر بخشش می آیند حیرت دلہوی و دشمنوی بی نظیر بر بقصد ووشالہ انواب آصف الدولہ
 بہادر کہ یکبار بخشش در آورده بودند مخزن و تکیا رنمودہ است بقول شاعر شعشعر محل نشین بہین کتہ فرمای
 خدام یارین بہ لیلی کا ایک تہ سو بہان کس قطارین بہ ہر گاہ نوبت دوشالہ ہا باین نوبت رسیدہ باشد
 دیگر اقمشہ و امنہ و زر نقد و غیرہ بقیاس فرزندہ باید دریافت از انجملہ خیرات سدا برت است کہ در کاسی
 و جگنا تھہ و رام تھہ و تڑپتی و دیگر جاہای نزدیک و دور متعدد و سہوارہ شبازہ روز جارسیت دیہات
 ہزار ہا روپیہ و خیرات چہ سلمان و ہندوان و سالکان و پیرزادہ ہا را تواضع نمودہ کہ بدعای دوام

و انتظام امورات اعلیٰ و ادنی ریاست و خلعت گردیدہ از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرامگاہ
 یکپاس شب ماندہ اوقات مقررت دقیقہ از وقایع امور لابی سرکار و دولتہ را فرنگداشت نمی نمود
 مہندرانادین ایام فرخندہ انجام کہ عمدت مہندگانی خوش سیدکلاہ عالم پناہ حضور پر نور
 ناصرالدولہ آصفیہ ادام اللہ اقبالہ سہ یکبار و دو صد و پنجاہ و شصت ہجرت است و این تاریخ
 گلزار آصفیہ با ختام رسیدہ بر طبق معمول سترہ آنا فانا بہادر معزز صرف امورات محولہ و مشغول
 مقامات مرجوعہ دولت خدا و ادبیزوال حضور پر نور در بند و بست سپاہ و رعایا و بر ایاداد ہی
 خلائی و حال پرسی بندگان الہی کہ و دایع و بدایع ایزدی اند شمرہ تصور نمی فرماید و برای بہین انتظام
 ریاست از پیشگاہ خلافت تکلیف سواری مہمان است کہ مجال دستوری امورات جزئی و کلی پردازند
 ہمراہ سواری مبارک حاضر شدن ضرورت است در سہ یکبار و دو صد و پنجاہ ہجرت سہاوردہ نور ارادہ
 تلجا پور و پینڈر پور و غیرہ دیگر معاہدہ نمودہ حضرت حضور پر نور در عرصہ چار ماہ تماشای قصبات و
 قلعجات و بلاد علی الخصوص بلدہ پونا و خجستہ بنیاد او رنگ آباد و قلعہ مبارک دولت آباد کہ در تریف
 آن شہر شاعر دلیل قطعیت ششم حصار می کشش ندیدہ است کہ بود قلعہ دولت آباد و بس
 و تماشای عجائب کار المورہ کہ شکر کت کا رست بمبیل و سیر احمد نگر و غیرہ نمودا کار و عیان آن سرزمین
 باستقبال و مشایعت در آمدہ خود متذکر ضیافتہا کنند قبول نمودہ بالمرکہ نہ در زید یعنی مشورت است
 صاحبان انگریز پونا و نگر و غیرہ نیز باستقبال و مشایعت حضرت پرداختند و ہمین قیاس و آئین سیر قلعہ
 دولت آباد و پناہ از زیر قلعہ تا بلا حصارش کہ ارتفاع او یکصد و چهل درجہ و دوشش پنجاہ درجہ است
 بقدم خود در فتنہ باز بزیار آباد وصف گرانباری بدنی امرنا دست کہ نمودہ بوقت نصف اللیل داخل بلدہ
 خجستہ بنیاد گشتہ مردمان آنجا از ملاحظہ نزدیک سواری و شان و شوکت و وجاہت بہادر معزز بسیار
 پسند کردند الغرض آبریت صاحب مرتبہ بلند و درجہ ارجمند کہ مرتبہ امارت او از فطر الطاف شایانہ

و ارباب نشا و طب به طوایفان رفاص انجیکه ماهوارها و الغامات می یابند و حساب آن احدیرا
 و غلی نیست که ز خطیر بی قیاس است و بس انحرافات تیاری عمارت انرا بنحله باره و دست که بر باغ باغ موسوم
 است که بنحج زیاده از بسط و پنج لک روپیه با تمام رسید که پنج چشمه همچو باغ دلچسپ ندیده و پنج گوشه
 نشینده با این همه خرج رونق افزائی هر سال حضور یوز خیا پنجه گذشت و دیوانخانه کلان که بقایم محل
 تشییدار و مجلسه و صحبت محل و آئینه خانه و صینی خانه و تصویر خانه و باره دری خانه باغ موآئینه خانه و صینی
 خانه دیگر و عمارت علیحده دیگر و عمارت کوه شریف و نقاره خانه درگاه معلی و غیره هم از محدثات مهاباد
 بهاد است که جمله قریب پنجاه لک و پیمه مصرف تیاری درآمده دور و پیر لومیه خرج نقاره خانه و گهر مال
 حسنی علم از طقس بهادر موصوف است که هر روز جاریست محض بجهت سلامتی حضور پرتو سوای این
 پل موسی ندی را که ریخته و شکسته شده بود بهادر موصوف از سر نو تعمیر در آورده که مدت مدید دیگر اکتیاج
 تعمیر بالکل نیست صاحب قیاسیغ کتب از انجمله عشرتکده که مملو از احوال دلچسپ است و دیوان بزرگ
 یکی زبان فارسی فصیح و دیگر زبان هندی خاص اردوی خاص بهادر معزز شهور ترانند + +

راجه در هراج بهادر

فرزند راجه چند و لعل مهاباد بهادر است نام اصلی اش بالا پرشاد از ابتدای نشو و نما چون آثار
 ساد و تمندی و فطانت رای و متانت خرد از حوصله او بهیودا بود مهاباد بهادر با استادان کامل سرده
 کما حقه تربیت نموده و خیل و آگاه امورات کلیات سرکار ساخت اکثر در پیشگاه حضرت مغفرت منزل
 باریاب شده برآمد مطالب و آرب ضروری سلطنت بنیابت پدر خویش بخوبی معروض داشته مورد الطاف
 میگردد و بس فرزای خطاب راجلی و عطای جواهر روح و دینند الماس عمده بدست مبارک خاص شرف
 و مباحی شده بمبرته ارجمند فایز گشت هرگاه بسن رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم و خرد مستقیم است رسیده
 شریک مصلحت و مشورت پدر و لغیر خود گذشته با تدراک دفا تر مجاری سلطنت و دولست

خج بسیار میکند در بهمنان آنجا را تقیید نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پر نور نموده باشند

راجه نند بهادر

خلف راجه دیراج بهادر نام اهلی اش راجه رام پرشاد است از بدو وافریش آثار فطرت و خرد هویدا در سایه جد بزرگوار و پند و بقدر با استفاده علوم پرداخته بهره کمال حاصل نموده درین ایام بعلت ادراک در جمیع امور پیر و بزرگان خویش است و در استند راک کلیات و جزئیات مصروف و در همه مقدمات خیال عمده بکارهای اهلی در خیال خویش پیش پا دار و از فهم و ادراکش چنان بقیافه و رمی آید که در ایام تکمیل خرد و بخت کامل از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند + + + + +

راجه گویند بخش بهادر

بر او خرد و راجایان راجه راجه چند و لعل مهاراجه بهادر است انچه که احوال بزرگان بهادر موصوف است در احوال مهاراجه بهادر مفصل تجریر در آمد و نیز احوال خیرة ال حضرت غفر اناب و حضرت مغفرت منزل حلیم الرحمة احوال ذات بهادر معز بقلم آمده است متهنذ اور وقت روانگی مهاراجه بهادر برای بند و بست ملک مفتوحه کراچیه و سند سوٹ و کبخی کوٹ و غیره که از نزد شیپو سلطان والی سریرنگ پٹن داخل سرکار و تهمدار گشت بهادر معز بمجموری خدمت کرد و درگیری بلده حیدرآباد که نصف معامله پیشکاری و دیوانیت از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده در اطاعت حکم جهان مطاع خداوند نعمت و مفر اجباری عظم الامرا اسطو جاهد ملو المہام سرکار معز مقصود نموده بمرتب بلن و مراتب راجه نند رسید چون از بدو مشور آشمار بلند جو مسلکی و سیر فکری و متانت رای و لطافت خرد و از جنبش ظاهر و هوید بود در عهد دیوانی میرالوقایم میر عالم بعد تغیری و برهمنی راجه چیت رام بخت بزرگ لشکر فیروزی که بند و بست و صوبه بڑا با مالگاٹ و یایان گھاٹ و صوبه نخبه بنیاد او رنگ آباد با جمعیت بست و پنج هزار سوار و پیاده با و پلاٹنهای

در وقت نشی
برای راجه بهادر
در صوبه سند
که در وقت سگاری
تا درین شان
نام کل نظر
آوردن نظر

خداوند حضور پر نور با فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتدار است و ماتحت درجات دیوان سرکار
خوش اخلاق صاحب دراک خفی و جلی نکتہ سخن و قیقرس مدک مہراج دولت علی محکم سلسلہ معراج
سلطنت و الاقدردان کمال نجیب شناس بالکمال صاحب منصب عمدہ پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم
و تقارہ و نوبت و عمارت و نشان نیل و پالکی جہالدار و خطاب راجہ دہراج بہادر و جاگیر سیر حاصل
لکھار و پیہ ذات و صفات سرفراز و ممتاز و ہموارہ باریاب و شریک مصلحت کلیات و جزئیات
خداوند نعمت است از محدثات بہادر معزز دیوانخانہ و عمارت نواح ایش محاذی عمارت قدیم محیب
و غیب راست و قلعہ فرخ نگر معبد عمدہ پنج خج مبلغ خطیر بہ تہ تیغ در آورده بسیار مردم را در آنجا
جواہر و جوڑہ و دو شالہ ہادادہ سرور نمود و احوال فرزند ان بہادر نڈ بوزیر بقلم حقیقت ترسم
بمقتضای حروف تہجی می آید

راجہ بہادر

خلف دومی ہمارا راجہ بہادر نام اصلی ایش راجہ نانک بخش است در عمدہ حضرت معفرت منزل چون سن
صفر داشت گاہ گاہی بتقریب عیدین و نوروز و سالگرہ خاص حاضر در بار جہاندار میگردد و دیدن عمد
حضور پر نور آدم اللہ اقبال حسب الحکم بہ نیابت پدر خود ہموارہ حاضر در بار دولتدار و در ہر سواری
مبارک با جمعیت ہمراہی ہمارا راجہ بہادر ہمراہ رکاب سعادت سعادت اندوز امیر کیت صاحب دولت
بلند و مرتبہ از جنہ صاحب منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و تقارہ و نوبت و پالکی جہالدار
و خطاب راجہ بہادر از پیشگاہ خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پرور کشادہ ہمت ہر کس کہ با دوجوع نمود
دیگر محتاج کسی نشدہ بمراد دل فایز میگردد بہر خدمتی کہ از سرکار سرفراز کرد و او پختان در رسد کہ مزیدی
بر آن متصور نشادہ چنانچہ در بارہ موجودات سپاہ و دیگر خدمات گاہی نااش ہیکس در سرکار زید
و نام نیک مشہور گردید در موضع جلیل کوٹاہ پنج بسیار معبد با حدات در آورده ہر سال در ایام ہستازہ

قطرہ تیاری شخصی باین صورت تخریر نمود قطعہ حیل گشت چو باخیل خیل نیکوئی و زواریت نموده بہر کہ
لوک مقام بہ بسال صوری و ہم معنوی آن فیاض و خرد قلب رسندہ ز غیب این الہام و
شدہ بہر کہ بخوان سال راجہ گوین بخش و ہزار دوسد و پنجاہ نصف شہر صیام

راجہ راجہ بخش بہادر و راجہ گور بخش بہادر

فرزند ان راجہ گوین بخش بہادر اند کہ انتقال پدیر بزرگو از خویش در عرصہ چند روز کہ ایام عزاداری
داشتند بخانہ خود بودہ پس از انقضای ایام بر طبق یاد فرمانی خداوند نعمت حضور پرنور بادشاہ و پنجاہ
عالم پناہ مانا صراحت و لیسیر فرخندہ علیخان بہادر فتح جنگ آصفیہ آدام اللہ اقبال و عمرہ و دولتہ
حاضر دربار جہان گذشتہ تجلعت سرفرازی مناصب بلند و خطاب جہند و جاگیر ذات سیر حال محالات
انہ و غیرہ مضاف بلکہ خجستہ بنیاد او رنگا باد معہ حمیت و تعلقات خاص الخاص محالات ہنہا باد
و غیرہ سرفراز و ممتاز گردیدہ گوئی سبقت و مدارج و معارج از چوگان ہیمچشان روزگار ر بودہ
ہوارہ مہذول نوازشات خاص خداوند نعمت اند و در ہر دربار و سواری مبارک اریاب از ابتزای
نشود نما اشار شادت و بلند فطرتی از پیشانی ہر دو کشادہ حسین ہویدا بودہ عروج تمام دارد با اینہمہ
درین آوان شروع شباب باطلاق پسیدہ و شفاق حمیدہ کہ سن سالان زمانہ مشہور و معروف
شدہ کہ بین وہمین و اہل دربار و خویش و تباری را بان مراتب و مناصب مناسب ممنون منت
واحسان خود میدارند کہ مزیدی بر آن منصور نیست ہر دو در یکتای محیط عقل و ذکا و فہم سا
در اوقات کلیات و جزئیات و سیر فکری و آل اندیشیہ فرود فرید روزگار اند محالات محو خود را
بان مرتبہ انتظام میدہند کہ موجب خاسندی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و بر ایاک و ودائع و
بدائع الہی است در شجاعت و سخاوت و لو کہما با پنجاہ و اریاب کمال کمال و شہتہ مشہور آفاق

سرکار و تو چنانه شترانکار و دیگر جمعیت سرکار و ولتدار محو اگر بزرگان ملازم سرکار فی الحقیقت بند است
 نصف ریاست ازان مقصود است سرفراز و مباهی و شرف گشته مدت بدید مشغول کارهای انجام کردید که
 امیران نامدار و خوانین عالی تبار سرکار مثل جلال الدین بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان
 بهلو و محمد بجان خان بهلو و صالح خان بهادر علی بن القیاس دیگر امیران و منصب داران و سرداران و جمعی داران
 و کندانان مجموع و اطاعت امرش شبانه روز حاضر بودند و از پیشگاه حضور پر نور منصب شهنشاهی
 چهار هزار سوار و حاکم لاکه مار و پیادگان و صفات و نوبت و علم و تقاره و نشان قیل و پالکی چهار دار
 با جمعیت سواران و پیاده ها و رساله های خاص معمو کار و بار کسب فریزی سپرهای جوهر عالی شرف
 و مباهی شده عالمی را فیضیاب فرمود امیری بود ایشان و شوکت و صلابت و صولت شجاع سخن
 نجیب پرور رفیق نوازی پیم المثل صلابت در بار خویش آن بهیبت و صولت داشت که احدی را
 طاقت گفتار غیر عرض ضروری را بدی هرگز نبوده که با هم مختلط با اختلاط پریشان شوند هر کس را
 که نوزک داشت تنخواه او بلا حرکت منقذ میان دفاتر و خزانه ماه می رسانید بلند حوصله کشاده
 مزاج خوش خلق عالی بهت همواره محبت با علما و فضلا و حکما و فقرا و شریعت و طایقت داشته
 اینها افاغ ابوال از حواج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکر به
 بجای آرز چون بعد دو سال از لشکر فیروزی حاضر در بار جهاندار سگیت بسیار بسیار مورد الطاف
 حضرت سققت منزل میگردد هر گاه معالده لشکر فیروزی را خلاف مرضی خویش معانیه فرمود
 بکلی عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عالم در گاه فلک استتبابه
 خداوند نعمت حضور پر نور گردیده در دربار جهاندار حاضر و سرگرم فدویت و جان نثاری و همواره
 مورد الطاف شایانی و صدر عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه کمینار و دو صد و پنجاه هجری
 پانزدهم ماه رمضان المبارک و ولایت حیات نمود عالمی را طلال از زخم آئین نینج نذل و نوال امحال

در سیم ایام از فراطالطاف شاهانه بخطاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت صاحب منصب چهارهزاری دونهزار
 سوار و علم و تقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوبصورتی تخم و چیم و عاری خوش ترکیب
 و اسلوب آمیزی بود و صاحب حلاق کثیره الاشفاق خندان روکشاده چپین سیر و تاشاد دست در هر
 عرض و جازات بزرگ تمام رفته تماشای نمود و روزی چند افغانان رو سپید در تاشاد راه که بهادر معزز راجگی
 تماشای مجسمه آصف نگر رفته بود بدین عالیای کرسی سوارش بر افتاده چند زخم کار و شمشیر زدند و دگر
 از آن چهار رو سپید بجان کشته شدند و دگر سوار نمودند آن بهادر هیچ پروا نکرده بدستی تمام بجانه
 خود آمده بخوبی تمام بخیه کنانیده در عرضه تقلیل صحت یافته حاضر در بازار جهانگرد گشت چون قضاوار و
 اگر دید تباری غره صفر المظفر سینه کبیر او دو صد و پنجاه و هشت حجس جهان فانی را با عارضه نالوانی
 گذاشته بسرای جاودانی خراسید باراجه چند کعل هماراجه بهادر بسیار شاه به بود که از دور احدی
 نمی شناخت

راجه بلجا پرنشاد بهادر و راجه کالکا پرنشاد بهادر

خلفان راجه بالکشن بهادر اندر بد رحلت بهادر مذکور پدر زلفیقدر خود چون لمعات رشادت از سیمای
 شان و خشان بود بعد انقضای ایام سو تنگ مورد الطان خسروانی گردیده بمراتب بلند رسیدند
 و منصب مناسب چهارهزاری دونهزار سوار و خطاب راجگی و خدمت موروثی کوکاو و گیری و لوبت و جاگیر
 سیر حاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشتند و امورات متحول خود را بحال انتظام ترتیب دادند که
 مشهور آفاق گردید و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای امارت خوش مزاج کشاده دست
 و چپین سخاوت و شجاعت کردار آل اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود
 بان قریب ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح مضرب میشود شتر سواران بانذاران هر کاره با

نیلی رواق نہ طاق اند صاحب منصب پنجہزاری سہزار سوار و نوبت و علم و تقارہ و نشان میل وغیرہ بالکل
 جہاں در اشرف و مہابہی اند و ہمیشہ صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اہل علم و کمال دارند خصوصاً از لشکرہ
 و قیادہ راجہ راجم بخش بہادر بادر اک و استفہام می آید کہ سبخت جلیل القدر سرکار در ولتہماز عنقیب
 نایز شونہ جب الالبقم در آورد

راجہ سکھ لعل بہادر

برادر نسبتی راجہ گویند بخش بہادر سطر است از اہل تہا کی نشو و نما در الطاف بہادر موصوفت بودہ کجیح کمالات
 ظاہری و باطنی و صورت و معنوی مہمور گردیدہ کار نامی نمایان بطور آورده در خستہ بنیاد کار نامی خلایق
 بدرجہ کمال بر آورده مورخین و آفرین خلقت خاست خلایق او رنگ آباد تا حال دست بدعای خیر اند
 دین ایام تا آخرین ماہ ذی الحجہ الحرام سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجرت با اتفاق راجہ
 رام بخش بہادر و راجہ گور بخش بہادر با امید واری الطاف خداوند نعمت و مساعت زمانہ قدر شناس
 و مفکر عمہ کار صاحب از و است و بس تا فرود گیتی سلطنت است کہ بس فرازی کار بزرگ حوصلہ
 بلندش نقاب از چہرہ اعتبار و اقتدار خواهد کشید + + + + +

راجہ بالکشن بہادر

برادر عمومی ہما راجہ بہادر است از اہل تہا ای شباب کشیدہ مزاج بلند حوصلہ تیز فہم از جمیع بنی تمیز بہا
 مردم بی تمیز تنقہ مدتی بکار پردازسی پایگاہ علائقہ شمس الامرا بہادر امیر کبیر ماسور بودہ کار نامی نمایان
 بطور آورده مشہور ریاست گشت بعد از ان بکار کرا و لکھنوی بلکہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد
 سرفراز شدہ علائقہ پایگاہ بتجویز ہما راجہ بہادر برادر بگشت رام ولد راجہ جی شکر داس گردید پس آن
 خرد مند با یک ہن مقدیات کرا و لکھنوی را بسہل الوجہ انتظام داوہ نام نیک بر صفحہ روزگار
 برنگاشت حسب الحکم خداوند نعمت حضور پر نور حضرت مغفرت منزل ہر روز حاضر در جہاندار سگڑ

و اوقات عزیز خویش استفاده علوم عربی و فارسی مصروف ساخت و همواره مورد تحسین و آفرین
 خداوند نعمت گشته در عین جوانی جهان فانی را پدر و نمود مهندسی ترمک پنڈت مختار کار و بار
 درونی و بیرونی و امورات و فائز و غیره بنک حلالی و خیر خواهی بان تدبیر عقل کامل انتظام داد که
 خلقت خدا تحسین و آفرین نمود یعنی راجه جی رام را و بهادر مذکور را بر سر سوری و سرداری کارخانجا
 محول و موجه اینچانندان بر آورده از حضور پر یوز و از چهار راجه بهادر بر سر فرازی خلعت و جواهر هفت
 سرفراز گردانید و بعد بنده است آنچا عازم ملک بقا گشت و رای سوناجی پنڈت خلعت خود را
 در باب دستی اینچانندان نصایح دلپذیر نمود و چنانچه بر طبق آن را و تذکور عمل نموده گوی سبقت
 از هم پشیمان ر بوده با اینهمه را و مذکور نیز در عالم ابتدای شبان بجمیع صفات امیرانه موصوف و در
 سخن شنوی سوناجی پنڈت معمور صاحب مناسب عمده و علم و تقاره و لونبت و نشان قیل و عماری
 و پاکلی چهار دار نجیب پرور قدر دان اهل کمال همواره با امورات سرکار مصروف

راجه تلجی پرتشاد

نبیره راجه دیو چند بهادریست که در عهد امیر الممالک صلاحیت جنگ بهادر بدیوانی خاص معمور بوده
 کارهای نمایان بطور آورد که از تاریخ ترمک آصفیه مفصل هویدا میشود خانزاد قدیم سرکار بزرگان
 ایشان در عهد حضرت غفر اناب آنچه بمراتب بلند سر فراز و ممتاز بودند مانند روز روشن روشن است
 علی الخصوص راجه دیو بهادر که همواره بخدمت معتمد خزانه صرفت خاص رکا خاص معمور بوده همیشه
 مورد الطاف خداوند نعمت گشته اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسپرده عازم دار بقا گشت
 بعد ارتحالش برادر بزرگ راجه تلجی پرتشاد مذکور یعنی رای شکر پرتشاد مورد الطاف حضرت
 منفرت منزل گردیده بسستی و درستی تمام همواره در تخیل خاص باریاب گردیده معمور امورات محول
 بوده در عین عالم جوانی انتقال نمود عاصی را بسبب دربار داری و ملاقات شبانه روز

پایوہ ہای علی غول بلیم برداران بہا لہ برداران خاصہ برداران جوانان عبس و سکمان وغیرہ منہ
شاگرد پیشہ و سواران وغیرہ مجموعہ تکلف تمام با اسپان کول عربی و عراقی و فیلان ہودج و عماری
با سرنجام کلابتونی و زیور طلا کار و نقری ہمراہ فیل عماری خویش قمرینہ باقرینہ در ہر سواری مبارک
حضور پر نور و در سیر و تماشا معمول مستمرہ دارند و معندار رفیق پرورشید دان قدر شناسن نجسبا
قدر فرمای کمال اہل کمال ہوارہ بکار ہای تعلقات خود مامور و بامورات محولہ خویش مصروف
کتاہال ہمدعا ویرایا و اہل بازاریات درونی و بیرونی بلکہ زبان خود با بصفت و ثنا کثا دہ

میدارند

راجی رام راؤ راٹریان بہادر

راجہ راٹریان کلان در عہد حضرت غفران تاج سیر نظام علیخان بہادر اصفاخان ثانی بکار ہای دستہ
صوبجات سرکار فایز گشتہ بعد مدت و دلیت حیات نمود راجہ شامراج خلف مومی الیہ بر سر دفتر سواری
سفر از شدہ بہ پیشکاری دیوانی کہ نیابت وزارت شش صوبہ دکن است معمور گردیدہ سر افتخار
و اعتبار فلک رسانیدہ بہ نیکی و نیکنامی بسر سیر و بعد رفتن اعظم الامراء المہام سرکار بہ پونا و معاملہ
جنگ کابلہ بختاری و پیشستی حضور پر نور مہا ہی گشتہ کار و بار دیوانی سرکار را بذات خود انظم
و انتظام میداد بعد ورود بہادر مذکور از پونا و انقلاب امورات دربار دست از مقدمات کار بردار
کشیدہ ارادہ جاگیر خود متصل قلعہ بیدر نمودہ بنحوش سیری و تماشای باغ و راغ مصروف شدہ
مقیم مقام تولاری و انزو اگر دیدہ بعد چندی خرت ہستی برست من بعد راجہ چہنار راجہ بہادر دیانت نوت
بسعی و تدبیر و انتظام رای ترک پندت کہ فردی از افراد انتحاب روزگار بود بر سر حکومت و دولت
برآمدہ مدتی معمور کار و بار خود گشت کہ مراد از دفاتر صوبجات بڑا اٹو معہ بالا گھاٹ و پیاپان گھاٹ
و صوبہ خجستہ بنیاد او رنگ آباد و صوبہ محمد آباد و صوبہ محالات صوبہ دارالظفر سبجا پور است

واقبال از پیشگاه خویش با نشانه محبت فرموده اند ضمیر خدمات و تعلقات خود دارد از کثرت ارباب
 احتیاج هجوم سپاه و غیره محفل او نمونه محفل مہاراجہ بہادر منظمی آید صاحب منصب سہ ہزاری دو
 ہزار سوار و خطاب راجگی از پیشگاہ خلافت سرفراز از بسکہ شوق سواری اسپ بدرجہت اسپان عزلی
 و کاکٹھواط و دکنی در کارخانہ خود کمال درستی داشتہ ہموارہ بسواری خویش تماشای عجیب مینماید
 و فیلان کوفہ تن نیز بہمین قیاس امیریت صاحب منصب بلن فکر خجستاس قدر دان اہل کمال سپاہ
 دوست بذاتہ سپاہی بہادر سخی با ارباب احتیاج چنان میسر کہ مزیدی بر آن متصوریت ہموارہ
 باسورات محولہ خود مہمور

راجہ نانک رام

خلف لای عین لعل است کہ قرابت با مہاراجہ بہادر راجچند لعل داشت انجیکہ کمال علیات و اسماؤ
 اللہ خوانی لای مذکور بود شہور آفاق است کہ احدی بمقابلہ اش نمی رسید اکثر مہاراجہ بہادر را
 کارای عمدہ در پیش آیدہ کہ حیران و پریشان خاطر میدارند چون را مسطور بدیل توجہ باطنی نمود
 بہ سہل الوجہ برآمد مقصود گشت ہموارہ بتوقیر تمام اوقات بسر بردہ و ودیعت حیات نمود
 اما راجہ نانک رام از بدوشور آنا عقل مندی و فراست از چہرہ اش ظاہر بود ارادہ تعلقات لای
 سرکار نمود اول از سرکار بتعلقہ سرکار میدک سرفراز گردیدہ بخوبی تمام بندوبست نمود کہ نام نیک
 بلند آوازہ ساخت بعد از ان روز بروز ترقی تعلقات قریب پنجاہ لک روپیاز سرکار میدک
 مذکور تا سمت منم و بڑاٹ وغیرہ در علاوہ خویش گرفت و قریب دو ہزار سوار و پنج ہزار پیادہ
 و دہ خستہ توپ با پانزدہ فیلان پر شکوہ ہمراہ رکاب خود داشت و مدتی باین تزک و ثروت
 مہمور کار شدہ اوقات بسر برد و سلوکما با سپاہ و نجبا و اہل کمال نمود کہ نا حال یادگار از ان بزرگانما
 جاہلیت پس از ان بعضی وجہ از عداوت مخالفان نا قدر شناس از ہمہ خدمات و تعلقات

نهایت انس طرفین بود بعد انتقال ایشان حضرت سربزگان عالی حضور پر نور ادام اللہ اقبال
 از فرط الطاف شایمانه راجه پنجا پر شاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت مورتی مهور فرموده
 سربند ساختن فی الواقعی در حوصله بلند و مراتب اجمند و حسن ملاقات و شیرین کلامی کلمات
 و نجیب شناسی و قدردانی فرمودید است امانت و دیانت ایشان مرتسم خاطر مبارک خداوند نعمت
 و همیشه باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت که در جهان مشهور است در مزاج آن منبع اخلاق بنظر
 در آمده بفضله بطریق عادت مهور بزرگانه همواره با دوستان محبت ما دارد

راجرننگ راؤ

از میراث داران تعلقه ابراهیم پٹن است بزرگان نش از ابتدای دولت خویش مهور میراث تعلقات
 بوده اوقات خود بفرغت تمام بسرمی بردند راجه مذکور در عهد حضرت غفر آتاب با استنوا بابت
 میپست رام به کار پیشگاری چارده هزار جوانان بار پلاٹنهای از درالدوله موسی ریخوار سرکار
 مبارکی و ممتاز گشته کارهای نمایان بطهور آورد و در عهد خدیو حق آگاه حضرت مغفرت منزل
 سکت تجاه بهادری علیہ الرحمہ بعد بر سہی معالہ راجه میپست رام چون آثار رشدا ز ناصی شس ظاهر بود
 در حاضر باشی چند روز منظور نظر خاقانی و پس خاطر سلطانی شده بتعلقات لکوکار و پیب و
 پیشگاری سواران رساله خاص وغیره و دیوانی سرفراز گردیده بهارج بلند و مرتبتر اجمند رسیده
 نام نیک بر صفحہ ہستی برنگاشت و درین عهد میمنت محمد بن بنگال عالی حضور پر نور ادام اللہ اقبال
 و دولتہ چون محمدویان چنچل کپڑہ لبہ اخرج بسی مہاراجہ بہادر باز وارد بلدہ حیدرآباد گشته در سال
 خاص بہادر موصوف قریب دو ہزار سوار جمعہ را ان و متفرقات بشیر ارملازم سرکار شدند ہمہ
 در علاقہ بخشگی رہا در مذکور یعنی راجرننگ راؤ در آمدہ محکوم حکم سرکار اند سواہی این محالات قلعه
 ہونگیر و منگلکہ و امر اوتی و کجیل و دیگر دیہات متفرق و جاگیرت محلات حضور پر نور کہ خود بہ دولت

از پیشگاه خلافت معمور بود و خواستگاری نمود و تکلف تمام جلوه ظهور در آورد و اطهار تکلفات طرفین بموجب طول کلام است بعد انصرام سخن طوی از پیشگاه خداوند لغت بسرفرازی جوهر و خطاب منصب مناسب سرفراز و ممتاز گردید و همواره حاضر در بار فلک اقتدار میبود تا اینکه بعد ایامی چند فرزند زیننه از کتم عدم بعالم شود و قدم نهاده خویش و بیگانه را خوشنود ساخت او تعالی شانزه بمردان رساند چون راجه نانا کلام بهادر ستمیکه نزار و دو صد و پنجاه و پنج هجرت بر سر راه فنا گردید خلقت خدایا انصوبها دست داده که بوقت ضرورت از امورات ضروریه لایبیکه کناره کشید جای حیرت است پس راجه گویا پنجه بهادر بعد اتمام ایام ستونک از فکر سانی خویش در عالم ابتدای جوانی بکار دانی از پیشگاه حضور پر نور از دیوانی امورات محول خود را بدستی تمام پر دخته مشهور روزگار گشت و بسبب نا اتفاقی ابنای زمانه دست از تعلقداری سرکار کشیده بجایگزینت پانده اند و اگر دید صاحب فطرتیت که از فیض قدر دانی اش بیایکسان مرفه الحال شده بامیدواری افزایش دولت او سزوی گردیدند سیر چشمی از جبین او هویدا خردمندی از فحواهی کلامش پیدا محب مروت سخی بذات خود شجاعت خاندانی دارد همواره بر طبق عادت پدر ذیقدر خود با شنایان و دوستان والد خویش طریقه اتحاد و معری در شسته سلوکها میفرماید

نجیب شناس سپاه پرور نیک طینت بمجمیع صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجه با حضرت منقرتآب صفیاء طاب ثراه راجه راجه راجه

جیوت بهادر بنا لکر

بزرگان بهادر منقرتآب با دوشاهی بوده اند چون حضرت منقرتآب نواب آصفیاء بهادر علیه الرحم از دلی باراده تشخیر و کن تشریف شریف بدکن آوردند سلطان نجی بنا لکر پدر ذیقدر ایشا زاباده هزار سوار

بالمه کناره کشیده منزوی گشته بعارضه استتفا جهان فانی را پدید نمود عاصی مؤلف اوراق
 و تمام عمر خود مانند رای بال چند کلان تعلقه را که با رویه سرکار سمت جنوبی کرد و مال و مکمل و غیره
 تا دریای کشتا و راجه نامک رام مذکور احدی باین کار دانی و دوانانی مال کار عایا پر و مال گذار
 آبادان کا چشم خود ندیده با این همه صاحب اخلاق و سلوک و اکثر محبت با اهل اسلام داشته
 و صحبت ایشان سبک زانید با عاصی نهایت محبت میفرمود بدون خورنیدن چیز خضت نمیکرد
 در قلعه میدک عاصی برای بند و لبست موضع راجیلی جاگیر خویش در سنه که هزار و دو صد و سی و سه
 هجری رفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشائے
 گل و گلزار و خوردنیدن اطعمه لذیذ و اقسام و دیدن رقص طویغان آمنت مسرور گردانید
 بعد از آن بند و لبست جاگیر عاصی نموده زمیندار آنجا را حلقه بگوش اطاعت عاصی ساخت
 بنزاری موفوره خضت انصاف و ادعایب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشنایست قابل
 کارهای عمره سرکار از زندگی امان نداد همچو انسان بس فرای خدات بلند و علاقهای ارحمت
 سرکار لایق تر میباشد از محی ثبات بهادر معز نامک رام کو طره مشهور زرت اما راجه بالا پر شاد
 فرزند ایشان که تجویز ذاتی و آدم شناسی و شاده همی و بجمع صفات پدری موصوف است
 اما از مساعدت زمانه بمعاش ذات پاست اندر و است

راجگیان چند بهادر

خلف الصدق راجه نامک رام مذکور بنیره رای سخن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت
 معنای راجگیان چند بهادر مظهر چون از بد و مشهور بر شد و تمیز در آمد والد ایشان بصید راجه
 بالکشن بهادر برادر عموی راجه چند و لعل مہار راجه بهادر که بخدمت کرا و گریسی بلده حیدرآباد

در سایه خود نگاهدارد و درینو لا چون عارضه لقوه و فالج رو نمود توای بدنی را منجمل ساخت با این همه
 بسن یکصد و چهار سال مشغول دعای عمر و دولت خداوند نعمت است گویند جد راجع مذکور در عهد مفرد و سک
 آرا مگاه محمد شاه بادشاه بسبب محال تعلقات سرکار در قیام امیر الامرا سید حسین علیخان بهادر از چند
 سال مفید بود و بیچ صورت فیصله معالیه بطورنی آمد اتفاقا در ایام عشره محرم الحرام منضل مکان بقیاده
 ایشان امام باڑه بهادر معز بود و شروع لغزیه شده آواز بگوش جد ایشان رسید بصدق اعتقاد
 عرض کرد که یا امام علیه السلام فرزند شتار بقیاد شسته بیچ منوجه حال فیصله من نمیشود اگر از توجه عالی
 رسانی من دین ایام عشره محرم شود لغزیه داری شما سال بسال بزم خود و اولاد و احفاد خویش
 گرفته بجای خواهم آورد اینمن مشهور تر است که صبح آفتاب دفننا حسین علیخان بهادر بغیر سعی احدی
 مستعدیان خود را و دفتر بادشاهی را پسید که تا حال فیصله غلامانی که نکرده اند چه سبب بوده باشد
 جلد ایشان را حاضر نمایند همین که بر و آمد هر چند رو قح نموده خلعت داده روانه مکان ایشان
 نمود ایشان همون روز که ایام عشره محرم بود لغزیه از بازار خریده در دار الحکله شاهجهان آباد
 بمکان خویش اتاده کرده لغزیه داری بجای آوردند و حاجیات خود سال بسال مصرف غم و الم
 و لغزیه داری از تیاری لغزیه عمده و خورایدن غرابا و غیره گردید با جیونت بهادر در عهد خویش
 دو وزده هزار روپیه یعنی در تیاری لغزیه دو هزار روپیه و در اخراجات روشنی و طعام هر روز
 یک هزار روپیه جماد و وزده هزار روپیه خرج لغزیه داری عشره محرم هر سال خرج کرده بجلوه طلوعی آوده
 بودند عاصی خود چشم خویش دیده است که روشنی چراغان نمخته بندی بالای آن چادرهای سخ
 را صدی نبود روغن مانند آب از بند رو مکان برمی آمد و غرابا برای روشنی چراغ خانههای خویش
 میکردند و در خیابانهای محن و سیح بر آفتاب و شترزه ها و آهوها و شیرها و غیره صور مختلف از سبزی گندم
 چنان درست میکاشتنند و میکردند که چشم تاشائیان بحیرت درمی آمد و لغزیه نهایت بزرگ

و جاگیر ملک روپیہ منصب ہفت ہزاری سرفراز کردہ رفیق خاص خود ساختہ ہمراہ کاب ظفر انتساب
 آوردند و ایشان از راہ نک حلالی و جان نثاری و سہر معرکہ کارامی نمایان بطور سیانیند و کمال
 مقصد سہر کار بودند و در عہد حضرت غفر انما ب راجہ را اوربنا ب خطاب جیوت بہادر و ب منصب مناسب
 ہفت ہزاری چہار ہزار سوار و جاگیر موروثی مامور بودہ در پرداخت آنحضرت سورد و قدر و منزلت
 گردید و نیز در عہد حضرت منقرت منزل بہمون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش سہر بردن چندی سے
 بسبب امورات چند در دیوانی میر عالم بجاکیر خود مجال کر ملا وغیرہ رفتہ باز حسب الحکم حضور و ظل مکان
 خویش گشتند و در آخر عہد آن حضرت در سہ کبیر اردو و صدوسی پنج ہجرت برای درستی امورات
 خود بدولت خانہ قدیم حضور پر نور فرود آمدند آنحضرت از راہ قدر دانی و فدوی نوازی بمیز الملک
 بہادر و راجہ چند لعل ہمارا جہا در تقیہ بلینغ فرمودند کہ جلد مقدمات ایشان را انتظام دادہ
 بومض رسانند کہ ایشان بخاطر جمعہ کلی سجانہ خود روند و سبکباشند و تابودن ایشان در حضور
 یکصد روپیہ ہر روز برای رسوئی خاص ایشان از محل مبارک بدست اصل محل سفیرتادند و سیوہ جا
 و شیرینی بملاحظہ آوردہ بدست بندوان عنایت میکردند بچند روز نیز الملک بہادر پرچہ شدہ
 باطلاع و حکم حضور پر نور سجانہ خود بردہ امورات محمولہ ایشان را انتظام در آوردہ روانہ مکان الشیاز
 نمودند و درین عہد ہیبت ہمہ حضرت بندگالغالی حضور پر نور ناصر الدولہ بہادر دام اقبال متواتر
 دربارہ او ای قرضدار و سرفرازی سواران و پیادہ ہا و درستی جاگیر کہ بسبب رفتن مجال کر ملا جاگیر
 ایشان در معاوضہ محالات دیگر کہ در سہر کار آمدند بجانب انگریز بہادر دستغز بود آنحضرت از راہ
 قدر پاروری و بندہ نوازی و درستی امورات فرمودہ لکہا رو پیاز خزانہ عامہ محبت کردہ بمجال
 بہوم وغیرہ ممتاز و سرفراز نمودہ دست شفقت بر سر ایشان و اولاد و احفاد ایشان سایہ گستر دارند
 او تعالی شانہ آن فخر خاندان آصفیہ را تا قیام جان و جانیان بر سر ما غلامان موروثی ابد الابد

راجا و جاگر چند رای بهادر

فرزند بزرگ راجا خوشحال چند بهادر است بزرگان بهادر معزز و قتی که در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه هجری
 نیمابین فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه هندوستان و نادر شاه دارای ایران صلح واقع شده
 نواب اصغاه بهادر برای انتظام دکن از پیشگاه خلافت حضرت انوار یافتند راجا ساگر ل بهادر چند
 موصوف را بقدر دانی و افتخار ایشان مرتب عت و حست همراه رکاب از دارالخلافت شاهجهان آباد
 بدکن آورده مختار کار و بار دفاتر مال و ملک ساختند مشهور آفاق است که هفتصد متصدیان
 ذی مرتبه در کچری مال در پیشدستی و اطاعت امر راجا موصوف میبودند و میباشند و خدمتها بجا
 می آوردند و اجرای کار و بار ملک ششصد دکن از یک کچری راجا مسطور انتظام و انضمام می یافت
 و در عهد نواب شهید ناصر جنگ بهادر و نواب آصف الدوله امیر الممالک صلاحیت جنگ بهادر نیز فرزند
 بهادر معزز راجا بھوانی دس دهم و نت بهادر و راجا در گاداس دیانت بهادر دهم در دولت
 و عهد حضرت غفر اناب میر نظام علیخان بهادر اصغاه ثانی نور اللہ مرقد همدو بهادر مذکور و خلف
 کلان راجا دهم و نت بهادر راجا کیول کش بهادر امور کار و بار محمول خود بکمال ثروت و آبرو و عزت
 بوده بهارچ علمار سپید و کارهای نمایان بطور آورند و مورد الطاف شاهانه گشتند و در عهد
 اعلیحضرت منقرت منزل نواب علیجناب سکندر جابه بهادر طاب شراه راجا کیول کش بهادر مذکور بسبب
 عواض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضر باشی در بار فلک تقدار رازات خود قرار داده راجا خوشحال چند
 بهادر فرزند راجا دیانت بهادر برادر عمومی خود را مختار کار و بار دفاتر سرکار و غیره نموده دست
 استیلائی ایشان بر تمامی مقدرات ریاست جاری گردانیده خود لب و فراعت از بار یابی حضور پر نور
 باسرتحت و تفریح مزاج از پیروی ان نواسنج و نواسنجان پریر و مشغول بودند و بدولت حیات ایشان

و یکا مینا کاری ابرک و براده و غیره زینت بخش با صره ناظران الوالا بصار بوده بعد عشره محرم بروز
شهادت تفریز را در آب می انداختند و باز بروز فاخته چلم از سر نو شروع کرده در تمام سال تیار مینموده
استاد میگردند و دوشیر و دیده بزرگ در مکان پهلوی تفریز خانه می بستند و بر اجه مذکور بسیار الفت
میداشتند الغرض حیونت تها و سپاه پرور کشاده همت نجیب شناس کججمع صفاتهای سرداری موصوف
اکثر سپاهیان بدولت ایشان جمع در داشته فواید که ما برداشته متمول شد در چنانچه درینو لا

حاضرند

راج کماندگی ارجن بهادر

خلف راجه حیونت بهادر است احوال بزرگان بهادر و سز که بقلم آمد سمعنا چون جد بهادر مذکور در خلوت
مبارک بر آداب گاه آمده مجرا مینمود حضرت مغفرتا ب سرو قدر بر سبند مبارک استاد شده مجرای ایشان
میگرفتند و بزودی حکم نشستن میفرمودند هر گاه بار او پندرت پردان پرنشاش نطبور می آمد و مشورت
جنگ لبعرضه شود میر سید انحضرت ایشان را با سرداران دیگر و افواج قاهره سرکار اول بمقابله
میفرستادند ایشان از حسن خیر خواهی و کار دانی مخالفان را بحکمت عملی و بدلائل و براین بر تصفیة
آورده میگذاشتند که خوزیزی مسلمانان و هندوان نمیشد و کار صلح و اتحادی انجام مید
صاحب علم و تقاره و پالکی جهال دار و همواره لغزت و حرست و علی هذا القیاس ارجن بهادر مذکور
درین عهد بسند کالغالی جمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بهوم و غیره به سر فرازی
منصب عمده و خطاب مذکور سر فراز و ممتاز و در ظل عاطفت مورد عنایات بیغایات است
امیر قدیم صاحب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب لوک بهادر عصر قدم بر قدم بزرگان
خود نهاده و در فدویت و جان بازی معززندان خویش در تالعبداری سرکار دولت مدار سرگرم
و باصورت محوله خود خبر دار

محض بر قدر دانی اشش زندگانی مینماید و جاگیر داران ہموارہ از فرط تو جوش اوقات خود صا
 بخوبی تمام سیر میرند و از مصاعب و آفات محفوظ میمانند و الفرض خوبہای اور انہایتی و بہت والا
 نہتس را حدی نیست تا کی بقلم حقیقت رقم تجریر در آید برادران خوردان بزرگنمش از آنجملہ
 راجہ رام پرشاد لالہ بہادر کہ قوت بازوی دولت است عجب اخلاق مجسم و بہت باکرم ذی فطرت
 مال اندیش خردگیش و دستجات باریک بینی و قاتر فرد فرید کتیا ی روزگار با اینہمہ صفات خاندان
 خود مرد میدان کارزار بہ خدمت لالیقہ کہ از پیشگاہ خداوند لغت سرفراز شود بان مدراج بلند و
 مساجد اجنہ انتظام بخش کہ رشک ہسران دیگر گرد و آدم شناس نجیب قدر ہموارہ بسی ارباب احتیاج
 مصروف و نیز راجہ توتی پرشاد کہ بہادری پرشاد پرتاب بہادر ہمہ در کارم اخلاق
 و اشفاق و بکارهای محولہ موروثی اتفاق داشتہ بنیکنامی مشہور و معروف در بار جہانمزار
 و از فرزند ان گرامی قدر مہین پور خاندان ذیشان سعادت نشان راجہ کرن بہادر کہ از جہیز
 تفریح آگیش سراجت سندر قوت تازہ و امید بی اندازہ برآمد کار خویش دست میدہد اخلاق
 و فروتنی و سادگی مزاج و بہت بخششی بہر طشت از بام افتادہ بزوات آن ستودہ خصال ختم است کہ
 سر دست جان تازہ و در قالب بجان فکر سبز با سیر بیکران میرسد و علی ہذا القیاس دیگر نوہنالا ان
 ستودہ خصایل و بلن فکر تان نیک شمایل ہمہ ذرات لمعات و الالیش اند شکار راجہ اند جرت بہادر
 کہ راجہ اندرین زمانہ باید گفت در خوش اخلاقی و بلند ہمتی و خیر خواہی سرکار فردی از ان سرد
 منتخب روزگار است و نیز راجہ اندرل بہادر کہ سر پافیض عالم از جہیز منیش ہویدت و در وصفات
 خاندانی مانند آفتاب جلوہ ہا دارد و راجہ دہن راج بہادر و راجہ ہوم راج بہادر و فرزند ان راجہ
 لالہ بہادر کہ گوہر کتای عظیم المشال بحر سواج فیض سانی اند کہ بجلوہ طور خواہند آمد بصفتائے
 خاندان خود موصوف و تمامی یک قلم در اجرای کارهای سرکار دولتمدار از جزو کل بہنگ حلالی

راجہ خوشحال چند بہادر کہ آثار شادت و فراست و بلن جو صلیک از جبین اور روشن بود مدتی بانظام
امورات کار نامی عمرہ خدمت جلیل القدر سرکار پر داختمہ کمال عظم و شان و شوکت نمایان رونق تازہ
وزیت بی اندازہ دادہ جہان فانی را وداع فرمود اما درین عہد منیت عہد اعلی حضرت فتح خاندان
آصفیہ زبردہ و دومان سیادت و خلاصہ دوران نجات و شرافت بندگان حضرت حضور پر نور
عالیجناب علی القاب عالم پناہ خورشید اشتباہ ،

شعر

مرا در امر و سلطنت کا سگارتہ * کذا نلتن بود سایہ کردگار
اعنی ناصرالدولہ نظام الملک میر فرخندہ علیخان بہادر آصفیہ خلد اللہ ملک را بوجہ اگر چند
رائے بہادر کہ تاریخ تولد ایشان (دو فرمال کی نشانی ہے) شخصے گفتہ بدستور معہود مسطور
بامورات ملک و مال دولت خدا داد بیزوال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر سالی خویش بخوبی تمام
انظام و انصرام میدہد کہ مزیدی بر آن تصور نیست امیریت باشان و شوکت و در بدر و صولت باہلا تر
پسندیدہ و اشفاق حمیدہ خود عالمی را در گرفتہ برآمد کار نامی خلق اللہ از جزئیات و کلیات
بوجہ حسن و البتہ ذات گرامی اوست و غریب سروری و قدر شناسی نجبا و سلوک بار بار با احتیاج
فر و فرید روزگار در ہر شادی برادران فرزندان و اقربا عالمی را بہرہ مند فرمودہ نام نیکنامی
بر صفحہ روزگار می نگارد برادری و غیر برادری آشنا و بیگانہ ہمہ مشکو بہ منت ہاستند مسافران وطن
بمقصد کامیاب و تابندہ رستان صیت ہمیش مشہور آفاق است امیران و سرداران و جمہداران
و تمامی ملازمان و خانزادان سرکار دولتدار ہمہ باجرائی امورات خود ما و ابستگلی بان منبع خوبیا دارند
صاحب منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و تقارہ و نوبت و نشان و خطاب عمدہ و جاگیر نامی
سیر حال از پیشگاہ خلافت و فرمانفرمای معہود منصبداران سرکار اراذات والاایش جان تازہ است

موردی را گذشته بر شتهما قدر دانی حضور پر نور و جناب حاضر گشته اند عظم الامرا فرمود که این مقدمه
 نازک را بایشان نشان دهند شاید درستی آن با دراک و فهم ایشان موافق مرضی حضور پر نور صورت
 پذیر شود که از قیافه ایشان سرپا فطرت پدید یافت می آید پس راجه پنجه لعل و دیگر اعزّه دفتر هم کیفیت
 مقدمه معلوم را مشروحاً بیان نمودند راجه روشن رای آن مقدمه را بفهم درست خویش در آورده
 آنچنان نقشه تازه جوایبی آن صورت است که در فهم هر ذی فعم سهولت و عدم تشویش در آمده
 تکلیف خاطر بفریادگر دید راجه پنجه لعل بسیار خوشوقت شده با عظم الامرا عرض کردند و کامی عمره
 نهایت قدرستی موفوره بعمل آوردند عظم الامرا نیز بجز و شنیدن و دیدن فرد کیفیت بندوبست
 مقدمه معلوم کمال تفرح بخاطر راه یافته فرمود که راجه پنجه لعل راجه روشن رای قابل است که در زمره
 ملازمان حضور پر نور باشد پس احوال ایشان مفصل بعضی قدرتس رسانید که مورد الطاف گشت
 و در پیشستی عظم الامرا به پیشکاری و سرشته داری سپاه ملازم سرکار ما مورگ دیده رونق تازه
 بجلوه ظهور در آورد و در مراتب راجه نیز شده انتظام مهمام حزبی و کلی بآئین همین نمود که مصد
 تخمین و آفرین خداوند نعمت گشته بعد مدتی بروقت موعود و ولایت حیات فرمودند سرزند
 کلامش راجه شیور پشاد بهادر بعد ارتحال والد خود بر تمامی کارخانجات و امورات سرکار دولت مدار
 و علاقه های عظم الامرا اسطو جا بهادر در المهام سرکار بان درستی و راستی پرداخت که مزید
 بر آن متصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه حسن اوقات عزیز خویش بسر برد که تمامی اهل دربار
 را احتیاج با منبع اخلاق بود و به مقصد های خویش کامیاب گردیده ممنون احسانها بودند و میر صاحب
 موصوف این میزان مستعد اعتماد کلی بود و هم در دیوانی میز الملک بهادر در المهام سرکار و مختاری
 راجه چند لعل هم راجه بهادر هم مد اعلیه امورات محوله خویش بوده که در باب توقیر و دلجویی شش دقیقه
 از دقایق خاطر داری فرو گذاشت نمی نمودند صاحب منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره

و یک خصالی مصروف کفاح از تخریر و تقریر زبان قلم است

راجہ شنبور شاہ بہادر

خلف راجہ شنبور شاہ بہادر ابن راجہ روشن رای بہادر است جد بزرگ بہادر معزز و عہدہ شاہ عالم بہادر بادشاہ غازی ہموارہ محمود خدایات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بودہ در شاہجہان آباد ولایت جیات نمود و خلف ذی فطرت گذشت کی بخطاب مہنی بہادر سر فراز و ممتاز بودہ انقلاب معاملہ سلطنت آنجا بر سہمی امور ات اوقات عزیز خود بسیر و دیگر می راجہ روشن رای مسطور بر می روزگار و مخالفت اعیان در بار چندی در دار الخلافہ از نو انکذیرہ عازم سفر کن کردیدہ وارد بلدہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد گشتہ باشد عا و طلب راجہ پنہول لعل کہ در ان ایام در پیشستی عظم الامرا در المہام سرکار معمور بود و ملازم شدہ معمور کار و بار محولہ ایشان گردید طرفہ اتفاق و نادر واردات اینکہ در آنوقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاہ حضرت غفرنا ماب علیہ الرحمہ در پیش بود کہ عظم الامرا مو تاملی متصدیان علاقہ دیوانی ماتدر راجہ سوچ و نت و راجہ بہارال و راجہ نینونت و غیرہ خود راجہ پنہول لعل مو محرران و فائز مال و استیغاف نیز در انتظام و ارقام مقدمہ مذکورہ عاجز بودند و بیج تدبیر و تقریر و تخریر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نمیکردید و مجموع اہل دربار در سہمن فکر نشوئز و متفکر ماندند از حسن اتفاق راجہ پنہول لعل آنروز راجہ روشن رای را نیز ہمراہ خویش بدر بار بردہ چون عظم الامرا ایشانرا دیدار راجہ پنہول لعل پسید کہ ایشان کیستند و کجا انوکرا اند شاہالیہ عرض کرد کہ از شاہجہان آباد تازہ وارد آمد و بالفعل در مکان فدوی فرو آمدہ شریک حال بندہ ہستند و بزرگان ایشان بجات شالیستہ بندہ ہای بادشاہی بودند و الحال نیز مہنی بہادر برادر بزرگ ایشان معمور کار و بار پیشگاہ لعل الہی ہستند و ایشان بجا الفت اعیان در بار منصب و خدمت

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن روشن تر است بذات بهادر سخن نفیس مزاج تیز فکر آل انبیا
باخلاق حمیده ستوده قدر دان کمالات ارباب صناعت نجیب دان رفیق پرور بار از لان منتظر

و با نجبا لوف به جمع صفات امیرانه موصوف

راجه منو لعل بهادر

فی الحقیقت و نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که بنسب لایق در اصل از فرزند جد
نباشد راجه مذکور از قیام الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفر اناب آشته همواره شریک
خدمت و تعلقه پیشجاری خانسانانی ممتاز در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان در درستی امورات
سزگار و راوی نجات پروران مادهورا و والی یونا از راجه مذکور بطور آید زیاده از دفتر است معنای
تا بودن عهد حضرت غفر اناب هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار
راجه مذکور جاری نمیکرد و بدینا بدیگری چه سر بعد حلت آنحضرت در عهد حضرت منزل نیز کمال
عزت و آبرو و حستراوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و شفاق شاهانه
گردیده ترددات فریاد و تدبیرات عاقلانه معائنه میگردد و ایند سوای فدویت و جان نثاری
ظاهری و عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تبار و فقیران واقف اسرار سینه بسینه
که با ایشان رسیده بود از انهم در درستی حال خداوند نعمت قصور نمینمود دلیل بنیفته نیست در ایامیکه
حضرت منقبت منزل را عارضه استسقاء عاید حال گشته آسان بالای هر دو پای مبارک ظاهر گردید
بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و اطبای یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه بهوانی پرشاد
موصوف بر دیو طری مبارک ز نانی لطف نوید محل که دو خانه محول عاصی محرر اوراق بود نزد عاصی
نشسته بفضل کیفیت مزاج مقدس دریافت گفت که شما شاهان این حال باشند که امروز آسان آمدن
مبارک آنحضرت آسان بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند برداشتم

و نشان چینی و پنداره های ممالک غربی با نته از فتنه و فساد با حجابی را و گونه اندیش والی پونه هنگام ارای
 ممالک سخت آباد کن گردیده خرابیهای نامناسب بجز و شمار کرده در باره رعایا و برای ای ممالک
 محروسه سرکار دولت را باعث ویرانی و بربادی گشته بهادری سزا پیشگاه حضور پر نور حضرت منقر متنزل
 بسرفرازی جواهر و شمشیر و سپهر مینا کار و پادمان خضت بدست مبارک خاص سرفراز و ممتاز شده با حجت
 قریب ده هزار سوار و پیاده و پلاطینها و غیره مداخله آتش باز بسبر کردگی اکثر امیران صاحب قویج
 و سایر داران و منصب داران سپاه نظرمعج که محکوم حکمش بودند چنان درستی و دفع اعدا و مخالفان
 و مفسدان و شرارت پیشگان بر سالی عقل خورده دان بعمل آورد که مورد الطاف شاهانه
 و صدر نوازش خسروان گردید چون وعده وصل در رسید در سنه یک هزار و دو صد و هجده
 عازم سفر آخرت گشته نام نیک بر صفح روزگار گذار گشت امیری بود با خلاق پسندیده و نجیب شناس
 عالی طبیعت قدر دان کمال خوش ترکیب حریفانه بجمیع صفات امیرانه موصوف آمارا جشن پور شاد
 بهادری و جلالت پدید زلف قدر خود امورات محوله خویش بان درستی و راستی با نظام در آورد که
 اثری از اندیشه های زمانه صورت پذیر گشت بلکه بوجه و خیال هم نه آمد و از پیشگاه خداوند نعت حضرت
 منقر متنزل نیز مورد الطاف شده حکم شد که شبانه روز حاضر در بار جهانم از بارش اینهم فرط دانائی
 و فطرت آن بهادریست چنانچه تا طاعت آن حضرت را مورد کار و بار بود و در جلوس کمینت
 مانوس بندگانه عالی عالم پناه ناصر الدوله بهادری اصغره ادام الله اقبال با فزایش مراتب و منصب
 و خطاب راجگی و سرفرازی نوبت و جمعیت یک هزار بار پلطن های نون ملازم و عمومی خدمت منقر خزان
 عامه سرکار تعلقه موردی و تملقات لکهار و پید سابق و این زاد سرفرازی حال المهور و سر بلند
 و مفتخر است امیریت کشیده مزاج خدات بزرگان روزگار و اولیای نامدار لصدق اعتقاد
 معتقد خصوصاً و جناب فیض انتساب حضرت حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زاده الله بركاته

اعتقادی

راجہ بال کنہ بہادر

از اقرابای قریب ہمارا راجہ بہادر راجہ چند و نسل است چون از بد و شہور آثار شادت و بلندی وصلگی
از ناچیش سہوید ابود مہاراجہ بہادر از قیافہ عاقلانہ و ریافتہ مشارالہ را از نظر خود برای
عرض و معروض اسوات کہ امریت نازکتر بجناب حضور پر نور بندگالغالی مظاہر العالی و عالم
مرشد زادگی مقرر و معین و حاضر شانہ روز گردانید آنمبع نظرت و خرد و چند روز چنان منظور نظر
خاتمانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت کہ آنافاناباریاب میگردد و مور و تخمین و آفرین ہمارا راجہ
بہادر شد و کارهای نمایان بطور آوردہ رونق تازہ و جلوه بی اندازہ گرفت بعد حلت حضرت
معفرت منزل چون حق بمرکز قتر یافت و جهان از جلوس مہینت مانوس علمحضرت المانال شادمانی
و کامرانی شد آنفردی یک رنگ مصدر الطاف شادانہ و مور و عنایات بنیایات خسروانہ کردیدہ بہر فرماز
خدا ت متنازی و مختاری تعلقات و جمعیت سواران و پیادہ ما و پلاٹنہای بار و جاگیر داران و
و منصب داران و جاگیرات و مقلدجات و محالات و دیہات محلات و نیز بہ جزئیات و کلیات درونی
و بیرونی دربار و غیرہ و بہ پیشکاری و غش بگیری قریب بہست ہزار جمعیت سوار و بار و پیادہ های
بیشار و خانزادان سرکار مشمول عواطف خاتمانہ است و فی الواقعی آنمبع حوصلہ بلند و نظرت
ارجنہ لایق ازین زیادہ تر سرفرازیہاست گویا حضور پر نور علم قیافہ دریافتہ کراست فرمودند
الغرض بہادر معزز امیریت بہر تہ بلندی و حوصلہ ارجنہ پنجبار پر و صاحب سلوک با شرفا و اجبا
شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارک کارزار بر حال افتادگان مہربان در دستان مصیبت
رسیدگان معقول گو معقول سپہ متوجہ بحال غریبان نشادہ بہت و کشادہ دست قوی بازو
و در محرکہ سراپا جان نثار بکار سرکار فرود کیتای روزگار با وقار مہوارہ در خیر و خیرات مصروف
و در کار حسہ مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفرازیہا در دقلم از تحریر اوصاف او

فردا بہ منید کہ آماں بالای بدن مبارک ہرگز نخواہد ماند و حضرت راروز بروز صحت خواہد شد عاصی
 شاہ عادل حاضر است فی الواقعی کہ صبح روز دیگر ہمین طور ہمہ روز از بدن مبارک زایل گردیدہ
 بالای ہر دو پای راجہ بہوانی پرشاد کہ حاضر دیوڑی مبارک شدہ بود و ظاہر شدت تمام آن سال
 مزاج مبارک صحبت ماند عاصی ہیقتہ بعد دور و ز لعلض علی رسانید پس خود بدولت و اقبال راجہ
 مذکور راروز بر ویاد فرمودہ ملاحظہ کردہ ہند و لطف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شدہ بچہ شد
 تا حقیقت نیست کہ راجہ بہوانی پرشاد را فقر اسبب خدات بسیار از اسرار بزرگانہ آگاہ ساختہ بودند
 چنانچہ از محبتات ایشان جاتزای رام نومی در رام باغ است کہ مردمان ہفت اقلیم می آیند و بخورند
 و میروند و بعضی دو دو ہاہ چہار چہار ہاہ در آنجا اتامت و رزیدہ آرام مییابند و از کنونات خود
 آگاہ میسازند و اینحال مشہور آفاق است در بلاد و اصحاب پوشیدہ و پنهان نیست معذرا راجہ
 منوئل بہادر بعد حلت راجہ موصوف نامور امورات مجموعہ محو گشتہ آن طریقہ معہودہ رارونق تازہ داد
 وصیت اخلاق و خدات بزرگان را پر آوازہ گردانید و مورد الطاف خداوند نعت گردیدہ و بارہ
 ترحم شکاری و نیک کرداری و قدر دانی و فیضسانی فروئی ہشت و دہ خیر خواہی سرکار و افزایش
 و آبادی تعلقات و تحبیر زراعت و تہذیب لاینق فراہمی عیاد و بر ایابند دست امورات محکمات خاص
 از جاگیرات و ماہوار یہا نکتہ از سخات لابدی نامرعی نیگنہ از جناب حضور پر نور ادام اللہ اقبالہ
 از راہ قدر دانی نوبت نوازی در رام باغ مقرر فرمودہ دعوض اخراجات آن بجا گیر بہر حال سرفراز
 و ممتاز بودہ بافزایش عتہ و حرمت در انبای روزگار مفتخر و مباہی ساختند العرض راجہ
 موصوف خوش مزاج بلند ہمت کشادہ دست باخلاق پسندیدہ و صفات حمیدہ موصوف معذرا
 راجہ منوئل بہادر ایشان نیز بصفت خانہ دانی موصوف است لکن چون با امورات کلیات در بار کم
 توجہ مییابند از امور دستنی مقدمات خانگی و مروت و آدیت از جملہ نیک کردار است

از سزا پارسینه با بیچکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانه اما مطلب هر صاحب مطلب از گفتگوی ایشان هویدا میگردد صرف از خود بخیر بودند سید عمر خان جمعی را عرب بسیار معتقد ایشان شده بخانه خود آورده بجمع امور لایبی خدمت مینمود آردان متعین کرد که شب و روز خدمت بوده خدمت گذاری میکردند خرق عادات ایشان مردم بسیار میان میکنند یقین از خالی از کمال نخواهد بود آخر از آخر عمر حضرت غفرانها با آنرا حضرت معترف منزل بوده حلت فرموده قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد خوشوضع تیار می جمع را زکور که خود هم بعد آنحضرت همونجا مدفون شد و مدفون گردید

حسینی بادشاه ساکن مستندپوره

اغلب از هندوستان وارد حیدرآباد شده در مستندپوره مقام گزیدند بوقت شب مردم جمع شده حویج خود عرض میکردند و ایشان چیزی از تقویذ و فلیته میدادند و گویند سخن بان فی الضمیر مردم بزبان خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنها بسیار دید حضرت فضیلت النساء بیگم صاحب بیار توجه میداشتند که درباره ورود سبازر آردوله با دراز قلوب نشارت داده بودند که در فلان ماه داخل مکان خویش خواهند شد و هم چنین بطور آمد بعد حلت در همونجا مدفون شدند سپر ایشان تا حال بود

قادر بادشاه

از جنبای قوم بودند در عالم جذب و سلوک که با هم بود در انشای رشته حیدرآباد پادرازمی نشسته و میخواهیدند و هجوم مردم اطراف می بود و طعام از جا بجا که می آوردند نزد ایشان میداشتند و خود میگفتند که این طعام را به چهار منار نمائید بیارند یا به یک مسجد نمائید بیارند

دو هزار روپیه نقد عنایت کردند و وشاله پوشانیدند باز بمکان خویش آمدند و لب چندی
 درگذشتند در سینه یکبار دو صد و پنجاه و پنج حبه حضور پر نور در تیار می عرس اول
 دو هزار روپیه بفتح الله بیگ خان خانانان مرحمت نمودند و منزل بهایت تزک از پادشاهی
 عاشورخانه بر قبرشان بردند و بر همین دستور عرس میشود پیش از انتقال ایشان شخصی افغان
 روپیه در خدمت ایشان نشست و خود را میر ایشان مشهور کرد و بدستور ایشان پشاورای
 خاک می بست و نیکت الحال دو صد روپیه هوار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان
 بیرون دروازه پل قدیم است میان پسیا و در عهد حضرت مغفرت منزل میان پسیا
 لاکتر عاصی میدید که در دوکان ظروف فروش کلی در بازار سدی عتبه خان تن بر سینه با یک
 گلیم کهنه می نشست و از هر آینه و رنده پسیا یعنی پول سیلید باین صد اگر میان پسیا و دست
 دراز میکرد تا اینکه نام ایشان میان پسیا شد و الحال درین عهد بنده گانعالی بنظره العالی
 منظور نظر شده چنان شد پدید آمد که با خد سگاران و لباس و دو وشاله عمده بر راسته
 حسینی علم در دوکان سر راه بالای مسجدی نشست و طعام لذیذ میخورد و طلبیدین پسیا هم
 فراموش نمود چون انتقال کرد او بپای شده متصل دروازه پل در آبدارخانه کلان محرم
 مدفون گردید حال آنکه تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای گانجا دیگر با هیچ
 نمی طلبید و هیچ کشف و کرامت بنظر نه آمد چون از نزد همارا جبهه با در یومیه و خوراک داشت
 مردم مفلس با نخطاط جمع شده ولی گردانیدند و العلم عن الله

حسینی پادشاه صا. قدس سره

از سادات صحیح النسب اندازان ایام که حالت جذب پیدا نمودند در رواق پل موسی ند می نشستند

بجزیت است بعد چهار سال در سن کیصد و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه
یا قوت پوره اندرون شهر موافق معمول هر روزه که می آمدند عاصی میرمقتدراخان بهادر سپهر
ماهرالدوله بهادر در دروازه خود در این تواریخ استاده بودیم شاه صاحب مذکور آمده
سوال کردند عاصی جواب داد که بالفعل چیزی حاضر نیست و میرمقتدراخان نیز همین جواب دادند
شاه صاحب مذکور بخان مذکور فرمود و در صدر رویره نقی الامر و که در حجره گذاشته ای از آلبان
دو روپیه بادهند و گرنه همه بزدی خواهند رفت میرمقتدراخان که جیبه بوجه نسیب ادهموت
وقت دو روپیه آورده مذکور زاین بعد از آن در دست عاصی قبالت های بکمان خان مذکور که بود
فرمود این کاغذ بنمایند عاصی قبالت را کشاده بنظر در آورده بعد ملاحظه فرمود که ازین سهر
فلان صاحب سهر حیران خواهد کرد فکر او نمایند فی الواقعی بهو لضا صاحب سهر تاد و ماه حیران کرد
عاصی در تمام عمر خویش اینقدر سهر از هیچ فقیر خرق عادت نرید و برای شنیدن دفتر است
الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان می آید

محبوب علی شاه

بزرگی بود سن هفتاد ساله در راسته و بازار بایک لنگو ط و کراته بسیار خرد و سپار بر سینه از راسته
شاخهای گوسفندان و پارچه های بوسیده که نه برداشته در بغل و در آغوش خویش میگرفتند
و بحفاظت می داشتند هر کس که میخواست در خانه آورده طعام میخواند پس ایشان تا شستن
در خانه اش گاهی رکوع و رکوع قرآن شریف حفظ باقرات کمال خوش الحانی میخواندند
و گاهی مرثیه با سوز جگر سوز بخوبی تمام میخوانده برقت می آورد و گاهی کسبت و بهریت خیال پط
باتوا عداستوار علم موسیقی میرانیدند و گاهی در عین فارسی و گاهی در تلنگی و مهنی و کلمتری
و غیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند الغرض فقیر صاحب کمال بود روزی عاصی برادران عاصی

یا چهار کمان غرض جا بجا میفرستادی و هر اقسام طعام را یکجا کرده بخوردی و برگ تنبول
بسیار شب و روز با شتال می آوردند در آخر عمر حضرت مغفرت منزل قضا نموده متصل قبر حسین
بادشاه مذکور مدفون گردیدند عرس هم میشود

شاه کرک که بجلی

فقیری بود که بایک لنگوٹ یعنی قسم تهنه مختصر و کلیم سرو پا برهنه در راسته درگاه برهنه صاحب
رو بروی دروازه مقبره بیع الملک بهادر داد و حضرت مغفرت منزل در سایه سانیان خرد
می نشستند و از هر آئینه و وزنه سوال میکردند باین عهد که صاحب خیر شما دوست دارنیکو زندگانی و میگرفتند و خاتون گشت
و جایبکی می ماندند نهایت صاف و پاکیزه میشدند هر کس که بدیر می نشست او را روانه میکردند
چون رفیع الملک بهادر در حیات خود از آنجا برخیزد این در مسجد خرد و پیران که متصل بود و فرود
آمدند و بعد چندی در بمون مسجد قضا کردند و الحال در مسجد مذکور جوانان چوکیداران
کروٹو گیری و بدعت میمانند و قبر ایشان رو بروی مسجد سر راه برجه توره حسره است
روزی والده والده عاصی که بزبان هندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شده
تا اینکه از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند که جان بحق شد و عاصی در حال
خوش میرا بین الدین علیخان برای تیاری قبر دروازه بزرگان خود که متصل درگاه حضرت
برهنه صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان رسیدیم ایشان بر طبق معمول خود آواز
دادند که صاحب خیر شما حال عاصی که تیز مزاج بودند جواب دادند که چه خیر و کجا خیریت حال باران
تیاری قبر ما و خوش کرده است میروم شاه صاحب مذکور فرمود که ترا معلوم نشد که آواز
بیماری نجات یافت و طعام خورد و برگ تنبول خورده نشسته است او شانه تقالی شاه
عادل است که چون عاصی و خال عاصی بر شتم در خانه آمده دیدیم که همه خوشحال اند و مزاج نانی صاحب

جایگزین بودیم و شحم قوی البته بودند و جایگزین خویش بوده گاه گاهی وارد بلده میشدند امیران سرکار
 بسیار دوست میداشتند و در سینه یکزار و دویصد و پنجاه و ده یک سکه رحلت کرده آن طرف
 دریای موسی در سندی باز چو بنید فون شدند پسر کلان ایشان خاکسار حسین نام در رساله
 شمس الامرا بهادریه کبیر نوکرت **شاه خاموش** از ساکنان قلعه بیدیز
 عقب مکه مسجد در والان موسی مبارک و قدم شریف فرود آمدند از نزد چهار اوجه بهادریه میوه دارند
 ایشان از روز خاموش اندک با هم چکس سخن بنیگین عاصی محرر اوراق این چند بزرگان حال را
 چشم خود دیده است اما خرق عادت هیچکس ظاهر این نظر حقیر در آن که سانیکه دیده باشند البته ایشان
 معتقد خواهند بود العلم عند الله

پیر بادشاه صاحب یک قدس سره

آنحضرت ساکن گلشن آباد میگرداند اوقات آنجناب شبانه روز زیاده الهی و عبادت معبود
 بر حق میگردد چون حضرت نهنت النساء بیکم صاحب را اراده محبت بدو شد از صد روق سینه
 پر اعتقاد نقد ارادت و صداقت بتقدیم رسانیده دست محبت پرست آنحضرت داده مهر بستند
 و خیرات ثنایه نیز از نقد و جواهر اوقتش و جایگزین حال سر و ساختند بسیار مردم از اهل حمید آباد
 و سرداران کرنول و غیره بجلالت ارادت و محبت آنحضرت مریدان آنجناب باند و فرزندان و لب
 داشت یکی شاه عالم دیگری محبوب عالم اما شاه عالم بعد حلت آنحضرت مدت میداد اوقات بخوبی تمام بسر برده در مقبره پدر
 بزرگوار خود که از میثات حضرت بیکم صاحب موصوف است مدفون شدند فرزندان شاه عالم
 صاحب یکی بعد او صاحب دومی جیلانی صاحب در میولاد جایگزین فرزندان محبوب عالم صاحب
 همین پور خلافت پیر بادشاه صاحب در قصبه یادیر سکونت دارند و بجمعه صاحب چهلوی صاحب

ایشان را در خانه بوقت صبح آورده حجامت سر و لیش در وقت کنایند لباس نو پوشانیده
 طعام خورانیده عرض کرد که یا مولی خبر ورود مستقیم ال و له بسیار کرم است که در بلده نزد میر عالم
 می آید خواهد آمد یازده فرمود خانه ظالم خراب جنازه او هم در بلده نخواهد آمد فی الواقعی بعد
 انتقال تا بولتش بر کوه شریف آمده مدفون گردید روزیکه انتقال فرمود علی بیگ خان
 بهادری راه گذشت ایشان خلاف معمول آواز دادند که علی بیگ خان اینجا بیانه هر گاه او
 نزدیک آمد فرمود که ما این جهان فانی بجهان جاودانی نقل میکنم هر حاجتی و مطلبی و مدعای
 که در دل خود داشته باشی با طهار آری تار و کینم خان مذکور جواب داد بلی تو هر روز میروی
 می آئی و مرا پیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب باز از آن راه گذشت ایشان همین
 کلمات اعاده نمودند و او همون جواب داد صبح روز دیگر شنید که ایشان حلت کردند علی بیگ خان
 را آنوقت افسوسها دست داد که چو خطا کردم چرا عرض حاجت خود نم نمودم بعد حلت در محل
 چکنی کوچه بیرون شهر مدفون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کرده مرید شده تباراجی

در گذرانید

شاه کمال

از جمله سادات صحیح النسب بودند مدتی در بزاز شریف داشته ترک لباس دنیا کرده صفائی
 چارابر گرفته وارد بلده حمید را با گذشتند اکثر صحبت هم را چه با در بوده اشعار استاده
 میخواندند بکمال خوش وضعی که اکثر شعرا و طوطی دکن نام ایشان نهاده بودند سر و پا برهنه با یک
 لنگه که شرمی پوشید دیگر از خت پوشید پیچ منی داشت شیرین کلامی نهایت فصاحت
 و لطافت بود هر گاه بیرون بر می آمد بالای بتاری دو گاو می گمراه آویخته بر آن گمراه
 می نشست و نقاره بالای ماده شتر پیش پیش بتاری سواری مینواختند یک موضع در مضاف بزاز

جاگیر شتر

عاصی نیز در عالم ابتدای شباب خود از جمال آنحضرت بارها مشرف شده بود

شیخ حمید صاحب شهورکالی قدس سره

تمام آنحضرت شاه قاسم است ساکن بکره منجلیات و مضائق هند سلیمان آنحضرت تا به ابوالعالی صاحب میرید
اول در عهد حضرت مغفرت منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدرآباد گشته نزد سلطانمیان نوکر شده چیزی
نزد ایشان باخفای راز مخفی ماند روزی توجیه بر یک افغان که همواره نزد ایشان می نشست
افتاد او در حالت جذب عشق آهی در آمده بهیوش گردید و این راز مخفی آشکار شد و مردم می آمدند
و معتقد میگرددند با چار شاه قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کرده بوطن خویش رفتند
و بعد چند سال بازار آنجا حیدرآباد آمده علانیه در مجلس سمع توجیه بر هر کس که می انداخت
او از حال خود بیخالی گشته و رفته رفته بوجد می آمد ثبوت بان حدیث که در هر مجلس
سماع سچاه سچاه کس بوجد آمده خود را فراسوش کرده و رفته رفته حرکات بخود می نمودند
بسیار کسان از علما و فقرا و متهمان شریعت مثل مولوی قطب الدین دهلوی و حکیم الحاکمی لدو
عزت یازان بهادر و قادیان خان و قادیان خان برادر آن هم بهادر مذکور و دیگر اعزّه روزگار و از افغانان
جمعه در طالب میرید آنحضرت بکمال اعتقاد گشتند و محمد رفیع خان جمعه را که با سواران و پیاده ها
و سپان و فیل و پانگلی و غیره ملازم سرکار دولتدار بهرامی راجه گویند بخش بهادر خوشحال
و صاحب مقدر و ربودند و رفتند همه اثاث البیت در راه خا صراف کرده و بیت شاه قاسم حساب
موصوف در آمده خود را شبانه روز در خدمت گذاری مرشد خویش مشغول گردانید و تمامی
افغانان سنت جماعت را اعتقاد از آنحضرت است و بسیار در بیت شرف اندوز شده اند

بکان خود تشریف دارند ہمہ بصفت بزرگانہ موصوف اند ۴ ۴ ۴

حضرت شاہ عطاء اللہ حسینی قاسم سرہ

آنحضرت از اولاد امجاد و خلیفہ و جانشین حضرت امین الدین علی قاسم سرہ العزیز ساکن بجا پور بود
 انجیکه فضایل خاندان عالیشان حضرت علی موصوف از علوم عقلی و نقلی و حنفی و جلی و خرق عادت
 ظاہری و باطنی است و ذات آنجناب بر چہرہ مبارک مانند نور جهان افزوز آفتاب جہانتاب
 منور بر تمامی عالم روشن و ضیاء بخش بر انس و جن بود ہر گاہ آنجناب سر بر بندہ بالباس فقیرانہ و در حضور
 فیل خاصہ خود بر می آمد جمالی بہ ہمتا ہدہ می آمد ہر کس کہ سیرید بر سجدہ تعظیم و تکریم می نہاد و جا
 سیادت بہ شاہ بہ ماہ چارہ میدہ خشید باہینہ اخلاق پسندیدہ و اشتقاق حمیدہ آنجناب
 عالمی را وابستہ کند الفت و محبت میساخت و عمر حضرت غفرانماہ از بجا پور تشریف آورده
 چندی در بلدہ حمیدہ آباد اقامت و زریہ ند بندگان عالی بسیار توقیر میفرمودند و امیران سرکار
 را اعتقاد و ائق بودہ خدمتہا بجا می آوردند و ہر محفل و مجلس فقرا ہر گاہ آنجناب صدر محفل
 میگشتند نظر بدون جمال چہرہ منورہ آنحضرت بر سچکس نمی افتاد یعنی حدیث تشریف اللہ جمیل
 و بحیب الجمال از جمال بالکمال آنحضرت بعینہ معائنہ میکردند و عالم محویت تاری میگشت بعد از ان
 ارادہ وطن فرمودند و در قلدہ کرنول کہ غلام رسول خان میدہ شدہ بود بمقام املی رسیدند
 گنبد آنحضرت در آنجاست قریب یکصد مردم از فقرا و غیرہ ہمہ ہمراہ رکاب سعادت میبودند کہ بدون
 خوراینہ اینہا دست بقدم دراز نمیفرمودند و از صادر و وارد احدی دست خالی نہ میرفت
 اعظم الامراء و الہمام سرکار بسیار اعتقاد بودہ خدمت بسیار می نمود و از حضور نیز و از محلات
 علی بذالقیاس الغرض مانند آنحضرت باہین جمال روشن تا حال بہ نظر ہیچ کس نہ آمد

زائیکہ خود ہم گمراہ و میردان و مستقدان خود را نیز گمراہ نمایاند و گناہگار خدا و رسول خدا و پیشوایان
خود میگردد و تا جین جیات زبردست خان بہادر کہ نہایت مستقد محمد شفیع خان مرحوم بود، کار
پیش نہ رفت الحال ہمہ خلفا و میردین لطف سید عمر صاحب اند و ایشان را در مکان عبدالیادی
فرود آورده و محض بمواہر فقر او شاہین عصر تیار کرده اند و حضور پر نور میفرمایند باید دید قبول
شاعر شعرتا پار کر خواهد و میلے بکر دارد

حضرت شاه عبداللہ صاحب

از جملہ مقدسان روزگار در سنہ کینار و دو صد و چهل و پنج ہجری بمجا پور وارد بلکہ حمید آباد
گرویدہ چندی اقامت گذراند حضور پر نور او ام اللہ اقبال خود برای ملاقات ایشان بہ مکان
فرود گاہ رونق افزا شدہ از دہ ہزار روپیہ نقد سوای شہینہ وغیرہ مسلوک گشتند با وجود سن
ہشتاد و ساگی شبانہ روز مصروف عبادت سمود حقیقی بودند از خاندان امیر کبیر خود و برادران
وغیرہ اناث و ذکور و خلقت خدا بسیار بہ بیت شرف شدند بوقت روانہ شدن وطن خویش
اخبارات سفر از مزارک و غیرہ بسیار بہر سید و آنحضرت خود مسلوک بحساب باستختمین میفرمودند چون
داخل بجای گور گشتند بعد دو سال کم و زیاد وصل حق شدند

حضرت شاه سید اللہ صاحب مدظلہ

از منتلمات روزگار و از خاصان در گاہ کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظہر جان جاناں
از دارالخلافت شاہجہان آباد وارد بلکہ حیدرآباد شدہ در محلہ اردو در مکان وسیع سکونت
داشتہ بار شاہ میردین از سرشتہ خاندان قادریہ و نقشبندیہ معمور بہایت و ارشاد اند و کمال انجباب
برتبہ است کہ بہ چند راہ چند وصل مہاراجہ بہادر و امرای دیگر خواہند کہ از نقد و پوئیہ ہوازی متنا کنند

مهناجمه در نوبت را آنحضرت خلیفه خود دانسته بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سنه
 یک هزار و دویست و سی و هشت به کربلا مقام عیسیٰ بن مقام گذریدند از خلفای نامور و فرد اول جریده
 اینچنان فیض نشان محمد شفیع خان بهادر مذکور بودند که ایشان هم مدتی مهوریت وارثان
 گردیده بالای چو تیره مقرر شد خود که در محاربه و در مکان خود دست مدفون شده اند
 در ضریح تندی و دقیقه از دقایق اعتقاد فرو گذاشت نمودند میدان ایشان هم بسیار کسان
 موجود هستند و خلفای آنحضرت مثل سمیع الله شاه و زبردست خان بهادر و دیگر دوسه کس
 صاحب ارشاد شده میدان خود دارند از زبردست خان بهادر ظاهر ایچکس را میزد کرده بودند
 لکن با امر هدایت از آنحضرت گردیدند درینو لاجرم عبد الهادی عرف بو بون صاحب میر سمیع الله
 شاه بر جاده این طریق سلیم و بارشاد خفی و جلی قویوم و ستیقم اند و بسیار مردان را میزد خویش کرده
 بلذات اسرار باطنی مخطوطه نموده اند و بنیابن لکن بعد از حال محمد شفیع خان مذکور در سنه یک هزار
 و دویست و پنجاه و پنج به کربلا آمدند در پهلوی قبر شریف مرشد خود شاه قاسم صاحب محمد و ح
 مدفون گردیده اند زبردست خان بهادر خواجه میان سپهر جمعا صاحب مذکور را بر سر خلافت
 پذیرش اینده اجزای کار نامودند چون خبر حلت محمد شفیع خان جمعا رسید عمر صاحب همیشه زاده
 و میر حضرت شاه قاسم صاحب منفور در وطن رسید عازم حیدرآباد گشته در مکان روضه آنحضرت
 فرود آمدند و با تمامی میدان و خلفای آنحضرت گفتند که خواجه میان سپهر محمد شفیع خان که بالاس
 سند هدایت وارثان شده کار فرمای میکنند اگر مریدان خود شده اند و بر طبق ارشاد والد
 خویش میرید میکنند ازین چه بهتر من هم مطیع ایشانم و هر گاه میرید پدر خود نباشند و از رموز و اسرار
 این مقدره جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بگلام سرشته میرید بنمایند و از کدام سلسله نعمت بزرگان
 مقصود و خلائق برادشان میرسانند اولی و انب است که دست ارادت بیعت من داده چیز حاصل نمایند

و در عشره محرم الحرام و در ماه ربیع الثانی حدیث شریف در خانه خود بیان مینمودند هزاران زن و مرد
و در مکان زنانه و در مکان مردانه آنحضرت جمع میگشتند و سعادت حاصل میکردند و در سنه یک هزار و دو صد
و پنجاه و دو و سی و یک بعالم قدس خراسیه بیرون کتلی بودلی صاحب مدفون شدند مریدان
آنحضرت از انانث و ذکور هزارانند و نیزه آنحضرت بر خطابت که بسی معمور استند + + +

حضرت حافظ محمد علی صاحب مدظلہ

آنجناب از کبری متصل خیر آباد مضاف دہلی دار وحید را آباد گشته در محله اردو فرو داده در سبک گاریخانه
مسکن و مقام ساخته ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانه و فرد فرید منتخب یگانه بود که بارشاد
مریدین از همه خاندان قادریه و چشتیه و غیره مسیر دخت رس شریف آنجناب قریب بهشتا در سیده بود
شوی شریف مولانا روم را بنهایت موزخنی و جلی و صنایع و بوالع آن درس میفرمودند عابد شب
زنده دار زاهد بیدار دل از خوبان و بزرگان روزگار گاهی قدم بخانه همچکس از جای خود نگذاشت
لکن در فاتحه عرس بزرگان بر طبق استدعا فقرای عمده شریف می بردند و ظاهرا از هیچ حساب
مناش با آنحضرت مقرر نبود روزی برای رانی شخصی مقید خود بخود لبا جز نالی مردمان و زنان
آن شخص بخانه راجه چند و عمل مهاراجه بهادر که آرزوی سجد و نهایت داشت رفتن بهاد و فرزندان و روزه
مکان خویش راجه و هراج بهادر را با استقبال فرستاده خود تاد روزه بنگله مشقید می نموده بالای
مسند نشاند و خود روبرو و با فرزندان نشستند و یکصد رست و پنج اشرفی بسکه حالی نذر نماندند
آنحضرت فرمود که من غریب الدیار اوقات قوت لایموت ثبانه روزی خویش علی التوکل از بهر خانه
که رسد دارم دیگر کدام احتیاج است که ازین زخیر رفع کنم اگر در صرف نخواهد امان محتاج حسب عیال
و اطفال خرج شود عین خوش خاطری آنها و خوشنودی خداوند حقیقی و مجازی نیز خواهد شد

وسادت و این حال نمایند آنحضرت به بیچوچبه قبول فرمود آخر الامر شمس الامام اهدا در میر کبیر خود
 بمکان آنحضرت آمده ملاقات نموده هزار اعتقاد و در سوخ و الحاح مبلغ پانصد روپیه نذر خود
 قبول کنانیدند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرج مستحقین صرف فرمودند با وصف صرف توکل کم از
 صد کس طعام میبخورند و احوالنا اگر فوت صد کس بخرید تا خورایندن مجموع خادمان و مستحقان خود
 بهم دست بلقمه دراز میفرمایند و توجه دو وقت باین صورت است که همه مردم را در مراقبه بوقت صبح
 و بعد عصر بنیاشاند و خود هم نشسته در باطن خیال مجموع اهل مراقبه توجه میکنند برای هر یک حالتی
 پیدا میشود که در تمام عمر ندیده و نپوشیده باشد و در لذت آن محو میگردد و معجزات خود را به عابد
 متوکل منیبات را نزد آنحضرت بالکل دخل نیست الغرض درین زبان که سینه بگزار و دو صد و پنجاه و
 هشت هجرت در بلده حیدرآباد ماتد آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی
 حافظ حاجی میر شجاع الدین صاحب قبله غلامی عالی حدی نیست هر چند حضور پر نور شتاق ملاقات
 ابا سبب اینکه آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نمیگذارند لهذا ملاقات لعل نماند زیرا مردم
 در بیت آنحضرت مشرف اند

حضرت شاه غلامی صاحب خطیب مکرم مسجد قدس سره

نام عالی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاه غلام سرور صاحب خطیب اند همیشه خطابت مسجد مذکور
 میکردند که از قریب متعلق بود درین عهد حضرت بندگالغالی دوم اقبال همواره بملاقات حضور میر رسید
 و خود بدلت و اقبال نیز بمکان ایشان که متصل دروازه باره دری میر عالم محرم است تشریف
 می آوردی فرشته صفت بود که بصورت انسان ظهور نمود و اطلاق و فروتنی ایشان را نهایتی
 و حدی نبود خلق محرمی که میگویند در ذات آنحضرت بنظر آمد در ماه ربیع الاول در ماه مبارک رمضان

اصغاه بهادر اتحاد و اعتقاد بهم رسیده نواب موصوف آنحضرت را بوقت اراده دکن نهایت
 خلوص و اعتقاد همراه خویش آورده بحیدرآباد رسیدند و زمینی بیرون بلده که حالاً انتقام آنحضرت
 است پسند کرده فرود آمدند چنانچه سید رضی موسوی والد پیر عالم بهادر نیز در انشای راه که از شوشتر
 می آمده ملاقی شده با اتفاق تشریف تشریف آوردند و فیما بین آنحضرت و سید صاحب موصوف نهایت
 محبت بود و الغرض جناب سید عبد الله مدنی موصوف مدح و تاحات نواب مغفرتآب در همین جا
 بارشاد و هدایت خلق بعبیت و ارادت مصروف بوده بعد رحلت نواب مغفرتآب علیه الرحمه عازم
 بهشت برین گردیدند **نقل** روزی امیر الممالک صلوات جنگ بهادر در عهد ریاست خود بر
 ملاقات آنحضرت آمده خواستند که بشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمود که اینوقت ملاقات
 فقیر نیست انشاء الله تعالی روزی بحکم و خواهش جناب قدس آلی بوقوع خواهد آمد بهادر موصوف
 بنیل مقصود برگردیدند و هرگاه جناب غفرآب میر نظام علیخان بهادر اصغاه ثانی در عالم
 مرشد زادگی ملاقات آنحضرت آمدند آنجناب کمال توجه ظاهری و باطنی ملاقات فرمودند چون
 حضور پر نور نظر گذرانیدند حضرت فرمود که نذر شما این نشانیدن شمارا بالای ریاست نخواهم گرفت
 هر چند حضور سران خودند همین ارشاد شد چون بنگال عالی بر سر سلطنت جلوه آراشدند هر چه
 نذر گذرانیدند کمال توجه اقبال میفرمودند علی هذا القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند
 سعادت او و فرزند دلبن گذشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیرا شاه صاحب موصوف
 سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا پدید آمد و فرموده متصل پدر بزرگوار خویش مدفون گردیدند و
 و حضرت پیرا شاه صاحب مدنی در عالم جذب اوقات شبانه روزی خود را در غار کوه که متصل
 قبر تشریف سید احمد پادپاست بسر برده از سر و پای خود خبر نداشتند چنانچه اکثر از نوامی مبارک
 حضرت الارض گزنده بر می آمدند و هیچ توجه لطعام نبود بعد سه روز چهار روز هرگاه خادم عرض کرد

معتمد اینقدر خیرات که لعل می آرد حق سپاه است خیال اینمغنی بسیار دارند که در حق شما نهایت بهتر است
 آنده اختیارات شماست مهاراجه بهادر بسیار بسیار متقدما حضرت گشته حضرت نمود دیگر گاهی ملاقات
 نشد روز و روزینه دیوبند هرگز قبول نه فرمودند و هر روز از پنجاه کس طعام دو وقت میخوروند
 و قطب یا جنگ بهادر محی الدوله بهادر احمد یار خان و دیگر عمایین بسیار کس و مثل مردی شیخ حیدر خان
 و محی اکبر خان و غیره از حضور با نشان هم میرید آنحضرت اند در راه شوال المکرم سنه کنیزار و دوصد
 و پنجاه و نه حجس بوطن خود تشریف بردند

حضرت پیر بادشاه جامدنی قدس سره

آنحضرت از خاندان عالیشان سیادت و نجابت و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبداللهدنی
 رضوی ساکن در مینه منوره زاد الله شرفها از محلله نبی حسین و نقاب جهالدار که بر سر مبارک میباشند از
 تنغای نبی حسین است چون آنحضرت بر آاده سیاحت بطرف هندوستان روانه شده بند مبارک
 سورت گردید از بسکه زبان عبس داشتند از گفتگوی روزمره هندیان اینولایت که لغفهم و ادراک
 آنحضرت نمی آمد بسیار رنجیده خاطر میشدند روزی جناب جدالی خود جناب حضرت امام همام علی
 ابن موسی الرضا علیه الصلوٰة والسلام بعالم مراقبه و مشا به عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را
 بدین آنحضرت شرف فرمود و یک دانه سیب تازه بدست دادند چون از عالم مراقبه و مشا به فراغت
 شد دیدند که سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روز آنقدر مهارت در گفتگوی هندی
 بهم رسید گویا از سالهای سال ازین زبان واقف تر بودند معتمد چون در دار الخلافت شاهجهان آباد
 تشریف آوردن و ابامیرخان بهادر میرید آنحضرت گردید و محمد شاه بادشاه را اعتقاد و الت به رسید
 برگاه جنگ و شاه با محمد شاه بوقوع آمد آنحضرت خود ز چهار دستند پس از آن نواب مغربناب

نیز کمال رقت و ستاد سید علی صاحب فرزند آنحضرت بعمربسیزده سالگی همراهِ آنجناب نیز بودند
 چون از مجلس سرود فراغت و ازان حالت نفاقت حاصل آمد متوجه طعام خاص شدند آنوقت
 بندگانی گذارش نمود که از باعث مقید ماندن اعظم الامر اعلام سید خان مدارالهام دولت
 در پونا امورک سرکار بسیار بے انتظام اند و احدی لایق درستی این امر حبل القدر نیست که فی الجمله
 بانتظام درآرد اگر طور ربانی اعظم الامر که بالفعل در خیال نیست بشود عین احسان جناب تقدیر
 الهی است حضرت پیر بادشاه صاحب موصوف فرمودند که انشاء الله تعالی پرسیده جواب خواهم داد
 چون بمکان خود تشریف آوردند سید علی صاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبله عالم از جناب عالی
 هم کسے دیگر بزرگ تر است که از خواهن پرسید فرمود بی از بزرگان بزرگ تر و شمارا هم خواهم نمود
 چون شب شد فرمودند که سید علی شماعسل کرده بلباس پاکیزه بوقت نماز تہجد که برای وضو کنائیدن ما
 معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تہجد و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت
 بنشینند و بیند هر چه بنظر شما در آید بار ازان بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و شغل
 شدند جناب سید علی صاحب میفرمود که یک بیک حالتی بر من مستولی شد که نه خواب بود و نه بیداری
 و فتامی میم که میدانی وسیع باروشنی نورانی بغیر مشعل و چراغ بمشاهده درآورد دران میدان
 لگو که خلقت خدا ستاده در و در شریف میخواند و میگویند اینک سواری مبارک هم می آید که معاً
 یک تخت مرصع با عالی منشی بکمال جاه و جلال از هوا بر سرشته بلند خاک قرار گرفت و تمام خلق اللہ
 در و در خوانان گرداگرد تخت مبارک استنادند که یکبار پدید ریزر گوام قصد حصوری نموده روانه
 شدند و من هم خواستم که همراه والد خود بروم و هرگز قدم و سر پای من یاری ندادند و نیتواستم که
 یک قدم پیش بگذارم ناچار بوجای ستاده میبریم که والد هم روبرو مشرف شده از جناب ختمه بیاہ
 صلوات علیہ وآلہ وسلم چیزی عرض کردند پس در فضا آوازیک برآمد که غلام سید خان را از پونا بجزر کباب درسانند

که والده صاحب جناب این آرگنم سخته بریان فرستاده اند اگر یک دو لقمه از آن بدن میگذاشتند
 باز تا سه روز متوجه نمیشدند بعد مدت دراز محنت بسیار سلوک در آمده حفظ قرآن شریف و
 زیارت و طواف حرمین شریفین زاد الله شرفها عمل آورده و در حیدرآباد متوجه ادای حکم زبانی
 بر طبق آیه کریمه **فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ** گردیدند چنانچه سخن سجانة تعالی فرزندش خلف الصدق
 جناب سید علی صاحب مدنی مد ظله العالی عطا فرمود که احوال آنجناب مفصل باز نام خواهد آمد
 انشاء الله تعالی اما حضور پر نور غفر آتاب را نهایت اعتقاد بود و جناب حضرت عمده بگیم صاحب
 محرمه مغفوره را نهایت ارادت پیداشده همواره بخدمت گذاریدها مشرف میگشتند اکثر بندگانی
 بنزول زیبا باغ برای ملاقات تشریف می آوردند و بغایت جناب محرم مغفور قائل میگردد دیدند
 و ندیدند و خدمتها بجای می آوردند هرگاه بوقت هر ملاقات که معمول بود پنجهزار روپیه نیز میگذاشتند
 آنجناب رو بروی خود بدولت همه زلفه فقرا و ارباب احتیاج صرف کرده پنجه روپیه در گوشه
 رومال خود بسته فرمودند که این قوت یکروزه تمامی عیال و طفل فقیر پس است لهذا حضور پر نور
 سوای معمول نذر ملاقات از خبر گیری روز و شب ماه ماه فصوره فرموده همیشه سباب و اشیا
 خودنی آدمی شبانه روز از سر کار دولتدار خود متوجه شده ماه بامه ارسال محل مبارک آنحضرت
 مینمودند محلات حضور مثل زیبا لنگه سلطانی بگیم صاحب و دیگر بلیکات و خانامات و غیره
 بهم میرید با ارادت جناب بودند **نقل عجیب** از آنحضرت اینکه روزی حسب املاست عالمی
 حضور پر نور آنجناب برای ملاقات تشریف شریف از زانی فرمودند که تعالی اندرون محل مبارک
 همراه خود برده نشانیدند و مقرر اطوالین عرف نهی را که فرد کامله علم موسیقی بود حکم شد که رو برو
 آنحضرت چیزی که در آن معرفت آگهی بوده باشد بعرض رساند نامبرده غزلی پر معرفت با هنگ نیک
 بعرض رسانید از آن حالتی بر آن حضرت مستولی شد که در دو دیوار بوجد درآمد و حضور پر نور را

حضرت منقرت منزل را کمال محبت و اخلاص با آنحضرت بوده و اکثر از محلات را اعتقاد و ارادت
 و معیت از سابق زیاد تر است امیران سرکار هم هر سوخ دلی داشته همواره بسعادت ملاقات
 مشرف میشوند آثار سیادت و زهد و تقوی و وقوع و سخاوت و شجاعت و عالی همی از هر چه
 منوره آنجناب مانند ضیای آفتاب در خشان نیک خصال ستوده افعال عکس از غر با قدران
 بجا قلم را طاقت از قلم فضایل و زبان را قوت اظهار ستوده خصایل آنحضرت نیست از هزار
 یک و از بسیار اندکی تعظیم آوردند گانگانی حضور پر نور آدام الله اقبال و مد الله ظلّه العالی زیارت
 بزرگان آنحضرت و ملاقات فیض استفادها آنجناب فایز گشته نذر مالگرانیند و خدمتها
 میفرمایند و بدل محبت دارند و آنجناب نیز بدل در باره از دیاد عمر و دولت و حفظ صحت و عافیت
 حضور پر نور بوقت خاص الخاص خلوص خویش از جناب اقدس آگهی کمال عجز و نیاز منسلت عظام
 میفرمایند حضور سبب عالی و نقارخانه بلند تیار کنانیده اند و برای اخراجات آنجناب دل متوجه هستند

مولانا رفیع الدین قنداری قدس سره الغرین

از جمله خاصان و بزرگان و برگزیدگان جناب اقدس از یدی ساکن قضیه قنداری که از مضافات
 صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد است بودند چون وارد بلده مذکور گردیدند هزار ماموم اناث و ذکور
 دست از اوت و معیت خود با دست مبارک آنجناب داده مشرف و مباحی و ممتاز گشتند و در قضیبات
 و قریات لکه کوهام و وزن میرید آنحضرت اند هر گاه در شروع جلوس و ابتدای ایام سند آراست
 دولت حضرت منقرت منزل تشریف شریف بلده حیدرآباد آوردند کثرت خلایق ارباب ارادت
 و معیت بان مرتب شد که تا بنجست آنحضرت رسیدن خیلی مشکل تر میگردد و بد لجه و لفظ از هجوم خلایق
 فرصت دست نمیدادند و نیاز خارج از شمار و حساب بوده که تعداد و حصر نمیتواند کرد و عالمی را

و من ہم گبوش خویش شنیدم بعد از ان از حال مذکور چون بحال خود آدم دیدم که وقت صبح صادق است و حضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت که بوقت یکپاس روز برآمده از حجبہ بیرون برآمدند ہم کیفیت مشاہدہ شب بوضو رسانیدم فرمود ای فرزند شما اگر محنت خواهید کرد رسائی شما نیز با محضوری آنجناب خواهد شد حالاً شما نزد بندگالغالی بروند و ہم کیفیت کہ خود دیدہ اند با ظہار آرند بندگالغالی را بمجرب و شنیدن اینجال یقین کلی شد کہ رالی اعظم الامرا غنیب میشود چنانچہ در ہمون چند روز اعظم الامرا باستقلال تمام دخل حیدر آباد گشت معضل احوال ایشان در ذکر احوال حضرت غفراناب و ہم در احوال ایشان بقلم آمدہ القصہ خرق عادات آنجناب را حدی و پایانی بنود تمامی برای سرکار حاضر جناب کتہ بصدرق دل میرید و معتقد میشدند و عاشیہ ارادت بردوش خویش بر میداشتند صلابت عبادت و معرفت الہی با نترتیب بود کہ چشم با چشم مبارک ہمچشم نہ میشد زاہر عابد شب زندہ دار ہموارہ در عالم متفرق بصفات ملائکہ موصوف ازین جهان فانی بعالم باقی خراسیدہ واصل حق گردیدند مقبرہ عاملین متصل آصف لکرموجود است و عرس تکلف میشود

حضرت سید علی صاحب مدنی مدظلہ العالی

خلف الصدق وارشد والیقین جناب حضرت پیر بادشاہ صاحب مدنی موصوف اند بعد رحلت پدر عالیقدر خود بر سنار شاد و متمکن گشتہ سلسلہ ارادت و بیعت خلائق لازیب تازہ و زینت بی اندازہ فرمود و طایفہ خاندان عالیشان بزرگان بابر و نلق ماشی زائد در آورد سبحان اللہ خاصان در گاہ الہی را آنافاتاً بخش و کرامت از عالم بالاست در عالم ابتدای شباب آنجناب با دراک علوم عطلے و نقلے و اتصال کسب و کمال صوری و معنوی بہرہ کامل ہم رسانید کہ خلقت خدا بدل و جان معتقد و مطیع و متقاد گردید و تمامی علی و ادنی را رجوع باجناب شد علی الخصوص

هر چند آنجناب بجهت انظار حسب و نسب خویش ز میفرمایند اما چون عاصی سرپا سماهی مؤلف این
 مایخ را اعتقاد و اثنی بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نموده مانند ابجیات بهم رسانید لیکن
 بهر اخون نابه جلگه تا یادگار روزگار باشد و مؤلف را سعادت کبری نصیب شود الغرض ذات
 آنجناب موجب برکات است از سادات علوی حسینی که جبرئیل اعلای آنحضرت میر جلال الدین
 علیه الرحمه از اولاد حضرت خواجه احمد لوبی قدس الله سره الغرض که احوال آنجناب در کتب بسیار
 مرقوم است بودند اما میر جلال الدین موصوف در عهد سلطنت جنت اشیا فی جلال الدین محمد اکبر شاه
 بادشاه هندوستان وارد سرکار سرکار و از من مضافات صوبه مالوه شده از سرکار بعد
 شریعت قضا مقرر گشتند بعد پنج پشت بنیره آنحضرت سید محمد وایم که در چهارده سالگی در علم و فضل و
 کمال کتباتی خاندان و بی نظیر خویش بودند بسبب غمازی شخصی در پیشگاه سلطانی باینصورت که در کم
 سالگی بسراجم قضا چگونگی ایشان میسرند دیگری بخویش شود خود وارد شاهجهان آباد گشته با فردی
 آرام گاه محمد شاه بادشاه ملاقات حاصل نموده بسیار بسیار پس خاطر مبارک سلطانی گشته بخیریت
 موروثی خویش بستقال تمام مامور گردیدند همزمان بوقت اقامت دهلی بخدمت حضرت شاه
 یار محمد خلیفه جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس الله سره بخلاف چند طرف نیز مشرف شده
 بوطن خویش لباس درویشان رسیدند والد ماجد آنحضرت سید مرزا فرمودند که ای فرزند جگر
 پیوند وای سرور سینه از چندین هرگاه شما این لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسراجم برد
 پرورش خاندان بزرگان شما کدام کس خواهد کرد و چگونه خواهد شد همه آرزوگی خاطر شما هم
 ز میخواستیم پس مناسب آنست که ظاهر لباس نبوی پردازند و باطناً مشغول حالات خود باشند
 لهذا بطریق رضامندی والد خویش لباس نبوی اختیار کرده بدکن آمده بمصاحت نواب
 ناصر جنگ شهب چنان پرداختند که بی شورت و صلاح سید محمد وایم موصوف کار بوقوع نمی آمد

از رونق افزای آنحضرت مراد ولی و مقصود کلی حاصل آمده بارادت فایز گشتند و خواستند که مقام آن
حضرت همیشه بلده حیدرآباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند لاجون عظم الامرار
انتظام مافی الضمیر از قدیم بود و حضور پر نور عرض کرد که اگر بهین حشرات و کثرت میدان سجیاب که مطیع
و منقاد مولوی صاحب آن مقام و مسکن ایشان بلده حیدرآباد باشد دیگر باشد حکم حاکم سر جواری
نخواهد شد و بلکه احتمال موید دیگر است که به هیچ وجه اصلاح پذیر نخواهد شد آینه هر چه مرضی مبارک از آنجا که
رای مدال الهام در امور سلطنت و انتظام ریاست پذیر امیبا باشد حکم شد که جناب اراده و وطن خود فرماید
آنجناب در همین ایام روانه وطن خویش بقصبه قندهار گشت قدرت کامله جناب با قدس الهی و لقرن
برگزیدگان ایزدی نیست که در عرض چند روز عظم الامرا ارسطو جاه نیز هر و راه فنا گشت پس
آنحضرت در آن عمر حضرت منور تنزل بخبریک استعداء شمس الامرا اباد لیر کبیر وارد بلده شده در باغ
مقبره جان علیخان مرحوم فرود آمدند و در آن ایام از بصارت ظاهری چشمان معذور شده بودند
کثرت خلایق هم که آنقدر نبود محض مخصوصان حاضر میشدند چرا که خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور
بنود عاصی میجویم عافیت طلبان در باغ مقبره مذکور بعد نماز عصر شرف قدس موسی مشرف گشتیم
جمالی دیدیم که دیگر نظر ما تا حال آمد و بصداف آیکر میجلوه میکرد و ما هذ البشرا ان هذ الاملاک
گرنیم بعد بیعت خاندان امیر کبیر که اصل دعای درود همین پیش نهاد خاطر معنی بود چون روانه
قندهار شدند فی الحقیقت روانگی ملک بقا بوده در سهو خجالت فرموده مدفون گشتند فرزندان
آنحضرت تقیم مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرقد مبارک با صا در آورده اند
سال بسال عرس بتکلف میشود

جناب حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظلہ

عرق مخالفت بجزکت درآمده بساحری کربانی بسانی اینکار سحر بود در گرفتند که تو چگونگی کار خود کردی
 و در اینجا که صورت دیگر جلوه گرفته بی بی هیچ کار برضامندی ما بر نه آوردی او جواب داد که انزکار
 من بیکی چه بود که هوید است اما نمیدانستم که خالق مختار در عوض آن ناقص الخلقیت چه دیگر صحیح
 سالم گرامت فرماید این تقدیر شما و تقدیر پدر و مادر طفل است و پس حاصل اینکه مخالفین و معاندین
 درباره عداوت آنحضرت از خود تصور ننمودند اما حق سبحانه تعالی رواندشت که امر هدایت منقطع
 گردد و محمد ابد تولد آنحضرت یک سال منتقصه شده بود که میر کریم الله خان موصوف والد آن
 حضرت رحلت فرمود پس آنجناب بعبادت و شش سالگی از طواف بیت الله شریف زاد الله شرفاً
 و تعظیماً اول مشرف شده فراغت حاصل نموده با تعداد اجداد و اقربا در سنه یک هزار و دویست و شانزده
 هجری با اهل و عیال خویش وارد بلده حیدرآباد شده اقامت ورزیدند و در قضیه قندهار صوبه
 حیدرآباد هم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس الله سره بیعت مشرف گشته
 بخلافت چهار طریق قادیریه و حشمتیه و نقشبندیه و قاعیه فایز گردیدند و باز وارد حیدرآباد شده
 خود را و کمالات خود را از مردم بی اندرجه مخفی و پنهان میداشتند که اثری از آن نظر هیچکس نمیرسید
 بلکه بوی و خیال هم نمی آمد اما بقول شاعر شعری اگر بر شک گرد و پرده صد تویی به کن غمازی از صد
 پرده هوشن بوی به ضیای آفتاب و آفتاب از هزار پرده پرده در می میکند چون منظور خالق
 بچون چنان بود که هزار نام مردم بفیض عام آنجناب مستفیض شوند و راه هدایت پویند خود بخود و دستار
 کمالات آنجناب مشهور آفاق شد و خلقت خدا را بر عجب آنجناب گشت از آنجمله اندکی اینکه قریب
 دویست کس کفایت بوقت اسلام آوردن غلام مفضل کنان مرحوم همه ما خود بخود از توجه آنحضرت
 بدست پر فیض آنجناب بیعت کرده مشرف باسلام شدند و مقبول و در جهان گشتند و حالاً هم در راه
 دو کس چهار کس بهدایت آنجناب باسلام مشرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

وامری بی رضای ایشان صورت نمی‌گرفت لب‌شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت
 ورزیدند تا میر کریم اللہ خان فرزند آنحضرت در عرضت سالگی به ایشانت بزرگی و نیکوئی
 رویای صادق خود یعنی میر کریم اللہ خان موصوف شبی در اقامت برهان پور خوابی دید که بادی
 مخالف تند در بلده مذکور وزیده چراغهای تمامی بلده از آن باد خاموش شدند مگر یک چراغ
 در جامع مسجد برهان پور مذکور نهایت نور و ضیاء روشن و قائم است که هیچ آسب هوایی
 مخالف تند بان چراغ اثر نمی‌کند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که
 هر چند من شخصت سالام و زوجه نام اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاء اللہ تعالی اولاد
 خواهد شد و کاشانه من از چراغ فرزند سوز خواهد گشت اما در خانه کسی نیکه علاقه با مسجد جامع
 این شهر برهان پور دارند تجویز سناکت باید کرد چون علاقه مسجد مذکور به خواجہ صدیق ملقب
 بمیر غلام محی الدین خان نمبره خواجہ ہاشم قدس اللہ سره بود و یک دختر ناکتخالی است و نہ
 سالہ ہم داشتند میر کریم اللہ خان بطور بکمال آرزو و مباحثت پرداختند از آن عیضه در عرصه
 دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زاد اللہ برکاتہ متولد شدند الفرض اللہ
 آنجناب ہم عالیجنان از سادات صحیح النسب اندر طرف ماجرا اینکه مخالفان اقربای آنجناب که
 بسیار بودند نمیخواستند که در یگانگان چراغ هدایت روشن شود و لهذا بوقت بودن آنحضرت
 در شکم والدہ خویش سحر کنانید که فرزند صحیح النخلقت پیدا نشود و قتیکه آنجناب قدم از عدم
 بشم و و نهاد با ظهار و ایہ و از سبقتاری مادر چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم مادر است
 شاید بچه دیگر بوده باشد پس والد آنحضرت بر خاک کلمل سفلیب و دعاها میکردند تا اینکه بچه دیگر هم
 برآمد تا ناقص النخلقت و ضعیف الاعضا بجان بوده القصه چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب
 و ناقص النخلقت بر آمدن بچه دیگر و بجالی و خیریت مزاج آنحضرت و والدہ بزرگوارہ آنحضرت لمخالفان رسد

سندیکنزارود و صد و پنجاه هفت هجرت بضیای خود هزار با چراغ ایشا به راه هدایت سنور کرده است
و هر روز زیاده تر میکند او تعالی شانه بفضل خود ذات گرامی و الای آنجناب را بسیار بسیار سلامت
دارد که خلقت مملکت دکن خصوصاً مردم حمید را با دوازده تو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون
و مامون اند آمین چون قلم را قوت تحریر صفات ملک آنجناب نیست از هزار کی و از بسیار اندکی بقلم آورد

حضرت شاه جناب غلام حیلانی الحسینی

از اولاد امجاد حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز بزرگان آنجناب باند آنجناب بجلوه ظهور در آمده
مدتی رتبه های شاهراه شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیده پرده بر سر و انهار کشیدند
و آنجناب از ابتدای سن شادت و کمال عقل و کیاست سند هدایت رازیب و زینت داده عالمی
را فیضیاب معرفت و حقیقت ساختند سبحان اللہ برگزیدگان خدا را فیض از مبارک فیاض است
ذات آنجناب آفتاب کمالات صبور و معنوی است که بذات فیض عام خود عالمی را منور ساخته در علم
عقل و نقل و عسکری و فارسی یکتای روزگار و در کمال شکر گوئی و شکر آرائی مانند مثل آنحضرت
پنجم الصاف دیگری نظرنه آمد که تصنیف با دارند شجاعت و سخاوت غلامان در گاه و الاجاه آنحضرت
اند که گاهی از عبثه فلک رتبه جدا میشوند اخلاق پسندیده و انحال حمیده و فروتنی حال معجز و انکسار
و شفقت بر حال مظلومان و خبر گیری حال ایشان شبانه روز به نظر عالم برود آنحضرت است که احدی
ازین عنایات بنیایات محروم نمیرود در مقدمات کشف ظاهری و باطنی و کتب کمال خفی و جلی
و رموز دانی عالم دیگر کم را دوازده مشاهده و معالجه نفس لشبری است ذات فیض آیات آنحضرت
ضیای بخش مصباح هدایت و ارشاد و نورافروز شمع محفل ایجاد بر طبع و نقاد است که زبان قلم از ارقام
حال بر سجود و در سمنه ذات عالی درجات کمرت آیات جناب حضرت شاه غلام صدرانی الحسینی

کذات بابرکات آنجناب در زهد و تقوی و توح و تقدس و قناعت و عبادت و طهارت و سلب
 نفس و بی‌طمعی و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مانند وی و نظیری ندارد درین زمانه که سنه
 یک هزار و دویست و پنجاه و شصت هجری است هیچکس در ممالک دکن و چو در ساحت آبادین نظر ارباب
 ادراک و صاحب استحقاق در نه آمد تا بملکت دیگر چه رسد صایم‌الدین هر قایم‌اللیل عبارت از آنجناب
 است و پس گفتند و درین آنحضرت که در چهار طریقه حلقه بگوشن ارادت و رعیت میشوند از هزاران گذشته
 و آنانافا هر روز ناشی زاید اند و هر روز در وقت قریب دو صد کس طعام از باد چخانه آنجناب بغیر
 مشقت و محنت میخورند و در تحقیقات قراءت قرآن شریف و کلام مجید از هفت قراءت مثل آنحضرت
 احدی خبردار و محقق نیست ترجمه قرآن شریف بزبان هندی اردوی خاص چنان تفسیر فرمود
 اند که صد نام مردم ترجمه خوانده از او امر و نواهی و قصص کلام الهی آگاه شده عمل میکنند اینهم از خصائص
 حسان آنجناب است اکثر حضور پر نور ملاقات سردر میشوند و خدمتها میفرمایند که توکل محض فزات
 خدای کریم دارند کسر نفس بآن درجه است که با وجود حاضر بودن سواری پاکی و میان و رخت و غیره
 بر آن و زمان بار بار روز پنجشنبه برای زیارت بزرگان تابرونده حضرت شاه یوسف صاحب شریف
 صاحب بامخواستوان پیاده پاالتشرف می‌بروند و لباس آنحضرت سوای جبه و دستار و روسیه
 سفید گنده و زیر جامه گنده سوسی دیگر نظرنه آمد و در راه خدای بخشش غریب‌سازند
 هرگز پند خاطر سبک نیست در بر آمد کار ارباب احتیاج برای یاد می‌یاقد می‌یاقد می‌یاقد می‌یاقد می‌یاقد
 آشنا و آشنا هر که باشد خدمت عاصی محر و مؤلف این تاریخ الطیفه بدل الهام شده که والد
 بزرگوار آنجناب میر کریم‌الله خان موصوف خوبی که در باره روشن بودن چراغ جامع مسجد بامپور
 مشاهده کرده بودند در بعضی الامر و حقیقت آنهمی جامع مسجد بلده حیدرآباد بود و چسبایغ ذات
 بابرکات آنجناب بوده که در جامع مسجد بلده مذکور فرخنده بنیاد روشن شده تا این زمان که

وحکیم الطیف حسین خان و حکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم منان صاحب مشفق و حکیم رضا علی خان و حکیم
 بندہ علی خان لکھنوی و رام بھٹ و دولت رام مصریان عید گاہ کنہ وغیرہ و این عاصی سر پامنا سے
 مولف این تاریخ کشنا روز بار یاب حضور پر نور بود همه با حاضر بودند و بر روز صحبت محبت و غریب
 تا بخواست و بار در میان میماند پس در مہون ایام مولوی صاحب موصوف بعد داخل شدن حضور
 پر نور بد و لتخانہ عالی در سنہ یکہزار و دو صد و سی و شش شب بخت ہستی بفرستے بر لبست
 ہر چہ بے نفس و کس نفس مولوی صاحب مذکور را نہایتی بنود مشکلا و سواری میانہ خود سوار یافتند
 و غریبی در راہ آمدہ گفت مولوی صاحب این وقت مرا میانہ بسیار درست بد بندہ ہوں وقت مولوی صاحب
 از میانہ فرو دمی آمدند و میانہ را حوالہ سایل میفرمودند و بہرگز ملال بر خاطر نمی آمد بلکہ خوشنودی ظاہر شد
 پس ہر وقت کہ منظورش باشد بجا خود دارد و مولوی صاحب پیادہ پا تشریف میردند معنی با حضرت
 منقرت منزل نیز بہین بی نفس مکالمہ می نمودند کہ مقررہ را را الہام منی بود تا بگیری چہ باشد و آنحضرت
 نیز در وقت بسیار میفرمود الغرض مانند مولوی صاحب مشفق مرحوم ہیکس اصفیات حقایق آیات نظر
 نہ آمد فرزند ان آنجناب ہمہ بصفت موصوف خصوصاً صاحب مہین پور خلافت آنحضرت ذکر ایشان
 در احوال حکما خواهد آمد انشا اللہ تعالیٰ

مولوی میر ابو تراب فاضل

از شاہ سیر و زکار مرتبہ فضیلت آنجناب از درجہ اعلیٰ در گذشتہ تدریجہ اعلائی علی رسیدہ کہ ہیکس
 بمقابلہ آنجناب بنودہ چون زیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نمودہ وارد حیرت آباد گردیدہ
 ہموارہ مشغول درس و تدریس میبودند میر عالم بہاد نیز مظالم کتب فقہ از آنجناب می نمود علی ہذا الفیاء
 ہزار ہا در خلافت آنحضرت مشرف اند کہ چہ در ایام حیات والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدولہ

فرزند ارجمند مرتبہ بلند خلف الصدق آنحضرت پر تو جمال و جلال والد ماجد خود است کہ درین زمان
ابتدای عالم شد و تمیز بجمیع صفات پسندیدہ برگزیدہ و خصایل حماد محمود علیحضرت را پیش نهاد خاطر
خوش ساختہ بعینہ در گرفتہ مستثنای روزگار دیدہ قدم بر قدم نعل بالنعل مشہور آفاق نیلے طاق
نہ رواق شدہ الجہت والہ المنہ کہ عاصی سراپا معاصی را دست بدامن آن پاک دامن است و تقالی شانہ
سایہ عاطفت عالی کہ در نفس الامر نمونہ ظل ظلیل رب الجلیل است تا ابد الدہر بر سر با معتقدان بجال قایم
و دایم دار و دہنہ و کر مرآین

ذکر فضلاء و علماء مولوی قطب الدین دہلوی

از جوان روزگار در حق گوئی فرد کامل کہ بر آنجناب اینچہ ختم شد دیگر هیچکس نظیر نہ آمد در عهد حضرت
غفر انما ب آن یہ صحیح النسب عالی انان از دہلی وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ از کمالات خود در عصر
چند روز باریاب حضور پر نور گردید و مشہور آفاق شد و نہایت پسند خاطر مبارک در آمد و ہوارہ
مصاحب آنحضرت میبود و بعد رحلت جناب غفر انما ب در عهد حضرت مغفرت منزل نیز در مجالس خاص
ماوربہ صحبت میر عالم بہادر معزز و موقر بودہ بر است گوئی مشہور گشت کہ ہرگز در سخن حق خاطر داری
میر عالم بہادر را المہام سرکار بنی نمود تا بخاطر داری دیگری چہ رسد و بر آمد کار خلق اللہ از میر عالم
بہادریا بسیار عمل می آورد و میر عالم بہادر را نہایت محبت از استی با مولوی صاحب موصوف بود و در سنہ
یکہزار و دویست و سی و چہار ہجری چون مزاج و لاج حضرت مغفرت منزل از بوج مجالس بار گشت
و برای تبدیل مکان از دولتخانہ عالی بدولتخانہ قدیم تشریف فرما شدہ تا دو سال در آنجا اقامت
فرمودند در آن ایام در دو خانہ سرکار مولوی صاحب مذکور و محی الدواعزت بارخان و حاج خان
و حکیم غلام حیدر خان شاگرد شہید مولوی صاحب مسطور حکیم باقر علیخان ولد حکیم خان مرحوم بادشاہ

در بلده لکنئو فرنگی محل خاص مکان بود و شش ایچاندانت والد راجه راجناب مولوی مسین مشهور
روزگار اندالغرض مولوی صاحب موصوف از لکنئو زیارت حرمین شریفین رفتن بعد حصول سعادت
طواف و زیارت و مراجعت در میان دریا شورگر فتار طوفان شده همه سباب و کتب و غیره لغات
داده در عالم بے اسبابی دخل بلده جیدر آباد گردیده در مکہ مسجد و عظیمیج و بیان تفسیر آیات قرآن
شریف بعد ادای فریضه جمہ بان فصاحت و بلاغت نمودند کہ تمامی اعزہ سلطنت و بہر حاضرین مسجد
محوحیرت شده لب بہ تحسین و آفرین کشادند در آن قصب فساد مہدیان چنچل کوڑا
غتمقرب بوقوع آمدہ بود از اجماع ساسمین و عطا آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب
فرنگی وکیل صاحبان انگریز سخت ہمارا جہاد گرفتہ فرستاد کہ بسبب این مولوی اجماع کثیر بروز جمعہ
کہ در مکہ مسجد میشود مبادا فتنہ و مناسد تازہ بوقوع آید این چہ مقدمہ است دریافت فرمایند از راہ خیر خواہی
دولت ایما نمودہ شد ہمارا جہاد بعد دریافت حال کہ صرف ہدایت خلق منظور است و ہم نصیفہ از
وکیل مذکور باستصواب حکیم باقر علیخان و شرف الدین خان گردید و نیز بلاقات ہمارا جہاد کہ
نہایت پسند کردند چنان مقرر شد کہ در مسجد جامع بلا اندیشہ بیان مینمودہ باشند و بعد ایام چہ
یکہزار روپیہ ہزار ہزار سکاڑ و لٹہار برای اخراجات مقرر شدہ ہر گاہ موافقت کلی با ہمارا جہاد
نظور آمد در عوض ہوا جا گیر دوازده ہزار روپیہ موضع ہامتی ٹیہ و بومر پیہ و غیرہ دیہات سیر
حاصل متصل بلکہ عنایت گشت کہ بہ کاخانہ امارت جلوہ افزای ریاست گردیدند مہمذا پنچیکہ بیان
انجناب بفصاحت و بلاغت بود خارج از اظہار و بیان است بروز جمعہ در جامع مسجد یکو جب
زمین برای نشستن مردم از کثرت خلایق بہر سیدن خیلی مشکل تزلزل و خصوصاً در ایام ماہ مبارک
رمضان اکثر سبب و نور خلق اللہ صورت خانہ جنگی نظور آمدہ آیات قرآن شریف را با وضاع و
انواع واقسام بیان مینمودند ہر تہی بہین طور اوقات عزیز خود بسر بردہ بخوشحالی گذراوقات نمودہ

حکیم الممالک برادر کلان عاصی خواجہ عبدالقادر خان شاگرد آنجناب بودند که با والد عاصی نهایت محبت و تهنیت ناماد و عمه باریابی عاصی بحضور حضرت منفرت منزل عاصی را نیز قانو نچه ملا چمنی براسه درس داده بودند زبان را و قلم را قوت و طاقت تخیر و تقریر آنجناب نیست لهذا الکتاب بر همین فقرات چند بنمود در هر علم حاشیه آنجناب و رساله مشهور آفاق اند که خلق اللہ مستفیض می شود

مولوی صفدر اوزنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وار و حیدر آباد شدند مرشد زاده آفاق عالیجاه هاب در کمال اشتیاق یاد فرموده مورد الطاف بیکران ساخته جلیس و ندیم خود فرمود علم عظمی و نقلی با مرتبه داشت که هیچکس مذاق گفتار و طاعت تکرارش نمیرسید زاهد عابد حق گو اکثر بلاقات حضرت سید نور العلی صاحب قبله فایز میگردد و در علم حدیث شریف فرد کمال عهد خویش بود در سنه یکمزار و دو صد و دو زاده هجر بخت خرابید فرزند خلف مولوی صاحب مذکور احمد صاحب از این رای نشود تا آثارش از ناصیه اش ظاہر بود تا صین حیات پر پر زنگوار خود چند نشو صرف و نحو خوانده بعد از آن بشوق ذات خویش بجمیع علوم ادراک بهر ساینده علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتبه استحقاق از محدثان حرین شریفین حاصل نموده دیلمه ربیع الاول و غیره بیضاحت تمام در بیان سجد حضرت قبله مرحوم منقو جناب مولوی سید نور العلی صاحب بیان میفرماید که خلقت خدا در خل حسنت میگردد و محدث حافظ عالم بذات خود در جمیع اخلاق پسندیده موصوف در بر آید کار اهل احتیاج سعی موفوره بجایم آرد عاصی را از بزرگان رسوخ دلیت لهذا فقره چند تعلیم آورد که گان فضول کلام نشود . . .

مولوی صفدر لکهنوی

از نام آوران علمای هند که سلسله بزرگان آنجناب به مولانا عبد العلی ملک العلماء قدس سره میرسد

عمر صدر سال رسیدن محض عنایت ایزدیت بہر ہر حمد موافق قاعدہ ستمرہ والد ماجد مرحوم خود مسجد جامع نہایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینماید کہ اکثر دریاہ رمضان المبارک برای برای نشست و برخاست کہ کس نزدیکی منبر بنجواہر فساد میشود و منجر بشیر و خنجر میگردد و اگر چه بیان مولوی صاحب مرحوم مولوی حیدر صاحب لایبان پودہ کہ تا الی الآن یکسین بیان فصاحت و بلاغت علی الخصوص در میان علمای حیدرآباد منظر نہ آید اما ذات مولوی ظہور نیز بمقتضای اللہ سر لایبہ غنیمت است کہ کم نیت با اینہذا وصف خوش خلق کنشادہ طبیعت سیر فکر باہر کس کہ محبت شود و خیر گیران حالتش نہایت میباشد افعال حمیدہ ایشان پسندیدہ خاطر کہین و مہین علی الخصوص با مہاراجہ بہادر بسیار الفت و محبت است کہ ہموارہ ذکر ایشان بخوبی تمام لعل بیان می آرند + +

مولوی کرامت علی

متوطن خاص شاہجہان آباد از خوبان زمانہ بزرگان ایشان نیز صاحب خدات بودند و او خود بذاتہ در عملہ اگر نیز بہادر بخدمت شایستہ عدالت امور پو و ذنا دین عہد مہینت مہد بندگان ظلمتہ العالی حضور پر نور ادام اللہ تقبالہ از وطن خویش وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ بملاقات راجہ چند لعل مہاراجہ بہادر فایز گردیدہ بسیار پسند خاطر گشتند و بعد چند بخدمت عدالت از پیشگاہ حضور پر نور باریاب شدہ فالجی گردیدند یعنی بہ عدالت بیرونجات بلدہ حیدرآباد با تمامی محالات و نقضات و قمریات وغیرہ از گشت و خون و اندرون بلدہ از دزدی و قطاع الطریقہ مفسدان و خونیان و دیگر امور ات قضایای قضیہ وغیرہ اطراف و جوانب بلدہ مذکور و ممالک محروسہ سرکار امور کار و بار اندوچہری عدالت در مکان اسلام باڑی مقرر یافتہ با تمامی کارخانہ محولہ خود مصروف عدل ہستند اما آنقدر سی موفورہ و ادراک و استحقاق و دریافت بہر معاملہ اونی و علی خبری و کلی لعل مے آرند

باصیفت سیر نور الاصفیا صاحب مرحوم کتبخانہ گردیدند و با ہمہ امر و خوانین اتحاد بہر سائیدہ عزیز
 و ماگشتند از نیر و امیر کبیر و صدر و پونہ ماہوار مقرر بود و امیر الامرا امیر الملک بہادر نیز ماہوار میر سائید
 چون قضاوار دیگر دیدد دفعتاً بعارضہ مملکت خستہستی برستہ و سہ کینزار و دو صدر و پنجاہ و شش
 جسک بر سیرت خراسیدند تا الی الان مانند آنجناب حدی بنظر آمد جامع علوم عقلی و نقلی خوش
 لباس خوش مزاج طلاقت لسان لاشرح و بیان نیست بحر موج است کہ ہزاران متوج موج بر موج می رود
 با اینہذا اخلاق پسندیدہ و اوصاف حمیدہ مشہور روزگار شب کتبخانی صافی محرران و تشریف آورہ
 دعا خواندہ عطر گران بہا بہت مبارک خویش بخت طاعت خاصہ مالیدہ سرفراز فرمودند بعد رحلت
 آنجناب جاگیر و ماہوار بر اولاد تقسیم یافت نصف بہ پسران خرد و کاز لطن صبیحہ حضرت اصفیاء صاحبہ
 و نصفی بنام مولوی ظہور خلف الصدق بزرگ مرحوم مغفور کہ احوال ایشان ہم قلم مے آید ہذا

مولوی ظہور لکنوی

خلف الصدق و مہین پور مولوی جید لکنوی است احوال بزرگان اینچنان در احوال مولوی اصفا
 سطور قلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود کمال سقاری وارد بلدہ جمید را باد شدہ بعد از وی بام
 تفریت بلا تاقات ما را جہ بہا در رسیدند بہادرند کور از فرست و خرد مندی و ادراک علوم عقلی و نقلی
 و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاہت شان بسیار بسیار خوشوقت شدہ قسمیکہ با مولوی اصفا
 مرحوم شراطی اتحاد بجامی آوردند ہمون طور با ایشان بسلو کما در آمدند و جاگیر دوازہ ہزار روپیہ
 را تقسیم نمودند کہ گذشت ہمہذا مولوی ظہور مذکور بان لیاقت و ہر خورداری و سادتمندی با والدہ
 خود و برادران خود اوقات عزیز خویش سبری بزند کہ ہمہ ما بہ سچو جہ جدائی را تصور کردہ مجموع مشکور
 با ہم باتفاق سو فرزند الغرض ذات مولوی اصفا صاحب سطور مغتنم است درین عالم شباب بہ لیاقت

مولوی محمود عالم

از جملة مجتهدان زمانه مخصوصان دورانه استاد حضور پرنور ادام الله اقبالانند و درینولا برای درس
مشت زاده بلند اقبال حاضرانند در علوم عقلی و نقلی فرد کامل منتخب روزگار کمال فروتنی نهایت
اخلاق مشهور و معروف اند

مولوی میر احمد ولایتی

از ولایت پشاور و غیره وارد حیدرآباد گردیده مشهور بلده حیدرآباد گشته جامع علوم فضیلت
آنجناب نند آفتاب جلوه با دار و در کم نظر آمد بلکه درینولا در بلده فرد یکتایی بی همتاست که سرانجام
باخلاق و فروتنی است اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور در مکان خود فرد آورده براسه کتبی
معتبره خواننده اند الحاح حسب الحکم حضور پرنور نیابت شریعت پناه بلده حیدرآباد مهور گردیده اند

مولوی عبد العلی خان

فرزند ارجمند مولوی کریمت علی صاحب موصوف با وجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق
صاحب طبیعت کامیاء اولاد سیر الایبیه عبارت از خان مذکور است الله تعالی برادر دلی والدین سانه
که سعادت مند دارین است و مولوی صاحب از اولاد حضرت جعفر طیار سینه

مولوی حافظ شمس الدین فیض تخلص

از کمالان زمانه و عارفان دورانه فرد کامل منتخب روزگار جامع علوم عقلی و نقلی منبع کمالات صورت
و معنوی بزرگان ممدوح در عهد حضرت منفرتآب و حضرت غفرآتاب بتوقیر و عزت تمام نجدات لالیقه
مشمول عواطف شاهانه بوده بروقت موعود امر آئی را بیک اجابت فرمودند مهند اخود آنجناب

که هیچ از حقی و جلی پوشیده نمی ماند بعد تحقیقات و ثبوت امر حکم مطابق حکم شرع شریف میفرمایند
 و فضیلت علمی بدرجه است که از عقل و نقل سر موخفی نیست حضوری علوم را نهایتی ندارد و سواى این
 با وجود جوهر ذاتی در اخلاق پسندیده و افعال حمیده و دوستی و دوستان و محبت محبان و طلاقت
 لسان و فصاحت بیان و خوش لباسی و خوش خوری و خوش اخلاطی فرد فرید روزگار شکار هر روز
 چیزی از اطعمه لذیذ و اختراع نو خود تیار کرده با اقربا و آشنایان و محبان خورده و خورانیده مخلوطا
 میشوند دل منجوا هر یک لحظه از صحبت مولو صاحب موصوف جدا شود در بر آمد کار اجاب دل متوجه عالی
 همت بذات و جمیع صفات بزرگانه موصوف

مولوی اکبر

ساکن بند مبارک سورت چون پیشگاه حضرت خلیفه الرحمانی اکبر شاه بادشاه تازی بشرف اندوز
 در باجه نماز ظل الکی گشته از فرط الطاف خاتقانی و عنایات شاهی بخطاب ملکی و دولانی و منصب
 مناسب سرفراز گردید و هرگاه با اسباب امارت از فیل و اسب و پاکلی و دیگر اسباب لایبی خویش
 وارد بلده حیدرآباد گردیدند راجه چند دلیل مهاراجه بهادر کمال قدر دانی مقدم گرامی را مقدم داشته
 بمنزلی لایق فرود آورده بی روز و موفوره ملاقات سردست هفده روز بعد بعنوان یومیه برائی
 اخراجات ضروری مقرر نمودند و چنان قرار یافت که در یک سبب روز جمعه بعد از ادای فرضیه و عطا بلیغ
 میفرموده باشد و خلقت خدایا جمع شده مستفیض سعادت میگردد و دیده معنی اسلسه بیت قادر به
 دست بست آنحضرت جاریت با اینهمه بسیار با اخلاق ارحم بند و شفاق و دلپسند خوش مزاج
 خوش تقریر فصاحت و بلاغت کلام بدرجه تمام دارند حضور پر نور را نیز توجیه بسیار بحال آنجناب
 است اکثر استفسار احوال میپردازند که جمیع اوصاف بزرگانه

موصوف اند

سلسله
 از موصوف
 صاحب از آنکه شاه
 عالی طقت عالی
 شاه عالم است
 که در ۱۳۵۰
 بجای دانات از
 تقاضای دولت
 دستور

ای علمای نامور لکنئو جد اعلای ایشان استاد فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه دہلی بودند کہ در معاش ایشان چناہ و دو دیہ از سرکار بادشاہی انعام بود حکام لکنئو مثل شجاع الدولہ وغیرہ ضبط نمودہ تباہ ساختند پس ایشان در عالم ابتدای شباب وارد حیدرآباد شدہ مورد شہزادہ آفاق سلیمانجاہ بہادر گردیدہ ملازم سرکار گشتند و بدربارہ مقول سرفراز شدند و تاشیح سلم وغیرہ بدس آنحضرت پرداختند بعد چند سال نوکر دہین صاحب نگریز تعلقدارست لک روپیہ سرکار گشتہ بکار دارالانشاء معمول شدہ ہر فی باوراک کلیات و جزئیات تعلقات لکھاروپریہ شبانہ روز مصروف ماندہ بعد بر ہمہ تعلقات از صاحب مذکور خانہ نشین اندر علوم عقلی و نقلی ممتاز والد ایشان مولوی عطا حسین و جد ایشان مولوی محمد اعظم حسین و جد اعلای ایشان مولوی محمد عظیم ساکن قصبہ لہری از سرکار خیرآباد استا و پادشاہ بودند ہمہ صاحب مدرس و تدریس خلائق معمول بودند تا تاریخ حلت محمد عظیم مذکور است **۵** چون محمد عظیم صاحب سلم بہ درجہان دیگر می بنودہ بعلم بہ سال نقلش چو از خرو جتیم بہ گفت ہاتف بر رفت رونق علم بہ **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲**

مولوی نظر

اکثر از ساکنان قمرنگر کونول در آنجا نیز بخدمت شایستہ دیوانی غلام رسول خان حاکم آنجا معمول بودہ چون انقلاب طبیعت از طرفین بوقوع آمد بعد حلت جناب حضرت معتمد منزل وار و بلکہ حیدرآباد شدہ بملاقات ہمارا جہ بہادر را چہ چند و عمل فایز گردیدہ پسند خاطر گشت و بدربارہ صدر روپیہ بدل الطاف شدہ در سوال وجواب تعلقداران سرکار و دستی معاملات ایشان مقرر اند در جامعیت علوم و کمالات و قابلیت معاملات فرد کامل سلیم الطبع عمیم الاوصاف و رسمی کار ہای افتادگان روزگار بدل توجه دارند ہمہ از بلکہ حیدرآباد و از قدر دانی حضور پر نور قریب یکصد علماء و فضلا و ارباب علوم عقلی و نقلی بدربارہا مشفق البقرہ تقدیر ملازم ہستند نظر بطول کلام ذکر چند کس بخبر بر آید

از ابتداء ای شباب متوجه تحصیل علوم گردیده در عرصه چند سال مشهور روزگار گشته مرجع خلائق گردید
 کمالات حقایق و عرفان و استحقاق و ادراک شریعت و طریقت آنجناب از اشعار فارسی و ہندی
 اردوی خاص از قصیدہ و غزل و رباعی و غیرہ آنحضرت مانند نور آفتاب تابان و درخشان و ظاہر
 است ہر ذوق فہم کہ با دراک فہم خویش فکر کن بجان سخن رسد سوا ی این حسن اخلاق و تہذیب و عروت
 و آذینت از ملاقات آنجناب ہوید امیگر و در قرأت کلام شریف یکتای عمد خود تصانیف عربی
 و فارسی و ہند آنجناب مشہور آفاق مہند ادب برآمد کار باب احتیاج بدعی یاد می یاقدرے
 یا قلے مستثنای زمانہ اند کہ اینقدر مہ خیلے مشکل تر است علی الخصوص در بیوقت کہ پیر براسے پیر
 زبان سعی و کوشش دراز نمیکند تا برای غیر چکنند در علم حقایق و حقیقت الہی نکاتی چنان زبان
 آن واقف بود خف و جلے بوقت خلوص ملاقات بر می آید کہ دل سچوار شدہ میخواید کہ ہمین
 وقت از سینہ بر آید و ترک علایق کند و بہ مہبود حقیقت خود و صلت جوید و دیگر از خیال مہبودہ
 دنیا کنارہ گزیند الفرض ذات والا ی آنجناب مستغنی عمداست او تالی ثانیہ بسیار سلامت و از دلہ کلمہ
 فیض اسم باسمے دارند عاصی را بدل روح است میدان آنحضرت نیز بسیار اند کہ بر ادلی فال فیض گشتہ
 اند اشعار آنجناب در تذکرہ احوال شعر بر خواهد آمد انشا اللہ تعالی کہ پہلو ہذا حق خواجہ حافظ
 شیرازینند

مولوی بسم اللہ

از ساکنان برہان پور در بلدہ حیدرآباد و در وفود مہودہ در سبیل منقل شکر گنج شمس الامرا بہادر میر کہ
 مقام گزیدہ بدرس طالبان علم پرداخت صرف متوکل بہ اخلاق پسندیدہ خوش تقریر بہ جمیع
 صفات بزرگانہ موصوف

مولوی عماد الدین حسین

در پیچ مقدم خورد و بزرگ سفر غیر از شکر گذاری خداوند نعمت بگوش و پیشوشن هیچکس نیست تماشای خلقت خدا شکر یہ این عطیہ کبری و مہربت عظمیٰ روز و شب بر زبانہا جاری دارد انرض آلفذوہ علماء متقدمین و زیدہ فضلا، متاخرین عم حضور پر نور فرزند روزگار است که شش در اقلیم بند و کن نظر نہ آید تا بہ بلاد و اصصار و اقالیم دیگر چہ بودہ باشد عالی منصبہ بلنہ حوصلہ سیر فکر تبار و رسال اندیش بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

فتح اللہ بیگان مفتی اول بلوچہ حیدرآباد

از مدت مدید خدمت افتخاری بلوچہ مہمور و بکامی روز خفہ و جلی فتویٰ و نکات آن مشہور روزگار و تہامی علوم عقلی و نقلی فرد کیتا و خبر دارا بیت ہر ہر امر را آنچنان بزودی در سے یا بند کہ سر مو بہ پیچو چہ از ایشان پوشیدہ نمی ماند با اینہم خوش مزاج با اخلاق متوجہ حقیقت فرود از افراد کثیر از صاحبان احتیاج بی شائبہ تکلیف دہی و در سے سماعی جمیلہ کجاری برند و با لطافت خسرو از مہمور خیریت خود ہستند

مولوی خواجہ شہاب الدین

ساکن بلوچہ سر ہند در عمد حضرت غفرانآب وار و بلوچہ حیدرآباد ششہ با اعتقاد و قدر دانی شمس الامرا بہادر میر کبیر در مقبرہ تیغ جنگ بہادر و مرحوم فرود آمدند و ہموارہ در سجدہ انجا امامت نماز جمعہ پر داختہ مردمان ساکن در گاہ حسین بر بندہ صاحب قدس سرہ را بعبادت حنات جماعت جموع عیدین فایز میگردد و اینہند و گاہ گاہی ملاقات اعزہ بر طبق دعوت در بلوچہ آمدہ باز بیکان خود تشریف نے بردند و جماعت علوم عقلی و نقلی فرود فرید روزگار و در امور تشریف و طریقت و معرفت و حقیقت متقدماہی عمہ جناب حضرت بندگان عالی بظلالہ العالی اولم اللہ اقبال اکثر پیرسان حال ایشان بودہ

مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان بنیاد طین و اردو حیدرآباد شده اقامت گزینند شرح ملا و دیگر نسخہ ہائے صرف و نحو و منطق بخوبی درس میدادند چنانچہ عاصی و برادر کلات عاصی خواجہ احمد خان نیز شرح ملا از ایشان خواندند بعد چندی انتقال نمودند آنحضرت مرحوم تحصیل علوم پر داختہ بدرجہ فیضیلت رسیدند و در منصب داران سرکار بہرہ ماہ معقول منسلک شدند و ہموارہ صحبت باراجہ و ہراج میدارند در جمیع علوم فرد کمال روزگار اند الحال بہ جامع مسجد حیدرآباد از مولو اصحاب موصوف آباد است و بس اعنصام الملک بہادر از ایشان استحقاق احادیث مشکوٰۃ تشریف می نمایند

قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی لبدہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد فرزند ارشد تشریف پناہ قاضی محمد تشریف اللہ خان مرحوم اند آنجناب در عہد حضرت غفرانآب از لبدہ شاہجان آباد وارد لبدہ حیدرآباد گردیدہ بعد حلت قاضی معین الاسلام خان باستصواب میر عالم بہادر بایا قات اعظم الامر السلطو جاہ مدار المہام سرکار رسیدہ باریاب حضور پر نور گشتہ بسیار بسیار پند خاطر مبارک شد بخدمت جلیل القدر قضات ممتاز و مبہا گردیدند و نامرت حیات خود با مورث محولہ خویش آنچنان پرداختند کہ مورد تحسین و آفرین شایانہ و مصدر الطاف خسروانہ گشتہ بہ شہور آفاق شدند و انتظام عدل و داد با بصورت صورت پذیر میگردد کہ مزیدی بر آن متصور نباشد در سنینیکہ از دو صد و بیست و پنج سالہ فانی را پرورد فرمود اما محمد ذوالفقار خان بہادر بعد حلت پدر عالیقدر خویش از فرط الطاف حضرت متعقبات منزل برسند نیابت رسالت سرفراز و ممتاز و مبہای گشتہ امتیقدر نازک تر او در میزان ادراک ہر دو پلہ مخالف یکدیگر سنجیدہ از حق و باطل بعبیل تقدیری چنان بتجدیل در آورد کہ تا این زبان گاہی از زبان احد

در سنه یک حضرت مغفرت منزل در سنه یک هزار و دویست و چهارم که در دولتخانه قدیم تا دو سال
 رونق بخش کاشانه دولت بودند در دواخانه سرکار اجماع حکما بوده عجب صحبت عجب غیب و غیب
 روز و شب بود چنانچه در ذکر مولوی قطب الدین دهلوی بقلیم آمد در آن هنگام که خان موصوف
 و عاصی با هم حاضر در بار فلک اقتدار و بار بار بودیم اکثر توجهی بسجال عاصی داشتند عجب انسان
 خوش اختلاط خوش مزاج خلیق که اگر تمام عمر صحبت باشد انسان دل برداشته نشود و چنانچه خوش
 اختلاطی خان مغز و عالی همت تا حال کم نظر آمد در آخر سنه یک هزار و دویست و چهارم که در دولت
 نموده در درگاه برهنه صاحب دفون گردید فرزند گذشت که ذکر آنها خواهد آمد.

حکیم الحکما محی الدوله

نام اصلی اش عزت یار خان بهادر است خلف حکیم الحکما حکیم جعفر خان مرحوم که همیشه باریاب و مصاب
 و مقرب حضرت مغفرت نام بودند حضرت تینت آلتا بیگم صاحبه المشهوره بیولیا صاحبه والده ماجده
 حضرت مغفرت منزل کمال خدمت بزرگانه میفرمودند که ملایک صفت بودند از حضور پر نور و بیگم صاحب
 موصوف حضرت حرمین شریفین گرفته روانه مقصود شده بعد از دو سال باز وارد بلده حیدرآباد
 گردیدند حضور پر نور و بیگم صاحبه مرحومه بوقت روانگی و بجز و در سلوک شانانه ششمول عواطف
 ساختند و بخدمت امتساب بلده حیدرآباد و صد الصدور و مامور بوده همواره حاضر دواخانه محوله
 خویش میگشتند خلفش محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان بهادر اگر چه در حین حیات والد بزرگوار
 خود فارغ التحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و طب فارسی و غیره شده همواره مصاحب
 بندگان عالی میبودند اما بعد طاعت پدر عالیقدر بنده بمعالجه خاص و مرث زوای بلند اقبال
 و محلات عصمت انحصار میبود که احدی از حکمای عصر را سبقت بر آن مصاحب خاص نموده

ملاقات هم فرمود بتواضع مسرور فرمودند و همیشه بخدمت برای اخراجات چهار روپیه لوی می فرود گذشت
 نموده مقرر ساختند بسا بزرگ زاهد عابد تبحر گذار شان روز در عبادت معبود حقیقی خود را مصروف
 داشته بمهمات دنیوی گاهی میل نمی فرمودند در سینه بکنار و دود و پنجاه و یک جبری لبر بکسید
 و بفت ساگی متوجحینت گردیدند خواججه الیم خلف الصدق آنحضرت درینو لایا پیومی مذکور و مقیم
 مقام والد بزرگوار خویش اندک جمیع صفات خاندان خود موصوف هستند

ذکر حکمای سرکار دولتدار آصفیه حکیم معالج خان

حضرت حکیم محمد ماه خان خلف حکیم معالج خان کلان الخطاب بیچ الد ولساکن اوزنگ آباد که در
 همونجا بمرتبه بلند فایز گشته حلت نموده در باغ خانه خود متصل ملک دروازه بلده مذکور مدفون گردید
 عاصی نیز بغایت مشرف شده است الما بد حلت خان مذکور چون فیما بین برادران مناقشه میراث
 و جاگیر صورت بست خان مسطور از اوزنگ آباد وارد وحید آباد گشته در مکان والد عاصی بنسبت
 اینکه سابق همیشه مشاء الیه باز دواج والد در آمده بود از ان عقیقه دختری یادگار بود و فرود آمدند
 و نیز شاگرد والد بودند و نسخه نویسی هم میکردند والد عاصی حکیم باقر خان بیچ الد و احکیم الممالک
 مساعی جمیل بکار برده ایشان را بدر راه دود و پوینه نزد حاج الممالک بهادر ملازم گردانید و در حضور
 پر نور عرض کرده فیصلا مناقشه برادران نیز بعمل آورد بعد حلت والد عاصی از کمالات مسالجه خود در
 شمس الامام اهدایت رخ جنگ نکر شدند و شمول عواطف گشتند بعد انتقال بهادر موصوف بلازمت
 اعظم الامام اسطو جاهد المام سرکار رسیده همواره در حاضر باشان حاضر میبودند و بعد چند روز
 باستقواب اعظم الامام ارباب ریایی حضور پر نور نیز مشرف و مباحی شده متین مرشد زاده آفاق
 سکن در جاه بهادر گردیدند و پسند خاطر مبارک گشته بمصاحبت درآمدند و بر مراتب بلند رسیدند

سلاح
 معالج خان حکیم
 باقی بنی
 مشهور در دولتدار
 شرفا است لوی
 دروازه بلده
 بنسبت
 در راه
 موصوف

واحتساب مشرف و مباهی بوده فرد فرید منتخب نایاب روزگار توان گفت سه فرزند گدشت که ذکر ایشان خواهد آمد بجز شرفیش بیرون در سبب بود و صاحب در خطبه صوفی صاحب است

محی الدوله احمد یار خان بهادر

خلف رشید عزت یار خان شهید موصوف است بجز شهادت پدر ذوق خود با الطاف و بند پروردگار حضرت منقر تمسزل حاضر در باز فاکتار کردیده باریاب گشته بخدمت موروثی سرفراز و ممتاز گشت و همواره بمعالجه خاص بذات خود و یا بعضی با اتفاق حکمای دیگر نیز مشغول بوده اجرای کار و امانت محول خود نمودند بعد دو سال سبب انتقال مرشد زادی مرحوم فرید و زبیکیم که بعضی مخالفان بنوع دیگر بعضی رسانیدند از تعیینی خدمات موروثی بچانه خود سنزوی گردید چون علم حضرت بندگالتعالی مد ظله العالی مسند آرای دولت بیروال خدا داد گشت از راه بند پروردگار باز یاد فرموده بنزد سابق بخدمات و جالیه عزت سرفراز کرده بخطاب محی الدوله افزایش عزت و حرمت نمودند او تعالی شانه تا تمام جهان سلامت دارد که بقول شاعر آبرو و عزت بخشیدند شاعر قدیمان خود را بفرزای قدرش که هرگز نیاید ز پرورده غدر نه الغرض خان معز کبالات ظاهری و باطنی با اخلاق پندیده و حرکات حمیده خاندانی همواره باریاب حضور پر نور و حاضر در بار جبهانند است و بس

حکیم شفقانی خان معتمد الملوک

از جمله منتجان هند و کن از وطن خود شاه جهان پور به بنگال و از آنجا به چینا پور وارد شده در آنجا بشاگردی حکیم احمد اللہ خان ہندی درآمد بمرتبه کمال علمی و علم رسیده در عهد حضرت منقر تمسزل وارد بلکہ حمید سہا در دیدہ باستواب ولیم پالہ صاحب اگر زیہ بلازمت را چون اول ہمارا جہا در سیرہ

و بعد علت حضرت غفر اناب در پیشگاه حضرت منقذ منزل نیز بستور معهود معتقد کلی بودند چون
 معمول ستمه قرار یافته که بوقت مبارک کردن گره سالک در حضور پر نور حضرت غفر اناب نظر بر تقدس
 ایشان بدست مبارک حکیم جعفر خان بهادر مذکور که بزرگ و مقدس فرشته خصال بودند مینمودند هنوز
 آن سلسله در حضور پر نور اولم الله اقبال و عمره و سلطنته بحال و جاریست که بدست محی الدو له
 احمد یار خان بهادر بوقوع و بسبب می آید الله تقدس تعالی رشته عمر باو شاه مبارک شسته عمر خضر و
 ایاس سال بسال گره تازه بتازه و نو بود هر که از عمر بر دو مرسل علی بنیاد علیهم السلام لمح و لخطم
 کم نباشد آیین رب العالمین القدر چون دو سال کمال اتفاق رونق افزای حضور پر نور در دولت
 خاند قدیم که متواتر نقل کرده گردید عاصی در خدمت آنجناب شانه روز حاضر بود بسیار توجه بحال
 عاصی داشته نشنمهای مجرب خود عنایت فرمودند و تعلیم مشق خط نسخ نیز سر فراز نمودند چون
 شهادت که مرتبه خاص و بیاست در تقدیر بود و بعد از خراج ممد و بیان در سنه کینزار و دو صد و
 سی نه هجری بدست افغانان ممدوی ناحق و ناروایی شائبه تکلف چیزی بجزی از عداوت
 با تقصیر دومی در می سخنی قدیمی قلمی بیج نی لکه بدعاشید شده در زمره شهدا بدر واحد وصل
 و داخل گردید زنا لله و انا الیه راجعون مفصل کیفیت سابق گذشت مهذا عجب انسان بالمال
 بیج کمال علم و عقله از آن منبع خرد خالی نبود سیر فکر به چشم عابد سیر خوراک که در اشتهای خوردنی
 تکلفها مینمودند و غفر شول با فرا تا تقسیم میفرمود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق
 نموده بدو کمال رسانید که احدی باستحقاق آنجناب نرسید در راههای مقرر در مسجد خود حدیث
 شریف بیان کرده خلقته را داخل حنات میساخت در علم ریاضی کنیای عهدت احوال مانند بهادر معز
 پیداننده و نخواهد شد که انسان بچنت های بسیار و دراز بکمال یک فن میرسد جامعیت موقوف
 بر عنایت سداغ فیاض است از خداوند نعمت بجا که سیر حاصل و حضرت جلیل القدر صدر الصدور

روبروی خان مسطور در عین عالم شباب بعارضه سهال کبری انتقال نموده خان معز را فی الحقیقت
 زنده عذاب در مرگ ساخت از ویک اسپرست در وی میرا نیت علی که او نیز با وجود علم و کمال در جوش
 سپهری آواره دشت و صحرا کوچ کوچ پر استه و بازار شده در آوارگی بزیارت حرمین شریفین رفته
 مشرف گشته بعد دو سال باز وارد حیدرآباد در عین حیات پدر خویش گردید و خود را بلباس عبه
 می آراست و اسلحه عرب که بر خود می بست بعد فراغت از دربار همراه عرهبای چند و افغانان مهدوی
 جوان جوان محله بمحاکم کوچ و بازار سیگردید و خوالان خون ریزی می بود و دوسه خون هم از دستش
 بعمل آمده بود که در ثنای آنها با وجود مقدور و جمعیت همراهی خود بر عاجز نالی شفقانی خان و پاشا
 مهاراجه بهادر که فرمود در عرض امانت علی فرزند من حاضر است بکش پس مقدر که کم کن باشد که دعوی
 خون نماید در گذر کرده معاف نمودند و در جلدوی آن بسرفرازیهای جایگه و سواران و افزایش معاش
 سرفراز شده محض خون بهامبوله پیر اعزه نوشته دادند محض پاشا طهاراجه بهادر که سالجبهه بهادر
 موصوف در دست پدرش بود و معتمد بعد انتقال خان معز چون آوارگی فرج او به مهاراجه بهادر
 ظاهر بود و نیز خون یکی از ولسنگان خادما ت محلات حضور پر توژ تا زه لعل آورده در ثنای مقتول
 در حضور شفقانی نشاند حکم شد که بهر حال شفقانی خان بظن آید بکشتند اما مهاراجه بهادر بسیار
 تقیه فمائیش نمود که چند روز در جای خود خاموش نشیند از جهل مرکب خود هرگز نشست و در کوچ
 کردی مقصود آخر الامر روزی منقل دروازه علی آباد در مکان خرد برای کشیدن در کانیون که
 آمده تمشته بود و عرب مهاراجه بهادر خورش شینده در عداوت که بوده در گرفتند و سلاح از دست
 چون در دادن سلاح نندر نمود آخر بوقت شب از ضرب بندوق درانده آخته و یک اسپر خروخان مسطور
 دیگر که از زوجه حیدرآبادی بود و در پنول جوان شده مهاراجه بهادر کیصد روپیا و راه ماه میبهند
 تمامی عیال اطفال خان مذکور را در راه و ماهوارهای دیگر نیز میداده تا حال آبرام تمام داشته اند

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند در آن ایام چند معالجه عمایین سرکار چنان بخوبی تمام نظور آورده که
 مشهورتر شده هر یک ادنی و علی را حوج بجانب خان مسطور گشت لکن امارا چه بهاد نیز به معالجه
 خویش مقرر نمودند از آنجا که تقریر علی وقوت بیاینه به نهایت فصاحت و بلاغت و دشت و آثار
 رشد از ناصیهش هوید بود و تقدیر تا یک نموده در چند روز معالجه ایشان بمنزله امارا چه بهاد
 باستمال ماء الجبین بر غلبه موافق آمده پانصد روپیه بهوار که مقرر شده بود بالای آن مورد
 سلوک بسیار گردیدند تا اینکه با وجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص امارا چه بهاد
 داخل نموده همه منحصر بر تجویز خان مذکور قرار یافت رفته رفته باریاب حصور حضرت مغفرت منزل
 شده نیز بدیده پذیرائی در آمد که گاه گاهی وقت ضروریه باریابی حصور پر نور شرف می گشتند
 و از پیشگاه بندگانهالی نطله العالی بخطاب مستند الملوک سرفراز و ممتاز گردید حکمی بود کمال علم و فضل
 و کمال تیز فهم سلیح السمات سیر فکر بلند حوصله بزرگ منش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده بجا گیر
 هفت هزار روپیه سوای یکینار روپیه بهوار تقد سلوک هزار روپیه و دوشالهای عمده و خلعت ها
 مشتمول میگشت و به جمیع صفات بزرگانه موصوف از عارضه ضیق النفس گرفتار حال خویش میبود
 عاصی محرور اوق را از فرط محبت موبز متن نفسی را حفظ کنانیده ذات نفیسه تمام و کمال بر آس
 درس دادند و نسخه های مجرب خود بسیار عنایت نمودند در سینه بکنار و دو صد و پنجاه و چهار سبک
 از شدت و بادفتنا و ولایت حیات نمود و اچند و عمل امارا چه بهاد را کمال افسوسها دست دلا که
 چند روز و شب همین تذکره و تاسف خانم کور در محفل مانند احوال از بهند مانند خان موصوف
 بیچکس وارد این دیار نشد که جامع علوم و اقسام بود صنایع و بدایع علی دشت احدی از حکمای
 عصر به علم و فضل او نمیرسید و در خوش اخلاطی و معقول گوئی و خوش مزاج و تقریر علی فرد فرید کتبی
 روزگار بوده دو سپرد دشت ارشد اولاد میر سلامت علی که در علم و فضل و شان ظاهری برادر رسیده

دو سپرد

که سابق شرح ملا و طب اکبر و دیگر کتب طب عیاضی درس داده بودند چند بار جناب حضرت مغفرت
منزل سوالات علم طب ایشان مسطور میفرمود و ایشان از عدم وقیفت مزاج مبارک بطریقه خود که معروف شد
بدیافت حضرت نمی آمدند اعاصی اکثر مصلح طرفین میگردد پس بارها خان معزز پیش از غزوه نقل میگردد
و خوشنود میشد و میفرمود که هر چند من استاد ایشان نام اما در حسن تقریر و فهمایش مزاج مبارک
حضور روز ایشان متادم هستم اگر ایشان در میان نمی بودند من مورد غصه حضرت میشدم
اللهم اغفر له و اکر حبه و ائت خیره الراجین عجب انسان با فزه خوش اختلاط نیکدات مدت دید
عاصی مفتح القلوب درواخانه دوباره یاد گرفت و نسخ نویسیه بجناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان
مرحوم نمود لکن باقر علیخان حکیم بود جامع علوم عقلیه و نقلیه کامل فنون و صنایع و بالعموم
دیگر خان معز و مولوی حافظ عبد الکریم شهبه و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده نزد قاضی
بلده محمد یوسف خان النخاطب شریعت الله خان تحصیل علوم نمودند در محفل چهارمجه بهادر شفا بختان
را از لیشته باقر علیخان موصوف بود در عهد حضور روز بنده گانعالی مظلله العالی در سنه یک هزار و دو صد
و چهل و شش بحسب ملک باقی خرامیه تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فرزندانی
و مستند در خانه حکمائی آنوقت بنظر عاصی سراپا معاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود
دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و نمی بیند که این رسم از حکمای هندی بالکل متروک است بحکیم حسب
موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان ظاهر شده خلقت دومی خان مرحوم
قاسم علی خان در علم بے مستفاد اما در عالم شباب بوطن خود حلت نمود از ایشان سه فرزند
لالیق بجایگرموروثی سرفراز زمین پور و اباعلی خان حاضر در بار و مهور کار و بار سسر کارانند
و میان مسعود نام پسر سوم حکیم محسن علیخان نیز در ابتدا در شباب قضای خود میان بار علی پرورده
خان معزز تا حال بهر حال حاضر است و بس

و همواره میگویی که مرا پسر خاطر روح شفائی که خان بدل مرستم است تا زنگانی من تکلیف باینها نخواهد
رسید خاطر محمدارزند

حکیم باقر علیخان خلیف حکیم حسن خان دهلوی بادشاهی

خان مذکور یعنی حکیم حسن خان که بزرگان ایشان حکیم ذکریا خان و غیره از بنده های بادشاهی بلنگا
بعد بطن اند و حال شسته معالجه خاص بادشاهان هندوستان در اختیار برادران واقربایان
ایشان است ایشان با اختیار آب و دانه و عهد حضرت خفرا تا آب و ارد بلده حیدر آباد شده نزد
ظفر الدوله حال فرخ مرزا نکر شده چیزی اوقات بسر برد و بعد تباهی و کشته شدن فرخ مرزا
اعظم الامراء الهام سرکار بقدر دانی بسیار بدربار چهار صد روپیه نزد خویش داشت و مکانی برای
ایشان نیز مقفّر نمود تا اینکه باریاب حضور پر پوزیز گشته مورد الطاف شاهانه گردیدند و همراه حکماء
دیگر حاضر دربار میگشتند الخضر حکیم حسن خان بعد حلت حضرت خفرا تا آب و اعظم الامراء تا صین حیات
خوش بجناب حضرت سعفت منزل باریاب و شریک معالجه خاص با دیگر حکماء میبود روزی در سنه کهنه
دو صد و سی و سه که خان معز و خلوت مبارک بر طبق معمول حاضر بود که وقتاً فرج از هوا در
مختلف در گون شده در افتادند و سنگاران اندرون میان سواری انداخته بجانها اشس بردند
تقریب کالی لمان چار کمان روح پرواز نمود اما باقر علیخان که در صین حیات والد خود فارغ التحصیل
صاحب تجربه بطبی بود بعد حلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهاندار گشته به مرتبه بلند باریابی فایز گردید
و نزد همراجه با در نیز مورد الطاف بوده همواره بمصاحبت ماند دو سال چون رونق افزای حضور
پرنور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که باره با تعلم آمده باقر علیخان در محبّه حکماء هر روز در و اخانه
حضور حاضر میبودند و اکثر باریاب میشد دعای ایشان روز باریاب بود و بخدمت خان معز حاضر بوده استفاده می نمود

کالی لمان درود
ایمان شرف
توجه خاند سلیمان
تقدیر باین طریق
تفاسل عاقل
طین سعادت
توکلان درود
شای که کانون
ششوی باریاب
دوست و صیبه
اندوستان بلای
کالی غنای
شایعین ازنده
بیت باند خوار
طلال در و از
تند نفس
بیت باند سال
آب بطلان
فصل اولی در آن
اندوستان
حسن باریاب
گرچه در سنه
کالی لمان
در و در
کالی لمان
بیت باند
بیت باند
بیت باند

کہ ہرگز شک و شبہ در آن نیست معذاظرہ اتفاق اینکابت ای سال ورود کہ در جوہری کوچہ فرود آمد
 تفریہ استاد نمود اعظم الامر السطوجاہہ دارالہمام سرکار شتاق شدہ بمکان ایشان آمدہ بہ نظر
 انصاف دیدہ مخطوطات شدند و دو صدر روپیہ نذر نهادند و در پیشگاہ حضرت غفر اناب عرض کردند
 آنحضرت بکمال اشتیاق بند و بست راستہ کلان چارسار و کعبہ سجدتاد و تثنائے پنج محلہ از کثرت
 خلایق کہ مبادا بناز کی آن آییہ رسید کنایہ تفریہ مذکور را بر روز شہادت رو بروی بگلہ برآمدہ
 معمولی خود در جلو خانہ محاذی آن نہادہ تا چہا پنج گہری خوب ملاحظہ کردہ پانصد روپیہ نذر
 گذرانیدند و دو صدر روپیہ معمول شد کہ سال بسال در عشرہ محرم الحرام از سرکار میر سیدہ باشد
 چنانچہ تا حال جاریست امر نادار نیست کہ اندرون تفریہ کہ کا زناک جال بر کاغذ با یک لسان جباب
 است روشنی چراغهای روغن جابجا قریب یکصد و پنجاہ چراغ روشن میکنند و در سبج جاداغ
 سیاہ دودہ روغن بنی افتد و نیز در طاقتہ ہائے مکان انڑے از سیاہی دودہ چراغ نئے آید
 اینم از جملہ نادرات است پیش از حلت حضرت مغفرت منزل در سنہ یکہزار و دو صد و سی و ہجرت
 در مکان خود اندرون دروازہ کلان محمد جمال خان لومانی متصل حسینہ علم کہ در ہمون مکان تفریہ
 ہم استاد مینو از عارضہ لقوہ و فالج و ولایت حیات کردہ در خطیہ قبور روضہ حضرت شاہ موسی
 صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان مغزیکے لطیف حسین خان کر و بر و پدربزرگوار
 خود بمبالمجات پرداختہ ہمارہ در حضور حضرت مغفرت منزل باریاب گشتہ باتفاق دیگر حکمای سرکار کہ
 عاصی نیز حاضر بود اوقات بسر بردہ کار تفریہ سال بسال بذات خود میکرد و ہموال از سرکار سیانت
 عجب مرد خوش احتمال با مزہ کامل فن خود بتاریخ دوازدم محرم الحرام سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ
 پنج ہجرت ہجرت نمودہ در خطیہ قبور روضہ مشورہ حضرت سیراجی خدا ناک کہ گنبد کمر کی مشہور است
 مدفون گشتہ چون سپرداشت معاش نامزدومی محمد اکبر حسین خان کہ ایشان از پیش والد خود منسوبند

حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم منا لضا حب

نیر حضرت و جبهه الدین عارف که منطبق الیہ حضرت فرید الدین عطار را از زبان و کمنی کمال عرفان طرح
 نمودند که مشهور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواه فائده ازان برداشته اند همه مخلوق عرفان
 است خان معزز در حق حضرت غفر انما از مکرگر لزل و در حیدرآباد گشته اول نزد شمس الامرا بهادر
 تیغ جنگ ملازم گردید بعد حلت بهادر موصوف در زمره حکمای سرکار دولتمدار منسک گشته باریاب
 حضور شده بموجب دو صدر و پویه سنین دیو طری مبارک زمانه گردیدند حکیمی بود مستعد بعلم حکمت
 و صاحب تجربه بزرگان خود از آنجا که در دل خویش محبت جناب حسین علیها السلام کامل داشت اتفاقاً
 در قلعه کر لزل مداری محله از نامی تعزیه جالدار کمال نزاکت و نفاست تیار کرده استاد مینمود و فخر
 میکرد که اینکار نازک تر و مصفا از دست هیچکس بر نخواهد آمد بسیار کسی سو فوره نموده بهر ادکار رسیدند
 و منتقل گردیدند حکیم منا لضا حب بود هر چند این مقدمه بدعت است اما نمی شاید تا چون شهادت
 انا و لا غیر میزید انشاء الله تعالی سال آینده بنظر شما خواهد آمد پس ایشان شروع در مشق تشبک
 کاری یعنی جال کنری نموده در سال دیگر در عشره محرم آن صفائی و باریکی و نازکی تیار نموده
 استاد در کمال تعزیه مداری محله را از نظر باریک بنیان در افتاد تا بودن خود در قلعه مذکور سال
 بسال تیاری تعزیه مینمود و در بلده حیدرآباد نیز بر طبق عادت مسعود جاری داشت که بعد فراغت
 از حاضر باشی دیو طری مبارک و طعام از دو پسر روز در مکان خویش تیاری آن از جال کنری بدست
 خود معمول داشت که تا قریب مغرب بهین کار مصروف بوده به بیماران نیز توجه میکردند بعضی مردم که
 از حال خان معزز خبر نمیدادند مکان می برند که شاید مذسب ایشان بشود بوده باشد که بدینکار سراپا
 مصروف اند معاذ الله معاذ الله خان مسطور خاص بر طایفه بزرگان خود اهل سنت و جماعت بودند

در عوض تنخواہ منصب داران از پیشگاہ خلافت سرفراز و ممتاز نہایت مردوانای روزگار با وجود
 سن شباب و امورات درباری کارهای نمایان بطور آورده سرشته منصب داران راکزرابی
 بسیار بودند چنان بجلوہ انتظام آورد کہ مورد تحسین و مصدر آفرین از خلق اللہ مدد الہام
 است و بار برادران و کاشانیان و اقربا کار بہ محبت دلی نموده ہر ماہ از خود راضی و شاکر دارد
 و ہموارہ حاضر در بار جہان نادر و از نزد ہمارا جہاں بہادری نیز بخدمت شایستہ دیگر مسموم دومی محمد حسن
 المعروف بخینے میان کہ ایشان را در اعنوش فرزند برادر جدی خود حکیم علاء الدین خان
 پیمنت و خواہش شان داده بودند و خان مذکور نیز در طلاقت لسان و تمہید بیان کمال
 داشت و نازندگان خود مقرب حضرت مغفرت منزل بودہ انتقال نمود پس سپہ مذکور در صفر سن
 متوجہ بہ تحصیل علم گردیدہ الحال حسب مطب معالجہ تجربہ بزرگان خود و در سرشتہ منصب داران
 سرکار بدماہ معقول منسلک و بہ جمیع خوبیہا موصوف است بیومی محمد عبد القادر کہ مشہور بنواب
 در منصب داران سرکار ملازم و در علم فارسی و اشعار ہندی و غیرہ رابط تمام دارد خوش مزاج نہایت
 سعادتمند مہنداد و فرزندان دیگر حکیم سنا انصاحب مرحوم مذکور یکے محمد قمر الدین خان کہ در سرشتہ
 منصب داران سرکار سرفراز و در مجالس محلات و غیرہ مہوران نزد معظم الملک بہادری خلف شمس الامرا
 بہادری کبر خیلے معالجات ایشان پذیرفتہ است و دومی محمد وجہ الدین خان المعروف بہ داد امیان
 صاحب ایشان نیز در سرشتہ منصب داران سرکار بہر ماہ معقول ملازم سرکار اند لکن از مجالس تمامی
 امر او غایب و فقرا و حیدرآباد فرصت لہجہ ایشان نیست ہموارہ مصروف خدمات بزرگان شبانہ روز
 باہم نیز نہایت اقربا نواز حسب سلوک مخفی باہمت فرد فرید عطرست خداستغالی فرزندش در سایہ ولعبر طبعی رساند

حکیم رضا علیخان

ولدار شد حکیم محمد خان مرحوم است کہ در عہد حضرت غفران ماب و ارد و حیدرآباد شدہ

در علم طب و معقول و منقول بهره کمال بهر ساینده در پیشگاه حضرت مغفرت منزل تابشت سال در مجالس
 خاص حاضر مانده بعد حلت فیر و بز بگیم صاحبزادی چند روز در خانه خود نروزی گردید و بعد احتمال
 آنحضرت طرفه با جا رویداد که خارج از عقل و هوش است یعنی شبی خواب دید که شخصی بزرگوار میفرماید
 که محمد اکبر حسین در عمر شمش شاه باقی مانده اند الحال هم هوشیار و خرد بوده متوجه بخدای خود
 شویدی چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تا اثر تمام نموده دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت
 بعینه معاینه گردیده کار بجای رسید که از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاسته خاطر شده
 شب و روز در تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات مانوره دیگر و نماز
 نوافل و تبحر بسر برده پنج صحن دیگر غنبت تمیم نمود و اکثر خاموش می نشست هر چند والده و برادران
 و فرزندان خاطر دار بسیار آشنایان و محبان دلدارها کردند که شما چرا اول خود را در خواب و خیال که اعتبار
 ندارد و برگردانیده باین صورت خاطر بسته اند که ام خواب مطابق رویا بطور می آید باید که متوجه
 در بار شوند و دل خود را بطرف امور دیگر تفریحیات متوجه نمایند هر قدر بسیار دلائل عقلی ذهن نشین
 کردند کمتر فائده مترتب گشت و روز بروز تصور آن مایشی زاید صورت گرفت تا اینکه ایام شمشاه
 با حتمام درآمد چون وقت موعود رسیده بود و وقتاً در و سپید شده بمقبره ساخت چون برادران
 بمعالجی پرداختند عاجز شده فرمود من دیگر و علاج او دیگر میکنند گفتار اند آخر همون در و سر بتایخ
 ششم ماه ذی الحجه سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و سه بوقت سپهر روز گذشته روح ایشان
 متوجه بخدای خویش بسر جهان خرامید در وعده شمشاه یک روز کم و زیاد نشد این مقدمه
 عجیب و غیب خلقت خدا و تعجب در آمده در خطیره در گاه برهنه صاحب سر راه مدفون ساختند
 نهایت فرد کمال جمیع صفات موصوف بود و فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بهادری صاحب
 منصب و جاگیر بسر کردگی پانصد منصب داران و تعلقه یک یک و شصت هزار روپیة مجال چنور و ماده و غیره

از شکر مهاراجه بهادر راجه چند و لعل سجدت عدالت عالیه از حضور پر نور سرفراز کنایده معجزت
 مذکور داشته اند که شبانه روز در فیصله قضایای ساکنان بلده حیدرآباد از روی احکام شرع
 مصروف اند معند انبذات در مروت و آدمیت و قدر شناسی انسان و اهل کمال و سلوک با قربا
 و احبا و توجیه بحال غریب المثل و کریم الحصال و عیم الاشفاق توان گفت در حضور پر نور سرفراز
 عتق زوآبرود دارند و همواره حاضر در بار فلک اقتدار اندیرین زانکه سنگینار و دود و پنجاه
 و هشت هجرت صدی در دیار دکن بفضیلت و علمیت و کمالات علمی خان معز انمیر سد حال بند
 منحصر بر تحقیق است و لیس

حکیم عافیت طلب خان

خلف حکیم شفا طلب خان ساکن بندر مبارک سورت که در عهد حضرت غفر اناب همواره متعین مرشد زاده
 آفاق عالیجاه بهادر بودند حکیم بود ذی استعداد در عهد خود از جمله حکمای عهد بوده در ایام
 تنهایی مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر و باختر نمود اما عافیت طلب خان بعد سسی بسیار
 و محنت در از زمره حکمای مهاراجه بهادر در راه پنجاه روپی و بعد از آن با ضاف پنجاه روپی
 و من بعد بجا گیر چهار هزار روپی ذات و پانصد روپی با هموار نقد و انعام فایز گردیده نام آدرگشت
 حکیمی است بسیار تیز فم و سیر فکر صاحب تجربه بزرگانه و خوش اخلاق آمار و دینی اش مشهور تر است

حکیم مسیح الزمان

ولد مسیح خان اول نزد چند اجی ماه لقا بای مصاحبت بهر سائیده نزد راجه را و در نهایت بیعت بهادر
 نوکر شده حاضر ماند و پس از آن نزد مهاراجه بهادر و گاه گاهی در حضور پر نور بر طبق ارسال

در سلاک ملازمان سرکار منسلک گردیده بدر راه دو صدر رو پیوسته فراز گشت و بد معالجات خوب میرسد
 و اکثر نزد شمس الامرا بهادرتیغ جنگ نیز حاضر و نزد اسطو جاه و خیل معالج بوده در سفر شورا پور همراه
 رکاب سعادت مرشد زاده آفاق سکنه رجا بهادر سیوه بعد مراجعت و ولایت حیات نمود حکیمی
 بود مستقر علوم و در فن خویش معالجه بر طریقه بزرگان میکرد و بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا
 خان مذکور شد بهر ساینده در مختاری همراجه بهادر شریک معالجه ایشان بوده زمانه موافقت
 کرد اما تا بودن شفا نیخان همگیس را دخل کله نبود چه بسیار اطباق حاضر میبودند و در حضور روز
 نیز همواره حاضر در بار با حکمانی دیگر میبوده با هم شریک حال میکرد مگر ماند محمد ادرین ایام نزد شمس الامرا
 بهاد امیر کبیر بسیار با عزت و اکبر است که اوقات خود عاقلانه بسر میبرد و بدر راه دو صدر رو پیوسته
 صاحب قضایف و جامع علوم مخصوص در فن طب فرود منتخب است با اینهمه خلیق الطبع عمیم الا شفا
 درینو لاکه سینه کینار و دو صدر و پنجاه و هشت هجرت نزد همراجه بهاد و معالجه خان مذکور و حکیم
 حافیت طلبخان که شریک غالبند بسیار منظور است و حکیم میر صفدر علی بعد حلت شفا نیخان
 مرحوم نیز و غسل کله دارند

حکیم غلام حسین خان شاهجهان آبادی

از جمله سیخلان علمای عصر و فضلاء روزگار فضیلت خان معز دین عهد پیش است در مقبول و منقول
 و دیگر علوم و فنون بحر سواج است که پایان ندارد و قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر فضایل
 و کمالات ایشان نیست همین کلام است که شغل خود ندارد چون دارد این دیار دکن گردید راجه
 گویند بخش بهادر بکمال قدر دانی تا معمور بودن انتظام صوبه بڑا و او زنگ آباد و مسامات لشکر
 فیروزی سالها بدر راه پانصد رو پیوسته همراه خود داشته قدر دانیها و سلوکها فرمود و بعد مراجعت

حکیم میر جواد علیخان

خلف سیومی معالج خان مرحوم در وقت حیات پدر خود در جناب بنده کائنات مدظله العالی بعالم
 مشرف زادگی حاضر بوده بدوا خانة سرفراز ماند و بعد بر آرای آنحضرت بدستور بختی رست مذکوره سرفراز
 و معمور است و بجایگزین موروثی قدیم سر ملیند آدم بسیار معقول در تجربه بهای بزرگان علم طب معمور به
 کمال دارد و در حکمای امیه کسب نیز شریک معالجات اما از راه تک حلالی نه میجواید که در کارخانه امیر کسب
 سوای ذات خود حکیم دیگر نواز شود یا کسی صاحب کمال دیگر بر او کار و مقصد خویش رسد کمال را فی خاطر او

حکیم مولوی سید ابراهیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو مشهور در مشرف زادگی حضور پر نور حاضر مانده
 معمور کار فن طب بوده نام او در گشت درینولا صاحب خدمت دو خانة از فطر الطاف ثناء
 بر راه دو صدر رو پیه سرفراز و ممتاز عجب انسان با اخلاق که از ابتای شباب صفات بزرگان دارد

حکیم میر کاظم علی خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از گوا ایار کرد در نوکری دولت را و سندی بهیله بر ماه سه هزار رو پیه بهار
 ماه بهانه نوکریش بود سببنا موافقت با پیشش وارد حیدرآباد گردیده راجه چند و عمل مهاراجه
 بهادری نیز بر ماه سه هزار رو پیه در سرکار دولتدار ملازم داشتند معالجه خان مذکور قسمیکه دیگر حکما
 و اطبا میکنند بالاتر از ان نبود اما اخلاق و نشاوده دستی و بلند همتی و سلوک با ارباب احتیاج
 بالاتر همه خوبها بوده بعد دو سال چون شش از آن لطف بیار شد باز روانه آنجا شدند
 و بخوبی خوب اوقات بسر سپردند

بهادر مذکور حاضر میگشت در میولا بن خطاب سیح الدوله سرفراز گشته بسیار سبب پرازی سالی اختلاف
 حواس دارد و از پسران نا اتفاق محض دیده جان لب است که پسران از تنگدستی عاجز آمده مشهور
 نجاست کرده اند الغرض آدم معتاد است زیاده مصرف نیست هر چه میکند به مقتدا میکند چون عمرش
 قریب هشتاد سال سید خانه نشین گردید اما هیچ حواس ندارد ؛ ؛ ؛

حکیم سید صاحب

فرزند گلان مولوی قطب الدین ادبوست از وقت سن صغیر تربیت پدر بزرگوار خود در آید بحمید
 علوم بهره ذاتی بردشت و مشهور آفاق گشت بعد حلت مرحوم خود چیزی بنجاب مرشد زاده
 آفاق صمصام الملک بهادر معزز و صاحب بوده بعد از آن باریاب حضور پر نور گردیده همواره کمال
 الطاف شانانه حاضر در بار جهاندار است بسیار شگفته مزاج در علوم عقلی و نقلی فرد کامل روزگار و از
 خوبان زمانه و در کار و بار بسیار بجز با و محتاجان بدل متوجه و در فیضسانی و ترحم برابر با احتیاج کیتا
 عصر از سر کار بر پایه چهار صدر رویه سرفراز و همواره باریاب و معالج خود بدولت و اقبال حضور
 پر نور معصوم و منظور نظر کیمیا اثر صاحب مطب و ادویات از نزد خود لغبز با سید بهر مرد با فیض است

بهمیچ صفات بزرگان موصوف

حکیم میر معصوم علیخان

خلف دومی حکیم سیاح خان مرحوم است تا حلت پدر خود در خانه خویش بوده معالجه میکرد و وزیر و راجه
 خوشحال چند بهادر و لبر از آن نزد راجه و جاگر چند رای بهادر معالجات معصوم بوده معالجه در سینه
 کینار و دو صد و پنجاه و شش حجج که با علم باقی خرابی نهان در دو اصحاب اخلاق و باوصاف حمیده
 خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجای معصوم و سرفراز و حاضر در بار جهان مدار و
 بطن خود هستند

ازاده از ایام پروانگی در گذشت متصدیان دفتر سرکار اسم نویسی ایشان را از دفتر بر آورده
 در انداختند و بعضی مردم مشهور کردند که حکیم بنده علیخان در ناگپور قضا نمود هر گاه ششالیله
 بازوار و حیدرآباد شرف جعفر یا جنگ بهادر کوکه اسع موفوره به کار برده بشرف ملازمت حضور پور نور
 رسانیده بدربار سابق بحال کنانید که هر دو با هم ضعیفه اخوت خوانده بودند محمد امینی تازندگان
 جعفر یا جنگ در خانه اش مونس و وجود که هر یک مکانی علمیه داشت فرو آورده بعد حلتش
 بمکان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ سرور و منتجع میداشت و فتنه در عالم کیفیت روح پر واز
 نمود و انچه که داشت سپرد جلوه آواره ساخت حکیم بود در علم دست کاری چشم فرو کمال خوش مزاج
 در پست سازی مصروف در شعر بندگی و طبع با سر خوشش تخلص میکرد خدمت فقیران بسیار مینمود همواره
 سرور بوده گفتگوی با مزه داشت خوش لباس خوش خوراک و با آن لغاست بدست خود
 تیار می ساخت که دل بی اختیار میخواست که بنوشد در سینه بیکه از دو و صد وسی و شش هجرت
 بعالم باقی خرامیده در درگاه بر بنده صاحب متصل مقبره جعفر یا جنگ مرحوم کوکه مدفون گشت

حکیم میرصفدر علی

دااد شفا فی خان اول نزد راجه که گویند بخش بهادر حاضر بوده بمعالجه مسموم شده اوقات عزیز
 خویش بر سپرد بعد حلت خان مذکور و در راجه مذکور نیز خدمت مہاراجه بهادر لعل علی سمور
 چون همه دراک علوم از شفا فیخان مذکور بود درینولا گویا ذات شفا فیخان خود موجود است
 بسیار صاحب اخلاق خوش اوقات در علوم حکمت و غیره فرو کمال درینولا ناموری خاندان خان
 مرحوم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع تهذیب اخلاق مشهور و در علوم ضروری نیز

کامل معالجه بر طریق حقان مرحوم میکند بسیار

آدم نیک خصال

احمد شاه خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از قمر نگر کرکزل وارد حیدرآباد گشته نزد چهار اجه بهادر ملازم شده مدتی در قنبنای تکی رای بال چند کلمان بوده فوائد کثیره برداشت در میولا بخدمت بهادر موصوف حاضر مرد خدا پرست صاحب خیرات اوقات همه خود را در عبادت الهی و تلاوت قرآن شریف بالجمان داوودی و خدمتگذاری فقرا بسر برده در حضور بده کال بکار برده مشهور روزگار است و در معالجات غریبا توجه دلی داشته از دو او غذا بذات مسکوک صاحب کالگیر همواره مورد الطاف کرامت

حکیم شاه علی

از کرکزل وارد حیدرآباد گشته مدتی در فراقت شاهیار الملک مرحوم بوده فوائد کثیره حاصل نمود و میولا بپلازمت چهار اجه بهادر بر راه بکشد و پنجاه روپیہ منبشین راجه در سراج بهادر است و دو بار بحرین شیرین رفتن سعادت دارین حاصل کرده باز حیدرآباد آمده چون یک خلف رشید بزرگ و عباس میان نام که چراغ دو دمانش بود از و با در عین جوانی قضاء نمود مشارالیه را دنیا از نظرش در افتاد الحال بحال فقیرانه تا چار زندگانی میکند و مصالح الاوقات و بر فن خود کامل و منتخب است + +

حکیم مندره علیخان

در عهد حضرت غفر آتاب از هند وارد و در کن گشته دزنا گپور با دختر حکیم آفتاب که حلت کرده بود منسوب شده در حیدرآباد آمده با استصواب جعفر با جنگ کو که باریاب حضور حضرت مغفرت منزل گردیده بر راه پانصد روپیہ فراز گشت اجد مدت در سنه کهنه از دو صد و سی و پنج هجر برای معالجه بالاراجه سپر که جوی بهوسله که زایل البصر بود به بهانه ملاقات خوشترامن و زوجه خویش از حضور حضرت یک سال حاصل کرده محض یک ساله ما هو از خود زار از خزانه سرکار گرفته بنا گپور رفته سیال در آنجا اقامت نمود که راجه کوی نیز هشت هزار روپیہ مساعت فرستاده بود چون مدت دو سال

از کمپنی مہوار داشتند و میر عالم ڈاکٹر لہور را دو ہزار روپیہ مہوار بذات خود میدادند در بارہ سالہ
 زخم پای بہرام جنگ بہادر کہ از مادہ جنبیہ شدہ بود آنچیکہ قطع و برید از دست راچند مذکور ہر دو
 منصف قابل شہرہ گفتند کہ مثل شہاد و ولایت ما ہم احدی نیست از سرکار پانصد روپیہ مہوار
 مییافتہ بود تا حال کوچہ گور و نامشہور است منقل بافضل دروازہ عالی قدم رسول صلوات اللہ
 علیہ وآلہ وسلم و دیگر غلام محی الدین نیز فرزند منتخب بود مہمندا دین والاکن وغیرہ نیز بدنیستند
 بکار خود ہوشیار اند قریب دو صد کس باینکار مہمور کار و بار ہستند سوای جراحان جمعیت ماے
 سرکار و ذکٹ رام پسر رام چند مذکور ہم فر و اول بہاست

ذکر شعرای نامور سرکار و شاعران ایشان - شیر محمد خان ایمان تخلص

پسر محمد عاقل کہ مشہور بنامیک بود او در فن اجبار گوئی و کن و بہہ بدیہی کیتای روزگار و مہر خیل اخباریا
 سرکار و ولتہار بودہ احوال ملک و کن از جا بجا بر زبان خود داشت و خان مذکور در جمیع مقام
 فر و کامل روزگار کہ اکثر بفر و خواہی عظم الامرا نشستہ احوال تمامی سرزمین و کن بزبان خود میان
 میکرد در عہد حضرت عہد اناب در سنہ یکہزار و دو صد و شانزده و ہفدہ ہجرتہ شہرا ہند و کن
 شاعرہ مقرر کردہ بروز سہ شنبہ در مکان شہرت و آفاق شاعران ہند لندون محلکمان المچی بیگ
 ہمہ با جمیع میشند و غزل طحی میخوانند بدون آمدن خان سطور غزل خوانی ہم میخوانند
 و ہمہ شعرا استاد وقت میدنستند و عروض قافیہ و دیگر صناعات فن شعر ممتاز زمانہ بود
 چنانچہ مشہور بریات و ریالہ جلت و ضلع او مشہور آفاق است آنچہ یادداشت بقلم آورد
 رباعے در ضلع و جگت میوہ آسب ہر جنگ عشق کرتے مین عیان +
 آتا نہیں زخم پہ انگو رہیان + سو بر ہوا فال سے یونہیں معلوم + ہر دیکو ہی تو ناپاتی ہو کمان +

حکیم بنده حسن

ولد آقا دولت تلامذت حکیم شفقانی خان مرحوم نسخه های عربی و فارسی علم طب خوانده در معالجه
قدیم نهاد و نزد مهاراجه بهادر شریک حکماست بسیار آشناد دست بامروت ، ، ، ،

حکیم سید عظیم الحسینی

فرزند سید باقر الحسینی المعروف باقر صاحب خلف شاه اعظم صاحب الدباج سیدین صاحب مرحوم که
در نشت الغرض سید عظیم و انا حکیم شفقانی خان شاره در تحصیل علم طب و نسخه نویسی پر داخته کمال
بهره بهم رسانید بعد رحلت خان مذکور در معالجه مهاراجه بهادر معمر و بدرابه ذات سرفراز نهایت
خلق نسیم و جمیع صفات بزرگان خانان خود موصوف و در علم تیر اندازی بهره کمال وارد سوا
حکمای مرقومه الصمد حکمای یونانی و مصری و مری و فلنگ و غیره بسیار در ملازمان
دولت آصفیه که الله تقدس و تعالی تا مقام جهان قایم دارد حاضران نظیر الطبول کلام باختصار
در آورد انا در مصریان عید گاه که در نیولا جگنا تمه کامل فن خود است باقی بمیرد ششالیه
دیواری مبارک و خانه بنجانه معمر کار و بار خویش اند و او همواره باریاب حضور پر نور و به معالجه
مرشد زاده های شیرخواره متین و معتمد سرکار و با به اهل فن محبت و الفت مالوف لیکن بمصریان
اینجا از چند سال دخل در معقولات کرده خلافت طرفیه بزرگان خود که کار از خوب و سفوف
و با تره ها و غیره میگردند و موقوف نسخه های یونانی مینویسند و معالجه بر طریقه یونانی میکنند لقبول شاعر
شعر نو کار زمین را نکو ساختی مده که بر آسمان نیز پر دختی به فلک رام و غیره چند کس در حکیم
و اژی عید گاه حال اہم کامل اند مجموع در سرکار حاضر و در جراحان سرکار رام چند لپس گور و تاجراح
فرد کمال فن خود بود که ولایت نیش و اکتز کسری و اکتز لپور که دو دو هزار روپ

مقطوعہ مابین ساکنان چین کیا سوال اردی بہشت و دیکی ہوئی کسطح بند اکون کر اداغ کر پسد زباغبان	ہم ہی تو تھم خزان ہمارا شریک زد غنجہ ز مسکر اکر ویاچت وہین جواب بلبلچ گفت و گل چشید و صباچ کرد	کیفیتن بہا کی ہمسے ہی کچھ کہو تو زستی نہیں کہ استاد کی فیہ حضرت معمر تم نزل این فارسے
---	--	---

از زبان خود خواندہ حسین علیجان مذکور را فرمودند کہ در ایات ہندی تفسیرت کردہ بلاخط اقدس ارد
چون نظر انور گذرانید پانصد روپیہ صلہ یافت در سنہ یکہزار و دوصد و سی و یک سن شصت
سالگی محبت خرامید تا حال مثلش نظر نہ آمد

شیخ حفیظ حفیظ تخلص

بزرگانیش از ساکنان ہند بودند اوقات خود لغزت سپہگری بسر بردند و او خود بذاتہ در فن شعر رشد
بہر سائیدہ شہور گشت اول مصاحب راجہ ہیت رام در لشکر فیروزی اورنگ آباد وغیرہ بود بعد
برہمی کارشارالیدر بلدہ حمید آباد آمدہ مصاحب راجہ چند لعل مہاراجہ بہادر شدہ کمال لسنہ خاطر
گردیدہ و جیل مزاج شدہ و بسیار کسان را انور کنانیدہ ممنون منت ساخت و سخن خیر در باب ہر اشنا
و بیگانہ فرو گذاشت نمیکرد بد را بہ کبزار روپیہ بہا ہی سرفراز بود و ہر روز بیوشاک نوبنو حاضر
دربار میشد نازک ہند شعر فکر نازکش ختم ہر شعرش تشنہ گان مضامین را حکم آب سرو شیرین باگلا
دارد اگر چہ شمارایش بسیار عمدہ تراند اما یاد عاصی ہرچہ بود برقم آورد قطع

خطمین کہ چین طلبانہ سوا سکو جسے آپ فرماؤ قبلہ سے کیا کہتے ہیں میں وہ شمع مزار سبکیں ہوں خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیترہا	ما بجز اور سلامت بشما کہتے ہیں والہ الجا ہائے جی اود اس آیا کہ بیگانہ جسکے پاس آیا ہمارے دل میں یہ درد الم کا جوڑنا	تپتہ نشیر کیا قائل سچا رسے کو ہکو آب بقانہ راس آیا ولہم اوبادہ گل رنگ پلا دیترہا کہ سینہ داغون دوکان گل فروش ہا
--	--	--

رباعی در ضلع و جگت پلنگ آرام نہ کیونکہ اب یہ نبی بہولین بہ کسطو خوشی سے نہ پلنگ
جہولین بہ پایا تھا کہہو نہ سات پٹری میں یہ دو کہہ پٹی پٹی ایسی کہ اوکھڑ گئیں چولین بہ

رباعی در ضلع و جگت لٹو

لٹو ہے تیرے پہ ہر کوئی اے یار آخر کو چین اوسکے جا کر جالی سرمد گر چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچھے آستین کا میں کسوں کی نہ ہوا دست نگر رنگ گلشن کا شفق روی فلک سے اوڑ جائے رنگ لب جانان کو سوخ زیادہ ہے	دلہ	اور حال بریشان سے نہیں رکستا عار پہرتا تھا اسی اسپہ وہ سو سو بار گرد و جگت کو سدا دیدہ آہو پونچھے میر کی بھی ہاتھوں آخر میری آئسو پونچھے اپنی ماتھے سے وہ کافر کہی کو کو پونچھے اور وزن بن برگ گل دو سوخ زیادہ ہے	دلہ
--	-----	--	-----

سواہی ابن ازناشار ہندی و فارسی دیوان خود اور دو در علم تاریخ ہم کامل بودہ در سنہ یکہزار
دو صد و سبست و یک ہجری و ولایت حیات نمود در شطرنج بازی رسالہ امین شہور تر اند

میر حسین علیچان ایما تخلص

از پنجابی سکان لبرہ او رنگ آباد بود و اما شوق شعر سندی بسیار داشت وضع لباس خود را بوضع
اہل ہند کہ جامہ بسیار پر دور و درخشانہ رود و تار نیز بزرگ جوڑہ دار و کمر لبرہ سیکرہ شاعری بود کہ گفتگو
روزمرہ اش را نثر است و کامل میدانستند کہ سخن را در سبک در آبدار میکشہ طلاق لسان فصاحت
بیان و انداز گفتگو و لطف کلام و شیرینی مذاق و لہجہ ترکیب عبارت گویا نامر علی وقت خود بود و ابولعلی
فن اشار بلکہ مافوق آلت ہموارہ مصاحب وقت ہمارا جہا در کہ نہایت دوست داشتند
پانصد روپیہ ہوار از سر کار مییافت صاحب دیوان ابن قطعہ

از بهند وار و حیدر آباد شده در خانه ماه لقا بانی فرود آمد کور چشم بود بعد از آن مصاحب مهاراجه
 بهادر شده دو صد روپیه ماهوار سیاحت **وله** جسکو چتون تری تکی نظر آئی ہوگی
 بی حال دگر کنی ہیر کی کالی ہوگی

شاه نصیر شاہ جهان آبادی سرآمد زمانہ نصیر تخلص

از ناموران ہند و بار پشیر در عہد حضرت مغفرت منزل وار و حیدر آباد گردیدہ ہموارہ در صحبت
 مهاراجہ بہادر بودہ بوطن خود رفت و باز در سنیہ کینار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری حسب الطلب
 راجہ چند و لعل مهاراجہ ہا در موصوف کہ ہفت ہزار روپیہ برای خج او فرستادہ از دہلی طلب نمودند
 وار و حیدر آباد گشت بست و پنجر روپیہ لومیہ مییافت سوی سلوک دیگر در فن شہر استاد زمانہ بود
 اما بسیار کریم نظارین چند اشار از دست **وله** کہ نہ او سکی ہر خفانہ شکل بال کی ہر

غرضیہ گرجان اس شکستہ چال کی ہر	نصیر او شش خوابان مانگ مت بوسہ	کہ تو فقیر ہو صورت تیری سوال کی ہر
وله خطایار کد خسارہ پرفرن پرنہ آئے	بدلی یہ اکی مرشون پرنہ آئے	وله کہمان شمع پیر ہر شعلہ نگاہ
تک کیجے شمعہ ان پر ہر	کہ استخوان ہر غذا ہما کی ہما	یہ بیٹھا ہر استخوان پر وله
دم لڑا و کو کہن تبتیہ زنی خوب بہنیں	جان شیرین کھو کو کہنی خوب بہنیں	فضل گل آردی دیکھلانا ابھی زنجیر
یروش موج نسیم چمنی خوب بہنیں	مین ہی ہون بادہ پمای جنون ہر محبوب	اسقدران زنی آکر میری خوب بہنیں
چہتی کانون ہر گوتیر تر لووی لیکن	دشت وحشت کی ابھی خاک چنی خوب بہنیں	ہو سکو تجھے تو کر مرغ چمن گل کا علاج

اسکو بیماری اعضا شکنی خوب بہنیں

چون وقت موعود رسید از بسکہ اعتقاد بسیار داشت در روضہ حضرت شاہ موسیٰ صاحب قادری
 علیہ الرحمہ مدفون گشت

خیال کامل شگین بر عجبکودوش رما	کہ مثل کدیر اول سیاہ پوش رما	ہزارا لہ محشر نما تلب تھے
کیسا چاکر اس دہنہا خموش رما	چاکر سبز ہو گیا دل سے صد آنیلگی	کہلنتے ہی اس درگوحنت کی ہوا آذگی
ولہ لڑا کون نے لیکے ماری جون ہی ستے ستے سنگ + دیوانگو کو خولنے ہوا تے ستے رنگ		

ولہ رباعی نذر حضرت منقذ منزل سکندر جاہ لوز اللہ مرقہ

کوئی نام خدا لیکو حرم تک پہنچا	کوئی پوچھتی ہی دیر غم تک پہنچا	خوش طالعی میری ہو لیکر کے میں نذر
تجہ رنگ سکندر کے قدم تک پہنچا	صاحب دیوان است و ہوارہ حاضر دربار + + +	

مرزا علیخان لطف مخلص

از بنگالہ مجید آباد و در عمد حضرت غفر اناب آمدہ مشورکت صاحب استداد علی و فارسی و ہند
از قدیم ساکن ہلی بودہ و مہرتہ و مانع دہشت مصاحب اعظم الامر ارطو جاہ مدار المہام سرکار شہ قضاہ
غزادستان حضور پور گنڈرانندہ بدر ماہ چہار صد روپیہ و سرفراز پالکی سیاہی گردید و نیز قضاہ و روح
اعظم الامر او در عمد بر عالم حدیث گفتہ مقرب و مصاحب ماندان چند شمارہ دست

آپ تو بات میں بگڑاتے ہیں	واہ کیا موندہ پہول جڑتے ہیں	اومیان تیغ والو اور ایک خرم
کسے ہم اڑیں میں گرگڑاتے ہیں	طرفہ بیان دیکھے رسم صیادی	منع لیل کے پر جگڑاتے ہیں
سمنشین خرم دیکے کچھ ٹانکے	آج تو خود بخود او دہڑتے ہیں	لطف تو اور آستان علی

جان ملاک حسین گرگڑاتے ہیں آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود در سنہ کبزار و دو صد و سبست
و ہشت سبک وفات کرو بردار نش مرزا علی رضا و حاجی مرزا جان کہ در سوز خوانی کیتامی عصر بودند
یکی یہ قصام دو حاجی مرزا جان از دست دزدان شہید شد

حافظ مشتاق مشتاق مخلص

و با اینهمه پر اخلاق و صاحب مروت و آدمیت و سخاوت است این چند اشعار از دست ہے ہے

قطعہ در جواب حفیظا کہ مذکور شد

یونٹو یونہی صحیح نکرہیں میر قتل سہا پ یہ جو دہن یہ پیر چہڑی ہی کیا کہتے ہیں تقدیر اگر شمع رسالت کی لکھو نہیں گردون مثل نوح کی کشتی نظر آوے محفل اوٹھی ہے صاحب محفل کساتہ ساتھ کچھوں پر تو کیجئے قائل کساتہ ساتھ	سخی پنجہ نازک کو حسا کہتے ہیں ولہ گر نخل تنکا کو ہمارے تراوے خامیے نخل جلوہ شق القمر آوے و ل ا ل ہ قطعہ قاتل سہا ب کوئی نہیں کستا کہ دو قدم	وہ جو پنجہ سری فرگا کی طرح ہر چون شمیر کا گل چھول سپر کا نظر آوے طوفان سری اشکو نھا اگر لہر آوے تاب و توان و صبر گنڈو لگا ساتھ ساتھ نت مجکویا کہتے تو مزاج سب نہیں تو ہی تو چل جنازہ بسمل کساتہ ساتھ
--	---	---

سر سے کفن لیٹے ہوڑ ہر ہر ہاں لبط ہے مر نیکی اشتیاق میں قائل کساتہ ساتھ

کمر شاہ فقیر کمر تخلص

از ساکنان ہند لکھو کہا اشعار اساتذہ سلف و شہرا زامور و مرثیہ ما و مشنویا ہمہ بزبان یاد دار و دروہ
نہی لڑیہ درینولا کہ شاعران لکھنؤ مثل میان فصیح و میان و سپر و میان ضمیر و غیرہ فصاحت مرثیہ را
تا بوشش عظم رسانیدہ اند کہ بیچ فصاحت و بلاغت دیگر ہی بگفتگوی ایشان نہیں سہا پس کمر شاہ
نیز در مذاق مرثیہ و شہرا زینہا کمر نیست و با اینہم پر اخلاق کمر نفس را بجد تمام رسانیدہ در خانہ ہر آشنا
کہ برای ملاقات میر و نڈ او چہار چہار روز رفتن نہ میبہند بسیار آدم بازہ دل نخواستہ کہ جدائی
گزیند این مطلع از دست مطلع

برین جو آج اپنے وہ زہرہ جبین نہیں ۱۰۔ وہ کیا نہیں کہ ہم نے یہ جانا نہیں نہیں

مولوی محمد شمس الدین فیض تخلص

کہ ذکر آنجناب احوال فضلا عصر تعلیم آید است اما اشار آن حضرت درینجا تخریر می آیند

آبلون سڑوٹھاٹی پیر دل دلیگر کے	کام نام خن ہی مجھ لینے پڑی شمشیر کے	کام نام خن ہی نکالی تیشہ دفراد کے
بیتون و اسی قابل میر میری یاد کر	ہو نایت ہر اک انسان میں	کہ گیا ہو کچھ پرشتہ کان میں
وہم ہی زکس شہلا کو خریدارونکی	دفن ہو لاش جہان جنیم کو بیارونکی	شاخ سنبل کی اگر آکھو منظور ہو
مضہ کولواٹو کا کل کے گرفتارونکی	سراہ گالیان کمانے کھڑے ہو	ارے میان فیض کیا چکنے کھڑے ہو
کل ہی پیر جی بڑ ہال ہو اپنا	آج جینا محال ہے اپنا	فیض جب اگر وہ آج نہ آئے
کل تک انتقال ہے اپنا	بت غنچہ لب پر ہنسا چاہتا ہے	خدا جا کیا گل کھلا چاہتا ہے

کسی بت سے دل کچھ کہا چاہتا ہے خدا جا کیا کیا سنا چاہتا ہے اشعار وغزلیات و رباعیات بہتر بہتر اندام اچھے یادداشت تخریر در آورد

زای بالا پشاور لبط تخلص

بزرگان ایشان اہل ہند بودند ہستند و او خود وار و حیدر آباد گشتہ بہا دای راجہ خوشحال چند بہادری فایز گردید از بسکہ شوق اشعار بہرتہ داشت برای ملاقات و ادراک حالات شعرا ہند بلکنو رفتہ ملاقات ہامنو و ہمہ ہاسلم الثبوت داشتند و خوشنود شدند غزلیات طحی در شاعرہ شعرا و لکنو کمال مضامین درست نو بنو خواندہ مخطوطا نمود مجموع خوشوقت شدہ و شیعہ بہ ہوا ہیر حوزہ نوشتہ دادند کہ زای موصوف درین ابتدای سن شباب فرد کی تالی عصر خود است محتاج آئندہ نیست اشعارش مانند بر مطیر گوہر بار و بندش مضامین بہانگ و دلخراش و گلزار ہمیشہ بہار

کہ نام دیوان خود را پیشکار داشته است

میر عباس علیخان احسان تخلص

ولد سهام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام فصل انبہ فی دایہ بیک روپیہ خریدہ میخورد و در تنگبازی زربسبیا رنج می نمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک یک جفت کبوتر بکصد روپیہ نزد منیر الملک بہادر و امین الملک بہادر و فرزند ان ایشان سفیر خست چون اعظم الامراء پونا بود لچھے نراین صاحب تخلص ابیات چند نامناسب لقلقم آورده خان مذکور در دہ منوش تخریر آورده از جا گیر سر فراز گردید شاعر

نکلام اس چرخ دون پرور نکلے	مگر شاہنشہ قنبر سے نکلے	فلاطون سادہ برتخا سو جولا
یہ جکاب کوئی ہمسر سے نکلے	پر پیر ہی اسطوجاہ وانا	بڑی فطرت میں اسکندریہ سے نکلے
گر کیو کیا فوج نے او سکوندی تن	مگر جو خال خال او ہر سے نکلے	سوز کو حجت کر اب سر خر و ہو
قسم ہو لالا احمر سے نکلے	اوڑا دون یہاں یون مضمون صبا	خندق جسطح کسی گوہر سے نکلے
یہ سبجانا قباحت فہم اتنا	کہ جب وہ شیر نزاود ہر سے نکلے	تو پیر کیا حال ہو دی دشمنو کنا
کہ آہ شکر زن ہر ہر سے نکلے	نخل آمادہ یون خورشید تابان	کہ مدد لیکے جیسے گہر سے نکلے
یون نکلے کفر سے وہ اسم اعظم	شر جو ن چہر کر سہتر سے نکلے	ریاست پہرتے سر سے جو چکلے
چراغ خضر ہر ایک گہر سے نکلے	تیری تقصین پر تھین احسان	محبت حیدر صغدر سے نکلے

در سچو گوئی بد طولاداشت اکثر ہجویات او مشہور نراند در سنہ کبیر اردو و صدوسی ہجری ہفت ہستی برت
استین تیری باہر کلائی ہوتی

فرزا عابد بیگ تخلص

شمع فانوس سے باہر نکل آئی ہوتی

محمد صدیق قیس تخلص

ہیشیرہ زادہ شیر محمد خان ایان تخلص شعر نازک و دلپسند بوضع خواجہ میر درد و میر تقی میر میگوید و مضامین دلچسپ نو بنو جلوہ زنگارنگ می آرد از نزد ہمارا جہا در دور پیہ یومیہ و از نزد میر کبیر دور پیہ روز میباید نہایت مرد خلق خوش فکر درینو لا بذا تشش کم کے میر سرد

<p>برے ہین جو وہ سپہر بنین مار کس جا پہ وہ جلوہ گر بنین ہر و مان تیغ پہ ماتحت رکھا ہوتا او سکوا اثر بنین ہے اوڑ جا بنین ہم ایک پلین اوس تک کیون دل تجھے کچھ خبر نہیں ہر سود از لفظو نکا تو ہر اگر قیس سانپ ہن یہ اے سر مانیکے مڑہ تر ہن دیکھو اے برق یہی اسلوب ہن زمانے کے صدقہ مانو کے اس نشانی کے ولہ کا ناہتا ہر دیون است مغرور کا گو دین لکیر پی ہٹی ہے بچہ حور کا ولہ لکیر کر نیو دین راہ فنا آمادہ ہر</p>	<p>اپنی باہی ہین خبر نہیں ہے ہستی سے عدم کو کوچ کرنا ہیان ڈھونڈا تو تن پر نہیں ہر اے برق تجلی جہاں سوز پر کیا کرین کہ ہلو پر نہیں ہر کو یاد ہو کو میں تو ذرا نادان ہلو تو یہ درد سر نہیں ہر ولہ حشر ہی ہو گیا نہ آئے تم خار و خس اپنے آشیانی کے قطع چھد گیا دل دہرا و دہر کو جگر جسطح جو ہر ڈاگو گور ہین بچہ حور کا ولہ دین نمایان لفظ کو حلقہ سحر خال مار ہر کاغذ گل خوردہ ہو گیا با لشر وادہ ہر</p>	<p>بستے ہین اوسی سو کعبہ و دیر اتنا تو بڑا سفر بنین ہے نالو لکر کر کھٹک گئے ہسم جی کا تو ہین خطر بنین ہے دنیا ہی ہے ایک سرای غفلت سمجھا تھا کہ گہری گہر بنین مار کانین کھدو کوئی شانی کے پاؤن پوجو تمہارے آنیکے کبھو بڑھتے ہین اور کبھو گھٹتے قیس کتنا تھا اپنی چھاتی دیکھ تیردو نو سہی ہین ٹھکانیکے جام دین عکس ہے کیا اس رخ پر لوز کا حلقہ پر کا میں چون نقطہ پر کار ہے صاحب دیوان است کہ</p>
---	--	---

یہ فقط ہر تیز مرثگان ہی کو خاصیت تیر
خلق کی سمت سے بہاگی ہر دل و حشت دوست
پینین ہر مرد تو قتل عزیزان کے لئے

ہر خم گوشہ آبرو ہی اثر میں شمشیر
جاوہ شیر ہر آہو کی نظر میں شمشیر
چرخ دون پیشہ نے باندھی ہر کمر میں شیر

میر سجاد علیجان بہادر سجاد تخلص در حقیقتی میر عباس علیجان بہادر کانی

دعوی کرے جو خال لب دلہا سے مشک
آوے اگر اسکے کوچہ کیسو سے باغ میں
ہر جو مرصن خال و خطا یارے سبج
فقط سر و چمن شکل سنان ہے مجکو
گر نہ موی تو بہار عین خزان ہے مجسکو
ساکن کو چہ جانان چمن سے کیا کام
ناصحا مغر خراشتی تو عبث کرتا ہے

تاختر منقل ربے اپنی خطا سے مشک
ٹیکے بجای دادہ شبنم قبا سے مشک
بہتر ہے او اسکے حق میں تمہاری دو مشک
اڑد ماں تیرے ہر ہنر وان ہے مجکو
نگہت تختہ نگل صبح دخان ہے مجکو
باب جنت دہن شیر زبان ہے مجکو
پند سننے کی تیری تاب کہاں ہے مجسکو

برادر گلان ایشان در منصب داران میر کار بد و صدر پویدہ ماہوار منسکا ند و برادر حرد را بکصدرو پویدہ
ماہوار است قمرالین منست تخلص در منصب داران سرکار بد و صدر پویدہ ماہوار سر فواز بودہ

برہنہ پابہی لعل مجکو اوس دشت میں لائینز
علاج دلکو آسے تھمیر سبج اسخت دعوی کے

جہان ہر خار کو دعوی ہوں شتر کی نیابت کا
بیان کیا ہو گیا وہ معجزہ حضرت سلامت کا

خاص تخلص

از فرزند ان شاہ خاموش منقل دروازہ چادر گھاٹ اندرون شہر بلباس درویشا نہ جبہ دستار

بیار صاحب مقرب شاگرد مہاراجہ بہادر این مقطع از دست

ایڈن کے نشتر سے بھی واقف تھے ظہور اب ہنگیوں میں پینے لگے بستے بستے ہنگ

میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از علیخانندان وجاگیر داران بگین ملی از اقرباہی قریبہ شاہیہ مالک بہادر بزرگانش کا نامی نیاز
بطور آوردہ مورد الطاف گردیدند و مشارالہ صاحب مقرب مہاراجہ بہادر گردیدہ قصائد غزلیہ
وغزلیہای عجیب و غریب طرعی وغیرہ بقلم آوردہ مشہور آفاق شدہ بسر قزلی خطابانی و بہادر
از پیشگاہ حضور پرنور دام اقبال مشرف و سہاہی است معتمد ادرفارسی و عربی و ہندی بجمیع معلوات
علمی فردوکیای عمد خود است با اینہر در مدت وادست و محبت منتخبین چند اشعار از دست

ہوا آخری شعلہ برق سوزان اپنے خرمین میں
کہ جیون سیاہ تر پڑی ہو میرا ہر اشک دہن میں
کہ آغوش پری گوارہ تھا میرا لاک پن میں
کہ ہر ناتوس کا نغمہ سہراے دل طبعین میں
دل زنجیر ہی ہر رات دن سرگرم شیون میں
کہ نشتر سوڈ آتش دیدہ تھا آگشت رگ زن میں
کام چہرہ نوک نشتر کا کر سے تار نظر
دیکھنا آئینہ کا ہے جسکو سہی عار نظر
اب تلک جیون سوی آتش دیدہ ہر تار نظر
آج پہر لال ہر قاتل کے کمر میں شمشیر

لگا دی سوزش داغ جگر ڈاگ بستن میں
بہرا اس چشم میں کس شوخ کا تہا شوق نظار
جنون سے کیوں نہو بطا قدیمی جگہا و ناصح
اہی یا میں کس بت کی ہون میں مضطرب خاطر
نہیں کچھ سچ و تاب مرگ مجنون طوق کو تنہا
رگ مجبوتے وقت فصد یہ گرمی نخل آئی
کیوں نہو اس چشم نازک کو گران بار نظر
اوس جیبا پیشکا مفتون ہر دل نادان میرا
شب جو نقشہ چشم میں اوس شعلہ رو کا پہر گیا
نہیں معلوم لگی اٹکے جگر میں شمشیر

میر عباس علیخان ہون کا تخلص میر عباس علیخان ہون
گلزار صیفیہ اور اسکے کافی آرزو میں

سرور و بهر ناصرالدول
 قاف تا قاف در امان باشد
 در زمان تو اسکندر کاب
 گرچه زلفین موشان باشد
 رایت ملک گیر منصورت
 ظفر و فتح همنان باشد
 ناوک رخ تو برون آرد
 که بکنج ز تو زنان باشد
 روز میدان ز سپهر نزه تو
 سینه و شمشت نشان باشد
 سرور و شمنت چه پیش و چه کم
 از مسموم ستم خزان باشد
 دشمنانت همیشه خوار و ذلیل

تا جهان هست در جهان باشد
 صغوه را در زمان معد لنتش
 که جهان مامن امان باشد
 عدت از سایه در جهان ننگند
 منظر رایت کیان باشد
 دشمن جاه تو بان شرر
 گرچه آن سنگ بستان باشد
 بهز میت کجا شود ایمن
 عرشه بر قلب دشمنان باشد
 ناوک نیز تو بر روز مصاف
 هر چه در صغره جهان باشد
 گلشن عمر تو ز باد خزان
 دوستان تو شادمان باشد

رایت عدلت از لب رسد شود
 چنگل باز آشیان باشد
 جمع شد عالم از پریشانی
 لرگ بر میش چون شبان باشد
 علم حضرت ترا دایم
 در دل سنگ گره نان باشد
 گرعد و از تو رو بگرداند
 غالباً فکر رایگان باشد
 هر خدنگ تو کز گمان خیزد
 بر دل دشمنان روان باشد
 گلشن عمرشان بفضل شباب
 تا جهان هست در امان باشد
 ذکر نام تو در جهان باد

تا جهان جهانیان باشد

آفاق تخلص و شهرت تخلص

هر دو برادر از بند وارد حیدرآباد شده نزد شمس الامرا بهادر اسیر کبیر بدر ماه دو صد و دو صد پوریه
 ملازم بوده در تلبه برده و ولایت حیات نمودند چنانچه غزل قایم دهلوی استاد خود را

تشنین نموده غزل

شماره شایخانه بوده خوش طبیعت و له گلاب تازه گال او سکه کلی نازک بن گلابی به تمام قد
 نونهال رنگین قبا سرپاچین گلابی طه تخلص بر او خرد خاص که نهایت آواره مزاج و لوج
 همواره در بنگینانه بوده اشعار سلیقت و میخواند بهر امر سرکار ملاقات کرده و شعر در مع بدیه سلیقت
 و میخواند اگر چیزی داور بهتر و گزیده همو نوقت و شعر در میخواند که مشهور میگردد لهذا میران سرکار
 دست بست میدادند و جواب شعر بر او خود بدیهه گفت اگر چه لوج است اما در تذکره شعر اضافیه
 ندارد و اگر چیزی چند لسنه پان کما که فقط از پنا دین گلابی به از ارقا و تار سه به دیکه لبنا
 سیاه بن لشنین بدن گلابی به راجه چند و لسل همارا به بهادر دور و پویه یوسیه میدادند در صلیک
 بعد تغیری رسل صاحب فرنگی کول النجا طبابت جنگ آمد سگلف صاحب کلیل نوکر دید و فیما بین
 همارا به بهادر و سگلف صاحب سو فرما می ماند همارا به بهادر از صدر کلکته چنان بند و بست
 نمودند که سگلف صاحب خود بخود استقا خدمت و کالت داده اراده شاه جهان آباد کردند
 آن هنگام شب طه نزد همارا به بهادر آمده سردبار شعر نامر لوط خواند همارا به بهادر غصه کرده
 پرسیدند که چه کلف صاحب چه چیز است گفت نام شما بهادر موصوف خنده کرده نصحت پروریم
 دمانیدند آخر قضا مهلت نداد و در خطیره بزرگان خود مد فون گشت به

مرزا محمد نصیر بگینان سرفراز جهان جنگ بهادر ولد علی بگینان بهادر محرم

که ذکرش سابق گذشته و در این تبخیر خواهد آمد در مع شاه دکن گفته که ز ایند

آنگه دماغ انروق جان باشد	شاه شاهان خدا بگینان باشد	شاه خاقان نشان که بر در او
قیصر روم پاسبان باشد	حکم رانی که گز نماید حکم	حکم او بر فلک روان باشد

ولہ مرہم زنگار بر زخم بگرد کا نیست ، سبزہ رخسار کم از مرہم زنگار نیست بہر دو طرحی مطلع اند

میرزا فقار علیخان صفا تخلص

از نجبای ہند از لکھنؤ چندی در بنگالہ و از آنجا در چنیائیں بخت و حرمت تمام اوقات عزیز خویش بسر برودہ در عمد و دیوانی میر ابو القاسم میر عالم دارالہمام سرکار وارد بلکہ حیدرآباد گردیدہ پس از آن تادم و اسپین جلیس و مصاحب متغرب راجہ چند نسل مہاراجہ بہاؤ را ماندہ عجب انسان بالکمال با مزہ کہ صحبت او باغ و بہار بودہ شاگرد بلا واسطہ میر تقی میر لکھنوی کہ استاد روزگار بود طرز اشعار خان مذکور از رویہ شعرای حریفانہ و ظریفانہ بودہ پانصد روپیہ بہاؤ رسیاقت پہلوان سخن بودہ خوش طبیعت میر فکر لطیفہ گو در قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچہ مثنوی چو منتر و دیگر مثنویات او مشہور آفاق اند و غزل و رباعی ہم خوب میگفت این مطلع از دست **س** نر از ہم اوس شوخ و شکلول سے ، صفا لاکہ تو بے بڑے بول سے

صاحب دیوان فارسی و ہندی استاد وقت بود تا حال از بیج ولایت ماندہ اوجام علوم و کمالات

ذکر صاحب کمالان علم ہدیت و ہند سہ و نجوم و رمل صفا علیخان بہاؤ

ساکن چھلی بندر پور بزرگوار ایشان راجہ سجادہ تعالی سوداگر عظیم الشان گردانیدہ کہ در عمد حضرت معترف تائب و رشادی خود ضیافت حضور پر نور در بلکہ حیدرآباد نمودہ و خانہ خود و دنق بخش کاشانہ خویش ساخت و ہر روز شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چارنار کردہ چنان روشن کنانید کہ تمام شہر ہند گشت و قتیکہ انتقال نمود و در پیردشت یکی خان مذکور و دیگرے دیوانہ مادر زاد کہ از خود خبر نہ داشت خان معر خود از زبان خویش نقل میکرد کہ

کتنے جو ہوش گل چاک جگر جاے	اور بزرگ صبا جلد گذر جاے،
سب سے ہی بہتر یہی اپنی اگر جاے	گلشن الفت سے دل سے یہ نثر جاے
داغ بدل جاے دست لہر جاے	
کیا کہوں تجھے دلا طرفہ ہی ایک باجسرا	نکلت گل کا گیا آگے نخل قافلہ
پہلے تو ہو گیا تیرا لہر بیباک گل کرا	کو کہہ دین پشیمان کنجی ہر باد صبا
میں کوئی دم میں چلی آب ٹھہر جاے	
کیا کہوں کیا بات ہو ایک طلسمات ہے	مرگ کی شببات ہو ظلم سے ظلمات ہو
ہجر کی یہ رات ہو غم سے ملاقات ہو	دل ہی نہیں ساتھ ہو عالم برسات ہو
ہاتھ سے تیرے کدیر دیدہ تر جاے	
دوبندازین خمہ فراموش شد لہذا برہین سہ بنداکتفا نمود	
راجچند لعل ہمارا جہاں بہادر شادانِ مخلص	
صاحب دیوان اندولہ تہتر سے مجھے کام نہیں مثل برہنہ۔ تو سمجھے نہ سمجھے میں گرفتار ہوں تیرا شادان تو اسی سوچ میں رہتا ہوں شب و روز۔ تو میرا صنم ہی میں پرستار ہوں تیرا۔ اشعار خوب خوب اندام اپنی یادداشت بقلم آورد دست نمونہ از خروار	
عاصی مولف اور اراق نیز گاہ گاہی شعر مسکوید از بندہ	
اوسے کیونکہ خوشن آوسے بار گریبان	جسے باز شکل ہوتا اگر گریبان
ز بس چمن چاتی ہی پہ کہاؤں ہین گل	قیامت ہوئی ہے بہار گریبان

و در جملة علوم ریاضی فرد فرید کیتای عهد بوده یک جلد در احوال اشکال رمل و دیگر در احوال نقطه
 رمل با منسوبات هر هر خانه تصنیف بهادر سز نیز مشتهر است روزی برای سیر و تماشای صحرا مستوزات
 خانه خود و دیگر اقربای خویش و غیره در درگاه بر بنده صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت
 درگاه بنده و بست کنانیده مستوزات رفته باز بکمان فرود گاه آمده نشسته ز طفلی بود چنانکه
 دایه اش را در او سخن روبرو کمان کلان محاذی حوض دو چار ساعت یعنی گری و مشغول و بازی
 مشغول ساخته باز بجای او برود و در آنجا دید که انگشتری الماس که در دست طفل سینه میبود در انگشت
 طفل نیست دایه حیران و پریشان بسیار تماشاش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمده اطلاع کرد
 و فریاد برآورد که در سیر و تماشای شمال دو صدر روید نقصان شد و من غیب را از کجا پیدا کرده
 خواهم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا برده بودی راست بگو که مال تو بدست
 تو خواهد آمد و اگر خلاف خواهی گفت بدست تو نخواهد آمد و عرض کرد که امروز سوای این سخن کمان
 که روبرو است تا حوض طفل من بازی کرده دیگر در هیچ جا نرفته است پسر خان معز عاصی را فرمود
 که یک بیج آهنی در وسط این سخن بمرکز قرار داده نصب نمایند و از رشته دایره برابر نقش کنند
 و دوازده خانه طسج دهند و در هر یک خانه نام هر برج از دوازده
 برج فلکی نویسند و قرعه زده بعد تا مل و تفکر فرمودند که انگشتری در برج میزان است خال آنجا
 برگردانیده خوب بنیند و تقصص نماید چون نیک ملاحظه کردند انگشتری از زیر خاک بر آمد تمامی مردم
 بهلای را و سکان درگاه را حیرت تمام دست داد و متفق شدند سوای این دیگر نقل های عجیب و
 و حکایت های غریب از آن منبع کمالات صوری و معنوی بنظر عاصی و مردمان دیگر در آمده اند
 که ذکر آن طول کلام است بروز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه محل سراسر خویش در دیوانخانه خود بر آمده
 ملاقات با اعزّه می نمودند دیگر چهار روز در کمان خویش میماندند عاصی مؤلف این تایخ را در همه تربیت پرورید

که بعد از انتقال مال خود چون حجره خزانه را کشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد خراطیه بالای خرطیه دارد
 در خواندیشیدم و بدل گفتم که ای صفدر علی این دولت خدا داد بی مشقت را در سوداگری ازین
 مال پاچه و غیره دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معا بلا داد و مستقر قرض و وام خرج خواهی کرد
 پیش ازین نیت که نام تو در همون سوداگران مشهور خواه گشت و اگر این را در تحصیل علوم صرف
 نمائی دولتی بدست تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود
 پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و دو صد روپیه بهار بمولوی مستقر مقرر کرده نوکر
 داشتم بفضیل الکی اگرچه زرنکد کور خرج بسیار حجاج دیگر دینوی هم در آمد اما آنقدر استعداد بهرسانیم
 که پنجاه کتب بزبان عربی و فارسی در همه علوم تصنیف عاصی است که از ان خلقت خدا مستفیض
 میشود بعد از ان چون شوق علم مستقیم شد قوال فرد کامل را نیز نوکر داشته باشتم تا مرتبه حاصل نمودم که کلمه
 رسیدم القه خان مذکور از چمپله بندر دار و حیدرآباد گشته نزد اسطو جابه صاحب وقت شدند
 که بهر وقت حاضر میبودند در آن ایام شوق علم تصوف و فقیری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بر سر
 شده در دایره میر مومن صاحب علم التدریج شاه نامی درویش صاحب کمال و حال را که عالم فاضل
 متبحر و متشیخ بودند روز مخفی در قبر کاتبه میگشتند و شب از نماز مغرب برون برآمده بالای قبر میشدند
 پیدا کرده میرد ایشان شدند و در آن وقت در خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فواید علوم عقلی و نقلی
 و علم حقیقت و معرفت حاصل نمودند بعد از حلت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود میمانند
 هرگاه از حضور حضرت معفرت منزل برای او را که علم بهیئت و هندسه که بسیار باجناب شوق کامل بود
 یا در فرامی میشد نظر معمول در بارشالان لباس در بار پوشیده میرفتند چون سبانه خودی آمدند
 همون لباس فقیرانه خود میپوشیدند بزرگی بود در جمع علوم عربی و فارسی پنجاه کتب بزبان
 فصیح ایشان بالای حاشیه های علماء سلف موجود و مشهور و معروف تراند و در علم نجوم و فلک و هیئت و هندسه

در علم شریف بهیئت و نجوم و رمل و پنجهان ادراک کلی و جزئی بهر ساینده که فرد کامل عهد خود است
 احدی با و نمیرسد چه پنجهان بنود و چه سلیمانان همه محکوم حکم او استند و نیز قضایه غیره او را رحمت
 حضور پر نور بان مضامین و لحیپ بدستی الفاظ نازک بندی خیالات و انداز توانی و رو و لیف
 بجلوه تجرید در آورد که اساتذہ روزگار زبان تجسین کشادند الفرض فرزا اسطور درین عهد
 حضور پر نور دام اقباله مصدر الطاف خداوند نعمت است هموار مشغول استخراج فوائد رمل و نجوم
 و احکام آن آدم نیکدات با فیض و جمیع امور خدای کریم را فراموش نمیکند و حالات خانہ کور
 در زمره امر او شتر این سابقا حسن ترقیم یافته مکفیت پر سیرن حال حضور پر نور آدم الله اقبال
 و برابر حکم لظهور آمدن را بیان کرده ام

محمد شمس الدین خان مشهور به نجوم

ساکن سیرنگ پٹن بزرگان ایشان حکامان قلعہ موگلی از وقت شانان تمبوریه بوده اوقات
 عزیز خود با کمال استر سیر بردن خان معزز عمده شیو سلطان بکافتح کچری و داروغگی فیلجانہ
 و ہر کارہ ہا معور بوده کار ہای عمرہ بوجہ شہود آورده ہوارہ مورد الطاف میبودند و بعد
 استیصال دولت شیو سلطان مذکور وار و حیدر آباد گردیدہ با استصواب حسین با و جنگ عرضگی
 میر عالم بدر اللہام سرکار در رسالہ سیر الملک بہادر بد باہ پنجاہ روپیہ نوگشت از آنجا نزد ہماراجہ
 بہادر و راجہ چند و لعل احکام ہای معاینہ بقواعد نجوم و رمل چنانچہ باید و نشاید لظہور آوردند کہ
 بہادر موصوف مشتاق کمالات ایشان شدہ فرمود کہ شما بوقت استراحت سپر روز و ترمینائی
 حاضر بودہ باشد کہ مخفی از شما احکام ہا رسیدہ خواہد شد و در وقت تفکر مزاج ہماراجہ بہادر
 خان معزز احکام ہای دست بستہ کہ سر دست لظہور آیند میگذازند کہ چون صورت پذیر میگردد

در علم هدایت شرح چنانچه در پند سه درل و منطق رسالهای تصنیف خود و در علم طب سدید و فغانو پنجه
 و نسخ دیگر در سداوه سرفراز نمودند و یک کره فلکی بر بنی نیز محنت کردند از سر کار عالی دو صد و پانزده
 ماهوار بود و همواره باریاب حضور حضرت معنقت منزل میگردد و دیدند و از سر کار کمپنی انگریز که یکصد روپیه
 ماهوار بنام مردم خان ایشان که همیشه مبارک الله و در محله بندری در راز و رواج خان معنق بود ماه
 باه میرسد الغرض در برهه دانی مانند صدق علیجان بهادر موصوف بنظر آمد در یکماه یک کلام شریف
 خوشخط بطرز اصمیر بر پینه شستند و نذر الله میدادند و با ما کن مقدر نیز فرستاده بودند
 در سینه یکبار و دو صد و سی و شش سبک لبالم باقی خرابید اولادنداشت

مرزا محمد تفسیر بیگنان سرفراز جهان جنگ باور

خلف الصدق علی بیگنان است که در عهد دیوانی میر ابو الفاسم میر عالم و سپه آرای حضرت معنقت
 منزل ملک التجار بلده حیدرآباد بوده مشهور آفاق گردید و نام نیک بر صفحہ روزگار نگاشت
 و با دو صد نفر سال سواران مغلیه ایران مع جاگیر ذات و سواران مذکور همواره باریاب حضور پر نور
 میبود و اجزای امور ات اخراجات دیوانی از کوه گئی خان معنق میگردد و در خان مذکور نیز از دیگر حساب
 مقدوران ایران دیار نهایت و میقدور بوده بقید اب و دانه دارد و کن گشت و نام نامه خود
 بر صفحہ روزگار نگاشت و بعد میر عالم و ولایت حیات نمود از محرمات خان مذکور یکی باغ و لحسپ
 متصل دروازه پل قدیم که الحال تجریدی درآمده سلکن و مقام رشید الملک بهادر نشی حضور پر نور
 است که بنیاد نهاد و عمارت دیگر عمره نیز احداث نموده اند و در محله جبینی علم عمارت کوه گئی که خلف
 مرحوم متقیم اند معنق مرزا تفسیر بیگنان مذکور بعد حلت پدر خود از پیشگاه خلافت و بحس عقل
 رسای خویش همواره کارخانه رساله و غیره خود گردیده باستخصال علوم عربی و فارسی کما مینویسند گماشته

محمد در علم

که هر سال تقویم نور و حضور پر نور میگذرانند در علم نجوم و حساب تا به ایران دیار هراتشان بنود
 تقویم ایشان در ملک ایران و توران و دیگر ولایات هندوستان مردم بارزوی تمام منقلب
 و غیره گرفته میفرستادند و فوائد کلی بر میباشند عمر ایشان تا قریب هشتاد سال رسیده بود
 و احکامهای ایشان مشهور آفاق اند حکیم شفا فی خان و دیگر اعزّه صاحب علم و فضل شاگرد ایشان
 بودند و حضور پر نور بر وقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان بر می آمد در سنه یک هزار و دویست و
 سی و یک سال قمری خراسان را در آن ایشان هر سال بر طبق معمول تقویم نو استخراج نموده
 و ایام نور و زود حضور میگذرانند و بدین راه معقول معمور کار اند

دارخان نجومی

ساکن منگلیوره حیدرآباد و ولد کریم خان عتق غنایان ابن گوهر خان بن دلیر خان که او عمید
 حضرت مغفرتآب همراه رکاب سعادت از دلی حیدرآباد آمده در سپهری مشهور وقت خود بود و بخلا
 معاش سفر از اما مشارالیه درین ایام در علم نجوم و رمل و تخییر جنات فرود کامل است چنانچه در خانه
 مدینه صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بوده هر کس کمی آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلاهای
 جن میگردد و آخر الامر نوبت بخان مذکور رسید و در طریقه البین جن را در گرفته بسوخت که دیگر تمام
 عمر دختر مذکوره بلا اندیشه زندگانی نمود و درین مغل پوره حیدرآباد میماند و بکار خلق اللّٰه
 صرف و عملهای او تیر بهدین اندرز دایم بر کس و فرزندانش را بجا بالکشن و نجوم و رمل حکم شارالیه پارتو

بجوانی شکر

مشهور بود چنانچه در نجومی ساکن یا قوت پوره حیدرآباد از کمالان علم نجوم بود چنانچه روز
 حکم کرد که جوانان سرکار در ابلت جادو گرفته بجهه روز یعنی آب و طعام بر یک عدد و نقل خواهند داد

تا اینکه در راه پانصد روپیه نقد و جاگیر سیر حاصل بهت هزار روپیه سوای موجب فرزندان و برادران
 واقربا سر فراز شدند و به نهایت استقامت رسیدند روزی در مجلس همراجه بهادر بوقت سه پیر روز
 که همه اهل دربار حاضر بودند خان معز به همراجه بهادر عرض کرد که همین وقت حادثه عرض خواهد شد که
 مزاج مهراج مرهون تفکر خواهد گشت اما منجز نمیخواهد گشت در همین گفتگو و تشویش بودند که وقت نا
 فیلبانان عرض کردند که فیل خاصه موسوم بگنبد از سرستی دیوار خانه شخصی بر انداخته بالای دروازه
 آتش هنگام راست و ابلخانه همراستوات در حجره جان در دست پنهان گشته اند شاید از هیبت
 فیل جان و بند همراجه بهادر نهایت مضطرب الحال شده تقیب بلنج نمودند که تمامی اهل کارخانه را
 بر سرش رفته فیل را در گیرند نشود که احدی را ازین رسد سر فراز خواهم کرد و بعد یک دو گامی
 عرض شد که فیل مذکور را گرفته به مکانش بکنند و همه با لباسات اند شمس الدین خان سلام شکرید
 تفریح مزاج بجا آورد همراجه بهادر نهایت خوشوقت شده روح دست بند قیمتی عنایت فرمود سوای
 این بسیار احکامات خان مغز مشهور و معروف اند میزند در علم قیافه و سامندریک و علم کشتی و شمشیر
 بازی یعنی دو آنک و یک آنک و پیا بازی و بانک فرد فرید روزگار بود عاصی که حاضر خدمت
 مانده دو ساله علم نجوم و رمل بر این استفاده نموده قادر بر بر آوردن احکام گشت در سنده کینزار
 و دو صد و چهل و یک حجت نمودند از فرزندان خان موصوف همین پور محمد قمر الدین خان بهادر
 قطب یا جنگ که ذکرا ایشان گشتند و دومی محمد نجم الدین خان بهادر مانند نجم شاقب بجا گیر و منصب
 سر فراز و حاضر دربار و دو فرزند خرد همه بصفتان خاندانی موصوف اند + + +

سیر بهادر حسین خان بهادر

از جمله منتلمات روزگار و منصبداران سرکار بدو صدر روپیه باهوار سر فراز بود صاحب تقویم

نواب رفیع الملک بهادر حاکم بندر مبارک سورت و اما حضرت مغفرت منزل را دو از ده سال فقط
 مفردات خط نستعلیق تعلیم داد که اگر نه از حرف مفرد مینوشت در هیچ حرف فرقی بنظر نمی آمد یعنی
 صورت همه حروف یکسان میشد و قطعه های خان مذکور جا بجا بسیار اند و معنی ادب جمیع خطوط باید طول داشت
 تا اینکه خط کوفی بهم خوبی مینوشت حروف نستعلیق و غیره با تعلیم مقراض در دست گرفته و بروی
 همه با اینچنان می برید که در هیچ حرف تعلیم فر نگذاشت نه میگردید و تخته کاغذ سفید را از ناخن چنان
 برمی آورد که بغیر سوراخ دو تخته برابر میکرد یعنی از یک تخته کاغذ تخته دیگر برمی آورد و نیز از ناخن
 بالای کاغذ سفید حروف خوشخط مینوشت که مانند حروف منبت نقش میکرد و بعد الفرض کما الهادث
 که دیگر تا حال بنظر نه آمد در سنه یک هزار و دویست و سی هجری حلت نمود پس پیش محمد شمس الدین خان باز دین

ایام غنیمت است

تجمل رقم خان

برادر زاد قلم خان مذکور نام اصلی اش محمد کاظم است نستعلیق خوب مینویسد استاد راجه نانک بخش
 راجه بهادر و در پویه یومیا نزد چهار راجه بهادر بیاید در عاشورخانه خود علم حضرت سیکند در محله
 کمان المچی بیگ هر سال تا فاتحه دهم امام علیه السلام یعنی تا بابت روز از غه محرم استاد کرده
 بروز برداشتن علم و نگل میشه خوانی کنانیده علم با برداشته در رسته آورده تغزیه کنان باز بنجانه
 برده فاتحه داده علمها داخل صندوق نموده میارند تا حال بدستور مهود بهر صورت خدمت
 مینماید ذکر دیگر خوشنویسان قدیم مثلاً

غلام محی الدین خان بهادر

خلف الصدق غلام نبی خان بهادر که خدمت کار پر دازی میر عالم از قدیم بدست خان سز بود

بعد دریافت حال بگینایهی خود بخود خواهند گذشت و بخلعت سرفراز خواهیم شد و قید روز و تاریخ
 و ماه هم کرده بود و آخرینین شد و چهار جبهه بخلعت داده به آرزو رواه نمودند تقویم دین نشان
 در خانه اش نیز هر سال تیار میشود در سینه بکیزار و دو صدوسی و پنج هم که قصاص نمودن شاگردان
 او بکار تقویم معموراند در بلده خانه بخته خرید میکنند یک روپی چهار آنه قیمت تقویم اوست سوا می این
 بسیار اهل تخمیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سر آمد این علم اکتفا نمود

ذکر خوشنویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد مرشد زاده های آفاق عالیجاه بهادر و حضرت منفرد متمنزل سکندر جاه بهادر و فریدون جاه
 بهادر و جهانداز جاه بهادر و بدو خط نستعلیق و نسخ خوب می نوشت و بنحو بیها موصوف بزرگ منش بسیار
 کوتاه قامت بکمال اخلاق معمور در گذشت بسن هشتاد سالگی قریب دو صد کس شاگردان ایشان بودند

نادر قلم خان

نام هلی اش محمد باقر است شاگرد محمد ولی صاحب خلف محمد علی صاحب عالمگیری که مثل او نستعلیق
 نویس تا حال پیدان شده اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد ولی صاحب موصوف که یک یک حرف
 مفروش را بیک یک پیوه خلقت خدا خرید میکرد و سادات خود میدادند بر او پنجشنبه است و پنج
 حرف مفروش نوشته یک یک حرف خیرات میکرد و خلقت بسیار برای خریدی آن بیرون دروازه
 می نشست همون وقت روپی داده بمنت تمام میگرفت اما محمد باقر در خدمت محمد ولی صاحب
 خدمتها کرده بان وجه رسید که نستعلیق را به هفتاد و پنج طرز می نوشت در سر کار و در نهاد حضرت
 عفر آتاب بدر راه دو صد روپی سرفراز شده برای تعلیم مرشد زاده سلیمانجاه بهادر متعین گردید
 اعظم الامر از سطوح جاه بسیار قدر دانی مینمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

و نیاز مندی الله تقدس و تعالی خداوند نعمت ما را بفرط عنایت خود عمده خضری و شمت سلیمانی نصیب فرماید آمین رب العالمین الغرض درینولا که سنه یک هزار و دوصد و پنجاه هشت هجرت ذات بابرکات خان معز موجب حسانت است رفیق القلب سرپا مستوجه لبعالم عقربی اجمع صفات بزرگانه موصوف

مرزا طاهر ولایتی

از ولایت ایران در حیدرآباد بعد حضرت منقرت منزل آمده نزد راجه چند و لعل مهاراجه بهادر بدیده دو صد روپیه ملازم گردید خط نسخ بطرز مرزا احمد میریزبان خوبی تعلیم مینوشت که عاصی نوشت این طرز مذکور بدست احدی ندید چنانچه جایجا قطعه باایش موجود اند که درینجا بوده مبلغ بست و پنج هزار روپیه جمع کرده بولایت خویش رفت

حسن علیخان بهادر

از اهل بند بود در زمره منصبداران سرکار بدیده دو صد و پنجاه روپیه ملازم مرد نهایت معقول عالیذله در سنجید حضور روز قبله داری قلعه اوسه نیز سفر از کردید هر چند بهفت تمام مینوشت اما در خط نستعلیق فرد کیسای عصر خود بوده چون سپهر بزرگ او در سواری مهاراجه بهادر ناحی از دست سواران محاسب میان در عین جوانی کشته شد خان معز را جهان در چشم تار یک گردیده در خانه بلباس درویشانه میبود و خود را از لذت دنیا در کشیده بسفر آخرت مستعد داشت تا اینکه سفر عقربی برگزیده در دوازه میر موسی صاحب علیالرحمه مدفون گردید در خوشنویسان متاخرین میخاکس بنجان مذکور نمیرسید

ذکر کاتبان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاه کس در کتابخانه سرکار شبانه روز حاضر بوده هر گاه برای نقل کتاب هر جمله که حکم شود بزودی تمام نقل کرده بلاخط اقدس می آوردند هر چند در کتابخانه سرکار بزرگ جمله وجود

و در سفر و حضر گاهی جراتگر دید و در منصب اران سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان
 مذکور از ابتدای شباب چون شادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بهره کامل بهر ساینده
 چنانچه در تعلیم خطوط نستعلیق و نسخ و شفیقه و شکسته و رقاع و ثلث و غیره بهت قلم مجتهد کامل
 نزد اکبر ابرار جنگ بهادر محمد قمر الدین خان که نستعلیق کمال شیرینی حروف مینوشت گرفت
 یکتای روزگار گردید و معتمد او ریوا چند اوراق کلام شریف که طول هر صفحه از سه و چهار خط
 نیست و عرض هم از دو و نیم خط کم نباشد بخط نسخ جلی مطلقا و منقش و منبت آنچنان سحر بر آورده
 که از وقت نزول قمر الشریف تا الآن هیچکس این باغ و بهاری ننوشته بهمه محققین قائل اینست
 اند خلاصه اینکه بسیار کلام الله بنظر حقیر هم در آمده اند که بهر حروف از طلا و احمر خالص نوشته است
 اما اینکار کار شگرف دیگر است که هر سه صفحه رشک گلزار ام و بهر حرفش نور بخش دیده محترم مردم
 توان گفت محض برای نذر روضه مقدسه منوره فرودس برین آئین روضه جناب قدس سید المرسلین
 و خاتم النبیین علیه و علی اولاده الکرام و صحاب النعمان صلوات بی پایان و درود شایان باد و تجریر
 در آورده از آنجا که معاش خان معزبان اوست نیست و هر سه صفحه اش سوامی مزد و تجریر خان مذکور
 یازده یازده روپیه فی نقش و نگار و تیاری کار محض میرسد اما یازده ورق بمقدور خویش
 و یازده تجریرات نموده برای جلوه نمائی دیگران که قایل این صناعت و بداعت نبودند از پرده
 خیال عالم ششود در آورده بنظاره ناظران الوالابصار جلوه آرا نمود و او تعالی شانه که
 سبب الماسباب است بسی گرداند که بزیارت و ملاحظه بنده گان عالمی بظلاله العالی هم در آید و حکم شود
 که همه تیاری آن بموجب بر آورد هر سه صفحه پنج سی هزار روپیه که در پیشگاه نظر آنجناب هیچ قدر و
 منزلت و مالیت ندارد لکن کما روپیه در انعام و بخشش محض میرسد تیار نمایند تا از صدق
 اعتمادند حضور بدرگاه عرضش اشتباه نبوی مشرف و پذیرا گردد و در جلد وی این صداقت

و نیز بر قبور حضرت مغفرت منزل و دیگر مرشد زاده ها و غیره و در بلده نیز از دو هزار کس کم نخواهند بود
 آئینها سر آمد وقت خویش بودند

ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت + دایم خان بهادر حسن خان بهادر و زنی

هر دو پرور از وقت مدارالمهامی عظم الامرا اسطو جاہ و میر عالم سیر فرازی سواران کمال آبرو و عزت
 اوقات خود با سربازند و در پیشگاه حضرت مغفرت منزل مورد الطاف شامه و مصدر عنایات خروانه
 بوده کارهای نمایان بطور آورند و در قوم خود ملک اند یعنی پیوسته از سلاطینان عهد و انتہا
 دارند و در مختاری راجه چند و عمل چهار راجه بهادر میراتب معمو کار و بار جمعیت بوده اینچنینکه دایمردی
 و مردانگی بطور آورده اند و باره شهادت مولوی حافظ عبد الکریم با افغانان عهد و رسد
 جلوه خان میر عالم همه در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت منزل مفصل تقلم آمده یعنی در راه خدا
 و شریعت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم پرور بزرگ دایم خان بهادر بعد کشتن عنایتجان
 پرور زنی را و دیگر افغانان راجان عزیز خویش تبار نموده بدرجه شهادت فایز گردید که تا نام
 جهان بر زبان هر انسان مشهور آفاق است حسن خان بهادر بعد کشتن مخالفان بسیار زحمات
 کاری برداشته میدان جنگ را شک باغ ارم گردانید و بفضل آئینی تا حال حاضر در بار جهاندار
 بمرتبه بلند فایض است در پیشگاه حضور پر نور سبذول الطاف و عنایات و با چهار راجه بهادر موافقت
 کلی باضافه جمعیت و تعلقه با معمو الغرض بهادر معمر عبادت آئی و فیضسانی ارباب استحقاق
 و در جان تشاری و فدویت سرکار گیتی عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیاد تر داشته
 بابروران و فرزندان و رفیقان در فدویت حضور حاضر در بار دولت مدار است . . .

ابابکرین هم تخریر جاری بوده همور کار اند سر آمد اینها میر قاسم علی که پیش قرار در راه داشت و جماع
 خوشنویسی بوده لیکن خواجه ولی الله در مرقبان سرکار بر سر اینها تعلق دارد صاحب خدمت بود در علم عبلی
 و فارسی فرد کامل ذی اطلاق اوقات همور همواره در پیشگاه خلافت حضرت مغفرت باریاب
 اگرچه بابوار فردا فردا سی رویه است اما میر قاسم علی از چهل رویه کم نبودند و خواجه ولی الله
 دور رویه روز ششت رویه بابوار سییافت چون قضا نمود خلبش خواجه محب الله بکار و خدمت
 پدیری و در راه معمولی در منصب داران سرکار است نهایت ذی خلق و آدمیت و سعادت مند همواره

حاضر در بار جهاندار است

ذکر حافظان کامل القرائت استادان روزگار ملا زمان سرکار

دولتمدار اول بنهاد در عهد حضرت غفرانآب حافظ بزرگ

در جامع مسجد بلده حیدرآباد با و از خوش تزیین و اکثر نماز مغرب و عشاء نیز میخواند که خلقت خدا
 گریه مینمود خوش وضع خوش لباس عمده همواره مصاحب و مقرب مرشد زاده عالیجاه بهادر بود
 در سنه یکزار دو صد و سی و یک خشت هستی بر لبه سر راه در درگاه برهنه صاحب نزدیک قبر والد
 عاصی که با هم اتحاد دلی و صحبت شبانه روز داشتند مد فون گردید در سنه یکزار و دو صد و دوازده
 هجری همواره بمکان عاصی آمده است نماز مغرب و عشاء میکرد فرد کامل بود

حافظ عثمان کور

از جمله مشهوران بلده نهایت خوش صدای قرآن شریف میخواند که اهل مجلس همه مشتاق بودند
 در همون ایام قضا نمود حافظ محقق بسیار مد معقول بود و خوب میخواند در بیت الله
 شریف قضا نمود سواى اینها حافظ بسیار بالاسی قبر شریف حضرت غفرانآب علیه الرحمه بودند و ستند

قریب دروازه زنانه کار و ولایتی بالای رخساره بهادرند کورچیان بزور وقوت زد که تا فک مسل
 تیغش درآمد و قبضه او شکسته بدست او برآمد با وجود رسیدن بم چون زخم کاری و در آن مختن تیغ
 کار داندرون رخساره و دندان آن بهادر تیغی که بدست خویش داشت بیک ضربش دو حلقه اش
 نمود که فرصت دم کشیدن نداد چون جراحان بلده حسب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما
 اینکار بر آوردن تیغ و باقی ماندن جان بسلاست معلوم نمیشود پس ناچار هم آید بهادر رقعہ بخبرل
 صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و دو اکڑان کلان لشکر مذکور جمع شده
 چنان مقرر نمودند که اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کار در مصمحل کند بعد از آن هر چه صلاح وقت
 خواهد بود عمل خواهیم آورد پس سه روز و سه شب خان معز باز خیمه کار در لشکر ماند و پیشتر دو روز
 در بلده جمله پنج ششش روز پس انصاف شرط است که حال زخمی بکدام احوال بوده باشد
 خصوصاً از اکل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لابدی شبانه روزی و غیره چه حالت
 صعب آنافا تا میگذرند باشد و وقتیکه همه اهل لشکر جمع شده سه چهار دندان و استخوان فک اعلی
 و اسفل از آره با چنان بریدند که کسی چوب خشک را هم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور در
 از در و بر زبان نه آورد بغیر خنده و گفتگوی مردانه که همه صاحبان انگریز تحسین و آفرین نمودند و ایز
 کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا بدن رسید الغرض خان سطور ازین زیاد تر اوصافنا
 وارد و همواره بعبادت الهی و فدویت و جان نشاری خداوند نعمت مصروف است

محمد قمر الدین خان قایم خانی

تعلقه از لکنده که با پنجاه سواران همراهی خود همواره کارهای نمایان کرده زمین اران شور است
 بارها داخل سرکار نمود و الماس بوزن ششش تولد پنج ماشه از تعلقه جیپول در و چنانچه ذکر آن خواهد

محمد قمر الدین خان بهادر

ولد دایم خان بهادر شهبند مذکور مندر زنی است بعد شهادت پدر خود از هندوستان
 وطن خویش وارد حیدرآباد گردیده بمهرتبه پذیر گوار خویش از سرکار فایض و عمورشت و سواران
 جمعیت همای و تعلقات لکوهار و پیر سرکار سر فراز و ممتاز سردار است که فقر او دست با عبادت
 الهی مصروف در کار حسانت معمور و مجلس حال و قال حاضر عرس مرشد خویش که آن کتاب زمانه بودند
 و در مکه مسجد سکونت میباشند و حضور پر نور نیز برای ملاقات آنحضرت عقب مسجد شریف آورده
 ملاقات فرموده بودند در درگاه شاه یوسف صاحب منضصل در باغچه که در فن آنحضرت است بکمال
 تکلف بر سال نخج دو هزار روپیہ طعام لذیذ بمردم اندرونی و بیرونی حیدرآباد میخوراند و یک باغ
 نوا احداث طرح کرده عمارت عمده خوش اسلوب با حرات می آرد عجب مرد با خدا در سرکار دولتتمدار
 بسر کردگی سواران و تعلقات لکوهار و پیر معمور همواره در کار حسانت مصروف و بعبادت الهی مشغول

اگر چه جمعی از آن دیگر هم بسیار اند اما اینها سرخیل نام آوران دولت اند

ذکر جمعی از آن قوم قایم خانی ملازمان سرکار
 محمد مدین خان المخاطب رستم دلخان بهادر

از قوم قایم خانی با جمعیت سواران پیاده با و عرب از نیشگاه حضور پر نور سر فراز در سنه یکزار
 و دو صد و پنجاه و هفت هجری از خداوند نعمت بنحاطب رستم دلخان بهادر و منصب و علم و تقاره
 ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت راضی و نهایتی نیست چنانچه روزی شخصی از افغانان بقضیه
 دیگر و مساوی شخصی دیگر که فیصله آن بنحان مذکور از سرکار حکم شده بود از ناخیر شدن چند روز خیال
 دیگر بدرد دل خود آورده دانست که بهادر مذکور تا بید مخالف میکند و گفتار برای ملاقات عیب آمده

صاحب لوک بچیج صفات سرداری مشہور و شجاعت ذاتی معروف اما بایزید خان جمعہ دار جمعیت
 ہمراہی خود و رفدویت و جان نثاری سرکار سہ سپہان خویش محمد عمر خان و محمد غوث حاضر و سرگرم
 خدمتگذاری سرکارند و بہر لائق و با اخلاق

فوجدار خان طالع مند خان

ولد خواجہ خان جمعہ دار کہ او از قدیم بہر اہی میر عالم بہادر کارنامی نمایان و خدمات شایستہ بجا آورده
 و ولایت حیات نمود بسیار انسان با سلوک و رفیق پرور بودہ بعد جلالتش ہر دو برابر زندگودر عالم
 شیر خوارگی بدرابہ ذات و جمعیت سرفراز شدہ بسی و کوششش خالوی خود یعنی ماموئی خود
 محمد نادر خان بہادر جمعہ دار نشو و نمایانہ معور کار و بار و حاضر در بار جہاندار گردیدند و در تمام
 برادری خویش مشہور تر شدند و رینو لاجوہیہای بسیار و شجاعت ذاتی معروف و در ہر تہجد
 مشکل کہ خواہ بزمنی یا زرمی بہین ہر دو برابر حکم میشود بان سستی و درستی انتظام میدہند
 کہ زیادہ ازان متصور نیست سلوک با برادران و کشنمایان و اہل کمال نجبا شناسن تعلیق
 مزاج ظاہر جمعہ داری و باطناً امیر سے دارند

محمد نادر خان بہادر جمعہ دار

در ابتدا ہی حال بہر اہی میر عالم و بعد جلالتش ماترم رکاب امیر الامرا امیر الملک بہادر بودہ نام آور
 گردید عجب خوش مزاج سادہ وضع لاؤالی طبیعت سخی عیاش مزاج با جمعیت ہمراہی خویش بعد
 انتقال بہادر موصوف کمال آرزو رفیق مہاراجہ بہادر شدہ اوقات عزیز بنجونی تمام گذرانیدہ
 و ولایت حیات نمود و سپرداشت یکی محمد خان کہ در فاقت راجہ بہراجہ دو صد روپہی حاضر

در قوم افغانان قایم‌خانی نامور تر است با اینهمه بسیار خوش خلق با مروت و آدمیت و رفیق پرورد
 بصفت‌الایفه موصوف و لپران او محمد عثمان خان غیره نیز مطابق النعل و قدم بقدم والد خویش در باب
 رفیق پروری و مروت و غیره مشهور تر از خان مذکور با با عاصی محبت قدیانه است + + +

صالح محمدخان قایم‌خانی

از جباران نامور سرکار همواره برای تنبیه مفسدان و متمردان تعلقات سرکار معمر گشته با سواران
 و پیاده‌های همراهی خود از جمعیت قلیل کارهای فراوان نظهور آورد که تا حال مشهور آفاق است
 با اینهمه متقی عبادت‌گزار همواره بخیر و جزایات مصروف فرزندش غلام محمدخان نیز بسیار لایق و بی‌زلا
 بدربارداری مشغول و با مورات حساسی بجزایه معمر است + + + + +

سردارخان جبار ولد مرادخان برادر بزرگ‌تر خان

آمارادخان و بایزیدخان هر دو برادر از قدما و دولت‌اند و همواره به همراه همراجه‌ها در اوج پند و دل
 کارهای نمایان نظهور آورده مورد تحسین و آفرین شاهانه و مصدر عنایات خسروانه از پیشگاه بندگانش
 حضرت غفران‌تاب و عظیم‌الامرا اسطو جابه‌دار المها گشته بنام نیک نام آور شده خصوصاً بالائی قلعه
 با دایم جنبه‌های صعب‌گرفته بر سر مفسدان سرکار با هم با جمعیت قلیل کاررشته‌مانده از کمین و مین
 زبان صفت و ثنا کشانده و همواره در جباران سرکار عزیز تر بوده مشهور و روزگار شده‌اند
 و در کارهای حساس و سلوک با مردم نجبا و اهل کمال سر موقوفه کرده بسیار بازا بچشم تو خیر و شحال
 نموده بعد حلت مرادخان جبار سردارخان جبار بجزایه و جمعیت موروثی سر فرزند شده
 همواره حاضر در بار جهاندار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور و نجیب‌ان

در سال دهم راهی اعتصام الملک بهادر عرض بگی بندگالغالی و یوسف علیخان باجمیت سواران
لازم سرکار در سال چهارم بهادر بکمال عزت نسلک اندر دو برابر لایق کارهای عمده سرکار اند
بذات بهادر باسلوک سخی رفیق پرور و جمیع صفات سرداری موصوف و شبانه روز حاضر در بار فضیلت
و درستی پوره مکان خوش اسلوب موضوع ساخته با نسبت بلده خبر دار هر دو برابر در مدت
وادیت و آشنا پستی کتای عصر اندر بر آمد کار آشنا و بیگانه بدل سعی موفوره بجای آورده
شده قصور نیکند

محمد بوطن خان

خلف محمد دلاور خان است و دلاور خان مذکور در عهد حضرت غفرانما با ز قمر نگر کر نول وارد
حیدرآباد شده با منتصاب اعظم الامرا اسطو جا به با در مدار المہام سرکار شرف ملازمت خود بدلت
واقبال مشرف گردید و لفظ الطاف خداوندی باجمیت سواران پیاده ما و جاگیر ذات و غیره
مشمول خسروانه و سبذول بذل شایان گذشته مدت العمر بهراج بلند و معارج ارجمند بکمال عز و افتخار
بسر برده وقت موعود و لبیک جابت گفت جمع داری بود کامل الخیر و عمیم الاوصاف متقی صاحب خیر
و خیرات بذات سخی و شجاع جمیع صفات لایق موصوف از محی ثنات او سبذوی شان و عمارات
نمایان تا حال در دست پوره قایم است اما محمد بوطن خان بعد حلت پدر ذیقدر خویش
قدم بر جاده مستقیم بزرگان تویم ساخته صیت همت و شجاعت و سخاوت و نیکنامی ستوده خصالی
را پر آوازه ساخته مورد الطاف خداوندی گردیده بجای ذات و جمیت سواران پیاده ما
و غیره حاضر در بار جهاندار است مهند او تحصیل علوم عقلی و نقلی و تهذیب صوری و معنوی و سپاه
پروری مشهور روزگار بر هر جمیع سواهی خیرات دیگر لغیر او فقرا و مساکین و ارباب حاجت
خداوندگار بهیامیفر باید که همه ما بدعای خیر معمر و به منت احسان مشکور اند

بسیار با اخلاق و عابد قرآن خوان دیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تمیز بمواره
همراه فوج در خان جمعی حاضر در بار جهانمرا بوده چون سن رشد رسید بذاته موسواران خود
سرگرم جان نشاری سرکار دولتدار است بسیار شجیع سخاوت شتار صاحب مروت خوش مزاج رنگین
طبیعت بجمیع خوش مشهور از محبتات نامدار خان بکان عهد و سبب نواشد و محله جلال که کچه خود هم در آنجا مرفون است

ذکر متفرق جمعی از افسران فاعنه قوم سنت و جهالت اللہ خان گلپانی

ولد احمد خان گلپانی خان مذکور در عهد دیوانی اعظم الامراء اسطو جاہ بوقت ورود از یونا وارد
حیدرآباد شده باده سواران ملازم سرکار گردید و همواره با حرمت و عتق بوده در جنگا جنگ
چنچل کور و زخم برداشته منظر و منصور گشت اگر چه در باه ذات ایشان سر صدر روی سواران
همراہ پیش بود اما مهار آجہ بہادر در مختاری خویش پاکلی و فیل با پنج سوار دیگر نام اللہ خان
مذکور از ادیبای ساختن چون خان مذکور قضا نمود و امانت اللہ خان با دیگر برادران
خویش و سواران قدیم و جدید هم سرفراز و همواره حاضر در بار فلک مقدر است عجب مرد فرشته
خصال همیشه با اوقات صالحه مصروف نماز و بجا ادا نهایت خوش سدا می کلام شریف میخواند
چون نسبت کتخدانی اش با صبیح حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم سنا صاحب شده لهذا همواره
ملاقات با محمد نعیم الدین خان بہادر خلف حکیم خان مذکور سرگروه پالند منصبداران سرکار
داشته کنفیس واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد که جدا سے متصو نیست

کریم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان مولانا کریم علیخان با جمعیت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پر نور

و غیره پنجاه باشندت جمعدار نامی قریب با دویست مردم ازین قوم ملازم و غیر ملازم در بلده حیدرآباد
 بمقام سبک بازار مقام دارند و هر روز جمعداران ایشان برای سلام و محراب حاضر در بازار میشوند و
 علاقه پیشکاری بر اجهز نک را دوست از آن جمله * * * * *

محمد نصیب خان

بجمیعت قریب یکصد سواران و پانصد پیاده های عرب و علی غول و غیره و تعلقات کلبا پویه
 سرکار محمود و کار بار آدم بسیار رسان با ظاه صرف سپاهی وضع و باطن معامله شناس و با خوبیا
 دارد و نامور قوم است

محمد یوسف خان جمعدار

پسر شاه عالم خان جمعداران با سواران و تعلقه متعلقه خویش در قطبی کوثره مکان تیار کرده
 اقامت و رزیده و علی بن القیاس جمعداران بسیار در رساله مهاراجه بهادر در علاقه بخشگیری
 راجه زنک او ملازم سرکار انداخته و روز و شورا اینها پیش از اخراج بود الحال ششمه ازان بالکل
 نیست و نخواهد شد که سرکار خود جوایای حال ظلم و تقدیری بر سر تن نفس است بقول شاعر شعمر
 بیدیه باز نگر و در شنگ افتاده خدا کند که نه افتد که نه چشم کس به مثل سائر الناس بعضی
 در تجارت و برخی در نوکری اوقات خود بسر میبردند لکن سوای رساله مهاراجه بهادر در رساله
 بهیچکس از امیران و جمعداران قوم دیگر احدی ازین قوم نوکر نیست و بهیچکس درین قوم صاحب
 سلوک و باخیر و خیرات و قدر دان کمال اهل کمال از ابتدا ی و روز تا حال که از تجارت
 و جمیع مشقتهای بسرداری و جمعداری رسیدند بنظر حقیر نه آمد سوای جان نثاری بر قرض خود
 و اتفاق جنگ جبدل با قرضداران و یا بجهت خون قوم خویش که آنرا متن میگویند با جمعداران
 و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت مثل مند و زلی با و قایم خانی با و ناغر و غیره

محمد یوسف جمعدار

در ایام سابق ملازم شاهپیار الملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد بعد از آن که قیام بر
 جمعدار مذکور در وقت علیخان بهادر شاهپیار الدوله خلف مرحوم مذکور سو و مزاجی آمد و حسب الحکم
 حضور پر نور حاضر در بارگشته در جلوه خانه دیویزی مبارک تقدیم فرود آمد بعد چند روز بهاراج بهادر
 همراه خود آورده بالای بنگله های جلوه خانه خویش جمعیت سواران و بارگیران و دو صید جوانان
 اهل روم و عرب جلوه پانصد نفر در راه پانصد روپیہ ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا
 صورت جنگ ظهور آمده جمعدار سطور فتناب گردیده مورد الطاف گشت بهاراج بهادر جلوی
 این خدمت در وقتل ناگر کر نول و آنچه برای تنخواه جمعدار مذکور عنایت نمودند بعد چند
 برسر تنخواه معالیه بالعکس شده بر طرفه بل در الحال بخانه خویش با کارخانه عرب و سواران و قتل
 و اسپان و شران و غیره مقیم مقام انزو و در امید واری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور
 تا دو ماه برسر جمعدار مذکور عرب و جوانان بار و غیره قریب یک هزار جوان اطراف خانه را در گرفته
 نشسته بودند اما هیچ اندیشه نکرده بجای خود مضبوط نشست باز تصفیہ کلی شد درین احوال
 بر خداوند حقیقی و مجازی دارد

ذکر جمعداران افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار دولتمدار

بعد از خراج این قوم که در احوال خجیل کوزه ذکر یافته چون مدتی بگذشت در عهد جلوس حضور پر نور
 ادام الله اقبال بر طبق آرزو و استدعای بهاراج بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله
 همراهی خویش ملازم داشتند و در خطیمه دزد و زنده رانگرفتند اول شاه عالم جمعدار آمده باریاب
 حضور سبسی راجه چند و عمل بهاراج بهادر گشت بعد از آن رفته رفته محمد نصیب خان و دیگران را ملازم نمودند

که اگر نخواه این دو برادر را که نامورانند بر طرف کرده نخواهند داد تمامی حمیت سرکار و مجموع سرکردگان
 رساله بابوس خواهند شد قاعده سرکازیت در آجا به بهادر بسیار غصه بر بادوی الله و له نموده و در هزار
 روپیه نقد از خزانه سرکار و مانند ایشان از نتخواه در خراطیه ها پر کرده نزد بخش مذکور آمده
 گفتند که بخش صاحب این خراطیه های زلفیت را باز نتخواه ملاحظه فرمایند اینچنینکه شما گفته بودند
 بهیون طور نتخواه مایان و مانند بد رحمت خدا بر راست گوئی شناسات بخش مذکور نهایت
 خجل گردید از آنجا بجهت آباد آمده در رساله شمس الامم اهدایت جنگ ملازم شدند در آنجا هم
 بخوبی عزت و حرمت بسر بردند بعد رحلت بهادر موصوف اعظم الامم اسطو جاه بهنایت قدروانی
 طلبیده بر رساله دو صد سواران بشیرارها و در راههای ذات حیدرعلینجان بهادر بقتصد روپیه
 دو صد روپیه ماهوار نمود و هم میان سرفراز نمودند که در میان دو صد سواران یکصد سوار صرف
 نیز انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر سیاده نیز محنت کردند پس بهادر مذکور هر روز
 در دربار لباس رنگارنگ و نمونی آمد و در سواری ایشان ساکنه های یعنی سانه های تقری میباشند
 مثلاً روزیکه بالباس زرد آمدند همه اسباب تا چار جامه اسپان سواری هم لباس زرد مخله
 و ترکش و نیام شمشیر و غیره همه برنگ زرد باشند در علم نیز اندازی نیزه و دلیس و همه مود و هم میان
 از دست خود تیار می نمود که تیرگران بلده مقرر صناعت ایشان گشتند حالاهم در بعضی جا موجود اند
 و شاگرد بهادر مذکور مهاباز زالدوله بهادر مرشد زار و دیگر مرشد زاده و امیران و امیر زاده ها
 در آجا ها و دیگر مرد و میان بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقشه تازه تیار کرده اند که تا
 سردادن یکبار بندوق برق انداز دیگر برق انداز ایشان پنج بار بندوق را رسید به اهل فرنگ
 مثل سدهم صاحب غیره قابل شدند و حالاً در سرکار امیر کبیریت و پنج جوان تیار موجود اند و نقشه
 ساز باروت اینگونه حرکت باروت یک ضرب بوزن بندوق برمی آید یکدانه را بیگان نمیرود

به پادشاه و سلوک اندک سبب طول کلام احوال فردا فردا افضل بقلم نه آمد

ذکر تیر اندازان و قدر اندازان سرکار برق کردار حیدر علیخان بهادیر انداز و برق گذار

ابتدای نشوونمای ایشان از قلم او به نسبت بزرگان ایشان در عهد نواب امیر الامرا بسا التجار بهادر
 بهواره باعث زحمت بسر برده اند اما حیدر علیخان و سوده هومیان برادر خرد ایشان مشق
 تیر اندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند و صنایع و بدایع این علم شریف اوستاد
 زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیر اندازان حیدرآباد بر توده راجه را فرزندها چو تبت بهادر سمیه تیر اندازان
 جمع شده مقابل آرایش نمودند و بیچگونگی مقابل ایشان بر نه آمد همه با متعجب شدند که اوستاد وقت اند
 و در شجاعت ذاتی چون بعد حلت امیر الامرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدم دارا جا بهادر
 خلف کلان و داماد حضرت غفر آتاب زینت یافت و این برادر بدستور سابق ملازم بود
 اتفاقاً قیام بین ایشان و دادوسی آله و در نخست فوج سود فرجی به سرید حکم بر طنی رسانید آنوقت
 دو هزار روپیه تنخواه ایشان در سرکار واجب الادا بود چون از دادوسی آله در خواستند گفت
 هر گاه شما خریطه های زلفیت تیار کرده خواهند آورد آن مبلغ نام از تنخواه شما پر کرده خواهند داد
 مراد اینک آن خریطه های زلفیت خواهند آورد و تنخواه شما خواهند داد حیدر علیخان بهادر و
 سوده هومیان دو خریطه زلفیت تیار کنانیده خود مع برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و
 کمان در دست و تیر کش بار و روانه شدند و آمد وقت اهل دربار بنده نمودند و بخشی مذکور
 جمعیت سرکار را گرداگرد ایشان بمقابله در آورد و بهنگامه عظیم برپا شد جمع اران دیگر مثل سعد اللہ
 خان بهادر قباچه خانی و غیره و کندانان لین و غیره در میان آمد همه کیفیت بعضی از اجا بهادر رسانیدند

که اگر

برضامندی ایشان برساله کبیر سواران پایگاه خاص خود و بعضی سواران نیز بوده و صد بار گیران پیاده بدر راه ذات و فرزند بر خوردار خود ملازم رکاب گشته معمور کار و بار فرمانبرداری گردید بکمال آبرو و حاضر در بار جهانمذراست هر چند درینو لایم بس جوانی منتصف است اما در فراست و قدر دانی و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه بر بر مقتضای بوقت مقرری فرود فرید است که دیگر در هیچ رساله سواران و پیاده ها چه در کارخانه جمعی از ان و چه در رساله داران باین خبر داران و بهوشیاری احدی نیست و باعاصی محرر و اوراق قرابت قریب جز لایفکی دارند که همشیره حقیقه عاصی سجد علیخان بهادر منسوب بود ان سر من میر موصوف فرد کمال است

ذکر جمعی از ان قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت غفر اناب عرب فقط در رساله سیدی عنبر علیخان چیلایه سرکار خاخال از قسم حبشیان اکثر بودند بعد و در عظم الامرا اسطو جاها از پونا سید عمر خان جمعی از عرب ولایتی را با پانصد نفر عرب ولایتی نوکر داشته سیمراه خود آورده چندی در بلده داشته چنانچه قهوه خانه ایشان رو بروی دروازه حویلی چشته منیر الملک بهادر بود که حال ادر آن جا عمارت دیگر و سکنات دیگر احداث یافته اند و بعد از ان متعین دروازه های قلعه محمد نگر گوکنده ساخت بعد انتقال جمعی از مذکور که میرید و معتقد حضرت حسین بادشاه صاحب مجذوب بود و متصل قبر آنحضرت مدفون است و حلت عظم الامرا اسطو جاها پسرش حسین خان جمعی از بکار پذیر خویش معمور گردید و در خشتاری هم راجه بهادر چون سکهان قریب دوازده هزار نفر ملازم سرکار در رساله بهادر منشاقت آنوقت فقط محمد حبیب رآبادی ابو الینج اینها بود قضیب و قضایای این قوم را سر انجام میداد من بعد عبد اللہ بن علی جمعی را با تنصوب طالب الدوله

الغرض حیدر علیخان بهادر فرد کامل فنون بود در علم طب سعالی با میکرد و در او از نزد خود میداد
 هزاره کس صحت مییافتند و در علم کسیر نیز علاج با می نمود و آسیب بار او فاع میکرد و آخر الامر چون قضا
 وار و شدید سبب از اسباب دنیا بکار نه آمده جان بجان آفرین داد و مود و هوس میان نیز در فردیت
 و جان نشاری مرشد زاده آفاق بهادر ولد بهادر میبود شخصی ناعق هنگامه آرا شده ترس
 کرد و خود هم جان داد و شتر الیه بعد و چهار روزی سبب و غیرت منظم و با خرت نمود
 فرزند حیدر علیخان بهادر حیدر علیخان در سر کار ایسر کسیر ملازم است و سرگردگی یکصد و بیست و پنج
 جوان بتیاری طلقیه پدر خویش مستعد دارد

میر میر علی جمیل از نسب حیدر علیخان بهادر

خلف میر عظیم الله جمیل از میر معزز از نجای هندوستان بود بر گاه و ارحیدر آباد شد
 بهادی حیدر علیخان بهادر معزز گردید و تا حیات بهادر مذکور لغزت و حرمت تمام در انتظام
 سواران رساله و در نوکری سرکار با جمعیت مذکور معمر کار و بار میبود و بعد حلت خانم بود میر صاحب
 معزز تا با پنجاه سواران سلی را پانگاه ذات خویش ملازم سرکار همراهی حسام الامرا خانان
 بهادر ملازم گردیده در آن اوقات عزیز خود لیس بر و عجب می رسید به فرشته خصال بود که زبان
 در وصف خصال ایشان لایان است بر گاه و عده موعود در رسید لبیک اجابت گفت میر
 میر علی با و صفیکس ابتدای شباب داشت اما همه کارخانه خود و برخی بکارخانه بهادر موصوف
 آنچنان در رسید که همواره مورد تحسین و آفرین گشت و بعد حلت خان خانان بهادر
 با فتح الملک بهادر خلف مرحوم نیز کمال اتحاد و اتفاق بوده مشهورتر گردیده بر گاه کارخانه
 فتح الملک بهادر و با فراط و تفریط آورد میر معزز در رساله راجه چند و لعل مهاراچه بهادر

سابق نزد امین الملک بہادر بہ دو صد نفر جوان عروب نوکر بود بعد طلعتش نزد مہاراجہ بہادر ملازم گردیدہ الحال قریب شہسود نفر ولایتی و مولد ہمراہ خود دارد و از حضور پر نور بخطاب خانی و جنگی و علم و تقارہ و پالی و عماری و تعلقات بہرین است آدم بسیار و انا فمیدہ کہ کا ز تال شمار ہوارہ حاضر در بار جہاندار است

بن شاش جمہد رتہا جنگ

اول در حیدرآباد وارد شدہ بلازنت اعتصام الملک بہادر عرض یکی حضور در آمدہ بعد از آن نزد مہاراجہ شاکر بیگ بادہ جوان نوکر گشتہ من بعد بہادی سید شتقال خان در آمدہ رفتہ رفتہ بحمیت دو صد نفر جوان عروب ولایتی و مولد نزد راجہ چند و لعل مہاراجہ بہادر ملازم گردیدہ چون طالع یاور بود روزی در سواری مبارک بلاخط حضور پر نور مشرف شدہ بحمیت پانصد نفر جوان عروب ولایتی و مولد و یکصد سواران عربہای ولایتی سرفراز گردیدہ در عرصہ قریب خطاب خانی و جنگی نیز ممتاز گشت آدم صاحب مروت قدر دان نجبا بسیار نیکدات ہوارہ حاضر در بار جہاندار است معہذا در قرض لکھاروپہ مقروض بود حضور پر نور لفظ الطاف شاہانہ دو لک روپیہ زر سکار دولتمدار عنایت فرمودہ فارغ البال ساختہ

عمر بن عوف جانبا جنگ

از قدیم ہجراہی راجہ شیو پرتشاد بہادر بن راجہ روشن رای با یکصد نفر جوانان عروب ولایتی ہولہ ملازم بودہ رفتہ بہر بر بعد از ان بلازنت مہاراجہ بہادر در آمدہ با یکصد جوانان دیگر ولایتی و مولد سرفراز گردیدہ از تعلقات لکھاروپہ نیز سربلند گشت و سعی مہاراجہ بہادر خطاب جنگی فانی شدہ

حسن علیخان بہادر کو تو اہل ملازم سرکار در رسالہ ہمارا جب بہادر را جب چندہ لعل گردید و شیخ احمد عبادی
 جمعہ یار و بن شائش جمعہ پشیش از آمدن عبد اللہ بن علی نوکر ہمارا جب بہادر کہ بودند اتفاق کردہ
 قریب دو ہزار عسکر ہمراہی خود در آوردند لہذا چندے چون عروب دو بار بر سر سکمان غالب
 آمدند چنانچہ ذکر آن گذشت دل ہمارا جب بہادر از شجاعت سکمان برخاستہ بجمع کردن عروب
 متوجہ گردید لہذا سکمان قریب شش ہزار روانہ از اوطان خود ہاشند و عروب قریب دہ ہزار جوان
 ولایتی و مولد ملازم سرکار گشتند و عبد اللہ بن علی را از حضور خطاب منصب محنت گردید و دیگران
 را نیز کہ علیحدہ بقلم می آید

جمعه رابع عبداللہ بن علیخان بدر جنگ ابوالمنجوشیح

او در عہد حضرت مغفرت منزل وار و حیدر آباد شدہ با استصواب و سفارش طالب اکبر و حسن خانوار
 بہادر بکلازمت ہمارا جب بہادر رسیدہ اول بد و صد جوانان و بی از ان بپانصد نفر و الحال قریب
 یک ہزار جوان ولایتی و مولد ہمراہ خان مذکور نوکر سرکار در رسالہ ہمارا جب بہادر اند و از پیشگاہ خلافت
 بخطاب خانی جنگی و بجاگیر و تعلقات لکھارو پیہ و علم و تقارہ و پالکی و عماری و فیل سرفراز و ممتاز
 آدم بسیار سا صاحب خزود و امورات سرداری منشا کارہای نمایان است رفیق پرور کشادہ ہمت
 بہادر میدان رزم زمیندہ محفل بزم جان نثار بکار سرکار خبردار و پوششیاری بجمع کارخانجات
 محول خویش سینود درینو لاملہ ابوالمنجوشیح بذات بہادر مذکور متعلق سوامی جمعیت سرکاری قریب پانصد
 نفر عروب از علاقہ بہادر سطور نزد امیران سرکار و نزد بعضی دیباہیان و زمینداران مالک محروسہ
 سرکار نیز نوکراند

شیخ احمد علیخان عبادی بر پار جنگ

ما بقی را بطول کلام احتراز کرده در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم را زویشور بسیار است و معاملات و داد و ستد بسیار میکنند و ساہوان بلده و غیره با تصواب اینها مسالما قرض و وام نمینمایند اگر چه در پہلی ہائیز قریب بیچ شش ہزار جوان ملازم سرکار بودند چون در میان این قوم در پہلی از بے اتفاقی یکدیگر جمعی از ان ایشان را دست لقمہ و امورات اینہا نیست چنانچہ باید از شورہ پستی و غیرہ سری و ظلم و ستم بر غزبا و اذیت رسانیدن بابل حرفہ بازار با خراج درآمد و عبر ہا حکم سرکار با طاعت و فرمانبرداری جمعی از ان ہر قدر کہ باید و شاید بجای آرند بزرگان این قوم از و انائی و فرست خود با عسکرہ را چنان قرار دادہ اند کہ از جادہ حکم جمعی را قدم بیرون نمیکند از ند و خوبی را خود تشہیرہ کردہ میزنند در سرکار نمینہند طلقیہ اینہا بی طریقہ نیست بمقولہ اینکہ آنچه بر خود نہ پسندی بدیگری پسند اما در جائیکہ خبر جمعی از ان اینہا نمیرسد ہر چه کہ نا کردنی است ہم میکنند و جمعی از ان نیز از حق تجاوز نمودہ در بعضی جا چشم میپوشند و پاسداری قوم خود نمینمایند اما درینو لا از سابق دستگی پیدا کردہ اند +

ذکر جمعی از ان سندی

پیش ازین عمر سندی جمعی از ان سی سال وارد بلہ جید را آباد شدہ باد و ہزار جوانان ولایتی ملازم سرکار شدہ مدتی اوقات عزیز خویش و اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسر برد بسیار آدم خیر بود و بیوہ زنان را ماہوار ہا میداد و با مرد و میان سلوکما سہم بود و سہ کیزار و دو صدر و پنجاہ دہشت ہیکر قضا نمود بعد از انتقال جمعی از ان کور محبچیل نام ہشیرہ زادہ نسل از ولایت سند آمدہ بہامادی جمعی از ان حرم فایز گردیدہ مہمور کار و بار خود است و سوای این چند جمعی دیگر اجمیت علیہ در علاقا قراجا و جاگرتہ رای بہادر حاضر در بار اند

ذکر جمعی از ان سلیمان

آدم بسیار ذی فطرت اهل قبیلہ عربستان و مرد خاندانی صاحب حکومت و دیہات آنجا است
معالیہ شناس تعلقات سرکار را بخوبی انتظام میدہد صاحب اوقات بجمع صفات بزرگانہ معمور
کار خود است

عبدالواحد جمعی در عرب

بزرگان جمعی در مذکور دولت پیشوایان پونا کمال عزت و حرمت بحسبیت بسیار ذمیقدور
بوده کارهای نمایان نمود بعد انقلاب ریاست آنجا و ولت پدر خود مشارالیه در بلده حیدرآباد
آمده بهماهی طالب الد و احسن علیجان بہادر کو تو ال سکونت ورزیدہ رفتہ رفتہ خدمات شبانستہ
بعل آورده شہور گشتہ باجمیعت عرب کار نمود درین ایام بذات خود مقیم خانہ خود است ذمیقدور
بسیار صاحب سلوک قدر دان بجنابای شکستہ حال خوش اخلاق بہر کس کہ سلوک نمود از فکر آزاد
ساخت شوق اسپان ہنشا و اسپان عربی و دکھنی با ساز و زیور بان دستگی دارد و کاز ہیکس
نشان نہ میدہند و فیلان نیز رفتار بہین قدر را تنہا میخواند معذات قوت بازو ہم زیاد بود
چنانچہ شخصہ پہلوان از بلکہ پونا جمعی در آباد آمدہ با پہلوانان آنجا بزور غالب آمدہ کلمات لاف
زنی پیش جمعی مذکور ظاہر کرد او بعضی در آمدہ گفت من حاضر ام از من آنمائش زور خود کن بود کہ
مغرور بود بمقابلہ در آمد پس او را تقدیر زین زد کہ ہر سبب اعضائش بعد مدت دراز کار آمد
عرض آدم بسیار با مزہ آشنا پرست بجمع صفات آدمیت مشہور است و نیز دیگر جمعی در ان مثل شیخ عمر
با مد آن بحسبیت صید نفع عرب بن محفوظ بن طیران بہ چاہ نفع و سلطان غالب بدو صد جوانان عربی
با عدد و دست پنج نفع علی بن عبد اللہ بہت پنج نفع و عبد اللہ بن مبارک بہت پنج نفع و سید صالح چاہ نفع و
دیگر ان نیز بہ ملازمان سرکار در سالہا ایجا بہا و در مناک اند ہر چند جمعی در ان بسیار سوا اینہا نیز در میان دوازده
بزرجمیعت عرب ملازم سرکار اند اما آنہا کہ نامور و مشہور تر اند ذکر آنہا بقلم آمد

با پانصد سوار بود الحال سر کرده پانصد سوار مرزا ذوالفقار علی بیگخان است
 خان مرزا بزرگان خود بنده بادشاهی بودند اما خان ندبور در نیولا صاحب همت و جمیع صفات
 سرداری فرد فرید روزگار است عالیخانندان خود بذات خویش مورد الطاف شاهانه و مصدر
 عنایات خسروانه صاحب لوک رفیق پرور آشنا پست بحجج فضایل سرداری مهور کار رساله
 و حاضر باش حکم خداوند نعمت است و باقی سه ساله دار دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا
 بر چچا و نینها هوشیار و خبر دار اند و مرتضی یا جنگ سپهر مردان یا جنگ نیز سرکردگی پانصد
 سوار همه متعین همراهی انگریزان ملازم سرکار برای تنبیه مفسدان و قطع الطریق ممالک محروسه
 سرکار دولتمدار آصفیه معمور اند و باقی بیست هزار با همراهی موسی ریچود و هزار بار از آنجمله
 جوانان لنگ و ضعیف و معذور و الخدمت در آوزنگ آباد بسرکردگی فریمن صاحب هستند
 و سه هزار بار و تعلقات سرکار متعین تعلقداران اند و سه هزار بار و در رکاب سرکار دولتمدار
 پنجشگیری راجه زنک را و حاضر بلده حیدر آباد اند

غلام مرتضی کندان

اول در عالم جاهلیت باشش صد جمعیت جوانان بار ملازم ساله مهاباد بود و بعد از آن
 چون هدایت از جانب تقدیر نصیب شد باسلام در آمده دست ارادت بدست جناب مولوی
 حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاده الله برکات به بیعت داده مشرف و مساباهی گردید و در محله
 متصل مکان راجه چند و لعل مهاباد مسجدی بکمال آرائش و پیرایش از طلا و احمر تمام مسجد
 منقش گردانیده با حدیث در آورده شانه روز در عبادت الهی و خیر و خیرات مصروف
 و به مسافران بروی که در عالم بی مقدمی نزد مشاء الیه میرسد چند روز داشته روانه
 اوطان مینماید با یک هزار بار و دو صد جوان رساله و میان و به جمیع آلات جنگ و حرب

در جنگی که را چه چند لعل مهاراجه بهادر پنجابری دولت سرفراز شدند قریب دوازده هزار جوانان
سکه ملازم رکاب خویش داشتند و مدت مدید بر همین حال گذشت هرگاه عروب و سکهان
دو بار با هم بجار به درآمده عروب بر سر سکهان غالب آمدند چنانچه گذشت همه با و طان خود را
رفتند که فرج مهاراجه بهادر از عدم جرات اینها منحرف گردید الحال قریب دو هزار جوان این
قوم با جمعی از آن مختلف شمل تا ارشک و رام سنگه و غیره ملازم سرکار دولت مدارانند *

ذکر سرداران و سالاران و کندانان پلاهنمای بار ملازم سرکار دولتمدار ری جنگ

ولد سیدی عبداللہ خان بہادر ری جنگ است رسالہ قدیم سیدی عمر خان مرحوم بعد حلت پدر
خود بحسبیت لیکزار پاضد نفر جوانان بار با نشانهای پنجتاشی معمو رکا گردیده حاضر در بار
جہاندار است اغما و اینها از ہمہ از زیادہ تر است کہ خان زادان قدیم اند و در تنخواہ اینها تعلقا
مومن پیٹھ و غیرہ محالات سیر حاصل مقررانند صاحب جاگیر و نوبت است
فضل علی بیگان و ولایت علی بیگان ہر دو سپہان ناو علی بیگان
باسہ ہزار بار از وقت سیر راری حضرت منفرت منزل سرفراز و خان مذکور از قدیم ہمراہی سیدی
عبداللہ خان ری جنگ ملازم سرکار بود و نحو بہا موصوف

گھانسی رام کندان

چارہ ہزار جوانان بار موسی ریواڑ درالدولہ کہ از آنجا شش ہزار بار ستغین صاحبان انگریز بودہ
جا بجا و قبضہ آبد جوکانی و او رنگ آباد و شنگولی و غیرہ بسر کردگی سدرین صاحب کارڈن
صاحب چھاؤنی دارنہ باد و نہار پاضد سوار لباس بر آوردہ انگریز کردی صاحب و غیرہ

سید
کندان
ملازم
سرکار
دولت
مدارانند
*

مصرف است معنی او دیگر ملاطمت‌های سرکار که جمله قریب شصت هزار بار مع تو چنانه های آتشباز
بعلاقه کنند آن سرکار همواره حاضر رکاب و تملقات است و جمعیت دیگر که همراه امیران سرکار
علیه علیه است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت همه با مجموع شبانه روز مشق
شنگ با و سردان تو پیا می کنند و همه با محکوم حکم خداوند نعمت اندسوی آن جمعیت سواران
و بار ملاطمت و تو چنانه جزار آتشبار برق کردار بشمار پایگاه مشهور نالان رعد کردار همراهی امیر
کبیر شمس الامرا بباد که احوال آن در ذکر بباد در موصوف گذشت

ذکر شاگرد پیشه سرکار و تعداد یعنی چویداران و خدمتگاران و فرشتان و بجزارد و صد هر کاره با بدار و غیره

در عهد حضرت غفران تاب میر نظام علیخان بباد آصف جاہ ثانی چویداران و نشست مقرر بودند
همراه دوم و در یکی طاهر علیخان با سه صد چویداران که از آن جمله قریب یکصد نفر سواران خود اسپاند
لبشخ فی سواری روپیہ ماہوار وصولی و بعضی در میان اینها که ماہوار بشقیر دارند موسوم
بو غیره کرده اند صاحب پاکی و خطاب هستند چنانچه اصالت مان خان و حافظ مان خان و
دیگران نیز باقی همه پیاده ما که همه چویداران هستند و ستانی اند و معمول اینها نیست که شش
گژی روز باقی مانده مع مرد به خود حاضر و لوطی مبارک میشوند و نشست میگیرند و هم کیفیت
حکم احکام شبانه روز از مرد به که حاضر بود و در یافتند حاضر میباشند و او که حاضر بود بر خاسته مع
چویداران بجان خود میرود و همین طور و همی نوقت دیگری می آید و معمور نشست می شود
دوم مرد به حرمت نواز خان المشهور در ہی منتخو که نهایت آواره مزاج بود با سه صد اسم

مستفعد کارزار است سرفراز و ممتاز و علاقه گماشت خانه مشهور به بندرخانه که آسمیان
 لکوکهار و پدید تعلقات زمینداران و غیره مقید اند بعلاقه خود دارد و مهاراجه بهادر را اعتماد
 کلی است هرگاه رکاب سعادت حضور پر نور بهادر مغرب سیرون بلده سفر میکنند تمامی خانه خود را
 با اعتماد کنندان مسطور و امیکندارند الغرض کنندان نیکذات بحمیع صفات مسلمانی موصوف

صاحبین کنندان

در عالم جا بهت باد و صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود و از یاور می طالع با سلام در آمده دست
 بیعت و ارادت بدست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکات و داده مشرف گشت
 و بیرون دروازه غازی بنده مسجد آباد کرده از سر نو به تعمیر رسانیدان و مصلح برای اذان دزیر
 آن بازار نو با حدث در آورده رسته شاهیه را که بسیار خراب شده بود و مردمان را اذیت
 تمام میکرد دیدن شارالیه نهایت صفائی و درستی درست کنانیده مصروف عبادت و خیر و خیرات
 است و ولپسیر لایق دارد و همواره حاضر در بار فلک مدار است پاپا کنندان با جمیعت
 شش صد جوانان بار در سلطان شاهیه که باغ قدیم قطبش همیه بود و الحاح همی در آن است
 با جمیعت همراهی خود مقام دارد آدم بسیار هوشیار خبر دار سمور کار سرکار است نون حساب
 فرنگی با جمیعت و صد جوان محمود خان و دل رخ خان پسران اسمیل خان بنحش
 با جمیعت یکبار پانصد بار قدیم و جدید و دیگر کنندان بسیار اند که ذکر اینها طول کلام است
 اما فرصت شکر کنندان اول بعلاقه ناد علی بیگ خان بود بعد از آن بالطف حضور
 پر نور دام اقباله بذات خود با چهار صد جوانان نون ملازم و چهار صد جوانان دیگر علاقه دارد
 و در تمامی سبزه از بار ناد علی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و بکمال
 بهادری موصوف و پسرش رجبو سنگه نیز بعنوان امیران پرورش یافته در کار خود

و درین زمانه نیز چند سال بسز برده قضا نمود پیشش حاضر و بخدمت موروثی پدر معمور است
 الغرض اینهمه مرد به با و سر کرده های خدمتگاران و فرشتان بجایگزین ذات و تعلقات هزارها
 روپی و ماهوارها سرفراز و معمور کار سرکار بوده اند و در عهد حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه
 چون از حرکات ناپسندیده حرمت نواز خان که آواره مزاج شده بود خاطر مبارک متنفر
 گشت مشارالیه را از خدمت تئیر فرموده محمدرقیوب چو بدار و غیره قدیمی وقت مرشد زادگی
 خود را که بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبرده سرفراز و ممتاز فرموده بخطاب اعتماد
 نواز خان سر بلند ساختند و بعد چند روز محمدرضا علیجان نیز که مرد بسیار معقول و مشین
 و قابل و صاحب خط و سواد بود از عارضه سرطان اللسان قضا نمود پیش لطفی اش مهر علیجان
 باطاف خداوند نعمت مامور خدمت نشست زمره چو بداران گردید اما چون او در نش
 سجون و غیره و ایام الاوقات از خود خبر ندانست و برادر کار و نوکری سرکار بنیر سیدنا چار
 خان محمد و غیره چو بداران را که مرد معقول و لایق کار بود از حضور پر نور معمور نیابت خود
 کنانیده خود از او گزید و تاحیات خویش کمال راستی و درستی خدمتگزاری و تابعدار
 نموده در گذشت بعد او دادش محمد راج الله به نیابت مهر علیجان مذکور معمور کار گردیده
 بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است و چون اعتماد نواز خان هم سفر آخرت نمود پیش
 کلاش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سرفراز شده معمور خدمت نشست زمره چو بداران است
 تا نهایت مردوی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان صبار رفتار بسیار دارد و ذلیل و سب
 را بر ابتهما آسپان تیار و فریه میکند که در تمام شهر مشهور تر نیگردد و در سواری اسپ یکتای
 وقت است قدر و منزلت هر هر خانزاد و سرکار بخوبی میدانند اما درین عهد حضرت بنده کالغالی
 حضور پر نور او ام الله اقبال مرد هم حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

از چو بداران سوار و پیاده و غیره شب خواب ناهل و بشیراران را که شب بجای مرد و به خود حضور و لوطی مبارک میباشند
 و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور ناانبان مرد به میباشند و نامزد به و غیره
 میشوند و حکم احکام در عدم حضوری مرد به اجرا میگذرد تا رحلت حضرت غفرانآب این هر دو طرف به
 مذکور معمول کار و بار و لوطیهای مبارک سرکار بودند و خدمتگذاران سرکار نیز در نوشت بودند
 یکی همراهمیان بی عمر خان که او شان با هفت هزار جمعیت پلاطمهای بار در ساله عرب سرفراز بود
 و درومی همراهمیان جمال علیخان لیسر مقصود و علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خدمتگذاران
 در هر دو نوشت بودند و اکثر از اینها صاحب فیل و پالکی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند
 و این هر دو نوشت چو بداران و خدمتگذاران در خلوت مبارک همواره بر طبق معمول حاضر
 میماند و بر سرکار خانات نیز مقرر و حاضر بوده حسب الحکم عالی معمول کارها و کار خانات میشدند
 و جاه بجا در خدمات نزد مرشد زاده ها و محلات پیران کسن سال از اینها مقرر متعین اند و نیز خواج
 سرا این قدیم مثل سیان نیک روزخان و غیره با دیگران هم قوم خود بچو کی خانه محلات
 سرکاری حاضر میمانند و تعیین احکام سرکاری میگذرد اما فرزانان سرکار نیز در نوشت هم به همراه
 مهتر لوطی بن خان که مهتر مقصد نفر فرزانان و بشیراران بود و داروغه اینها عظیم الدین خان
 بهادر خانبهان خان و ولد زبردست خان بهادر که رفیق خاص حضرت غفرانآب در کشتن حیدر جنگ
 نایب و مختار موسی بجوسی که در کتیز گذشت شریک بود و مهتر لوطی بن خان مذکور که او در عهد
 حضرت مغفرت آب نواب آصفجاه طاب ثراه سیزده ساله بود و صاحب خطاب پالکی مهمندا
 درین عهد حضور پر نور نیز که سینه کینزار و دو صد و پنجاه و هشت هجرت خان مذکور عمر مکسید
 و پانزده ساله داشت و حضرت پرورش نظر بر قدامت و شرف اندوزی جمال جهان آرا
 به اعلامی خود حضرت مغفرتآب انرا شرفیبا عنایت کرده استفسار احوال آنحضرت میفرمودند

و محمد راج الله بسبب بعضی وجوه از خدمت موقوف شده محب چاند برادر زاده طاهر علیخان سجد
 موروثی سرفراز شده معمور کار گردید و مرد به ابو محمد که در عهد مرشد زادگی حضرت مغفرت
 منزل معمور کار بود و بعد سیر آرای آنحضرت بطرف نوید محل با پنجاه چوبداران قدیم وقت
 مرشد زادگی حاضر بوده اتهام نواز خان خطاب داشت درینولا باضافه یکصد روپیه سرفراز شده
 حاضر در بار جهاندار است و خدمتگاران حضرت غفرانآب و حضرت مغفرت منزل آنها که
 مردن مردند و باقی همه بدستور معمول جا بجا مستقیم مرشد زاده های بلند اقبال و در خدمات
 دیگر حاضرند و ما بهوار نامی یابند و کسانیکه صاحب خطاب و پاکلی و سرگروه اینها بودند مثل کریم
 بیگ خان و عبدالباقی خان و غیره قضا کردند چون پسر عبدالباقی خان هم خست هستی بر بست
 متعلقان او بدرباره مناسب مع یک طفل نبره اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پر نور
 اند و تعالی شان خداوند نعمت ما خانزادان را تا ابد الآباد سلامت دارد که خانزاد پروری
 و نوازش قدیمانه بر ذات بابرکات آن اعلیحضرت ختم است آمین رب العالمین و فریشان
 عهد حضرت غفرانآب و حضرت مغفرت منزل مع فریشان حضور پر نور دام اقبال بدستور
 معمور کار سرکارند و نخواه همه با از خزانه سرکار میسایند و شیخ حیدر مرد به قدیم مرشد زادگی
 بخطای غلطی سرفراز شده با پنجاه چوبداران حاضر دیو پرسی مبارک و باریاب حضور است
 و خدمات دیگر معمور

ذکر مقربان و باریابان حضور پر نور سیر امام علیخان بهادر

ولد سید احمد خان مرحوم جد ایشان سید عبدالباقی در عهد حضرت مغفرت تا جاضر خدمت و بکار با
 معمور بود و از خدمت به پیر ساکن کاغذی و اظه قلم مبارک دولت آباد در بهو بنجا اوقات بسر برد

ولد محضیت جمعاً در که او صاحب جمعیت سواران وغیره ہمراہی خود متعینہ شمس الامراتیج جنگ
 ونیز فرزند شمس الامرا بہادر امیر کبیر بود از قدیم بکار سرکار جانفشانیہا نموده مورخ حسین آفرین
 بہادر موصوف گشتہ کہ مشہور تر است و دلپس داشتہ ودعیت حیات کردہ گلان محمد امیر
 او در دیوانی بنیر الملک بہادر و مختاری راجہ چند و تل مہاراجہ بہادر بذاتہ لعمدہ روزگار
 مقرون بود ہموارہ حاضر در باریگر دیدم و خدا پرست نیک سیرت با دوستان و آشتیان
 سلوک محبت با در عین عالم شباب جہان فانی را در گذرانید فرزند ولید اولین او بہ عمدہ
 پدربا و کار است بکمال لیاقت و سعادت مندی دومی محمد وزیر در صین حیات برادر خود
 عازم سفر گردیدہ مدتہ اوقات عزیز و سنجوبی تمام بسر برودہ روزی سوار سپیلہ خویش کہ
 بسیار خوش ترکیب و مشہور بود و در سواری مبارک حضور پر نور ادا م اللہ اقبال بلا خطہ خاص
 در آورده منظور نظر خاقانی گردید با استفسار حالش در آمدند از یاور سی طالع بدر ماہ عمرہ
 سفر از شد و بعد چندی بہ بست پنج سواز شرف گشت الحال جمعیت قریب دو صد سواران
 پیادہ با ممتاز و سباہیت بسیار و ہبادر لائق کارای سرکار رفیق پرور کشادہ دست
 با اخلاق بجمیع صفات سرداری موصوف ہموارہ حاضر در بار جہا نماز است نا نا

آغا قربان قلی بیگ

آن سرخیل شجاعان از پنجبای خاندان آذربایجان است از اتفاقات حسنہ و آب و دانہ
 با یک لک روپیہ سی سراپان لبخوان تجارت وار دلدہ حیدر آباد گشت و مصروف
 بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کار دانی اش سبح مبارک اعلم حضرت
 خدیو قدردان مردان کار رسید از راہ الطاف بیکران با و فرمودہ در عالم مرشد ز ادگی
 بدر ماہ ہمدرد روپیہ سفر از فرمودہ بزبان حق ترجمان ارشاد شد کہ قربان قلی بیگ

و همبختبای بلده طعام لذیذ میخورند و مخطوط میشوند الغرض خان مذکور در آدمیت و مردت
فرد و کتاست که زبان در وصف آن قاصر است

میر سردار علیخان بهادر

ولد سومی سید احمد خان مذکور است هم شکل و شبیه تر والد خود از نظر الطاف خداوند نعمت
صاحب مقرب و باریاب است و در جمیع امور منظور نظر خاقانیت و بذات نیکذات و با آشنایان
و دوستان مسلوک صاحب خطاب با جمعیت دو صد جوانان با گیر شرف و مباحثت است

برهان علیخان عرف برهنه صاحب

از یاری طالع باریاب بارگاه خداوندی در عالم مرشد زادگی بوده سایر و دائر کافاجات
آن زمان گشت و بعد جلوس سمیت مانوس شبانه روز مقرب و مصاحب خود بدوت به کمال
شیرین کلامی و حسن اخلاق با امر باریاب احتیاج متوجه گشته در برآمد کار تا مقصد و خوشیش که
بر سبچس پوشیده نیست سماعی جمیله بکار میرد همواره مورد الطاف خاقانیت موجب
تقویت خاطر پریشان روزگار است در سعی مقدمه آن کسان که اینهارا هیچکس در خانه خود
بار ندهد آن منبع نیکه و نیکوئی بکمال خاطر داری خدمتگذار و بکارهای ایشان تا بر آمدن و
بر آوردن کار بدل متوجه در بیرون در وازه دبیر پوره سجد عمده خوش اسلوب با حدیث
در آورد که تمامی آن محله را از عبادت الهی بے حساب حسنات است و اخراجات آنجا را مشکفل
که ثواب آن بذات آن باعث حسنات از بارگاه احدیت جل جلاله و عم نواله مایدان نیکخصال
کنشاده چنین خنده رونیک طینت سخن حق نیست که از باریابی آن خیر خواه کار بندگان الهی
برمی آید که موجب رضامندی خالق است

محمد وزیر خان جمعدار

و بوج است میشود و از آنجا که کار دلخواه من رو بر راه آمده است مفت رنجیدگی طرفین شود و بالمره کناره نمود و عذر را آورد و اما او که خواستش تمام داشت هرگز هرگز نشیند بلکه منجر بان گشت که بغیر وقوع جنگ از آنجا را یعنی آزر دگی دلی ببرد ناچار اعظم الامرا بویل خود دولت را ورا گفته فرستاد که سبب آنکارا میقدّم محض همین است که احیانا اگر پهلوان سرکار ما به پهلوان شما غالب شود ناحق آزر دگی خاطر شما از طرف من باشد چه که معالجه جنگ اعتمادی ندارد و معذرا عین خوشی و خوشنودی من اینجانب همین است که خوشی و خوشنودی مزاج شما گردد و هرگز هرگز طلال بر خاطر اینجانب نیست باین شرط و تملی خاطر من اگر منظور باشد روزیک طلب نمایند هر دو حاضر اند بلکه هر دو را ملازم خویش دانند دولت را و سندیه و اعیان دیگر همه گفته فرستادند که این تماشاست و ناخوشی چه محل دارد هرگز اندیشه در خاطر راه ندهند که مقدمه واحد است فر و ارسال فرمایند و خود هم تشریف آرند روز دیگر تمامی اکابر شل دولت را و سندیه و نانا پهلوان و دهری پندت بزرگی و پیرام بجا و خود مادهورا و پندت پرت پرتان و غیره در مکانی که لایق اجماع خلایق بود نشسته ز سورا سه شاگردان او حاضر ساختند اعظم الامرا نیز با گال و کشتن مل را تشنه خاطر نموده بمراه وکیل خود فرستاده برای آمدن خود عذر را کردند و نیز بهر دو پهلوانان تقید نمود که اگر او شان چیزی بدیند با اطلاع من بگیرند پس هر دو برادر حاضر شده سلام بجا آوردند او شان گفتند که پیشین از بسکه با گال کوته قدر و هین جبه بود بمقابل فرسو پسندت شد و کشتن مل که طویل القامت و متوسط الجسم است بود پسند آمده هر دو بمقابل یک دیگر درآمدند و آنایش زور و قوت خود دست بدست نمودند و هینکه با هم فرسو و کشتن مل در آمیختند و کشتنها و کوشتها با یکدیگر نمودند فرسو و کشتن مل را در قابوی خود کشیده برداشت و خواست که بر زمین زند کشتن مل بند کشتی غالب که از اتا و خود یاد داشت لعل آورده فرسورا

حالا تو که منظر نظر مابد و لت گردیده اید اراده رفتن بیج جا کنی و منتظر لطیفه غیب باشی که از پرده چه در جلوه ظهوری آید هرگاه سرسلطنت دکن از مقدم آن حضرت زیب و زینت تازه یافت باضانه دو صدر و پیه مباحی گشت و بر سال دو صد سواران منیع ایلان ایلان و سواران که به علی بیگ خان بهادر عطاء شده بود سر بلند گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف شاهان مصدر عنایات خسروان شده بدر راهم کهنزار روپیه ذات معمور کار و بهوشیار و خضر دار و بار فلک اقتدار است لهذا او خود جوان مردوی مروت و آدمیت مرد میدان کارزار کیتای عصر خود است و بس

ذکر پهلوانان و کارخانجات سرکار

در حینکه عظیم الامرا اسطو جا به با در در بلده پونا با اختیار اعیان آنجا اقامت داشتند با کمال و کوشش مل و در بردار از قوم کمتری پهلوانان ملازم سرکار که در نزد کوشی و پهلوانی مشهور بودند حسب الاستدعای بهادر مذکور همراه ایشان گردیدند اتفاقاً از سونام پهلوان ملازم دولت را کوسند بهی که نامور آن سرزمین بود و یکبار شاگردان خود داشت که در آنجا شوق پهلوانی بردان آن سرزمین بسیار است بعد چند سال در پونا آمده باظهار آورد که بنده در تمام دکن گردیده آمده اما احدی بمقابل بنده بر نه آمد آخر خود را در خدمت آن همای سعادت شخصه از نماینده عرض نمود که همراه عظیم الامرا بهادر دو پهلوان از نام آوران حمیدر آباد حاضرند اگر با ترسو گشتی بگیرند میتوان شد و وقت را در عالم شباب که خواهان هم چنین تماشاها بسیار بود با عظیم الامرا پر سجد شد بهادر مذکور بخیاال اینکه جنگ دو سردار دیگر ترسو غالب شود پتک و نقص نام بلده سرکار است و اگر بالعکس گردد ناحق کبیدگی خاطر دولت را و که بر سر اراج

تجویل سه داروغه عهدی حضرت غفرانآب تجویل انوار جنگ در پهلوی خلوت مبارک که کبیده است
 پنج خوان از اطعمه لذیذه متنوع معمول خاصه سالم است داخل محل مبارک میگرد و بهر خانزاد و نصف
 خاصه یا پاؤ خاصه یا سالم بقدر مرتبه آتش محبت میگرد و دو اکثر در محلات حضرت غفرانآب
 جا است و عهدی حضرت مغفرت منزل بذریعه داروغه علیّه تیار شده در محلات آنحضرت
 میرسد و هر بر او چینی با و چیان و رکابداران و باریداران و روزه نامه کار بر راههای
 بیشتر از شبانه روز معمور کار سرکارند و با و چینی خاصه مخصوص بهر خانزاد عنایت
 شود بهر خانه آتش پر از خوانهای اطعمه لذیذه مطبوعه میگرد و اللهم انزل لنا دایماً اما آنچه
 ایزاد برای تیاری نیازها و عرسها و در تیاری ماه حجب المرجب و ماه مبارک رمضان و دیگر
 ماهها که تجویل فیما بلده راه بهادر عمل آید مثلاً در راه حجب المرجب تیاری پانصد روپیه روز
 از شب سلخ حجب تا سلخ ماه شعبان کونده ماهی بزرگ عرض از جمیع اقسام اطعمه معولوا زات
 آن پر کرده از صبح تا شام و از شام تا صبح دیگر علی العموم بی همانند احدی بمصرف خورش فقرا
 و مساکین و غرابا و امر او بالمخزات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند در راه مبارک انظار بهایشان
 و پسرزاده ها و علما و فضلا و صایمین کثیرین مساجد کو بگو میرسد خرج هزار روپیه است اما آن
 نفاست و طهارت که مزیدی بر آن متصور نباشد و با و چیان خاصه پز بدر راههای بیشتر
 تا بد و دو صد روپیه لازم سرکار و ولتمدار و علی هذا القیاس در راه بیح الاول و بیح الثانی و در راه
 محرم الحرام و دیگرهای طعام در قدم رسول و خجسته شاه و نسل صاحب حسینی علم و علم مبارک بی بی
 و در عاشر خانه بادشاهی و علم مبارک حضرت عباس علیهم الصلواة والسلام همواره بدستور
 معهود و غیر معهود جا است که لکها غرابا و مساکین بدعای عمر و دولت معهود و مشکوراند

ذکر اسپان عسکری و عراقی و دکنی و کا کھجیواط

از ہر دو پای خویش کرم شدہ بر بستہ بند دام ماہی کہ مشہور تعلیم اوست اینچنان بظہور آورد کہ
 تر سوبا وجود غلبہ مغلوب گشت و ہمون آن کشتن مل اورا بر خود کشیدہ برداشتہ بالای نیز
 زدہ سوار سینہ اش گردید غیر لو از خلق بزجاست و صدای آفرین و تحسین از زبان خلائق بلند شد
 پس شاگردانش دویدند و خواستند کہ کشتن مل را از سینہ او بر خیزانند با گال برادرش شمشیر
 کشیدہ بمقابل آنہا در آمد اعیان پونا منع کردند چون ہر دو جدا شدند ہمہ اکابر و خود مادہ پوراؤ
 کشتن مل را نزدیک خود طلبیدہ تحسین نمود و جوڑہ پارچہ از کتاج بچھوڑ بہای عمدہ بیڑ و
 دو دستار پین و سیلہ با و دو جوڑی کراہہ طلائی مصلح مال دو ہزار روپیہ و دو ہزار روپیہ نقد
 ہمراہ اینہا نزد عظم الامرا فرستادند عظم الامرا کہ بالای سجادہ در دعا بود ہر کارہ ہا را
 برای اخبار ایشان نشانیدہ منتظر خبر نشست بجز دشمنین خبر فتح دو گانہ شکر یہ بجناب
 فاتح الابواب بجا آوردہ اما برای عطیہ ایشان انکار نمود و مفید نشد و کیل سہ ہیہ گفت کہ از
 انکار اینچنین سو فرجی ہم خواہد شد پس عظم الامرا قبول کردہ و نیز اضافہ ماہول را اینہا نمودہ
 داد و توڑہ طلا مال یک یک ہزار روپیہ از طرف خود در پای ہر دو پہلوان مذکور انداخت
 در تمام پونا و اطراف و جوانب نام اینہا مشہور خاص عام گردید بعد مراجعت عظم الامرا از پونا
 مورخہ شش حضور پر نور نیز شدند تا حال پیش از سہ سال ہر دو برادر نزد مہاراجہ بہادر حاضر ہووند
 با گال را بہادر مذکور برای سواری از میانہ سرفراز نمودند ہر دو گوش با گال مانند سنگ سخت
 تر ہووند و نیز با گال اکثر با پہلوانان کشتی گرفتہ غالب آمدہ از حضور پر نور مورد عنایات گردید
 معزز کشتن نام اہمیر و فوجدار فیل راجہ را و رنجھا و دیگر پہلوانان بسیار در سر کار بستند کہ از طول
 کلام بر اینہا اکتفا نمود اما درین ایام رسم این تقدیمات کم اندک انداختہ را تحسین نمود

ذکر باد چرخیانہ سہ کار و دولتمدار

و بر سوتی گج و دل سنگار و معماری سرخ و در معماری سکه چال بالای گلاب پری و درین عهد
 میمنت مهر حضور پروردگار و امام الله اقبال از پانصد زنجیر کم نیستند و آنحضرت اگر در معماری زرد
 بالای میمنت بخش و تقا در بخش و سوتی گج و غلام علی نام قیل که مانند او با فضل در هیچ جانبیت
 و در معماری شکاری سکه چال بالای لاژ و اود قیل که مانند انسان فرمانبرداری خداوند نعمت
 میکند سوار میشوند و نیز بدستور بر رتبه مسمور و به محالات مقرری داروغه تا که درین ایام بسیار
 کس سرافرازند اما الحال نیز داروغه های تمامی فیلیانهای سرکار دولتدار امین الله و اختلف
 امین الملک مرحوم مذکور است

ذکر رتبه خانه

در عهد حضرت غفر اناماب نواب سیر نظام علیخان بهادر آصف جاة ثانی که همیشه در سفر سپه و بارها
 سه صد منزل رتبه با محلات بتجول محمد طاهر خان کو که آنحضرت بود و در عهد حضرت غفر منزل
 که اتفاق و مهم از مخالفان و دولت کم می قناد که همیشه مطیع و منتقاد سرکار جنگ گردیده بودند
 یکصد و پنجاه منزل سوای چکراه و بندریا جاری بودند و غوا اینها محمد یار جنگ پسر کو که مذکور
 و نایب ایشان لچمی رام چودهری که صاحب خطاب را حکمی بوده اما درین عهد میمنت مهر حضور
 پر نور سوای معمولی مقرری مذکور پنجاه منزل رتبه نوتیار بدار و غلی پسر محمد یار جنگ و گناتر سنگ
 چودهری پسر لچمی رام چودهری مذکور با ساز و سامان مقر لاطسرخ و سبزوزر و همواره جاری
 و مسمور کار و بار محلات سرکارند و دیهات محالات در اخراجات آن بحال و برقرار هستند

ذکر توپخانه سرکار

توپخانه سرکار دولتدار در عهد حضرت غفر اناماب که جنگ و جدل و مهم و سفر بر خالفین و معاندین
 دولت که با طراف و جوانب بودند هر سال بوقوع می آمد و صد ضرب قلعه شکن و جلوی همراه کاب

طویل باشند علی الخصوص در طویل محول طالب الدولہ حسن علیجان بہادر کو تو ال بلدہ از چہار صد
زیادہ تر باشند کہ سوای سواری خاص و مرشد زادہ باو داروغہ و چاک سوار برای تربیت مقدر
اصدی نیست کہ سوار بر آنها شود ہمہ خاصہ اند و تمامی براتہا و خوراکیهای انواع و اقسام مرتب
و بزبورهای طلائی و لقرئی و کلابتونی مغزق ہستند و نیز تجویل داروغهای دیگر جلا از یکہزار
رأس زیادہ باشند و در اخراجات آن محالات لکھار و پیہ سپرد بہادر موصوف و غیرہ اند

ذکر شترخانہ سرکار

سابق در عمد حضرت غفراناب شتران سانڈنی اخبار و بان برداران و معمور کارخانجات دیگر
ہفتصد ہمار شتر میبودند درینوالا سبب اینکہ ہوائی حیدرآباد شتران بسیار ناموافق است
ہمار شتران کم اند برین ہم از دوسد ہمار شتر کم برآمد کار سرکار نمیشود کہ فیلان بسیار اند

ذکر فیلخانہ سرکار

سابق در عمد حضرت غفراناب اقبال رکاب و سفر و حضر زیادہ بر چہار صد زنجیر فیل در فیل خانہ
بودند کہ موسوم بہ چکلہ بیرون بلدہ محاذی دہلی دروازہ است کہ خاص بردارندہ عماری زرد
حصنور پر نور کہ از تمامی عمار بیہای دیگر بزرگتر و متلفع است در تجویل فو صدار خان و محمد حسین خان
عرفت راجہ میان بردار شتران زنجیر کلان تر کم نبودند و نیز در تجویل امین الملک بہادر بردار خرد
منیر الملک بہادر مدار الہام سرکار و دیگر زنجیر با معمور بردارند کی فرشتخانہ و پیشینخانہ و غیرہ
اند و در اخراجات اینہا محالات لکھار و پیہ سپرد داروغہ بودند و در عمد حضرت مغفرت منزل
بہمین دستور و آنحضرت اکثر سوار عماری زرد بالای سر و زنجیر فیل کہ در میان سہ چہار
ریاست مانند شتران بودہ می شدند و نیز بر معمور گج در عماری ہنر حضرت مغفرت تاب گاہ گاہے

در سه تپتاره های نشیب نواز زمین را همواره میسازند و قطع اشجار بالغ سواری مبارک نور اینها
 بتحول طالبالدولت و غیره اند جمله کاماتیان رکاب از سه هزار کم نیستند سوای کاماتیان همی
 تو پنج بخت جنس سرکار دولت مدار و کار بیخانه سرکار که در ذکر جنس و غیره سرکار گذشت

ذکر شکارخانه سرکار

جانوران شکاری و پادامیان یعنی پازویان شکار گیر مردان و زنان که پازویان گویند از یوز
 و باز و بجرمی و باشا و شاهین و لاکه و جگر و میسره و بجرمی و بچه و شکره و غیره و آهوان شکاری
 آهویگر و سیاه گوش در سرکار دولت در بسیارند قریب سه صد نفر پازویان همراه سواری مبارک
 میباشند و تماشای شکار پند و چرند بلا حفظ اقدس می آرند و در باره بند و بست زنان
 تا دوازده دوازده کرده یعنی کوس طولاً و از دوسه کوس عرضاً میشود و بچه چهار سال را هم اندرون
 باره رفتن نمیدهند پازویان شکاری همراه سواری همه سباب شکار و جانوران شکاری بوده
 تماشای عجیب و غریب شکار مینمایند و انعام می یابند لند باز بردار و بردارنده جانوران
 شکار و و صد کس ملازم سرکار اند و غده اینها معظم جنگ از چهار پشت موروثی مشهور خدمت
 است و در اخراجات اینها دیجات اطراف بلده مقرر یافته و شکارگاه سرکار از فیصل در وازه
 تا لالاب میر حله و درگاه برهنه صاحب قدس سره بالا پور و سرورنگر و منصور آباد و قلو کشته تا ابراهیم
 پین همه روزه شکارگاه سرکار است که لکها آهوان بفرغت میچرند و تا قریب آردان می آیند
 و مقدر واحدی نیست که بچکم سرکار بند و ق سرده یا کجشنگه بگیرد و مجرم سرکار میشود و همه صحرای پاز
 آهوان و جانوران پرند است و شوق بجناب اعلیحضرت بسیار اکثر نتوجه شکار میشوند قریب از
 یکصد و پنجاه وست یوز شکاری کم نخواهد بود سوای آنها که در تعلیقات برای تربیت میباشند
 و علی هذا القیاس باز و بجرمی و شاهین و غیره که در رکاب و غیره رکاب اند

ظفر آنتساب و ایما میبودند سوای اضراب توپ جمعیت پلاطینهای بار و قلعجات که آنرا تانق داد و شمار
 نیست و همواره بدست موسی متی فرنگی بزرگنیز ملازم سرکار جاریست یعنی تا رحلت خود حضرت
 غفر آتاب را آنقدر شوق بیماری توپها بوده که ساج توپ ریزی منقل مکان موسی متی مذکور
 و طرفان که در صحن خلوت مبارک ریخته ملاحظه اقدس کنانیده بسیار بسیار تو جهداشتند دین
 ضربها اکثر بر پایه صد زرگاوان بزازی میکشند بزنجیر آهنی که آنرا بهله گویند و دوز بخر
 فیلان کوه پیکر برای کمک که در بعضی جاها زمین نرم یا بر کشیدن بالای زمین مرفع آنچه آن کار
 رو بکار می آرد که هیچ قوت و زور زرگاوان و کمک خلاصیان و کاماتیان و غیره مفید نمیشود
 بدون کمک فیلان کوه تمثال درینجا فیلان سرکار که متعینه اضراب اند و دهن توپ را بالای
 پیشانی خود بر گرفته آنچه آن قوت میکنند و تجمان میدهند که ضرب مذکور به پای خود دیده
 سیر و درین ایام که محرم بر سرماندین و مخالفین بالکل نامرده همه متنابعین و موافقین اند و
 مخالفین که بودند پای معاملات صاحبان انگریز بمیان آمده در هیچ جا مخالفت نیست که
 کنفس واحد موافقت دارند اما در جنبی سرکار چند ضربهای تفلوشکن و چند توپهای جلوی
 همراه رکاب ظفر آنتساب اند اگر کار رو بکار آید آنچه که سابق تیار بودند الحال نیز مستعد کار
 سرکار اند و بکار میروند

ذکر کاماتیان سرکار

درین زمان امن تووان کاماتیان سرکار که هنگام سفر اسباب عمره های خاص شلما بنگله با چوبلی
 سفری سه منزل و دو منزل و یک منزل باره درسی که بر پشتن قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر
 کارخانجات بکنز رود و صد کاماتیان معمورانند اما در ایام غیر سفر در تباری عمارات سرکار حاضر میباشد
 معند در میان اینها معاران و تبر برداران و بیل کلنگ برداران نیز هستند که سرسواری مبارک

که شهور آفاق گشت چنانچه هر دو خانان نجوبی تمام اوقات خود بسر سپهرند و شهره این عنایت
 عظمی و موسبت کبری بهر بلاد و امصار و ولایات زبان زد خاص و عام است تا ماخان بزرگ
 سلطان محمد صفر مرزا در علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تاریخ دانی بهره دانی بهره کامل دار و حیم الطبع
 کریم الاخلاق قدر دان کمال نیک حصال است و در نماز هیچگاه و بتجد و قرآن خوانی احتیاط
 بسیار داشته او اینماید و خان دوم سلطان مرزا با وجود او را که علوم دیگر در تقصید ه گون
 منتخب عصر تو انکفت که بسیار قضایه بطبع ریاضی خود در شناسی بی پایان حضور پر نور بکمال
 استعداد گفته چنانچه که شهور آفاق اند عاصی بگوش خود شنیده است با این کمال
 و کمالات مروت و اخلاق و تیز فکری و در او را که معانی اشعار سائده و صنایع و بدایع آن
 مستعدند و او هم بجمیع صفات بزرگی موصوف الغرض و در و ایشان موجب برکت است که
 سمور اوقات حسنه اند الله تعالی ذات بابرکات عالی درجات حضور پر نور دام تقباله
 و عمره را بر سر باندگان خدمت موروثی تا ابد آباد بامر شهنشاده های عالی نشاد سلامت و
 قایم وارد که انجمنین قدر دانی غریب الدیاران بزرگ خاندان میفرمایند سر سفره از ان سر پای
 خاندان عالیشان آصفیه را از ظل ظلیل جلیل خود سر موجود آن ندارد و سبست خاتم الانبیا و سر دفتر
 اولیا و طبین رسول خدا محمد مصطفی و جگر گوشگان فاطمه الزهرا و علی المرتضی صلوات الله و سلامه
 علیه و علیهم اجمعین الطاهرین آمین آمین رب العالمین قلم راطاقت تحریر در زبان
 را قوت تقریر صفت و شناسی خداوند نعمت مقبول بارگاه است بزرگ زنده عالم و عالیشان خلاص
 خاندان و ایشان اصل اصول دولت باهره و وجه پر بسوه خلافت طاهره ظاهره که جهان از بخشش
 بی پایان آن نور بخش دیده اولی الابصار و ضیا افزوز مصباح روزگار نخر زمین و زمان گوهر کتیای
 صدف سحر ایمان قوت بخشش دین و اسلام شپت پناه سلیمین و مؤمنین خاص و عام عنی حضور پر نور

ذکر و دو خانان ایران محمد میرزا و سلطان میرزا خلفان کاظم میرزا ابن نادر شاه و آرای ایران

که ذکرش در تمام ممالک ایران و غیره مشهور است محمد خانان مذکور از ولایت خراسان سبب
وجو مات چند و چند در سنه یک هزار و دویست و شصت و سه در عهد سید آرای حضرت منفعت
منزل و مدار الهامی سیر عالم اراده فسحت آباد کن نموده وارد بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد
گردیدند به استماع خبر ورود ایشان جناب حضرت منفعت منزل بحال قدر دانی منزلی پاکیزه تجویز
فرموده فرود آورند و به سفرت علی بیگان بهادر ولایتی مبلغ دوازده هزار روپیه نقد
برای اخراجات ضروری فرستادند و جاگیر شش هزار روپیه مقرر کرده دیهات سیر حال سپردند
و چهار صد روپیه نقد از دیوانی باستقواب راجه چند لعل مهاراجه بهادر ماه باه جاری ساختند
که مدت به نهایت خوش گذرانی گذر اوقات نمودند بعد رحلت آنحضرت چون بندگانی متعالی
حضور پر نور و نون بخش سیر سلطنت گردیدند از آنجا که از احوال خانان صدر بکلی و جزئی آگاهی
داشتند نظر بر قدر و منزلت ایشان باضافه معاش سرفراز و ممتاز نموده هشتصد اشرفی کوفی
مهر بلبست روپیه قیمت دار و برای احتیاج اخراجات بالای ارسال فرمود بر سال دویست و نغلبه
ولایتی نیز معمول ساختند از عهد و عصر تیموری تا الان هیچکس از خانان ایران در هیچ سلطنت باین
قدر و منزلت فایز نگردیدند چنانچه خانان مذکور خود سر پامنون و مشکور و مباح حضور پر نور اند
و در علوم مراتب و راج خانان عالیشان آصفیه خصوصاً در فضایل صوری و معنوی جناب
بندگانی آنحضرت ادام الله اقباله بسزول حال خویش که فیضیاب نشده اند قصیده های غرا گفته اند

صوبه خسته بنیاد اوزنگ آباد

متضمن بر دوازده سرکار کبیر و چهل و هفت محال کاملش یک کرا و طرست و هفت کک و هفتاد و هشت هزار و چهار صد و نود و هشت روپیہ پاؤ آتہ تایخ بنای خسته بنیاد لفظ خسته است کہ عدوش کبیر و شصت و هشت میشود فی الواقعی شصت و یکمال لطافت میوه بنیاد افراط و اتمتہ از ہر قسم مشروع و طاش و کم خواب و غیرہ بنیاد نفاست می بافند در موسم بہار لاله و افران و پوست در باغنا میکاشند حوضناچہ در خانہ نجانہ و چہ بازار با کمال و فور آب جوشان و در بیچ بازار گل و لالہ اینست راستہ وسیع عریض تا قرینہ و کاکین خوش اسلوب خصوصاً مسجد و راستہ شاہ گنج و کچھ قطعہ مسجد گنج محبوبانہ چہ کرد و دلش عالمی پروانہ خواستم تا بخش از فرزندانہ منہ فی البدیہہ گفت طاعت خانہ بہ عدوش کبیر و کبیر و سی و شش میشود از محاشات نواب عوض خان بہادر است کہ در عہد حضرت مغفر تہاب نواب آصف جاہ طاب نژاد صوبدار بلدہ مذکور بود و عطر و گلاب و غیرہ نہایت خوشبو میشود و مقبرہ رابعہ دورانی والدہ ماجدہ شہزادہ محمد اعظم شاہ کہ نقل روضہ ممتاز محل زوجہ صاحبقران ثانی شاہ جہان بادشاہ در اکبر آباد موسوم بہ تاج گنج است ساختہ خیلی لطافت دارد و تکیہ شاہ مسافر و شاہ محمود نیز جلالت بخش چشم نظارہ کیان است اول شاہ پلنگ پوشش تشریف آوردند مرشد شاہ مسافر تایخ رحلت شاہ پلنگ پوشش است قطعہ پیر کمال سر آمد عرفا بہ خاص در گاہ رب عرش مجید بہ قطب روی زمین و غوث زمان بہ اختر بیج سعد شاہ شہید بہ در نظر داشت و ارباقی را بہ چشم ازین بی بقا سر پوشیدہ سال تایخ وصل گفت خرد بہ قصر حنت بود مکان سعید

نظام الملک نظام الدوله میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه ادام اللہ اقبال دخل اللہ ملکہ و عمره
 و سلطنته از لکهاگی و از بسیار بسیار اندکی بلکه بالکل نیست شعر از دست و زبانیکه بر آید +
 که عهده شکرش بدر آید

باجایم و ذکر جمع کامل شش صوبه مملکت دکن بمجربان عرس

کوه شریف و ذکر عشره محرم الحرام در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و معه

ذکر عجایب و احوال متفرق دیگر

برای صرافان نقود و اجناس ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مثل پیش شش صوبه بنیاد
 اوزنگ آباد و خانزین و بڑاڑ و محمدآباد و بیدر و دارالظفر بجای پور و فرخنده بنیاد حیدرآباد و از
 طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نرید اسرحد دکن
 قلمرو است ترک که گدای هر شهر را بنوارساند و تهیدستان بادیه دیناکامی را بشهرستان
 ثروت و ولایت فایزگرداند اگرچه آبادی این ملک بنام دکنیان مشهور است اما درین زمان که
 سنه کبیر و دو صد و پنجاه و هشت هجری است از مردم هفت کشور تمام دکن مملکت علی الخصوص
 بلده حیدرآباد و صانها اللہ عن الفتن و الفساد که درین ایام پای تخت شش صوبه دکن اینقدر
 آبادی دارد که مزیدی بر آن متصور نیست جمع کامل شش صوبه دکن هجده کرا و ولایت ملک
 و هشت هزار و نصد و شصت روپیه پانزده آنه و از دریای نامی کلان انند بار که براسه به محیط
 اعظم سونیز و دریای تابی و گنگ و کوتم و کرشناس و دیگر جویا زامی بنیاد بر آنها پیوسته اند +

سرکار دولت آباد

از دیگر سرکارات بزرگ شتلمه است و هفت محال که یک هزار و یک صد و پنجاه و یک موضع است
 کاملش است و چهارک پنجاه و هفت هزار و یک صد و هشتاد و شش رومی چهار آن در زمان
 سابق دیوگیر و دهاراگیر میگفتند و حصار بالای کوه مشهور به مارا است چون سلطان محمد تغلق
 شاه پای تخت هند و کن ساخت بدولت آباد موسوم گردانید و آبادی دلی برهم کرده
 در تکیه آبادیش سعی نمود قلعه مذکور سنگی است سر فلک کشیده از بس صفا طیور را بران پانزده
 ارتفاعش صد و چهل دره و درش پنجهزار دره گردان خندق بعین سی دره در سنگ خارا
 رسانیده اند و لک سنگتراش باهم رسانیده کوه قلعه مذکور را هموار و درست نموده و اندازی
 که عبارت از دو کوچه تاریک پرچ و تاب است بدون روشنی مثل نمیتواند رفت تیار کسانند
 پائین قلعه دروازه است از آهن ازین دروازه راه آن دو نقب بالای حصار بر می آید و آنجا
 سترک نایب آهنی است عند الضروره بر دهنه نقب گذاشته بالایش آتش افزونند تا از حدت
 و شدت حرارت کس نتواند برود و سباب قلعه کنای مثل نقب و سا باط و سرکوب و غیره در آنجا
 لایف است الغرض قلعه است بی مانند بقول شاعر شعری که شلش ندیده است کس مه بود
 قلعه دولت آباد بس به از قدیم بدست قلعه داران سرکار دولت آباد آصفیه است درین زمان
 بعد از رشید الملک بهادر منشی حضور پر نور تعلق دارد در آنجا پنجهزدهایت بالیده و پرشیره
 و انگور سبحان الله و جهره الله تقدس و تعالی که رزاق مطلق است بجمع محبان و دوستان
 نصیب ربابه از بهر قسم چه حبشی برابرجامون کلان حیدر آبادی سخت که زیر دندان آواز میهم
 نهایت شیرین سیاه براق و صاحبی زنگ شیرینی شغاف و مخزنی بر تمامی انگورهای جهان فخر باورد
 و بحال غنودت و بار یک پوست بی تخم میشود عاصی مؤلف اوراق بخوبی تمام خورد که محمد نور الله خان

سلسله
 تاریخ دولت آباد
 در زمان
 سلطان محمد تغلق
 در زمان
 شاه
 در زمان
 سلطان محمد تغلق
 در زمان
 شاه
 در زمان
 سلطان محمد تغلق
 در زمان
 شاه

تاریخ شاه سافر	
سافر شاه اتیلم حقیقت بحق پوست از بس بودشان	تقیمش شد از فرشتگان خرد تاریخ سال حلدش گفت
چو وقت وصلش آید از ره شوق سافر شد ز عالم قطب آفاق	
تاریخ شاه محمود	
حقاین مرتبت ضیفن جسم	ز عالم رفت و در فردوس آسود
	خرد فرمود تاریخ و صاش
	سافر شد یگانه شاه محمود
	تاریخ دیگر
خدا یا پیام ز محمود را	
<p>حوض تکبیر ایشان که متصل کلان پن چکی همه ملو از ماهیان بزرگ است طول آن چهل دو دره و عرض سب و هشت دره و حوض اندرون که بالای سافر خانه است طولش پنجاه و هفت دره و عرضش ده و نیم دره جمله نوزده نواره دارد و مولف نیز در سینه کبیر از دو و صد و پنجاه و یک هجرت تا یکماه سیر و تماشا مشغول بود در راه و لقیقه که موسم بهار بود و ایام هولی در بلده مذکور بسر برد و دوله هولی را بر وز و هولیندی هندوان از اورنگ پوره که بر می آرند و تمام خلقت شهر همراه او میباشد تماشای عجیب است که در هیچ آبادی نیست بچشم دیده میوه خوب از قسم انگور های فخری و صاحبی و حبشی دولت آباد و انجیر های بالیده قلعه مذکور و کونله و سنگتره و شبنوت و جام یعنی امرود و غیره بلده مذکور نیز از بهترین تازه بنازه با مغز کم تخم همه میوه مذکوره بسیری تمام بخورش عاصی در آمد نعمت الکی است اللهم ارزقنا لبنا بیتنا دایما و معمول کار این است که همه تر کارها پوست تراشیده بریده تیار کرده در بازار میفروشند که بی وقت در گوشت انداخته بسپزند</p>	

در سال ۱۲۴۱

انقدر باریک در آنجا میسازند که مزیدی بر آن تصور نیست هر دو قسم را مردمان بعنوان سوغات
 و تحالیف جا بجا میبرند و در قلعه دولت آباد سبست که سابق دیول بود بوقت احداث کا، هنی
 خبر داد که این دیول را پشت لبست مغرب تیار نمایند که بعد دو هزار سال قومی مسلمانان
 پیدا خواهند شد و قبل از ایشان لبست مغرب خواهد بود هر گاه بوضع قبله خویش خواهند دید سجد
 خود خواهند ساخت چنانچه پادشاهان اسلام صتم برابر آورده مسجد کرده اند ستون آن
 یکصد و پنجاه هشت و رواق سراسر لبست و سه که جلوه و اتمامی اندرون و بیرون نود و دو رواق
 عمارت پنجه ربه است و حوض در قلعه مذکور طول آن پنجاه و چهار درجه و عرض پنجاه و دو درجه
 و منار کلان دولت آباد که نود و دو درجه طول دارد تا پنج اینست سوغه تایخ منار دولت آباد

در ششصد و چهل و نشت آباد

سرکار احمد نگر

مقتضی برده محال کاملش پانزده لک چهل و پنج هزار و یکصد و پانزده روپیه ده آنه پانچ و بالابنای
 نظام الملک بجز سبست که باجمه نظام شاه مشهور بود چون او در سنه ششصد و نود و پنج هجری
 در سوادش با فوج سلطان محمود و همینی نبرد آرا شده غیر وزی یافت آن مبارک زمین را بقال
 نیک گرفته باغی بکمال نزاهت و لطافت ترتیب داده باغ نظام شاه موسوم گردانید و در سنه
 نصد و بیست و مقابل باغ کنار نهر سینا بکمال آراستگی شهری طرح انداخته پامی تخت خود قرار داد
 و قلعه محکم اساس بنا ساخته احمد نگر نام نهاد و درین زمان بدست صاحبان انگریز است که از
 باجی را و والی پونا تمامی مملکت برهنان بدست صاحبان مذکور آمده

سرکار پین

محال کاملش سبک بست پنچ هزار و هشتصد و چهل و شش روپیه ده آنه است این کمنه سموره

خبر از این شهر
در این شهر
سال ۱۲۸۰

که فیصل جانب شرق از دروازه و مهنداپور تا دروازه کاغذی و از سه دروازه کو توالی و محل
 آهن گران و بم تکلیف فقیران آبش برده که نام و نشان باقی نمانده بود در وقت بودن عاصی در راه
 رمضان المبارک سنه مذکور امیر نواز الملک بهادر حبس الحکمه سرکار فیصل نو تیار کنایه قریب با تمام
 رسیده بود مردم آنجا میگفتند که از ابتدای آبادی گاهی طنبانی آب رود مذکور اینقدر شدت
 که خانه بنجانه آب رود درآمده باشد بوقوع نماند در گاه حضرت کوچک علی صاحب قدس اللہ
 سره العزیز جانب شرق بیرون آبادی است در روضه حضرت پیربالی صاحب قدس اللہ سره العزیز
 جانب غرب مکانیت دلاننا و روضه ایست جانفرا در هر خورشید از کعبین و همین آبادی بیست
 هند و مسلمان همه زیارت حضرت کوچک علی صاحب میروند و طواف میکنند و طوالت رفاص
 رقص میکنند که معمول است اگر احدی بر روز خورشید زیارت آنحضرت بغیر سبب و بدون عذر
 معقول نرود آن خورشید در بلای درو شکم سخت مبتلا میگردد و اینقدر دست بست موجود است
 که چشم خود دیده شد و آنجناب همه حضرت خواجہ بنده نواز گیسو دراز قدس اللہ سره العزیز نماند
 که با هم در همین جا و همین مکان ملاقات شده بود چنانچه آن حجره که در آن میان ملاقات شده بود
 تا حال قائم است و اما هر گاه اساک باران رحمت الہی شده خلق در تفکر و تشویش می افتد همه
 باشندگان پیر مجموع در روضه شریف حضرت پیربالی صاحب میروند و بخت و پز از قسم تلن
 میکنند و تمام روز در آنجا بوده دعای نزول باران رحمت بجناب اقدس الہی مینمایند و فاتحه
 بر قبر شریف آنجناب بخوانند و گفتا از قدرت کامله قادر مطلق بر رحمت بر آسمان برآمده نزول باران
 رحمت بنهایت شدت میشود که خلقت خدا جلشانه تر نیز بمقصد فایز گشته سخنانهای خویش می آیند
 و این معمول قبیح دست بسته است که گاهی خلاف دستور بطور نماند محرر اوراق زیارت هر دو بزگوار
 در عمل امیر نواز الملک خلف کرار نواز خان عرف دو لخان مشرف گشته تا دو ماه در آنجا بسیر و طیر پرداخت

دراز مندر سابقه بصد و سقظا کسی تته و بالاگشته که آثار آن از ابنیه عمارات آنوقت مسکوس
 بر می آید لید از آن مفر اوج سالوت شکسته که در حالت تخریر مهنودان دکن سنه کبیر از رو
 هفتصد و چهار بنام او مینویسند و جامع مسجد آنجا نشین عدل گاه اوست که تعمیر آن بحسب
 اما حال بحال است و پیله آنجا آباد کرده حضرت قدوة الواصلین سید السادات سید نظام الدین
 چشتی الحینی است قدس الله سره العزیز که نسب شریفش بحضرت امام علی ابن موسی الرضا
 علیه الصلواة والسلام منتهی میشود و در گاه آنحضرت در پیله مسطور مطاف خلافت است و شرف
 آن بیرون آبادی در گاه مولانا منقر قدس سره است عاصی نیز زیارت هر دو بزرگ مشرف
 گردید در تمام اطراف بلده خسته بنیاد مکانی بهتر از این بحشیم عاصی نظر نه آمد و از همه جا آباد
 تر است قریب رسته و بازار و چوک جامع مسجد بکمال درستگی است حاکم آنجا سرکار دولتمدار
 آصفیه میباشد چنانچه در صین دیدن عاصی علاقه با محمد نور الله خان بهادر داشت
 و بنای از طرف خانز کور بود طاس و کلابتون و چوپور پیا و دو پیله با و مندیها و دستار مانے
 پین مشهور اتفاق است خصوصاً در هنگام دولت برهنان پونا مال لکهار و پیه از پین بیونا
 هر سال سیرت درین ولایت میرود و در همه جا با هم میرود

سرکار پریندا

نوزده محال کاملش چهارده لک و سبت و ششت هزار و دوصد و شانزده روپیه پاوکم سیزده آنه

سرکار میر

عن یک محال کاملش ششت لک و ششاد و نه هزار و یکصد و سفت روپیه ششت و نیم آنه
 جو بیارین سر از زیر فیصله در جانب شرق میرود و آبادی بیرونی ندی پار نمونه بگیم بازار ندی
 پار حیدر آباد است در سنه کبیر از رو دوصد و پنجاه و یک سکه جو بیارین سر آنقدر طغیان نمود

وزیر مهره بتبریتیار کرده قدری قدری بکلیت خویش خورانید بد چهار گمڑی یک بیک آواز
 برآمد که کدام صوابی مرا از دوزخ پریشانی در آورد خداستعالی و سلامت دارد باز گفتم که شما
 چیزی از طعام هم میخورند یا نه گفت همون اچوانی که عبارت از مطبوخ اجوان و زنجبیل و قند گفته
 که غذای بیمار مذکور تا دوازده روز بود یا پنج گفته بریان بقدر و و توله گفتم تست خدا بر اچوانی
 که شما را با اینجالت رسانید با فضل شوربای چوزه مرغ و خشک از برنج باریک انبواوری که بسیار بهتر
 در اینجا میشود بخورند بجز دشین نام غذای مذکور بے اختیار خوشوقت شده راست نشست
 و بخورش در آورد قریب بوزن ده فلوس و آب طلبیده چون کوزه آب سرد بست خود
 گرفته خواست که در ولست بخورد چرا که از دوازده روز سوای آب تفتنه باهن چیزی دیگر
 نداده بودند آنهم گاهی گاهی اما عاصی بقدر ضرورت داد بعد استعمال آب و طعام اندک
 عشی شده ما دو گمڑی خواب خوش کرده باز بجالت اصلی صحت در آمده گفت قلیان حاضر سازند
 گفتم اول شما برگ تنبول با تنباکو که عادت سمو دشناست بخورند بعد از آن میل قلیان نمایند
 همین که سبزه برگ تنبول با تنباکو خورد و بسان عادت ایفون تمام اعضا را گرم کرده بتقیح در آورد
 که خود بخورد او سبزه در آمده مانند بلبل خوشنوا نغمه سنج سخن در آمد عجب خورمی بپیر نواز اوله
 شد که حکم نواختن نوبت شادی در داد و دو کره اسپ یعنی بجمیره اسپ و چهارده بزگوان
 زراعتی و یک دو شا که شمیری بقیت پانصد روپیه بیش قیمت و یک هزار روپیه نقد و هشتاد و یک هزار
 روپیه بالای کیشود اسل و رنگ آبادی بخت خریدی اسباب شادی عاصی سوای خنجر و پیه
 روز برای اخراجات شبانه روز عاصی که از روز و روز میدادند و گاه و دانه اسپان
 عنایت فرمودند بعد یک ماه بالای پشه بویان روز و رنگ آباد ساختند و دو صد روپیه
 نقد برای اخراجات نذر و نیاز در گاه بزرگان روضه منوره نیز داده بخاطر داری بسیار

مرحبت نمود چون معالج مردمان خازد امیر نواز الملک مذکور که از بیماری وضع حمل خراب شده بود
 بروز دوازدهم تولد پسر حکمای مصری مرهی گفتند که نبض بالکل نمانده است حال از درد دیگر نمایان و نوبل
 اصلی رساند که علاج موت همین است درین اثنا نتحیاب خان حکیم ضعیف بنتا دساله باشنده سرکار
 دولت را بوسند پیچشم گم این نبض را ملاحظ کرده بیرون برآمده اطلاع نمود که حالانکه تندیسن
 باید کرد چون مؤلف وارد گردیده بود و متعرف سابق تکلیف دیدن بیا یکبار نمودند عاصی هرگاه
 ملاحظه نبض نمود دریافت کرد که بیمار مرده نیست زنده است اما از افراط استعمال ادویه حراره و گرمای
 آتش مجرب که زیر هر چهار طرف پلنگ خوابی داشته اند متصل غیر منفصل دود اجوا این خراسانی
 واسبند و رانی متواتر میسند و چراغ کلان مانند چراغ دیول هندوان شبانه روز روشن کرده اند
 و هوای سرد را که روح انسان است از پرده های پنبه بالای دالان و پیش دالان معقانات
 بند نموده اند که اثری از ان هوای مرغ فزا بدل دماغ بیمار نمیرسد ضعف غالب شده تمامی جوارح
 رانده گردانیده پس عاصی با حکمای مرهی که دوازده کس بالباس عمده و دو شال با و غیره نشسته
 بودند سوال نمود که این چه بیماریست و علاج چگونه مقرر کرده اند حکما مذکور جواب دادند که بیماری
 (زیگی بود حالاً کاتمام شد) دیگر کدام علاج باقی مانده است گفتیم هرگاه حال چنین باشد نشستن
 حکیم پیش بیمار مرده چه ضرر و پس همه با بر خاسته رفتند آنوقت عاصی بطت امیر نواز الدله طب
 شده گفت که حقیقت حال بیمار و حکما بنحیست گرامی خوب ظاهر شد اگر عاصی دست خود بمعالجه
 دراز کند و بیمار همین حال مرده باشد حرف بر عاصی که نیست تا مردم گویند که حکیم خازد موردنی حضور
 پرنور فلان رگشت بهاد و سز فرمود معاذ الله معاذ الله این چه حرف است چرا که حال او کی زنده است
 هر چه منظور باشد قصور نکنند عاصی و فتنا پرده نار و مجرب نار بالکل بر آورده پلنگ بیا بر سردالان
 که دوسم هوای سرد رسد نهاد و متفرا حکم کرد که بروی پلنگ آب پاشی نماید و از ادویات سرد

عادل شایسته است محرر اوراق پانزده روز مانده همراه امیر نواز آله و له دیده است که گذشت
در آنجا اندرون قلعه درگاه حضرت موسی صاحب که بسیار بزرگ بودند است

سرکار جنیبر

بست محال کالمش شانزده لک یکزار و ششصد و بیست و یک روپیه دین سرزمین برکوستان و شتاب
جبال دوره های سنگ لایخ دشوار گذار بسیار و اندکی بیشه جنگل است

سرکاتلکوکن

شانزده محال کالمش بست لاک چهل و شش هزار و سیصد و بیست و یک روپیه دین سرزمین نیز کوه ماد
شتاب جبال دوره های بسیار است و بیشه جنگل کم

سرکار جوار

ییزده محال بلاتید پرگنات کالمش پنججاه و هشت لاک و هشتاد و نه هزار و دوصد و بیست و دو روپیه و نیم آنه

صوبه خاندیس

از اقلیم دوم است مشتمل بر شش سرکار یکصد و سی و هفت محال هوای این صوبه دلگشا معتدل
کشتکار این ملک زرت یعنی جوار است و در بعضی اکند شالی سه بار خوشه می آرد و آن بسیار نازک
و خوش مزه باشد برنج خوب و دال تور بالیده بید و دین سرزمین از میوه انبه و فاله و سدر یعنی
بلینور خانی و پان کنگری گزیده هم رسد و انگور کجی ارزان که به پنجر و پیچ یک طارم انگور سفید و شند
به دانه فراوان میشود حاکم نشین این صوبه دارالسرو بهرمان پور است از آنجا بر سه گروهی دریای
پتی قلعه سیر است از ابنیه ضیر خان فاروقی که جیش خانبخمان از امر اسلطان علاء الدین
خلجی و سلطان محمد شاه تغلق بود پیشش ملک راجی که نسب خود را به بست و دود اسطیغ فاروق
اعظم برساند و در سنه هشتصد و یک هجری بمجا پیش نشسته قلعه امیر را بجیله تسخیر نمود چون دست ارادت

رضت نمودند عاصمی نیز در سر در گاہ بزرگان روضہ مذکور و غیرہ نذر مقبول نہادہ و مجاوران را
 نیز چہزی بچہزی دادہ دعای سلامتی حضور پر نور ادام اللہ اقبالہ و عمرہ و سلطنتہ تسلط می نمود
 از چینیہ ہمالہ روضہ گفتند کہ ہیچکس باین اعتقاد و اثن دین در گاہ ہادعای سلامتی خداوند
 نعت ناالان بعمل نہ آورد بوقت مراجبت از اوزنگ آباد باز وارد بیٹر شدہ یکماہ سالم در آنجا
 بودہ ہمراہ بہادر سز تقبلہ دہار و آمد و عبید الضحی و قلعہ مذکور نمودہ تا بآنہ جو کالی با اتفاق سپہ
 از آنجا رضت انصاف بچیدر آباد حاصل کردہ روانہ مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بندوق دلائی
 مدہ سرانجام محنت فرمود و این مقامات در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری بوقوع آمد ہا

سرکار جالندہ پور

دہ محال کاملش دوازہ لاک پنجاہ و یک ہزار و ششصد و شصت و سہ روپیہ شہت آزد در آنجا
 در گاہ حضرت شاہ جان اللہ صاحب قدس سرہ است کہ در عمدہ خلد مکان اوزنگ زیب و ولایت
 حیات نمودہ آسودہ اند عرس بجال تکلف میشود و دیہات در اخراجات بدستور سابق از حضور

پر نور بجال و جالیست

سرکار سنگینہ

یازدہ محال کاملش ہجده لاک پانزدہ ہزار و دو صد و پنجاہ و یک روپیہ

سرکار شوراپور

سہ محال کاملش دو لاک ہفتاد و شش ہزار و ہفتصد و سبت و چہار روپیہ و نیم آزد قلعہ مذکور غیر کوبی است

سرکار فتح آباد عرف دارور

یازدہ محال کاملش سی لاک سی ہزار و یکصد و نود و شش روپیہ چہار آنہ ساختہ کشتورخان لاری

جناب شیخ بهر سیده معتقد گشت و نذر با فرستاد قلعہ ارگ و دو نجات شاهی بر کنار دریای
 تپتی است پیشتر قلعہ ارگ چوک بوست واقع و در میان آن سه محراب پنجه بهم پیوسته معروف
 به تزیولیا است پوره جات مثل زین پوره و جسونت پوره و بہادر پوره و غیره مشہور و مزار شاہ
 بہکاری و شاہ گوہر و شاہ پیم و غیره زیارتگاہ خلایق است و درین شهر چند پڑی بالوان مختلف
 سازند و پارچه ز تار نیک بانند و ظروف سفال بلون جوزی و غیره مشہور و حصار شهر بنا کرده
 نواب مخقر تآب آصف جاہ طالب شراہ است کہ در سنہ یکہزار و چہل و یک ہجری شروع شدہ بہر دور
 حسن اختتام نہ پیرفتہ درین سرزمین در موسم گرما گردبہر خیزد و در بارش کل و لابلایا شود
 بیرون شهر مابین قلعہ ارگ راج گھاٹ معروف است و کوٹاڑہ ٹسکار گاہ تاجداران پیشین جای سیرت
 در آنجا چادر آبشار طولانی واقع درین زمان صوبہ مذکورہ در تصرف سپہ دولت را کوسند ہیہ است

سرکار آسیر

سی و سه محال کاملش سی و چهار لک و سبت و نہ ہزار و پانصد و چہل و یک روپیہ پاؤ کم ہفت آنہ
 قلعہ مذکور را در زمان سابق آساہیر کہ زمینداران جا بود از مدت ہفتصد سال منصرف بودہ
 اباعن جد توطن دشت بنا بر حفظ موشی خود کہ از سی ہزار در گذشتہ بود و باستد عای زن عاقلہ
 خویش حصنی محکم انج و سنگ بنا نمود و چون نصیر خان فاروقی بنام حفاظت ناموس خود از دست
 راجہ ہای بگلزار خواست نگاری کرد آسا قبول کردہ نصیر خان دیست ڈولی ولیران کار آگاہ
 مسلح تربیت دادہ و در قلعہ فرستاد کہ آساہیر را مقتول ساختہ منصرف قلعہ گشتند و در عہد عرش
 آشیانی اکبر بادشاہ در سنہ یکہزار و نو و ہجری از بہادر سپہ راجہ علیخان فاروقی خاتم این طبقہ
 بانتراع داخل ممالک محروسہ شدہ بجایگزین شدہ و انیال منقر گشت درین زمان بتصرف صاحبان
 انگریز بہادر است

بر مخدوم شیخ زین الدین خلیفه حضرت شاه برهان الدین غریب قدس سره داشت و خرقه خلافت
از آنجا یافته بود و طبقه او بر که تخت موروثی شکرمن شد خلافت باو میرسید و همین آن ده کس
در سلسله پیش مدت دو صد و هشت سال کسری کوس حکومت نداشتند شیخ از قلعه دولت آباد به
تقریب نینت به نینت بخش آن سرزمین شد نصیر خان باستماع مقدم مخدوم از قلعه اسیر تاکنار تپتی
شتافتنه بکلازنت چهره سعادت اندرخت و التماس آمدن قلعه از صرافزود مخدوم و جواد که
مرا حکم عبور تپتی نیت بهنگام مراجعت شیخ قدس سره نصیر خان التماس تواضع پرگنات و قریات نمود
شیخ قبول کرده فرمود که ما ازین دیار بنامی خورسندم باید که آن طرف آب که مخیم سلطان است
بلده بنام شیخ برهان الدین قدس سره آباد کرده دارالملک سازد و این طرف که ما در ویشان مسکن
کرده ایم مقصد و مسجد بنا نموده زین آباد نام نهند نصیر خان بصدق اعتقاد بر بنای هر دو مکان
هست گماشت گویند جای یکبلده برهان پور آباد شده است متصل آن سنگ بزرگ بود جناب شیخ
آن سنگ را ملاحظه کرده به نصیر خان فرمود هر گاه تو بر حکم من در اینجا شهری بنا کنی تا وقتیکه این
سنگ فیل نشود دست تصرف هیچکس باین شهر و بلده دراز نخواهد شد و بی احدی مفتوح نخواهد
گردید چون اکبر بادشاه در عهد خود برای فتح کردن برهان پور و قلعه شکر کشیده محاصره نمود
هر چند کوشش بلنج فرمود هیچ صورت افتتاح بنظر آمد روزی برای سپرد صحرا در آمده سنگ
مذکور را ملاحظه کرده فرمود که اگر روبروی این شهر این سنگ بزرگ بصورت فیل تراشیده باشد
خالی از لطف نیت و حکم کرد که سنگ تراشان بزودی تمام این سنگ را بشکل فیل تراشیده
بعض رسانند شهر تراست یعنی روزیکه سنگ مذکور بصورت فیل شد بلده برهان پور و قلعه
آسیر همون روز مفتوح گردید مردمانیکه از ارشاد جناب شیخ زین الدین واقف بودند تعجبها نمودند
و روبروی اکبر بادشاه حقیقت ارشاد شیخ مذکور بصورت بعض رسانیدند بادشاه را نیز اعتقاد

سرکار مانڈیہ

بست و بنت محال از آنجمله دو پست و پنج محال کاملش پنجک و پنجاه و شصت هزار و یکصد و نود و هفت روپیه پاؤکم سیزده آنه جو بیار کانوری از کوه کمنڈ و ه جاری گرد و از آنجا دو شعبه گشته هر یکی متصل مان و هاتا که سالی در آنجا جمع هه نو گرد و بیع و شرانی اسپان و شتران بسیار شود به بزیدای پیوند

صوبه بڑاڑ

محتوی بر سیزده سرکار و دصد و پنجاه و سه محال کاملش یک کر و طست و دوک و شصت و شصت هزار و هفتصد و شصت و هفت روپیه دو آنه بڑاڑ ملکیت سیج از تعلیم دوم آنرا و داطت هم گویند و در او دیت در وسط آن کوه نند از نزدیک جام کمر لده گروهی بالاتر از منبع تابی برآمده و طبعی کنار این ملک بر دو قسمت مشهور با لاگھاٹ و پامان گھاٹ اولین بر فراز کوه اجل شتلمه پنج سرکار و دومی مابین کوه مذکور تا به هندیه متضمن بر شت سرکار صاحب اکبر انار پیوسید که بر چهار گروهی حصا که در شگرف چاهی و در نواح میلکنه چشمه غلبه است که استخوان و چوب و جز آن هر چه در آنها افتد سنگ شود و آب و هوای این ریاز گزیده و کلهای بویین چینه نقش زنگ و خوشبو و غلافراوان محبول پیوند و برنج بالطافت و روغن گاو هنر و اقام بقولات و از جن کبیره از قسم نیارت محرق و در دسر راساکن گرداند و پیشتر خوراک عوام از گوشت گاو و تیل قرطم و در کونڈ و انه فیل ناسے صحرائی بهم رسد و گاؤ بڑاڑی قوی شود و پارچه کما دی و در کجگاؤ و خوب میبافند چوبهای ساگون از صحرائی اکللس طبر و دراز پیدا آید و فراوان حاصل برده و بانس بسیار و از آن و حاکم نشین بڑاڑ بلده الیمپور است در میان دور و بار سسه به سپان و چین و آن هر دو به پورنا ملحق شود در گاه رحمان شاه دولتدیس سره شمالی بلده الیمپور نشتر

سرکار بجای گره گهر کون

سی مجال از آنجمله اصلی بست و هفت مجال داخلی مجال کاملش سداک و نو دهنه از هفتصد روپیه پاؤکم شانزده آنه در سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی شاه جهان بادشاه شهنزاده محمود و نذیب صوبه دار دکن بجای گره گهر کون فرموده منیمه خانه بساخت و بسو دیو در جاگیر مقرر شد او سال بسال ده هزار روپیه پیشکش میفرستاد و باقی خود در تصرف خویش می آورد . . .

در مجلس
سید پادشاه
باشند در
تاریخ
چون
نظر آمد

سرکار بجای گره گهر کون

سی و سه مجال کاملش ششست یک بست هزار و پانصد و شصت و چهار روپیه سادانه گهر کون قصبه است و بجای گره قلعہ بر فراز کوه هندیه سال ششم فردوس آشیانی شاه جهان بادشاه داخل صوبه خانیس شد

سرکار کالنه

هفت مجال کاملش دو لک و چهارده هزار کیصد و هفتاد و نه روپیه هفت آنه قلعہ کالنه کوهی است در سبق زمان این سرکار بنظام شاه تعلق داشت و در عهد اعلیحضرت شاه جهان بادشاه چون اکثری ملک و ضبط درآمد محمود خان قلعہ دار کالنه بوساطت خان زمان بهاد صوبه دار دکن سال پنجم جلوس آن بادشاه مطابق نه یک هزار و چهل و سه قلعہ مذکور با هشت پرگنه که کاملش بقبر دوازده ماه شش لک و پیدو لک با و شاهای ساخته در نیولاد در دفتر تملیک هفت پرگنه مینویسند

سرکار نذر بار

شش مجال از آنجمله اصلی پنج و داخلی یک مجال کاملش ششست لک و پنجاه هزار سی و هشت روپیه پاؤکم سیزده آنه سال چهارم فردوس آما سگاه محمد شاه بادشاه نواب مغفر نواب آصف جاہ این سرکار را مفتوح ساخته بنظام نگر موسوم فرمود

سرکارت پایان گماٹ کاویل

شستمبر چل شش محال دو ہزار و ہفتصد و سی و پنج روپیہ و ونیم آنہ قلعہ کاویل بالا ہند پٹال
و ہفت گروہی از بلدہ ایلمچور است

سرکار کلم

متضمن بہست و چار محال کمیزار و یکصد و ہشتاد و یک موضع کاملش بہست لک و ہشتاد
ہزار پانصد و ہفتاد و دو روپیہ و پانزدہ آنہ پاؤ بالا

سرکار کمرٹلہ

بست و چار محال شش محال غیر علی و جمع ہم شخص نشہ ہ باقی چہدہ محال از دیوانی و کن سخا
میشود بست و نہ ہزار ہشتصد و پنجاہ و سہ روپیہ پاؤ کم دو آنہ

سرکار زنالہ

سی و ہفت محال کاملش بست و شش لک سی و پنج ہزار و چار صد و شصت و روپیہ پاؤ کم دو آنہ قصبہ
آنکولہ از مضامانات این سرکار معتبر جائیت عید گاہ آبخار اللطیف خواجہ سرائی آصف الدولہ اسد خان
سنگ بست بنا نمودہ باغ گلزار خان شہور درین زمان قلعہ داری زنالہ از سرکار بنام
بیہود علیخان بہادر سہ فرات شدہ مامور کار خود است

سرکار پورنا

چار محال کاملش سہ لک سہ ہزار و سہ روپیہ و آنہ پاؤ بالا

سرکار اسلام گدہ عرف دیو گدہ

سیرشتہ و بہریدی آن بہ دفتر رسید چیل و نہ محال کاملش ایزدہ لک سی و ہشت ہزار

بر آب ساپن شکر آهنی چرغان عس آن بزرگ بس مشهور درین زمان در دست صوبه دار سرکار
 دولتدار آصفیه آدم شده اقبال بنام محمدرضا خان ولد محمد صلابت خان مرحوم بصوبداری آبخا
 سر فزازی دارد

سرکار تپیک

یازده محال پانصد و چهل و هشت موضع کاملش هشت لک و پنجاه هزار هشتصد و چهل روپیه نیم آن

سرکار میتال باوی

مشتمل بر محال نصد و هفتاد و پنج موضع کاملش دو لک و هشت هزار و دصد و شصت و
 دو روپیه پاؤکم یازده آن بر فزاکوه آن سرکار است و چهار بنجازه در کمر کوه تراشیده اند موضع جنبه
 ابلائی کتل فر و الپور نواب مغفرتاب در سنه یک هزار و یکصد و چهل و یک هجرت بقره و کثیر آبادی
 پرداخته بنظام آباد موسوم فر بود

سرکار همکر

محتوی بر دوازده محال شصت و یک موضع کاملش یازده لک و دو هزار و شصت و هشت
 و چهار روپیه ده آن پاؤ بالا قصبه همکر ربیب بین گنگا و آب پورنا است و پٹیہ ملک پور آباد کرده ملک
 جسے در سنه یک هزار و یکصد و سی و شش هجرت بر موضع شکر کبیر از اعمالین سرکار نواب
 مغفرتاب بر عماد الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد فیروزئی یانت آن موضع را الفتح کبیر موسوم نموده
 پر گنده گانده منقر فرمود متصل قصبه سببی عالی از سنگ سیاه است و عقب آن تالاب درین نواح کتل
 دیوگاؤن مشهور در پر گنده لواری کتل مشهور به نظرون پیدا گرد و حاصل آن ده هزار روپیه
 هر گاه خشک شود تا لک روپیه محصول بردهد

بقرت سلطان محمد تغلق رسید پس از سلاطین بهیمنه باز گردید سلطان احمد بهمنی در سنه هفتصد و سی و دو هجری بسواد میر رسید بشکار پر دخت رو باه برسگ شکاری حمله آورد تا نیز زمین دسته شهر آباد کرده دارالملک ساخت و احمد آباویدر نام نهاد درین زمان که سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است همه صوبه از عمر نواب مغفرتآب آصفیاه مغفور در قبضه اقتدار عالمان سرکار آصفیه آدام الله اقباله از یکصد و بیست سال است

سرکار محمد آباویدر

هشت مجال کاملش نواک سی و هشت هزار هشت صد و یک روپیه دو و نیم آنه

سرکار کلیان

دو مجال یکصد و چهل و هفت موضع کاملش دو لاک هفت هزار چهار روپیه پاوکم نه آنه در آنجا دوگاه حضرت سید تاج الدین شیر سوار از خاندان سادات صحیح النسب اند و در گاه مولانا منور و بنگله شاه خیر الدین ممتاز الامراء بشیره زاده حضرت غفرانآب یعنی کالی بیگم صاحب موجود مجای سیر تمام است که شلی ندارد و درینولا حکومت آنجا متعلق به ممتازالدوله عرف متنا صاحب داماد حضرت مغفرت منزل علیة الرحمه فرزند ممتاز الامراء مذکور است که با استقلال تمام قیام دارد در دپگیر گوساین و راجنا چاه عمیق و وسیع پنج یک لاک روپیه مبع باغ و دیول تیار کنانیده است عاصی بوقت بازگشت از اوزنگ آباویدر این بزرگان کرده سیر همه مکانهسا و ملاتات با حاکم نموده است

سرکار مظفر نگر ملکی

چهارده مجال کاملش دوازده لاک پنجاه و هشتاد و هشتاد و چهار روپیه پاوکم دوازده آنه مظفر نگر غیر کوهی است از کنگلی بیج و باره از هم بخته درین سرکایخ مجال به پنج محله مشهور تر کرای چور

دو صد و سب و سہ روپیہ دو آنہ	
سرکار سرپور و غیرہ	
<p>تعلقہ چانداسر شترہ دیہہ بدیمی آن بدقتز سرسید بخت محال کاملش چہار لاک یکہزار روپیہ برگ متبول چاندانازک و دوسرے دیہی از پانچہ سبقت برداز بس لطافت از یک بیڑہ صد برگش متوان بس کرد و در و در و با ازین نواح گذرد</p>	
صوبہ محمد آباد بیدر	
<p>شش سرکار ہفتاد و شش محال چہار ہزار دو صد و چہل موضع کاملش شصت و نہ لاک چہل دو ہزار یک صد و دو روپیہ پنج نیم آنہ قلعہ بیدر غیر کوہی است محکم ڈریت بہیتنا دو حصار اول چہا ہزار پانصد درعہ دار تفاع جدار شش دوازده درعہ و گردان خندق بعرض ایضاً و عمق پانزده درعہ دو قلعہ اندرون قریب چہا ہزار درعہ و بلندی دیوارش پانزده درعہ و سہ خندق و شوار گزار پناہ خندق اولین بعرض سبست و پنج درعہ و عمق پانزده درعہ دومی دومی از اول پناہ و رُت تزدر گاہ شاہ ملتانی صاحب قدس سرہ و در گاہ شاہ ابوالفیض سن اللہ حسینی از اولاد حضرت بندہ نواز گیسو دراز و شاہ قلیل اللہ بت شکن خلف الصدق حضرت شاہ نعمت اللہ ولی قدس اللہ سرار ہم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شہر ہستند و در کتب براہمہ دکن کہ پیش از پنہزار سال در زبان کنٹری تالیف شدہ مرقوم است کہ شہر بیدر مقرر ایان دکن بود ملک مرہٹ و ملک و کرناٹک در قلمرو داشتند راجہ بہیم سین مرزبان آسجا در سخاوت و شجاعت علم کتابانی می افراشت بر دہمنی نام دخترش راجہ نل راجہ مالوا لکش بخت داستانش شیخ فیضی منظوم کردہ موسوم بہ نل دمن است بعد از ان از ریا ان اثری باقی نماندہ در دکن طوایف الملوک شدہ بہت ہر ذی عزم بود و مدتی در ان ماندہ آن صوبہ</p>	

سرکاری فرزند کراچی استیکر

یک مجال کالمش یک لک سی و چهار هزار شصت و پنجر و پیشش از قلعہ استیکر کوہی مختصر سابق ابراہیم گم نام او بوده چون خان فیروز جنگ مفتوح نمود بیفر و زکدہ موسوم ساخت بلکہ حیدر آباد و بیجاپور و قلعہ اہونی از بیجاپور گروہ و کلہ کہ زیاد از بیجاپور شصت کردہ است

صوبہ دار الطفر بیجاپور

بر دو قسمت است صوبہ بیجاپور بحوالہ ہر دو قسمت کرا و طرہ شتا دلک و چہل و چہار ہزار کیصد و سہ ہر پویدہ دوازده آنہ قسمت اولین صوبہ بند کورہیہ سرکار دو صد و بیجاہ و دو مجال کمال آن دو کرا و طرہ شصت و یک لک ہفتاد ہزار نصد و چہار ہر پویدہ آنہ قسمت ثانی تعلقہ کرا ناک ند پور بتصرف زمینداران سر رنگ پٹن وغیرہ بلا قید مجال کالمش پنج کرا و طرہ است و دو لک شصت و ہزار ہر دو صد و سی و ہزار پویدہ دو آنہ درین صوبہ قلعہ کوہی بسیار خصوص در کوکن و مصطفی آباد و ابل وغیرہ بنا و نیز واقع و دریای کشتا از گھاٹ کوکن این صوبہ برآمدہ از صوبہ حیدر آباد گذار دہ و نزدیک مچھلی بند رسیدہ بحیث اعظم چونید و در دہ ہیر از گھاٹ کوکن تعلقہ اوزنگ آباد و در بیضوبہ دوم تہ ر و انت و درمی آید متصل راجپور بکشتا و در شود و در دہ اوزنگھاٹ کوکن نزد سرکار اعظم کرا بلگاؤن نمایان گشتہ بتنگ بہدر رسد و آن از سرکار احمد نگر جریان شدہ بیجاپور ملکیت وسیع کہ ہر طبعات ازین است در سوائف ایام متصرف راجہای بانام بود بعد از ان دار السلطنت بمالشاہیہ شرفیہ تخت نشینان اینجا یوسف عادت شاہ است ہنگام حکومت خود قلعہ ارک بیجاپور کہ از گل بود بکج و سنگ بنا ساخت و مدت بست سال حکمرانی نمودہ در گذشت بعد از ان در اولاد و احفادش

و امر خفته و دو دمان و پرگنه کان کرتی عت کر کور سگال بفاصله سر کر و سہت دو پرگنه گتھقل سر کر وہی
 لوکاپلی موضع شتر جای بودن زمین را آنجا است و ما این پیٹھ آباد کرده لوکائی است کہ در آنجا
 اقسام ساڑھیهای عمدہ میبافند در وازہ پونا و ناگپور و دیگر جاہای معتبر میکنند و نیز کفتش با لوزن
 تا دو فلوں ہم سبک تر و نرم تر میشود بہ یک روپیہ جوڑہ کفتش پا خوب بہت سے آید
 ہر سال مال یک لک روپیہ فقط در بلدہ پونا بوقت علداری باجی را و وغیرہ بہ مصرف
 میرسید و الحال ہم در بلدہ حیدرآباد شرح بسیار نزد برہمنان است و از بعضی
 محال این سرکار آب بہر اجاریت ناویر معتبر جاہیت کننا رنگ کوتی درین سرکار اندر و بودن
 محال نامی کہ در آنجا عبیر و اگر تبتی و سچ و عمرن خوشبوی از صندل میبازند و مٹلاسیکت مال ہزار روپیہ
 بخرچ اطراف بلاد وغیرہ میرسد اما متصل ناویر مکان پیر سکھان کہ گوبن سنگ نام دارد و کمال آسان
 و نہایت شگف است کہ تہران سکھان از لاہور وغیرہ آمدہ پستش آنجا میکنند و میباشند
 گویند گوبن سنگ مذکور در وقت خود افغانی راکشتہ بود پس او ہر گاہ جوان شد از دہلی برای قصاص
 خون پدر خویش دزدانہ آید ہر بلطی ہمسایند کہ اکثر با ہم چوڑ بازی میکردند روزی برہمن شغل چوڑ
 بہم شدہ کار او تمام نمود و او را نیز مریدانش لقبیل آوردند اما گوبن سنگ بوقت مردن وصیت کرد کہ
 این قائل را متصل قبر من دفن نمایند تا ہر کس کہ برای روشن من بیاید اول گل بر قبر او نهد بعد از آن
 برسات من گل افشانی کند و گرنہ نزد من قبول نخواہد شد پس درینو لاہم اول فاتحہ بنام او میشود
 بعد پستش گوبن سنگ مذکور میکنند و از نزد والیان لاہور شل نجیت سنگ و شیر سنگ و نونہا سنگ
 وغیرہ نذرهای بسیاری آید پیش از چہن سال نجیت سنگ پنج لک روپیہ ستادہ بود کہ در آنجا
 قلہ نچتہ از سنگ و آہک تیار نمایند کہ اکثر از مسلمانان باشندہ آبادی ناویر مناتشہ میکنند حکم
 حضور پونا بہانت آن شرفصد و ریانت لہذا موقوف گردید بطور نہ آمدہ ہا

و نزدیک قلعه تالابچه که موسوم بجگت تالاب است واقع ششش کردی قلعه مذکور دریای سیمرا و قلعه تنگیر
 سمت شرق است در سنه هشتصد و چهار هجری بمفضل الاصفینا اکمل الایقینا حضرت سید محمد حسینی
 گیسو از الملقب بنده نواز قدس الله سره العزیز در عهد سلطان فیروز شاه بهمنی بر توسعات افکنده فیروز شاه
 مقدم آنجناب گرامی داشته خانقاه نزد قلعه تعمیر نمود و التبت و خانخانان برادرش عقیدت و سیخ مافوق دست
 روزی فیروز شاه پسر خود حسن را بولی عهد مقرر کرده التماس فائحه خیر نمود آنجناب فرمود که انیتجه
 دنیا داری و سلطنت است باید که سلطان خود فائحه خیر بخواند او بتهدید تمام گفته فرستاد که جناب
 سید عالی نشاند و مقدس روزگار زند است دعا نمود بهر صورت باید که فائحه خیر بخواند این را نخواست
 نیز بعضی در آمده فرمودند که از عالم غیب قرعه سلطنت بنام خانخانان زده اند فائحه من بچپ کار
 می آید فیروز شاه دلتنگ شده پیغام کرد که از خانقاه بیرون روند آنجناب از آنجا بر آید
 جایگاه گنبد مبارک است فروکش نمود فیروز شاه در رصد و محول ساختن خانخانان شد او آگاه
 گشته با پسر خود محمد نام به پناه آستان کرامت نشان شناسنت آنجناب دستار مبارک دوپاره
 کرده بهر دو قسمت فرمود و فائحه خیر خوانده مژده سلطنت بنام خانخانان و پیشش داد تا آنکه
 کارش بالا گرفت و بخت سلطنت جلوس نموده خود را با حیر شاه ملقب ساخت در ایام فرمان روی
 او آستان آنجناب مطان جهانیان گشت تا بحدیکه شخصی از کونی سوال کرد که جناب حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم فاضلتر است یا سید محمد گیسو در از او جواب داد که محمد اگر چه پیغمبر است اما سبحان الله
 سید محمد حسینی چیز دیگر است در گاه معنی شرقی قلعه کمال عظمت و رفعت اگر همه عشرتس برین گویم
 روست و وصف آن گنبد فلک پایری تا بکوسی بتانم سر است متصل در گاه مبارک روضه شاه
 قبول الله حسینی قدس الله سره العزیز بنیره آنجناب است بر روضه خرد شتهار وار دو صاحب مجاوه
 هر دو در گاه علیحضرت علی علیه السلام میان در گاه و مخدوم پوره آباد و تالاب متصل قریب شاه بازار

حکومت آنجا بوده چون محمود زنگ ریب باو شاه در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و سه که سکنه عادل شاه را خلع کرده بریجا پور متصرف گشت مدتی در خاندان تیموریه مانده هرگاه رایت دولت ابد مدت آصفیه آدم الله دولت افراشته دکن در قبض و تصرف حضرت منقر تآب آمد تا حکومت نواب شهید نام جنگ و بجایگزین مظهر جنگ هدایت محی الدین خان بنده حضرت منقر تآب عنایت گردیده در عماد میر الممالک صلابت جنگ مرحوم در تصرف زنا دران پونا در آمده مدت بسیار بوده بعد از شدن حکومت از پاجی را و پسر گھنا تهر را و عت را گھو درینو لاد دست صاحبان انگریز است بیرون شهر بیجا پور گنبد حضرت امین الدین علی قدس الله سره الغریز و متقار دیگر اکابر مشهور و مضاف خلافت است مسجد جامع بیجا پور و مکان قدم شریف و گنبد سلطان محمود در ارتفاع بی مانند است و اندرون گنبد مذکور سنگ برق آویخته است که هرگاه برق اندرون رود یا بالایش افتد

پیچ انزکنده

سرکار حسن آباد عرف گلزار

یک محال دو صد و هشتاد و هشت موضع کاملش هفت لاک پانزده هزار پانصد و هشتاد و دو در پوریه هفت و نیم آه و آخر عهد سلطان محمد تغلق ارکان دولتش از فطر سفاکی او هم دانسان گردیده هر یکی باقطاع مملکت بر سر سوری برداشتن و حسن کاکلوی بهیمنی مخاطب لطف خان بقلمه ای باغ و چرخ و گلزار متصرف گردیده در سنه هفتصد و چهل و هشتاد و سه که خود را سلطان علاء الدین بلقب ساخته بر سر ریاستت جلوس نمود و گلزار را بحسن آباد موسوم گردانید و به تمسیر و استحکام قلع چائی تخت خود قرار داد قلع مذکور غیر کوهسیت و در سوابق ایام تا موضع سلطان پور دو گروه ریشی هموری داشت ویران شده اندرون قلعه بتخانه کلان بود مسجد ساخته اند و بیرون قلعه آبادی شاه بازار و ننگر که دران خانهای راجپوتان احشام قلعه است و غازی الدین پور و دیگر پوره جات متفرق

تا بقلمه پانچل هفت فرمودند و جناب مرشدزاده آفاق حضرت منفرت منزل سکنه رجا بهادر
 را تا بقلمه سیرنگ پٹن معظ الامراء را المہام سرکار ارسال فرمود و ملک یک کر و ڈر و پیہ از
 ٹیپو سلطان دخل سرکار گشت چنانچہ مفصل تقلم آمد قلمه مذکور او ہونی نیز در تنخواہ پلاٹن انگریزی
 ملازم سرکار لعنوان جاگیر داده شد اما قرار داد چنان مقرر یافتہ کہ ہر گاہ تنخواہ پلاٹنہای مذکور
 نقد از خزانه عامہ سرکار و حمت شود آنوقت ملک سرکار محمول خویش بلا تعذر دخل سرکار دولتہار
 نمایند و ریو لا عمل صاحبان مذکور در آن قلمہ وغیرہ است

سرکار جنگاپور

شانزده محال کاملش ہفتہ لک ہشت ہزار و دو روپیہ یک آنہ پاؤ بالاد و عمدہ خلد سیکان اوزنگت بڑا
 بادشاہ این سرکار بدلیہ خان میانہ لعنوان فوجداری موقوف بودہ بعد فوتش بہ پورا و عبد الغفار خان
 پسر عبد الحمید خان پس از ان حمید زنا یک تسلط یافتہ از عبد الحکیم خان پیشتر گرفتہ اورا روانہ
 عالم دیگر ساخت ذکرش خواہد آمد

سرکار تفرکل

شانزده محال کاملش پانزده لک نو دوش شہزار و ہفتاد و دو روپیہ چہار دہ آنہ پاؤ بالاد این سرکار
 قلمہ کوئی بادامی است

سرکار ریاساغ

دوازده محال کاملش یازدہ لک چل و کینزار و دو صد و ہفتاد و دو روپیہ پاؤ کم پنج آنہ

سرکار غازی پور

ست و سہ محال کاملش نہ لک و سی ہزار چہار صد و ہفتہ روپیہ ہفت و

نیم آنہ

درگاه شیخ البینوخ شیخ سراج الدین جنیدی که برونده شیخ زبان زد است و مزارات دیگر اکابر
 قدس سرهم اندرون قلعه و بیرون آن واقع عرس شریف بحال تکلف میشود درینو لا از حضور پر نور
 آدام الله اقبال هر سال در کسرس شریف یک منصب دار و چویداران سرکار باد و هزار روپیه
 نقد و شرفیهای نذر و غلات مخلی کلابتونی عمده و شامبانه مخلی کلابتونی بیش قیمت با دیگر غلافها
 طاس و کنجاب و غیره میرود و بخت بریانی لذیذ هر روز کنانیده کشتی درگاه را پر ساخته بخلن الله
 میخوراند و نذر و نیاز میگذرانند و سلاستی حضور سلت مینماید هر سال معمول ستمه شده است و
 تا الان نیز مناش هر دور و در و در جا گیر یک یک روپیه بحال و جار است

سرکار اعظم نکر عت تلگاؤن

پانزده محال کاملش سیزده لک پنجاه و چهار هزار پانصد و یازده روپیه پانزده آنه

سرکار اسعد نکر

عن انگلیج و دوازده محال کاملش پنج لک و سی هزار چهار صد و یازده روپیه

سرکار امتیاز گده

ادو هونی شش محال کاملش هفده لک هشتاد و پنج هزار و شش صد و هشتاد و شش روپیه پانزده آنه
 سابق و لغت شجاع الملک امیر الامرا ابالت جنگ بهادر برادر خرد حضرت غفر انما ب بوده بعد
 انتقالش چند سده و قبضه داراجاه فرزند کلان بهادر معزمانده که داماد آنحضرت بود و نقشبندی
 بیکم صاحب مرشد زادی را در از و در حش براده بودند بعد رحلت داراجاه بدست اولیای دولت
 در آمد چون مهم بر سر بیچو سلطان مقرر شده حضرت غفر انما ب در سنه یک هزار و دو صد و چهار هجری

سرکار کرناٹک

صوبہ پنجاب اور پنجاب و شش محال پنجاب و دو وصلی و چار داخلی کاملش پنجاب و دو لک نو و پانچ ہزار
سی صد و پنجاب و شش روپیہ ایک آنہ پاؤ بالا کرناٹک ملکیت و مسع جدا گانہ قلع این الکہ غیر
کوہی شہر بجائنگر در سولہ ایام مقرر اجایان کرناٹک بود و درین زمان اثری از آنها باقی
نماندہ متصل شہر مذکور آنی کونڈی پرگنہ در وقت ریان آنجا نیلخانہ بود بزبان کنٹری آنی نیل را
گویند پس از ان در دفتر آنی کونڈی پرگنہ قمریافتہ داخل سرکار کرناٹک شد پیش از چندے
این ملک در تصرف بیہو سلطان خلف حیدر نایک بود درینو لادبت صاحبان کلاہ پوشان
انگریز است کہ داخل کمپنی گردیدہ ہ

سرکار مدکل

بیزوہ محال کاملش نہ لک نہشت و نہ ہزار نہ صد و ہشتاد و چار روپیہ دو نیم آنہ

سرکار مصطفی آباد

دابل نہشت محال کاملش شانزدہ لک نو و دیکہزار یک صد روپیہ نہ آنہ

سرکار مری تقضی آباد و مری

شش محال پنجاب ہشتاد و سہ ہزاری و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہیت

سرکار بی شاہ درک

عشر ہزار نہ محال کاملش پنجاب ہشتاد و سہ ہزاری و نہ روپیہ چہار نیم آنہ غیر کوہیت جو بیارکتا از
گھاٹ این سرکار برآمدہ

سرکار نصرت آباد

سکر پنج محال کاملش شانزدہ لک بت و دو ہزار نو و شش روپیہ پاؤ کم چہار آنہ ہ

سرکار زندگ

هشت محال صد و هشتاد و نه موضع کاملش ده لک وست و پنجاه و بی صد و شصت و سه روپیه
یک کانه قلعه زندگ غیر کوهی در پاستان زمان حصارش را راجه نل مالوا کر بر دینی دختر راجه پیم سین
مرزبان سید رتیش و رزیده بود بنا ساخته اند انام او شهرت گرفت و بعد در و در و دور برج و
بار که آن از هم سخت در سنه نهصد و شصت و شش حجج بکر عادل شاه بیجا پور باراده تسخیر
شوراپور بنا بر اقامت لشکر خود آن کانه اساس تعمیر کرده بشاه درک موسوم نموده در سنه یک هزار
و ست و سه بکر جو بیار پوری را کیطت قلعه سدی در نهایت استحکام با ارتفاع است و در
در عم برست و ست دیگر و جوت آن نشیمن ساخته باب محل مسه نمود در ایام برشکال آب
طغیانی کرده از بالای سقفش برآمده پیش روی شین چادر آبشار ریزد عاصی محر را و اوق در سنه
یک هزار و دو صد و سی و پنج بکر در عهد کرار نواز خان عفر در اول خان به قلعه مذکور فرست
سیر نمود و محل آب و غیره بچشم خود دیده چنانچه بهادر مذکور یک هزار روپیه نقد و یک کره آب
یعنی بچهره داده رخصت فرمود آب بهیر ازین سرکار بسر کار غیر و زنگنه رود پرگنه اندر صفا
ازین سرکار است در آنجا درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لا طلی الضاری قدس الله
سر العزیز است در سنه هفت صد و هفتاد و هفت بکر سواد قصبه التدر القدر و مخدوم خود لور کین
فرموده به عالم قدس خرامی گنبد و نقارخانه در زندگی خود بنا فرمود و در سنه یک هزار و یکصد و
نود و چهار بکر سیر بدر الدین حسین خان نقارخانه پنجه مقابل دروازه درگاه بر رفت و دست
بنا نمود و احاطه قیدیم را که از سنگ و گل بود پنجه از سر نواصرت کرده به اجرای بلوغ خانه بنا بر

فقرا و ساکین ذخیره ثنوبات

اندوخت

سرکار زندگ

که گفته او تا بولایات رفته پسند خاطر دانایان آنجا گشت درینو لایم در بعضی جاها مهرهای کار دتی
 مرزاند مذکور در بلده موجود اند که تا الآن دیگری پیدا نیست بعد مرزاند مذکور کار سپهر و محوطه
 ساکنن یاقوت پوره و پسر سوتم ساکن علی آباد عمده تراز همه دیگر است و کار سواد زرگران و ساده
 کاری اینها عجیب و غریب حشمت جنگ کرک پاترک و کیل انگریزی میگفت که کار ساده کاری
 و سواد ساکنان یاقوت پوره از ولایت ما بهتر تر است چپیت قلم کار رنگ آبی یعنی رنگ پانی
 اینجا هم علی الخصوص چپیت قلم کار سخته مچھلی بندر که از مضامین این صوبه است در تمام هفت کشور
 بفرخت میرود و مشهور تر است که اگر هزار بار شوب رسد نقصان در رنگ آن نمیشود و سوره
 اینجا یعنی کار طلالی و نقرنی برگ و بار بالای امچه های مچھلی بندر و بالای دیگر پارچه ها که انرا
 و سوره میگویند شهره آفاق است و چند زوج انگلیسی یعنی جوڑه چوڑی که زنان هند و دکن
 در سالی سیم میپوشند نهایت نازکتر و باریکتر بکار اقسام اقسام و انواع و انواع مروارید
 و مینا کار ساده و زمردی و یاقوتی و غیره در حیدرآباد میشود که در جنبش سالی محبوبان جواهرخانه
 قدرت خدا ینماید ولیم پالم صاحب انگریز جوڑه های عمده با کار مروارید و غیره که هر یک جوڑه
 بقیمت سی روپیه و علی العموم تا پنچر روپیه مال یک یک روپیه تیار کنانیده بولایت لندن فرستاد
 که در ولایت چندی رواج یافته بود و جمایل لاکه در پنجاب و فلوس چوڑی فروشان میفروشند
 مانند جمایل طلا که هیچ فرق نیمایند بی بی های ولایت انگریز بعنوان نفسن بسیار پند نموده بخوبتر
 تمام طلبینند و حضرت مغفرت منزل مال دو هزار روپیه ولیم پالم صاحب مذکور بولایت
 فرستاد در مضامین این صوبه اتمشه و پارچه و فرش نفیاست میسازند مثل ژوریه کهنپوره
 و آلپور و ژوریه کر نول و کراپه و محمود خانی و سحر خانی کراپه که یک تخان محمود خانی از دورپور
 تاسی روپیه قیمت دارد و آغا بانی سیکا کول جوڑه کیصدر روپیه و سیله نپاڑه یک تان بست روپیه

تعلق سیرنگ پٹن وغیرہ

بلاقیہ محال کا ملش پنج کروڑ و اسی لاکھ و دو ہزار دو صد و سی و نہ روپیہ دو آنہ در پستانانی
 زمان این ملک در تصرف زمینداران بود بعد از ان بھیدر نایک و خلفش ٹیپو سلطان تعلق داشت
 احوال تصرف صاحبان انگریز داخل کمپنی است

صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد

سہ تعلقہ کرناٹک بالا گھاٹ و پامیان گھاٹ شملہ حمل و سہ سرکار چار صد و بیازدہ محال جمع کمال
 کل صوبہ شش کروڑ و اسی لاکھ نو زدہ ہزار دو صد و اسی و نہت روپیہ پا و کم یک آنہ از انجملہ سوا
 تعلقہ کرناٹک بست و دو سرکار کہ در آن دو صد و چار دہ محال است کاملش یک کروڑ و نہت و اسی لاکھ
 و ہشتاد و پنج ہزار سی صد و چہل و نہت روپیہ سہ آنہ و تعلقہ کرناٹک محتوی بر بست و یک سرکار
 و یک صد و نو دہ و نہت محال کمال آن چار کروڑ و اسی لاکھ و شش لاکھ سی و سہ ہزار شہت و نہت و
 و نہ روپیہ پا و کم چار دہ آنہ ملک تلنگ عبارت ازین الکہ است و زبان تلنگ مخصوص مردم این
 سرزمین و در سوال ایام تصرف راجہای بانام بودہ چنانچہ ذکرش در احوال سلاطینان قطب شاہیہ
 گذشت صاحب حیدرآباد اندکی بغیر کنکرہ کہ از دروازہ چار گھاٹ تاوروازہ دبیر پورہ و بعضی
 قریب دروازہ یا قوت پورہ تیاری عماد الملک مبارزخان است کہ در حکومت خود شروع
 کردہ بود و بالقی تمام مفصل نواب حضرت منقر تآب سبغہ مغفور تیار کنانیدہ باختتام رسانیدند
 احوال عرس کوه شریف و عشرہ محرم الحرام و دیگر بزرگان اینجا ہمہ در آخرین باب مرقوم
 خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ سہ عجایب متفرق نفایس اینجا اکثر مطبوع خوشگمنی حشر و
 مہرکنان اینجانبی مثل خصوص مہر کنی مرزا فاضل بیگ در عهد حضرت غفر تآب شہزادہ آفاق بود

سمورک است سواى این در طرف بلده حیدرآباد باغات بیشمار از میوه از همه اقسام و انواع
 بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه اسالی و الفسن و ملغوبه بوزن یک آشار یکدانه پیرامیکر دو سه دانه
 در دیهات انبه اسالی بهتر از الفسن و ملغوبه موسوم بشکر پاره و لواب پسند و شاه پسند و لوانه
 وحشی و حسنی و بدیگر نامها و بدیگر بدیعی عجیب و غریب بوفور تمام است و شترلیفه تمام صحرای حیدرآباد
 و دیهات دور در جانب شرقی و شمالی و جنوبی را و اکثر و ساکن است اما جانب غرب تا دوشنزل
 بسیار است و از آنجا کمیاب آنچه در بلده بقیمت میفروشند بزرگ پر مغز بیک فلوس ده دوازده
 میدهند و در دیهات هر قدر که منظور بود از صحرا بغیر قیمت می آرند و میخورند صحرا تمام پر از
 اشجار شترلیفه است که رسیدی سینتا پهل میگویند نهایت بالیده همه مغز و شیرین تر از شکر و خوشبو
 بوزن نیم نیم تا نیم میشود گو یا قند سفید با شیر با گلاب آمیخته است اما خورپزه درست نیست
 مگر یک قسم خرد برابر با رخ گلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود و بعد آن تو مری زرد مگر خورپزه
 که کونل و دریائی گنگ که نهایت شیرین که لب البندوبت خود می بندد و کوند و سنگتره سکا کول
 که مال بهشت است کوند و سنگتره ناگپور و اوزنگ آباد با سنگ و نمیر سد سواى این اما سنگین
 و قصبه بیله بادانه های سلطه کم تخم شیرین تر بیا هم میرسد اخیر بقدر دوازده فلوس و زنی شیرین
 در باغها خصوص در باغ خلوت مبارک حضور پر نور و خانه بخانه نیز بهتر میشود و ناحیل صدی ندارد
 و دیگر از تخم و رختان تا در مغز تخم خام برمی آید که آنرا در هندی موبخل گویند بسیار نازک و خوش
 طعم و آبش که از اندر نش برمی آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند و خواص ذی مقدار مانند
 فالوده بریده در میان آبش قند و گلاب انداخته در گرمای تابستان با استعمال می آرند بهترین
 بهتر بدست گلها خوشبو از گل گلاب و شیرین و نشترن و یاسمین و موتیا و موگره و بٹ موگره و غیره
 باقسام و انواع در باغها پیدا میشوند اما شش از موتیای هزاره برابر قندق میشود که یک گل تمام

علی العموم است و مال بار یک تیرگران ترو اینجه مال پایدار و مضبوطه مانند مال ولایت بمبئی که هر تدر
 از آن شود بوسیده تدر یک پوشش و شوب معدوم میگردد و قایلین و رنگل و شطرنجی هونگیر
 و اکثر اینک ریگستان است خصوص اطراف حیدرآباد و در بارش کل و لاکم بسیار و اکثر جادو محسرا
 بالکل نیست که زمین سبخ ریگدار است و در سبزی صحرا سخی جاده باورسته با لطف عجائب است و
 کولاب یعنی تالاب جا بجا پر آب میباشد و بومیان اینجا که عبارت از کنه باست هر گاه حملو شود
 مزارعان بازار روی بارش نمیکند که در فصل آب و تابی بکاری آید و شالی هزاره قسم میشود
 باریک و باریک ترو کالاهات و مراد علی و سکهد اس و قندهاری و استمالی و قتیقه قتل و کتله
 و کالی غیره خصوص شالی پنج باریک خوشبوی قصبه قندهاری و ضلع سرکار میدک و نیز محصول کلالی آنچه
 یعنی محل شجارین همی بسیار است محصول کلالی شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر
 همه کلالی میفرشند چرا که حکم سرکار به اندرون آوردن مہنیات نیست و قتیقه سه سال از نه بکیزار دو
 و چهل سکه تعلقه بعثت بلده حیدرآباد و بلده عاصی مؤلف از سرکار دو و نهم از آصفیه آدم الله
 اقباله با استصواب چهار جبهه قلع فرخ نگر بادیهات آن و محالات دیگر رگنه زسا پور دابر سیم پور
 و توپران و پیدلی و بی چپور و رنگل محالات سداک روید بود فقط از تعلقه بعثت پانصد رس
 شراب هر روز در بلده می آمدنی اس است روید محصول دشت و هفت صد سبوی سبندی که عصبی
 سحرهای شراب و سبوی سبندی مع کل جهوه و بی بی های شراب نظام پیچیده جمالت و پنجره و پیه
 ماهوار بعثت ماهه در سرکار میرسانند سبوی محصول بازار شکر حسین ساگر و در آن میان بکیزار
 پانصد روید پنج سبندی و پانصد روید ماهوار ذات راجه دهرج راجه بالا پرشاد و بهاد و خلف
 راجه چند لول چهار جبهه بادیهات تخمیر مجبر میگرفت تتمه است و سه هزار روید بلا تصور دخل سرکار
 میشود اما درینولا تعلقه بعثت لبلات راجه دهرج مذکور بذات است رای عالم چند کار پرداز بهاد و مخر

وزحمت این بیچاره همه بر باد و رایگان شد خدا تو قیق دهد که این شیوه ناستوده امر از تک کنند
آمین آمین شوم آمین الغرض پنجگانه احوال عمارات و غیره بلده مذکور است در ذکر سلاطین قطبشاه تعلیم آید

سرکار محمد نگر گولکنده

دوازده محال کاملش پانزده لک هشتاد و دو هزار پنجاه و شش روپیه پنج و نیم آن کیفیت این سرکار
مفصل در ذکر بادشاهان قطبشاهیه تعلیم درآمده و درینو لایم شده زاده مبارزالدوله بهادر برادر
خرد حقیقی حضور نور آدام الله انبیا در موتی محل قامت دارند

سرکار بهونگیر

یازده محال کاملش هفت لک و هفتاد و پنجاه لک صد و هفتاد و هفت روپیه یازده نیم آن قلع
بهونگیر یک قطعه سنگ است که سوای کوه یک قطعه قلع دولت آباد دیگر هیچ جانب نظر نه آمد صحنی محراب
تایخ موضع موریرال و یک حصه در موضع رای گیر زیر قلع بهونگیر جاگیر دارد و بقلع داری آنجا
رشد الملک سر فرزند

سرکار میدک

نام اصلی اش گلشن آباد است دوازده محال کاملش پانزده لک سبت و پنجاه و سی صد و چهل و دو
روپیه پا و کم پنج آن قلع مذکور کوهی است و قلعه داری آن بلده فیضآباد و خلف طالب اللذله
منگبجان کولوال بلده از قدیم مقرر است عاصی مؤلف این تایخ جمله دو دیبه در زیر آن موضع ما
را چلی و نمک پلی بر گنده لوط و طراز آباد واجب داد جاگیر دارد

سرکار کولاس

پنج محال کاملش شش لک و پنجاه و پنجاه هفت صد و سبت روپیه پا و کم چهار آن قلع کولاس

مکان را سطر میاز و عجیب و غریب است که در هیچ ولایت پیدا نیست سواد این ملک طلسم است که تجزیر
 و تقیر بر نمی آید و هر جا که نظر کار کند تراکم اشجار و کار نیزهای آب شیرین و تخمهای زمردی شالی زار
 و باغهای بجز و شمار و درختان این که آنرا امرای نامند قطار نظار که چشم بینا خیره گشته
 و تالابهای پر آب و سایه درختان سیندهی که هم صورت و شبیه درختان خرمای ولایت است
 جا بجا بر سر ناله های آب روان و نیز هجوم جانوران پرند شکاری و هجوم درختان تا طراک شتاب
 درختان نازیل باشد همه خالق بیچون حقیقی بر زبان می آرد و کن الدوله مدار الممام سرکار
 حضرت عفر تا ب نهی از تالاب موضع چلبلی در بلده آورده بود درین زمان مسدود است که
 خشک شده و نه بر سر عالم مدار الممام حضرت منقر متمثل از جو بار ساسخل که کتبه بسته آورده
 آب آن جا بجا خانه بخانه کوچو جاریست در احوال میر عالم گذشت میر صاحب موصوف عجب باخیر بود که
 هزار مابندگان خدا از فیض آن بهره یاب ما در این حسب جبار به تالاب بنا کرده خود روزنامه اعمال
 خود برده ابد الالاباد و خل ثواب است طرفه اینکه عادت میر صاحب موصوف چنان بود که اگر شخصی
 ده پانزده روز حاضر در بار شود و آداب مجربا آرد و بدو هفته سپری کند که چه حاجت است
 هر چه بیان میکردنی الفور اجرا میشود اتفاقا از یاورى طالع حق رفاقت و مصاحبت در بیاید
 ازان نوعی سلوک میشدند که باز حاجت التجا تا به زندگی بدیگر نمیداشت بلی رسم زمانه همین طور
 میباشد که صاحب موصوف اختیار کرده بودند و درین زمانه مروت نه اخلاق نه سخاوت نه عزم
 شناسی با ماباتی است هر چه هست خود عرضی است بوقت ضرورت کار خود طوری لجاجت و خلایق
 میکنند که آن کس می فهمد که این صاحب مروت دست گیری من نموده چه حاجت التجا بدیگر بردن است
 و قتی که برآمد کار آن مطلب بر آتش بر بنجی از خلق و بیروتی و غیبت گوئی پیش می آید که گویا
 گاهی شناسائی نبوده بلکه در زمانه سابق عداوتی رود داده که بد آن میگیند و این همه امید

سرکار و نخل

ششازده محال کاملش هفت لک و چهل و هشت هزار ششصد و سی و دو روپیه چهارده آنه قلمه غیر کوهی است

سرکار ملنگور

سر محال کاملش یک لک و هفتاد و چهار هزار و دویست و شصت و هشت روپیه سیزده آنه قلمه غیر کوهی است از صوبه حیدرآباد و سرکار محمد نگر گوکنڈہ تا سرکار آراگیر و جانب شمالی ملنگور تا دریای گنگا بکاب بهولند و تصرف سرکار آصفیه آدم الله اقباله و ملکه است و از سرحد ناگپور ملک کونڈہ و آنه و غیره ملک بهولند در اختیار صاحبان انگریز است اما حقیقتا برای نوزده یکی از اولاد کھوجی بهولند را بر سر حکومت نشانیده ملک چیل لک روپیه در اختیار او گذاشته بانی بست و عملداری میمانند

سرکار مصطفی نگر

عرف کونڈی بلتی است و چهار محال کاملش دوازده لک سی هزار پانصد و پانزده روپیه پاکوم سیزده آنه

سرکار ایلپور

دوازده محال کاملش شصت و سه هزار ششصد و چهل و پنج روپیه یازده آنه

سرکار اجیندر

بست و چهار محال کاملش شش لک و هشتاد و پنج هزار پانصد و نود و نه روپیه سیم آنه

سرکار کان الماس

یک محال کاملش دو لک و پنجاه و پنج هزار روپیه

سرکار محلی پن

هشت محال کاملش پنجاه و یک هزار نصد و پنجاه و هشت روپیه یازده آنه

بنای حبشیہ قطبشاہ است کہ باہتمام جگدیو راؤ نایک واری قلعہ گوکنڈرہ باحدت در آمدہ کہ گذشت

سرکار ویلکنڈل

سیزدہ محال کالمش وہ لک پنجاہ و شش ہزار دو صد و چیل و ہفت روپیہ سیزدہ آنہ پاؤ بالا

سرکار ریاضی

پنج محال کالمش چار لک سی و سہ ہزار شصت و شصت روپیہ سیزدہ آنہ قلعہ پاگل برکوہ وسیع است
در سنہ یک ہزار دو صد و چار ہجرت حضرت خضر اناب در اقامت خود کہ برای تنبیہ ٹیپو سلطان
والی میرنگ پٹن رسال رونق افزا شدہ بودند عمارتی تیار کنائیدہ جشن سالگرہ بنہایت تکلف
ترتیب دادہ بودند کہ طوائف رفاصن حیا پور و چنی پٹن و سر بنگ پٹن تا دریای شور جنوبی
و شرقی ہفتصد طایفہ نامور آمدہ مالا مال انعام و اکرام بسیار گشتند درینو لا بہ ستور سابق

در عمدہ پسر نذر ہا در خان مرحوم است

قلعہ الیکنڈل

بست و یک محال کالمش دو وزوہ لک بست و چار ہزار چار صد و پنجاہ و ہفت روپیہ ہشت آنہ
پاؤ بالا الیکنڈل قلعہ کہ ہی است درینو لا البعدہ نبیہ زبردست خان مرحوم پسر دومی خانبخا نخان
داروغہ فرشتخانہ سرکار قلعہ داری آبخاست خیاطان کاریگر آبخا بسیار اند سوزنی ما و تکیہ ما
و سند ما و انگر کہہ ہی سفید کار سوزنی و با و کشنای بسیار مال صد ما روپیہ تیار کردہ ببلدہ و دیگر
جا ما میفرسند بقبیت و بخوابش تمام در ایام سر ما و گر ما مردمان سیکند و طوائفان رفاصن ملنگ

بسیار خانہا دارند

سرکار آرا مگیر

یک محال کالمش ہفت لک ہشتاد و دو ہزار شصت و چیل و چار روپیہ ہفت و نیم آنہ

که او ماه بانه نقد میداد از باعث اختلاف رو پیو حیدر آبادی و کلدار انگریزی که در آن نقصان سرکار
صیرجا میشد اینک مذکور ه عنایت گشت و تر نامه مشروط است هر گاه از حضور پر نور نقد تنخواه محنت
شود صاحبان انگریز بلا تعذر ملک سرکار را گذارشت کرده دهند

سرکار کبخی کوڑ

پانزده محال کاملش سیزده لک و هفتاد و چهار هزار و هفت صد و نود و هفت رو پیو نرمانه درین
قلعه در میان حوض کلان فواره ایست که آب او بار تفاع هفتاد و دره هجده گد میناید از بالای کوه که
منبع آب اوست آبش در فواره آمده برابر منبع خود تفع میچید که چهار جوان پهلوان مثل خمینی بیگ
از اول وقت دانا د شاه تجلی علی و مرزا محسن علی بیگ و دو کس دیگر سپر بالای دین فواره نهاد
فرمود که آب از منبع سر و هندی بجز دور و دو آب هر چهار جوان بچار سمت افتادند بیچ قوت و زور
ایشان کار گشت پس منت الملک که قوی الجخته زور آورد و خود بالای گلدره نشست
دیسر را مضبوط کرده گفت که آب را از منبع سر و هندی بجز در رسیدن آب تا بلع ساعت آن قدر
بند نمود که سپر بجای خود ماند و آب بر ن آمد لبه از آن فرمود که حالا قریب است که هر دو بازو کس
من شکسته شود پس سپر را گذارشت و خود هم بیرون بر آمد غرض ازین گفتگو اظهار قوت و زور و شاره
است که برابر فیل زور و قوت داشت

سرکار کورم کسنده

دوازده محال کاملش شش لک و هشتاد و پنجاه و سه رو پیو هشت آنه پا و بالا

سرکار کهم

هجده محال کاملش ده لک و پنجاه و یک هزار و دو صد و هفتاد و سه رو پیو چهارده آن

سرکار چاکه سیکا کول

یک محال ہشت لک چیل ہزار ہشت وست و دو روپیہ و دوازده آنہ + + +

تعلقه کرناٹک حیدرآباد

ملکیت جداگانہ وسیع سیر حال زرخیز برد و قسمت بالاگھاٹ و پایان گھاٹ شملہ بہت و یک سرکار
یک صد و نو و ہفت محال کاملش چار لاکھ و پینسٹا و شش لک سی و سہ ہزار ہشت صد و ہفتاد
و نہ روپیہ پاؤکم چار آنہ و در زمان سلطان عبداللہ قطبشاہ میر محمد سعیدار و ستانی مخاطب میر جملہ
کہ تالاب ایشان متصل بلدہ حیدرآباد و فیضیل جانب مشرق واقع است اکثر حصون و محالات سیر
حاصل کرناٹک بغراوان سی بہت آوردہ و ضمیمہ صوبہ حیدرآباد نمود چون مشا را الیہ از سلطان عبداللہ
قطبشاہ بر ہم خوردہ بوسیلہ شہزادہ اوزنگ زیب بکلاست علیحضرت شاہ جهان بادشاہ مستند شدہ
بوزارت فایز گشت سال سی ام آن ملک مفتوحہ را پیشکش نمود و از آن وقت فوجداری کرناٹک مذکور
بارگاہ سلطانی علیحدہ مقرر شدہ و درینولابہمہ و تقرف صاحبان انگریز است

تعلقه بالاگھاٹ

پنج سرکار شصت و شش محال کاملش ہشت لک و یک ہزاری صد و شانزده روپیہ پاؤلم نہ آنہ

سرکار سدھوت

ہشت محال کاملش سی صد و شانزده روپیہ بیست و نیم آنہ چار گروہی قلعہ سدھوت قصبہ کرط پہ
حاکم نشین بالاگھاٹ است اگرچہ اینیک و حل سرکار آصفیہ است اما در تخواہ جمعیت گلاہ پوشان
انگریز کہ ملازم سرکار و تہذرا نہ تجویز اعظم الامرا اسطوجاہ مدارالہمام در عمد حضرت غفر انساب
میر نظام علیخان بہادر آصفیہ ثانی برخلاف تجویز راجہ راجندر کتوم راؤ پیشکار سرکار

زخیز دوران لنوح بتجانه های فراوان راجه های اینجا آب کا و بری لیسد بسته در نیک آورده اند
مرا کشتکار بر آب مذکور است در تصرف والا جاه بود درین زمان همه ملک در قبضه صاحبان انگریز است

ذکر کیفیت عرس کوه شریف جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب

علیه الصلوة والسلام چنگرهای بلده حیدرآباد در ماه حرب المرحب

و حقیقت بنای آن کرد در حدیثی سنوار موضع کپره جاگه مرشد زاده آفاق سلیمان جاه به باد
سمت شمالی بلده واقع است چون تا بیخ دهم جرب المرحب میشود اسباب مردان بلده روانه
کوه شریف میگردد خصوصاً اسباب دکاکین اهل بازار از شیرینی فروشان و میوه فروشها و تمامی
اهل بازار یعنی بیپریان و غیره و بتایخ پانزدهم شهر مذکور بعضی بعضی اشخاص خوش باش
با اسباب خود میروند و بتایخ شانزدهم که روز صندل مبارک است تمامی خلق الله از پادشاه
دو زرا و امرا و فقرا و سپاه ارباب نشاط و طرب تا پیر زال نو و سال و صد ساله که طاقت رقابند
باشند اقتان و خیزان خود را در عرس میرسانند قریب پنجاه آدم از مسلمانان و هندوان بر ارگی
و برهن گوساین اتیت ماژا و اسی و غیره و اهل ولایت ایران توران روم و شام عرب و عجم
انگریز و غیره از قسم همه اقوام داخل عرس میشوند و خیمه های سجد و عدد با ستادی آزند و مکانها
بسیار متعدد و با حرات آورده اند که میباشند و آنها که مکانها دارند بارانش و پیرایش فرسش
و روشنی جلوه میدهند از چار منار بلده نار و اقیای تقری در گاه علی شمع یک شخته آردان پتو بهم
پهلوی پهلوی سینه و بقدم به انبوهی خلقت واحدی فی و کثرت محمد را نهایتی نیست قریب سه هزار
فیلان کوه سیکر و قیل سچهای پری چهر و قریب پنجاه هزار اسپان باد پیا و یابوان تیسر پیا

پایان گھاٹ

کرناٹک شانزده سرکار یکصدوی ویک محال کاملش چهار کڑوسی و شش لاک و ہفتادویک
ہزار و ششصد و شش روپیہ پنج آنہ قلعہ چنیا پٹن بریک کوہت سرکار او دیگر شش محال
کاملش سہ لاک و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چار و نہ نیم آنہ سرکار ایلور
ہشت محال کاملش ہفت لاک و چہل و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ
سرکار تریاپور یک لاک و نو و سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤکم شش آنہ سرکار جگدیو
ہندہ محال کاملش سجدہ لاک و پنجاہ و ہفت ہزار ہفت صد و ہفتاد و نہ روپیہ دو نیم آنہ
سرکار چند گیری دہ محال کاملش پنج لاک و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و یک روپیہ
چار نیم آنہ سرکار چکی پت سہ محال کاملش پنج لاک و یازدہ ہزار و پانصد و ہفتاد و دو
روپیہ پاؤکم سیزدہ آنہ سرکار سروہ پلی دو ازوہ محال کاملش شش لاک و ہفتاد
و ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ نہا نہ پاؤبالا سرکار کپچی پانزدہ محال کاملش لاک
و سی و چار ہزاری صد و چہل و سہ روپیہ پاؤکم چار آنہ سرکار ترنا مال یازدہ محال کاملش
ہنٹ لاک و یک ہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چار و نہ نیم آنہ سرکار نصرت گراہت کپچی
کاملش دو لاک و ہشتاد و نہ روپیہ چار و نہ نیم آنہ سرکار ورداور نہ محال کاملش شہت لاک
و سبت و چار ہزار ششصد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤبالا سرکار دالکونڈہ پور پنج محال
کاملش شش لاک و پنجاہ و یک ہزار و ہشت صد و سبت و چہر روپیہ سرکار رڈنڈاسی سہ محال
کاملش پنج لاک و چہل و یک ہزار و ہفت صد و سی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار تریچنیا پلی یک محال
کاملش یک کڑوسی و ہشتاد و پنجاہ و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار چخب اور یک محال
کاملش یک کڑوسی و چہل و دو لاک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چہل و شش روپیہ ملکیت سیر چہل

یعنی دوشاله با چو ماشیه کشمیری و امرتسری و مال نباسی و کنجاب اطلس و شروع و سفیده باب
آغا بانی و سخن و تن سکه و تن زیب و طلس و دوریه پور و کهنپوره و کله پره و کرنول و سیله مانے
پنوازه و ناندیر و ریچور و دستار و وردهای بیروین و آغا بانی های عمده سیکا کول و غیره
و دیگر مال هزار مار و پیه چنری دیگر نظر نمی آید و سباب فیلان و اسپان و رخت های طوالیت
همه از کلابتون و مقلاط و زیورهای نقره و دواب از چندن مار و سیکل اسپان و سری سراسری
فیلان و زنگوله یعنی گنگر و توڑه های نرگاوان جلوه دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان که
زبان هند کهلونا میگویند مال قریب پنج هزار و پیه بفر و خت میرسد و صندل حسب معمول قدیم
از تکیه رنگ علی شاه که بیرون و ریچور یعنی دروازه خرد بلده جانب شرق است بحال تکلف
جلوس و روشنی و آفتبازی بوقت نصف الیصل هجوم خلایق داخل درگاه میشو و در اوج و قدیم
درگاه شریف بود بعد آن صندل سلامتی حضور پر نور از پنجه شاه بلده تکلف بجلوس بی شمار
میرسد و مجاوران کوه مبارک قدم صلوات الله علیه و آله و سلم که محاذی کوه شریف است
صندل معمولی قدیم همی آند و مقدمان موضع کپوره نیز از دیده خود صندل قدیم بیسارند و از
موضع ملک اجن گده مشهور بلکاج گیری نیز معمول صندل است که میفریند از کثرت خلق اللہ
انسان را مادرگاه رسیدن شکل تر است غرق غرق شده بجملاهای متواتر جوان قوی و زور
آورید القصد اصل نبای عرس این کوه پرنگوه است و در تاریخ تزک قطبیه نیز نظر آمده
آورده اند که در عهد سلطان ابراهیم قطب شاه یا قوت نام خواجه سرای بادشاهی برای درستی
مزاج ناتوان خود و خوردن هوای صحرا در موضع لاله کوره که در آن ایام نام دیگر داشت اقامت
ورزیده اتفاقاً بتیانخ شانزدهم شهر جیب که بوقت شب هفدهم قریب صبح که یا قوت
مذکور در خواب بود و دید که شخصی بلباس سبز پیش او آمده گفت که جناب امیر المؤمنین

و شتران بار بار و وز گاوان و چکاره ها و بندای مار حساب و شماریت قطاران قطار خارج از
اندازه و حساب است و کاکین اهل حرفه که اجناس ایشیای بجز و کان از قسم سیوه های ترو خشک
و قمشه و پشمینه و غیره باشد با بجا همه حاضر و موجود هر جا که نظر کارکن غیر از مجموع خلایق و انبوهی
بیع و شری و سواربهای امرا و عمادین و قرض پروریان و شکوه خمیه های پرشکوه و اسپان
و نیلان مثل کوه چیزی دیگر بچشم تماشا بین و دیده نظاره لاین نمی آید هر دو جا راسته
عمارت بلند بلند پایه و بقاع مرتفع و چو تیره های وسیع از دریای موسی تا در من کوه شریف پہلو
به پہلو هم پیوسته بارایش فرسش دیبا و بقنادیل و اشجار بلوری و لایته که بروشکی شمع و لایته
و چراغان تخت بندگی پیرایش سید بن مستعد و وز قاصان پری پیکر جورقا و روشن اختران نوفرزا
بچهره آرائی گوناگون و لباس وز یور پیرانی رنگارنگ بصداب و تاب جلوه آرائی محفل سورد
زینت بخش مجلس محبت و سرور بوده تماشا بین خلقت نزدیک و دور اند هر گاه به خوشنوا آهنگ
سرور میکنند عالمی را در حیرت نمود بی بود و بود بی نمود و متحیر و متعجب میسازند اخراجات روشنی
و آتشازی و اطمینان بیده اقسام اقسام و شری مطیبه گوناگون خالق الله از هزاران هزار و بیرون
از دایره حساب و شمار تا کجا در گنجایش عقل در آید خیام بلند احتشام امرا و خوانین و سرار پده های
مقربان بارگاه سلطانی و خسروانی خاقانی کوه شریف را با اطراف و جوانب محیط و در گرفته هر چند
اعلی حضرت خود بدولت و اقبال آفتاب سپهر و جاه و جلال اندر محل آسائے گردون مثال و بیگانه
فلک تماشا و رونق افزا بوده مجمع عرس و روشنی همه جا ملاحظه میفرمایند احتیاج قیام خیام بلند
احتشام سرکار نشین و معتمد از خمیه های عجیب و غریب عمارت خوش اسلوب تازه ترکیب شمس الامرا
بهاد و لیر کبیر و دیگر عمادین کبیر و صغیر رونق دیگر است و بازار عرس شریف است که چشم حیرت گزین
بهر ازین تصور نمی کند الغرض درین عرس بزرگ بالای انسان و در هر پیر جوان غیر از پشمینه را آنها

که پیش ازین مدفون شده بود و با پنج بنا کرده او مدفون نمودند و متعاقب آن وقار الدوله
 ناظم لبه که حیدرآباد نیز بیاس محبت و اخلاص که بارکن الدوله داشت در محاذی با عجمش
 در مقبره خویش بنجاک سپرده شد همیشه آمد و رفت خلایق کثرت در آمد و عرس شریف هم بمجموعه کثیر
 هم صورت پذیرگشت مردمان اعزّه بلده نیز بسیر و طیر می آمدند و میماندند و جشن هم میکردند
 تا اینکه مصمام الملک بهادر سائبان چوبی رو بوی مسجد بنا نهاده و یکدالان چوبی در پهلوی
 درگاه شریف هم تعمیر نمود درینوالمیر الملک بهادر در المہام سرکار آن سائبان چوبی را بعد
 از آنکه از کنگلی ریخته بود ریخته و در درج ساخت و ماه نقابانی عرف چند اجی طوایف دالان چوبی
 مصمام الملک مذکور را از آهک و سنگ ریخته گردانید چنانچه همون تعمیر الحال موجود است جناب
 غفرانآب محاذی دروازه درگاه مبارک عمارت تعمیر در آورده اکثر بسیر و شکار مشغول
 میکردند و دسترخوان نذر و نیاز متواتر مینمودند و برای اخراجات مجاوران و فرشتان
 و موزنان و جارب کشان و نقاچیان و گمطریال نوازان موضع چرپه پلی زیر کوه شریف
 جاگیر نذر گذارینند و سعادت داین حاصل نموده تا حال آنفمارت جاگیر تقایم است و در عهد
 حضرت معفرت منزل نیز همواره نذر و نیاز میکردید خود آنحضرت مستفیض درگاه معلّی
 تیاری دسترخوان نذر میکنند و فضل اکبری آن رسم زیارت و نذر و دسترخوان و غیره دینولا
 که سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و هشت هجری است در عهد اعلیحضرت عالم پناه ناصر الدوله آصفیاه
 اوام اقدس اقبال نسبت سابق هزار درجه با اعتقاد تمام زیاده تر جاریست و همیشه با ضیاط و طهارت
 تمام عمل می آید چون موضع لاکوڑه را حضرت تعینت النساء بکیم صاحب عرف سربنی بی صاحب از تیاری
 دیوارهای اطراف و دروازه های عالیشان و بازارها و چاوڑی ریخته و باغ و چسپ آراسته
 و پیراسته به تعینت نگر موسوم فرمودند و حضرت غفرانآب در میان قلعیند کور عمارت عالی اجابت آورده

حیدر صفدر اسد اللہ الغالب علیہ الصلوٰۃ والسلام من الملک العلم ترا یاد فرموده اند بمهره من
 بیاجون پیشگاه انجناب بر دیا قوت دید که آنحضرت بالای همین کوه جائیکه آستانه مبارک است
 نشسته اند یا قوت آداب بجای آورده رو بر دستا و هیچ حکم در باره او ارشاد نشده تا اینکه
 چشم یا قوت بیدار گشت و صبح صادق پدید آمد همونوقت یا قوت سوار پالکی بالای کوه آمد که
 تمامی اشجار صحرائی بودند جائیکه انجناب رونق افزا گردیدند چشم خود دید که نقش دست
 مبارک و پاپوی شریف بر سنگ که تکیه کرده بودند منقش است یا قوت بوسه داده ممالک
 را طلبیده همونوقت رواق خورد که حالا اندرون رواقهای نقری پس پرده موجود است
 از سنگ و آبگ با حداث در آورده سنگ نشانه مبارک تراشیده در آنجا نصب نمود و
 فاتحه عرس شریف که هفدهم حیل الحجب بود بعمل آورده شهره عام داد اول شروع عرس شریف
 آن بود از آنجا که روز تولد جناب مبارک آنحضرت نیز هفدهم حیل است اگر عرس یا فاتحه
 بعمل آید در تاریخ نیز هفدهم باشد اما برای همینکه این واقعه بتاریخ هفدهم ماه مذکور بوقوع آمده
 لهذا عرس شریف هم بتاریخ هفدهم محمول گردید هر گاه این خبر بسع سلطان ابراهیم قطب شاه
 سید او خود زیارت آمده پیش رواق مذکور سجد متبیر در آورده و در سال مردمان جمع شده
 عرس میکردند چنانچه مسجد مذکور هم تا حال قائم است یعنی چندی بهین طور پسگی بی مناسبه
 زبیر زادی یعنی دختر میر مظفر وزیر که عابد و زاهد بود و غذای نک میخورد برای عبادت
 مکان مطهر دانسته بخدمت درگاه معمر گشت و بهین جا ودیعت حیات نموده در محن درگاه
 مدفون گردید تا حال قبر ایشان در محجر موجود است چون لوای دولت آصفیه ادام اللہ اقباله
 بر او فرشته شده در کن الدوله ملا المہام سرکار دولتہ از حضرت غفرانآب بسبی در نواح بطراط
 گشته گردید که گذشت نقش او را بر طبق وصیتش در ولایت کوه شریف متصل قبر مادرش

سه باغ و چوپ که بچرخ قریب دوک رو پیغمبر یافت و مقبره امجد علیجان و دیگر مکانات و باغات
 و چوبتزه ها و غیره بنام بر کس که تعمیر نمود مشهور اند از آنجا مکان طالب که در بهادر و کاظم علیجان نیز
 بخوبی تمام تعمیر در آورده چون فضل آگهی شالمحال آبن صاحب گردید همه سعی خود مصروف تیاری
 آبدارخانه و مکان و باغ و چوپ و عمارات و دکشا و چاه های بزرگ و تیاری راسته و مکانها و باغ
 و غیره را چه چند فصل مهارجه بهادر و راجه بهادر و راجه بهادر و غیره بدستی تمام همه دوستی
 راسته و غیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشته است پس در ایام عرس شریف از ورود
 و رونق افزائی حضور پر نور و بودن مهارجه بهادر در مکانهای خود حاضر آمدن تمامی امر او
 جمعی از ان و رساله ان و غیره سرکار کثرت خلق الله واحدی و نهایتی نیست خلائق بهفت اقلیم
 تا سر روز تو بر تو وزیر و بالا همه آومان هر جا که نظر کار کند الناس مع الناس من الجنة والناس
 بنظری آید و محاذی کوه شریف کوچه قدیم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارت
 قدیم قطبشایه بی جای مطهر است در عهد حضرت غفر آتاب محمد شکر الله خان خانزاد سرکار در آن
 مکان نهاده معاش از سر کار مقرر کنانید موضع تزلیگیری و خروج آنجا جاوران دارند و مسجد خرد آنجا
 تیاری خان مذکور است در راه بیح الاول عرس شریف میشود و تیاری زینیه آنجا کاظم علیجان نموده
 که است و شوار گذار بود و کوچه متصل آن همه باره دری ویران قدیم بنام بی بی طغفر وزیر سلطان
 عبدالله قطبشایه مشهور است و متصل این کوچه کوچه دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر
 سار بقدرت قادر مختار بر آمده آن قلعه ریان سابق بود تا حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگی
 موجود است در سوا الف ایام موسوم و مشهور قلعه ارجن بود مهند او راسته کوه شریف عمارت
 طویقان مثل حسن نقابانی و حسن افزابانی و پیاری جی و متصل فنکرم لی و باغ و چاه و مسجد و اما پستی
 و غیره اماکن مستعد هستند که بچرخ مبلغ خطیر تعمیر نموده اند و در ایام عرس سرود آمده

اقامت و زبیده متوجه شکار میگشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت مینمودند و سیر و تماشا
 عرس هم میکردند امیران سرکار نیز عمارت بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آورده اند از عرس هم
 سال بسال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد کمان بزرگ بالا که از محرمات غوث خان
 جمعه در شاگرد پیشه راجه چند و لعل مهار راجه بهادریست و عمارت چوبی که جانب جنوبی درگاه مبارک
 است ساخته جمال صاحب عظمت جنگ و کیل ظفر الدوله مبارک الملک است نقارخانه قدیم
 تیاری جگه یو که نزدیک تر بود و مهار راجه بهادری نقارخانه بزرگ بوست صحن بتعمیر در آورده و در پهلوی
 شمالی درگاه و الا نهامی نخته تیاری حسام الدوله معین الملک عرض یکی قدیم است و عقب درگاه
 مکان معصوم علیخان کارپرداز وزیر مکان جمال صاحب مذکور متصل نقارخانه
 عمارت بزرگ تیاری راجه را و در نهان حیوت بهادریست که بنحج چهارده هزار روپیه باصلاط درآمد
 و بالای نیم باولی مکان قدیم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان داروغه عمارت سرکارت
 و سرد و باره دری است متصل تعمیر چوپدران سرکار و باره دری دیگر زیر است متصل تیاری
 جمال صاحب مسطور مسجد تیار که گاه متصل زینیه تعمیر قدیم پهلوی بی صاحبه مذکوره است و دیوار هر دو
 بازوی زینیه است بزرگ و هر دو منار با کلس لمع طلا سر است کلان پیوسته به بنگله مقبره رکن الدوله
 تیاری کاظم علیخان برادر زاده غنی ایرخان خانسانان سرکار اند و مکان که گاه تیاری جمال صاحب
 مذکور و آبدارخانه فواصل متصل کمان تیاری حسن نقابانی دختر ماه نقابانی است و زینیه سر است
 متصل دخت بڑه شروع راه کوه شریف که بسیار خراب بود و بوقت تمام میرفتند همه دست کنانیده
 کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر دستی آن میبود و مکان دیگر بر سر است متصل مقبره
 و عاشورخانه و آبدارخانه همه تیاری خوشحال خان قوال سرکار است که همیشه در خانه نقابانی میماند
 و استاد مشارالیه بود و در دامن کوه مبارک مقبره ماه نقابانی است که کابین و مسجد و عمارت متعدد

و مشک پر آب بردوش فی سبیل اللہ آب سرد مینوشانیدند در یک چشم گل بود اما پرتغیر که احدی در تغیر
 برایشان غالب نمی آید از ضمن مکان کوه شریف از جمله سطر است و در آنجا عجاایبات بسیار نظر خاص
 در آمده چنانچه نقل شاه رضا که گذشت مشهور آفاق است و نیز نقل عجیب غریب که میر ابو القاسم
 میر عالم بهادر در المہام سرکار خود بیان مینمود است و اکثر مردم شهادت میدهند که فی الواقع
 چنین است یعنی میر عالم میگفت که سطل تازه وارد از ایران بخاندن فرود آمده بود و من در آن
 ایام برای تباری نذر دسترخوان اراده کوه شریف نمودم و مثل مذکور را نیز گفتم که همراه من بیاید
 و بالای کوه مبارک رفته زیارت حاصل نماید و جواب داد که مرا معاف دارند من بارها زیارت
 نجف اشرف کرده ام اینجا عرضیت آخر الامروز سعی او را در میان منزل رتبه سوارکنانیده راه
 خود بروم و رسیدم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا که سطل ولایتی از حال سواری رتبه آگاه
 بود پای خود را اندرون پای رتبه انداخت و از حرکت نرگدان چون پای رتبه بگرفت آمد
 ساق پای مثل شکست که او او ایلا کرده بر آورده بجای آوردید ناچار او را در میان انداخته بالا
 کوه شریف بروم و برای جراح آردان فرستادم مثل مذکور گفتم که من هرگز پای خود را بمعالجه
 جراحان هملا و مطلقا نخواهم داد و قسیمکه بالای کوه آنجناب پای من ناحق شکسته است جناب مرقضی
 علی السلام دست خواهند کرد و بغیر معالجه جراح و دو این تمام شب یا مولایا مولایا میگفت و میگفت
 و بر لبه بتقراری و کلمل سنگلیه قریب پاسی از شب باقیانده خوابش در ر بود و دید که جناب قدس
 نظر العجاایب تشریف شریف ارزانی فرموده پای مبارک خود را بالای پای مثل مذکور زده فرمود
 برخیز او بیدار شده دید که هیچ آزار در معلوم نپشت و پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید
 و باز قائم کرد و نشست و با ستاد و بر رفت و باز آمد که هیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجده ماکرد
 و نام هر یک از نزدیکان خود گرفته و بسیار نمود و مطلع گردانید اندرون درگاه آمده فاتحه خوانده

طوایفان مذکور عمارات مسوره را از اطعمه لذیذ و روشنی بسیار و برآگ و رنگ جلوه بالای جلوه
دیگر میدهند باغ لکنم ملی از محدثات سلطان عبدالقدوس شاه بود که سابق مذکور شد امارات
به افتاده نام و نشانی و اثری از بناها نمانده فقط حوض کلان و بعضی دیوار اطراف باقی بوده
جناب حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه در سنه یک هزار و دویست و یک هجری بمکه عمارات نادر
معه در شربت پهلوساختن حوض مربع قدیم را با تمام کتیان سدخم صاحب کلیل صاحبان انگرز اجدا
در آورده جلوه تازه از اشجار و انهار و آب جو و شترت فرمود چنانچه درینو لا با تمام فتح الله
بگشان بهادرنصیب یا جنگ سرسبز و شاو آب و سیرگاه حضور پر نور است سبب تیاری باره دری
طاب شاه فقیر کرد شیب راه و غار است متصل زمین سنگ لایخ بتیمیر در آمد است گویند شرف الاما
بهادر برادر کن الدوله از عارضه استقار جان لب و قریب الکرگ شده بود هر چند حکمای
حاذق معالج بودند اما هیچ فائده مترتب نگشت روزی طاب شاه مذکور فرمود که اگر از دعای فقیر
شانی مطلق شمار صحت عاجل نصیب فرماید باره دری بزرگ در انشاء راه کوه شریف بنام فقیر
بنا خواهند کرد و بجان قبول نمود فقیر مذکور معالج حکما و دوا ای ایشان را بالکل موقوف کنانیده
بست و یک روز چیزی هم آبی برآب میخواند و با ایشان میداد که بنوشد چنانچه هر روز فراج با صلاح
آمده در عرصه مقرری بست و یک روز صحت کامله حاصل گردید بهادر مذکور برای تجویز زمین بحبت
تیاری باره دری بر طبق اقرار خویش سوار عرصه فیل با هم با طاب شاه موصوف از شهر برآمده هرگاه
قریب این زمین بسید شاه محترم و کمان بست خود گرفته فرمود هر جا که این تیر زمین گیر شود باید که
باره دری بالای همونجا با حدت آزند قضا تیر بر زمینیکه باره دری با حدت آمده است افتاد
بهادر مذکور آن زمین را بعنوان مقطوع خرید به پنج ده هزار روپیه احداث نمود فقیر بزرگ مذکور را
عاصی محرر اوراق چشم خود دیده است بسیار ایشان معقول بودند لباس طاب از سر تا پایش پوشیدند

و فاش و متروخوان بعمل می آید هیچ پیش بنده خالی از هجوم خلقت نیست در بعضی ماه خالی از عرس نام
مکان خوب برای فرود آمدن میسر نمیشود با وجودیکه مکانهای متعدد در بشماراند

ذکر مجموعه جاتزه های هندوان

ابا جاتزه های هندوان در عهد مختاری مهاراجه بهادرا در آن و بیرون بلده بلکه در بعضی
قصبات و قربات لواحد است بوقوع آمده اند خصوص جاترای الوال که موجد آن والدۀ مهاراجه
بهادراند و مهاراجه بهادر ذات دیول را که عمارت بلند است همراهمطلا ساخته در آنجا عمارت های
دیگر باغ و بازار طرح نموده در ایام بر آوردن رتبه صنم خود و مفرزند آن واقربا و متوسلان و غیره میروند
تا سه روز خرج هزار ماروپه بینمایند خلقت خدا قریب یک لاک دم عمایین و غیره فرود می آید
و خیال مردم ایستاد میشوند و بازار کلان از قسم همه جنس کشاده میگردد و تکلفها بوقوع می آید
بسیر عجیب و غریب است و این جاتزه منقل کوه شریف امام ضامن ثامن عبید السلام است و دیگر
جاتزای رام باغ که موجد آن راجه بھوانی پشاد است برور رام نومی جاتزای کشن باغ
که مخترع رای را گوئیم باشد تکلفها و تماشاها با اخراجات هزار ماروپه و هجوم خلایق خالی از
لطف و سیر نیست و دیگر مجموعه بروز گاڑی پونم یعنی در آن روز نرگانان رتبه ها و جلیبهای

تمامی بلده را آراسته و پیراسته بیرون بلده آن طفره کاروان

در میدان با هم میدوانند خلقت بسیار جمع میشود سینه نادر است

و مجموعه عرسهای دیگر نرگان در حوال فقر القلم حقیقت

قسم می آید انشا الله

تغالی

هفت بار طواف کرد و تا بودن در بلده هیچ چشپند از فاتحه و طواف نماند بخیر و دو متقدّمند که این مکان مقدّس
 مقبول آنجناب است و کویچه دیگر جناب حضرت امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام است که او نیز بعد از بسیار
 آباد شد و در آنجا آستانه آنحضرت و آستانه جناب حضرت عباس علیه السلام است عمارت جدید آنجا ماه لقا با تیار نمود و
 نقاشی و تزیینت آنجا هم بر عود و گل جاگیر از سرکار مقرر است در راه ذیقده عنین هم میشود و در بسیار بر بی زیارت
 میروند و سیر ملکیت جای خوش فرزند است بدو گروهی که شریف نذر و نیاز کوه شریف مرتضوی علیه السلام در سال تمام
 دو هزار روپیگم و زیاده جمع میشود و آنچه بالا بالا میرود محسوب نیست بدست بزرگس که در ایام عمر آنقدر
 مال است عقب کوه شریف شفیق کورّه منقطع مجاور است درین ایام که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و
 هشت هجریست فیما بین مجاوران با وکیل ایشان لعل میان نام مناقشه میراث بوقوع آمده بود و
 بسبب اینکه از طرف ایشان وکیل مختار در سرکار و در بار بود و هزار و پینصد نماند به مهالاج بهادر
 داده بنوعی دیگر فمانیده شد شرکت حصه خویش در میراث مجاوران حاصل نمود بهر چند مجاوران نیکو
 نزد مهالاج بهادر مستغانی شدند که این وکیل است بهر چو چنان را مداخلت در میراث میان از
 قدیم نیست پیچ فائده مترتب نشد آخر الامر در حضور پرنور داد خواهی کردند آن عادل نماند سایه
 عاطفت خداوند یگانه و بروی خود یاد فرموده بسیار استحقاق نموده حق بمرکز رسانیده
 سند مهالاج بهادر را پاره کنانیده سند تازه بهر خاص محبت فرمود و سرفراز نمود و یک پاره
 جوانان بار بالای کوه شریف متین مجاوران ساختند که در آنجا بوده محافظت نماید تا حد
 ایشان را در صحرا اذیت ندهد و مهالاج بهادر را حکم شد که در استحقاق اموال میراث دقیقه از قایل
 فرگذاشت کند الله تعالی و تعالی آن برگزیده خود را خود نگهبان بوده تا تمام جهان بر سر
 جهانیان جلوه فرماد و آیین رب العالمین معهود تمام سال سوای ایام عس نیز هزار نام دوم بالا
 کوه شریف مستورات خود نامیروند و تا چهار روز هشت روز کم و زیاد سیر میکنند و نذر و نیاز

روشنی در عاشورا خانهای خود را از شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضی جاها از شمع کافوری
 و در محن مکانها روشنی تخته بندی چرخان که بالاایش پرده های مسخ با یک می بندند و چراغها
 بطور چلیپا و ب نقشهای انواع و اقسام دیگر روشن میسازند عجایب سیر و تماشا است از غره محرم تا دم
 ماه روز شهادت مردمان اشرف و امای سرکار بعضی بعض لباس سبز و سیاه خود هم میپوشند
 و طفلان خود را نیز میپوشانند و تغزیه داری بجامی آرند و طعام لذیذ میبخشند و واقعه خوانی
 میکنند و برخی خود را میخوانند و غم و الم امام عالی السلام را بر وجه کمال میسازند و بعضی مردم
 بالکل ترک لذات بنمایند و سواى غذای بی روغن و نمک هیچ نمیخورند و اکثر این مقدمات
 پر سبزه و تغزیه داری و دستورات بجا بسیار است و از مرد آد میان بسیار کسان در میان عشره محرم
 لباس نیا داری را ترک کرده خست فقیرانه آزاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سر و پا بر بندیدارند
 و اکثر نیم مرد آد میان بغلین باز تار و پراود هوتی عمده یا فقط انگور سفیدی بندند و کمر از
 دو پشه های کلاتبونی بنارسی و غیره بیش قیمت رنگارنگ و یا بادوشال و روال شالی است خود را
 با بزبور نقری و طلائی رمی آرایند و اینها مجموع و جوق میشوند یکی از تعلیم دینا صاحب نام که مرد
 زو کیش بود از مقلوبه بلده تبایح هفتم محرم بوقت یکپاس از شب گذشته همه با تزیین نهضند
 کس بلکه زیاده تر از هر محل و تعلیم مذکور نزد سرگروه خود جمع شده با نشان فیل برمی آیند و بر سر
 هر بر فقیران محله آفتابی میبایست که نقشه لباس آفتابی های هر محل علیحده علیحده است شباهت
 بیکدیگر ندارد و مزدوران آفتابی بر دار آفتابی هر بر فقیر بر سرش گرفته عقب او میبایستند که
 اگر نقشه آفتابی کی از اهل محله شباهت دیگر از محله دیگر تیار کرده بیارند و در هر جا که نظر آید جنگ صعب
 رو بکار است و مجرم سرکار و گنهگار سرگروه میشود در میان میگردد چرا که همه نقشهای لباس آفتابها
 بر هر محله بی هم رضای سرگروه و پروانگی سرکار است نزد سرگروه و دفتر سماء بر هر محل فقیران بجا

ذکر عشره محرم الحرام در بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد

چون بلال ماه محرم الحرام در بلده بنظر میاید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی ایستاد میکنند و سهره کل بابت سلامتی هزار ساله عمر دولت حضور پر نور از سر کار میسر و سهره گل از خانه سردی آب شجره و غیره فروش یعنی کلانی در حسینی علم نیز می آید معمول قدیم است که بعد داخل شدن سهره سلامتی حضور پر نور بوقت دوپیش شب با جلوس نشان نعل و دیگر جلو سهای معمولی از نعلین بار و هجوم خلافت اول غسل کرده و خود را مسطر نموده بالباس سبز و زیور بسیار و گیسوی باب تر کشاده با اعتقاد تمام کشتی سهره بر سر خود گرفته قدم بقدم بر بنه پادرجوم هزار نامردم معده بوجهای شربت و دیگر طعام نیاز اندرون مکان ایستاد گاه علم مبارک حسینی علم آمده سهره بسته فاخته دمانیده بمکان خود میروند و هزار با خلافت که برای دیدنش می آیند اکثر فیما بین اینها کشمکش میشود اما از تقیید حکم سرکار منجر به فساد نیگردد و درینو از اولاد او دختری هر سال سهره معمولی می آرد چرا که سردی مرده است اما بهون جلوس و تکلف و کثرت خلقت و مرثیه خوانان تمامی بلده برای قبولیت مرثیه در بهون شب که سلخ محرم باشد در آن مکان تکلف روشنی و آتش بازی و جوانان همراهی هر هر جماعت مرثیه خوان در حسینی علم آمده پنج پنج بند مرثیه تمینا میخوانند لهذا کثرت خلافت بسیار شده اکثر فیما بین جماعتها خانه جنگی باشد اما درینو از غضب لطانی فساد برپا میکنند بسیار نیز سندان در خانهای امیر و فقیر اندرون خانها و بیرون در راسته و بازار علیها و لغزیه ها و غیره ایستاد بنیاندنوبت ماتمی همجا میبندند چه در خانها و لغزیه خانهای امیر و چه در عاشورخانه فقیر که درین ایام در نواختن نوبت در عاشورخانه ها از سر کار ممانعت نیست اذن عام است که بجز دشیدن صدایش حالت غم مستولی میگردد و بر سر هر بشر صورت غم و الم هویدا میشود مردم ذی مقدور

و عشق گوی بوده با هم از طرفین عشق خوایی میکنند سوال و جواب از جانبین با و از زبان لیس و میگرد
 خالی از لطف نیست سابق بغیر مقابل و مواجبه صفوف یکدیگر بر میگرددند این اختراع بلهار صاحب است
 که از چند سال جاری شده لطف بسیار دارد و معونه اش اگر در آن هر دو ستاد از دو هزار کم نخوابند بود
 و مراد از عشق ایاتی چند در معراج و احوال شهسوار که بلا اند که در آئینان لفظ عشق باشد پس درین
 برگشتن عشق با خواندن طرفین قریب چهار گز طی روز باقی مانده فرصت یافته هر هر کس بمکان خود
 میرود و سرگروه در آستان راه از دو و پنجاه مرشد زاده با و امیران سرکار و غیره ممول مقرری زلفند
 میگردد و بعد عشره بر روز سیوم از تحصیل ممول حلیم و قورمه لذیذ پنجه فاخته داده همه کس با کفگیر شده بودند
 و بعد یکس با نیزه میخیزانند یک جبهه صرف کار خود نمی آرد و بهیمن روز غسل کرده بتدیل لباس فقیری
 میکنند و بتاریخ هشتم ماه محرم بوقت شب بهین طویل تعلیم بلبار که شخصی سرگروه پیادگان در عهد
 سلطان عبداللہ قطب شاه بود و احداث این مقدمه از دست و تکلیف او موعلم سر طوع تا حال
 موجود است از محله متصل فتح دروازه بلده بر می آید و ممولها گرفته بلهار صاحب مقابل کرده
 پس تو سطور قریب چهار گز طی روز باقی مانده طرحت مینمایند و بلهار صاحب هم ممول شرفیبا
 و زلفند از مرشد زاده با و مراد اند که میگردد طرفه ترا نیکه چند سال در عالم ابتدای سن چهارده^{۱۳}
 سالگی سید احمد ولد سید محمد و سید قریب یکصد و پنجاه اشرف زاده هم سن خود را که همه با چهارده^{۱۳}
 چهارده سال بودند با تمامی اسباب بناری سلا از رومالهای مغرب کلابتون و دو پطهای مغرب
 طلا و کراتنی با کتاب مغرب طلا بناری و بر سر هر کس آفتابی های نقرئی و درخشان و زیور با مرارید
 گران بها همه اسباب زمکان خود داده بغیر کنایده بمره صفوف فقر اجمالی ممولی و مغربری خود
 باروشنی بسیار و آتش بازی بشمار با جلوس دو صد کس دیگر از عرب و پیادگان و غیره ملازم خود و تنگ
 بر می آید و منقبت با بخش جدای میخواند هزار مردم با شتیاق دیدن ایشان خواه نا خواه می آمدند

چه قدیم و چه جدید پس اینصورت از محلا خود با در تعلیم مذکور حاضر شده موافق معمول خود با نصف نصف
در میان میل یعنی قطار فقیران مقام بگیرند اگر خلاف مقام مقرری خود جای دیگر بایستند
خانه جنگی است و مجرم سرگروه و سرکار میگردد اکثر این مقدمات مردم بسیار کشته شده اند
و در سرکار مچکله با داده اند که فساد کنند تا خوزری نشود پس از تعلیم خود بر آمده از رسته مکان
هماراجه بهادر را چه چند لعل در گذشته یکصد و یک روپیه و رومال سبز نبارسی معمول خود از عمارت
بهادر وزیر گرفته نصف نصف قرینه با قرینه منقبت خوانان عمیر پاشان در رسته کلان زیر
دو تن خانه و سبکله چنجه برآمد گاه حضور پر لوزمی آینه معمول خود یکصد و ست و پنجره و پیکه از قدیم است
گرفته میر و نزدیک یکپاس روز بر آمده نشان میل اینها زیر چار نار میرسد و اگر کار تنگار منقبت
خوانی و جواد بهی راز و نیاز گفتگوی فقیری می افتد و در دوپهر جائیکه رسیده اند هم بخام نشینند
کسی با همراه میدارند بدون منجبله آن بر نمی خیزند آن وقت سرگروه آمده فیما بین تقضیه کرده
باصلاح آورده روانه میکنند هزار با مردم اناث و مذکور در رسته و بازار بر بام و دو کاکین یعنی بر سبکله
و طکی و عمارات و صاحبان مقدر بر فلیها می نشینند و می بنیند و این فقرای میل اسباب
ضروری از خوردنی و قلیون و غیره همراه میدارند تا چیزی بجزی تکلیف نشود با اینهمه تقضیه نمائے
شدید است که فیما بین خانه جنگی نکنند سابق اکثر بوقوع می آمده بود که هر سر فقیر در آن شب و روز
با اسباب جنگ از قرا این و پنجه و بندوق و شمشیر و جهر و بلم و سنان مستند جنگ میباشد
پس همین طور هر حرف فقر اوسل بر سر کوه حسین علم زیر چندها فاش خوانده بر میگردد و بوقت گرفتن
مقابله عشق خوانی با میر و لا و علی التملصن بهار شاعر است و منصب در سر کار که در آن روز مشارالیه
زره در بر لبیاس فقیران موشاگردان خویش بر می آمد میشود یعنی باشاگردان برهان صاحب
مردم استاد زاده مرشد زاده آفاق نواب منور الملک بهادر که استاد کامل و منقبت گوئی

قوی الجثه جوان شیر میشوند که دستار و طاش بر سر و زنگ شیراز و راق طلائی بر بدن خود درست
 کنانیده سلطان منتقش با دیگر جوشش و عروب و لایقی قریب بست و پنج نفر با همه آلات حرب بر می آیند
 بیچکل از شیران دیگر مانند زو باه دم در کشیده بمقابل این دو تانمی آیند اگر کسی بیاید دم او را بریده
 سر میزند که سال آینده دیگر خود را شیر نکنند که دم بریده است و ازین هر دو یکی در سال بعد از آن
 بن علی خان جمعه عروب و دیگر سائیس طویل بن شامش جمعه عروب نوکرانده الغرض درین ساله
 بند و مسلمان با هم شریک یکدیگر اند و بر روز شهادت دهم محرم تمامی علمها و تغزیه ما و براق ما
 مجموع از دست حسین علم که استه بزرگ بلده است در دریای موسی با نشانهای فیلان و نوبتها
 و تقارها و پلانهای بار و علی غول و عروب و غیره از هر بر خانه امیر و فقیر بقدر مقدور بیرون
 دروازه پل قدیم میزند و این فقرا هر دو میل هر دو تعلیم مذکور و فقیران ملنگ با دیگر فقرا رنگ
 بزرگ با وضاع مختلف و صور گوناگون و جمیع شیران و مجانبین و بزرگ با غیره همه در دریای موسی
 جمع شده منقبت میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چهل و پنجاه هزار یا یک آدم
 کم نخواهند بود بلکه زیاده تر و فیلان بسیار و سپان بشمار احسانی میت و ذمیقه و ران جنبه با
 سید بند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب و غریب است اما هر حال مداحی امام علیه السلام
 را نمیکند و اگر بعد از عشره محرم یک کس غریب بی مقدور راز خطیر دهند که فقیر شود یا شیر گردد و بزرگ بزرگ
 نخواهد شد بعد از انقضای ایام عشره و کل مرتبه و منقبت خوانی میکنند طعامها لذیذ می پزند و میخورند
 و عشره محرم نیز ده شب در مکانهای عمایین هر شب واقعه خوانی و مرتبه خوانی و تغزیه معمول است اما بعد
 عشره و کلها بسیار میشوند که هر روز در دهه خاز مرتبه خوانیت و از غره محرم تا نهم ماه مذکور رنگهای
 بسیار خلقت خدا در حسینی علم میزند و نوزاد فعل صاحب و علم بی نیز اما در حسینی علم بشمار که حساب و
 شمار میت و کیفیت احداث رسم تنگ که سابق در ذکر سلطان عبدالقادر قطب عالم آمده که بجارت

وید بیدرگاه زبرد و تنجانه بودت چهار کله طری شب باقیمانده میرسیدند و منقبت با میخوانند شرفیبا
 وز لقا قریب یکبار پانصد روپیهمولها می یافتند الفرض این معامله قابل ملاحظه و ناشایست
 بسیار لطف دارد و مهند اکثر مردم ارازل و انفار و کمینه قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش
 بزرگ شیر صحرای زرد می آرایند و در کمر خود مانند دم شیر دم چوبی بز بنجیر بسته چند کس همراه خود بنجیر
 در دست گرفته در دستار بازار با عاشورخانه با دو فلانواخته میگردند و از بقالان دو کاندازان
 معمول میگیرند و گو سفند را از دندان خود گرفته حلقوم او را گزیده خون برنی آرنده و حمله های شیر میکنند
 البته در تمام بلده و بگیم بازار و غیره از دو صد کس کم نخواهند بود و مجموع بروز شهادت
 زیر پل قدیم جمع میشوند و بعضی مجنون میگردند با کلاه بزرگ و دنبال دار کاغذی مختلف بالوان
 بسیار و کالابرق و برنجی و غیره و بعضی بر تنک یعنی بطور قاصدان زنگوله ها در کمر بسته فقیر میشوند
 و بسیار با انواع و اقسام اوضاع مختلف فقیر میگردند و زرب بسیار پیدا میکنند و در تمام شهر و فلان
 نواخته میگردند و فیما بین اینها فسادها و قضیه ها و خانه جنگی با برپا میشود که قریب به جنگ و جدل میرسد
 اما از داب و عرب حکم سر کار مقدوری ندارد که قصاص سر دست از سر کار موجود است و قریب دو صد
 جوق جوانان و طفلان بگبری و الا با فقیر میشوند یعنی لباس رنگ مختلف بست بست کس از هر محل
 بر می آیند که در دست همه با بگبری با میباشند مانند زنگوله های خرد و در کاران آواز بر می آید
 و یک سوچه های برنجی را زنگوله های خرد خرد بسته موافق لپو سر و خود بر میگردانند و ابیات
 چند در موج احوال شهید میخوانند و فیما بین اینها نیز تقید لباس رنگ است که دیگری آن رنگ
 بر نه آید اینها همه از اهل پلاطینهای سرکار اند و از مقام حسین ساگزین در شهر می آیند و میگردند
 و مجموع را معمول از سر کار مرشد زاده ها و اماری سرکار است از غره محم تا دهم شهر مذکور همین هنگامه
 اینها خانه بنجازه کو کوبور پاست که در فلانواخته معمول الناحیه میگردند و درین ولاد و حبشی و لایسته

تایخ یازدهم با وطن خود مایسره وند معذرتبایخ پنجم محرم الحرام لنگر مبارک حضور پر نور اولم الله
اقباله و عمره و دولت بر می آید و خود بدولت و اقبال و محلات از سبکگ خاص پنجم و از سبکگ های
دیگر ملاحظه میفرمایند اما از اندرون چیت که در سندی چلون گویند می بینند تا اهل لنگر را آداب مجرا
بجا آوردن نشود اول فیل نشان طلائی جمعیت هر دو دار و غم هر کاره کی فیضتاب الدوله
بار چهار صد هر کاره ها و دومی خورشید جنگ با چهار صد نفر پیش پیش فیل نشان و عقب فیل
نشان شتر سواران اجبار و باندران و شتران بان قریب یکصد شتر و بان از ان فیل نشان جمعیت
علاقه دیوانی از سواران و پلاطینهای بار و جمعداران و رساله داران و عرب و سکمان و سندیان
و غیره قریب شش هزار جمعیت و بعد ایشان کمندانان بار با جمعیت های آراسته و پیر آراسته بالبت
باقاعده و وژیس فوج سقراطی که در پس لفظ انگریزیت معنی لباس جوانان بار قریب پنج شش هزار
جوانان و توپخانه و غیره تیار بزرگ و برق و پس اینها سرداران عرب سندی و سکمان و غیره
قریب سه هزار جوانان و بعد از ان سواران و پیاده های دیگر امیران و سرداران و جمعداران و غیره
علاقه دیوانی و بعد مجموع آئینه جمعیت نشان زرین خاصه سواری مبارک حضور پر نور با چهار صد
پانصد هر کاره سه دار و غم های دیگر پیش پیش نشان مذکور و خود نشان مذکور بالای فیل بزرگ
باجل سقراطی سخ کلابنونی زرتاری و نشان کلان خود مغزق باشکله های طلائی که در وسط آن
خورشید مغزق طلائی آهراست که دیده از دیدنش خیره میشود و همراه آن دار و غم باندران قریب
پانصد نفر باندران با بیر قهای مغزق شکله های طلائی و شتران بان بردار بسیار و عقب اینها قریب
یکصد پنجاه شتران اجبار که بزبان هندی ساندانی سواران تیز رفتار گویند و پس اینها سواران رساله های
امرا و سرداران قریب پنجاه سوار و فیلان عاریها و حوضه های امرا و خوانین و عقب اینها سواران
مشیر و متفرقات و پس از ان منصب داران صاحبان فیل و پالکی و سپان باد پیمای عربی و عراقی

از نگر فیصل است که نگر چیل من طلائی خالص مادر سلطان بوقت نجات یافتن سلطان مذکور از بهنگامه
 فیصل که چند روز پیش بر پشت فیصل بسر برده بود بر طبق نیت کردن خود با چیل من شربت مصک
 با گلاب در کمر سلطان بسته از قلعه محمد نگر گوگنکنداره در حسینی علم آورده بسادات و فقرا و علما تقسیم نمود
 و چنانچه گذشت الحال عبارت از نگر در عمادین از طلا و نقره و در غرب از رشته مسخ با گلاب و کمر المفضل
 و جوانان بسته با جلوس نشان و نوبت و غیره با سهوچه های شربت در حسینی علم می آرند و میخوانند
 و نذر و نیاز میگذرانند و فاتحه میخوانند و بمکان می آیند و امر او صاحبان مقدر و برانشانهای
 فیلان و بهوای های آتشازی و فیلان نوبت و پلاطینهای بار و با جمیست دیگر بقدر مقدر و در
 باجترین روشن چوکی و تاشه مرفه و دیگر تکلفها و مرد و میان بهراهی و علمهای طلائی و نقره کی بابت
 نذر و شربت و دیگرهای طعام میسرنده اما نگر شمس الامام اهدا در میر کبیر تبایح پنجم محرم بوقت صبح
 بمال تکلف جلوس هزار مردم و غیره با تمامی جمیست خود از پلاطینهای بار و سوران و عمارت
 و شترنالن و علی غول و فیلان نوبت و حوضه های عبیر بالای فیلان و دیگر تکلف بسیار خود میر کبیر
 در کمر خود نگر طلا با نگر گل برابر جمایل کل ضخیم بسته در عمارت نشسته حسینی علم می آرند و به خلقت
 خدا از چارمنار و چوک و کسار هله تا حسینی علم در دکاکین و بالای بالاخانها و بنجله با و عمارات
 و غیره برای دیدن نگر مذکور و نگرهای دیگر کردند روز از صبح تا شام بسته حسینی علم خالی نمیند
 یک آن زمان از نگرهای نشینند و بعضی مردم مکانها و جاها بکرایه میگیرند و اکثر از آن خویش
 بنجله با دارند و هر سال احوادث میکنند غرض خرج زرد عشره محرم به صورت از قیاس زیاده تر است
 و تبایح ششم و هفتم نگر فرزندان میر کبیر همین تکلف در حسینی علم و فعل صاحب میسرنده تمام راسته
 چاکریمان بلکه بر راسته و باز احیدر آ بادوه روز از خلقت خدا و رونی و بیرونی ملو است
 مردم بلا و حصون و قریات برای دیدن این تکلفها هزار مردم بقیاس در بلده آمده

مع چهار ضرب تلو نشکن و کرناال باویر قما و غیره همراه نظر الدوله و جوانان محمد سلیمان و فرصت سنگ
 کنندان معقر امین و آله ما قریب یکم از جوان و عقب اینها و وازده فیلان با حوضه های نوبت
 باز بزم و قمرانی و غیره با و جهانچ ما و دامه با کمال خوش صدای مرثیه خوانان و نقار چیان
 و ششحه نوازان بوضع نوبت ماتمی که بجز و شیندن عجم امام علیه السلام بالا میگردد و نیز فیلان غیر
 خوشبو که بالای خلقت خارا بجای خاکریزی ماتمی میباشند معمول قدیم است و قریب بست
 فیلان کلان با جل های مقرلاطی و محلی کار مقیش و تار و ساده بزرگ زر که خاص نائب سوارهای
 حضور پر نور است با سوزنی خاصه که سوا فیلبان احدی دیگر بر آنها سوار نباشد پیش پیش
 شامیان تنگ پوریه حاضر در مبارک و طلائی و نقرئی و مقیشی و کلابتونی و در بروی شامیان
 طلائی مذکور و نیز پوریه های خاص بر دالان همراهی جوام نهر آری و جگ لعل سنگ نهر آری
 و آورده پس سنگ نهر آری و دیگر با عقب اینها پیش پیش علمهای طلائی و نقرئی نذر سلامتی
 حضور پر نور روشن چونکی چو کبهای با جترین شیرین نوای سرکار و رنگ آبادی بالباسهای
 عالمگیری و سپرچ های کارکناری مقیشی مرثیه ما و ششحه خوش صدرا خوانان وزیر شامیان مذکور علمهای
 طلا و نقره بسیار بنا بر نذر و در کشتیه های تنگ مبارک طلائی و و سه طاش یعنی خنهای علم مبارک
 حیسنی علم مانند دو پیله با پیکه های کمر که بر دو سر یک چهار مقیشی باشد و زر نقد نذر و پس شامیان
 سبوجه های شربت نبات سفید خالص با گلاب قریب یکم از عدد و سربسته از پارچه های سبز و سرخ
 مقیشی و و سیمه کار و پکهالان شربت و اینهمه سبوجه با منتقش با نقش و نگار عجیب و غریب از صندل
 خوشبو و همه در رنگی های بالای دوش کهاران و بهویان سرکار و عقب اینهمه عماری سبز امیر الدوله
 خانسان سرکار و متعاقب ایشان نیل نقاره های کلان با جهانچ نوازان اینهمه جلوس از یک نیم
 پاس و زبرآمده تا قریب یک و نیم پاس شب ز نظر انور حضور پر نور میگردد و پاسی از شب با تیمانده

قریب پنجاه سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان دویم خاصه سواری مبارک بامبر کاره نادر و غور
 و غیره و باندران و شتران بان بردار و ساندانی سواران و غیره بستور مذکور و جمعیت باره جنگ
 قریب یکمیز پانصد جوان بامیر قهای بگتاشی و عرب بن شامش قهار جنگ جمعه و عرب و عرب
 عبدالله علیخان و بر جنگ جمعه و عرب و شایخ احمد علیخان عبادی سبیر یا جنگ جمعه اردن نشان با
 و سیر قها و عرب عمر بن عومش جان باز جنگ جمعه و عرب سیر قها و عرب بن محفوظان طبران جمعه و
 و سلطان غالب جمعه و علی عبدالله جمعه و عبدالله بن مبارک جمعه و وید صالح جمعه و دیگر
 جمعه اردان بان نشانها و سیر قها قریب پنجاه جوانان عرب و ولایتی حبشی و مولد و غیره و بعد اینها
 پلاطینای بارموسی ریچواژ و والد و قریب سه هزار بارم و توپخانه جلوی که در رکاب حاضر اند پنجاه چاره
 هزار بار پلاطینا که مستقیم تغلقجات سرکار اند و سه هزار بار نادر و علی بیگ خان و یکمیز ابرار بخشی اسماعیل خان
 باپشش محمود خان و یکمیز ابرار جو کین صاحب رنگی و یکمیز ابرار ملکوت صاحب فرنگی و یکمیز ابرار
 کیتان صاحب فرنگی و پانصد بار بابت نون صاحب فرنگی و یکمیز ابرار غلام مرتضی کندان و یکمیز
 بار پاپا کندان و دو صد بار صاحبین کندان و علی نهد القیاس کندانهای دیگر و سرگروه های
 دیگر که ذکر فرود آمدند موجب طول کلام است با جمعیت دیگر قریب چهل هزار بار جزو جمعیت سرکار که سرگذشت
 حاضر رکاب ظفر انتساب است و بعد اینها خود امیر کبیر شمس الامارها در سه چهار صاحبزاده فرزند بکر بند
 خود با جمعیت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلاطینهای بار بر پلاطین ولایتی تیار و توپخانه
 آتش از مستغ کارزار و شتر نالان برق آتار بسیار و عرب در داهیل و دیگر رسالهای علی غول
 متفرق و غیره بسر انجام جنگ ولایتی خود و فرزندان در عمار بهای تکمل بار و دشمنی بسیار و جلوه خود از
 بحال بردار و بلم برداران و برچی برداران و باندران و خاصه برداران و شاگرد پیشه و غیره قریب
 چهار هزار جوانان و غیره مفصل و بعد از آن رساله شیز بچه ما و جزا بر برداران سرکار قریب پانصد نفر

در دست های خود گرفته میروند و پس از آن علما و تفریه با و بر افتاد و دو قبر سرخ کاغذی با هم پیوسته
 کاغذی محله عقوبت اینها تا بوقت محله و پس از اینها جوق جوق های نجیبان و امرزاده و منصبداران
 و هندوان و مسلمانان هزارها هم شرفا و غیره مجموع سر و پا برهنه سینه زنان حلقه حلقه حسین حسین
 گویان در جلوه واری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم مسطور تا در پای موسی جانب چا در
 گهاک حاضر میباشند و سعادت تمام سال در آن روز پیدا کنند گویا روز قیامت است که بطور آمد
 و هزار با خلقت خدا خرمه ها و فلولس با و با دام با و پسته با بالای علم مبارک نشانیانید و هندوان
 زن و مرد بجان اعتقاد تمام دارند و بر هر مکان عمایین سر راه نذر و نیاز و سهره های میثقه و
 گل و دوشی های طاش و کار و سهره و غیره سوزند نقدی میگردد زانند و می بندند از دست خود با اعتقاد
 تمام و طفلان شیرخواره را زیر سایه علم مبارک گوشها و بینی با سوراخ میگنایند تا مقبره شاه
 ظهور الله صاحب در چوک میدان خان که مجاوی مکان فخت الملک است مجاوران علم مبارک را
 بر خود بسته میسوزند و از آنجا حسب الحکم حضور پر نور بخت نهایت کثرت هزارا مردم انانث و مذکور
 علم مبارک را بالای نیل خاصه سواری حضور پر نور غلام علی نام در حوضه اش بر میسوزند که از نجوم
 خلق الله طاعت رفتار بجا و ران نمیشد و بر هر قدم نذر با و نیاز با و سهره های گل و غیره
 میگردد زانند و مبدم توقف در رفتار میشود و مندا بالای نیل بر میسوزند و نقشه علم مبارک اینکه اسم
 ذات الله را یعنی لفظا الله را بالا کرده آسمای نچین پاک و طغرا بقبرینه نیک علم ساخته اند بهر
 چوب و بالایش برنجی و غیره به طلع طلای احمد خالص ملع است و فنیلا از ولایت آوردند علم چوبی
 بود اما از زبان مردم قدیم مستند معتبر و بزرگان نشین قدما می آیند یا باشند این شهر
 حیدرآباد و فخت آنها هم ثابت شد و باستحقاق و اثق در آمد که چوب این علم مبارک همون چوب
 تخت است که جناب متضوی علیه السلام جناب سیده النساء العالمین علیها السلام را غسل سیت

در روشنی بسیار و آتشازی بنیاد و هوای فلک گذار در حسینی علم داخل میشود که دو صد چوبدار و دو صد
هر کاره بر اتمام جلوس لنگر مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه از افتادن در پیوستگی آن جلوس
مقرر و تعیین میباشند و اعتصام الملک بهادر عرض یکی حضور پر نور آنا فانا جویان اخبار تمامی لنگر
مبارک زیر بگل بر آمد گاه حضور پر نور حاضر بوده بتقید تمام بر می آرند که در هیچ جا تفرقه نشود و هجوم
تماشائی خلق الله را حساب و شمار نیست که از اوطان و دور رازی آیند تا اینکه حجاب نشینان محرم سرا
خلایق برای دیدن این تماشای ناد العصر مکانها بکرایه گرفته می بنیاد پس زنان آمد و رفت
کنندگان بازار با چکوزد بنیاد که تو بر تو میباشند و بتایخ ششم و هفتم لنگر مبارک مرشد زاده با بلند
اقبال نیز بتیزک بر می آیند روز یک آن فرصت از هنگام لنگرهای خرد و بزرگ خلایق نیست
تماشایان امیر و فقیر اسوای هند و مسلمان جمیع اقوام را جز دیدن لنگر با کار دیگر نیست و نباشد
در ده روز عشره محرم معاملات دنیوی یک قلم مسدود و همه خلایق در تغزیه داری و تماشای لنگر با و غیر
مصرف اما شب هم محرم که شب شگفت سوارهای علمها و تغزیه با است ششم شام هنگام غلظت
باروشنی بنیاد است که هر علم و تغزیه و براق جلوس و هجوم مردم بر می آید خصوص سوارهای نعل حساب
با جلوس و تزک و هجوم عینی هزار آدم و هزار آفتابی های انواع و اقسام و دیوئی های بی شمار
و حساب از قیاس بشهر بر می آید چنانکه سابق ذکر آن گذشت بر روز دهم که روز شهادت است
سواری علم مبارک نبی بی یعنی علم مبارک خاتون محشر علیه السلام از عجایب و غرائب روزگار تو گفت
یعنی بوقت یک پاس روز بر آمده علم مذکور از مکان خود که بیرون بلده است از دروازه یا قوت پوره
اندر روز ششمی آید صورت جلوس سوارهای اینکه اول بدست طفلان محله بر قهای بزرگ و سبزه
بسیق که از هر دوکان در دسته معمولی اهل بازار فلوسها میگیرند و عقب اینها نشان بزرگی و
نشان بزرگتر و پس آن دو صد نفر چادر داران یعنی سائیان باللهه های چوبی بالنسی که

و طفلان صغیرنی تقصیر را در یک رسن و زنجیر کشیدند و سید سجاد و بیارنا توان را در طوق و زنجیر
 و گرفته مهارشتران بدست مبارکش داده پابرهنه پیش پیش قطارشتران بردند ایام تقصیر
 است شما کرده بودند امر و زکره روز نمونه حشر است و من در جناب شما فریادی و مستغاثی داد و خواه
 آمده ام تا بغیر ادا من رسید پس باین خیال علم را خم کرده گوشه گوشه میگردد و اندک گویا کنی تلاش کس
 میکند و می جوید پس حال خلاصت از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بکش
 خصوصاً در امکان مستورات پرده نشین بپرده حالی میکند که شورشتر نیز ازین قسم خواهد بود
 معاذ الله معاذ الله هر کس که این معالجه چشم خود بیند او تمام عمر این غم و الم را فراموش نخواهد کرد
 الغرض در اینجا ما یک لطیفه یاد آورده است که در میان حشر و نشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام
 فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم و ستم امت داد خواه آمده طلب داد خود در عدالت
 بارگاه الهی کند در آنوقت جناب قدس الهی بکلام وضع و بچه صورت الضاف خواهد کرد و داد
 خواهد داد و حال است چگونه بوده باشد اما یقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار و عدل
 و عید در دست آنجناب دهد تا در عوض خون ناحق جگر گوشه گان خویش بهره خواهد کسند
 اذ آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است یقین تر همین که آنجناب شفاعت است گنهگار پدر بزرگوار
 خود فرماید و همه ما را ممنون منت خود سازد اللهم صل علیها و علی اولادها الکرام القضاة اب از ان
 از مکان مذکور برفا تخر از آنجا برآمده تا دریای موسی بیرون در وازه چادر گهاٹ در میان
 آب دریای موسی مذکور علم مبارک را از نیزه بر آورد غسل داده و کشتی نهاده بالای حوضه
 فیل برداشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی بسیرند نصف اللیل علم
 داخل مکان خود میشود و روز چهل و نهم شیه خوانی نمایند و سال تمام معمول است که علم مبارک را
 بغیر نیزه و کشتی بر روز پنجشنبه بوقت شب از شام تا یکپاس شب میارند و مانند آنند و نیارند

بر آن تخت داده بودند کارگران ولایت تبرگاز پارچه چوب تخت مذکور بعد مدت که بدست اینها
 رسیده بود این علم تیار کرده استاد مینو و ند بعد از آن از کربلائی سلا دست بدست با دشان
 قطب شاهی حیدرآباد رسید ایشان از مس و برنج و فغره با هم آمیخته گمانه تقیه نموده بالاایش
 بطلای احمد طبع ساخته چنانچه همون طرز تا حال قایم است و عقب علم مذکور هفت علم بزرگ تر مرفع
 بنام دوازده امام علیهم السلام علمهای قدیم فولادی که در عهد سلاطین قطب شاهی تیار شده اند
 بفاصلت قدم پست از علم مبارک آورده نیزه های آهنی بر زمین اتیا کرده و فغنه با وقت دورتر رفتن علم
 مبارک دویده میسزند و نزدیک تر بفاصله قدم میسازند و بر زمین قایم بنمایند و توقف میکنند
 که علم مبارک دور رود تا باز دویده میسزند ازین حرکت دویده برودن علمهای مذکور را عجب
 صورت غم و الم بنظمی آید که متعاقب علمهای مسطور دوازده امام قریب پانصد عورات سر و پا برهنه
 دستها بر سینه زنان و سر کوبان همراه علمها اینها نیزه که گریه و زاری دویده می آیند صورت
 قیامت برپا میشود که مردان و زنان هزاران هزار علی الخصوص سننورات محلات و غیره از هر هر سگله
 و سقف و کوچه در جلوی ماورده مای سینه و گریه و زاری و سینه زنی بنمایند و زنان دیگر حجاب
 هزار بار در سینه و بازار استاده زیارت میکنند روز دهم محرم روز حشر و نشر حیدرآباد است و همین
 صورت علم مبارک قریب سه پسر و زازیر چار پنا و چار کمان در مکان قدم رسول صلی الله علیه و سلم
 زن و مرد که علم خاتون محشر علیها السلام در مکان قدم مبارک پدر عالیقدر خود یعنی جناب سالتاب
 صلی الله علیه و آله و سلم برای فریاد و استغاثه از دست امت آمده است که فرزندان ما ناحق با اولاد
 صغیر و برادران و خویشیان و رفیقان کشته سرعایش را شهر شبر کوچه کوچه در بدر گردانیده و آب
 و طعام یک تخت نداده تشنه و گرسنه او را و فرزندان و موالیان او را فوج نمودند و حیران و پریشان
 ساخته و خیمه های سراق عصمت را آتش داده تاراج و غارت کردند و بی پرده و سر و پا برهنه نمودند

برای برداشتن ریگ از صیخ مذکور هنگام عظیم میشود که اکثر مردم زخمی شده اند و حال اکثر میشوند عالیتر
 اینکه معمول ستمه از قیوم الایام است یعنی بر کس مطلبی یا دعای که داشته باشد برای حصول آن
 یک آب بخوره گلی همراه خود آورده طلب خویش در دل خود تصور نموده و ریگ از زیر صیخ اول
 برداشته در آب بخوره انداخته تمام سال در خانه خود بردارد و یقین است که در تمام سال بمرد دل خود
 میرسد بعد حصول مراد کونده شیر بنج یا از اقسام شیرینی در آنجا برده فاستحه داده بمردم میخوراند
 لذا برای برداشتن ریگ بر کس اراده است که اول خود بردارد و هرگاه هزار دو هزار کس چنین
 اراده و سعی نمایند یقیناً کشتکش میشود و بجز بنجانه جنگلی میگردد و آن شب خوب نظر کنند که از چادر گمات
 تا پل نورد در یاری مذکور همه جا کونده های انواع و اقسام لغت الهی است و روشی شمع بیشتر نظر
 می آیند و خلقت خدا سزاوار مردم میخورد الغرض بعد فاستحه تخمته های صیخ را که از هنگام دست
 رسانیدن مردم برای بوسه تقسیم چهار پارچه اش جدا میشوند غسل داده برداشته الوداع خوانان
 بکمان خود میرند بنظر

الوداع والوداع شاه شیب ان الوداع	اکو حسین ابن علی دو جگک سلطان الوداع
----------------------------------	--------------------------------------

این علاوه هم از وقت قطب شاهیه است درین علاوه غیر از عورات پرده نشین عصمت و عفت
 هیچکس مردان و الوداعی نیست سرانجام سواری روشنی و غیره همه جلوس از حضور پر نور می آید و خود
 بدولت و اقبال ملاحظه میفرمایند که از زیر دو تختانه قیوم می برند هزاران هجوم غلامان و از سرکار
 دولت و از روشنی از غزه محرم تا فاستحه تحلم میرسد و نذر و نیاز سوای دو صد روپیه معمولی عشره محرم
 عنایت میگردد و از نذر و دامر و دیوانی و چهار جبهه نذر و نیاز و روشنی و غیره هم میرسد و این
 صیخ که بعلاوه میان شهر است موسوم بنام میان حضرت مسلم علیه السلام از وقت سلاطین
 قطب شاهیه است معنی الطرف دروازه علی آباد نیز مجمع هزاره مردم برای دیدن علماء و

وزیارت میکنند تمام سال همین طور رسم زیارت علم سطور است که اورا تبرک عظیمه بلده میدانند
 و فی الواقع چنین است این سواری علم مذکور بر در شهادت و سواری نعل صاحب لشب بهم در هفت
 اقلیم جای دیگر نیست در میان بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن و الفساد مردم هفت کشور
 حاضرند و قایل اینستند که هیچ ملک و کشور منظرانه آمده در تاریخ تو زک قطبشاهیه سطور قوم
 است که این علم مبارک در عهد سلطان عبدالقادر قطب شاه در قلعه گوگکنده حسب حکم حیات انصاحب
 مادر سلطان مذکور استاد میگردند و بعد از آن حیدر زمام شخصی از ملازمان بادشاهی همورانی برت
 علم مبارک برتنی بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است
 و از سرکار جاگیر و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پر نور دام اقباله خود بدولت اکثر بطوان
 و زیارت تشریف شریف آورده اند و مکانیک علم مبارک استاد میکنند تنیاری جمال صاحب عظمت جنگ
 وکیل ظفر الله ولبازار الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از محدثات اوست
 معند ابوقت قریب مغرب علاوه بتیمان کرد و بروی دروازه دبیر پوره بلده است بجلوس
 تمام بر میدارند صورت جلوس سواری آن اینکه صریح مبارک چهار پهلوی از چوب راپارچه سفید
 باریک پیچیده که اندر و نش بالای تخته چوبی دو قبر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل در آن تخته
 نیز شامیان کلان مردم بر میدارند هزارها اشرف و پنجاسیند زمان در جلوس میباشند و بالائی
 دو اسپ تیز رفتار دو جامه و دو دستار خون افشان بر انداخته پیش پیش می برند و در میان دو ضلع
 فیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بست بر میدارند که مطلع نوحه است مطلع آه حسین است
 شاه ششیدان هدایت بزنجیر حمل بتیمان هد با جلوس نشان فیل و پلطن بار و غیره از دروازه
 دبیر پوره مذکور بیرون دروازه چادر گھاٹ در دریای موسی برده صریح مذکور را قریب نصف
 شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریای نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

و عمایین بالای عماریهها و حوضه های فیلان سوار شده در دریای موسی خمیده داده می بنید و با مغرب می نشینند اما نصف شب بلکه تمام شب تا صبح ارباب سیل با در دریا بارشنی بسیار میباشند و گل زیبا مملو از آومان میباشند تنقبت میخوانند در روشنی با میکنند و علم سر طوع تعلیم مله پیر فقیر اسیل خود از خانه خویش قریب سه پیر شب گذشته قدم بقدم در روشنی بسیار بدریای مذکور میسر و لیکن در هر برج آنظر کنند بهین طور مجسمه با خلایق جلوه گر است و قدرت خدا بنظمی آید معند اگاهمانی حسین علم علی الصباح روز شهادت در کشته تها نهاده روز شهادت از مکان خود که نزدیک از دروازه پل قدیم است قدم بقدم هزار با خلایق میسرند بسبب هجوم هزار با خلایق و غلطیدن مراد مندان و بر بالای زمین در گل و لاکه سقه ماصد ماشک نجوا هوش مراد مندان برای سروی آب میپاشند و گدز ایندن نذر و نیازها و سوراخ کنایندن بگوش و بینی های طفلان قریب دو پیر روز بدریا میروند یک قدم از هجوم مردم برده شستن مثل میگردد و گداز شستن نیز بدقت میسر میشود پس گلها در رود موسی دفن کرده بر رخا تمه قریب سه پیر روز بر میگردد و وقت مراجعت الوداع میخوانند معمول همه است معند تکلفات روشنی و غیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشورخانه بسیار جاهاست خصوص در چند مکان نهایت تراست چنانچه در مکان راجه را در نهما حیونت بهادر که تمام سال بعد دفن کردن تغزیه بر روز شهادت از روز چهلیم تیاری تغزیه تو تمام سال میشود و هزار روید در خرج تیاری ذات تغزیه بمصرف میسر و هر روز روشنی یک هزار روید در روشنی و شب ده هزار روید میخرج میشود و در میان چمن ها و خیابان از سبزی گندم بران ما و شیر و شترزه با بصورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتنند عجب خوشنما میگردد و روغن از گدازگاه آب نند آب باران بیرون بر می آید و غراب برای چراغ خانه خود با میگیرند و دوشیر پرورده بهر دو جانب تغزیه استاده حاضر میارند و دیگر در جلوه خانه راجه چند لعل هم راجه بهادر آرایش و پیرایش

تغزیه های آن سمت که بیرون طرف برده سرد میکنند خلقت خدا علاوه تیمان را دیده بده بیرون
 جانب میروند از شاه علی بنده تا دروازه علی آبادند کور اندرون شهر اشپکله علیها و تغزیه با درایت با
 در آن محل با استناد میکنند بعد روز شهادت بیرون طرف بیرون شهر مسافت یک کوه برابرا
 که مملو از خلایق و روشنی بیشتر و مهتابهای آفتابزی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت
 قدسیه محمد به یکم صاحبه مغفوره والده حضرت غفرانآب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن سمت
 و ابل تغزیه با که هزاران هزار میباشد و جای دیگر نمیروند بسیار خلق الله از سیر محبت پل قدیم که مجمع
 عالم هزار مردم انانث و ذکور است فراغت یافته زیارت علاوه تیمان کرده یکپاس اول شب
 بسبت دروازه علی آبادند کور می آیند و تا یکپاس شب باقی مانده بمکان های خویش میروند
 البته از دو صد تغزیه ها و غیره کم نخواهد بود اما بطرف دروازه تالاب سیر جمل برای دیدن علمای امام باقر
 که بیرون شهر متصل عیدگاه کهنه است کثرت خلایق بسیار میشود از حضور پر نور جاگیر چهار هزار
 روپی برای اخراجات آسکان مقرر و جار است و قریب پنجاه شمع در هر بار روشنی بمصرف
 میسر حضور پر نور خود تشریف آورده ملاحظه میفرمایند از دو صد علم خورد و بزرگ کم نیستند
 و فنیقه قلعه سد هوت فتح شد علمای آنجا در ضبطی سرکار درآمدند حسب الاشتهای رحمان یا خان
 عنده شاه سلج ثانی که سابق در عالم دنیا داری داروغه هر کاره های سرکار بود امام باقر با حدان
 آمده جاگیر چهار هزار روپی در عهد حضرت غفرانآب سبعی اسطو جاها مقرر شد که در اخراجات محرم
 صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جار است اگر چه علیها و تغزیه با و براتها همه بروز شهادت
 بطرف دروازه پل قدیم برده در رود موسی سرد میکنند و دفن مینمایند و هر هر تغزیه بچکوس
 و تخلف تمام میسرنند و خلقت خدا قریب یک شصت هزار آدم از چار منار تا دریای مذکور بالای
 عمارت و بالاخانها و دو کاکین بازار و اکثر سوار فیلان و اسپان و پیاری پیاده پای خویش

راجه اوجاگر چند رای بهادرناد العصار است و نیز تکلف روشنی و غیره و آئینه بندی آبدارخانه فرزندان
 شمس الامام بهادرا میر کبیر در آبدارخانه راجه نمود لعل از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام
 قلم است معتمد دیگر در مکانها و راسته بسته و بازار بازار در هر هر محله به محله خارج از قیاس و شمار
 است و جال کاری نازک تعزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به مناصحاب که حالا
 محمد و جبهه الدین حسین عشره داد امیان نهایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخسار گل و غنچه
 برگ و بار و آیات و ابیات و صلوات بکنده کاری عجیب و غریب که میکنند نازکتر در تمام هند و دکن
 نادر الوقوع است در هیچ جا بنظر هیچکس آمد این معنی بسیار باستحقاق رسیده الغرض تمامی اهل بلده عشره
 محرم صرف اخراجات بسیار اند و نقشه های انواع و اقسام جلوه تازه می آرند و علی هذا القیاس
 در تباری تکلفات سواری نعل صاحب از آفتابی باوشته با هزاران هزار که خارج از قیاس شبری است
 بر می آرند و بطرزهای انواع و اقسام میسازند عقل در جرت است و بی حساب هزار با مردم از پیر و
 وجوان و اطفال همراهی دهند و احدیرا اذیت نمیرسند محض تائید غیبی مقصود چنانچه بار بالعلم آمد
 معتمد مردم شهر تمام هند و سلمان و بعضی اهل دیهات مجموع تاده روز لباس سبز میپوشند
 و بعضی سیاه و آنی که آن را سیله گویند بقیمت از دو فلوس تاده ده روپی و بست بست روپی
 زنها و مرد های ذمیقدور در جمایل می اندازند رنگارنگ با کار کشیم و مقشش و کلاتون و سوتی
 ساده و دیگر با کار زنتاری خصوص و حضور بر پوز و محلات و مرشد زاده ها و بعضی از امر او اکثر
 طوالیغان رفاص این رسم اگر چه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیها در جمایل می اندازند
 اما دینولا برای پیر و جوان و شیخ نود ساله جار است و شربت از قند و نبات و شکر سفید با گلاب
 جابجا زودی مقدوران و نوزد عزا باز شکر سنج و قند سنج در هر هر مکان و عاشور خانه و در
 سیلیهای آبدارخانه با تیار و حاضر که باز روی تمام میچوراند و طعام نیز به همین طور

از روشنی درختان ولایتی و قنادیل و شیشه آلات و روشنی و تخته بندی چراغان و هجوم خلق الله
 برای دیدن طئی های کاروانک و روشنی و غیره و تقاضا و پربادشاهان و غیره بسیار و مهتابها
 آتش بازی و بدم و در عاشورخانه حسین یا و جنگ عرض نگلی میر عالم بدارالمهام سرکار که آئینه های
 برابر قد آدم و دودرعه در طول بلکه بعضی زاید از آن ربع درعه که جمله دودرعه پا و بالا درعی و در عرض
 از یک و نیم درعه کم نیستند مال یک لک روپیه از کوٹلی علی بیگ خان بهادر سوداگر خرید کرده در
 عاشورخانه خود زینت داده و درختان ولایتی روشنی و آئینه ها و کاروانک مکان را تکلف تمام
 نموده و بهر بهر طئی ها تبرک از طاش و بمبیزه الملک بهادر و راجه چند و لعل مهاراجه بهادر و فرزندان
 ایشان طئی های طاش باسک مراد و داده خصت مینمود هر گاه در تمام شهر روشنی ها و تکلفات
 عاشورخانه داده چون بمکان حسین یا و جنگ می آید چنان معلوم میشد که در پرستان آمده تا شای
 مسکانه و تکلفهای ختبه می نیم و دیگر کاروانک در مکان سید و صاحب و بخش صاحب نمسه گان
 سیر محمد علی عزت تخلص که زرگه بود از خوبان روزگار با کمالات علمی بمکان ایشان پیوسته بسره کویچه
 ایرانی بر رسته کلان ختبه شاه است هر گاه در روشنی مهتاب آتش بازی به بنید چشمها بتماشای آن
 هم چشم روشنی کارنازک آن میگردند و ساده کاری و نفاست مکان رستم زمان خان خلف
 خان زمان خان مرحوم حال نیز الملک بهادر که صفائی مکان و فرش و روشنی و علمها و شیشه آلات
 و مینا کاری طئی و آنک و غیره تفسیر و لیسپیل نمینخواهد که از اینجا بر خیزد و تکلفهای روشنی و غیره مکان
 امین الملک و مکان ماه تقابالی طوایف که برای استناد کردن علم با همه تیارها میکنند و ساده
 کاری نقاشی و طرز عمارت سفیده کار و نیل تفریح جعفر علی که مرد سپاهی ذی تقدیر ملازم سرکار بود
 و نیز طرز نادار از سر سون برتر بصورت مزج تیار میکنند که سبزی آن چشمها را خشکی می بخشد و
 تکلفها و روشنی های مینابند و در محاذی مکان خویش تا دم آئینه بندی می سازند و در مساندان

و در منقبت جناب ولایت پناه صلواته الله وسلامه علیه

چنان نور جو شید از خامه من
 فقط در و هر سطر سلاک گم شد
 که لاله دو اتم شد و کاغذ از گل
 که نظر است از بهر آن پیشوایی
 بگفتم چنانش نشان ده تا مش
 که از نور آن جاها جلا ز شد
 ضیای قمر شد بقای حضر شد
 که این راه لغت شنی است که حق
 ز شیرینی گفتگو بشن چسبیم
 بهر بند بندم بگفت نیشکر شد
 ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش
 که در بوبه سبز حیح مقرر نس
 برای چشم و چراغ ملایک
 در و جمع هر رشته تا نظر شد
 که بر طو قرب خدایت ارنی
 رس چون نگاه دلم سوی رویتر
 خدا خیز خواهش فلک بارگاهش

که پنداشتم اول شب سحر شد
 چو دیدم چنین طرز گوهر تشاری
 ز زنگس قلم زیر مشتم قمر شد
 که در بنده گی نمایم خدائی
 تو بنامقاش بیان کن کلاثر
 ز روی محمد ز موسی محمد
 صفائی سحر شد و فانی لبشر شد
 بروج الامین در طواف حریش
 که از شهد نشان رفوم سطورش
 شده زگس و سوسن و سر و گل را
 بصبح ازل چون بخت خبر شد
 ز تاثیر اکثر فیض نگاهش
 ز شمع حر میش منور زگر و دو
 بگوش بود شمع در آن چشم موسی
 چو شد مبتدالن تزلانی خبر شد
 بگویم که ایدل نمازت ادا کن
 ملایک سپاهش جهان خاک اثر

ورق مهر شد تا سطر شعاع و
 بگفتم بدل غم معج که دارک
 بگفتا بان شیوه ره مناسالی
 خدا ما وح اول شام و سحر شد
 همین خواهد مطلع که مانند خورشید
 ز خوی محمد ز کوی محمد
 خبر و ایدل ادب پیشات کن
 بماند پر کار پاها ز سر شد
 قلم یک قلم بلکه انگشت تا هم
 بی خلقت فاخر آفرینش
 ندانی تو احوال خورشید اعظم
 وجودش خلقتش قرص زرش
 چو بینی در آن شمع جای فیتله
 بود شمع آن نور پاک جنبش
 پس از باد گیسوی مشکیند او
 شب عبید بگذشت و وقت سحر شد
 بصد و دستاری بی پا نداری

که در تمام این شبها سحر شد

الفرض تکلفات محرم الحرام قیسکه در بلده حیدرآباد میشود در هیچ اقلیم نیست اینعامل بدون دیدن چشم
 خود دل را تسکین نمی بخشد امار و رضه خوانی در همه جا است علی الخصوص در مکان علی یا و خان اقبال
 تخلص که مشهور بمبرز احمدی بودند که بتبسیه مرشد قلی خان بنگالی عالیخانندان در هیچ بلاد و امصار
 مانند ایشان درین کمال روضه خوانی واقعه خوانی و بیان احوال امام شهبیه معصوم امام حسین
 علیه الصلوٰۃ والسلام بنظر احدی نه آمد هر گاه بالای سبزه برآمده فاتحه میخواند خلقت خدا از بند و
 سلمان هزار مردم را بغیر بیان احوال بسیار قوت عظیم دست میداد میخواستند که خود را از دست
 خویش هلاک کنند تا به بیان چه رسد بیانش را بیان طلاقت لسان و وضاحت بیان از هزاران هزار
 بلکه خارج از بیان و اظهار بوده قوت بیانیه و انداز کلام سلک در شاهوار فرد فرید منتخب و وزگار
 بوده تمامی خاصان بلده از امیر و فقیر مسلمان و هند و همه در عاشور خانه اش حاضر میبودند
 و در ایام دیگر غیر از عشره محرم در هر تقزیه معمولی مفری مجمع کثیر خلایق میگردد و چون خان موصوف
 بهشت برین خرامید رسد شصت و شش هزار ابیات از نوحه و واقعات و خطبه و رباعیات و
 قصاید غرا و منقبت با طبع زاد خویش گذاشت چنانچه رباعی یکی از ان نیست رباعی
 علی ابن جسم نبی حفظ خدا جامه او مده رازل تا به ابد آمده هنگامه او در نجابت چه نویسد
 صفت او حمدی به پنج امیر سز از نوز عشرت نسبت نماید و

وله رباعی

یا علی حمدی چه گوید صفتی است ترا
 بفک رفتن او همچو دعائے نبوی

پس همین دو صفت است با فرض و سما
 بزین آدینش آمده چون وحی خدا

قصیده و نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

رسایند در زندگی مهیش را

بصحن نجف با همدا مل تبش
اکرب دیلا از تنش قطع سرشند

بحق امامی که ناحق بر میدان

منقبت در شان جناب شاه خراسان علی ابن موسی رضا

علیه الصلوة والسلام

کنم چون پذیرام هماغس ز نور دیده چراغ روشن
 نهی امامی خدا کلامی حق اخترامی نبی امتقانی
 کند سرپایش را سراپا چون تم مرسل ز پرده دل
 ز نور احکام محکم او ز نشو تا کید اسلام او
 ز تاب دود و زرد و دابر و زابرقطره زقطره گوهر
 بود ضیائیش شعاع رایش نشان پایش در شیر
 برای زرتیب بند او دهن جیاد لطف حق را
 ز بارانی ولین زانی سوال کافی جوابشانی
 ز دیدن اوست دیدن او که دیده اوست دیده او
 ولی چو او هم در دست او لبر و معنی ز عین صورت
 ز عکس رویش ز تار پایش ز چشم خوب ز گفتگویش
 بفضی اعدا چو او تقابل شود بهیجا تمام باشند
 ز دهشت او ز وحشت او ز سطوت او ز هیبت او

رسد ز تازنگه فیتله چکد ز باد احم چشم روغن
 که نام نامی علی وجود رضای او را خدای ذوالن
 ز چشم زهره و شاه مردان خدا فرستاده ز سوز
 ز ضبط فرمان اقوم او شود شکل او جبه حسن
 گهر ز دریا شجر ز غبار شتر ز گلسا طلا ز آهن
 همه تجلی بخور محلی بجلد ماوی لبش با من
 سپهر اطلس مقیش انجم خضر کلاذ مسیح سون
 ز دیدن او نبود مطلب که نیت بر او مجال دیدن
 زانی جهت و حبی لذتی است و حبش بوجه حسن
 بهیچ صورت کسی ندارد بعین انصاف چشم دیدن
 پدید شد گل سید بل شگفته ز گس و سید سوس
 اگر چه سام و گرچه برستم اگر ز میان و گر تهن
 شود از ایشان جدا بمان توان طاعت ز بریز جز

کلامه

بوئت سواری بشام و بخت
 سحر شد قمر شد نظر شد ضرر شد
 زبان سون و سر و قد گوش بزق
 چه حیدر که از صولت حیدریش
 عدم هستی و خار گل خشک تر شد
 که قمر و لطف جناب همی بر
 چو شد نقش پایش بر شون همی بر
 ز تصویر و از خط و از قدر و مویش
 سپهر و زمین و جهان و سفر شد
 فلک چار و دیوار و کر و بیش زمین
 و میکان و علما و کزو بیان هم
 سلیمان مور و عصا کش کلیم و
 مقرر لغزشتی آن مقرر شد
 که برش نصیری و بدین گویای
 پیشش شاده همه غیر خاتم
 که ناگاه عرضی اقبال آمد +
 که من بعد این بیت خواهد خیزند
 اگر تیغ بار و به مهدی چه پروا
 بعضی شما هر دو من میرسانم

از وضع و شام و ولی و وعد در
 اگر شد حجر شد مخر شد اثر شد
 سر پای سایش باغ آبی
 بر اجبا غاصوی از لطف عاثر
 خودش و حی حامل رخس به کمال
 سر و دست و دوش و شین و پیش
 بر آمد صدای زمر نبوت
 ز فرق و ز پا و ز لطف ز قمرش
 به تیاری روضه همیشه اش
 همه صحن آن لاسکان عرش شد
 سفوضن با نیها همه خاک و بے
 سیاست در بان و سقه سکندر
 بود تخت آن خانه عرش آبی
 که او را خدای باین کرد فرزند
 به پهلوش نشست آن شاه عالم
 بعضی حضور و دو سلطان عالم
 بود جوهر عزم با همی بر
 که حفظ شما را برایش سپرد
 غلامی که ملوک فرزندان باشد

بهار و براری و نخل و دوعارا
 رخس گل لبش غنچه و چشم زنگس
 چه باغ آن که در آن بجد مقرر شد
 ضرر نفع و بد خوب تعیین رحمت
 تنش مهر شامل به علم عامل
 همین نقش باشند لیکن دلم را
 که الحمد لله سند معتبر شد
 گلستان و ریجان و شاد و سنبیل
 بزبانی قدرت کرد کاری
 ز روح القدس تا اسفل و ارجل و
 در آن صحن خانه ز جاد و پیر شد
 خضر باغباننش بگردید و یوسف
 بر آن تخت نشست آن بادشا
 پیشش گرفته پنه نوح و آدم
 چون کجا ملاقات شمش و قمر شد
 که بندگان نبیان هر دو صرع
 که من بنده صاحب و الفقارم
 ز بعد قدمش سجدات و کز نش
 تو از مصاحب سجد و پیر شد

که سزایکبار و در و صد و پنجاه و هشت است مهری ضامن خان بهادر المشهور به ضامن صاحب
 فرزند دوشی خان اقبال بان طلاقت لسان و وضاحت بیان آب رنگ تازه بر سر کار آورده
 تخریب داری و خوانندگی و بیان احوال اهل می آرد که هیچ فرق بالهجو و بیان پذیرد و بقدر خود محرم
 نیست و نذر و همه استخوان قویم قائل شده دم انا و لا غیر می نیز نند در تمام بلده حیدرآباد
 همه مقلد اینچنان اند هر جا که باشد لیکن امیران ریاست قدر دانی که نمیکند و بسبب پیش
 می آیند خان موصوف همه خرج حسناات ایام عشره محرم بذات بنیامه جبه بکار خود صرفت نمیکند
 مرثیه خوانی در بلده سابق در وقت رونق افزای حضور قلعو بید تراحت اسطو جاه کمال
 زور و شور جمع آنها بود که در حضور پوزر هفده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردد و دروغ اینها
 نوازش علیجان شیدا شخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم سماعت میفرمودند و متوجه
 داشتند طرح با بالای هر مرثیه که بزبان اهل هند سوز میگردد میگشتند و در عشره محرم الحرام ده شب
 می شنیدند و گریه های سوزناک و الفاها میدادند و نیز اعظم الامر را نهایت شوق بود و جمع آنها تیار
 میکنند که اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر در شب تا بوقت مشق و ربط دیگران یکدیگر مخفی بمجلس
 جمعتهای دیگران رفته شنیده طرحی که پند آمده یاد کرده بر سر مرثیه خود داشته در دخل و مجلس
 میخوانند و اندک اکثر خانه جنگلی شده است هر گاه شوق مرثیه حضور پر نور و مدار الهام سرکار
 چنان بطور آمد امیران سرکار و اعزّه روزگار مجموع در تیار جماعتها و خوانانیدن مرثیه نوبت
 که از شعرا و دلی و لکنند می آوردند و حیدرآباد میطلبیدند و میگرفتند چگونه مشغول نخواهند بود
 چنانچه جماعتهای ظفر الد و الاحتشام جنگ مثل سیر و نگو و میر داوود و بنیکن خان دهلوی و غیره که
 کمال لطف میخوانند و جمعتهای اسطو جاه هفده جماعت و سبب جماعت های حضور که بعد نوازش
 علیجان تجویل حکیم حمایت الله خان شدند و دیگر جمعتهای شهیار الملک به تیار علیجان و علیجان

بغیر تیر و بغیر تیغ و بغیر سحر و بغیر خنجر
 برای نعلین هر دو پای اسپر سپاهی عرش جایش
 ز روی ولدان حسن و علیمان زموی جولان ^{مردود} چشم
 عرض فرود شد خبر نپوشد بر دهن خروش چو آب جوشد
 سوا تقینش معاندیش ز نفع و نقصان مهر و کنیش
 بوصف اسپ سواری او بروی کاغذ گونگشت جولان
 چه تو سن است آن که چون سوارش علی است نام ^{مختص} و رسول
 بشکل حیوان بقبل انسان باسل رضوان حسن علیمان
 رسیدن او پدیدان او و دیدن او پدیدان او
 خدا نیا بانی اعطای اعلی رضایا بهین منسایا
 رضای امی رضیه تو سخالی ممنتد سبجیه تو
 تو با جد که تو سه سوار چو ذات باری بفضیض جاری
 تو مثل حیدر جهان ناپی بجبال قبالی کن نگاهی

توان ز دست و روان ز پایا و اوج از جسم و سر کرد
 بکارگاه مهین سازی هنر طرازان خلد مسکن
 کشته چرم و خردنخل بر تار و کتند سوزن تا
 صفا ز جوهر جواهر از کان گهر ز دریا طلا ز معدن
 ز عرو خواری بخله و نیزان ستاده نضح فتاده الکرز
 ازان قلم را سمنه طبعم خطاب داده فرشته تو سن
 گسی برق است و گاه دلدن پارس سمن آن دود و لوز
 بجای چون گل با بلبل بیان سبل بگوش سوسن
 ز ابر اکثر زیاد بر تر ز رعد بهتر ز برق آسن
 تونی که بنمود فرشت گویت سپهر ششم خدای ذوالمن
 عطای بی عطفیه تو خطای بید رویه من
 ز طول عمر و عرض حمت مرست دتی تر است آن
 بده بدرگاه خویش راهی بزندگان بوجه حسن

طبع زادخان موصوف خارج از ارقام است اینچیکه سر دست یادداشت بقلم آورد و دریای عمان پیمان
 را که کم کس پایش تواند کرد که بتاریخ شانزدهم ماه حجب مبارک سینه بکنار و ز و صدوی و نه حجب
 بوقوع آمده جازه آنحضرت بر طبق نحوایش او همراه مندل مبارک جناب امیر المومنین علیه الصلواة
 والسلام بر دامن کوه شریف متصل مقبره وزیرخان مدفون کردند الفرض بعد رحلت خان اقبال مذکور
 عهدی یا ویرخان فرزند کلان خان مرحوم یک سال بتکلف تمام تعزیر داری نموده مشهورتر گشته
 در عین شباب در سنه ۱۲۳۰ هجری و ولایت حیات فرمود که خلافت را آنسوسن است اما درین ایام

شجاع الدین و حاکم لکنونی نیز دو سه شخص بدو با یکدیگر از رویه پانصد روپیه نزد چهار چاه بهادری استصواب
 ایشان لنگر و حاضر اند سپهر فقیر محمد تنها خوب میخواند که مشهور تر شده و سنور علی بوبره ممتاز عصر خیز
 است به لکنونی هم فتنه مرثیه خوانی کرده آمده همه با در آنجا پند کرده فائده برداشت و دیگر جاها نیز
 مثل چنایین و غیره نام کرده فائده یافته آمده میر تنور علی لکنونی و فضل علی حیدر آبادی نیز
 بقولیت در آمده است و مرزا عارف بیگ لکنونی و میر روشن علی و کنی حیدر آبادی و دیگران نیز
 از منتخبان عصر اند و سوسای جماعت های شوقین و غیره که بشوق خویش میخوانند مجموع در بلده از یکصد
 جماعت کم نخواهند بود لیکن در عاشورخانه بادشاهی بطور سابق و کمال بوقت شب با طعام لذیذ
 و قهوه و لوازمه آن میشود رفته با دستور سابق میفرسیند و همه جماعتها موعود میشوند و از امرای
 عصر این مقدمه تر و ک است و اگر سبت بسیار کم سابق بر جا که در کمال پیش رفته های دعوت
 بخانه های هر مرثیه خوان بانسان قیل و جلوس تا شامه مرثیه و شامیه بالایی کشتی رفته با کرده میروند
 و خانه بخانه میرسانند و درینو لایک جوان و جوان رفته با برداشته به جماعتها میرسانند
 همه اوسال تمام نوحه نری و تا اینجا مقرر اند که مرثیه خوانی میشود و مثلاً دهم در همراه در عاشورخانه
 آقا فرهاد بالای شاه علی بنده و پنجه کلان که درینو لایک میر باقر علی ذاکر اولاد آقا فرهاد موجود
 اند بحال خوبی و درستی روشنی بکلفت تمام تیاری عاشورخانه میبایند و توکل بر خدائی که برود
 مرد است و آن عاشورخانه و علم از وقت قطب شامیه است و چاه کلان نیز متصل عاشورخانه در سنه
 یکزار نود و یک پس با حرات در آمد و در عاشورخانه علم کلان ده روز نوبت نشانیده بروز
 شهادت و شب گشت بروشنی بشمار بریای موسی میر در خج بسیار میکنند از توکل و دیگر تا اینجا
 در تمام ماه برای مجلس تفریه داری بمردان هندی و دکنی در بلده و بیرون بلده مقرر اند که مجلس میشود
 خصوص سبت و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بدستی تمام میشود و غرض جهان از تفریه داری با مظلوم

که سرآمدین فن بودند میشدند برای هر هر امیر و دو دو جماعت و چهار چهار نیز مقرر بودند و در هر جماعت
 چهار پنج کس نادی یعنی مرثیه خوان و چهار کس جوابی جواب خوان می بودند و تکلفها می نمودند یعنی در هر
 ذنگل که جماعتها میرفتند قنادیل برقی را بے هر هر جماعت بنقشه اعلیٰ و علیٰ مقرر بود و آلتبازی
 نیز در رسته و ذنگل میسوزند تا معلوم شود که جماعت در ذنگل آمد و همراه هر هر جماعت از پنجاه و
 شصت کس جوانان سه بندی کم نمی بودند چرا که بالای بارینی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیه
 و خانه جنگلی میشود اگر کسی پس و پیش وقت خود بخواند و در نگلها همه بوقت شب میشدند کمال آرایش
 پیرایش مجلس و مکان و خرج تنوّه با شیر و فوفل و پل یعنی الاچی و بسیاری و لوازمه آن و طعام لذیذ
 علی العموم بود و درینو اهل هند که درینجا آمده اند از چند سال معامله راجه قدر آسان نمودند که در خانه
 هزار کس و کس میروند مثلاً دو کس مرثیه خوان و یک کس جوابی آشتار و مرثیه ها و در نعل و در مجلس ذنگل
 میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشسته مرثیه میخوانند و از دست خود اشاره ها میکنند
 و عاجز نا لبها بینمایند و فاتحه میخوانند با بخیر و شفا و السلام نه آمدن جماعت معلوم میشوند و در رفتن
 اینها بنظری آید سابق هر هر مجلس و ذنگل بوقت شب میگردند در روشنی بسیار میگردند و طعام لذیذ
 میخوانند و عشره تمام میگردید و الحال هر ذنگل بر روز روشن که میشود خبر بخند دیگر نمیرسد هیچ لطف
 ندارد و سه نادرین ایام سرخیل اینها مرزا عباس صاحب لکنوی اند که از چهار راجه بهادر چهار صد روپیه
 ماهوار ذات دارند و عشره محرم دو شب چند سوز در محفل بهادر مذکور میخوانند و قریب بست
 جماعت دیگر نیز همراه ایشان نوکر چهار راجه بهادر اند هر شب و عشره محرم معمول خواندن مرثیه و برود
 چهار راجه بهادر دارند و انعام می یابند درین جماعتها هنری و دکاهی همه شریک یکدیگر اند و مرزای
 مذکور هر گاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که قوال استاد وقت کت یا دهرت استادان پیشین
 میسر آید و کامل فن خود است اما در کاخیر و حسن خصوص در باره اهل هند صرفی چنانچه از اولاد

خاتمه متضمن بر دو فصل اول در ذکر ابتدای احوال و رود و کلاهی انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

در چینیکی بعد سفر تریچنپالی حضور پر نور حضرت غفر اناب مراجعت فرمودند در کن الدوله مدارالمهام سرکار
در سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و سه که به چینیایطینجسب لائستدعای سراج الدوله والاجاه وقت
تصفیه کلی با صاحبان انگریز که پیشی لعل آمد جمعیت ایشان دو بلین انگریزی ملازم سرکار گردید و کولن
صاحب ویل انگریزی با استصواب رکن الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گسوار
اولاً جنرال کلویا صاحب از طرف گورنمنت مدراس امور سفارت گشته در سنه ۱۱۶۶م و سنه ۱۱۸۰م بعد فرافزای حضرت غفر اناب نواب میرزا نظام الملک
بهادر آصف جاه ثانی وارد حیدرآباد شد. با استصواب تصفیه مشکیش را بعد ری و بیجا کول و مرتفی نگریستی گسوار بوقوع آمدن ثانیاً بعد مراجعت
غفر اناب طلب شاه از تریچنپالی علاقه ملک سیور بر بلایع سراج الدوله والاجاه حاکم مدراس در کن الدوله مدارالمهام سرکار عالی انفصال مقدم بر برنامی
اوضاع حکام انگریزی و استحکام پذیرفتن روابط و یگانگی غیا بین سرکار دولت مدراس عالی و سرکار غلطت مدراس شهر بهادر منظور آمد و در وقت معاودت
وزارت نواب مذکور بصوبه حیدرآباد هم پیش مشاوری صاحب در سنه ۱۱۶۶م و سنه ۱۱۶۷م بطور سفارت حاضر در ایام غفر اناب گردید و محصور صاحب مذکور
مقدرات تفصیل گشت و از دیاد اتحاد و یکتادلی جانبین گشته نیاز ظهورش جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردید و ثانیاً از طرف گورنمنت مذکور در سنه ۱۱۹۳م
مشرا مندا طبعه سفارت رسیده حاضر در بار شد ولی خصوصیات شان موافق طبع عالی نیامد و هر یک جاری داشتن مراسلات با همی از جنرال گورنمن
کاکتیه بعد فرمودند حسب مشا سرکار حکم از پالیمنت رسیدن آن زنان براسه بلا واسطه گورنمنت مدراس مراسلات از گورنر جنرال صاحب کلکتیه
تا الان جاریست و واسطه گورنر مدراس از آنوقت بحکم پالیمنت لندن بالکل موقوف گردید و انجا مشرا جانین صاحب در سنه ۱۱۹۴م
امور عمده سفارت از طرف ولیرای بهادر کلکتیه براسه گشته وارد بلده شد و در ایام شمشیر جنگ سفارت خانة انگریزی فروکش گشته

امور بکارمانده هم کولند و صاحب غیر انگریزی در کدامی کتاب میر نظر نیامده

حرره میر احمد علی موسوی

شت سید علیه السلام خالی نیست هر روز تازه است و بس مهند او راه رمضان المبارک تبایح است و کم
 بوقت شب ضریح مبارک جناب مرتضوی علیه السلام بالای شتر بر آورده تا پنجشنبه و قدم رسول پیروز
 هزار نام مردم خلقت خدا از خانه ملائمتی که بانی مبانی ضریح بود تا پنجشنبه سینه زنان از کمان ایچی
 بیگ و راسته التوا چونکه هزار باغبان و شتر فاکه اگر یک صحرا بر سر خلافت اندازند بزرگین نخواهد افتاد
 تفریق کنان منقبت خوانان چهاره شتر ضریح مبارک که همه پراز سهره های گل میباشند میروند هر گاه
 بر دروازه پنجشنبه میسرند فاخته خوانده برگشته بمکان می آیند روشنی و تکلفات و جلوس
 سعه نذر همه از حضور پر نور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمای محرم نیز در خانه ملائمتی تا چهل
 استاد میباشند و بر روز چهل برداشته از خانه تا کمان ایچی بیگ می آید و باز برگشته بخانه برده
 سر میسکنند و میدارند مادر عاشورخانه عتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور تکلف روضه خوانی
 و طعام لذیذ و نذر و نیاز سادات و زوار و حجاج و غیره و گریه و زاری در عشره محرم بسیار است
 و خود بهادر منزه نیت ده روز در غم و الم میباشند محبتی که در دل بهادر موصوف بنظر آمد به دیگر
 بطور آوردن و آمدن معلوم هزاره تعزیه خانه در بلده اند اما عاشورخانه بادشاهی که ذکرش سابق
 گذشت یکتای عصر و مکان عجیب و غریب است بر روز چهل جناب امام علیه السلام در آنجا عشره محرم
 تازه میشود که روشنی تکلف میکنند و سواری علمای از جای جامی آیند و در شکل خوب میمانند از تمامی
 جماعت های بلده روضه خوانی و مرثیه خوانی میگرد و در دیگرهای طعام لذیذ بریانی و فرغ فریاد شکوفان
 و قلیه و شیرینی شیرین با کلاب حب الحکم حضور پر نور از با در چرخانه های سرکار و دولتدار میرسد خلقت
 خدا میخورد و بقول شخصی **۵** اویم زمین سفره عام اوست + برین خوان اینها چه دشمن چه دوست
 الغرض خاک حیدر آباد از ازل بحبت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخلوط است پس دیگر
 احوال عاشورخانه با سبب طول کلام بیان نکرده بر همین ذکر چند اکتفا نمود

بر مقام کشته آنکه پانزک حشمت جنگ حاضر در با حضور پر نور شد و خراطع اعیان گورنگه زانیه را همراه
شکر فیروزی ماند بعد رونق افزای حیدرآباد مدت قریب دوازده سال بجا محمول خویشن مسمو بود
چنانچه ذکرش متواتر بتخریج بر درآید پس در جلوس و سریر آرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدارالمها
میر عالم بهادر در سنه یک هزار و دوهصد و ست و هجده روانه کلکتی بسبب امورات چند که سابق بقلم نر آمده
شد و بالای جهاز قضا نمود در وقت و کالت حشمت جنگ و مدارالمها می اسطوجاه چهار بلطن دیگر ملازم
سرکار شده ملک مفتوحه کراچی و سد هون و غیره در عوض تنخواه جمعیت انگریزی رحمت گشت چنانچه
سابق گذشت و منشی عزیز الله در سوال و جواب وکیل مذکور نزد اسطوجاه حاضر میبود و قاضی محمدا
عزیز الدین بر کوٹی خزانة انگریزی معمور کار بوده و او بسیار مردود پست چنانچه درینو لایسرا کلاشر
محمد فخر الدین عرف آنا میان معمور خدمت موروثی است او هم در آدمیت و اخلاق مستثنی است
و شوق سپان بسیار دار دلبر و از شدن حشمت جنگ در سنه یک هزار و دوهصد و ست و هجده
کیا پلین طامس سد غم از ورود و تا خدمت حاضر در بارگه دیده چون در علم کسب و فارسی بهره وافر
داشت در مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل نهایت بسوخ درآمد که اکثر بوقت ملازمت از نقل و
حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را تبیح می آورد چنانچه یکبار در خواصی عماری زر و دم شرف اندوز
شد و منشی میر ابن علی از طرف مشارالیه نزد میر عالم معمور سوال و جواب میبود و بوجه دویم سال خود
بخود از خدمت تقدیر نموده بولایت رفت اما بعد انتقال میر عالم بهادر او برای مختاری راجه
چند و عمل سعی بلین نموده بکار آورد و بعد روانه شدنش بهتری رسل ثابت جنگ دویم محرم ۱۲۲۵
یک هزار و دوهصد و ست و هجده که از پونا وارد کوٹی مذکور شده بلازمت حضرت مغفرت منزل
شرف اندوز گردید اما از بسکه موافقت با راجه چند و عمل به راجه بهادر بسیار نموده در هر مقدمه ایشان
سعی موفوره خلاف مرضی مباح میکرد اکثر مور و عدم توجهات مانده بعد انقضای قریب دوازده سال

مستکلف صاحب را از خدمت وزارت واکذازینده بکار وکالت حیدرآباد مقرر ساختند مشا را لایحه
 آورد که بزرگان ریاست چون احدی را بکاری عمده مقرر و معمور میفرمایند و می بینند که او سرانجام آن
 کار بدستی داد پس او را بخدمت عمده تر معمور و ترقی میفرمایند تا اینکه بالعکس آن عمل آرزو صاحبان
 صدر بسیار سرور شده گفتند که شما از خدمت وکالت حیدرآباد مدلول خاطر شده اند هرگز هرگز
 آزرده نشوند که درین ایام در دستور العمل کونسل کمپنی انگریز بهاد خدمت وکالت حیدرآباد لایحه
 وزارت دہلی تفویض پذیرفته پس شما را از صدر مرتبه بلند میفرمایند لازم که شکر این عطیہ کبری و مہمت
 عظمی بجا آورده روانه مقصد موفور السور میشوند بعد ایشان مارتن صاحب بنا بیچ چهارم صفر
 سنہ پنجم از دو صد و چهل و یک ہجری روز چهارشنبه بوکالت آمدہ با ہمہ نیکنامی بسر برده
 در حصر قریب سیال روانہ صدر کلکتہ گردید و بر وزجاوین نہایت مانوس علیحضرت حضور پر نور
 اوام اللہ اقبال حاضر و بار بودہ نہایت بجا آورد پس تا آمدن اسٹورٹ صاحب وکیل دیگر بارنگ
 صاحب در کوٹھی بودہ اجرای کار سرکار خویش مینمود اما معاملہ داد و ستد کوٹھی ولیم پالم صاحب کہ
 باتفاق بیٹھنگلی واس وغیرہ سابقان کاروان ونندی پار وغیرہ جاری بود و امیران و تعلقہ
 سرکار اسد دست اجرای کار شدہ مستکلف صاحب موقوف نمود و زر قرض کوٹھی قریب یک لاک و پونہ
 کہ بجانب مہاراجہ بہادر و جب الادا بود آنرا سود موقوف کنانیدہ رقم واجب کہ اصل نو دلاک روپیہ
 سا سالیانہ ہفت لک روپیہ با قسط مقرر کردہ عوض سالیانہ پیشکش سیکاکول کہ ہفت لک روپیہ
 سال بسال در سرکار دولتمدار صاحبان انگریز داخل میکردند تا ادای زر مقرر و مہاراجہ بہادر پیشکش
 مذکور در آن نشان دادہ فیصلہ کنانیدہ القرض بتاریخ نوزدہم جمادی الاول سنہ پنجم از دو صد
 و چہل و شش ہجری بمہر اسٹورٹ صاحب در عہد دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری مہاراجہ بہادر
 وارد حیدرآباد گشتہ بسیار بسیار بر سوخ ولی مطیع و منتقاد حضور ماندہ چنانچہ چیل نوجانب چاد گھاٹ

از مهاراجه بهادرزفا در کلی بسیار برداشته روانه مقصود گشت چون خبر آمد آمد مسکلف صاحب رسید
 و مشهور شد که مشارالیه از حرکات راجه مذکور که خلافت مرضی حضور پر نور است از طرف مهاراجه بهادری
 آنکه ملاقات با یکدیگر کرده باشد یعنی صاحب مسطور بساعت این حرکات کشیده خاطر است رسل صبا
 مذکور پس این خاطر راجه مذکور خلافت آئین و دستور کار خویش تاریدن مسکلف صاحب مذکور در کوهی
 انگریزی بمقام خود ماند و بوقت ملاقات مسکلف صاحب بهادری بهادری بهادری بهادری بهادری
 خود هم همراه صاحبان انگریز رفت و در تخلیه از طرف مهاراجه بهادری بسیار تصفیه دلی گنا نیده
 باز روانه کلکتہ گردید اینجینکه خلافت آئین است و گاهی ملاقات معزول و منسوب بوقوع آمد
 محض بیان خاطر مهاراجه بهادری لعل آورد که ممنون گردانید مهنداورد و اخلاص یا خان صوبت جنگ
 منتظم الد و اختمال الملک مسکلف صاحب و رسنه پیکار و دو صدوی و شست هجرت بوقوع آمد و او
 بموافق مزاج سبک حضرت منقر منقر قریب دو نیم سال معمر بود و خود بخود استغفای خدمت داده
 روانه دلی گشت گویند و قتی که مشارالیه معمر خدمت و کالت حیدرآباد از صدر کلکتہ گشته وارد بلده
 گردید برای عرض حضور پر نور حضرت منقر منقر نزد میر الملک بهادری دیوان و مهاراجه بهادری پیشکار
 مختار کارسرا گفته فرستاد که من در پیشگاه بادشاهه زیجاہ دلی اگر بادشاهه بسرفرازی خدمت
 جلیل القدر و زات معمر بوده در جناب والا حاضر شده ام میباید که ملازمت من نسبت و کلائے
 دیگر باز یاد الطاف که معمول مستمره وزارت است لعل آید مشارالیه اینجینکه بعضی اقدس رسانیدند
 ارشاد شد که شما چه جواب دادند ایشان عرض کردند که جواب اینقدر منمخصر بر ارشاد حضور پر نور است
 فرمودند باو نشان بگویند که هر چند شما بوزارت دلی معمر بودید اما در اینجا که بکار و کالت حاضر شده
 از تقسیم معمول ملازمت دیگر و کلائی گذشته بوده است بدان موجب بطور خواهد آمد چرا وزارت
 را گذارشته بوکالت راضی شده آمده اند از رسم مستمره قیوم زیاد نخواهد شد مهنداگویند بر گاه صاحبان

مسکلف

آفتاب نازی بانواع و اقسام بلاخط اقدس در آورده مشمول عواطف گشت

ذکر عجایب و احوال مستقرات عجایب

در عاشورخانه و امام باڑه طالب الدوله بهادرسن علیخان کونوال بلده حیدرآباد مغلی از ولایت ایران آمده که علم کلان سنگین بوزن یک پار که با پنجاه کس است برداشته نمیشود و در نهایت مرتفع برابر نیزه طویل را در وقت بارداشته در کمر خود میگذارد و بغیر استاده دیگر و لنگ دستمانه خود فقط ذات علم تنها و گاهی بالای سینه و گاهی بالای دوش خویش و گاهی بالای منج و گاهی کار در پارچه سحیره در دندان خود گرفته علم را بالای تیغ کار میگذارد و بدون گرفتن از دست خویش یا بست دیگری که علم سنگین تر باین بزرگی مانند پرگاه استاده میانند و بهر قسمیکه و بهر جا منحل خواسته باشد منحل خود با عجایب روح امام علیه السلام میخواند خلقت خدا را تعجبهاست که این چه سمولاست سهند منحل مذکور فی الحقیقت توی الجشته زور آورده هم نیست که از زور و قوت خود بیمنوده باشد مانند سایر الناس متوسط الجسامت است اما میگویند که از عالم طفله مشتق کرده بمزایمانیده است قابل دیدنی است ❖

ذکر الماس ناز آشفیده

از جمله عجایب و احوال شدن الماس یک پاچه ناز آشفیده بوزن شش توله پنجاه شپته از تعلقه جت پول منصفانات صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد در سرکار دولتمدار آصفیه نوابنا صرالدوله بهادر آدم الله اقبال کیفیتش اینک الماس مذکور را در ایام سلف شخصی از قوم بقالان ساکن تنصبه جت پول بجان خود الماس مذکور را در شاخ گاومیش داشته و یک فرد کیفیت الماس نوشته

باستقواب میجو صاحب مذکور بر طبق حکم حضور با احداث درآمد بعد ایشان درینو لا فریز صاحب بهادر
 در کوٹھی بکار و کالت حاضر اند و در حضور نهایت رسوخ دلی دارند و مورد الطاف بشمار اند درین
 زبان انچیکه اتحاد و محبت و یکجستی و یکتادلی فیما بین سرکار عالی و سرکار عظمت را که مبینی مرتسم
 خاطر است در پیچ دولت و ریاست و مملکت و سلطنت هرگز هرگز نیست هر دو سرکار ذوی الاقتدار
 کنفسر و احد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز و ولتخانه امیر خویش دانسته و در فدویت و جان
 نثاری و خیر خواهی سر مو فرو گذارند و گدازند و بیما بیند هر روز در بلج اخلاص و اتحاد و یومایفونما از طرفین مابین
 زاید است او تعالی شان ازین زیاده تر گردانند که موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان رعایا
 و بر لیا که و دایع و بدایع الهی اند ظاهراست و جمعیت انگریزی بر طبق معمول بالای مقام نالاب
 حسین ساگر فرود آمده محکوم حکم خداوند تعالی است که سر مو در اطاعت فرمانبرداری تصور نمیکنند
 و فریز صاحب نهایت دانای روزگار نیک طینت مال اندیش ذوی اخلاق فرد فرید منتخب زمانه اند
 و مانند ایشان خیر خواه سرکارین ظاهرا دیگری وارد سرکار نگردید و حضور پر نور را بدلیل توجیه بحال
 ایشانست که مشهور آفاق گردیده اما ضیافت حضور پر نور اول حشمت جنگا کرک پاترک و بعد
 حضرت عفر ناماب نمود و آنحضرت را در کوٹھی که نو تیار شده بود تحایف لایقه بسیار گذرانیده و تماشای
 عجیب و غریب آشنای و ولایتی بملاحظه اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد از آن کیا پین
 سه نم صاحب جنیافت حضرت منقره متنزل شرف گردید و تحایف بسیار ولایتی مه عماری زد و این
 جالارد و متنزل گبی ولایتی با جوڑی اسپان مانگن سیکوی گران بها و اسپان عربی مین قیمت
 و نیل زرب عماری لایق سواری خاص دیگره اشیا بری و بکسر ولایت بنظر انور در آورده
 در چه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بعد مابین صاحب جنیافت حضور پر نور آصفجاه
 بلع نواب ناصر الدوله بهادر و دام الله اقبال بجاء آورده تحایف بسیار گذرانیده و تماشای عجیب و غریب

زمیندار آنجا خجسته داوزگر رنگ کرده تمامی حال الماس دریافته از بهر دو کلال و زرگران گرفت
 بر گاه به چچهارم او تعلق قدر سرکار این کیفیت رسید او هم اوجه بهادر را اطلاع داد و بهادر مذکور چچهارم در
 با محمد قمر الدین خان جمع آمدند روزی تعلق قدر نلکنه نوز زمیندار فرستاده طلب کردند زمیندار
 مذکور بشرط سر فرازی نوبت و جا گیر ده هزار روپیه بذات خود اولاد خود بطور التماس حواله ایشان نمود
 چهارم اوجه بهادر بحضور عرض نموده سر فراز کنایه الماس مذکور پیشکش و نذر حضور پر نور او ام الله
 اقبال ساخته مورد عواطف گشت جوهریان وقت و مسخران عهد بلاخط و شاخت خود ما آورده
 مجموع بالاتفاق عرض کردند که این رقم نادر العصر و از جملة عجایبات روزگار است لاقیت که ایان و بزرگان
 و بیخ بلاد و احوار و پاست مانند این رسم چشم خویش ندیده اند و بلکه نشیند جوهریکه نادر و نایاب
 است قیمت آن چه طور مقرر کرده میشود پس همین الماس لاقیت است که در تاریخ فرشته آورده است
 که در جنگ انا ارجیوت چتر پتی هند که با طمیر الدین محمد با بر باد شاه بوقوع آمد الماس بوزن هفت
 شقال بربت همایون بادشاه در آه جوهریان آن زمان گفتند که این رسم نایاب بی مانند است

سالنامه آذربین
 رسید از این نایاب الماس شش دانگ
 شش شقال که در شقال سادول چار بیخ شش دانگ
 باشد که مجموع نوزاد شود یعنی سرخو قرمز که در بیخ آن نوزاد در اهل این شاه
 بود که ششوت را در در حال آذربین وقت بود بدین دلیل که در بیخ آن نوزاد در اهل این شاه
 تا جاجا بنشیند این زمین موجود بدین وقت شش شقال است مع الفیض سلطان
 علامه ارباب بیخ نایاب فیکر می افغان سلطنت سلطان
 خطب الدین مبارک شاه
 بیخ

لا
 که علامه الدین علی بن دوزخانی
 دو جامه دید که در عالم کاشین کن که در آن وقت حصار دینند
 داشت با این کیفیت غارت پذیر می از هم خود سلطان بلال الدین وقت گرفت
 داشت هزار سوار از راه دیو مشرف را در آورده و بیخ آن شقال در اصل سبب مالک پیشه و کلام
 در سال دمامون مالک بمرت و دوا ده در نوزاد معنی الفیض رسید در روز ۱۰۹۲
 ۱۰۹۲ ایروان رده از دم دیو را جدا بجا از راه دیو را در اول بیخ
 این دو جامه است شکار و کلا از طرف دیو
 سعادت نموده

در آن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بوی چندی قضا نمود چون قریب دو صد سال
برینصفت بگذشت و مکان مذکور کشته شده در افتاد و باز دیگران در آنجا خانهها از سر نو با حدیث
در آوردند شاید در جم بر هم شده از جای خود بجای دیگر در افتاد اتفاقاً در سنه یک هزار و دو صد
و چهل و هشت هجری کلال نقبه مذکور که ظروف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت
آن شاخ گاومیش را افتاده دیده برای کاویدن زمین برگرفت چون تقصص کرد در آن شاخ
سنگ خوب صورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خود که
مربوط از بود پس مذکور داد و دختر از آن سنگ در میزان بازیگری طفلان تخمهای شریف جمع کرده
وزن بهمین بود و بازی میکرد در آن ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر
تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نقره بخانه کلال آمده دید که آن دختر از آن سنگ بازی
میکند و دریافت که این سنگ الماس است روز دیگر که کس بخانه نبود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده
بختر داده طلب سنگ نمود و بر هم شده در حجره برده در میان طاچه نهاد هر گاه مادرش آمد گفت
که فلان زرگر شیرینی آورده مراد او طلب این سنگ است بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که
شاید برای وزن کردن نقره میخواهد آن سنگ را در جای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از
دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خدا دادند که دختر کجا انداخته معلوم نیست
آنوقت زرگر بقرارشده گفت که هی تو چه کار کردی آن سنگ الماس بود اگر مرا میدادی
من ترا در خاطر خواه میدادم این مقدمه بسخ پدرش رسید چنان مقرر شد که بیکس از آنها افتاد
این را نگذرد و فیما بین بر تقسیم نمایند پس آن را هزار وقت بشکستند بجای که حصه زرگر بود و سه
قطعه شد و دیگر حصه کلال سالم بوزن شش توله پنج ناسته نخته ماند و گرنه تمام و کمال یازده توله
بود و زرگر آن پارچه آورده دیگر زرگران یکی یکی بفروخت و این بیع و شراشتها ریافتند

دوقول
 اولت قرب لعلوب معلوم بنمود
 دوبرهان بین کرد وقت بچ هوج مملکت موجود بود
 چنان تران زمین جوهر نایاب ازین بر سر کردن اوشده نقل قبول زیسک
 آفرینان روی سنبه و پندیدن مطابقت داشت که اقدم امر ایستی مضاف
 عقل کرده باشد حال شاه ایران ایشا به نقل گشت و شاه به پوزشنان شتریت
 در آن سنگی الماس لقبی که بود و فرمود پس از گشته شدن از شاه در ۱۱۲۰
 شاه ۶۰۰ نفیخ آید و فرخی بنوشان ایل اردو و خزینه اعانتی ندم و کوه نورد
 و فرخی بیست هشتاد در آن افتاد و دریای نوز و تاج ماهیست امر ازادی
 در سیاه و محفوظ اند حتی که آب سیم خان و عباس علیخان بنایری بیخی خان
 کرد و بیجان قبی و غیره امر ازادی از آنست و از آن فتنه در آن در جهت بود
 وقت مخالفت نهشته شده ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ از دست مستشار با گاه چون شاه
 قهر سلسله سلیمان قابلیه در آمدند و پیشین این گدازیده اند از آن ایستاد
 در وقت الکس کی دریای نورد و دریای ماه که این است متعال دیگر بیخ
 متعال بود که بعد از آن بیورغال و توان ایستاد فتنه و گدازیدن شاه قهر
 مذکور در ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ بیخ گشته عیال زنی بر من شرف
 در میان فرق بیست کریم خان زند
 شاه ایران در آمد

و خانواده
 وزیر انداز یک لطف علیخان بن
 صفخان زند در کران از آقا میر شاه قهر و در ۱۱۲۰
 و ۱۱۲۱ شکست خورد و باطلیم با کرده چون مخافات سیستان است در وقت
 و شکر خیز زبال آن تابنده بقدر سپید و خان مذکور وزیر اعظم ایران زمان
 و از این پیش دریای نورد تاج ماه اگر گدازیده بشهر قهر و سیستان از آن شاه
 تا کنول بقضو اقبال در همین خانواده قهر باقی است چنانچه امر از این شاه
 حال شاه ایران اکثر زیستن میفرمایند از آن شاه از برادر خود محمود شاه و ایل
 در آن از آن شاه به پیش سپید و تاج ماه و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ شکست خورد و جلال آباد
 برات این قهر و کلات علیخان در سیستان از آن شاه و منزل سپهان کی گداز
 فرید و محمود شاه عقیقش و کسب سیاحت از آن شاه و خان وزیر لقبواش شیرازی
 جلال آباد است حرکت ملیحه نموده محمود شاه آن را فتوحات فی و غنایات لایبی
 بقصد پناه رفت آن تیار نظام خورشید بابلن در کفر قید و بند و برادر خیر حال
 محمود شاه از رود داد گاه سپید محمود شاه آن را فتوحات فی و غنایات لایبی
 نقودید که طلب ایشان فتنه و در آن شاه طرف آن سدد و دیده برود
 الماس کران با کی بود که از نظیر خود عورش بود و لایقی آن
 بشهر و گداز فتنه که خلیجی از بند بود
 در وقت اولین روز در
 دیوار

از آن
 طاق مستور ساخت دان دیگری را
 در جو بیا پنهان داشت و ز شاه دان شاه را
 دیزیش محو شد شاه صایند آن شب آمدت کار بنیان
 نظر است رکاز شاهان لاجی بد که ایشاه خویشی ندارد کسی بد گشت پیچم از صلا رحم
 بخت پوشیده جهان بین ز شاهان لاجی بد که ایشاه خویشی ندارد کسی بد گشت پیچم از صلا رحم
 کرد و دیزیش را نقل نو شاه شجاع بودش و سلطه ۱۲۵۳ م پیداوردی تقدیر
 و شاعلی میر و اعطای شجره خورشید و دارا محمد خان لاجی بد که ایشاه خویشی ندارد کسی بد گشت پیچم از صلا رحم
 سلطنت افغانان عروج یافته محمود در زندان و عاشق شینداری را کلبی صایند
 شجره جوید کردی با شینداری از افغانان بد که ایشاه خویشی ندارد کسی بد گشت پیچم از صلا رحم
 روزی عجات دین سکانت بطوفت و رازت در چون استند عا و جواهر
 شین نو در افغانان از سرگذشت ظهورش شینواری ایما و شاه شجاعی لاجی بد
 شینان رازت تاده پس از نفس تمام تجسس الاملام کوه دند که زو سلطان بود
 داد از غایت حمل قباجات در بدین جمهری کرد و فریادیکه سلطان الامام بود
 انتقال و شستن شینا که است و شاه بود بهر دو پراید کرده بخت شجاع
 آرزو در شاه شجاع در خیزه غاص نگیداشت تا اینکه در ۱۲۳۴ م
 ۱۲۳۴ م شجاع خان شجره خورشید در زندان
 کلمه کابل یا بیدان

مش عاز
 نموده است چار و کشید لفران
 نفت در نگار شده شیر محمد خان مقبول شجره خورشید
 سفر آرکین بدین اختلال اقتضای شورش راعی اس شد محمود شاه
 انما از دست ایدت بیا بدی علی محمد خیا و خود را ز بندار باندید و بزار جیل
 بفرار کرد مقر وزیر فتح خان بود صایند بخت و دست الام و ۱۲۳۴ م است
 بیاعت طالع سوسو خویش از نام حکومت و دست الام و ۱۲۳۴ م است
 آورده شاه شجاع آواره و شت او را گردیده از جاده در بود و فریادیکه بیهرجات
 استقرایات و تقرب از شینواری بخت نگار و شینواری بخت نگار و شینواری بخت نگار
 و ۱۲۳۴ م است حکومت لاجی بد بخت نگار و شینواری بخت نگار و شینواری بخت نگار
 نموده بود به حال دال بخت ملاقات رفت بخت نگار و شینواری بخت نگار
 می برای دکن بلا نظر آورد بعد دروغ ایامی شاه شجاع بر اول بپای کرد زان
 فرات ز شاهان و داد بگرفت تحت اذن خان لقب بونا داد خان حم شترم
 خود را مصوب محمد صلیت خان برایش از راه بیه سفارلی ز ستاده بود
 فریادیکه بخت نگار و شینواری بخت نگار و شینواری بخت نگار
 که خطا محمد خان عالم شینواری بخت نگار و شینواری بخت نگار
 و قبا بجا داد و ناشاری
 در آید

دازند
استفسار احوال عیال کرد
شہزادہ احمد توفیق بی صورت حال را برسی
از نمودن بیعت سنگو تختین و تفتیش کردن فی باجموم سری شاهی یافت
چینی خیمت گرید و بر شاہ گلپایان سخت بر گماشت شاہ عیال خود را
از شک و دشمن قومی که در آن آدمی کی از طرف وجاہ اودوم بیاد
نیز در یادیدہ عجدہ شکر با آورد و بقید و بند محافظان بر شاہ سخت تر
شد بکلیک با آن کشت یعنی گردش پرہ از انشا یند وقت سہرایی و نگہداشت
چہ از نظر فرزند و مدعا و آن بت و بت لغز نام شب شکر با بت
دور تاد و شاہ گشتند و فرزندیک فرزندان روشن کجند بخوشا جو چو شدہ
بمکان ہی گشتند کہ توجہ ہر سوالس فرج بہ بیدید و گردین روزن ہی خستہ
بیدر بار کشتہ سخن خنای شد نیز بلوش میر پیندند کہ در لایموش
آہی نہ دین دار ساختہ ہست کہ شاہ در داند نہ بنجہ صخر بخسود دارد
و اکثر جلاد برای بر آوردن جہان بین شاہ از ان عہدہ قہر زدہ بار
آدہ میگشتند و در اکالات و غدام ہم بیابت سخت گیری و قساوت قلب
وسل اتکاری میکردند ہر آن دوران مطالبہ الماس فرخج و توجہ ہم
بموردند و شاہ از شاہدہ آن حال مرگ را
بر زندگی بجان میداد

دوست البجا
در بارگاہ دماغ ہم وضع دراز کردہ
سلطت خجالت از دست این عددی بیابک سیکر کرد بعد
چندی بعضی کہ ہم کام ساز موت تخلیس جو گرفت یعنی بد بر این اوجا تکیہ
شاہ وجیس بود بر ابو الحسن خان و دیگر پیش خدمتان شاہ با داشتہ
و از اناضد از تقابلی نمودہ بہر توبہ و زبردگی توانستہ بتسلح راہ کرد و شاہ
یبار داد و شاہ وقت رفتن کجی انیش خدمتان خود را کہ بان قرار بجای
شاہ جب موسم بود رفت شاہی بر پوشتانید و جبارگاہ خود مقرر کردہ
تعلیم فرمود کہ از قواعد حکمت و سلطنت متاواست و تا جو زندگند ہم چنین
دو نفر پیش خدمت و فرشی را فرسود کہ با جی مذکور در گذاردن غما بچوان
و آب و آب و فو ناز سکر شاہ از عمری دارند و ہر مہر ملیحان متقی بستن او
کبکش و زدن اطمین شدہ تفریب این خود خود را بلور و تار و تاج
داز و مو و ستاری ساخته بر سر چھیدہ کردن تمرای در و شاہ و تاج
قہر از انداختہ عصای تکیہ دار بست و تیغاب دیبا بود و نفر متعقد کسبیان
بر ابو الحسن خان و بر ابو طالب خان کہ آنجا نیز خود را بلور بچوان
بود و بعضی مشدود و یہ کہ کہ ایشان را شناخت از کو چہ
وزن و ہوا گشتند بہر رو آب کب
در آن بن آب داشت
جانبد

در اعانت در
 بپوشیدن شیرین نظر یادگاری که
 بهترین صفت بردارندگان لذت نمودار از سپهر کینه
 است بخت نیکو چو جود و تلافی حقون قوی الحوق نمود که در وین
 آورد اگر بلاس مثل بود فغان آخرتیک را بهیت کردان جز لذت پیچیدمینه گان که
 عمل مناسبان و خوشی بر یکینا نیند که چو در دل غار دود در هر دم قلب
 شکستان و بهر دود در گان کوشیدن جوهر پیش بهاست که بفرین
 اسرار ذات در موافق جوده نگرید به منافع کثیره مشده از ان بحصول
 چه بوزد صاحب دل باید همواره در التیام دل شکسته کوشه از شام
 بپوشیدن مشام قاطعان کانت و ماحار و بلوان
 مطولانه که نور و وقت
 بپوشیدن

اصح
 خود در بیان غارده مانے
 بزرگ و دول غلطی بپوشیدن تباہ و ببادوشته
 بالانجام روزگار بجز از خوشی در آن ظاهر کرد که شکل و بهیت
 دیوار است که نوزید شیدل کردی و بلخ طبل زان باب پیش درین تاشا گاه و نیز
 از مطالقه که از نشت پیش رنگان ازین در مجاز و بهر جواز بهین سربا به
 فاشت و اول الاصل از نظر سوزید با بقا و ملک البسود و سچنی واری والی
 در وقت بد و دیگر علم کتابت باید بدین بر التامین و اقبان نامیر جان گیری
 قیام قایم به و کار با مصنف شرح ابو الفضل قیام جان کلم
 گلشن از بهی مشور بنایخ و شرف و تاریخ
 سلطانی و طبقات اکبری
 بران

خواجه نظام الدین ایچمی و خرماتر اظہرین شاه و تاریخ افغانان و قسم بند و تاریخ رشید الدین قانی و غیره کتب تاریخ فقط در هر محل و موسسه

پس نه الحقیقت آن الماس را با این قسم هیچ نسبت نیست مصرع بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا
 هفت مشقال برابرشش تو در چشمت باشد در تمام مملکت هند و ولایت ایران هر گاه حکما کان را
 حکم شد که تختیهای این الماس تیرا شنید چنگاک رو پدید زد و دریش خو هست که از آئینان بپوشیدن تختی عمده باریک
 شفاف تراشیده میگردد زانیم که کوه نور و دریای نور محمد شاه می پیش این تختی با قدر و منزلت
 نباشد تا حال قسیمیکو بود و بوست در جوا بر خانه سرکار در شسته اند عجائب و دیگر از دیار
 هندوستان خاص از شاه جهان آباد شخصی ذی منصبی از قوم بر بهمنان بزم تن نام از چند سال
 وار و حیدر آباد شده که هر گاه کسی از امیران ناسور عمده سرکار را منظور شود مشارالیه را در مکان طلبیده

وده و دوازده خدمتگاران شاگرد پیشه ذیل واپس میانهمه همراه میباشند اینهم از جمله عجایبات است
بعضی گویند که تخییر اجنبه نموده است اما از تقویذ و فتیله و عملیات و غیره ظاهر است هیچ ربطی ندارد العلم
عند الله والله اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصی فضل علی نام اهل هند بسن سی و پنج سالگی
سیرکنان از زیارت کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین شریف و غیره سعادت حاصل نموده وارد حیدرآباد
است کما لاش اینکه از زبان خود بجهت استعانت او از چیزی بچیزی از بزرگ صدای جانوران خوشنویان
باریک نوای و شیرین صدای میگوید که لیل خوشش الحان و چند اول و پدا و ابلق و ویر و کنج و
اکن و شاک و طوطی یعنی مینا و طوطا و جمیع اقسام اینها با سنگ و نمیرسید بلکه در میان مجلس
مقرری اینها مثلاً در عرس سالیان مالی میان مرحوم سیف الملک ولد ارسلو جاه عظم الامرا که همه
اهل این فن قریب یکصد کم و زیاده تفس ازین جانوران جمع میشوند در عین لغمه سنجی و تفسیح مزاج
جانوران مذکور هرگاه فضل علی در میان اینها آمده بخوش صدای در می آید همه جانوران خاموش
شده هیچک به مقابله بر نمی آید مگر راجه بباد دور و پیه روز می دهند و بوقت سه پیر شب که
در میان شورا میباشند او را فرموده اند بعد از آید و ساعت میکنند و از مرشد زاده ما و امر او
صاحبان انگریز نیز فائده بار میبارد و علم موسیقی و مرثیه خوانی و سوزدانی عربی عجمی بهره وافر دارد

ذکر احوال متفوق از آنجا که کیفیت میر یون صاحب را استرآبادی و بنا

دائرة ما و غیره ایشان و دیگر بزرگان که در آنجا آسوده اند

صاحب تاریخ قطب شاهی بالقاب طویل مینویس چنانچه در احوال سلطنت سلطان محمد قطب شاه هم گفته
و میر ابو القاسم میر عالم سردار المہام سرکار در حدیقه العالم تالیف خویش مینویسد که بزرگان آنجا هیچ

بخود هفت تنم و خاطر داری نام میگویی که اگر تخلیف نشود ما هم منتظر دیدن کمال شما هستیم شارالیه
 بذات خود در حجره یا در والان ایشان نشسته یکبار اشاره میکند از سقف مکان آن امیر رویه با
 بطور آب ناودان بر فرش میریزند و هزار چهار هزار پنج هزار اگر خواهد تا هر قدر خواسته باشد
 می افتند و هر گاه با شرفیابا هون با حکم کند همین قدر میریزند تا وقتیکه حکم نکند موقوف نمیشوند
 چنانچه در مکان راجه دهرج بهادر رویه با قریب پنج هزار و اشراف قریب پانصد هزار سقف
 مکان ایشان بر افتاد و مشارالیه مذکور یازده رویه و دواشرافی نذر راجه صاحب مذکور نمود
 چون بصرف دادند رویه با امرادی داد و اشراف را بر رویه با حساب بازار گرفت و در مکان
 خانخاان هم همین اتفاق شد مهند اشرافیه ساش یک جبهه از بیج جاندار و اخراجات ذات
 و سبندی و سواری میانه و سپان فیل و شاکر دیشیه و غیره از دوی هزار رویه با هوار کم نیست
 که ماه ماه میدهد و اخراجات باغ که در چهاونی انگریز بهادر زمینیه خریده با حدث در آورده
 و هر روز تیاریش جالینت باغی تیار کرده است که بر سر مکانش دلچسپ و در هر مکان فشر اطلسر
 و شجر و قالین عمده دایا گسترده دارد و حوضها هر یک با اختراع نوبنو و اوضاع مختلف دلپسند چاه
 در آبنیان واقع که آبش صاف و شیرین و سبک و سرد تر و بهر هر چمن او تراکم اشجار لطف تازه دارد
 صاحبان انگریز اکثر می آیند و میر میکنند و بسیار پسند کرده اند و خود مشارالیه در هر ماه دو سه بار
 جلسه تماشای قرض طوایفان خوش صدا و پر رویان شیرین نوا با آشنایان و مجبان و دوستان
 بطعام لذیذ می بنیند با اینهمه در نهایت خلیق متشین صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج دیگری و خیر و
 خیرات بسیار صرف نهایت ساده مزاج عجب و تجتر در مزاجش بالکل نیست در بلده مکانها
 متدد و خود در خریدی آورده فارغ البال خوش گذران میکند در عرس و جازا و تماشای کسان
 تغیر مزاج خود میکند در سوارش قریب سی جوان و پنجاه جوان بر قنداز و شیر بردار و تفنگ بردار

که از رون بلده حیدرآباد مومزار و گنبد آنجناب واقع است دوازده قطعه شهر تراست و چینیکی
 بلده حیدرآباد با حدث نه آمده بود درین سرزمین که فقط صحرای ویران پرازا شجرا صحرائی بوده
 چند خانه برهنان بالای مقام شاه علی بنده آباد بودند و اینها باطراف و جوانب بمحورات مثل
 سیکا کول و راجیست و دیگر قصبه ها و قلعه ها تا برای شور رفتن از حکام آنجا و عمایین بنده وان
 فائده برداشته بجانهای خود آمده ایام مقرری در زن و اطفال خویش بسر برده باز باطراف
 و جوانب سفر مینمودند سوای این قوم هیچکس از مسلمانان در آنجا نبود اتفاقاً شاه چراغ صاحب علیه الرحمه
 از خجف اشرف حسب الحکم و ارشاد جناب منظر العجائب الغرائب علیه السلام درین سرزمین وارد شده
 جایکه قبر شریف است مقام گنبد هرگاه بعد ورود آنحضرت برهنان مذکور آنجناب را مبارک
 و رویشانه منوکل علی الله دیدند و نیز از تصرف و توجه آنجناب همه معتقد شده هر روز صحبت
 داشته خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آنجناب و برهنان مسطور تعرف زبانمانی نبود کلام و کلام
 با اشاره میکردند تا اینکه رفته رفته در چند روز فیما بین ایشان حسه شناسی هم فطوری آمد و صحبت
 بدینجا که در چون بسته کلان سرکار از لکنده و دیورکنده و غیره از مقام آنحضرت پیوسته بود
 مردم رگبند از آنجناب را بزرگی و تقدس دانستند و بعضی یک شب دو شب مقام میکردند
 فی الجمله فردگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آنجناب در رسید آنحضرت بعضی
 اشخاص معتقد را فرمودند که هرگاه در عرض یک روز دو روز و مرا ازین جهان روانه سفر آن جهان
 یابند درباره تجویز و تکفین من زودی ز کشته که از جناب امیر المؤمنین اسد الله الغالی علیه السلام
 شخصه سوداگر مقرر شده است بروقت خواهد رسید و همه سباب ضروری همراه خود خواهد آورد بجان
 مشغول خواهد شد شما هم شریک حال و باشید و از طرف من سلام برسانید چون در عرض چند روزت
 آنجناب بعضی عازم سفر آخرت بنظر آمد مردمان که معتقد بودند خبر گیران مانند تا اینکه روانه مقام آنی خود گردیدند

در دیا ایران مخدوم بادشاهان عالی تبار بوده اند و بخدمات شایسته جلیل القدر مدارالمهامی
 و وزارت معمولی مانند خود میر صاحب موصوف خدمات لایق و مراتب بلند گذاشته و ارجحید آید
 شده و در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه مختار دولت بوده درستی امورات سلطنت بآئین حسین
 فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و غیره فردی پدید منتخب روزگار چنانچه قضایه عزرا و اثناسار
 دیگر که در تئیت جلیوس سلطان محمد قطبشاه قلمی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
 معهد او طهارت و تقدس و عبادت الهی مستوجب گزاری و نماز اشراق و دیگر عبادات وارد
 و ادعیات شایسته روز مشغول با وجود شواغل و نیاداری سزوتکامل و تساهل ننمود و مشهور
 تر است که آنجناب بوجوهی انتظام سلطنت پادشاه موقت عهد سلطنت سلطان عبدالعزیز قطبشاه در عالم انزوا
 بعبادت الهی مصروف بوده ایام موجود بیابان رسانید و متوجه معاملات دنیوی نمیکردید اما در باره
 عملیات که زبان زد خاص و عام مشهور نام است در هیچ تاریخ نظر این حقیر نه آمد و نیز زبانی اعتصام الملک
 بهادری آدم القدر عمره عرض بیگی حضور پر نور که از جای سر آمد مورخان عهد اند متواتر با دراک و افهام
 عامی همین معنی در آمد که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن بزبان خلایق این زیار
 آنقدر مشهور و معروف است که در تمام خاطر و شعور نام که دل صد اقت منزل با اعتقاد کترین و منفقین
 و محققین و غیر محققین علی الرغم سونفقین و مخالفین تکذیب آن راضی نمیشود یعنی اینکه کلام الجمهور
 در نفس الامر مانند حدیث متواتر بی شائبه کذب یقین کلیت بلکه در هیچ ادراک شبهتیت الغرض هیچ
 حکایات زبانی بزرگان خلایق متقدمین که آنها از آبا و اجداد خود ما بهمین سلسله که بظنا بعد لطن
 استحقاق و ائق دارند و نیز از بعضی بزرگان صد اقت نشان که حکایات عجیب و غریب معالنه
 شده ظاهر بنظر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دانه میر صاحب
 موصوف و بیان عجایبات آنجا بقلم می آید پوشیده مانده و دانه میر موسی صاحب قبله موصوف

القصد بعد از آنکه میر مومن صاحب قبله وارد بلده شده بوزارت سلطان محمد قلی قطبشاه فایزگر و دیدند دایره
 بیرون دروازه یا قوت پوره زمین خرید و وقف ساختند بعد از آن این زمین دایره اندرون
 بلده که خود هم در آنجا دفن اند پنجوش خریدی گرفته خاک پاک کر بلای معلی طلبیده پاشیده
 وقف فرمود و یک حمام نیز با احداث در آورد و متصل آن چاه عمیق تیار کنانید و یک صد کس غلامان
 زر خرید خویش را از مسائل فتنی هر دو طریق الامیه سنت و جماعت آگاه ساخته تربیت نموده همور
 کا تجسیم و تکفین اموات خلایق بغیر گرفتن اجرت گردانید و مکانهای متعدد و دوکانهای بسیار
 و قطعات زمین خرید کرده در مدد معاش آنها و اولاد آنان اخراجات قوت الاموت خود را
 نموده است و در آنکند تا حدی را اذیت نرسد و همور کار مقرری خود باشد چنانچه درین دلا
 اولاد آنها با طبقات شده در گذشتند و الحال که هستند خدمتها بخوبی میکنند زنها برائے
 زنان و مردان برای مردان همور کار اند اما اجرت خدمت میگیرند چنانکه آن مکان با و مقطع با
 و دوکالین حالا از بسیاری اولاد و احفاد و تفرقه علمای حکام با اینها کفایت میکنند گذران اینها
 بر اجرت تجیز و تحقین و تدفین میت است اما عمایین بقدر مقدار خویش و وام آوری خود میدهند
 و سرانجام بسیار همت میشود و غرض مرده الحال اند و زنان عجا از کمن سال اینها سخت بدنی و اسباب
 پارچه اموات را شوب و دانه در چوک بلده میفر و پشند و غربا دیده و دانسته برای کفایت خرید میکنند
 اما برای دفن خریدی زمین نیست که تمام دایره وقف کرده میر مومن صاحب قبله است خرید و فرخت
 ندارد و الحال دو حصه زمین دایره در آبادی مکانات ذمیقدر و بمقدور در آمده یک حصه باقیست
 که در آیمینان قبرهای سجیاب اند تمامی از فقرای کالمین و علمای مومنین و فضلا و اقیسین و امرای
 مخزین و نیز پادشاهان و شستراده های پیشین هر گاه کسی برای فاتحه فایز شود اول انیکه هر بر قدم
 بر سر هر سر فرازی افتد که بغیر شوکت و شان دینوی در رگد ز خلایق در زیر تاب آفتاب

مردم بر طبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصی سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجمیر و تکفین وارد گشت و با مور لاهی پودخت و شب در آن مقام بسر برده صبح روانه مقصد خویش گردید هر گاه مردم از حالش استفسار نمودند گفت از نجف اشرف برای دوستی کار شاه چراغ مرحوم سید الحاکم علی السلام معبوض شده با اسباب ضروری رسیدم و دیروز مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسی برود البته در ده روز خواهد رفت اینهمه عجایبات روزگار است پس از مد فون و آسوده شدن آن حضرت گذرگاه اهل اسلام بسیار درین مقام شد بعد از سالهای دراز که بلده حیدرآباد هم صوت آبادی در گرفت و در حضرت سید نور الهدی علیه الرحمه سادات چند معبود را در خویش بوقوع آمد و آنحضرت این مقام را که در آنجا قبر شریف است پسند کرده مدتی بسر بردند لهذا مجمع اهل اسلام همواره گردیده تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود در آمده با مردم همراهی خود فرمود که هر گاه من قضا کنم غسل داده تکفین نموده منتظر باشم که شخصی سوار اسپا و پیما یا نقاب و نیزه در دست لبعثت برق و باد خواهند آمد و ما را فون خواهند کرد و هیچ فکر قبر نکنند و نه اموش باشند نشود که کسی متعزض حالش گردد و یا نام مبارکش پرسد خبر دار هرگز بر گزیرامون این حال نگردد و روزیکه آنحضرت حلت فرمود و موافق ارشاد هم مردان منتظر بودند که دفن ساری لبعثت تمام رونق افزاید و نیزه را زمین زد و اسپ را بنیسه گذاشته خود دست مبارک بزین نهاده قبر تیار از زمین بر آورد و ایشان را در قبر فرود آورد موافق معمول قبر را هموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر بزین که سم اسپ آنجناب متعزض گردید زایل گشت چون بر سنگ فرشت زایل گردید چنانچه در اینجا هم بوقت مراجعت آنحضرت نقش بر سنگ برآمد اما حال آننگ در مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار خود جناب مبارک مقتضوی علیه الصلوٰه و السلام بودند که برای دفن ایشان تشریف آورده مراجعت فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت و غیره همه از سنگ سیاه است که مشهور بسادات و طریقت

چون اینخبر بسبح برادر گلانش رسید گریبان خود را پاره پاره ساخت و بی نظیر وزیر حقیقت حال
 عرض نمود او جواب داد که اگر کسی از قسم انسان برده باشد البته تدارک آن میتواند شد چون اینمقدمه
 از عالم بی اختیار است ناچارم از دست بچگونه برآید اما شمارا لازم بجناب میر موسی صاحب رجوع نماید
 آورد و زان هنگام آنحضرت بعبادت الهی متزوی بود پس عریضه بجناب آنحضرت نوشته داده
 بکنان آنحضرت که الحال دولتخانه قیوم برهمون زمین جلوه احداث یافته و میر کوچک موسی میر صاحب
 موصوف است و الحال دروازه دویلی و دیوانخانه مرشد زاده آفاق اکبر جاه بهادر از محدثات
 آنجناب باقیست مستند میر صاحب موصوف سه قطعه خرد از سفال گلی و بالای آنها چیزی نوشته
 شده بنصب دارند که رعایت کرده فرمود که یک قطعه را در آن چشمه بیندازند برادرش خواهد برآمد
 و اگر دیر شود و نرسد و چهار ساعت توقف کرده قطعه دیگر اندازند البته خواهد برآمد اگر بر اینم
 برآمدش بالکل نظر نآید خوب تقویق و تاخیر کرده بدین ترتیب موصوف سه قطعه سوم اندازد پس برادر گلان
 بر چشمه آمده یک قطعه سفال را در آن انداخت و توقف کرد و هیچ از اثر برادر نظرش نماند بعد چنانچه
 ساعت قطعه دیگر انداخت از انهم هیچ فائده مترتب نشد بعد تاخیر بسیار دیگر آن قطعه سومی را نیز
 در انداخت بجز داند ختم آن در عرضم تقلیل برادرش در چشمه پدید آمد دست بدست بر آورده
 بالای فرش او را خوابانیدند و لحاف بر او انداختند بعد یکپاس که بهوش خود در آمد طلب طعام
 نمود که از عرض بسیار گرسنه بود پس فراغت از خویش همین که احوالش پرسیدند او بیان کرد که
 آن بچه را همیشه زاده بادشاه جنات بود که بدین قالب در دامن من آمده گشته شد بجز مردنش
 آتش در سراپای من در افتاد قریب بود که سوخته خاکستر شوم ناچار در چشمه آب خود را انداختم
 که دو جوان قوی بکل شکل هر دو بازوی مرا گرفته و صحرا ای لقی و دق کشیده بر دند بقطع فرست
 بسیار دروازه شهری بزرگی تمام پدید آگشت پس اندرون شهر بردند دیدم که بازارها

خاموش افتاده اند که بیچسب خبر ایشان نمیگیرد یا خود من نمیکنند که چرا ما را پائمال نمایند بقول مرزا
 رفیع سودا شعر تکیه خاک که تو چو پور که غافل بلنگ و خواب مه آخر تو سپری می هر که چاتی پسنگ
 و خواب مه فاعتبیر و یا اولی الا بصائر نعمت خان حال نیز در همین دائره مدنون است اما
 قطعه علیّه مسجد و دارالعرف میر صاحب موصوف کار کرده اند و حساتی نموده اند که تا قام
 قیام مورد حسات و ثواب خواهند ماند و هستند اما کرات و خرق عادات میر مومن صاحب قبله شسته
 نمونه از خرواری بیان میشود و حقیقت اینکه احوال و بنا داری و وزارت ایشان که در احوال قطب شایه
 باز قام آمده است سهند خرق عادات یکی آن که مشهور تر است و مردم همزه که بیان می کنند
 اینست میگویند که دو برادر حقیقت از منصب داران سلطان عبداللّه قطب شایه استعین میر مظفر وزیر بودند
 که شبانه روز حاضر نزد میر مظفر میمانند اتفاقاً با دوشاه برای سیر و شکار بر سر جوئیار موسی فرود آمد
 و تمامی لشکر نیز خیمه ها بر لب دریا که موسم گرما بود داده مقام داشتند چنانچه این هر دو برادر نیز در خیمه
 خود بودند و مردم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمه های جزو از ریگ بر آورده آب از آن میگرفتند
 و آن چشمه ها یکدفعه دو دره کم و زیاد عمیق بودند روزی هر دو برادر همراهی وزیر که حاضر در بار
 بادشاه گردیدند آن روز میر مظفر را در باب مقدمات کلی و جزئی سرکار تاخیر برخواست شده بدیر
 باریاب ماند برادر خود را برادر کلان خود گفت که مرا بسیار سنگی عاجز نموده است که جان تو را نمیگیرد
 اگر حکم فرمایند خیمه رفتن چیز خورده حاضر مشیوم برادر کلان گفت بسیار خوب اما احتیاج آمدن شام نیست
 حالاً من خود را بخا سیرسم پس برادر خود را در بار برخواستند خیمه خود آمده هین که رخت در باره
 از بدن خود بردار و در چو مار از دانشش بر فرش افتاد منصب دار مذکور او را بپست خود از چوب گشت
 بجز مردم آن سچ ما را آتش سوزان در پیکش شتعل شده بنیفا رخت گردید و فریاد را در دو که ختم
 سوخته تا اینکه برای تنگی جرات خود را در چشمه آب خرد آب انداخت و از نظر مردم غائب گشت

بزودی تمام آمده حکم رسانید که آن شخص را روبرو آرند باز همون طور پیشگاه پادشاه بروند
 آنوقت دیدم که پادشاه از تخت بزیار آمده دست خود بر سر پیشبیره خود میگذازد و میگویی که ای
 همیشه ازین خیال در گذر میرموسی صاحب ثنوا ترسفازش این مرد میکنند خوب نیست و او درین
 تاخیر و تعلیق هرگز روبرو نمیشود و بهر از رنگ بی التفاتی ظاهر میکنند تا اینکه خبری آمد که از یک
 طرف شرقی شهر آتش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند بجز در رسیدن
 این خبر پادشاه وقتاً بسوی مردم که همراه من بودند ملاحظه کرده فرمود که اگر این نابکار همیشه را
 اینقدر منت و ساجت میکند و نمی فهمد خود ببرد و بیخ عم نیست نه اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را
 برباد و هم زود این مرد را از جای که آورده اند در همون چشمه رسانند زود بر بند خبر و از چرخ
 حرکت دیگر بوقوع نراند همینکه حکم پادشاه صادر گشت آن مرد و کس جن بود مرا آورد و ناچار چشمه
 رسانیدند که ثنوا دست بدست گرفتند و بیرون آورده خوابانیدند آنده حال ثنوا معلوم است
 که چه گذشت آنچه بچشم خود دیدم مفصل بر ثنوا انظار کردم چون این خبر و حقیقت میرزا مظفر و سلطان عبداللہ
 و کافه اهل این را رسیدند تعجبها را نمودند که میرموسی صاحب را اینقدر دست قدرت است و این حکایت
 عجیب تا الان زبان زد خاص و عام بلده حیدرآباد که در زمان پیشین بوقوع آمد تا حال مشهور آفاق
 است و علی هذا القیاس دیگر نقلها و حکایتهای عجیب غریب مردم اعزّه میگویند یقین است که چنین
 باشد زیرا که دلیل بر صدق اعتقادهای مقدساتی چند که در عهد سیر عالم و غیره بطور آمد و با هم در مان
 بچشم خود دیده و بگوش خویش حسر گشایندیم ایم بر آن صدق ترجمان بر عملیات میرموسی حساب
 موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجاست

نقل نادر

که در عهد دیوانی میر عالم بطور آمد که خود سیر عالم بچشم خویش دیدند و نوبت به پایان هم رسید

بکمال آرایش و سپهر آرایش در آستانه با بنیاد صفائی و عمارات بلند و بالاخانهای بسیار بزرگیت تمام که
 چشمان بنیده محو حیرت شود جلوه گراند و مردم آنجا خوب صورت و بدبخت نیز عمادین و غزبا
 همه مصروف و مشغول بیع و شتر می اند و سوارهای امر می روند و می آیند همه مرفه الحال چون بر در دست
 بادشاه رسیدیم دیدیم که جوانان همه مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگاهبانی مستعد و هوشیار اند و اهل
 قلم معمور و تحریر و ارقام دفترها و اسباب جنگی همه تیار و لغرض مراند و درون دیوان خاص بمقامی که
 برآمد گاه بادشاه بود بر در دیدیم که بادشاه بالای تخت مرصع بلباس شامانه برآمد است و اکلان
 دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوانین همه دست بسته بر مقامهای مقرری خویش هر یک استاده
 است و متصل تحت همیشه بادشاه سر برهنه پریشان حال استاده میگوید که ای برادر حق سبحانه
 تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است و او خون سپر بگینا به مر از سر انصاف بقصاص بده که
 تا رضامندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قاتل هم رسید پس حکم بانصاف فرما هر گاه
 نظر بادشاه بر من افتاد که هر دو دست بر کتف بسته آورده استاده اند فرمود این قاتل را بر مقام
 مقرری برده سر برهنه پس همچون دو کس با چند کس دیگر کشتان کشتان برده بمقام عذاب نشاند
 خواستن که از تیغ ضرب کنند و گفتند و چو بارود و هر کاره دویده آمد و گفتند که این کس را
 کردن نزنند ظل سبحانی طلبیده است همچون حال کشتان کشتان باز بردند آنوقت دیدیم که بادشاه
 خاطر داری همیشه خود میکند و میگوید که خون بر این کس چگونه ثابت شود که سپر تو چرا شکل بودی در کز
 او رفت حالا در گز آنچه شد شد اینوقت سفارش این مرد میر میمون صاحب کرده اند در گز روا و
 گریه وزاری میکند و میگفت من هم جان خود خواهم داد و یقین بدانند که من زنده نخواهم ماند بادشاه
 ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را برهنه و محض پس باز مرا کشتان کشتان بزنند ازین کشتا کشتی دلم
 میخواست که اگر بزودی بکشد آرام باشد تا اینکه هو بخار برده میخواستم که نشان زشته سواری

که من روپیه عنایتی میر جوین صاحب را همچون طور و پیرا پیرا سنج چیده در میان لباس من صد و پنجاه
مقتضی هشت روز دیگر همین که دست در خانه من در پنجه بروم دیدم که دو روپیه دیگر بسکه راج الوقت
موجود است آنرا گرفتیم بخرج آوردیم لباس در پوشیدیم و مرز الحال گذراوقات می نمودم بعد چندی
که خلقت را بتبديل لباس و حال منظر آدم متلاشی شده از پسران من دریافتیم بسمع میر عالم که
رسانیدند میر صاحب یعنی میر عالم که در اللهم سرکار بود در اغلبیه تمامی احوال دریافتند روپیه مذکور را
بوسه داده بست من دادند و گفتند که مبارک باشد با صیاط بار زندگیا حیات میر شمسوار علی آن روپیه
در صد و پنجاه بود و روپیه روز بست ایشان هر روز می آمد روزیکه میر شمسوار علی ندی بوز انتقال
منو در صد و پنجاهه دیدیم هیچ اثر آن روپیه نبود دیگر یک چه بست متعلقان ندای من حاصل
رو بروی عاهی مخراین اوراق گذشت که مشهور آفاق است همندادین عهد سمیت مهند بندگان
عالی حضور پر نور آدم الله اقبال طوفان جبار و داد که حیرت بخش و انایان روزگار است و عاهی هم
بچشم خود دیدیم یعنی همت یا جنگ بهادری میر قدیم سرکار و بیخاندان نمازی متقی و ظالیف خوان
و انامی این زمانه قلعه از قلعه طغر گرده و ابراهیم گده روزی در بالاخانه مکان خود که اندرون قلعه
مذکور است بسیر و تماشا می بسزه راز صحرانشین بود که وقتا گو سفندی نوجوان سفید رنگ با جل
زرتار و زیور طلایی بسیار بکمال خوب صورتی و ناز و کرشمه و صحرای بیرون دیوار قلعه مذکور نظر ایشان
در آمد دیگر ششم و ناز بسوی ایشان هم چشم شده محو تماشا می ناز خویش ساخت و ایشان فریفته حسن
و لباس او شده پایا داده بیرون قلعه آمده نزدیک او رفت و او آهسته آهسته معشوقانه خرامیده
دورتر کشیده و وقتا توده گل یا همین گردید و مشارالیه بهیوش شده در افتاد و دران بهارش دریا لکی
انداخته بخانه آوردند چون تا عرصه بعد بهیوش ماند هیچ از خود خبر ندانست و بگریه سجد درآمد و عنایت
بطعام و آب فراموش نمود و قصه همونجا میگرد و نوبت آن رسید که از برنگی هم خبر داره میشد

خالی از لطف و عجاایبات نیست بلکه محبت کامل بر عملیات ظاهری و باطنی میر مومن صاحب است و آن
 اینکه پیش سوار علی نامی سید صالح نسب پریشان روزگار سبز پوشش که مردم ذمیقد و رخت بزر
 مانی محرم بهین سید بزرگ میدادند و او تمام سال سیوشید میر عالم خچر و پیه باهوار لبطور خیرات
 میرسانید و آن خچر و پیه عیال و اطفال را هم کفان بیکدیگر و صاحب غیرت بود و پیش سبکپس دست
 دراز نمی نمود و کمال احترام از زمین و دشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود و او میگفت شبی از رسته
 دایره میر مومن صاحب بوقت نصف شب بیکان خویش می آمدم دیدم که یکس در دایره مذکور نیست
 اما شخصی بزرگ منش لبهاش عکس نهایت شان و شوکت بر درگنبد خویش استاده و فتعا آواز داد
 که پیش سوار علی اینجا یاقین دانستم که خود ذات مبارک میر مومن صاحب است بکمال اشتیاق
 ملاقات رفتم و گفتم که پیر و مرشد حق سبحان تعالی اشب گویا شب موعج غلام کرده است که قدم جناب
 شما میر آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوستی
 قدیم خچر و پیه باهوار می بندد در آن میان آتش نچته قح قح خورده بسیر می برم فرمود اگر شمارا یک
 رو پیه بومیه باشد پس است عرض کردم یا حضرت بس بسیار است دیگر آب بشکوه زمانه نخواهم کشود پس
 دست خود در خیط رخت بدنی در آورده یک رو پیه بس که وقت سلطان محمد قلی قطب شاه باسنی
 مهابانی آبادی بلده چیدر آباد بر آورده بدست من پریشان اوقات داده فرمود که این رو پیه را
 در قلعه ان باصن و قچ مقفل خود امانت با احتیاط بدارند و در پارچه سیخ یادگار کاغذ سیخ نهاده
 برشته بسته بدارند که در مخالطه با رو پیه دیگر نزد انا و الله تعالی همراه این رو پیه دور رو پیه دیگر
 بدست شما هر روز بخوانند آمد آن دور رو پیه را هر روز بخویش در آند و این رو پیه را
 بحفاظت بدارند اگر این رو پیه کمین داده ام از نزدش ما خواهد رفت دیگر بدست شما نخواهد آمد
 خبر داد باشد پس رو پیه بدست من پریشان حال داده رخصت فرمود پس پیش سوار علی میگفت

عن شریفین آن حضرت در آخر ماه شعبان میشود و بیج از معاش و یومیه و زمین و غیره بالکل نیست و میریط
و موضع سید آباد و سبج موه از محی ثنات آنحضرت است درستی اموات از بر و وطریق که در بلده
حیدرآباد بخوبی میشود این حنات بذات آنجناب میرسد

ذکر تعلقداران سرکار دولتدار اصفیه

شیر افکن جنگ خلف دومی حسین دوست خان سالار الملک نام اصلی اش غلام عسکری خان است
از بدو آفرینش چون تیز فمهی اش ظاهر بوده و ارزش و بروی خود برای درستی تملقات
و انتظام اموات آنجا مقرر نموده روانه آن سمت ساخت و او بدستی تمام پرداخته مورد الطاف
پدر خویش گردید و سبج راجه چند راجل مهاراجه بهادر بختاب جنگی سرفراز گشت و فی الحال بمنبع کمالات
در علم فارسی و زبانذانی عبس و ترکی و هندی و غیره کمال دارد و در رعایا پرور و داور سے
و آبادان کاری فرد کیتاست و بتعلقات لکهار و پویه از سرکار دولتدار سرفراز و در آدیت و حسن
اخلاق و آدم شناسی و سلوک با اجا و آشنایان و رفیقان مشهورتر مومذافشی محمد بیگ منشی
خان مذکور مدار علیہ کارخانه و باعث انتظام اموات درونی و بیرونی است مختار کارخانجات
و در فتم و فم است و آشنای پستی و چیز خواهی دولت منتخب در انشا پردازسی و مطلب نویسی و در فارسی
و در مٹی ممتاز است

ذکر محمد عزت زاده خان فزنده محمد عنایت الله

بعد برهمی اوضاع سلطنت هندوستان عمده عالمگیر ثانی و انتقال پر خود محمد عنایت الله خان و محمد
نور الله خان هر دو برادر و او رنگ آبا گردیده نر و عظیم الله و له بهادر صوبه دار آنجا ملازم شده

برادران و رفیقان اہل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلعہ ہند و مسلمان ہمہ را طلبیہ جمع باینہا نمودند پنجیکاریان را کہ بزبان ہندی نام عاملان را کہ عامل علمہای سفلی است نشان دادند پیچ فائدہ مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکہ ہر روز با شہی زاید خیال السنو زیادہ تر سبکست ناچار در پالکی نشانیدہ بر سیماں بستہ اندرون پلہ ہ بخانہ آوردند و رجوع باہل دعوات و عملیات شہر پیر زادہ ہا و فقرا نمودند و عاملان عمل یعنی پنجیکاریان را نشانیدہ نقد تھا دادند بہر صورت بسیار خرچ کردند پیچ فائدہ ہر نہ داشتند آخر الامر بر ایما و اظہار مردمان بالائی قبر حضرت میر مومن صاحب در پالکی نشانیدہ بہیئت مجموعی بردند ہمین کہ متصل گنبد رسید ہر چند خواستند کہ اندرون گنبد میر صاحب موصوف بزند و او میگرنخت پس مردمان بروا شہتہ میر ہند و اوگریہ و وزاری و بنقراری میگرد و میگرنخت و متصل قبر شریف نشانیدند و وقتاً لرزہ در تمام بدنش در افتاد و فریاد ہا کرد کہ من میروم مرا از اینجا ببرد بعد یک ساعت بہوش گشت در آن حالت نزد قبر خواب در ر بود بعد چہار ساعت بہوش آمدہ طلب خست نمود و گفت مرا چرا بر ہند کردند آب کہ بالای قبر شریف گردانیدہ بنوشانیدند بخوبی تمام خورد و دیگر حرکات جنون گاہی نکرد و ہمین طور نزد محمد نعیم الدین خان بہادر جواز جنتی بود و وقتاً بشوخی تمام از اعتدال طبیعت در گذشتہ مردم را دشنام ہا دادن گرفت و نگہا بیند ہر چند علاج کردند ہیچ فائدہ بنظر نیامد آخر الامر بہر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند چند انکہ اندرون گنبد کشیدند نمی آمد و میگرنخت تا اینکہ بزور آوردہ متصل فرار نشانیدند و قدری آب از بالای قبر گردانیدہ بنوشانیدند بہوش آمد و صحت یافتہ دیگر پیرامون آن خیال نداشت الحاصل ذات میر مومن صاحب بسیار صاحب کمالات بود و الحال معمول است کہ ہر کس را کہ سایجن یا شیاطین شدہ باشند و او حرکات جنون کند چند روز بہر قبر شریف میر صاحب موصوف بردہ آب از بالائے قبر آن حضرت نقد کردہ بنوشانند ہمہ ساریہ و آسیب میگرد و دلیل بر عملیات است و بس

ذکر مرزا حسن علیخان ولایتی

بزرگان خان معزمه پوره ملازم شانان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا معزمه عالم
 شهاب اردبیل را با داشته ملازم سرکار گشته به بند و بست تعلقات سرکار آراگیر که زمینداران
 اینجا کشت بودند خست حاصل نموده و رام را و دلیس که شزارت شمار را بزرگ شمشیر خود دستگیر کرده
 مورد تحسین گردید و بر سرگذرهای که پیرمرد جنگ صعب نموده مشهور روزگار شد و مدتی بهین کار و بار
 بسر برده درینوالات از الطاف خداوند نعمت و بجهت راجه او جاگر چند رای بهادر فارغ البسال
 بسرمیرد و امیرین نورخان بهادر خلف مرزا موصوف درصاهرت خاندان شیخ نظام دکنه
 عالمگیری النخاطب معزمه نجان بهادر قلعه را بالکنده که فقط یک صبی در قلعه بالکنده جاگیر مورثی
 اینخاندان باقی بود و بازدواج خویش در آورده در زمره صاحبان منصبهای مناسب درآمده
 مورد الطاف خداوند نعمت حضور پر نور گردید درینوالات به دست قلعه و جاگیر و خاندان بزرگان این
 خاندان همه منحصرا در ذات بهادر معزمه است و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب سید دل امورات
 تعلقاتی هوشیار خبردار آشنایست دوست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود دارد و بهر خدمت
 شایسته سرفراز شود شایسته تر است سواى ایشان تعلقات ازان هندوان و مسلمانان بیشتر اند که
 حال ایشان سابق هم گذشت طول کلام است

ذکر مرزا حسین نوازخان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذات وراثت از زمره منصبداران ملازم بوده اما او بسیار دانای قوت
 بود هرگاه صیبت فرستد و فرزانی و آوازه کاروانی و مردانگی مشارالیه بسبع سلطان نواز الملک
 بهادر رسید بکمال تعدد و طلبه شسته مدتی در قم نشینی و صحبت خود بعضی دریافت طبیعت در رویه داشت

بجس نزد به تعلقداری گانداپور و بیضاپور همگوشت و در وقت تقاضای حساب فحش از طرف
 ارسطو جا به تقییم حساب اهلکاران دیوانی نموده از مطالبه بدر چهل لک روپیہ بہادر موصوف را نجات
 دہانید در جلد وی حسن خدمت بہادر موصوف خان مذکور از فخر کار و با خود ست و خان مذکور چند
 بسر برده بعد انتقال بہادر موصوف خود ہم وفات نمود محمد نوزاد اللہ خان برادر و بیعی خان مذکور
 بخوش گذرانی آریجا ناندہ ایام حیات پایان رسانید تا نافرزدان خان مذکور محمد عزت اللہ خان
 بسن تیز رسیدہ بکارهای شایسته درازنگ آباد وغیرہ میگزرانید از دہ سال وار و حیدر آباد
 شدہ چندی باتفاق عظیم جنگ بہادر بودہ ہر گاہ صیت فرست و دانائی نشان شہور گشت
 درینولابہ باریابی مہاراجہ بہادر فایز شد تمامی کارخانہ محمد بوڈہن خان جمعہ را کہ تعلقہ اراکھار پیہ
 سرکار است بوساطت خان مذکور انضمام و اجر امیکرد و نہایت خوش مزاج و بکار حسنہ مصروف
 است اگرچہ احوال اینہا بعد انضمام حالات امر اسرکار در ذرا عجزہ نامور بلکہ مفصلاً بزرگداشتہ
 شد لیکن روزگار او شان صرف تعلقداری بودہ بجهت بطحالات تاریخی اینجا ہم نوشتن مناسب
 لہذا بطور گوشوارہ تسریہ یافت

ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچہ در ایام سابق ہمراہی محمد جمال خان لومانی بعالم نوکری بذات خود مہمور بود
 اما از فرط الطاف مہاراجہ بہادر ولقبوت سعی و کوشش رای استوار خویش بہ تعلقداری
 تعلقات سرکار سرفراز شدہ رو بکار دارد خوش فکر و آدم بذاتہ

محنت پسند عیش دوست

است

نیاری موسی متی مذکور است که تا الآن مثل وکایگر وارد نشده هرگاه صاحبان انگریز خلوت مبارک
حاضر در باجهاندا میشوند توپهای خلوت مبارک را بقدر دانی تمام می بنیند و تعریف هایکنند و راگ
مالانیکه در مکان عقب خلوت مبارک است و هزار رنگ تماشای عجیب و غریب بنظری آرد آن نیز
اگرچه یک لک روپیہ و یک شرفی بوزن هزار توله طلا از شخصی انگریز دیگر معرفت موسی متی بخیریه
سرمکار درآمده اما حال تیلدی شکست و بخت آن منحصر بر دستکاری مشارالیه است شمالی عرضاً
تا بسا پنج توپ ساری که از فضیل شهر تاسه کرده چهاونی محمین ساگر است همه خانه متصل خانه بنجازه از
مار و اژدگان و گوسایان و بقالان و افغانان خوش باش سوداگران اهل معامله و ملازمان سرکار نیز
و سوداگران اطراف و جوانب بلده و دیگر بلاد و غیره آباد است آنقدر که از یک دوکان مار و اژدی
مثلاً ایون یا نبات و غیره یک قسم جنس یک لک روپیہ به دست می آید پس حال شیشه و دیگر و دیگر
دیگر و بقالان دیگر بقیاس فرزانه دریافت باید کرد اما کاروان بگم بازار که مشهور است عبارت از
چهاونی سوداگران دیگر بلاد که اسپان و ولایت و کاتیبواژ و دکت و غیره آورده فرو دگاه نموده
تا فروخت اسپان و شتران در آن مقام که زمین مسطح متصل دیای موسی پیوسته بگم بازار است
در خانه های علفی یعنی چه پیرمانده باز روانه اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلان نیز بهمین طور
اما آن خانها گاهی خالی نمایند که آمد و رفت سوداگران همواره جاریست مهند اسابن فیلان بزرگ
قابل عاری از ملک هناسری که بهترین مقام است سوداگران می آورند و لقبیت گران تا پنجاه
روپیہ شش هزار روپیہ بلکه تا ده هزار روپیہ هم اگر باشند وصولت بزرگتر میباشد می فروختند
که علی العموم فی دست یک هزار روپیہ قیمت مفزری و بر خوب صورتی افزایش قیمت میگردد و درینولا
خواهش فیل سچ بسیار است لهذا از مقام بندر سیلان و لیبار و گیده و غیره فیل سچ می آرند
ومی فروشد نوبت با بخیر رسید که قیمت فیل سچ تا به یکصد روپیہ رسیده و با سچ شاه به هم می آرند

بعدہ بکار سفارت و بار جهانہ از طرف خود مہمور فرمودہ روانہ بلکہ حیدرآباد بھراہی چند سوا و سیاوہ
 و یک ہر کارہ و سواری میاں روانہ نمود چنانچہ مزای مذکور حاضر در بار جهانہ را ماندہ کار مفوضہ خود
 بخوبی ادا نمود و در جلد وی آن از پیشگاہ سرکار بخطاطبانی سرفراز گشت و نیز سید الدولہ بہادر
 وادی الدولہ بہادر از بزرگان مشارالینہ موصلت دارند . . .

فصل دوم در آبادی سکیم بازار و ساہون آنجا و احوال کاروان ذکر شود

سرایان عالم میوٹی ملازمان سرکار از ہر قسم اینہا مقہر چیان و روشن جوگی
 باجتران ذکر شطنج بازان حقیقت سہری لوبہ ہر بلکہ حیدرآباد متصل
 سینہ عالم بیجان بہ گامہ و غلو و سہرہ دیوالی و ہولی سبت پنجمی غمیرہ در بلکہ
 حیدرآباد و مینوسواد

سکیم بازار آبادی علمیہ محاذی بلکہ حیدرآباد جانب شمال جو بہار موسی کہ از بازار عیسے میان الخاطب
 میران با جنگ مدوی کہ سبت رست کوٹھی انگریز سبت جانب شرقی تا بہ دہول مٹیہ و غیرہ پیوستہ
 بہ مستند پورہ و کاروان قدیم جانب غرب طولاً و از دریای موسی تا بہ کوٹھی محمود و نواز خان و کوٹھی
 نواصات اپتن جی سیٹھ متصل مکان موسی متی فرنگی کہ طہال ساز ولایتی کہ اضراب یعنی توپہائے
 لکھار پید در سرکار دولتمار تیار نمودہ ہم جلوی و قلعہ شکن قیسر پانصد ضرب از آنجا چند ضرب
 قلعہ شکن موچندہ چنبارہ یعنی کرنال و خلوت مبارک متصل در دولت اندرون دہشتہ اند

بسیار پسند خاطر گردیده همواره مورد الطاف گشت و دخالت در کار وائی امورات تعلقه داران دیوانی
 نموده نامور گردید تعلقه داران لکهار پو سیه توسل با و دارند جوان سن ذمیقدر و راست غم سپهری داشته
 با سپاهیان و جمعی از ان سلوکها نموده خوشوقت میماند رفیق پرور سخاوت هم دارد و ...

سوارگیر حمت

از قدیم ساکن بازار مذکور است در معاملات هم شریک آدم خوش خلق و مروت در خیر خیرات نیز مقبول
 کمی ندارد در مکان و محبت تیار کرده در یکیم بازار میماند و همواره در پوچا مصرف آدم بسیار مقبول است

لکن گریستن

از تعلقه کلیانی وارد حیدرآباد شده آن طرف جو بیار موسی عمارت بلند با جرات در آورده همواره
 با جرای کار تعلقه داران سرکار نزد مهاراجه حاضر دستنی محال امیر نواز الملک با استصواب مشارالیه نیز
 آنچنان بطور آمد که گاهی از سرکار برای طلب لکهار و پدید اقساط سزا اول معین نمیشوند بموجب اقرار
 خود حاضر در بازنده میرساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد و غم سپهری
 را هم بدرجه کمال رسانیده صاحب مروت با مرد آدمیان مالوف معتمد اقربب پنجره گوسائین در یکیم
 بازار بجا معاملات لکهار پو سیه تعلقه داران سرکار و بعضی خود بذات تعلقه داران معاملات و بفروخت
 پشمینه بافت کشمیر و امرتسر و پارچه بافت بنارس از جمیع اقسام مو کنجاب با و نیز بر سوداگری
 اسپان و فیلان و داد و ستد نقدی مصرف کار و بار خویش از نظر الطول کلام آنها که بسیار
 مشهور اند بر اینها اکتفا نموده نام آنها استخراج کرده آوردم .

گریستن جی سیٹھ

در سیکر از رود و صدر و پنجاه و چهارم یک چون فیما بین مهاراجه بهادر پور کل سیٹھ سوداگری
 بقدمات هشتاد و یک روپیہ بهم رسیده بود بهادر مغز برای تنبیه مشارالیه با استصواب طالب الدوله

له برندی چو بیستانه شده له مارا در کور پیی صعبه کوبیده باهتر بازار پیر و پیر است کراسای صمد کندستان باشد ۱۲

و خانه هزاری و بازاری بجای اسپان فیل بچها اندلپتا امیران و صاحب مقدر و چگونگی نباشند
 و نه رسند مهند بازار و چرخ شکاری که سوداگران در عهد حضرت غفرانآب می آوردند باز بقیمت
 یکنزار روپیه و چرخ بیاضد روپیه مقرر بود و دلیل هزارستان و ولایتی نیز بغیر یکنزار روپیه لغت
 نمیرسید درین ایام باز بیکصد و چرخ بیخاه روپیه و بلبل بدو صد روپیه به آرزو میفرودند کیفیت
 ابتدای آبادی بگیم بازار اینکه پیش از ورود بندگان عالی حضرت غفرانآب از قلع زل حضرت
 قدسینا حضرت عمده بگیم صاحب موجوده مغفوره که میدان وسیع بغیر خانمان بود طح بازار انداخته عایا
 و برای ارا قتل داده شروع آبادی و تیار و دو کابین و مکانها فرمودند چون راستی و درستی
 و رعایا پروری و پرداخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم معامله و رعایای و میقد و چپ
 هزاری و بازاری پشپنج و چشاب ادنی و علی هند و سلمان مجموع حاضر گشته بتعمیر مکانات خرد و بزرگ
 پرداختند مدتی بر بنیطور گذشت الحال بگیم بازار لکو طی ماژا و اژ شده زن و بچه های خود ماژا و اژان
 همه از وطن خود طلبیده و بیخاشا و بیامیکند معاملات بلده همه از لکهار روپیه در بگیم بازار میشود
 کار و والی تعلقه از آن سرکار بر وقت ضرورت بگیم بازار است مهاجنان کرا و طرتی نیز موجود اند
 هر کس هر جا که خواهند بنهدی تا کرا و طر روپیه کتائیده از آن بهر جائی که خواهد بگردد و ...

ذکر گوسایان بگیم بازار کان گبر

بالای جویبار موسی عمارت بنا کرده میباشد و معاملات لکهار روپیه از ظالین بنمایند خصوص تعلقه از آن
 سرکار مر لوط بنشار الیاند و نیز با ویت و آل اندیشه معامله میکنند همواره حاضر در بار حضرت است
 کار و والی لکهار روپیه سرکار میکنند ذکر بگیم بگیم ساکن چگونگی با محال جاگیر امیر کبیر انا بخاوار و بلده
 حیدرآباد شده در چهاونی اندر حیت فرود آمده چون بلاقات راجه چند نعل مهاراجه بهادر رسیده

پورنعل سیطه

پسر همانند رام سیطه است او از مدت دراز در دولت سرکار عالی معالیه دادوستد لکو کهما روپیه نمود
 بمقدور فایز گردید که دو کانهای ایشان در سهر ریاست هندوستان موجود اند که هر جا هندوئی
 لکهما روپیه منظور باشد از دوکان سیطه مذکور بهم میرسد چندی از عدم توجه مهاراجه بهادر خان
 نشین شد باز مورد الطاف حضور پرنور گردید که خود بدولت و اقبال را برای ملاحظه سیر و تماشای
 باغ نواصداش خود که متصل آصف نگر سیرگاه سرکار معه دیول بجال آراستگی اشجار و انهار ساخته
 و پرده خسته استمدعای قدم میبست لزوم بالمحاج و عاجز می نمود آنحضرت نظر افزایش آبرو و عزت
 او رونق افزاشده سرفراز و سر بلند گردانید و او نذر لایق شاهانه معمولی از تیار چپونزه یک
 لک ثابت و پنجاه روپیه نقد و جوهر اعلی و اقمشه عمده و دیگر اشیاء بری و بجزی لایفقه که نروار
 نذر خسروان باشد گذرانید منتظر مقبول خداوندی گشت لهذا از سر بنده نوازی همه نذر
 بدرجه پذیرالی در آمد و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الماس عمده از دست مبارک
 بالطاف خسروان به سیطه مذکور عنایت فرمود سر عزتش پلانا به آسمان اعتبار و تفاخر رسانیدند
 الغرض سیطه مذکور شبانه روز در پرستش اوتان خود یعنی پوجا و دان مصروف است هم سیر فکر
 مال اندیشی با مروت با همه دوستی دارد و تا یکپاس روز بر آمده در پوجا میگذارد و درین ایام نند
 او دیگر هیچکس از قوم ما و اوطیان با نمقدور کر و و پتی بلکه زیاده از لڑ و غیر اواحدی نیست
 قریب ده هزار کس نامور بکار معمول مذکور کار میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار تعلقند آ
 لکهما روپیه دارند و آنها که در بلده و بیگم بازار و غیره دوکانداری میکنند از هزار تا کم نخواهند بود
 زن و مرد بچه و بزرگ بل ما و اوطا که مشغول دوکانداری اند چه در بلده و چه مقیم ساحل آن طرف
 رود موسی و چه در دیگر بلاد و قصبات و قریات و کن که اینها حاج از حساب و شمار اند + +

حسن علیخان بهادر کو توال آنعامیل ولایتی را که ملازم بهادر موصوف بود بکار پردازی بعضی مقدمات
 نزد بهادر موصوف معمر بود به بندر سیبی فرستاده سیپه مذکور را طلبید وقتی بلازمست رسید
 بسیار پند خاطر داشت برای فروز و نش کوٹھی سید احمد سیپه بکرایه کبیر روپیه ماهوار مقرر کرده فروز و
 اجرائی امورات هما را به بهادر موصوف معمر گشت یعنی بهادر معز شریف باریابی حضور پر نور نیز شرف
 گردیده سرفراز و ممتاز و سباهی شد عجب آدم صاحب حوصله آنچه که مقدمات نامناسب برای تباہی
 خلقت و جرفیع خود ساهو کاران بگیم بازار و غیره در انداخته بودند و دستور العمل ساخته آن نیک
 طینت بهر ظلم و تم تحقیر اینها را بر باد داده ششتر ز رستی و دوستی علی الزعم پونیل عمل آورده
 نام نیک خویش پر آوازه ساخت و از رسانیدن عوض هفت لک روپیه نخواه پلانن انگریزی
 ملازم سرکار و اخراجات دیگر ماه باماهی هما را به بهادر چنان بدستی میرسانید که ناآشن آن بهیچوجه
 برسیده موجب خوشنودی مزاج گشت در میولا کوٹھی سید احمد بطور البقیعت شانزده هزار
 روپیه مبلغ وزمین بسیار خریده کوٹھی دیگر بخرج بسیار بنا نهاده تیار ساخت که قابل سیر و تماشا
 است و نیز کوٹھی بزرگ تر دیگر متصل سانچہ نوپ و نزدیک تر کوٹھی محمود و نواز خان بسیار عمده
 با کار عجیب و غریب نقاشی و غیره بوسعت صحن وسیع و چاه کلان و چسپ و چو تزه دلکشاک
 از بالای آن تماشای مکانات بلده و صحای اطراف و جوانب است بخرج هزار روپیه تعمیر نموده
 معبر برادران و خویشان و متوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب و هوا نهایت دست
 و خود بذات نیکذات قدر دانی نجبا بسیار میکنند مقدار لکها روپیه سرکار باریاب حضور پر نور است
 و زاین را و کیل سیپه مذکور و مختار کار و بار و بار نهایت ذوی حوصله است کارهای سرکار
 بدانامی خود برابر داشته برمی آرد که مورد تحسین و آفرین خلقت و هما را به بهادر است و با آنجه
 دانائی صاحب احسلاق و سلوک با مرد آوسیان است

کہ از مدت تقریباً پندرہ سال و در اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسیر سیر و ولایتی معامله و داد و ستد
 خوش باش زنده دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب دان قدر شناس اہل کمال تیار خزان
 قابل علیست فزای خوبی دارد جمیع صفات نجابت موصوف و تمامی کمالات مربوط سوای اینها
 سید عالمی مسلمان دیرگیم بازار بسیار مرموز کار و بار فرودخت غلہ وغیرہ اند و عمارات بلند ساخته
 میمانند ذکر آنها طول کلام است و بس

ذکر ساہوان کاروان متصل قلعہ محمد نگر گولکنہ

پوشیدہ مانند کاروان از بلدہ حیدرآباد نیم کر وہ از دروازہ چل سمت مغرب پیوستہ بہ مستند پورہ
 مابین بلدہ مذکور و قلعہ مسطور قلعہ چست یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازہ بزرگ متعام بود
 ساہوان گجراتی از وقت و عمر سلاطینان قطبشاہیہ در میولاہم ساہوکاران عمدہ و ذمہ دار
 کہ بقلم سے آید بود و باش دہشتہ عمارات لکھا روپیہ با حداثت در آوردہ با مورات سرکار سمونند
 و بکار داد و ستد و تعلقند بہای لکھا روپیہ مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکھان
 و عربان و جوانان با قریب پانصد جوان نشین اند کہ در ہوشیاری و خبرداری سر موقوفہ نہ نمایند

نکلی واس بیٹھ

و قیقتہ کوٹھی داد و ستد پالہ صاحب جاری بود سیٹھ مذکور شرکیا غالب بودہ تمامی امورات
 مختار شدہ برآمد کاڑی اہل معاملہ مینود و چون معاملہ کوٹھی مذکور موقوف گردید و با اتفاق
 و زمین صاحبانگزینہ تعلقند بہت لک روپیہ سرکار کار ہا میکند و برج تن و اس در عمر حضرت
 مغفرت نزل باستقوا علی صاحبی محررا و راق معاملہ ساک روپیہ از خریدی جواہر و نقد و شمشیر باب

سیطه سید احمد ولد محمد دوم سیطه

در عهد حضرت غفر اناب حضرت منقر بمنزل محال لکهار پویه در دیوانی سرکار علی الخصوص باراجه خوشحال چند بهاد و محبت دلی داشته بسی بهاد و عزیز لغو اید کثیره معاملات بهاراجه بهاد و مشمول گشت و بذات ایشان و برادران و اقربای ایشان مسالک کرده کار روانی لکهار پویه مینمود و در میان پنج برادر سرگروه های سا همون بگرم بازار که مشهور پنج بهیه در سهندیت مشهور و نامور بود چون وقت موعود رسید لبتیکاجابت گفته و ولایت حیات نمود اما سید احمد سیطه ولد مرحوم مذکور از آنجا که از بد و شعور میل طبیعت بفسن سپهر گری بسیار داشت همواره در صحبت افغانان همدوی اوقات خویش بسر برده اوضاع و اطوار و حرکات اینها برداشته ششم کل اینها گردید که هیچ تفاوت فیما بین نماند و قریب پنجاه یا شصت کس از قوم افغانان مذکور بدو راه های بشقرا و قریب یکصد نفر از عرب و لایتنی و مولده و دیگر جوانان رومی و کونی و هندی و دو چوپدار و چهار گله یالچی و بهر کارها نوکر داشته با سباب جمعه در ومارت در آمد و هفت سس سپان بیش قیمت و دو زنجیر نیک و بهویان و غیره نیز ملازم گرفته منتظر سرفرازی اینهمه با بهر های خویش از نزد چهاراجه بهاد گشت و سعی موفوره بکار برد تا اینکه اینقدر صورت پذیرفته و خساره بسیار عاید حال گردید با چار تسکات نیک رویه عهد پدر خویش موسی مراد سرداران و مهاجنان و سا بهو کاران و غیره که پاس مروت و خاطر های ایشان کما حقه بعضی وصول نمی آمد پیشتا دهنزار رویه نقد نزد چهاراجه بهاد فروخته بهر بار بظرف ساخته با مسدود چند از رفیقان و شاگرد پیشه و دو اب اراده بروده کرده در کوتهی سپتن جی سیطه فرود آمد بعد از آن از تشنه راجه چند لعل چهاراجه بهاد و هفت سیطه های دیگر فرسخ غریبت نموده شادای گتهائی خود با بجهت فاضی محمد عزیز الله خزینه دار کاکاپینی

هنگام رونق افزای حضرت مغفرت منزل درباره دری میر صاحب موصوف سیطه او را گشت منتهی کلی بود
 و مورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون هنگام وداع رسید لبالم دیگر گشتافت اگر چه
 پیشتر نیز معمور کار خود است اما سیطه جگنا تهمه دادش بر سالی عقل رسای خویشن بامورات در بار پرده
 مشهور گردید و کار و بار سرکار از معاملات تعلقات و داد و ستد بقلقداران و خرید و فروخت جوهر
 در سرکار و هم در دیوانی که هر روز در کار است معمور کار است آدم خوش مزاج جوان سال عیاشن بمصورت
 نیکذات و تقویات معمولی باریاب حضور پر نور

سیطه رگناتمه داس

نیره کیشودن بزرگان شازعه حضرت مغفرت آتاب ز شاهیجهان آباد آمد مقیم کاروان گشت کیشودن
 در عهد حضرت غفر آتاب کارهای نمایان نمود که تا حال فیصله معاملات تومیت در خانه ایشان میشود
 بوقت پیشجاری راجه راجندر که موم را و دشاریه خیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیطه کیشودن
 مذکور بذات نیکذات که تا الان مشهور است معتمد سیطه رگناتمه داس بمصورت بامورات سرکار
 معمور و در مقدمات بلادی نشاء کارهای لایق که برای ای ایشان منظور کرده و است عمل می کنند
 در خیر و خیرات و پوچا همواره صرف و بامرد آد میان براطیقہ خاندان خود سلوک عمدگی قوم بر چهره آرا
 ظاهر جمیع صفات خاندانی موصوف است

سیطه سیم چند

بزرگان سیطه مذکور به نیکذات و صاحب مروت و سلوک بوده کارهای شایسته در سرکار عمل آورده
 مورد الطاف شده اند اما سیطه سیم چند خود بذات آدم بامروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاشن
 در وضعاری موافق خاندان خویشن است با آنکه آدم با نزهه همیشه جالبه می بودی کرده بامرد آد میان نجیب

با حضرت با جنگ بهادر که در شادی سپهر کلاش میر امیر علیخان نموده بود و در تی سر انجام کارخانه
 بهادر که در زمین بود و بزازان و مفتاد دست از معاملات همجا کشیده از نو اختیار کرد و در پسر ایشان
 همواره حاضر در بار بکارهای مهاراجه بهادر محمود چندی بر سر کوشی خانگی مهاراجه بهادر محمود بودند
 سیطه مذکور بسیار آدم معقول اگر موافق فراج مییافت معامله میکرد و گرنه دست کشیده میسرار و
 درین ولابلطف بنارس و غیره معایدهای هندوان رفته است

مهریداس سیطه

برادر کشتن داس سیطه که او در تنه با مورات کوشی محمد شیه پالمصاحب و تعلق داری لکهار و پیه سرکار دوله
 محمود کار و بار معامله شده مورث تحسین و آفرین سرکار گردید و در وقت خود قضیه باز از قریب کاروان را که
 بروز و هولیندی مولی فیما بین ساکنان بالا بازار و پائین بازار که هر سال میشد و درین قضیه
 خانه جنگی از طرفین شده مردم بسیار زخمی گشته اکثر میزدند و خونریزی ممول بود که از ان بجات
 بنیای فتنه تمام مردم میرستند و دیگر سال آمده و پیش میداشتنده سیطه مذکور بلا طفت میقیان بر دواز
 را که مفید بانی و مبانی این قضیه بودند و در بنجازه خود طلبیده باین بین فمانیده و دوشال داده قد عن
 نمود و دستاویز طرفین بود هر معتمدان گرفته که دیگر از طرفین گاهی بوقوع نمی آید چنانچه بحال
 بالکلیه بنا رعیت موقوفست کاری کرده است که اهل کاروان از موت لابی هر سال محفوظ و مشکورند
 اما سیطه هر پداس نیز کمال مروت و آدمیت بکار خلافتی مصروف است و تقریبات باریاب حضور پر نور میگردد

جلنا سیطه

دادار اول کشتن سیطه او هم بطریقه دیگر سیطه با شریک معاملات سرکار و جمعیان و غیره بوده فتنه
 نمود بسیار آدم نیکذات شستن بود و در عهد دیوانی میر عالم بهادر با مورات خریدی جواهر عمده در سرکار

در گاہ قلیخان سالار جنگ ناظم بلدہ مذکور و در احمد نگر باقوی جنگ جہشنا و سنت ما و جلسہ بلہ بر بردہ
 انعامات ہزار روپیہ یافتہ اند استادان علم موسیقی ہر دورا نیاک دکن نامیند سوای این در علم
 فارسی و اشعار ہندی و نیز اندازی و خوشنویسی ہم مہارت تمام داشتند و در زبانذاتی برج وغیرہ
 اوستاد بودند ترانہ و خیال با کسبت و دہرپت ما و ہولیا و سنت ہای ایشان تا حال مشہور
 آفاق و طوایفان و قوالان اکثری مسرینہ پنجہ عاصی یادداشت بقلم آورد کہ چارہ دل در مکان
 عاصی فرود آمدہ بودند شبانہ روز بود

ترانہ و اسرار راز و نیاز روح بقالب

در تن در تن آ کہ در تن نہ در آ یو ویکہ ڈر و تا یک بیوہ سو دہ کیو تب نا د حکم دین سن تن در در آ یو
 روح پاک در تن دیند رنا در نا دلکو مین ڈر و دریا دریافت در دم دید نظر ہر جہ کہو آ در در پا یو
 درین در نا در نا در در ظاہر باطن با یدرت قدرت ہرت جانم تنم تنم تنم تنم من مندر کالیو
 سیوک و را دین در دنیا اور دین آ مین بہین باشند تکلمین اپنی در تی دوجی در نا بیچ الہی نیکت تیری در آ یو
 سیوک تخلص غلام رسول عفت بہتر و آ دین تخلص غلام مہدے کنکر ہست + + + +

خیال بسنت با حروف فارسی

امروز فردا امروز پر سون سوزن پولی ہو چیل ویکہ پیاری کیا گلزار چمن میں لالہ ناسپان کی +
 آدین برسوں پاپن برسوں کرسوں کہہ را کہنو تر سون منسای جی ارمان کی پیسے
 اوٹھ چیت کیا جنون سے خاطر نخت کی آئی بہار کچھ ہی خبر ہے بسنت کی

امروز نہر دا

صحبت میدارد در سرکار و در دیوانی و نزد صاحب معاملات هزار بار پیوسته و در خریدی جوهر نرزد بعضی
امیران متعجب کلیت مرد با مزه خوش اختلاط بنده تکیذات است سواى اینها دیگر مهاجران و سیطه های
که بقلم آمد در کاروان بسیار اند که تمامی کاروان از ساهاوان و میقده و رابل معامله ملو و آباد است
اختصاراً بر چند کس اختتام احوال نمودم

ذکر سردسرایان علم موسیقی ملازمان سرکار و غیره

در عهد حضرت غفر ناماب سردسرایان علم موسیقی استادان کامل اکثر از هندوستان آمده ملازم
سرکار و دولتمدار گردیدند و نیز نایب دکن نام آورشته مشهور آفاق شدند از آنجا غلام رسول
و غلام مهدی عرف کنکر نیز به چوکی صاحب و بڑا صاحب نیز میگفتند در کبیت و در هرت
سرای غلام رسول فرد فرید روزگار فن خویش بود و غلام مهدی عرف کنکر اگرچه در کبیت و در هرت سرانی
اوستاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرانی و ترانه خوانی بمشیل و بختیای عهد بود و تولد ایشان
در گلشن آباد میدک است از قوم شیخ زاد بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس
سیر در دکن حضرت غفر ناماب میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی نورالدین مرقده وارد حمید آباد
از دارالخلافه شاه جهان آباد گردید و در محله ایشان فرود آمد از بسکه صحبت بنیان روز بظهور می آمد
ایشان بذوق و شوق خود شاگردی قبول کرده بهره کامل برداشتن تا اینکه همین علم سبب شش
ایشان گردید در پونانزد و بالاجی والی پونا بدربار به مکه از پانصد روپیه نذر کرده مدتی بسر بردند
و در ناگپور نزد حاجی بهوسله والی آنجا نیز بهین در راه ملازم گشتند و در سرکار دولتمدار حضرت
غفر ناماب اگرچه بنو کری فایز پست شدند اما در هر محراب پنجه زر روپیه انعام می یافت که معمول ایشان بود
در چهار شنب عیدین و سالگره و نوروز بجز شرف اندوز میگردیدند و در اورنگ آباد

در اتوار چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلوه داد و گنگ و گنگ داشتند که رشک دیگران هم عمر
 میگردید سبحان الله سحره درین زمان سواهی این عاصی حدی از آنها باقی نیست و عاصی راه برگز
 راگ احدی نسبت به شالایی پسند نمی آید در سنه یک هزار و دو صد و هشت و چهار چوب که انتقال نمود
 شش تا هفتاد و پنج رسیده بود تا حال این علم دیگر باین قسمت بنظر نه آمد در ایام جوانی بست بست
 خدمتگار و خدمت ایشان نوکر بودند و در شیب خوانی ایشان در لوزنگ آباد و حیدرآباد مشهور بود

خوشحال خان قوال انوب تخلص

پسر کریم خان که گنگا چون آوازش گریه بود به گنگا مشهور شد و او از خوشحال خان نیز کز خست بود اما از راه
 استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کت و در هر پت سرای گردید و به آن استادی میزد
 که بر او ستادان این علم او ستاد وقت دانسته گاهی به مقابله نیز درختند و همه مایه ستودند و بیچکس
 حرفه برقصانینف او نمیداشت اگر چه در سرکار نوکر نبود اما در سر محرابا انصدر و پید نقد و یک دو شال
 از سرکار محنت میگردید راه تقاباتی تا دم حیات در خانه خویش داشته از جمیع مایحتاج خبر میگرفت
 که او ستادش بود سبجی خوب صورت و عاشورخانه متصل خانه بانئی مذکوره و کمان موه بیگلر و عاشورخانه
 و آبدارخانه و باغ خرد و طبع سر راسته صندل زیر دهن کوه مبارک از محدثات اوست و خود هم
 همون جا مدفون است

دولت خان پسر غازی خان

از نام آوران هند بودند از سلطو جا به در المهام سرکار ز خطیر فرستاده طلبید با وصف بودن ابل علم
 غلام مهدی کنکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بالفعل کسی نیست سه صدر پویه

تراہنسنت ہاستنای فارسی کے الفاظ ہند کے ہاستنای فارسی کے الفاظ تمام داد

تاناویم تاناو زاری تاناو نادانیم
 پیرینا ورناد ورناد ورناد گرچہ میدانی
 تاناویم تاناو زاری علی والی کی وراہنسنت بہاوتنا
 یہ بانی ہولانا تانی
 ویم تاناو زاری تاناو زاری تاناو دانی

درنم یہ کیا ہے تاناو نادان پچانی
 تو آجا جانی زاگ رنگ گاوین تم تم لیل کسین
 سیو کلاو رادین کی یہ مراد آئی آئی تھی سو آئی
 ہم ترانہ وہم معنی
 تاناویم تاناو دانی

خیال ہندی زبان

عالم ریجے سن لیجے

بات بھلی ہو وہی جو عالم ریجے

بات بھلی ہے وہی

اوسکی بات کوئی نہ پتہ ہے +
 کیا رنگ کی موٹا اب ہر لیجے
 اوسکے حق میں کیا کیجے +
 بات بھلی ہے وہی

ایک نہ ریجے من میں کیجے
 آدین کی تو ایک بات ہی ہے
 جان بوجہ کر جو سوندہ بند ہے
 وہ ہی جو عالم ریجے

الفرخ غلام مہدی صاحب انسان ہافزہ بودر خاج از بیان است بسیار صحبت مای مہر اوردان و میر محمد علیخان
 بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر فرزندان سیدالدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید
 عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تاج علی و دیگر چن چن محبان یعنی میر قنبر علیخان بہادر
 و خواجہ جیون پسر خواجہ سلطان حال سلطان یا جنگ نانب صوبہ اوزنگ آباد سالہا در مکان مای

محمد یوسف و پیشش غلام حسین و بهو لک نواز

از دکن بودند به آن نرمی و درستی گمینو اخته که پسند خاطر همه استادان بودند یکصد روپیه ماهوارش بود موتی خان خیال خوب میسراید چهار روپیه یومیه دارد شاکر علی و باقر علی اینها هر سه اهل بنارس اند کمالان فن خویش باقر علی در ستار کیمت دوصد روپیه ماهوار میبایند

پتانقال که هند بجانند گویند

از دلی آمده چون بر مجرای حضور پر نور حضرت غفرانآب پیش از سفر پنجاه شرف گشت روز اول هفت صد روپیه انعام یافت و همین ماهوارش گردید معمول حضرت غفرانآب نیز همین بود یعنی آنچه که بر وز اول مجرا انعام محنت پیشه بود در راه نیز همچون رقم مقر میگشت درینولا از نوبه او باطایفه خویش حاضر در بار جماندار است

گلزار بجانند

از هند بود و عظم الامرا از پونا همراه خویش آورده صد روپیه ماهوار میبایست در نقل و پیسه سالی کمال فن بود قطبی برادر نسبتی اش از بهو لک همراهِ پیش خوب بنازکی و درستی میکرد و درینولا از خاندان گلزار قطبی پسر و نام که نوبه اش باشد باطایفه حاضر در بار است و بدستوار ماهوار میبایند

چراپا فضله

اینها اگرچه بجانند نیستند اما قلهای عجیب و غریب میکنند باطایفه خود چهار صد روپیه ماهوار اینهاست و حاضرند الهی بخش و برادر کلالتش از بخشش هر دو برادر از لکنئو بودند الهی بخش و خیال سالی فردو کمال بود و همیشه در خرابات مخموری نشست یکصد روپیه ماهوار داشت و از بخشش با تمیز است و در همه سالی ممتاز دوصد روپیه ماهوار میباید سکا انتقال از هندین کار

ماهواره یافته و خیال سرائی کتابی عصر بودند *

میان شبو خان

اگر چه بین کار بود اما ستار نوازی را به آن وجه رسانید که از کبیم و همین مشتاقش بودند یکصد روپیه
 ماه بجا از سر کامی یافت امنک از شاعران بندهی زبان بهاگما بوده کتب و بهرت و خیال
 و غیره طبع فراد خود میرانیدار طوجاها از بند طلب نموده دو صد روپیه ماهواره ذات سوای چند
 برادرانش که در سال سواران ملازم سرکار گشته چهارمیش میبودند از طوجاها یک زنجیر نعل هم انعام
 داده بود و برای خوراک شصت روپیه ماهواره میدمانید و از پالکی هم سرفراز بود کتب و ترانه
 و خیال و غیره اش بر زبان همه طوایفان رقاص بلده اند

محمد خان برادر زاده شکر مکهن

فرد بمشیل بود که درین زمان تاحال سچکس مانن او وارد ایندیار نشد سه هزار روپیه ماهواره از
 سر کامی یافت و هم برای ممتاز و در خوش صدای آواز یکتای عهد توان گفت چون از قلم
 در دولت دولت را کونند همی وابسته بود بعد سال حسب الطلب او نزد پیشش رفت

بو علی بخش

ساکن تخانیه سرت بست سال در سرکار ماند آواز خوش داشت نو در روپیه ماهواره شش بود
 در قانون نوازی یکتا بوده نمازی نهایت معقول با عاصی هم محله در همین سال بوطن خود رفت
 محمد حسن برادر زاده محمد خان مذکور درین زمان نسر و کمال است بهفت روپیه

یومیه مییابد

کہ ماہ نقابانی ہم نشسته بود آمد عرض کردند کہ اسپان بندہ را اگر در سر کامیگیرند فی اس دو ہزار
 روپیہ پیش راس دو وزہ ہزار روپیہ عنایت فرمائید و گرنہ مرضی مبارک نا نا پھر نویس جواب داد
 کہ بحساب فی راس یک ہزار پانصد روپیہ بگیرند والا نہ مختار اند بر بندہ سوداگران برخاستہ رفتند
 ماہ نقابانی سوداگران را نزد خود طلبیدہ از قلمدان خویش فرو سفید گرفتہ چٹھی دو وزہ ہزار
 روپیہ بالای ساہوکار ہمو بخا یعنی پونا نوشتہ بدست سوداگر واوہ گفت این ز قیمت اسپان
 شہادت بگیرند و اسپان را در مکان فرود گاہ من رہند نہ نا نا پھر نویس سرداران عمدہ پریدند
 کہ ماہ نقابانی شمارا اسپان چہ کار و چہ نسبت است جواب داد کہ برای مہاراج خود راجہ را و زہنا
 جیوت بہادر گرفتہ ام کہ شوق بسیار دارند ہمہ ما ہجرت مانند کہ چہ عورت خرومند است نیکے
 مہر خیل طویلیان رفاص پونا نام اورا بنجا گزر و بمقابلہ ماہ نقابانی نہ آورد و سترہ یک ہزار
 و دو صد و سی و شش ہیکے بجا راضہ و بالعالم باقی خرامید مقبرہ اش در دامن کوہ شریف
 نہایت سرسبز است خیرات بسیار میگرد و بالای کوہ شریف پیرزالان را ہوار ما میدادالان
 مصمم الملک بالای کوہ مبارک نچتہ بنا نہادہ موجود است و مقبرہ نیز پنج یک لک روپیہ
 مد و کالین تیار ساختہ اہل عرس بسیار آرام از است کہ مکانات نچتہ اند جشن جیدری بسیر ہم
 ماہ جیب بہ تلف طعام لذیذ و روشنی بسیار بنیو کہ تمامی طویلیان رفاص بلدہ آمدہ میرقصیدند و ہمہ
 قوالان و کلاوتان سرود میگردند امیران و امیرزادہ ہا و جمہاران وغیرہ بشوقی بدعوت
 می آمدند و لطفنا بر میداشتند جواہر و نقدی و ٹیشیہ و اسباب وغیرہ اش مال یک رو رو روپیہ
 سواہی عمارات و ودان بقلم درآمد

حسن نقابانی

متنی دختر ماہ نقابانی است مانند ماہ خویش بہ جمیع امور سلیقہ بسیار دار و خوب دست اورا دیگر می نرسد

معطایفه صدر و پیه ماهوار دارد

محمد عظیم و برادر او

در خیال سرائی خوب ادا غزل سرائی یکتای عصر کسیدر پویه ماهوار یابد و برادرش نیز شصت و پویه ماهوار
میبا بسوا اینها دیگر توالات و کلاوتان و نقالان و غیره بسیار اند تا دوازده هزار پویه ماهوار
میبا بند و کرا اینها طول کلام است و انعام هر هر کس بقدر در راهش معمول مقرر است اما از طوایفان
رقاص ماه لقا بانی دختر ابلنور که بمشیره او ماهتاب جی در عقد کین الدوله دارالمهام سرکار
بوده زنی بود بکمال وجاهت و صاحب سلیقه در علم موسیقی از استادان کامل مشق نموده
خصوص از غلام مهد کنکر مذکور و خوشحال خان مذکور در قصه حکیمین با و نیز سید که شاگرد پنا
به نام بود رفته رفته صاحب ثوبت و لطفیال و جاگیر سیر حاصل و سواران بنام لطفی خود از
سرکار حضرت غفرانآب سرفراز گشته و هر وقت که مجراد حضور می نمود یک هزار پویه انعام می یافت
همیشه باریاب حضور و همواره ملاقات با دارالمهام عصر میکرد و ثوبت تمام اکثر حضرت منقر تمترل
بزبان مبارک خود فرمودند که مانند ماه لقا بانی دیگری باین کمالات پیدا شدن شکل است
در علم موسیقی فرو کمال خوشنویس شاعره صاحب سلیقه بسیار اگر چه طوایفان دیگر بنوعی و اکمن جی
و دولت زنک و فحمت بخش و بنور و کنور و دیگران بشمار همه صاحب مقدور هستند اما که
تا حال با و نیز سید و حنیکیه حضرت منقر تمترل برای شادی سوای مادهورا و والی پونا با تالیقی
شرف الامرا با در پونا تشریف فرما شده بودند ماه لقا بانی نیز معطایفه خود با دیگرده طوایف
همراه رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرایش و پیرایش حسن و لباس
و جواهر و غیره او و حیرت ماندند هر چند انعام با دادند قبول نکرد روزی سوگران و مجلس پیران

بھوبائی

نیز در علم موسیقی بسیار خوب و باریاب حضور پر نور و برآمد کار خلق اللہ نیز بسیار نمود در کاخ حیرت تصویر کشیدند

شترمن جی

بمشیرہ زمین جی او عجب صاحب جمال بود و چشمان او غزالی حیرت بخش تماشای بود و موسیقی شکن
بولیش رشک شب و بچو چون چشک زمانہ خورد در عین بہار و بہ عالم دیگر آورد شترمن جی حسن
و جمال از زیادہ تر و در علم موسیقی بہرہ کامل دارد و ہموارہ بہ بحر ای حضور پر نور معمور بہ

کریم کنور

مشہور بہ نواب عجب آدم با مزہ بسیار صاحب نام و برادوسہ طالیفہ خود ہموارہ باریاب صاحب جاگیر
و در آویست و اخلاق و فروتنی نہایت لیاقت دارد

وزیر بخش

دختر گوری جی در خیال و کبت و دہریت و تزانہ و غزل و پتہ و طہری و دادار و قول و قولان گویت
وسنگیت و پر بندہ کامل فن و بی نظیر است کہ ہمچکس از طوایف بلدہ بہ مقابلہ اش نمی آید و
جعفیہ از جنگ مرحوم کہ حضرت مغفرت بنزل رو بروی عاصی کہ شریک حال بود از اوستادان
مذکور صدر کہ ذکر ایشان گذشت تعلیم ہامتی دانیہ خصوصاً از خواجہ بخش کہ در سازنگ نوازے
تا الان احد مثل او پیدا نشد چہار رو پیہ روزی بیافت دانیہ بود و سی ہزار رو پیہ در شیخ
تعلیم صرف شد و ریو لاہر طالیفہ کہ از ہندی آید برای مقابلہ او وزیر بخش میرسد معہذاطوایفان
ہنر نیز در اینجا ملازم سرکار شل عاشورن و مہتاب غیرہ قیہرہ صد طالیفہ است کہ ملازم سرکار
و غیرہ ہستند اما بوقت نصف شب یک طالیفہ بہتر اگر خوانند بہر سیدن شکل تراز است اللہ
تقدس و تعالی این بلدہ حیدرآباد فرخندہ بنیاد را و این بادشاہ فرخندہ نہاد را تا ابد آباد

لطیفہ گویش شناس نختہ وان پروانغ عشوہ گزین با مروت صاحب قدر و سلوک بانجبا و اہل کمالان
 گوید و زیوقت ماہ تقاباتی ثنائی بلکہ از ان زیادہ تر است کہ از حضور پر نور کارامی عمدہ خلق اللہ سبحی
 خود بر آوردہ خوشنود یہای خلقت میکند و بسا عمادین را از گردش روزگار بر خاک بنی اعتبار
 افتادہ بودند باز بر سر عجب و بوج آوردہ بر سر مراح بلند رسانید کہ مشہور آفاق است با این ہمہ
 خدا شناس ترحم شمار بحال شکستگان و غیر بیان در عشرہ محرم الحرام عاشور خانہ خود را تزیین دادہ
 تفریہ داری مینماید و ہزار مار و پیہ لغزیر بیان و مسکینان و دلگان و کوران و پیرزالان و بدبیت و
 پایان را و بیویان را میدہد و شادی بسیار دختران ناکندہ اکنانید از جمیع لوازمات فراخ حال
 نمود کہ ہمہ ماہد عای از ویاد عمر و دولت حضور پر نور شب و روز مشغول اند نیکذات است
 در درگاہ یوسف صاحب باغ و چپ عمارت عایشان با چاہ کلان بمثل با حدث آورد کہ خلقت
 خدا را فیض میرسد و نیز دینکم ملی بر سر استہ کوہ شریف باغ و عمارات نو احداث نمود ہنوز کار بانجا
 جاریست انقضیہ جمیع صفات مستثنی روزگار است

حسن افزا بانی

دختر ارم بانی کہ جمیع حرکات منشاء حسات وارد شادی دختران ناکندہ اکنانیدہ و نیز بر آمد
 کارامی بسیار مردم عالیخانہ از حضور پر نور نمودہ مشہور روزگار است

پیارن جی

در حینیکہ وزیر بخش دختر گوری جی در خانہ جعفریاد جنگ کو کہ نوکر بود و صاحب اولاد شد پیارن جی
 در حال آوارہ گی ہمراہ وزیر بخش رقص مینمود بعدہ رفتہ رفتہ در علم موسیقی بہرہ کامل بہرسانیدہ
 بہ مرتبہ و درجہ بلند از باریابی حضور پر نور رسید سردسرازی نرت کار بسیار خوب است

ذکر شطرنج بازان کامل فن ملازم سرکار و غیره علاءل شاه و میربحین سلی

فصیح اللہ شاہ

اینہا کاملان این فن اندر گاہ مقابلہ با ہم ہمیشہ علاءل شاه غالب می آمد اما دیگر استادان شهر
چرام را و چغرا از علاءل شاه بازی نمودند تا این انتقال علاءل شاه - شطرنج رفت است
کنند بیکبار و دو صد و چهل و دو و چوبیس بر می آید اما یک بر بن از سہند آمدہ بود کہ شطرنج غایب میبخت
یعنی او خود در حجرہ نشسته میگفت و آدم او مطابق حکمش مہرہ مینہاد و بازی میرد اما علاءل شاه
رو بروی مہاراجہ بہادر غالب بر ہمہ مانند و مہی ہم بیشتر خود دیدہ است

حقیقت ہر دو سرا ابابیر حیدر آباد متصل حسینی علم

این ہر دو قوم ابابیر کہ بعضا ہل سنت و جماعت و بعضی امامیہ اند ہمراہ حضرت معتمد تآب از بندر مبارک
سورت در بلدہ آمدہ بودند این سراہی قدیم را پسند کردہ فرو دادند و سراہی مذکور از عہد سلاطین
قطب شاہیہ است دین سراہی بزرگان این قوم اہل اسلام و ایمان شدہ اند و نیز ہاستند
مستورات ایشان ہمہ با عفت و عصمت و صاحب ریاضت نمازی متقی متمولان بسیارند و مذہب ایشان
ہم شیعہ و ہم سنت جماعت اند کہ اہل سراہی بزرگ و سراہی خردوشہ ہراند حضرت معتمد تآب نیز در سراہی
ایشان بعضیانت رونق افزا شدہ بودند و طعام بخوبی می خورانتند و ریو لا محہ غوث الدین
چو دہری خسیل ایشانند کمال خوبی است کہ

باطھار نمی آید

آباد و در کله طور عجایبات و غرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناه خوشبخت کلام انجم سپاه است

ذکر تقاضای نوبت با جتریان روشن چو کی سرکار

تقاضای نوبت علی الخصوص چو کبهای هندوستانی که در سرکار ملازم اند موثقه نوازان آن بخش صدای مینوازند که دل کسین و مین مجوشنای ایشانست و میگردد البته از بست و پنج چو کی کم نخواهند بود و با جتریان روشن چو کی او رنگ آبادی یکتای عصر اند بالباس عالمگیر سے معه سپرچ های کار مقیش هر گاه بوقت نصف اللیل و گشت اطراف دولتخانه مینوازند جان از قالب میکنند روح تازه در پیکر ایشان میدهند اکثر از حضور انعامها در آنوقت یافته اند و روح در قالب مرده می اندازند و با جتریان حیدر آبادی باینها نمیرسند اما از سابق ار استه شده اند و تمام شهر از صد طایفه کم نخواهند بود که سوای نوکر این اجوره دارد در هر شادی و عزم و عرس و غیره معمور کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت و تمام بلده حیدر آباد و بیرون آن چه هر خانها امیران سرکار و چه در درگاه های بزرگان کرامت نشان و چه بر سر معبد ها هندوان سوائے چو کیات حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال یکصد جانشان روز بلکه زیاده نوبت نواخته میشود

ذکر گریبان نوازان

گریبان نوازان سرکار البته از صید بر بنان هندوستانی کم نیستند و مرشد زاده های عالی تبار سوای امیران و جمعداران و درگاه ما و جاتره ما و غیره که حساب آن نیت

خود بدولت در بروج باغ که سابق مذکور شد معهد آتماشای اطراف بلده در باغهای سر و تماشای لاله
 و نافران و پوست نادوست و نیز در باره دری میر عالم مرحوم که سراج الملک بهادری ضیافت حضور پر نور
 بتکلف مینمایند و در موسم نوروز شروع آن در مبارک تحویل شمس در برج حمل جوڑه و جواهر معمولی از دیوانی
 بحضور پر نور میگردد و نیز از نزد امیر کبیر بهادری جوڑه عمده و جواهر اعلی دخل سرکار میگردود
 امر او خازن او ان سرکار مجموع نذر با میگردد از نذر بطون و نذر عیدین تاندر و نذر شنبه میباشند و طعناها
 زنگارنگ تباهی خازن او ان علی قدر مراتب و مناصب تقسیم می آید و بخطابها و جاگیرات و منصب ها
 و سرفرازیهای خدایات و جواهر سر بلند و ممتاز میگردد و در موسم هولی خانه بخانه کوبکوزنگیاشی
 و راگ و رنگ و دف و نی میباشند و همه طوایفان رقاص جا بجا موعود هر صاحب مقدر
 پیش از ایام هولی اندام بالایی کسی سلمان قطره رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادری از نهم
 تا بیستم جلسه هولی عجیب و غریب میگردد و همه از آن سرکار موعود زنگیاشی میشوند آنها که میروند
 میروند و آنها که نمیرند نمیرند تکلیف شاد نیست اختیار است بر روز هولی نندی تا دو پیر روز سه میزند
 و کاکین بازار با بند داشته و خاک دگل و لا و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست در میان
 خود با گوارا میکنند خصوصاً ماژ و اریان شبیه شمال بائی دیوان خود میسازند و تماشاها
 میکنند و سائیان و پوریه با تا بهشت روز دیگر و هولاک نواخته خانه بخانه راسته بر استه
 میگردند و انعامها میگردد اما سائیان و فغان میزنند و چین با خوب میسریند و نیز لا طوایفان
 رقاص بلده نیز تقلید سائیان و انفار کرده بخوشی و خوش سامین ناواقف از علم موسیقی
 در مجلس با و محفلها چین با میسریند و دیگران عیب میدانند یکی از ذکر را لباس مردانه می آرایند
 و او میرقصند و اینها همه زنان طایفه چین با میسریند و دف مینوازند چنانچه یک زن رقاص موسم
 بتا را طایفه خود و همین نفس معمور است آنچه که در زمان پیشین عیب بود حالا بستر شده است

ذکر هنگامه و غلبه و سره دیوالی و بسنت چچی زور و شور و هیولی و غیره در بلده

جسد را با و بسینو سو او

بروز و سه‌شنبه تمامی خلقت خدا دهند و آن برای غارتیدن درختان زرت که در زبان ایشان آنرا
از روز طلا گویند یعنی بخود میدانند که درختان زرت بی‌نمانده بلکه طلا را حاصل کرده برائے
میمنت تمام سال آورده بالای خانه های خود مانند ختم میروند و اهل اسلام برای دیدن تماشا
و تکلف های سواری عمادین با توک فیلان و عماریه و اسپان بیشمار هزار اهل حیره
و غریبا پایا بهر دروازه بلده بیرون میروند علی الخصوص لطیف دروازه علی آباد که
در اینج راجه راجه شیره را و جلسه جازرا و تماشای جمعه جازرا میشود بسیار عجیب است و در موسم
دیوالی چراغان در تمام شهر پیراسته و بازار چارکمان و چون چارمنار و خانه بخانه و دو کاکین
به دو کاکین و در آن طرف جو بار و رما و اریان روشن میکنند و علی بن القیاس رقص طوالیفان
تاسه و زخانه بخانه امیران و سرداران اقوام مهود و آتش بازی هزار بار و پیه بصرف میروند
تماشای قدرت خداست خصوصاً در مکان مہاراجه بہادر طوالیف تمامی بلده از ادنی تا اعلی
حاضر شده رقص میکنند و روشنی بسیار نمایند و تمامی ارباب نشاط و انعامهای یابند چرخ هزار بار
رو پیست و در موسم مہاراجه بہادر بروز مقرر بسنت و حضور پر نور میروند با جواهرات
و جوڑہ رنگین بسنتی و سباب رنگ پاشی از تمغه با و عبیر و گللال هزار بار لایق نشانان با جلوس
و کشتیهای جواهرات و نشان و نوبت و پلاٹنهای باروشامیاز انقرنی منحلی بالای کشتیهای
مذکور و سبوحهای رنگ زعفران و شہاب ہمہ نقش رنگارنگ و تا ہشت روز سیر لاہ و فرمان فرمودن

و هشتم شش زردی با چهلوه فرست میجو اهد که بگذراند

که پذیرا شود هزاران شکر چه کند بنیو ا همین دارو

تا این عظم فلک نیلی قام نور بخش عالم است نور جهان افروز جمال جهان آرای پادشاه عالم افروز باد

بمجد و الا لامجاد امین رب العالمین

سال تاریخ این مجتبه ترسم یافت از لفظ به زبان غ ارم

از اصل نسخه مصنف کتاب گلزار آصفیه که بخط خود تمام نموده بود نقل به ا گرفته شد در اقامت تمام چنین عبارت نقلیه مصنف مرحوم است (امروز که روز هفتمین ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و هشتت هجری است این تاریخ گلزار آصفیه تصنیف عاصی بخط عاصی با اتمام و انصراف رسیده

تمام

بقلم حکیمت خان ابن جانف احمد یار خان بزیلو که یکی از کتب جناب منشی
شاه احمد خان بن قزاقی از احمد رضا بزیلو

اگر کسی قوال کسبت یا دهرت یا خیال عمره شاه سدرنگ با تانا رخان و غیره با کاملین این علم را سراپد که همه در راگ دراگنی معلوم باشد سامعین این زمان میگویند که بس صاحب استخوان ابر بادشاه را پیر از کور برمی آری چیزی از پشه یا شمعی یا دوا دریا چمن مخطوطا کنند که دل مانوشنود شود و ای بر فم و اوراک ایشان ما در حضور پر نور معمول است که سوای کسبت و دهرت و خیالهای عمره اوستادان سابق و حال چیزی که در همینان راگ راگنی معلوم باشد دیگر از سر و سبک بعرض نمیرسانند و نیز بعضی عمایین و انایان این علم را حال همین است الفرض از پر و دخت و نوازشات بادشاه عالم پناه آدم الله اقبال و عمره حال بندگان مصروف خوشی و خورجی است اول تعالی شانز تا ابد اله بر سلامت دارد

خاتمه از مصنف

خاتمه از مصنف

الحمد لله و الله که این تایخ گلزار آصفیه در محنت سه سال که کار چند سال بود تصنیف قنایف و تحقیر عاصی سراپا معاصی خواجه غلام حسین خان النخاطب خان زمان خان در آمد الله تعالی و تعالی پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول دل صاحبان اوراک و افکار فرمایند که لایق خط ایشان نیست و قابل نذر شانمان هم نمی بینیم اما بقول شاعر شعر پای ملخ پیش سلیمان بدون عجب است ولیکن بهتر از مورده که نذر برای نذر بادشاه عالم پناه پنجم سپاه که نام نایشس



تذکره

برای مطالع تحقیقی نامداره اسپر مصنف

حق تصنیف تالیفین کتاب معنی مصنف

تصحیح آنرا بن بخشید است اما سبب آن است

در دفتر سرکار انگلیسی و دفتر سرکار نظام الاماکن

در کتبخانه مشهوره تاسیسات

سرکار عالی و سایر جاها

باید رعیت و بی بی

فقط

سید مرتضیٰ باقری صاحب کتب و کتب
عالمی در کتبخانه مشهوره



"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI.

Please help us to keep the book
clean and moving.



Handwritten text, possibly a signature or name, written in a cursive style. The text is partially obscured by a thick, dark, curved line that appears to be a stroke or a shadow. The text is located in the lower right quadrant of the page.